

۷ کارنیل، بزرگترین شبکه موفقیت ایرانیان می باشد، که افرادی زیادی توانسته اند با آن به موفقیت برسند، فاطمه رتبه ۱۱ کنکور کارشناسی، محمد حسین رتبه ۶۸ کنکور کارشناسی، سپیده رتبه ۳ کنکور ارشد، مریم و همسرش راه اندازی تولیدی مانتو، امیر راه اندازی فروشگاه اینترنتی، کیوان پیوستن به تیم تراکتور سازی تبریز، میلاد پیوستن به تیم صبا، مهسا تحصیل در ایتالیا، و.... این موارد گوشه از افرادی بودند که با کارنیل به موفقیت رسیده اند، شما هم می توانید موفقیت خود را با کارنیل شروع کنید.

برای پیوستن به تیم کارنیلی های موفق روی لینک زیر کلیک کنید.

www.karnil.com

همچنین برای ورود به کانال تلگرام کارنیل روی لینک زیر کلیک کنید.

<https://telegram.me/karnil>

مجموعه کتابهای طب سنتی و گیاهی - ۶

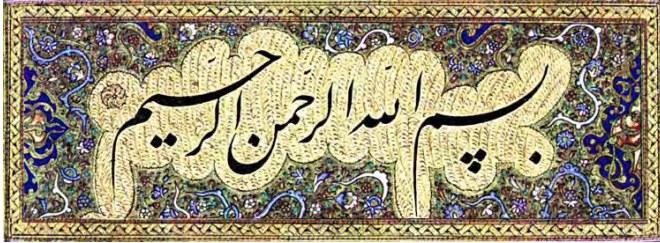
طب اکبری

جلد دوم

حکیم محمداکبر ارزانی

به کوشش مهدی الماسی





طب اکبری

جلد دوم

حکیم محمداکبر ارزانی

به کوشش مهدی الماسی

نشر موج نور

۱۳۹۳

نشر الکترونیکی کتاب رایگان است

نگاهی به زندگی و آثار حکیم محمد اکبر ارزانی

حکیم محمد اکبر ارزانی (م ۱۱۳۴ ه.ق) که نام اصلی اش محمد اکبر بن میرمقیم است از پزشکان دانشمند ایرانی ست وی در زمان پادشاهی اورنگزیب عالمگیر (۱۱۱۸-۱۰۶۹ ه.ق) شیراز را به قصد هند ترک کرد و مقیم هندوستان شد .

در احوالات این حکیم دانشمند گفته شده است که در جوانی اشتیاق فراوانی به فراگیری دانش پزشکی داشت، ولی به دلیل آن که فقط زبان فارسی می دانست و عربی (زبان علمی آن روزگار) را نمی دانست، پزشکان معاصر از پذیرفتن او به عنوان دانشجوی پزشکی خودداری می کردند. سرانجام او پس از یادگیری زبان عربی و اتمام تحصیلات رایج پزشکی، برای دسترسی آسان فارسی زبانان به منابع علمی پزشکی مصمم شد آثار خود را ، به زبان فارسی بنویسد از این رو، برخی لقب ارزانی را برای این حکیم به این دلیل می دانند که وی آموزش پزشکی را با فارسی نویسی و ساده نویسی

ارزان کرده است و بعضی گفته‌اند که این لقب از آن رو بوده که کتابهای وی از جمله میزان الطب، درمانهای بسیار ارزان قیمتی را برای عامه مردم مطرح نموده است. لیکن به نظر نمی‌رسد این تصورات صحیح باشد چنان‌که مولف کتاب طبای عهده مغلیه این عنوان را به خاطر ارادت وی به حضرت ارزان‌شاه (از عرفای هند) و انتساب وی به مرشد می‌داند.

این حکیم تألیفات بسیار باارزش و متعددی به زبان فارسی دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- **میزان الطب** مشتمل بر سه مقاله که در دو مقاله اول به اختصار اخلاط اربعه و معدلات و منضجات آنها ذکر شده و مقاله سوم که بخش اصلی کتاب است شامل یک دوره بیماری‌ها همراه با علاج آنها می‌باشد. این کتاب به خاطر اختصار و زبان ساده‌اش به عنوان اولین کتاب درسی حوزه‌های طبی هند و پاکستان شناخته شد.

۲- **طب اکبری**، دوره کاملی از علم الامراض که ترجمه‌ای از کتاب ارزشمند «شرح اسباب و علامات» نفیس بن عوض کرمانی است که با حذف مباحث فلسفی و افزوده‌هایی از کتاب‌های دیگر در دو مجلد به سال (۱۱۱۲ ه.ق) آنرا به انجام رسانیده است. کتاب حاضر جلد دوم این کتاب است که در برگیرنده بابهای سیزدهم تا بیست و هفتم می‌باشد و هر باب مشتمل است بر چند «فصل» و «قسم». این کتاب در ایران و هند و پاکستان بارها چاپ سنگی شده بود.

۳- **مفرح القلوب**، شرح جامعی بر قانونچه در پنج مقاله که به

پادشاه وقت سلطان محمد فرخ سیر اهدا شده است. همین کتاب با عنوان اکسیر القلوب توسط حکیم مولوی نور کریم به زبان اردو ترجمه شده است .

۴- **قرابادین قادری** کتابی ست در دانش داروسازی و تراکیب

ادویه که در سال ۱۱۲۶ ظاهراً به عنوان آخرین تألیف طبی مؤلف شناخته می شود و به نام مرادش عبدالقادر گیلانی نامیده شده است . سایر تألیفات این حکیم دانشمند حدود الامراض، مجربات اکبری، مجربات هندی و طب النبوی می باشد.

فهرست

۲۲	باب سیزدهم: اندر امراض کبد
۲۲	تشریح کبد
۲۶	فصل اول: اندر سوء مزاج جگر
۳۲	فصل دوم: در ضعف الکبد
۳۸	فصل سوم: در سده کبد
۴۰	چهارم، آن که اسهال غسالی بود
۴۴	فصل پنجم: در نفخه الکبد
۴۶	فصل ششم: در وجع الکبد
۴۷	فصل هفتم: در شرقه
۴۸	فصل هشتم: در ورم الکبد
۵۷	فصل نهم: در ورم عضلات که در شکم است
۵۹	فصل دهم: در دیبله کبد
۶۳	فصل یازدهم: در بثور سطح کبد
۶۴	فصل دوازدهم: در خفقه الکبد

۶۵	فصل سیزدهم: در حصاه الكبد.....
۶۶	فصل چهاردهم: در تصغر الكبد.....
۶۷	فصل پانزدهم: در قیام الكبد.....
۷۶	فصل شانزدهم: در سوء القنیه.....
۷۹	فصل هفدهم: در استسقاء.....
باب چهاردهم: در بیماری یرقان و در امراض طحال	
۹۶
۹۶	فصل اول: در یرقان.....
۱۰۹	فصل دوم: در امراض مختصه طحال.....
باب پانزدهم: اندر امراض امعاء.....	
۱۳۳	فصل دوم: اندر اسهال از نفس روده آید فقط..
	فصل سوم: اندر برآمدن مده و ریم از نفس امعاء
۱۴۳
۱۴۶	فصل چهارم: اندر زحیر.....
۱۵۲	فصل پنجم: اندر مغص.....
۱۵۶	فصل ششم: اندر نفخ و قراقر امعاء.....
۱۵۷	فصل هفتم: اندر قولنج.....
۱۸۰	فصل هشتم: اندر حصر.....
۱۸۱	فصل نهم: اندر دیدان.....
باب شانزدهم: اندر امراض مقعد.....	
۱۸۷	فصل اول: اندر بواسیر.....

فصل دوم: اندر ناصور مقعد..... ۱۹۶

فصل سوم: اندر اورام مقعد..... ۱۹۸

فصل چهارم: اندر شقاق مقعد..... ۲۰۱

فصل پنجم: اندر استرخای شرح..... ۲۰۳

فصل ششم: اندر خروج مقعد..... ۲۰۵

فصل هفتم: اندر قروح المقعد..... ۲۰۷

فصل هشتم: اندر حکه مقعد..... ۲۰۸

باب هفدهم: در امراض کلیه..... ۲۱۰

فصل اول: اندر سوء مزاج کلیه..... ۲۱۲

فصل دوم: اندر هزال کلیه..... ۲۱۵

فصل سوم: اندر ضعف کلیه..... ۲۱۷

فصل چهارم: اندر ریح الکلیه..... ۲۲۰

فصل پنجم: اندر ورم الکلیه..... ۲۲۱

فصل ششم: اندر قروح کلیه..... ۲۲۸

فصل هفتم: اندر جرب الکلیه..... ۲۳۲

فصل هشتم: در ذیابیطس..... ۲۳۴

باب هیجدهم: اندر امراضی که مخصوص به مثانه

است..... ۲۴۳

فصل اول: اندر اورام مثانه..... ۲۴۴

فصل دوم: اندر قروح مثانه..... ۲۵۰

فصل سوم: در جرب مثانه..... ۲۵۲

فصل چهارم: اندر جمود و بستن خون در مثانه

۲۵۴

فصل پنجم: اندر وجع مثانه.....

۲۵۸ فصل ششم: اندر خلع المثانه.....

۲۵۹ فصل هفتم: اندر انتفاح و ریح مثانه.....

۲۶۱ فصل هشتم: اندر حصاه المثانه.....

۲۶۶ فصل نهم: اندر حرقت و سوزش بول.....

۲۶۹ فصل دهم: اندر احتباس البول.....

۲۸۰ فصل یازدهم: اندر تقطیر بول.....

۲۸۲ فصل دوازدهم: اندر سلس البول.....

۲۸۵ فصل سیزدهم: اندر بول کردن در فراش.....

۲۸۶ فصل چهاردهم: اندر بول الدم.....

باب نوزدهم: اندر امراض که به مردان مخصوص

۲۸۸ است.....

۲۸۸ فصل اول: اندر نقصان باه.....

فصل دوم: در معظمت قضیب و در بیان تدبیر و

کیفیت اوقات و جماع و بیان تدارک مضرت که از

کثرت جماع حاصل شود..... ۳۰۲ .

۳۱۰ فصل سوم: اندر سرعت انزال.....

۳۱۳ فصل چهارم: در کثرت شهوت جماع.....

۳۱۸ فصل پنجم: در کثرت درو منی و مذی و ودی.....

- فصل ششم: اندر منتی الدوم..... ۳۲۴
- فصل هفتم: اندر کثرت احتلام..... ۳۲۵
- فصل هشتم: اندر فریسموس..... ۳۲۶
- فصل نهم: اندر این مرضی است که هرگاه جماع نمایند، وقتن انزال غایط نیز برآید به غیذ اراده و مقعد حفظ او نتواند نمود..... ۳۲۸
- فصل دهم: اندر ابنه..... ۳۳۰
- فصل یازدهم: اندر اورام انثیین..... ۳۳۲
- فصل دوازدهم: در تعظیم الانثیین..... ۳۳۶
- باب بیست و یکم: اندر بیماری هایی که به زنان مخصوص است و در رحم افتد..... ۳۳۹
- فصل اول: اندر عقر..... ۳۴۳
- فصل دوم: اندر علامات حبل و فرق در میان نر و ماده و تدبیر حبالی و کثرت اسقاط و عسر ولادت و احتباس مشیمه و جنین میت و احتباس نفاس و تدبیر تسکین وجع که در رحم پدید آید بعد از ولادت و حلیه ساقط کردن حبل و آن که ماندن ندهد حبل راهریک به قسم جدا گفته آید..... ۳۵۳
- فصل سوم: اندر رجا..... ۳۷۶
- فصل چهارم: اندر کثرت طمث..... ۳۸۱

فصل پنجم: اندر قروح و جراحت که در رحم افتد
از اسباب خارجی یا داخلی..... ۳۸۷

فصل ششم: اندر شقاق رحم..... ۳۹۲

فصل هفتم: اندر حکه و خارش که عارض رحم
شود..... ۳۹۴.

فصل هشتم: اندر بواسیر الرحم..... ۳۹۶

فصل نهم: اندر بثور رحم..... ۳۹۸

فصل دهم: اندر ثالیل رحم..... ۳۹۹

فصل یازدهم: اندر ناصور رحم..... ۴۰۰

فصل دوازدهم: اندر سیلان رحم..... ۴۰۱

فصل سیزدهم: اندر احتباس طمث..... ۴۰۲

فصل چهاردهم: اندر رتق..... ۴۰۸

فصل پانزدهم: اندر نتو الرحم..... ۴۱۰

فصل شانزدهم: اندر میلان الرحم..... ۴۱۵

فصل هفدهم: اندر اورام رحم..... ۴۱۶

فصل هجدهم: اندر سرطان رحم..... ۴۲۱

فصل نوزدهم: اندر دیبله رحم..... ۴۲۳

فصل بیستم: اندر اختناق رحم..... ۴۲۴

فصل بیست و یکم: اندر جمع آمدن آب در رحم
..... ۴۳۰

فصل بیست و دوم: در نفخه رحم..... ۴۳۱

باب بیست و دوم: اندر امراض که در پشت و

۴۳۳ اطراف پدید آید.....

۴۳۳ فصل اول: اندر حدبه.....

۴۳۸ فصل دوم: اندر وجع ظهر.....

۴۴۳ فصل سوم: اندر وجع خاصره.....

۴۴۴ فصل چهارم: اندر وجع المفاصل.....

۴۷۰ فصل پنجم: اندر دوالی.....

۴۷۲ فصل ششم: اندر داء الفیل.....

۴۷۵ باب بیست و دوم در نفخه رحم.....

۴۷۷ فصل اول: اندر حدبه.....

۴۸۱ فصل دوم: اندر وجع ظهر.....

۴۸۶ فصل سوم: اندر وجع خاصره.....

۵۰۴ **باب بیست و سوم: اندر حمیات**.....

۵۰۹ .. فصل اول اندر حمی یوم.....

۵۶۹ نوع چهارم: اندر غب دایره غیر خالصه.....

۵۷۴ نوع پنجم: اندر شطر الغب.....

۵۷۹ قسم سوم: اندر حمیات بلغمیه بسطیه.....

۵۷۹ نوع اول: آن که بلغم بیرون رگها متعفن شود.....

۵۹۲ قسم چهارم: اندر حمیات سوداویه.....

۵۹۲ نوع اول: اندر تب ربع.....

۵۹۲ ... صنف اول: در ربع دایره.....

- صنف دوم: اندر ربع لازمه..... ۶۰۳
- نوع دوم: اندر دیگر حمیات سوداویه ۶۰۳
- مقاله دوم اندر حمیات مرکبهٔ مختلفه که نامی ندارد..... ۶۰۶
- مقاله سوم: اندر تبها که بر تبع آماسها پدید آید ۶۱۰
- مقاله چهارم: اندر تب وبایی..... ۶۱۲
- مقاله پنجم: اندر حمی جدری و حمی حصبه... ۶۱۸
- مقاله ششم: اندر حمی غشی..... ۶۳۳
- نوع اول: آن که از بلغم خام افتد..... ۶۳۳
- نوع دوم: اندر حمی غشیه که از صفرا افتد..... ۶۳۷
- فصل سوم: اندر حمی دقی..... ۶۳۹
- فایده: اندر معرفت بحران..... ۶۵۶
- باب بیست و چهارم: اندر اورام و بثور که به ظاهر بدن پدید آید و آنچه به ظاهر تن تعلق دارد.. ۶۷۲**
- فصل اول: در اورام و بثور و آکله و جذام و مانند آن..... ۶۷۲
- مقاله اول: اندر فلغمونی..... ۶۷۲
- مقاله دوم: اندر سقاقلوس..... ۶۷۵
- مقاله سوم: اندر حمره..... ۶۷۶
- مقاله چهارم: اندر حمره..... ۶۷۸

- مقاله پنجم: اندر نمله..... ۶۷۹
- مقاله ششم: اندر جاورسیه..... ۶۸۱
- مقاله هفتم: اندر نار فارسی..... ۶۸۱
- مقاله هشتم: اندر نفاطات..... ۶۸۳
- مقاله نهم: اندر شری..... ۶۸۳
- مقاله دهم: اندر ماشر..... ۶۸۵
- مقاله یازدهم: اندر طاعون..... ۶۸۶
- مقاله سیزدهم: اندر آکله..... ۶۹۳
- مقاله چهاردهم: اندر دمل..... ۶۹۵
- مقاله پانزدهم: اندر دبيله..... ۶۹۶
- مقاله شانزدهم: اندر خراج..... ۶۹۹
- مقاله هفدهم: اندر ورم رخو که به اوذیما مسمی
 است..... ۷۰۱
- مقاله هجدهم: اندر ورم ریچی..... ۷۰۳
- مقاله نوزدهم: اندر سلعه..... ۷۰۴
- مقاله بیستم: بیستم اندر غدد و عقد..... ۷۰۶
- مقاله بیست و یکم: اندر فوجشلا..... ۷۰۹
- مقاله بیست و دوم: اندر خنازیر..... ۷۰۹
- مقاله بیست و سوم: اندر ورم صلب..... ۷۱۳
- مقاله بیست و چهارم: اندر سرطان..... ۷۱۴
- مقاله بیست و پنجم: اندر عرق مدنی..... ۷۱۶

- مقاله بیست و ششم: اندر جذام..... ۷۱۹
- مقاله بیست و هفتم: اندر سعفه..... ۷۲۳
- مقاله بیست و هشتم: اندر جرب..... ۷۲۸
- مقاله بیست و نهم: اندر حکه..... ۷۳۱
- مقاله سی ام: اندر حصف..... ۷۳۳
- مقاله سی و یکم: اندر قوبا..... ۷۳۴
- مقاله سی و دوم: اندر بثور صغار..... ۷۳۶
- مقاله سی و چهارم: اندر بنات اللیل..... ۷۳۷
- مقاله سی و پنجم: اندر ثالیل..... ۷۳۸
- مقاله سی و ششم: اندر بلخیه..... ۷۴۰
- مقاله سی و هفتم: اندر بطم..... ۷۴۱
- مقاله سی و هشتم: اندر توته..... ۷۴۱
- مقاله سی و نهم: اندر داخس..... ۷۴۲
- مقاله چهلم: اندر ابورسما..... ۷۴۳
- مقاله چهل و یکم: اندر بثور غریبه نادر الوقوعه
- ۷۴۴
- مقاله چهل و دوم: اندر آبله فرنگ..... ۷۴۷
- مقاله چهل و سوم: اندر حصبه و جدری و حمیقا
- ۷۵۲
- فصل دوم: اندر امراضی که به لون تعلق دارد.. ۷۵۹
- مقاله اول: اندر برص ابیض..... ۷۵۹

مقاله دوم: اندر بهق ابيض.....	۷۶۳
مقاله سوم: اندر بهق اسود و برص اسود.....	۷۶۴
مقاله چهارم: اندر کلف و نمش و برش.....	۷۶۵
مقاله پنجم: اندر خیلان.....	۷۶۸
مقاله ششم: اندر خضرت.....	۷۶۹
مقاله هفتم: اندر وشم.....	۷۷۰
مقاله هشتم: اندر بادشنام.....	۷۷۱
مقاله نهم: اندر فساد لون.....	۷۷۲
فصل سوم: اندر حزاز.....	۷۷۶
فصل چهارم: اندر شقوق اطراف و وجه و شفہ.....	۷۷۷
فصل پنجم: اندر قشف و تقشر جلد.....	۷۸۱
فصل ششم: اندر سحوج جلد.....	۷۸۳
باب بیست و پنجم: اندر امراض مو.....	۷۸۶
فصل اول: اندر داء الثعلب و داء الحیه.....	۷۸۶
فصل دوم: اندر انتشار و تساقط شعر.....	۷۹۱
فصل سوم: اندر صلح.....	۷۹۵
فصل چهارم: اندر تشقق شعر.....	۷۹۶
فصل پنجم: اندر نموسه.....	۷۹۷
فصل ششم: اندر شیب.....	۷۹۸
فصل هفتم: در محافظت شعر تا به حال طبیعی	
بماند.....	۸۰۰

- فصل هشتم: اندر تطویل شعر ۸۰۱
- فصل نهم: اندر انبات شعر ۸۰۲
- فصل دهم: اندر حلق شعر ۸۰۳
- فصل یازدهم: در منع انبات موی ۸۰۴
- فصل دوازدهم: در تجعید شعر ۸۰۵
- فصل سیزدهم: در ترقیق شعر ۸۰۵
- فصل چهاردهم: در تسبیط شعر ۸۰۵
- فصل پانزدهم: در تسوید شعر ۸۰۶
- فصل شانزدهم: در تشقیر و تحمیر و تبییض شعر
- ۸۰۷
- باب (بیست و ششم): اندر امراض اظافیر ۸۰۸**
- فصل (اول): در برص الاظفار ۸۰۸
- فصل (دوم): در صفره الاظفار ۸۰۹
- فصل (سوم): اندر و جمع الاظفار ۸۰۹
- فصل (چهارم): جذام و تعقف الاظفار ۸۰۹
- فصل (پنجم): در تشقق الاظفار ۸۱۰
- فصل (ششم): در تقلع الاظفار ۸۱۱
- فصل (هفتم): در انتفاخ و خارش اظفار ۸۱۱
- فصل (هشتم): در رض الاظفار ۸۱۲
- فصل (نهم): در طلقیه ۸۱۲
- فصل دهم: در موت الدم تحت الظفر ۸۱۳

باب بیست و هفتم: در امراض متفرقه ۸۱۴

- فصل اول: در قمل و صیبان ۸۱۴
- فصل دوم: در کثرت عرق ۸۱۷
- فصل سوم: در عرق الدم و عرق الدموی ۸۲۱
- فصل چهارم: اندر هزال و سمن مفرطین ۸۲۲
- فصل پنجم: در تشنج جلد سر ۸۲۹
- فصل ششم: در تشنج جلد جبهه ۸۳۰
- فصل هفتم: در تعظیم الراس ۸۳۰
- فصل هشتم: در انتفاخ و حکه اصابع ۸۳۱
- فصل نهم: در تقرح القطاط و حمرتها ۸۳۲
- فصل دهم: در صنان ۸۳۴
- قسم اول: فی حرق النار ۸۳۸
- قسم دوم: فی حرق الدهن الحار ۸۴۰
- قسم سوم: فی حرق الماء الحار ۸۴۰
- قسم چهارم: الاحتراق من الصواعق ۸۴۱
- قسم پنجم: فی الاحتراق من الشمس ۸۴۲
- قسم ششم: فی الاحتراق الجلد من غسل البلادر
 ۸۴۲
- قسم هفتم: فی الاحتراق اللسان من النوره ۸۴۲
- فصل سیزدهم فی الجراحات ۸۴۴

فصل چهاردهم: فی نشوب النصل و الشوک و غیره	
۸۵۸	
فصل پانزدهم فی القروح.....	۸۵۹.
فصل شانزدهم: اندر سقطه و ضربه	۸۷۷
فصل هفدهم: اندر تدبیر کسی که او را به سیاط	
یعنی تازیانه یا به چوب زده باشند. و بدان سبب	
گوشت او زیر پوست از هم متفرق شود.	۸۸۲
فصل هجدهم: فی الکسر و الخلع و الوئی و الوهن	
و الواهی.....	۸۸۳
فصل نوزدهم: در تدبیر مسموم به سبیل کلیه و	
طریقه احتراز از آن.....	۹۰۴
فصل بیستم: اندر بیان ادویه سمیه و سموم بمعه	
علامات و معالجات آن.....	۹۰۹
فصل بیست و یکم: در معالجه گزیدن مار و دیگر	
جانواره زهردار علی سبیل الکلی.....	۹۲۵
فصل بیست و دوم: اندر معالجه گزیدن حیوانات	
علی سبیل التفصیل.....	۹۳۰
فصل بیست و سوم: در طرد الهوام.....	۹۴۹
شرح مصطلحات طبی و مشکل.....	۹۶۰
فهرست لغات و مصلحات طبی و غیر طبی مشکله	
.....	۹۶۰

- فهرست و ترکیبات ادویه مرکبه ۹۹۰ ...
- فهرست و ترکیبات ادویه مرکبه و اغذیه ۹۹۰

باب سیزدهم: اندر امراض کبد

این باب، مشتمل است بر چند فصل.

تشریح کبد

بدان که کبد که آن را جگر گویند، عضوی است رئیس و معدن روح طبیعی و منبت رگ‌های ناچهنده که آن را آورده گویند. و کیلوس اندر جگر خون می‌شود لیکن تغیر اندر کیلوس هم در ماساریقا پدید می‌آید؛ زیرا که ماساریقا را قوتی است همچون قوت جگر. و جگر، گوشتی است سرخ مانند خون بسته و مرکب است از گوشت و آورده و شرائین. و در ذات خود حس ندارد؛ اما غشایی بی‌عصبانی که مجلل یعنی آن را پوشیده و حافظ شکل وی است، حس کثیر دارد. بر جگر فزونی‌هاست انگشتان مانند که بدان فزونی‌ها بر

گرد معده مشتمل شده است؛ چنان که کسی چیزی را به انگلستان در گیرد. و این فزونی‌ها را به تازی زواید گویند. و این زواید، بعضی را چهار باشد و بعضی را پنج و بعضی را دو. و بر زایده بزرگتر، زهره موضوع است یعنی کیسه صفرا قرار دارد و موضع جگر، جانب ایمن است. و از مقابل حجاب سینه ابتدا کرده است و تا خاصره منتهی شده. و محدب او به رباط‌های قویه به اضلاع خلف مربوط است و مقعر او به مقعر معده پیوسته است.

از مقعر او رگی رسته است که آن را «باب» گویند و بعضی از آن در تمامی جگر پراکنده شده و بعضی بیرون آمده به معده و امعاء پیوسته و این شعب مستخرجه، به ماساریقا مسمی است. و آلت جذب غذا همین است و غذا از معده و امعاء بدون عروق منجذب شده و در رگهای مستبطنه که در جرم جگر متفرق است در می‌آید؛ چنان که همگی اجزا کیلوس را با همه اجزاء جگر ملاقات می‌افتد؛ نه آن که در جگر تجویفی فراخ است همچون معده که کیلوس در وی جمع شود. و مثل تشریب جگر از صفوت کیلوس، چون تشریب اسفنج است آب را.

ایضاً از محدب جگر رگی رسته است که آن را «اجوف» گویند. بعضی از شعب او در نفس جگر متفرق است و مابقی

بیرون سو برآمده و دو شاخ شده؛ یکی از آن صاعد گشته است و به اعلاى بدن منشعب شده و دویمی، هابط شده است و به اسفل بدن متفرق گشته. و کیلوس که در جگر خون می شود، از این شاخه ها در همه بدن نفوذ می کند. و این اجوف، اصل آورده است و از اصل دو شاخ وی که ذکر یافته، دو شاخ دیگر بر آمده است به سوی کلیتین جهت بر آمدن آب. و این دو شاخ را «طالعین» گویند.

اندر جانب مقعر که بالای باب وارد است، منفذی است به سوی زهره یعنی کیسه صفرا جهت اندفاغ صفرا که کفک خون است. و هم از جانب مقعر منفذ دیگری به سوی سپرز است جهت اخراج سودا که دردی یعنی تع نشین خون است. ایضاً از جگر رگی تا به دل رسیده است جهت افاده و استفاده. و گروهی بر آنند که این رگ از دل رسته است و به جگر پیوسته. و به هر حال که باشد، پیوستگی دل با جگر به واسطه این رگ است.

اما غشای جگر با غشاء دل اتصال دارد هر چند در نفس جگر عصبی نیست؛ لیکن عصبی باریک از معده به جگر پیوسته است. و از آن که آن عصب به غایت باریک است. معده را از شرکت جگر بیماری کمتر افتد مگر به سبب الم قوی که در جگر پدید آید و آن زمان می تواند که معده نیز به

مشارکت به رنج اندر آید.

فصل اول: اندر سوء مزاج جگر

این، بر چهار قسم است:

قسم اول: آن که گرم بود

علامت وی، تشنگی مفرط است و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و قبض شکم و سرعت نبض و سرخی قاروره یعنی بول و گرمی ملمس موضع جگر و تب پیدا بودن و درد در جگر نابودن. و بدان که هر یک علامت بر وجود سبب که ساذج است یا مادی و ماده کدام جهت است دلالت کافی است؛ چنانچه بارها ذکر یافته. و ایضاً اگر ماده خون فاسد باشد، گرانی اعضا و شیرینی یا شوری دهن نشان وی است و اگر ماده صفرا بود، زردی رنگ و قیء و اسهال صفراوی شاهد وی است.

علاج: اگر سوء مزاج ساده باشد، تبرید کفایت کند. و اگر مادی است، به حسب ماده تنقیه باید کرد؛ چنان چه در دموی فصد کنند؛ خاصه از باسلیق ابطی. و اگر از فصد مانعی بود، حجامت نمایند و طبع را به طبیح هلیله و خیار شنبر آمیخته بگشایند و مانند آن هر چه مناسب بود؛ چون نقوع تمرهندی و آلو و ترنجبین با شکر آمیخته و مانند آن. و در صفراوی، آن چه در دموی است به کار آید مگر فصد که بدان حاجت

نباشد مگر عند الضرور. و در صفاوی، حاجت به تطفیه بیشتر از دموی مطلوب است.

آن چه بهر تبرید کبد به کار برند، آب کاسنی و سکنجبین است و آب انارین و شربت صندل و شیره تخم خیارین و لعاب اسبغول با سکنجبین و مانند آن هر چه مبرد و مرطب و مخصوص به جگر باشد نوشین. و عصاره کدو و خیار با درنگ و آرد جو و عدس و فوفل و صندل و گل سرخ و مانند آن بر موضع جگر ضماذ کردن. و قلت و کثرت تبرید، حسب حاجت است. و آنجا که تبرید بیشتر مطلوب شود، دوغ سرد کرده و آب جوکه در او سرطان نهری پخته باشد دهند. و شیره خرفه با طبا شیر سودمند است. و بدان که آب کاسنی و مغز فلوس فرادی و مجموع یعنی تنها یا با هم در زحمت جگر، یعنی امراض آن نفع کلی دارد.

آن جا که سده مفهوم گردد، به شربت بزودی و شربت دینار و مغز فلوس باید گشود. و آن جا طبع نرم بود، قرص طباشیر قابض دهند با رب به و سیب. و شربت حماض، در این صورت سخت موافق است. و باید دانست که در این مرض، طعامی که در او قبض بود نباید داد که مضر است؛ خاصه اگر از سده بیم بوده مگر زرشک و آب انار که به جگر مفید است؛ لیکن هر گاه طبع نرم بود و به قبض حاجت افتد،

ماش و برنج بریان کرده با زرشک و سماق توان داد. و اگر طبع قبض بود، بهر غذا مزورات اختیار نمایند که به انبرباریس و تمر هندی و مانند آن پخته باشند. و تا ممکن باشد از خوردن هر گوشت چون یبوست می آورند مجتنب باشند. و عند الضرور، گوشت مرغ یا حلوان توان فرمود البته به نحو اصلاح نموده.

فایده: هرگاه حرارت غالب بود و احداث مالیخولیا و دنبل یعنی دمل و جرب و جراحت نماید و ثقل مثل درد یعنی ته نشین با زرداب گوشت برآید و سقوط شهوت بود، دلیل ضعف جگر است. و سیاهی ثقل، نشان عفونت کبد است.

قسم دوم: آن که سوء مزاج سود بود

علامت برودت جگر، فساد رنگ روی است و تهیج وجه و قلت عطش و سپیدی زبان و لب و قاروره و فتور نبض؛ پس اگر با ماده بلغم بود، غلظت قاروره و رصاصیت رنگ و سردی ملمس و قیء بلغمی بر آن گواهی دهد. و در این قسم، شکم، اکثر مستسهل یعنی روان می باشد.

علاج: در ساذج، تسخین کافی است. و جهت تسخین جگر، اثناسیا و دواء الکرکم و مانند آن دهند. و اگر هر بامداد رازیانه و عنب الثعلب بجوشانند و در طبیخ وی گلغند عسلی آمیخته بنوشانند صواب باشد. و باید که افسستین و

سنبل و اذخر و قسط و سلیخه و گل سرخ و زعفران با روغن سوسن و ناردرین آمیخته بالای جگر ضماد نمایند. و در مادی، تنقیه بلغم از آن چه که مسهل و مدر باشد فرمایند؛ چون ماء الاصول و حب صبر و ایارج و جز آن. و مطبوخ هلیله مفید است. و طبیح زوفا با یک مثقال دواء الکرکم بدین مرض مخصوص است. و بهترین غذا اینجا گوشت دراج و تیهو است که با نخود و زیره و شبت و دارچینی و خولنجان پخته باشند. و فلاسفه و اطریفل در این علت مناسب است. و باید که در دفع ماده مبالغه نکنند تا به ذبول نانجامد. و اگر اسهال مفرط بود، تخم سپندان که به تازی حرف گویند و تخم ریحان و صمغ عربی هر یک سه درم بریان کرده و به گلاب تر کرده دهند.

قسم سوم: آن که سوء مزاج خشک بود
 علامت خشکی جگر، نحافت بدن است و خشکی دهن و زبان و تشنگی و صلابت نبض و قلت خون و کمی براز؛ پس اگر با ماده سودا بود، ترس و اندوه فکر فاسد نیز پیدا بود.
 علاج: در سازج، ترطیب کفایت کند. و در مادی، تنقیه به مطبوخ اف تیمون یا حب اف تیمون یا به ماء الجبن و مانند آن ضروری باشد. و بهر ترطیب، شیر تخم خرفه با شراب نیلوفر و شراب خشخاش بنوشند. و از روغن بنفشه و کدو و بادام

و موم و آب کاسنی و آب خرفه قیروطی سازند؛ چنان چه معهود است و بالای جگر طلا نمایند و جهت غذا، مغز سرخلوان و باقلاء مقشر و کشک شعیر مقشر و اسفناج و برگ خطمی و کاهو اختیار کنند. به جای روغن، روغن بادام به کار برند. و کدو با گوشت بزغاله مفید است. و ماهی تازه سودمند. و اگر هر بامداد از شیر سبوس و نبات و روغن بادام حریره سازند و بنوشند صواب باشد؛ اما باید که در ترطیب افراط نکنند تا به سوء القنیه و استسقا نه انجامد.

قسم چهارم: آن که سوء مزاج رطب بود

علامت تری جگر، تهیج وجه و اجفان است و ترهل گوشت شراسیف و بسیاری خواب و لعاب و کندی حواس و سپیدی قاروره و سوء هضم و رطوبت زبان و نرمی طبع و تشنگی نبودن و به اغذیه ناشفه منتفع گشتن.

علاج: بهر تجفیف، هر روز از بادیان و تخم کرفس و اصل السوس و گلقد، جلابی سازند و بدهند. و اطریفل کبیر و دواء الکرکم و جوارشها به حسب حاجت به کار برند. و ریاضت و تقلیل غذا فرماید و گوشت کبک و تیهو و دراج به قرونفل و دارچینی و مصطکی و زعفران خوش بو ساخته تناول نمایند. و کذلک، مصوص و قلایا متوبله و کردناج مفید است. و باید که در تجفیف افراط نکنند تا به ذبول نکشد. و

آنجا که سوء مزاج رطب با بلغم بود، تنقیه بلغم لازم دانند.
فایده: هر گاه سوء مزاج مرکب در جگر افتد، چون حار
یابس یا حار رطب یا بارد یابس یا بارد رطب، علامت و
علاج آن از بسایط مذکور برگیرند.

فصل دوم: در ضعف الکبد

وی آن است که در جمیع قوای اربعه جگر یا در بعض آن قوی آفت و خلل عارض شود و سبب ضعفی وی بسیار است:

یکی، آن که سوء مزاج ساذج یا مادی در جگر افتد و مضعف قوت‌های جگر شود.

دوم، آن که در اعضا که مجاور جگر است چون معده و مراره و سپرز و رحم و سینه و گرده و شش آفتی پدید آید و به مشارکت وی ضعف در جگر روی نماید؛ مثلاً در معده فساد افتد و از آنجا کیلسو ناستوده به جگر رود و قوای جگر از هضم آن عاجز آیند و بدان سبب میل به ضعف نمایند. و کذلک هر گاه در مراره فساد افتد، صفرا از جگر جذب ننماید چنانچه باید. و چون صفرا از جگر به مفرغ یعنی جایگاه خود برآید، ضعف در قوی پدید آید. و هم چنان طحال و رحم و دیگر اعضا که عند وقوع فساد فیهم نصیبه خود را از جگر نمی‌ستانند و این معنی به ضعف وی می‌انجامد.

سوم: آن که امراض آلیه چون امتلاء و تصغر و رمل و حصات و سدد و یا ورم یا شق در نفس کبد عارض شود و

بدان سبب ضعف لاحق گردد. و ظاهر است که اگر سبب قوی است، ضعف در چهار قوت سرایت می‌کند و الا در بعض به حسب قوت و ضعف سبب.

بدان که جاذبه و هاضمه بیشتر از سردی و تری ضعیف شود. و ماسکه، از تری و دافعه، از خشکی. و نشان ضعف هر واحد گفته آید.

اما علامت ضعف جگر از هر سبب که باشد، در اکثر انواع آن است که : براز، کمتر و سبیه به غسله گوشت یعنی آبی که هنگام گوشت از آن می‌تراود بود و بدن، نحیف باشد و اشتها کم و باشد که ساقط شود که سقوط اشتها، لازمه ضعف جگر است. و از جانب راست که جایگاه ابتدای سرجگر است تا ضلع قصری که اسفل ترین اضلاع است، وجع ملایم ممتد بود؛ خاصه هنگام نفوذ غذا به سوی جگر و رنگ روی و بدن، به زردی یا به سپیدی یا سبزی یا کمندی گراید و در اکثر امر، به سبزی و سپیدی میل نماید.

اکنون، علامات که مخصوص است به ضعف هر قوت گفته آید:

بدان که نشان ضعف جاذبه، آن است براز، سپید و نرم و کثیر المقدار باشد. و بدن، نحیف شود؛ پس اگر هنوز بول منصبغ یعنی رنگین بود و قوام آن معتدل باشد، باید دانست

که آفت محصور به جاذبه است فقط و دیگری قوی سالم است؛ خاصه اگر معده صحیح باشد. اما اگر رنگ و قوام بول به حال نبود، دلالت کند بر آن که آفت به هاضمه نیز تجاوز کرده؛ خاصه اگر معده نیز آفت داشته باشد.

نشان ضعف هاضمه، ترهل بدن است و تهیج وجه و فساد لون و غسالت یعنی به رنگ آب گوشت شسته بودن براز و سپیدی بول و رقت خون یعنی خون که در فصد بر آید، تنک باشد. و قال فی «الموجز»: «البراز، ادل علی الجاذبه و البول علی الهاضمه». نشان ضعف ماسک آن است که در حالت صحت، یک نوع ثقل خفی هست که از امتلاء غذا عند جذب شدن کیلوس به سوی جگر محسوس می شود و این ثقل در جگر، در اندک زمان زایل شود. و این احساس ثقل، بر مقدار بایست که در هنگام صحت تا اتمام نضج مدرک می شد، به حس نیاید؛ زیرا که احساس ثقل مذکور در حالت صحت، از امتلاء کیلوس است در جگر و چون ماسکه ضعیف باشد، کیلوس را تا اتمام نضج نتواند نگاهداشت و به زودی دفع می شود و لاجرم ثقل خفی که تابع بودن کیلوس است در جگر، محسوس نمی شود مگر اندک مدت. و نقصان هضم، به قدر تعجیل ماسکه است. و آن چه در ضعف هاضمه گفته شد، اکثر آن در ضعف ماسکه یافته می شود.

نشان ضعف دافعه آنست که: بول و براز، کم رنگ و قلیل
 المقدار برآید و بدن، مترهل بود و رنگ او چنان نماید که
 گویا زردی و سیاهی مخلوط است به سپیدی. و شکم، قبض
 باشد. و خون که در فصد برآید، سودا و صفرا و مائیت در
 وی نمایان بود. و اشتها به مراد نشود. جهت عدم توجه سودا
 به سپرز. و ضعف دافعه، در اکثر مؤدی می شود به استسقا یا
 قولنج یا یرقان. و باشد که جرب و حکه و قوبا و امثال آن
 احداث نماید.

بروز آثار ضعف در هر قوت، بر سبیل ضعف و قوت
 پوشیده نیست.

علامت امراض آلیه که در جگر افتد در جایگاه خود
 مذکور است. کذلک آن چه به مشارکت واقع شود، تقدم آفت
 در آن عضو و وجود فساد در آن، شاهد وی است؛ مثلاً آنچه
 به مشارکت سینه و آلات تنفس باشد، سرفه خشک و سوء
 تنفس پیدا بود. و آن چه به مشارکت مراره یا سپرز باشد،
 یرقان زرد یا سیاه پدید آید. و آنچه به مشارکت رحم باشد،
 احتباس حیض یا ادرار آن به افراط گواهی دهد. و ضعف
 معده و ضعف کلیه در امکانه خویش به تفصیل مذکور است.

علاج: آن چه از سوء مزاج باشد جمیع اقسام ساذج و
 مادی مذکور شد در فصلش تطبیق وی به عمل آرند. و آن

چه از سده یا امراض آلیه یا ورم یا شق باشد، هر واحد ازین به فصول علیحده گفته آید ان شاءالله تعالی. و آن چه از مشارکت عضوی باشد، نخستین تدبیر آن عضو کنند بدانچه مخصوص به وی است و مراعات جگر نیز لازم دانند. و از آن که ضعف جگر در اکثر از سردی و رطوبت می افتد، اهتمام کرده اند که علاج ضعف جگر به چیزهای گرم که خوشبو و قابض باشد چون دارچینی و فقع اذخر و مر و زعفران و امثال آن باید کرد اکلاً و طلاءً. و حب الرمان همراه مویز بادانه کوفته و به دارچینی و امثال آن خوشبو ساخته تناول کردن مفید است.

فایده: «جالینوس» کسی را مکبود می گوید که در افعال جگر او ضعف پدید آید به واسطه ورم یا شق یا دبيله. اکنون بیان کنم هر آن چه به ضعف هر قوت مخصوص است:

بدان که قوت هاضمه را تریاق اربعه و سنجرنیا خوردن و صبر و گلنار و پوست انار و لادن و مورد کوفته و بیخته و به گلاب آمیخته بر جگر طلا نمودن، قوت دهد. و قوت جاذبه جگر را افسنتین و مصطکی و گل سرخ به آب مورد سرشته ضماد کردن قوت دهد. و در این جا ادویه قبضه نتوان داد مگر جهت قوت جگر. و به هیچ وجه غافل از تفتیح سده

نباید بود. و گوشت کبک و مرغ و تیهو به آب غوره غذا باید نمود. و قوت ماسکه جگر را جوارش خوزی به رب به قوت دهد. و ادویه قابض مطیب مفید است. و غوره و زیره به آب سیب ضماد کردن سودمند. و دافعه را ماء الجبن و سکنجبین و هلیله پرورده قوت دهد. و در این جا، فصد اسيلم مفید است. و گوشت سبک و صفره الیض نیم برشت خوردن و دارچینی و فلفل و زنجبیل در طعام کردن، سودمند.

فصل سوم: در سده کبد

این را چند سبب است: یکی آن که رگ‌های جگر در اصل خلقت باریک و تنگ باشد پس به اندک سبب مسدود همی شود. دوم، آن که ورم در جگر افتد. سوم، آن که خلط غلیظ لزج متولد شود و سده آرد و این، اکثر الوقوع است. و بدان که حرکت بعد از طعام خاصه که غلیظ و لزج و شیرین بود و استحمام عقب غذا از موجبات سده کبد است. و کذالک، آبهای بد نوشیدن و اشیای فاسده چون گل و گچ و انگشت یعنی زغال و چیزهای قابض به غایت، چون زعرور و مانند آن خوردن.

اکنون بدان که سده را چند علامت است: یکی، آن که در موضع جگر گرانی محسوس شود؛ خاصه اگر سده در محدب بود. و وقوع سده در محدب جگر نسبت به مقعر وی کمتر است؛ زیرا که هر چه به محدب می‌رسد صافی است و با وجود آن رگ‌های محدب وسیع و فراخ است.

دوم، آن که تب نباشد و این، در ابتدا است؛ زیرا که هرگاه سده مزمن شود و بسیار گردد، عفونت می‌پذیرد و تب احداث می‌نماید. و کذلک آن جا که آماس سبب باشد.

سوم، آن که درد نباشد. و این نیز عند قلت سده و نابودن
ورم است.

چهارم، آن که اسهال غسالی بود.

پنجم، آن که براز بسیار و کثیر الرطوبت برآید و این، وقتی است که سده در مقعر بود؛ زیرا که چون سده در مقعر باشد، کیلوس به سوی جگر نتواند رفت و مدفوع، همچنان برآید کشکاب شده و جذب نشده. و گاه باشد که در سده حدبه هم براز نرم آید.

ششم، آن که بول رقیق و قلیل المقدار باشد و این، آن گاه است که سده در محدب بود و شدت رقت و قلت بول به حسب کثرت سده است.

بدان که از لوازم سده کبد آن است که خون در بدن صاحبش کم بود و رنگ او مایل به زردی باشد. مثل یرقانی. و بسیار باشد که ضیق نفس پدید آید از جهت مشارکت جگر با اعضای نفس. و آن جا که سبب سده، ضیق خلقت رگ‌های جگر بود، کثرت وقوع سده به اندک مخالفت یعنی ناپرهیزی از امور سده آور از همان صغرسن، بدان گواهی دهد.

علاج: اگر سده در حدبه بود، داروهای مدر دهند؛ پس آنجا که مزاج گرم بود، تخم خیارین و تخم کشوٹ و تخم کاسنی و پرسیاوشان باید داد که با سکنجبین ساده آمیخته باشد. و کذلک آب لسان الحمل و آب بادیان به سکنجبین یار

یعنی مخلوط کرده. و آن جا که مزاج سرد بود، طبیح اسارون و سلیخه و اف تیمون و تخم کرفس و انیسون دهند که به سکنجبین عسلی بزوری گرم و شراب دینار یار یعنی مخلوط نموده. و بالای جگر، جعده و افسنتین و زراوند و بیخ کرفس به آب کاسنی سرشته ضماد سازند.

اگر سده در مقعر کبد بود، مسهل دهند؛ پس آن جا که حرارت باشد، بهر اسهال، آب فواکه دهند راوند آمیخته. و در اینجا مغز فلوس خیار شنبر در طبیح کاسنی یا جز آن حل کرده نوشیدن، به غایت مفید است. و کذلک به ادویه لینه حقه کردن. و آن جا که برودت در مزاج باشد، برای اسهال، طبیح بیخ کبر و بادیان و تخم کرفس و اذخر و کاسنی دهند شراب افسنتین یار یعنی مخلوط کرده. و حقه کنند به ادویه حاره. و در تضمید نیز مراعات مزاج مرعی دارند و هم چنان در غذا؛ مثلاً عند حرارت، خواه سده در حدبه بود یا در مقعر، زیرباجات بی مصالح یعنی بی ادویه گرم؛ چون فلفل .. خورند. و هندبا با سرکه و روغن بادام پخته مفید است. و آب نخود که با برگ کاسنی و اندکی سرکه پخته باشند سودمند است و گوشت عصافیر فایده دارد. و هر گاه سبب سده تناول چیزهای قابض بود، اشیاء مرطب دهند؛ چون شیر و شکر و حریره روغن بادام و شوربای مرغ فربه و قلیه کدو

و انار و هندوانه. و هرگاه ضیق رگ‌ها سبب باشد، چیزهای مفتوح و شربت بزوری که در او راوند باشد و حب راوند استعمال نمایند. و از مغلفات و موجبات سده اجتناب کنند.

هرگاه آماس سبب باشد، به فصل وی رجوع نمایند. و فرق در سده و ورم آن است که ثقل در سده بیشتر باشد و درد در ورم افزون‌تر؛ خاصه که ورم گرم بود. و ایضاً تب از لوازم ورم است اگر چه مبتدی بود؛ به خلاف سده که چون مزمن شود در وی عفونت افتد آن زمان تب آرد.

تنبیه: گاه باشد که سده در خلل گوشت جگر باشد به واسطه غلظت خون که غذای جگر می‌شود و ضعف دافعه و شدت جاذبه. و گاه باشد که سده در رگ‌های جگر بود جهت ضیق آنها خلقه یا به اسباب دیگر که ذکر یافته.

فصل چهارم: در سده ماساریقا

علامت سده ماساریقا آن است که در معده و شکم و به جانبی که جایگاه مقعر جگر است، تمدد غایر و ثقل دریابد بیمار. و براز، کیلوسی یعنی همان کشکاب هضم نیافته بود. و آثار سده کبد و آماس و ضعف معده هیچ نباشد و بدن بکاهد و ناتوان گردد؛ لعدم وصول الغذاء الیه. پس اگر سده ناقص است، ناتوانی به مرور ظهور نماید و اگر سده کامل است، به سرعت ضعف و نحافت پدید آید.

علاج: هر چه برای سده مقعر کبد مخصوص است، در اینجا به کار برند مع مراعات مزاج. و در جمله لازم است که نخستین مفتحات و مقطعات دهند پس مسهلات؛ چه در سده کبدی و چه در اینجا.

فصل پنجم: در نفخه الكبد

سبب آن، آن است که در اجزای جگر یا در غشای او یا در هر دو بخار غذاء غلیظ جمع آید و به سبب کثرت یا احتباس برون نتواند آمد، پس کثیف شود و مستحیل گردد به ریاح نافخه.

و علامت وی آن است که زیر قبرغه راست، وجع تمددی پدید آید اما ثقل بسیار و تب هیچ نباشد و در سحنه یعنی هیکل بدن، تغیر فاحش ظهور ننماید. و بعد از هضم طعام، نفخ غلبه کند. و چون دست بر آن موضع نهند و اعتماد کنند یعنی فشار عمیق دهند، قرار کند. و این قراقر، نشان بودن باد است در جگر. و احساس کثرت تمدد، نشان بودن باد است در غشای جگر. و ایضاً از علامت نفخ غشایی است که چون دست بر او مالند یا چیزی محلل گذارند، تحلیل یابد.

علاج: کمونی و دوآء الکرکم و دوآء المسک دهند. و شربت دینار، به غایت مفید. و بر نهار استحمام فرمایند. و آن جای را و تمام بدن را بمالند بر سبیل اعتدال. و آب سرد کمتر، بهتر. و مداومت بر شرب گلاب و عرق کاسنی کنند و بادیان از همه اولی تر است. و در این جا، تکمید نمک و کاورس و خاکستر، نفع بیشتر دارد. جهت غذا، قلائیای پر

مصالح و کباب و مانند آن چیزهای که مجفف رطوبت بود، نافع است. و اگر میل در او به جانب روده بود، نخستین مسهل دهند بعده یعنی پس از آن محلل گذارند. و اگر توجه او به حجاب و شراسیف باشد یا به خلف، به مدارات رجوع نمایند. و مراعات مزاج چنانچه بالا گفته شد در همه حال لازم دانند.

فصل ششم: در وجع الكبد

این را چند سبب است: یکی، سوء مزاج. دوم، سده. سوم، نفخه. چهارم، ورم. پنجم، شق. ششم، حصاه و رمل. هفتم، شرقه.

علامت و علاج: هر واحد را علامت و علاج در فصل وی مضبوط است بدانجا بنگرند.

فصل هفتم: در شرقه

وی آن است که بر نهار یا بعد از ریاضت قویه یا عند گرم شدن بدن از حرارت حرکت و برآمدن از حمام که آب به غایت سرد نوشیدن اتفاق افتد، پس آن آب فی الفور به جگر رسد قبل از آن که از حرارت معده گرم شود؛ فیشرق الكبید به یعنی کبد از آب پر می شود و یظهر معه وجع شدید. و این مرض، سریع الزوال است اگر زود تدارک کنند. و اگر طیب غلظ کند در علاجش، می انجامد به استسقا یا ورم جگر. و علامتش آن است که بعد از شرب ماء بارد که بعد از چیزهای مذکور اتفاق افتاده باشد، درد شدید که بیرون از طاقت باشد بگته یعنی ناگهانی پدید آید.

علاج: تدبیرش آن است که همان وقت، خرفه را در آب گرم تر کرده بر جگر گذارند و سنبل و مصطکی ضماد نمایند و به آب گرم تنطیل کنند و شیره کشمش به آب گرم نوشانند همان روز صحت یابد بعون الله تعالی.

فصل هشتم: در ورم الکبد

این چند قسم است:

قسم اول: در ورم دموی

علامت او، تب است و تشنگی و ثقل و درد و حرقت در آن موضع و ذهاب شهوت طعام و ظهور ورم تحت شراسیف و زبان و روی سرخ بودن و سرفه خشک بی نفت آمدن و فواق عارض گشتن. و فواق وقتی می افتد که ورم قوی و عظیم باشد به حدی که فم معده را منضغظ سازد. و این علامت ها مشترک است به ورم مقعری و محدبی.

اما نشان خاص ورم مقعر آن است که قیء صفراوی و غشی و برد اطراف ظاهر شود. و شکم، قبض باشد و این بیشتر است و باشد که قبض نباشد بلکه مستسهل بود. اما بدان که احتباس آن جا می باشد که بدن قوی بود و جذب غذا همی نماید و ورم بدان بزرگی نبود که مجاری غذا را بند سازد و کیلوس را از نفوذ باز دارد. و در این هنگام به سبب شدت قبض مشابه می شود ورم جگر به قولنج؛ زیرا که در این حالت، وجع به جانب قولون محسوس می شود و قذف و تهوع رنج می دهد؛ لیکن آن جا که قوت بدن ضعیف شود به حدی که جذب غذا نتواند نمود و ورم از غایت عظم، بند

سازد مجاری را و کیلوس به سوی جگر نتواند آمد، لازم است که شکم مستسهل شود و هو ردی؛ لانه یدل علی شده الورم و ضعف القوی؛ لهذا قال «الشیخ»: «ورم الکبد اذا قارنه الاسهال فهو مهلك».

نشان خاص ورم محدب آن است که سعال شدید و ضیق نفس و احتباس بول پیدا بود. و ترقوه به اسفل کشیده شود. و ورم هلالی در جایگاه کبد پدید آید. هرگاه ورم شامل بود به محدب و مقعر، کار مشکل باشد. و اعراض هر دو روی نماید.

گاه باشد که ورم در محدب بود یا در مقعر و چیزی کم و ضعیف از آثار خاصه که ذکر یافته در دیگری پیدا آید لیکن هر چون که باشد، این علامت به درجه علامت خاصه او نرسد؛ مثلاً فوق و ذهاب شهوت و وجع و مزاحمت به سختی و شدتی که در ورم محدب می شود، در مقعری اگر چه پدید آید اما بدان غلبه نبود. و کذلک سعال و ضیق نفس و احتباس بول اگر فرضاً در ورم مقعر پدید آید، اما بدان درجه نرسد که در حدبی ظهور می نماید.

علاج: نخستین، فصد کنند با سلیق یا اکحل و به چند دفعه به حسب قوت خون بگیرند. بعد از آن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب انارین همراه سکنجبین قندی دهند؛

اما آب انار تنها ندهند. و کذلک قابضات دیگر چون آبی و سیب تا دهان عروق را تنگ نسازد و در ورم بیفزاید. و باید که در ابتدا آب کاسنی و آب گشنیز و تراشه کدو و شیره برگ خرفه و زعفران با صندل و گلاب و روغن گل ضماد نمایند. و اگر تنقیه تمام کرده باشند، کافور نیز در این ضماد داخل سازند. و چون سوم روز بگذرد، در ادویه مزبوره، بابونه و اکیل و آرد جو نیز آمیزند تا ردع مع التحلیل حاصل شود؛ بلکه در ورم دموی، هیچ گاه رادع صرف به کار نبرند؛ خصوصاً به افراط و قبل از فصد؛ تا ماده را سخت نکنند. و کذلک پیش از تنقیه از محلات صرف اجتناب واجب دانند تا مزید ورم و درد نگردد. و در این باب، آن چه مرکب بود مع الردع و التحلیل ضماد نمایند؛ چون صندلین و فوفل و گل سرخ با افسنتین و اکیل آمیخته و روغن بابونه یار یعنی مخلوط نموده؛ لیکن مراعات اوقات ضروری است؛ مثلاً در ابتدا و نزدیک بدو باید که قوت، رادعات را باشد و بعد از آن محلات را؛ کما هو طریق العلاج.

اگر ماده به مقعر بود، مدرات کمتر دهند و بهر تلیسین اگر مطلوب باشد، به آب فواکه قناعت ورزند و در این صورت، مغز فلوس با شیره کاسنی و مانند آن مفید است.

اگر ماده به محدب بود، اعانت به ادرار کنند و مسهل

ندهند؛ لیکن طبع را قبض نگذارند که قبض، مزید الم است. و آن جا که ورم مع الاسهال بود، این قرص دهند: صفت آن: تخم حماض و طباشیر و گل سرخ و زرشک، از هر یک پنج درم، لک و زراوند، هر واحد یک درم؛ زعفران، نیم درم، کوفته و بیخته قرص سازند هر یک مثقالی. و رب ریواج بزرگ یا انار توان داد در اینجا اما بعد از فصد.

قسم دوم: در ورم صفراوی

علامت وی، زردی زبان و روی و براز است و ناریت بول و سرعت نبض وقی صفراوی و شدت التهاب و قلق و تشنگی مفرط بودن و زبان، متبثر شدن به بشور صغار. و باشد که در آخر، سیاهی بر زبان پدید آید.

علاج: برای تفتیح سده ورمی، تخم کاسنی و بیخ مهک بجوشانند و در طبیخ وی، سکنجبین قندی ترش یار یعنی مخلوط کرده نوشانند و برای تبرید، شربت‌های سرد و تر که قبض در آن نبود، چون شراب نیلوفر و شراب آلو همراه سکنجبین ساده یا راوندی باید داد و مانند آن، و بر جگر، آرد جو و صندل و گلاب و آب کاسنی و سرکه ضماد نمایند. و اگر ضرورت به تبرید زیاد شود، اندکی کافور بیفزایند.

پس آن جا که ورم به مثر بود. و بهر اسهال، آب فواکه و چهار گل همراه فلوس خیار شنبر آمیخته و روغن بادام یار

یعنی مخلوط نموده نیکوترین دواست. و در اینجا، دست از ادرار کوتاه دارند. و بهر اسهال هر چند بعضی اطبا در این مرض هلیله و محموده فرموده‌اند، لیکن حق آن است که زنهار نباید داد که ضرر او بیشتر از نفع اوست.

آنجا که ورم به محدب باشد، دست از مسهلات باز دارند و به ادرار رعایت نمایند اما قبض هم روا ندارند؛ زیرا که قبض شکم، باعث آفات است. و بهر رفع قبض، حقه ملایم و مطبوخات خفیفه کفایت کند. و قال القرشی: «وایاک آن تسهل و الورم حدبی او تدر و الورم مقعری فیعم الورم. و افراط الاسهال تحلل القوه و تضعف و اعتقال الطبیعه یولم بالمزاحمه؛ فعلیک بالتوسط» و هر گاه طبع خود به خود مستسهل باشد و به قبض حاجت آید، قرصی که در دموی مذکور شد به کار برند.

قسم سوم: در ورم بلغمی

علامت وی سپیدی روی و براز و زبان است و ترهل روی و استرخای عضلات روی و تشنگی کم بودن و تب و درد شدید نابودن. و اگر ورم در محدب بود، آماس نرم در آن جا محسوس شود. و باید دانست که در ورم بلغمی، ثقل بیشتر باشد و درد کمتر. و نشان آن که ورم در حذب است یا در مقعر، در قسم اول گفته شد.

علاج: در تقعیری، حقنه کنند و حبی که از یک درم ایاره فیقرا و نیم درم غاریقون ساخته باشند وقت خواب بخوراند. و صباح، قرص افسنتین یا قرص راوند دهند و در حدبی، مدرات دهند چون طبیخ تخم کرفس و انیسون و بادیان و نانخواه و بیخ کاسنی با سکنجبین بزوری گرم یار یعنی مخلوط کرده. و پس از تنقیه به اسهال یا به ادرار، جهت تسخین جگر، قرصی که از گل سرخ و انیسون و تخم کرفس و فقاح اذخرو مصطکی و سنبل و اسارون و راوند ولک منقی و فوه و زعفران ساخته باشند بخورند. و تیهو و دراج با نخود و زیت و مری و دارچینی پخته تیاول نمایند؛ اما قبل از تنقیه، بهر تغذیه، به جز نخوداب یا بنوماش باشیره بادام چیزی دیگر نتوان خورد.

قسم چهارم: در ورم سوداوی

سبب او، وقوف سده است ما بین مجرای که در جگر و سپرز است جهت برآمدن سوده از جگر به سپرز. و علامت وی آن است که در جانب راست زیر دندانهای پهلو چیزی صلب نمایان شود و درد و تب نبود و بدن لاغر شود و رنگ او فاسد گردد و زبان درشت شود. و گاه باشد که به اورام مذکور حرارت در مزاج پدید آید و مزید تحجر و صلابت گردد. و گاه باشد که ورم صلب در جگر به سبب

ضربه پدید آید. و ورم جگر که به سبب ضربه یا سقظه شود، به قسم جدا گفته آید.

علاج: نخستین، بهر پختن ماده، هر روز جلابی از بادیان و تخم کاسنی و تخم کرفس و گاوزبان و نبات بدهند و مانند آن. و بهر نرم ساختن ورم، مرهمی که از چربی مرغ و مغز ساق گاو و سنبل ساخته باشند ضماذ نمایند و کذلک مراهم دیگر و اضمده که برای تلین صلابت مخصوص است. و این ضماذ، به غایت مفید است: آرد حلبه و کرنب و انجیر و مقل و اشق و اکلیل و سداب و صندل و سنبل الطیب و موم سفید و روغن، جمله به هرم بسرشند چنان چه معمول است و بر جگر ضماذ نمایند. و بعد از آن که لختی نرم شود و ماده نضج یابد. در استفراغ ماده کوشند. و جهت استفراغ، ماء الاصول و سکنجبین بزودی و عنصلی باید داد. و کذلک مطبوخی که از اف تیمون و سنا و بالگنو و اصل السوس و گاوزبان و تخم کاسنی ساخته باشند و به شکر شیرین کرده. و معجون نجاح تنها و همراه این مطبوخ نیز سودمند است. و باشد که به فصد حاجت آید و نفع وی به زودی پدید آید.

پس از تنقیه، دوآء الکرکم و ائاناسیا و اقراص مقل و قرص زرشک کبیر دهند که در این مرض به غایت مفید است و آن جا که در مزاج حرارت بود، مراعات وی ضروری است.

و این جزئیات، بر حدس طبیب حاذق است آنچه مناسب حال باشد بکند؛ چه در دوا و چه در غذا. اما اگر حرارت نبودف نیکوترین اغذیه، زیرباجات است با پیاز و ابازیر رطبه و زیت و مری و شکر سپید و زیره و دارچینی ساخته باشند. و نیز شیر شتر عند فقدان حرارت نوشیدن، ورم صلب جگر را بسیار مفید است؛ خاصه بدین طریق: یک پیاله شیر شتر بگیرند و به قند شیرین کنند و سفوفی که از هلیله کابلی و هلیله سیاه هر یک سه درم؛ تخم کرفس، انیسون، بادیان، هر یک یک درم ساخته باشند، مقدار دو مثقال از این سوف بخورد و بالای وی آن شیر بنوشند.

قسم پنجم: در ورم جگر که از ضربه و سقطه عارض شود علامت او، تقدم سبب است.

علاج: رگ زنند و گل ارمنی را یک درم سائیده به لعاب اسبغول آمیخته بدهند. و از یک مثقال راوند و یک مثقال فوه و یک درم دارچینی کوفته و بیخته سفوف سازند و یک درم از آن با شراب بنفشه آمیخته بنوشانند. و «ابن سینا» گوید: راوند و گل ارمنی و حب الاس، در این باب تجربه کرده‌ام که مفید است خوردن وی. و ادویه مناسبه ضماد نمایند. صفت ضماد مناسب: نخود مقشر و راوند، هر یک سه درم؛ مومیایی، دو درم، مومیایی در روغن بنفشه یا روغن سوسن یا

روغن دیگر بگدازند و دیگر اجزا کوفته و بیخته در این
بسرشند و بر ورم نهند. دیگر: عود و زعفران و حب الغار و
مقل و مصطکی و سنبل مساوی بگیرند و به روغن سوسن یا
روغن دیگر و موم آمیخته ضماد کنند.

فصل نهم: در ورم عضلات که در شکم است

این ورم، در اکثر مشتبه می شود به ورم جگر؛ لهذا بعد از اورام جگر ذکر این و فرق بینهما لازم آمد: بدان که عضله های شکم همگی چهار زوج است: یکی، در طول شکم امتداد یافته از غضروف حنجری تا عظم عانه. و زوج دیگر، در عرض شکم کشیده گشته و دو زوج باقی مورب واقع اند به نوعی که یکی بر دیگری به تقاطع صلیبی متقاطع شده است از شرسوف تا عانه و از خاصره تا غضروف حنجری؛ پس هر گاه در عضله که غایر است و مورب و مایل به سمت جگر آماس پدیدار آید، از آن که شکل این ورم شبیه است به شکل ورم جگر و به واسطه توریب و تبعید آن از حس بصر، امتیاز مشکل گردد که ورم در عضله است یا در قعر جگر؛ لهذا فرق بینهما واجب آمد:

فرق آن است که: ورم جگر هلالی شکل باشد و چندان نمایان نگردد؛ خاصه اگر به سوی مقعر بود یا مریض فربه باشد که در مردم فربه اگر چه ورم به حدبه جگر باشد به نظر نمی درآید. و دیگر عوارضات که از لوازم آماس جگر است چون احتباس بول و بطن و ذهاب شهوت و جز آن همه پیدا بود؛ به خلاف ورم عضلی که مستطیل باشد یا

عریض یا مورب. و هر چون که باشد، یک طرف او غلیظ بود و طرف ثانی، دقیق همچون دم موش که ذنب الفار گویند. و هرگز هلالی شکل نباشد و بیشتر نمایان بود. و از عوارضات که لازمه ورم جگر است هیچ پیدا نباشد لسلامت الکبد. و هرگاه ورم در عضله مستطیل افتد، انجذاب به ترقوه یعنی کشیدگی ترقوه بر آن گواهی دهد. و قال «صاحب الاقسرائی»: «و اذا رایت المراق یبادر الی القحل و الیوسه فاعلم ان الورم کبیدی».

علاج: اندر این عرض، تدبیر کلی آن است که نخستین یعنی در ابتدا فصد کنند و مسهل دهند و ادویه رادعه صرف ضماد نمایند و از استعمال رادعه خوف تحجر ماده نکنند. و نزدیک به انتها، ادویه محله صرف ضماد فرمایند و خوف انحلال قوت ننمایند؛ بخلاف ورم جگر که در وی استعمال رادعات تنها در ابتدا و محلات فقط در انتها ممنوع است.

فایده: هرگاه ماده روی به جمع نهد و ریم گردد، بشتابند و به آهن بشکافند و انتظار نکشند که به ادویه منفجر خواهد شد؛ زیرا که در تمهل خوف است که به طول لبث متاکل و متعفن بسازد عضله و صفاق را. و باشد که به جانب اندرون منفجر شود و به احشا متعدی گردد.

فصل دهم: در دیبله کبد

این، بیشتر عقب ورم گرم افتد؛ چنان که صلابت در جگر بیشتر عقب ورم سرد پدید آید. و باید دانست که هر ورم که در چنین موضع باشد، از سه حال بیرون نیست؛ یا تحلیل یابد و هوالاکثر یا صلب شود یا روی به جمع آرد و ریم شود و دیبله گردد:

نشان تحیل آن است که اعراض بر طرف شود و صحت پدید آید و روز به روز حال نیک گردد.

نشان صلابت ورم جگر آن است که محسوس شود چیزی محکم با صلابت.

اما علامت جمع شدن و دیبله گشتن، آن است که تب و درد و جمیع اعراض چون تشنگی و ذهاب شهوت و سرخی روی و حرقه و نخس کبد همه مشند و افزون گردند و خفتن بر پشت متعذر یعنی غیر ممکن شود و بر پهلوها متعسر یعنی دشوار شود. و هرگاه ماده تمام گرد آید و پخته گردد و همگی اعراض روی به خفت آرند؛ نشان انفجار و شکافتن وی آن است که قشعیریه نافض در بدن افتد و ماده از آن جا برآید و بدان سبب در کبد سبکی پدید آید. و ماده که از جگر برآید از چهار حال بیرون نباشد: یا به اسهال مندفع

شود یا به قیء و این بیشتر در ورم تغییر یافته. یا به ادرار مستفرغ گردد و این وقتی است که ورم در محدب بود و به ناحیه کلیه سرکند یا میل نماید به جانب فضای جوفی که مابین ثرب و امعا است و آب استسقاء زقی در آنجا جمع می شود. و در این صورت، در بول و براز و قیء اثری از ریم پدید نمی آید مگر آنجا که بعضی از ماده بدین موضع گراید و بعضی به سوی معده و امعا یا کلیه برآید. اما هرگاه توجه ماده بتمامه به جانب فضای مذکور باشد و در بول و براز چیزی از ریم ظاهر نشود، در این حالت استدلال بر انفجار ورم از حدوث قشعریره و خفت اعراض و پست شدن آماس توان کرد. و ایضاً بالای معده که جانبی از فضا است. گرانی انصباب ماده محسوس گردد. و باید دانست آنجا که ماده برون سو برآید در بول و براز: اگر ریم سپید بود، دلیل نضج ماده باشد. و اگر مشابه دردی باشد، نشان قصور نضج بود.

علاج: هر گاه بدانند که ماده روی به جمع می نهد، بشتابند به فصد و حجامت و تلیین طبیعت و استطلاع رادعات تا باشد که ماده مستفرغ شود و از جمع باز ماند؛ «لان جمع المادة فی الاحشاء خصوصاً فی العضو الرئیس لیس بمحمود». و هرگاه این تدبیر سود ندهد یا به سبب مانعی نتوان این تدبیر کرد و ماده مجتمع شود، چیزهای پزنده ضماد کنند تا

زود پخته شود. و چون پخته گردد و سرکند و در بول یا براز یا قیء مندفع شود، مدد دهند تا عضو بتمامه پاک گردد. و آن چه به این کار آید، شربت قند است گلاب آمیخته با سکنجبین یا ماءالشعیر تنها یا ماءالعسل هر واحد مفید است. و کذلک شیر تخم خیارین و تخم خربزه با شراب عناب و خشخاش و شراب نیلوفر یار یعنی مخلوط کرده. و همچنان جلابی که از زوفا و بیخ کرفس و بادیان و انیسون و نبات باشد. و هر یک از این که مذکور است، به قدر بقیه حرارت و به حسب بودن و نابودن تب و تقاضای حال بدهند.

چون دو ساعت از شرب این بگذرد، چیزی که ملحم قروح جوف است با اشیایی که آن را به جگر رساند آمیخته بنوشانند. و دواء ملحم یعنی گوشت رویاننده، کندر است و دم الاخوین و مانند آن. و این دوا، به غایت مفید است: صفت: مصطکی و تخم کاسنی و گل ارمنی، هر یک مثقالی؛ کندر، خون سیاوشان، گل سرخ و طباشیر، هر واحد دو مثقال کوفته و بیخته سفوف سازند و دو درم بنوشند. و ادویه مبدرکه و موصل، یعنی رساننده ملحمات به جگر، این است: تخم کاسنی و تخم کرفس و مانند آن در سکنجبین یا ماءالعسل آمیخته. ایضاً برای قبض و تقویت جگر، صندل و لسان الحمل و مصطکی و راوند و لک ضماد سازند. و

جهت حفظ قوت، اشیاء ذی عطریه و قبض چون عود و زعفران و مانند آن از اشربه و اطلیه و ادهان موافقه استعمال نمایند. و غذایی که در این مرض توان خورد، ماهی صخری است و حریره که از لباب نان سپید و روغن بادام و شکر ساخته باشند. و کذلک صفره بیض نیم برشت و گوشت طیور و شیر تازه به قند شیرین کرده.

تیبه: اگر ماده به جانب روده مایل بود، مسهل دهد اما خفیف. و اگر به سوی گرده و مثانه مایل باشد، مدارات دهند. و اگر به فضای جوفی رو نهد، به علاج استسقاء زقی تدراک کنند. «و هذا اصعب و اعسر کما لایخفی».

فصل یازدهم: در بثور سطح کبد

این علت، نادر الوقوع است. و علامت وی آن است که حرقت و سوزنش در جگر پیدا بود. و آن چه سوء مزاج گرم مذکور است پدید آید. و باشد که بر پوست آن موضع نیز بثور ظاهر شود. و باشد که قشعیریه و نافض افتد.

علاج: آن چه در سوء مزاج حار مادی ذکر یافته از فصد و اسهال و ادرار و تبرید، تدبیر این است. و باید که اشربه و اغذیه به حسب حاجت به کار برند و الله اعلم.

فصل دوازدهم: در خفقه الکبد

این علت آن است که جگر بطپید و به حرکت اختلاجی متحرک شود و وی نیز نادر الوقوع است؛ لهذا اکثر کتب از این دو مرض خالی است. و سبب این علت، وقوع سده است در جگر. و علامتش آنست که بعضی اوقات دریابد آدمی جگر خود را که میجهد و پندارد که ناقری نقر می کند آن را. و این کیفیت، لحظه‌ی بماند و زایل شود و هنگام زوال آن حالت، تصاعد ابخره به سوی سر محسوس گردد. و باشد که در خفقه، المی تمددی پدید آید در جگر. و باشد که پیشانی عرق کند.

علاج: برای تفتیح سده کبد، سکنجبین بزوری که در وی مامیران و زعفران و راوند و مانند آن مفتحات مناسبه باشد بدهند. و جهت تنقیه خلط، اذخر و کشوث و اقحوان و شاهتره و افسنتین و غافث به کار برند و آنچه در سده گفته شد به حسب حاجت استعمال نمایند.

فصل سیزدهم: در حصاه الكبد

سبب تولد حصاه، در مرض کلیه در مبحث حصات الکلی گفته آید. و علامت وی آن است که هرگاه طعام در معده هضم شود و صفوت کیلوس به سوی جگر میل نماید، عارض گردد و خلش و درد جگر لازم بود و ورم و صلابت عامه نبود. و قید صلابت عامه، از آن کردیم که گاه باشد که در بعض اجزاء جگر صلابت ملموس شود. «و هو موضع الحصاه و الرمل». و ایضاً هرگاه فصد کنند، خاصه باسلیق ایمن و سر رگ فراخ باشد، زیر خون چیزی شبیه به رمل در یابند. و قال «السیدی»: «این فصدت و فی دمی رملاً کثیراً فغسلته و امتحنته فوجدته رملاً بزیقاً و کنت اجد هذه العلامات فی کبدی فایقنت ان الرمل يتولد فيه».

علاج: نخستین، منقیات حصات که در حصات کلیه گفته آید بدهند. و بعده یعنی پس از آن مدرات نوشانند تا پاک گرداند. و هر چه در حصات الکلیه گفته آید، علاج این است.

فصل چهاردهم: در تصغر الکبد

باید دانست که در بعضی مردم به سببی از اسباب، جگر ایشان خرد باشد؛ چنانچه ممکن است که به مقدار کلیه بود؛ پس هرگاه غذا بیشتر از معتاد خود شود، به واسطه صغر حجم جگر، صفوت کیلوس در وی نگنجد و احداث سدد و آلام و تمدد و ثقل نماید و بدان سبب قوای وی ضعیف شود و هضم مختل گردد. و باشد که به ذرب و اختلاف انجماد. و علامت این مرض آن است که گرانی و باد و سده و نفخ در جگر، اکثر پدید آید. و غذا اگر چه معتدل المقدر خورده شود، گرانی آرد بر جگر. و ضعف بدن و کوتاهی انگشتان در اصل خلقت و باریکی رگها بر آن گواهی دهد.

علاج: هر چه قلیل الحجم و کثیر الغذاء و سریع النفوذ باشد چون زرده تخم مرغ نیم پخت و گوشت مرغ و بره و کبک تناول کنند. و غذا متفرق خورند چند کورت یعنی چند دفعه اندک اندک. و جهت محافظت، از ادویه هر چه مدر و مسهل و منقی جگر و ملطف و محلل بود به کار همی برند؛ چون شربت بزوری و ماء الاصول و ایارج فیکرا.

فصل پانزدهم: در قیام الکبد

این، عبارت است از اسهال جگر. و وی شش نوع است: قیحی و غسالی و دموی و صفراوی و صدیدی و خاثری.

نوع اول: در قیحی

قیح، ریم را گویند. و سبب وی، انفجار دبیله جگر است. علاج: در دبیله گفته شد.

نوع دوم: در غسالی

این، همچون آبی بود که در وی گوشت شسته باشند. و سبب وی، ضعف جگر است. علاج آن نیز گفته شد. و بعضی اطبا بر آنند که اسهال غسالی به خوردن گوشت مویز زایل شود و «بوعلی» این را مجرب گفته است.

نوع سوم: در دموی

این نوع را ذوسنطاریای کبدی گویند. و از سه سبب افتد: یکی، آن که نرف معتاد چون رعاف و طمٹ و باسور و جز آن باز ایستد و بدان سبب خون در جگر پر شود و ایذاء دهد، پس طبیب آن را دفع کند به سوی امعا.

دوم، آن که عضو کلان چون دست و پا منقطع گردد و خون که به تغذیه او می‌رسد رجع القهقری یعنی عقب گرد نموده به جگر باز گردد و جگر نیز آن را به امعا منافع سازد.

و این قسم اسهال، بعد از طول زمان تقلیل می‌گیرد. باید داسنت که ربط شدید زمانی مدید اعضا مذکوره یعنی اعضای کلان، در امتناع غذا و احداث ذوسنطاریا به منزله قطع است.

تنبیه: سبب تقلیل آن اسهال دموی که از قطع عضو کلان افتد در طول زمان، نه از آن است که طبیعت از قطع آگاهی بیابد پس از تولید خونی که نصیبه آن عضو است باز می‌ایستد، بلکه و جهش آن است که در طول مدت، اعضا مقطوع از کثرت تغذیه سیر می‌گردند پس غذا را کمتر می‌خواهند و بدان سبب شهوت تناول غذا نیز کم می‌شود پس خون نیز کم می‌گردد ناچار.

سوم، آن که تفرق اتصال در جگر افتد و بدان سبب خون منقسم نگردد به سوی اعضا چنانچه باید و بر سیل ترشح به جانب باب برآید و از آنجا که به امعاء فرود آید. و سبب تفرق اتصال، یا انفجار ورم گرم جگر است یا کثرت امتلا که به شق انجامد یا ضربه یا سقظه قویه و جز آن.

علامت قیام کبدی که سبب امتلای خون بود در جگر بدون وقوع تفرق الاتصال آن است که خون دفعه مقدار کثیر بیرون آید و به اوقات متباعد بود. و تقدیم امتلا و احتباس سیلان معتاد گواهی دهد. و گرانی و الم در نواحی جگر

دریابد بیمار. و از علامات خراش روده چون وجع امعاء و بر آمدن خون مختلط با براز هیچ نباشد. و باید دانست که از جگر هر چه آید و هر چند زمان بگذرد، بوی وی زیاده شود؛ بخلاف آنچه از روده باشد؛ چنانچه فرق بینهما در آخر این فصل به تفصیل گفته آید. اما علامت اسهال کبدی دموی که از تفرق الاتصال افتد. آن است که به فترات نبود. و تقدم اسباب موجبہ وی بر آن گواهی دهد. و در باقی علامات با امتلای شریک است.

علاج: آن چه امتلایی دموی بود، باید که به حبس او نکوشند مادام که ضعف پدید نیاید؛ زیرا که در حبس وی خوف است که ماده به عضوی دیگر ریزد که از امعا اشرف بود چون دل و دماغ؛ پس صواب آن است که قبل از ظهور ضعف فصد کنند تا طبیعت سبک شود. و اگر چون ضعف روی نموده باشد. آن زمان حکیم دریابد بیمار را یعنی تازه به حکیم مراجعه کند، باید که ماده را به جایی مایل سازد به غیر استخراج. و اگر آن وقت هم مصلحت بیند، فصد کند؛ لیکن خون مقداری گیرد که نسبت بدانچه به اسهال می برآید کمتر باشد تا فایده بی ضرر بخشد. و طریق اماله آن است که دستها و پایها و قدمین و خصیتین سخت بر بندند. و نباید دانست که هرگاه بدانند که خون ذی حدت است و روده را

خواهد خراشید، در حال به استفراغ و اماله کوشند اگر چه خوف ضعف بود. و پس از آنکه استفراغ و اماله کرده باشند و اسهال باقی بود، قابضات دهند چون قرص کهربا در شیره تخم خرفه و آب لسان الحمل آمیخته و مانند آن.

تقلیل غذا واجب است در این مرض؛ خاصه در ابتداء که اگر با تب بود منع کلی است از خوردن غذا. و آن چه از تفرق الاتصال افتد، نخستین ازاله سبب و دفع نکایت او کنند پس اقراص قابض و ملحم دهند.

نوع چهارم: در قیام صفاوی

سبب وی، کثرت صفراسست و قوت دافعه. و ظاهر است که اگر دافعه قوی نباشد، طبیعت دفع فضول ننماید.

و علامت اسهال صفاوی و کبدی آن است که در جگر گرمی و سوزش باشد. و آن چه در سوء مزاج حار کبد مذکور است پدید آید. و این اسهال، بیشتر در خلاء معده افتد و چون غذا تناول کنند ساکن گردد؛ لسدالطریق طریق صفراء. و باز در آخر هضم جریان نماید؛ «لنفوذ الکیلوس الی الکبد و دفعه له الی المعده و الامعاء». و ایضاً از نشان اسهال کبدی است که از علامات سحج امعاء خالی باشد به شرطی که اسهال کبدی به مرور ایام احداث سحج در امعاء نکرده باشد.

علاج: زنهار حبس نکنند و قوابضات ندهند که منع این اسهال منجر می شود به هلاکت عجال؛ پس صواب آن است که در تنقیه جگر کوشند و به تعدیل مزاج او متوجه گردد بدانچه در سوء مزاج مذکور است. و ماءالشعیر در اینجا به غایت نیکو است. و کذلک اشربه مطفیه که در آن قبض نبود چون شراب انار شیرین و شراب عناب. و پس از تنقیه و تعدیل اگر اسهال باقی بود، شراب خشخاش و شراب انجبار با طبیخ تخم خطمی بدهند.

نوع پنجم: در قیام صدیدی که از جگر باشد

صدید، زرداب را گویند. و سبب وی، احتراق خون است در جگر و تابع او است احتراق دیگر اخلاط، و ظاهر است که چون در جگر احتراق افتد، جوهر مائی از جوهر یابس ارضی متمیز گشته و مندفع می گردد به سوی امعا. «و ذلک الجوهر المائی هو الصدید».

علامت و علاج این: همان است که در صفراوی گفته شد. و ایضاً صندل و گلاب بر دل و جگر نهادن و تبدیل هوا نمودن، ضروری است تا از احتراق، اخلاط جگر و دل سوخته نشود. و در اینجا، فصد اسلیم از دست راست کردن به غایت مفید است. و این اسهال را نیز به تدریج باید بست.

نوع ششم: در قیام خاثری کبدی

خاثر، شیء غلیظ و جسم غریب را گویند که مشابه دردی بود در رنگ و قوام. و این را نیز سه سبب است: یکی آن که دبيله کبد قبل از استکمال نضج منفجر شود؛ زیرا که اگر نضج تمام یافته منفجر شود، ما يستخرج یعنی آنچه خارج می شود. سفید و معتدل القوام باشد. دوم، آن که سده‌یی که در جگر باشد بگشاید و به اسهال برآید. و روشن است که سده جگر به سبب طول مکث مستحیل می گردد به دردت از حرارت موضع. سوم، آن که احتراق مفرط در کیموس افتد؛ چنانچه از عطش شدید روی می نماید. و پیداست که از شدت احتراق، آنچه لطیف است از صفوف کیلوس فانی می شود و آن چه غلیظ است باقی می ماند «متناً حمائتا کالدردی».

و علامت این، تقدم سبب است و پیچش که لازمه آفت امعاست نابودن.

علاج: به حسب سبب تدارک کند. در حبس، مبادرت ننمایند تا که خوف ضعف شدید نبینند. و هر چه در صفراویست، علاج این است. و ایضاً گفته اند که در اینجا معجون پودینه مفید است. و مثلث بعد از هضم غذا سود دارد. و مالیدن اعضا به خرقة درشت نفع می دهد. و کباب جگر نیز نیک است.

فایده: قیام کبدی که از صفرا و صدید و خاثر افتد چون مزمن گردد، در اکثر امر منجر می شود به سحج امعاء. و نشان وی آن است که گاهی اخلاط مذکوره با خون مختلط برآیند و گاهی نامختلط و گاهی عقب قیام راحت بیاید بیمار و گاهی از شدت الم که مرور اخلاط بر جراحات امعاء واجب کند، وجع شدید در امعاء قریب به غشی شود.

بباید دانست که هرگاه با قیام کبد سحج پدید آید، تدبیر آن است که با وجود مراعات جگر و تعدیل مزاج او چنانچه گفته شد، جهت سحج امعاء چیزهای مغری دهند چنانچه در سحج مذکور است. و این دوا مفید است. صفت: اسبغول، تخم لسان الحمل، تخم خرفه مقشر، بنفشه، خبازی مقشر، هر یک یک درم؛ نشاسته، صمغ عربی، هر یک دو درم، گل ارمنی، یک و نیم درم، سوای اسبغول و بارتنگ همه را نرم بکوبند و جمله به هم آمیزند و مقداری که خواهند از این سفوف بگیرند و در آب گرم لت کنند یعنی بسابند و روغن گل آمیخته بنوشانند.

تنبيه: بسیار باشد که اسهال کبدی بود و مردم اسهال معوی پندارند و بدان سبب از امر کبد غافل باشند و بیمار هلاک شود؛ چنانچه «جالینوس» گوید: «این لاعرف قوماً کثیراً مرضوا هذا المرض فهلكوا لقله معرفه الاطباء بالتفرقه بین

النوعین من ذوسنطاریا». پس طیب را واجب است که در ذوسنطاریای کبد و معوی فرق کند تا غلط نیفتد.

اکنون، بدان که ذوسنطاریا، لفظ یونانی است و ترجمه وی، قرحه امعا است؛ اما مصطلح اطبا، چنان است که اسهال دموی را خواه از کبد بود خواه از امعا بدین نام خوانند؛ «منسوباً الی عضو الموف». مثلاً آن چه از کبد بود، ذوسنطاریای کبدی گویند و آن چه را امعا باشد، ذوسنطاریای معائی نامند. و فرق بینهما از چند وجه است:

یکی، آن که در کبدی درد نمی‌باشد مگر بر سیل ندرت و گاه باشد که در نواحی جگر وجع خفیف پدید آید به خلاف معوی که وجع شدیدی لازم اوست اگر با سحج باشد.

دوم، آن که در کبدی، خون در اکثر به ادوار می‌آید. و قال جالینوس فی «الترویج»: «قد یکون له فترات یوم او یومین»؛ خاصه آنچه که سبب قیام کبدی، تفرق الاتصال وی نباشد، و باشد که دو روز یا سه روز برآید و باز بند شود تا زمان طویل که ماده در جگر جمع آید پس باز سایل گردد؛ بخلاف معوی که اجابت طبع در آن بی‌ادوار و بی‌سکون بسیار است. سوم، آن که لازمه اسهال کبدی است که بدن بکاهد و روز به روز هزال و نحافت بیفزاید؛ بخلاف معوی که در وی چون اسهال مزمن گردد و مفرط شود، آن زمان هزال پدید آید.

چهارم، آن که اسهال کبدی خاصه که دموی بود به غایت بد بو می باشد به سبب حرارت و رطوبت جگر؛ بخلاف معوی که متنن نمی باشد به سبب برودت امعا و یبوست آن؛ مگر آن گاه که در امعا تاکل افتد.

پنجم، آن که در کبدی از اول تا آخر مرض خون محض می آید یا غسالی و باشد که نخستین غسالی آید پس دموی. و هر چون که باشد، خراطه در وی نمی باشد؛ مگر آن زمان که مزمن شود و از طول زمان سطح امعا نیز خراشیده می شود پس خون کبد با خراط امعا مختلط آید؛ به خلاف معوی سحجی که در وی نخستین مرار ظاهر می شود و بعد از چند روز خراطه و جواده و بعده یعنی پس از آن خون و اجسام غشائیه و بعده یعنی پس از آن قیح و چرک. و گاه باشد که در معوی هم از ابتدا خون خالص آید به واسطه گشاده شدن دهن رگهای روده از شدت امتلاء خون؛ لیکن این خون خالص آید به واسطه گشاده شدن دهن رگهای روده از شدت امتلاء خون؛ لیکن این خون کثیر المقدار نمی آید بلکه اندک اندک می برآید چنان چه توهم می گردد به جهال که خون بواسیر است؛ «و هولیس منها» بالجمله فرق در اسهال کبدی و معوی اظهر من الشمس است لیکن اندک غور می باید.

فصل شانزدهم: در سوء القنیه

وی مقدمه استسقا است. و ترجمه اش فساد مزاج است. و سبب این مرض، ضعف جگر و سوء مزاج است و باشد که از فساد و ضعف معده افتد.

و علامت علت مذکور، آن است که در روی و دست و پای خصوصاً در پلک تهیج پدید آید. و رنگ بدن و جبهه به زردی مایل سپیدی گراید. و باشد که تمام بدن بیاماسد و همچون خمیر شود. و ایضاً بسیاری نفخ و قراقر و اجابت طبع بر غیر معتاد از نشان این است. و گاه باشد که بن دندان متبثر شود و لب جراحت کند و حال خواب و بیداری از مجرای طبیعی مختلف باشد. و مراد از اجابت طبع بر غیر معتاد آن است که گاهی طبیعت قبض شود و گاهی نرم و گاهی پس از اکل زود تقاضا کند و گاهی بعد از اکل، دیر و گاهی براز خشک آید و گاهی تر.

علاج: نخستین، تدبیر کنند که منع تولد فضول نماید. و جهت تنقیه، ایارج فیقرا دهند چند دفع. و اگر خلط لزج و غلیظ بود و مسهل قوی مطلوب شود، غاریقون و راوند و مانند آن به حسب قوت به کار برند. و ستوده‌ترین اشیا در این مرض، شراب افسنتین و شراب دینار و شراب ورد است.

و هر چه در استسقا گفته شود، علاج اینست با اندک تفاوت. و این، آن است که چون در سوء القینه سبب ضعیف می‌باشد، از ادویه نیز هر چه سخت قوی نبود استعمال نمایند. و باید دانست که بعد از تنقیه، مفتحات و مدارت باید داد. و در جمله حال، از آب سرد منع باید کرد و از استحمام آب شیرین باز باید داشت اما استحمام به آب بورقی و شبی و آب دریای شور مفید است. و اگر توانند به جای آب به عرق کاسنی و عرق بادیان نوشیدن بسند کنند. و اگر ممکن نبود، ممزوج دهند. و جهت تغذیه، چیزها اختیار نمایند که لذیذ و مقوی جگر باشد چون دراج و کبک و زیرباج که به قرنفل و دارچینی و مصطکی و زعفران مطیب بود.

فایده: بهترین علاج در این مرض، ریاضت است به طریق سفر؛ خاصه که بالمشی بود. در باب فصد، احتیاط واجب است تا ضرورت نشود زهار مرتکب او نشوند و ضرورت که از وی فصد توان کرد در اینجا، آن است که سبب مرض، احتباس حیض و خون بواسیر و مانند آن باشد و آثار امتلا، چون سن و مزاج علیل و فصل بر آن گواهی دهد. و سزاوار آن است که چون فصد ضروری دانند، نخستین مسهل خفیف دهند چون ایارج فیکرا و طبیخ افیمون و افسنتین و بعده

یعنی پس از آن اندک خون برآرند. و عند احتباس طمث اگر مدرات حیض دهند تا حیض بگشاید و به فصد حاجت نیاید، صواب تر باشد و کذلک خون بواسیر اگر از اضمده مخصوصه بگشاید، اولی تر بود. بالجمله، فصد به احتیاط تمام توان کرد که اخراج خون بی ضرورت در این علت، مزید سبب است و باعث ضعف مضاعف و موجب آفات.

تنبیه: در این مرض، تنقیه به تفاریق کنند. و مسهل، ادویه خوشبو چون عود و مصطکی و سنبل داخل نمایند جهت تقویت معده؛ که ملاک امر در اینجا تقویت معده است؛ خاصه اگر در معده هم ضعف باشد. و هرگاه بدانند که سوء القنیه مستحکم شد و به استسقا می انجامد، شیر شتر اعرابی دهند با بول بز، دانگی و سکبینج تا دو دانگ تا نصف درم نیز گفته اند. و از میوه، انار مناسب است و سلیخه و سنبل و دارچینی و بوره و زراوند مد حرج به گلاب سائیده و برجگر طلا کردن، مفید. و روغن مصطکی و سوسن و شبت بر معده مالیدن، سودمند.

فصل هفدهم: در استسقاء

وی، مرضی است مادی که ماده اش غریب بارد بود که در خلل اعضای ظاهری یا باطنی در آمده اعضا را از جوهریت خود بیرون آرد و متورم گرداند. و استسقا بر سه قسم است لحمی و زقی و طبعی. و هر یک به قسم جدا ذکر یابد. فایده: آن که در وی ماده در اعضای ظاهری بود، لحمی است. و آن که در وی ماده در اعضای باطنی بود، زقی است و طبعی. مراد از این اعضای باطنیه، فضای شکم است که مشتمل است احشا را چنانچه در زقی گفته آید.

قسم اول: در لحمی

در اینجا، مستقر ماده، خلل و فرج لحم است؛ لهذا لحمی گویند. و علامت وی آن است که تمام بدن مترهل و سست شود و متنفخ گردد همچون خمیر. و چون به انگشت غمر کنند، فرو شود تا لحظه بی همچنان به اثر غمر منخفص یعنی فرو ماند و بعده یعنی پس از آن آهسته آهسته برآید و رجوع به هیئت اصلی نماید و سپیدی بول و بطلان هضم و انطلاق طبیعت و ترشی دهان و قلت عطش پیدا بود. اما اگر مع الحرارة بود، نشان حرارت هویدا باشد؛ چون شدت عطش و سرخی بول و تلخی دهان و مانند آن.

باید دانست که سبب کلی لحمی، ضعف قوای جگر است و سردی مزاج او در اکثر. و باشد که از گرمی جگر افتد؛ زیرا که چون جگر ضعیف شود و به سوء مزاج گرم یا سرد مبتلا گردد، غذا نیک هضم نیابد و همچنان نامنظم در جگر آید تغیر ناگرفته و خون ناشده و سپس به اعضا و خلل گوشت در آید و بدان سبب انتفاخ در جسد رو نماید. و از آن که سبب انتفاخ رطوبات لزجه است، عند الغمر یعنی هنگام فشردن محل، چون متفرق می شود باز به سرعت عود نمی تواند کرد به سبب غلظت چنان چه گفته شد؛ به خلاف زقی و طبلی که موضع غمر در اینها غایر نمی ماند؛ زیرا که مائیت و ریح، سریع الحركت است و لطیف و لذا به سبب لطافت هم چنان که منغم می شود، باز عند زوال غامر، عاید می گردد بلا تمهل یعنی به هنگام برداشتن فشار دست، گوشت، فوراً بر می گردد به جای اولش.

اسباب جزئیة ضعف و سردی جگر بسیار است: یکی نرف و برآمدن خون از بدن به افراط، دوم، احتباس خون معتاد. سیم، آب شدید البرد نوشیدن خاصه در حمام و در فراش گرم و عقب حرکت مفرط بدنیه یا نفسانیه. چهارم، آن که در عضوی از اعضا که مجاور کبداند چون سپرز و معده و شش و گرده آفتی پدید آید و بدان سبب در فعل جگر ضعف رو

نماید؛ مثلاً سپرز ورم کند یا ضعیف شود پس سودا از جگر نتواند کشید و کثرت سودا، قوای جگر را ضعیف کند و هضم آن را باطل سازد؛ یا معده سرد گردد و ضعیف شود و به سبب نقصان هضم، کیلوس خام به جگر رود و جگر نیز هضم نتواند کرد چنان چه باید و هم چنان به اعضا منجذب شود و به سبب خامی، جزو بدن نگردد و در خلل گوشت بماند. و کذلک برودت شش و ضعف گرده بسیار باشد که به برودت و ضعف جگر انجامد. پنجم، آن که سوء مزاج گرم جمیع بدن یا مغص و پیچش یا وجع الظهر یا آفت حجاب به استسقا افکند؛ چنان چه در آخر فصل به تفصیل گفته آید.

علاج: نخستین، ازاله سبب سابقه کنند که کنایت است از اسباب جزئیة مذکوره. و بعده یعنی پس از آن معالجه سبب واصله نمایند که عبارت است از برودت و ضعف جگر بدانچه در سوء مزاج بارد جگر مذکور شد از معاجین و اضمده و اغذیه مسخنه. و پس از تعدیل و تسخین جگر، بجهت نشف و خشک شدن رطوبات، ادویه ناشفه ضماد کنند و تدبیر تعریق و اندفان به عمل آرند. و آنجا که استسقا مع الحرارة بود، هر چه در سوء المزاج گرم جگر مذکور است به کار برند تا حرارت تسکین یابد. پس به علاج استسقا متوجه شوند که اسهال و ادرار و تعریق و تجفیف است؛ لیک واجب

است که از آن چه شدید التسخین بود احتراز لازم دانند.
 تدارک اسباب جزئیه: اگر چه تدارک اسباب جزئیه و
 تعدیل سوء مزاج هر یک در موضع خود مشروح است، اما
 در اینجا نیز جهت تسهیل بیان کنیم به تفصیل به عنایت رب
 جلیل:

اما تدبیر اسباب سابقه، چنان است که: اگر ضعف و
 پرودت معده سبب بوده باشد، نخستین قیء فرماید و گلغند
 و انیسون خوراندند. و جهت اسهال، حب اصطمخیقون دهند.
 و بھر تعدیل، معجون کرکم. و کذلک اسباب دیگر را تدارک
 توان کرد چنان چه هر یک در موضع خویش مذکور است و
 آخر این فصل نیز بعد از ذکر اقسام ثلثه استسقا، بر سبیل
 شتی یعنی پراکنده بیان یابد.

تدبیر سبب واصله، همان است که در سوء مزاج سرد
 جگر مذکور شد. و نافعترین مسهلات، حب ریوند است و در
 اینجا به کرات به تجربه پیوسته. و طبیخ جوانی و انیسون
 نوشیدن، به غایت مفید است. اما اگر مع الحرارة بود،
 نخستین ازاله حرارت نمایند بعده یعنی پس از آن به علاج
 استسقا گرایند لیکن به هیچ وجه در این صورت به چیزهای
 شدید التسخین میل نمایند. و در اینجا، جهت اسهال صفرا،
 مطبوخ هلیله و شربت ورد مکرر و شیر شتر با آب کاسنی و

شکر و شربت بنفشه توان داد. و اگر سرفه بود، شربت زوفا فایده دارد. و مداومت بر شربت بزوری و آبی که در او عنب الثعلب جوشانیده باشند، سودمند است. و خوردن انار در اینجا، نافع ترین دواست چنان چه در «موجز» گفته: «قد عرض للمراه استسقاء مع الحرارة فاکلت من الرمان مایستحی من ذکره فبرات». و هرگاه اطراف ورم گیرد، احتراز از تبرید لازم است و اقتصار بر غذا اولیتر. و جهت تغذیه، گوشت مرغ یا گوسفند جوان که با نخود پخته باشند اختیار نمایند با قفق سماق.

باید دانست که جهت تجفیف، در آمدن در حمام تا عرق آید به غیر استعمال آب مفید است. و عرق که برآید به پارچه‌ی خشک همی کنند تا به فراغت آید. و چنان، بر تابه حمام غلطیدن و پشت به آفتاب داده به آفتاب نشستن و به آب چشمه‌های گوگرد و مانند آن در آمدن و به آب دریا بدن شستن و در تنور گرم در آمدن سود دارد. و نمک را که در آب حل کرده چند روز در آفتاب گذارند، قایم مقام آب دریاست.

فایده: قوانینی که در سوء القنیه گفته شد، همه جا مفید است. و نیکوترین اشیا در لحمی، تریاق فاروق خوردن است با ماء الاصول یار یعنی مخلوط کرده. و اگر تریاق فاروق

یافته نشود و تریاق اربعه دهند، مقدار مثقالی که بی کم و زیاد باشد. و احتراز از نوشیدن آب سرد واجب است. و اگر صبر نتواند کردن، کوزه‌یی که ماثوره او یعنی دهانه‌اش به غایت تنگ بود، از آن آب بخورد بر سبیل امتصاص یعنی مکیدن. و باید که آب جوشانیده سرد کرده باشند. و بدان که استسقاء لحمی نزد اکثر اطبا محقق، اسلم‌ترین اقسام است و هو الحق.

قسم دوم: در زقی

وی، آن است که جمع شود آب در احشا؛ خواه ما بین صفاق و ثرب و خواه ما بین ثرب و امعاء؛ اما ما بین ثرب و امعاء اکثر جمع می‌شود. و سبب واصله این استسقاء، کثرت مائیت است در بدن و گردآمدن او در این موضع، اما اسباب سابقه، بسیار است: یکی آن که دافعه جگر و جاذبه گرده هر دو یا یکی از این‌ها ضعیف شود به سبب آفتی که به این اعضا رسد. چون آماس و مانند آن که در ضعف هر یک مذکور است، پس مائیت از خون جدا نشود و متمیز نگردد و بدن آن را قبول ننماید و ناچار کثیرالمقدار گردد و به سببی از اسباب، میل بدین جایگاه نماید و در این جا محتبس شود. دوم، آن که آب سرد بسیار نوشیده شود. سوم، آن که در رطوبات بدن گدازش افتد و حال آن که مجاری معتاد بند باشند از آماس و غیر آن و بدان سبب این رطوبات ذوبانی

روی بدین محل آرد. و این استسقاء بدترین اقسام است. و علیه «الرازی».

علامت استسقاء زقی، گرانی و بزرگی شکم است و ثقلت و ترنجیدگی پوست شکم و احساس شکم عند المس گویا خیک پر آب است. و خیک، مشک را گویند. و ایضاً چون دست بر شکم زنند یا بیمار از پهلو به پهلو شود، حرکت و جنبش آب مسموع گردد همچون آواز موج. و باشد که در اطراف و پشت چشم و در خصیه و قضیب آماس پدید آید و چون مستحکم شود، سرفه و تنگی نفس رو نماید. پس اگر به غیر حرارت بود، عدم تشنگی و سپیدی رنگ و بول و احساس سردی، شاهد اوست. و اگر مع الحرارت بود، نشان حرارت گواه وی است؛ چون تشنگی و زردی رنگ بدن و بول و جز آن.

سوال: هر رطوبتی که در بدن ایستد بر هیئت غیر طبیعی متعفن می شود خاصه که تا پخته بود؛ پس رطوبت مجتمعه در این استسقا چرا عفونت نمی گیرد

جواب: تعفن رطوبت را شرط است که در یک موضع واقف بود و نباشد آن را مجاری که در وی دور کند؛ همچون آب که در حوض بایستد و خرج نشود و آب دیگر در وی نیاید و بدان سبب بد بو شود و اشیای ردیه در آن تولد کند.

و در این جا چنین نیست؛ بلکه آب حرکت می کند و ازدیاد و نقصان می گیرد؛ لهذا متغیر و متعفن نمی گردد.

علاج: اگر آماس جگر سبب بود، خواه ورم حار باشد خواه صلب، گفته شد تدبیر او در مبحث آن به حسب آن تدارک کنند. و اگر سببی دیگر باشد، در تبدیل مزاج جگر کوشند به وفق حرارت و برودت. و در استفراغ و جز آن نیز همین سر رشته مرعی دارند؛ مثلاً اگر با حرارت بود، جهت تبدیل مزاج، سکنجبین و آب کاسنی و مانند آن دهند. و بهر اسهال، کلکلانج بارد دهند و اگر بی حرارت بود، برای تعدیل، سکنجبین بزوری و شراب دینار و شراب اصول و شراب افیمون دهند. و جهت اسهال، کلکلانج حار. و در هر دو حال، برای رفع قبض، مغز فلوس به جلاب و روغن بادام مناسب است. و بعضی اطبا، زرداب که به سبب استسقاء زقی گشته به مطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و آب شاهتره دفع می نمایند.

و بدان که هلیله زرد، در دفع استسقا زقی که از گرمی باشد، نفع کلی دارد؛ چنان چه سکنجبین، بهترین مسهلات است در استسقا که از برودت بود.

بعد از استفراغ، جهت تقویت جگر، قرص انبرباریس و قرص گل و شراب انار و شراب سیب و مانند آن دهند. و

جهت ادرار، قرص مازریون و مانند آن چون حبوب مطبوخات که از اسارون و بادیان و نانخواه و تخم کرفس و سنبل و وج و انجدان و پودینه و هلیون و کاکنج ساخته باشند، به کار برند. و نفع مدرات، آن است که مائیت، مندفع می شود به بول و در فضای شکم جمع نتواند گشت؛ لیکن بر مدر واحد اقتصار نمایند؛ بلکه اشیاء مدره تجدید همی کنند تا طبع به یک چیز الفت نگیرد؛ زیرا که چون طبیعت به چیزی الفت پذیرد، بدان چیز منفعل نگردهد.

باید دانست که هر دوايي که در استسقا به کار برند، باید که در سحق او مبالغه کنند تا قوت او به سرعت به غیر انکسار به محدب جگر رسد. و نیکوترین غذا، شوربای جوجه مرغ فربه است و زیر باج و تیهو که با ابازیر گرم پخته و اگر حرارت نبود به زرشک و سرکه قشق کنند.

بدان که سرکه، تشنگی مستسقین را تسکین میدهد و سده را می گشاید و استسقای گرم را نفع دارد. و تا ماده مستحکم نشود، شیر شتر ندهند و آب انار و آب برگ ترب شربت سکنجبین آمیخته نوشیدن بر دوام، فایده کلی دارد این مرض. و «بوعلی» گوید: عورتی مستسقیه کثیر الضعف، انار بسیار خورد بی مشورت و از این علت خلاص شد.

صفت طلايي که در اینجا به کار آید: بوره ارمنی، بیخ

سوسن، قردمانا و مویزج، از هر یک سه درم؛ تخم کرنب، هفت درم؛ پشل بز، پنجاه درم؛ آرد جو و سرگین گاو، هر یک شصت درم، همه را بسایند و به آب بادیان یا آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند. تنبیه: بعضی اطبا در این استسقا بزل می کنند و آب را بر می کشند چنانچه اسب را می کنند؛ لیکن این عمل، عظیم الخضر است، لهذا در اکثر کتب متعرض بیان وی نشده اند.

قسم سوم: در طبلی

وی آن است که بادهای غلیظ عسر التحلیل مع رطوبت قلیل گرد آید در آن موضع که مجتمع می شود در آن آب زقی. و این قسم استسقا را «بقراط»، یابس نامیده است. و سبب این علت، گرمی مزاج جگر است یا شدت بودت و رطوبت معده. و «صاحب اقسرای» گوید: سبب طبلی، فساد هضم معده است؛ خواه فساد هضم از ضعف هضم معده باشد و خواه از بغلظ ماده غذایی. و ظاهر است که چون غذا هضم نشود در معده چنانچه باید، هاضمه جگر باضرور از آن عاجز می آید و جهت قصور اثر حرارت، مستحیل می شود غذا به ریاح. و گاه باشد که حرارت قویه معده یا جگر مولد ریاح شود؛ زیرا که افراط حرارت نیز مضعف هضم است و ضعف هضم، موجد ریاح.

علامت استسقا طبلی آن است که گرانی کمتر از گرانی زقی باشد؛ لخفه ماده. و تمدد و کشیدگی محسوس شود. و شکم، چنان نماید که گویا مشک را دم داده‌اند. و چون دست بر آن زنند، آواز طبل دهد و لهذا طبلی گویند. و خاصه این استسقا است که ناف بسیار برون آید و این بیرون آمدن را «نتو» گویند. و این چنین نتو، در زقی و لحمی ناف را نیفتد. علاج: جهت استخراج رطوبات غیر منهضمه که متولد می‌شود از وی باد در احشا، منقیات دهند که ذکر یافته مع مراعات مزاج. و باید که استفراغ برفق و ملایمت کنند و چیزی اختیار نمایند که مسخن جگر نبود به افراط؛ زیرا که سخونت جگر، باعث تبخیر است و محدث عطش؛ خاصه محرومی را؛ لهذا گفته‌اند که چون مسخنات استعمال نمایند، احوط آن است که چیزهای سرد بر جگر طلا فرمایند تا از خوف تبخیر ایمن باشد.

بعد از اسهال و تنقیه ماده، در تحلیل ریاح کوشند. و آن، چنان باشد که کند و زیره و مانند آن بخایند تا آروغ آید. و معجون‌های بادشکن چون سنجرنیا و فندادیقون بخودند و به کاورس و نمک و سبوس تکمید کنند. و ضمادی که در لحمی مذکور شد بر اطراف ضماد نمایند. و از سداب خشک و تخم حرمل و تخم بادیان و تخم کرفس و بوره و شکر

سرخ و آب سداب سازند خرد و حمول نمایند در دبر.
 قسم چهارم: در استسقای طبلی که آن را حبن گویند
 بدان که هر گاه در استسقاء طبلی رطوبات و ریاح رقیقه
 تحلیل پذیرد و آنچه عسر التحلیل و غلیظ بود باقی ماند و
 بدان سبب صلابت زیاده زیاد شود، مسمی می گردد طبلی به
 حبن. و حبن، در لغت، مرادف استسقا است و مستسقی را
 «محبون» می گویند به هر قسم که باشد؛ اما در اصطلاح اطبا،
 چنین اجرا یافته.

باید دانست که نشان استحاله طبلی به حبن آن است که
 صلابت بیفزاید از آنچه که بود و حال جگر و بیمار نیک
 شود و هضم کامل گردد و بدن غذای تمام یابد و بدان سبب
 قوت عود فرماید و به جز سختی شکم مکروهی دیگر پیدا
 نباشد.

علاج: چیزهای ملینه ضماد نمایند تا ماده قابل انفعال
 شود؛ پس بهر تلطیف و تحلیل، آبن سازند از آب کبریت و
 نظرون و بابونه و اکلیل و مرزنگوش و صعتر و تخم سداب
 و جندبیدستر و خاکستر طرفا و نظرون کوفته و بیخته به آب
 سداب و بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند.

فایده جلیله در جمیع اقسام استقا به کار آید. و باید
 دانست که آن جا که با استسقاء تب و تشنگی مفرط بود،

چیزهای گرم به کار نبرند از هیچ وجه در هیچ قسم و به نوشیدن آب عنب الثعلب و تخم کاسنی و بیخ کاسنی قناعت کنند و بنوماش با مغز بادام تناول نمایند. و جهت تلین، این مطبوخ خورند: صفته: سنا، هفت درم؛ هلیله کابلی، بلیله و آمله هر یک پنج درم؛ بنفشه، نیلوفر و تخم کاسنی، هر یک سه درم؛ مویز؛ پانزده درم؛ آلوی سیاه و عناب، هر یک ده عدد؛ سپستان، بیست عدد؛ فلوس خیار شنبر و ترنجبین، هریک ده درم و آن را که خیار شنبر تنها عمل نیک می‌کند فلوس او با شیر کاسنی، انفع المسهلات است.

بعد از تنقیه، آب کاسنی و سکنجبین دهند تا که حرارت زایل شود. و نافع‌ترین چیزها در سه قسم، اغتسال است به آب کبریتیه و نظرونیه و ماند آن و عرق آوردن در حمام به غیر استعمال آب؛ زیرا که اغتسال به آب شیرین به غایت مضر است در استسقا. و تدبیر عرق آوردن آن است که مریض به حمام در آید پیش از آنکه آب در حمام اندازند و بر طابق یعنی طبق خشک بنشیند تا عرق آید و آن عرق را به پارچه‌ی پاک همی‌کنند و تا که طبع مریض برداشت کند نشسته باشد. و همین عمل دارد اگر تنور را گرم کنند و چون به سرد شدن آید و آدمی در وی تواند رفت، مریض در وی در آید و بنشیند تا عرق آید؛ بلکه این عمل، از حمام افضل

است؛ زیرا که هوای حمام، مختلط است به ابخره مائیه؛ به خلاف هوای تنور که یابس محض است.

فایده دیگر: شیر شتر خاصه که اعرابی بود و چرای وی شیخ و قيصوم باشد، عجیب النفع است در استسقا؛ خصوصا که به عوض غذا و آب به همین بسند کنند. و روز اول، چهل درم شروع نمایند و هر روز ده درم بیفزایند به حسب برداشت طبیعت و آن چه بعضی گفته اند که شیر در استسقا مضر است بھر آنکه سرد است، بر آن قول التفات نباید کرد؛ زیرا که می تواند که نفع وی بالخاصیت بود مانند کاسنی که سرد است و در امراض سرد جگر می دهند و کذلک سقمونیا که گرم است اما در بیماری های صفراوی به کار می برند؛ لیکن باید که هنگام استعمال شیر احتیاط ورزند تا شیر در شکم نیندد. و احتیاط آن است که قبل از آن و بعد از آن و چیزی که موجب منع تجبن بود چون حب سکببج و مانند آن به کار همی برند. و بدان که بول شتر و بول بز نیز مفید است.

نوع پنجم: در ضبط انواع استسقا که از شرکت افتد هر چند این قسم تحت اسباب اصناف ثلثه مذکور است، لیکن برای آسانی و اظهار بعضی معانی، براسه نیز گفته آید به نوع جدا:

نوع اول: در استسقا که از ضعف سپرز شود.

علاج: به تنقیه سودا توجه کند و سپرز را قوت دهند از آنچه که در ضعف الطحال مذکور است.

علاج: دوم: در استسقا که از سردی شش بود. علامت او سرفه خشک دایم است و ورم پای‌ها.

علاج: شربت زوفا و گل‌قند دهند.

نوع سوم: در استسقا که به مشارکت جگر از ماساریقا به سبب مرض او یعنی ماساریقا، ایجاد شود. و علامت او نرمی طبیعت است و بر آمدن فضول از روده‌ها.

علاج: شربت بزوری و آب انار دهند و به تقویت جگر کوشند.

نوع چهارم: در استسقا که به مشارکت گرده شود یا به مشارکت معده از جهت حرارت او.

علامت و علاج آن: به حسب وی است.

نوع پنجم: در استسقا که به مشارکت رحم شود به سبب اختناق یا حبس شدن خون حیض.

علامت و علاج او: از مبحث وی ظاهر شود و بالا نیز گفته شد.

نوع ششم: در استسقا که از بسیاری خون در بدن شود. و علامت او آن است که خون بواسیر بسته گردد و خون به

فصد نگرفته باشند.

علاج: خون را کم نمایند. و در اینجا، شربت زرشک و لیمو و آب تمروندی و آب انار مفید است.
 نوع هفتم: در استسقا که از جهت بسیاری بر آمدن خون افتد.

علاج: شربتی و غذایی که خون افزایش تناول کنند چون شربت های خون افزا و زرده تخم مرغ و گوشت.
 نوع هشتم: در استسقاء که از جهت سوء مزاج که در جمیع بدن افتد پدید آید. و علامت او تب تیز است یا تب های دراز؛ مثلاً نائبه. و «بقراط» گفته: هر استسقا که به سبب امراض حاد افتد، ردی است.

نوع نهم: در استسقا که از جهت مغص و پیچش شود. و علامت او، ألم دایم نواحی ناف است. و «بقراط» گفته هر که را مغص دایم باشد و به مسهل زایل نشود، کار او به استسقای طبلی انجامد.

علاج: نخستین، فکر مغص کنند بعده یعنی پس از آن فکر استسقا.

نوع دهم: در استسقا که تابع درد پشت بود. و علامت او، درد دایم در پشت است.
 علاج او: علاج وجع الظهر است.

نوع یازدهم: در استسقا که از جهت حجاب می‌شود. و علامت آن، تنگی نفس و سرفه است.

علاج: معالجه حجاب کنند. و این، چنان باشد که شربت بزوری که در او بنفشه و زوفا و پرسیاوشان بود بنوشانند.

و باقی تدابیر عند ترکب اسباب و تقاضای حال بر رای طیب است.

باب چهاردهم: در بیماری یرقان و در امراض

طحال

از آن که یرقان، هم از علل جگر است و مراره و هم از بیماری طحال، ذکر او بعد از امراض مختصه جگر و پیش از بیان بیماری مخصوصه طحال، انطباق نمود. این باب، مشتمل است بر دو فصل.

فصل اول: در یرقان

وی، آن است که رنگ بدن تغییر فاحش پذیرد به زردی یا به سیاهی به حسب لون خلط فاعل. و باید دانست که ماده یرقان، در اکثر به غیر عفونت می باشد از آن است که تب

غب یا ربع از لوازم این نیست. و یرقان زرد، بیشتر از جگر و مراره بود. و سیاه، اکثر از سپرز افتد. و این هر دو را به دو قسم بیان کنم:

قسم اول: در یرقان اصفر

این چند نوع است:

یکی: یرقان بحرانی: یعنی آن که بر سبیل بحران دفع کند طبیعت مره صفرا را به ظاهر بدن. و علامت وی، تقدم حمیات صفراویه است و جز آن که لازمه بحران است چون غشیان و تلخی دهان و قبض شکم و یافتن در احشا الم و حدوث یرقان در روز بحران.

فایده: یرقان که پیش از روز هفتم افتد بر سبیل بحران، ردی است.

علاج: یاری دهند طبیعت را بر دفع ماده به ظاهر، و آن، چنان باشد که بیمار در آب گرم در آید و استحمام نماید. و سکنجبین تنها یا با شیره کاسنی آمیخته بنوشند. و این نوع، سهل العلاج است.

قسم دوم: یرقان حاصل از سوء مزاج گرم جگر؛ یعنی آن که عارض شود سوء مزاج گرم در جگر و بدان سبب مستحیل شود غذا به صفرای غیرطبیعی و سرایت کند با خون در سایر بدن. و علامت وی همان است که در سوء مزاج

جگر گذشت. و صفراوی و شدت زردی بول یا سیاهی آن پیدا بود. و بالای بول، کفک زرد باشد. و این قسم، در اکثر با حمی سونوخس می باشد؛ «لاختلاط الصفرا بالدم».

علاج: جهت تبرید جگر، آب انارین و ماء الشعیر و جز آن از اشربه و اغذیه و اطلیه که در سوء مزاج گرم جگر ذکر یافت استعمال نمایند. و جهت تنقیه صفرا، طبیخ هلیله و آب رائب که به سقمونیا تقویت داده باشند به کار برند. و مطبوخ فواکه یا نقوع فواکه به حسب حال همراه شیرخشت یا ترنجبین، ملینی موافق است. و بعد از تنقیه، باز به تبرید جگر توجه باید کرد تا مقصود حاصل شود.

سوم: یرقان حاصل از سوء مزاج گرم مراره؛ یعنی سوء مزاج گرم حادث گردد به مرار. و بدان سبب صفرا بیشتر منجذب شود به مراره و از کثرت کمیت و فرط حرارت موضع، جوش زند و در بدن پراکنده گردد. و علامت وی آن است که: یکبارگی پدید آید به غیر سببی خارجی. و بول در ابتدا سپید بود و بعده یعنی پس از آن زرد شود و پس از آن سیاه گردد و در آخر میل به غلظت نماید. و فرق در این قسم و در آن که از سوء مزاج گرم جگر افتد، آن است که در کبدی، شهوت کم می گردد و تشنگی بسیار و قاروره هم از ابتدا سرخ می باشد و رنگ تمام بدن به زردی می گراید مگر

روی که به کمودت میل دارد. و قیء صفراوی رنج می دهد. و فرق در این قسم و در یرقانی که از سده جگر افتد آن است که سدی اندک اندک ظاهر می شود و به تدریج به استکمال می رسد؛ به خلاف این نوع که دفعه می افتد و از آثار سوء مزاج جگر و سده معرا بود.

علاج: جهت تبدیل مزاج مراره، شربت آلو و انار و سکنجبین ساده ترش دهند با شیر کاسنی و شیر لبلاب آمیخته. و برای تنقیه، طبیخ هلیله زرد و شاهتره و افسنتین و آلو به کار برند.

بدان که مراره که آن را زهره گویند و تلخه خوانند، کیسه ای است عصبی و یک تو که بر زواید جگر آویخته است. و اندر مقعر جگر، منفذی اندر مراره گشاده است جهت بر آمدن صفرا از جگر به سوی زهره. و منفذی دیگر از زهره به سوی روده اثنی عشری اندر گشاده است تا لختی صفرا ی افزونی از این منفذ بروده ها فرود آید و طبع را بر دفع فضله خبر دار کند و روده ها را بشوید. و در اکثر مردم، از این دو منفذ بیش نیست؛ اما اندر بعضی از زهره، اندر قعر معده نیز منفذی باشد بزرگتر از آن که به سوی روده است و بدان سبب صفرا به معده بیشتر آید و معده را برنجابد. و نشان وی، تلخی دهان است همیشه و سوء هضم وقی

صفراوی بیشتر افتادن. و این، از جمله بیماری‌ها باشد که آن را «سوء هیئه الاعضا الالیه» گویند.

چهارم آنکه مراره یعنی زهره بیاماسد و بدان سبب در فعل وی که جذب صفرا است از جگر و دفع آن به سوی امعا ضعف راه یابد و بالضرور صفرا در بدن بیفزاید و به واسطه ناریت که خواهشمند محیط است به جانب پوست گراید. و علامت وی آن است که تب دقیه و نرم لازم بود. و زبان، درشت باشد. و تهوع، رنج دهد و گرانی در ناحیه جگر محسوس نشود و اگر شود قلیل باشد؛ بخلاف ورم جگر که در آن ثقل بسیار می‌باشد.

علاج: آن چه برای ورم جگر گفته شد، دوی این است. پنجم: یرقان حاصل از سوء مزاج گرم جمیع بدن: یعنی آن که عارض می‌شود سوء مزاج گرم در تمام بدن و رگ‌ها و بدان سبب خون رگ‌ها مستحیل به صفرا گردد. و علامت وی آن است که ملمس بدن گرم نماید. و طبیعت، قبض و براز خشک باشد. و تمام بدن، بخارد و جوشش دانه‌ها بر بدن ظاهر شود و قیء صفراوی رنج دهد و بول و براز زرد باشد و تشنگی مفرط و مریض لاغر گردد. و این یرقان نیز اندک اندک پدید آید و گاه باشد که تب روی نماید. آن جا که حرارت غالب بود و صفرا بسوزد، رنگ روی مایل می‌گردد

به زردی که مخلوط بود به سیاهی.

علاج: اگر سوء مزاج ساده بود، تبرید کفایت کند و اگر با ماده بود رگ زند آنجا که مانعی نبود. و به مطبوخ هلیله و خیار شنبر و چهار شربت و امثال آن طبع را بگشایند. و پس از تنقیه، باز به تبرید آیند جهت تعدیل مزاج به استعمال اشربه مبرده که بارها ذکر شده و اغذیه مناسبه که این است: ماهی صخره‌ای با سرکه پخته و فراریج با آب غوره و آب انار ترش ترتیب داده. و احوط آن است که به مزوره بنوماش و کدو اقتصار کنند. و به لیمو قفق سازند؛ خاصه آن جا که با تب بود. و پس از تنقیه، استحمام نمودن. و در آیزن که در او با درنگ و کدو و بنفشه و خبازی و گل خیری و گل نیلوفر جوشانیده باشد در آمدن. و بعد یعنی پس از آن روغن بادام و روغن نیلوفر مالیدن بر بدن، سودمند است.

ششم: یرقان استحصافیه: یعنی آن که مسام بدن بسته شود به سبب گشتن در هوای سرد یا گرم و نشستن غبار و گرد بر بدن؛ در سفر باشد یا در حضر. و این، در اکثر اندر سرما افتد و به وقت هبوب یعنی وزیدن باد شمال.

علاج: به حمام روند و در آیزن که در او بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و گل خیری جوشانیده باشند آیند و بدن را به آبی که در او نخود و سبوس گندم پخته باشند بشویند.

هفتم: یرقان حاصل از استحاله خون به صفرا: یعنی آن که خون بدن مستحیل شود به سبب شدت حرارت هوایی که از شان او تولد مرار است. و علامت وی، قیء مراری است و تشنگی و ضعف شهوت طعام و وجود الم در معده. و این نوع، در اکثر با حمی غب دایمه محرقه باشد. و بیشتر، کودکان و زنان را عارض شود جهت نرمی بدن ایشان.

علاج: تیرید مسکن کنند و در موضع خوش هوا مسکن سازند. و آب میوه‌های سرد چون انار و سیب و تربز و خیار و کدو بنوشند. و اطعمه بارده، چون رمانیه و ریباسیه، کشکیه تناول نمایند.

هشتم: یرقان حاصل از آماسیدن جگر: یعنی آن که جگر بیاماسد و به واسطه انضغاط مجاری که نافذ می‌شد از آن صفرا به سوی مراره، بند شود صفرا در جگر و منتشر گردد در بدن.

علامت و علاج این: از ورم الکبد جویند.

نهم: یرقان حاصل از سده کبد: یعنی آن که در نفس کبد سده افتد و صفرا را از مراره بالکلیه باز دارد، پس فرا در بدن منبسط گردد. و علامت وی، سپیدی بول و براز است و هر چه مذکور شد پیدا بودن.

علاج وی: از سدد کبد جویند.

دهم: یرقان حاصل از حرارت سمیه؛ یعنی آن که حرارت غریب سمی در بدن اثر کند و بعضی از اخلاط را که مستعد استحاله باشد، تبدیل به مره صفرا گرداند؛ چنانچه از لسع رتیلا و زنابیر خبیثه و افاعی و دیگر حیوانات که زهر آن گرم بود حادث شود و یا از خوردن دوی قتال حاد، چون زهره پلنگ وافعی و صداء الحدید عارض گردد. و علامت آن که از لسع افتد، حدوث یرقان است بگفته یعنی ناگهانی بعد از وقوع، بدون سببی دیگر. و علامت آن که از خوردن دواء قتال افتد، آن است که یرقان با التهاب و حمرت روی نماید و بد بویی دهن باشد و تشنگی و بی‌قراری و مغص و پیچش و تقطیع اعضای باطنیه پیدا بود.

علاج: آب انار و لعاب اسبغول در شیرۀ کاسنی و اقراص کافور و ماء الشعیر و روغن بادام و هر چه برودت و تریاقیت داشته باشد بنوشند. و برگ گل و صندل و گشنیز و اقاویا و اندکی کافور با گلاب سرشته بر جگر ضماد نمایند و قی و تلین مفید است. و اگر مشاهده واجب کند، رگ با سلیق یا اکحل بگشایند تا زهر را از نواحی دل و غیره بکشد. و جهت تلین، ماء‌الجبن و سفوف هلیله زرد با خیار شنبدر و شیر خشت و آب کاسنی و عنب الثعلب مفید است. و «ثابت بن قره» گوید که «جالینوس» در این نوع تریاق کبیر داد و

بیمار شفا یافت.

یازدهم: یرقان حاصل از ضعف جرم مراره؛ یعنی آن که جرم مراره ضعیف شود به سبب وقوع سوء مزاج مضعف در وی و به واسطه ضعف، صفرا را جذب ننماید از جگر؛ پس صفرا در بدن پراکنده شود. و این نوع، بی مشارکت ضعف جگر کمتر باشد. و علامت وی، غثیان و قیء صفراوی است و گرانی در جگر نابودن و آثار ضعف جگر در اکثر پیدا بودن.

علاج: آن چه برای ضعف جگر گفته شد، دواى این است؛ «لان المراره يقوى باشتراک الکبد».

دوازدهم: یرقان حاصل از سده مجرای بین جگر و مراره؛ یعنی آن که عارض شود سده در آن مجری که مابین جگر و مراره است و مسلک انجذاب مره صفراست از جگر به مراره. و ظاهر است که چون صفرا از خون جدا نشود، با او در رگها می رود و به اعضا منبسط می شود و بدن را زرد می سازد. و علامت وی، قیء مره است و تلخی دهن و اندک گرانی در جگر یافتن و براز سپید شدن به تدریج؛ یعنی روز به روز رنگ براز کمتر

شود تا آن چه صفرا در مراره باشد تمام برآید؛ پس چون در وی هیچ نماند، براز به رنگ خود آید؛ زیرا که براز ننگین

نمی‌شود مگر از صفرا که از مراره بر امعا می‌ریزد و راه آمدن او خود بند شود. و آنچه از عدم انصبغ براز گفته شد، بر تقدیری است که سده تام بود و چیزی از صفرا به سوی مراره نیاید؛ زیرا که گر سده ناقص بود و صفرا را مدخل باشد، براز از رنگ صفرا خالی نبود؛ لیکن در اکثر امر این سده تام می‌افتد؛ لضیق المجری.

فرق در سده این مجری و در سده مجری که مابین مراره و امعا است آن است که یرقانی که از سده مجرای مابین مراره و امعا افتد، براز در آن دفع سپید می‌گردد؛ لقطع السبب؛ بخلاف آن که از سده مجری که مابین جگر و مراره است واقع شود؛ چنانچه گفته شد.

علاج: مستفرغ سازند صفرا را از بدن به مسهلات مناسبه. و پس از تنقیه، به تفتیح سده کوشند به مفتحات موافقه؛ مثلاً عندالحرارت، آب کاسنی و آب عتب الثعلب و سکنجبین دهند. و عند عدم حرارت، آب کرفس و آب کرنب و بادیان و سکنجبین بزروی و مانند آن. و در جمیع سده، اجتناب از مغلظات واجب است.

سیزدهم: آن که حادث گردد سده در آن مجری که مابین مراره و امعا است جهت برآمدن صفرا از مراره به امعا. و علامت وی، آن است که براز دفعه سپید شود؛ لانقطاع السبب

فی الفور. و براز به دشواری برآید؛ خاصه اگر مریض چیزی غیرمایع و خالی از حدت میل نماید. و گاه باشد که قولنج برآرد و قیء نباشد.

علاج: آن چه در قسم دوازدهم گفته شد تدابیر این است به حسب مراعات حرارت و برودت؛ لیکن باید که در این نوع از ادویه هرچه قوی تر بود استعمال نمایند؛ لعبد موضع العله. و ایضاً حقنه حادّه به کار برند که در اینجا اثر حقنه از ادویه مشروبه قوی تر است؛ لقرب وصول اثر الدواء الیه.

فایده: در این هر دو نوع سدی، مفیدترین چیزها آن است که مغز فلوس در آب کرنب حل کنند و روغن بادام تلخ انداخته بنوشند.

چهاردهم: آن بروید گوشت یا ٹولول در یکی از این دو مجرای مذکوره و یرقان آید؛ چنان چه سده این مجاری واجب می کند یرقان را. و علامت وی، آن است که هیچ دوا سود ندهد. یرقان به حال باشد.

علاج: این نوع علاج ندارد؛ زیراکه ازاله گوشت زاید و ٹولول امکان ندارد مگر به آهن و آن، خود در این موضع به کار نتوان بست.

پانزدهم: آن که قولنج بلغمی سبب یرقان گردد. و این، چنان باشد که بلغم لزج بر سطح امعا بچسبد و بدان سبب

دهن مجری که محلّ انصباب صفر است پوشیده گردد و صفرا نتواند بر آمد و کثرت صفرا در بدن به یرقان انجامد.
 علاج: به تدبیر قولنج بلغمی متوجه گردند و از اصلاح جگر هم غافل نباشند.

فایده عامه: در تدبیر ازاله زردی چشم که بعد از قطع سبب باقی باشد، سرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام چند نوبت. و افسستین در آب بجوشانند و صاف نمایند و در این آب سکنجبین آمیخته غرغره نمایند. و شونیز و شحم حنظل باریک ساخته بپویند. و با شیر آمیخته در بینی اندازند تا عطسه آید. و آب چغندر که با روغن زیت پخته باشند. در بینی چکانیدن نیز مفید است. و سرکه و گلاب با آب انار ترش در چشم ریزند. و اگر بدانند که ماده غلیظتر است، به حبّ ایاره و حبّ قوقایا دفع نمایند.

قسم دوم: در یرقان اسود

آن را «یرقان سندی» نیز گویند. و سند، موضعی است که ساکنان آنجا سیاه‌اند. و این، چند نوع است:
 یکی، آن که واقع شود سده در آن مجری که مابین جگر و سپرز است و بدان سبب سودا از جگر به سپرز نتواند برآمد و با خون مختلط شده در بدن سرایت کند.
 دوم، آن که حادث گردد سده در آن مجری که مابین سپرز

و فم معده است و بدان سبب سودا از سپرز به فم معده بریزد و در سپرز کثرت گرفته باز به جانب جگر راجع شود و با خون در بدن ساری گردد و رنگ بدنرا سیاه سازد.

علامت این هردو نوع سدّی آنست که یرقان به تدریج پدید آید و در جانب راست یا چپ ثقل و تمدد محسوس شود. و فرق بینهما آن است که ذر نوع اول، ساقط می شود اشتها به تدریج و ثقل به جانب راست میشود. و در قسم ثانی، ساقط می گردد اشتها یکبارگی؛ لانقطاع سبب الشهوت فی الفور. و میل غلظ و ثقل در جانب چپ میباشد.

فصل دوم: در امراض مختصه طحال

هریک به قسم علیحده بیان یابد.

تشریح طحال: طحال که به پارسی سپرز گویند، عضوی است مرکب از گوشت و شرائین بسیار و گوشت او متخلخل است و رنگش کمد است نسبت به چگر و فی حدّ ذاته حس ندارد؛ اما غشایی که محیط اوست کثیرالحس است و موضع او سوی چپ معده است و اکثر وی زیر معده است و اندکی به ظاهر نمایان است و از یک سر او منفذ دراز کشیده است و اندر قعر جگر گشاده و طیبیان آن را «گردن سپرز» گویند و آلت او اندر کشیدن سودا از جگر و آلت جگر اندر دفع سودا بدو همین منفذ است. و این منفذ در زیر منفذ زهره است. و باطن سپرز، منفذی دیگر اندر معده گشاده است تا لختی سودای لفظونی از این منفذ به معده برآید و فم معده را بخارد و به سبب حموضت و عفوصت، گرسنگی آرد. و طحال، جای بودن مره سوداست. و نفع وی، جذب مره سود است از جگر.

قسم اول: اندر سوء مزاج طحال

این، چند نوع است:

یکی، آن که حار بود: و علامت وی، بسیاری تشنگی است

و سوزش و حرقت موضع طحال و میل قاروره و براز به سرخی که به سیاهی زند.

علاج: در مادی، رگ باسلیق یا اسلیم زنند از چپ و آب کاسنی و آب عنب الثعلب بدهند و بهر تلین، مطبوخ هلیله و مغز فلوس و مانند آن به کار برند. و اگر حرارت غالب بود، قرص طباشیر با شربت بزروی یا قرص کافور با آب کاسنی و عنب الثعلب و مانند آن استعمال نمایند. و آرد جو به آب برگ طرفا و سرکه آمیخته بر سپرز نهند. و لبلاب در سرکه پخته و به آرد جو سرشته بر نهادن مفید است و سبوس با سرکه جوشانیده و با انجیر در سرکه پخته جدا جدا طلا کردن، جمله سود دارد. و در ساده، تبرید و تعدیل کفایت کند ولذا به فصد و اسهال کمتر حاجت آید.

دوم: آن که بارد بود: و علامت وی، سقوط گرسنگی است و تشنگی نابودن و کثرت قراقر و آروغ و آب دهان.

علاج: جهت تسکین سپرز، سکنجبین و اقراص که به بروز و اصول حاره مرکب باشد بدهند. و انجیر و قسط و برگ سداب و پوست بیخ کبر و ثمره الطرفا و اسقولوقندریون و بادام تلخ و برگ غرب با سرکه آمیخته بر سپرز گذارند. و خوردن مثلث بر نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقلند، همه مفید است. و بهترین غذا، گوشت مرغ است که در ادویه

گرم باشد و به سرکه کبر قشق سازند.

سوم، آن که یابس بود. و علامت وی، سردی سپرز است و غلظ خون و کمودت و نحافت بدن.

علاج: جهت ترطیب، شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش با آب کدو و خیار بدهند. و تخم کدو و مقشر و تخم خربزه و تخم خرفه و خطمی با لعاب تخم مرو و شیردخت و روغن بنفشه مخلوط کرده بر سپرز نهند. و اغذیه مرطبه تناول کنند. و آنجاکه یبوست از ماده بود، فصد باسلیق یا اسلیم مقدم دارند و به ماء الجین و مطبوخ افیمون مستفرغ سازند.

چهارم، آن که رطب بود. و علامت وی، نرمی و گرانی موضع سپرز است. و قلت عطش. و بدن، مترهل بودن و رنگ رو سپیدار اسربی نمودن.

علاج: جهت تجفیف، قرصی که گفته خواهد شد بدهند. و پودینه و بوره و سداب و ثمره الطرفا به سرکه کهنه سرشته بر سپرز نهند. و نخود آب و قلائیای پر مصالح تناول نمایند. و آنجاکه به تلین شکم حاجت آید، حب افیمون و حب ایاره به کار برند.

پنجم آن که حار رطب بود. و علامت وی، یافتن ثقل است در پهلوئی چپ و التهاب و تشنگی نابودن. و باشد که

در بدن، کمودت و ترهل و سستی ظاهر شود.

علاج: آن چه در گرم مفرد و رطب مفرد است مرکب نمایند و استعمال فرمایند. و سکنجبین بزروی که در وی پوست بیخ کبر باشد نوشیدن گل سرخ و ثمره الطرفا و مغاث و صندل به آب طرفا و سرکه سرشته ضماد نمودن مفید است. و کذلک هرچه بارد و منشف باشد.

ششم، آن که حار یابس بود. و علامت، وی قبض طبیعت است و گرمی قدمین و ساقین و شدت عطش و التهاب و قاروره سرخ و صاف نمودن و رسوب در وی نابودن.

علاج: چیزهای میرد و مرطب چون برگ عنب الثعلب و عصى الراعی و برگ لسان الحمل و اسبغول و مانند آن ضماد سازند. و اشربه مناسبه و اغذیه موافقه و همه آن چه در حار مفرد و یابس مفرد گفته شد به کار برند.

هفتم، آن که سوء مزاج بارد رطب بود. و وی، مرکب باشد از علامت بارد و رطب.

علاج: تدبیرش تسخین و تجفیف است.

هشتم، آن که بارد یابس باشد. و این، عارض می کند جساعت و غلظت در سپرز.

علاج: جساعت و غلظت طحال، به قسم جدا ذکر یابد از بسایط وی که مذکور شد نیز تدارک توان کرد.

قسم دوم: اندر ورم الطحال

این، بر چند گونه است:

یکی، آن که حار دموی بود. و علامت وی، وجع و التهاب و ثقل جانب سپز است و تشنگی و تب حاد که به نوبت ربع اشتداد کند و سیاهی قاروره. و گاه باشد که بر پوست شکا آنجا که محل طحال است سرخی پدید آید.

علاج: از دست چپ، باسلیق یا جبل الزارع با اسلیم بگشایند و بعدهیعی پس از آن جهت تلین، فلوس خیار شنیر در آب کاسنی و عنب الثعلب و مانند آن حل کرده بدهند. و بهر تبرید، قرص طباشیر و قرص زرشک یا طبیخ بنفشه و گل سرخ و پوست بیخ کبر فایده دارد. و آب تمرهندی و شیرۀ خرفه مفید است. و آرد جو و آب کزمازج، گل سرخ و صندل و آب حی العالم و آب عندالثعلب و اقایا و شیاف مامیثا و گشنیزتر هرچه میسر شود از اینها با سرکه آمیخته بر سپرز ضماذ کردن سودمند است.

دوم، آن که صفراوی بود: و علامت وی، حرقت و سوزش سپرز است باطناً و ظاهراً و غلبه تب بردو رغب. و در چشم و زبان و تمام بدن، زردی مایل به اندک سیاهی ظاهر شدن. و باشد که یرقان اسود پدید آید.

علاج: جهت تنقیه صفرا، آب فواکه چون آب تمرهندی و

آلو و مانند آن و طبیح هلیله و شاهتره و تخم کشوث و سکنجبین آمیخته و بدهند. و دو درم تخم خرفه با سرکه یا سکنجبین، بالخاصیت ورم صفراوی سپرز را مفید است. و ادویه بارد چون آرد جو و خطمی به آب کاسنی و سرکه آمیخته ضماد ساختن سود دارد.

این سفوف، در سوءمزاج گرم سپرز نفع دارد: صفت: زرشک، تخم خرفه، مغز تخم خیار، مغز تخم کدو و مغز تخو خربزه، از هریک سه درم؛ صمغ عربی، یک درم؛ گل سرخ، دو درم؛ طباشیر، صندل سفید، هریک نیم درم؛ تخم کاسنی، چهار درم، زرشک را در سرکه به گلاب بمالند و آب بستانند و باقی ادویهرا کوفته و بیخته و بابا آب زرشک آمیخته بدارند. جملهاکه هفت خوراک است برای هفت روز به آب کاسنی یا سکنجبین بنوشند.

سوم: آنکه ورم سپرز، رخو بلغمی باشد: و این تهیج الطحال گویند. و علامت وی، زیادی حجم سپرز است با قلت درد اندر وی و زبان و چشم و رو سپید بودن. و حمالیق چشم متهیج شدن و قاروره و براز، سپید مایل به کمودت یعنی رصاصی نمودن.

علاج: جهت تنقیه بلغم، حبوب و طبیح و حقنه به کار برند. و بعد از تنقیه، قرص کبر و قرص فنجنگشت و قرص

فوه و جز آن که به سپرز مخصوص است و گفته آید بدهند. و ادویه موافقه بر سپرز ضماد نمودن چون خاکستر چوب درخت انگور با روغن گل آمیخته یا انجیرذ در سرکه پخته یا بوره و سداب و اکلیل الملک نرم کوفته و به عسل و سرکه سرشته. و از این ادویه هرچه ضماد نمایند باید که به حسب طاقت بدارند و بعدهیعی پس از آن بردارند و به آب گرم که در او شبت و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند. و اگر خاکستر سرگین بز، سه حصه و خاکستر بیخ کبر، یک حصه با سرکه طلا سازند بهتر عمل کند. و نیکوترین ادویه، نخوداب و کباب مرغ و تیهو و کبک است و آب کمتر نوشیدن. و چیزهای بادانگیز و رطوبت افزا ترک نمودن، فایده تمام دارد.

فایده: «جالینوس» گوید: سختی و آماس سپرز بیشتر از رطوبت سرفند که نازل شود و از رطوبت جگر کمتر پدید آید؛ زیراکه رطوبتی که از جگر می آید بر سپرز، مختلط میباشد با خون رقیق و این چنین رطوبت، احداث سختی ورم نتواند کرد مگر آنگاه که به غایت کثرت پذیرد و از غایت کثرت میل به غلظت نماید؛ بخلاف رطوبت دماغ که بارد و غلیظ و خام است و ورم از این چنین رطوبت زود افتد. و دلیل بر آن که رطوبت سر ورم الطحال آرد، زایل شدن ورم

الطحال است از استعمال غرغره و باز داشتن رطوبت دماغ از نارل شدن.

چهارم: آن که صلب سوداوی بود: و علامت وی، انتفاخ شکم است و شدت سختی سپرز و برآمدن او از جای خود چنانچه به نظر درآید برآمدگی او. و نفس منقطع شدن در وسط یعنی دم، یکبارگی کشیده نشود- و هنگام گرسنگی راحت یافتن و در حالت امتلا متضرر گشتن. و فساد در هضم و هزال در بدن و کمودت در رنگ و سرعت در نبض و نرمی در طبع و ضربان فاحش در آن دو شریان که به دو طرف حلقوم است پدید آمدن.

باید دانست که لاغری بدن، تابع عظم سپرز است؛ چنانچه «بقراط» گوید: «اذا عظم الطحال هرل البدن و اذا ضمير الطحال خصب البدن». و وجه وی آن است که عظم سپرز، جگر را لاغر می‌سازد و قوت‌های آن را به غایت ضعیف می‌گرداند و لاغری و ضعف جگر موجب لاغری بدن است البته. علاج: رگ باسلیق یا اسلیم زنند اگر مانعی نبود و جهت تفتیح، سکنجبین بزروی و مانند آن دهند. و برای اسهال، مطبوخ افیمون و بسفاریج و اسقولوقندریون به‌کار برند با ماء الجبن یا سفوف مسهل سودا که این است صفت: هلیله زرد و سیاه کابلی، هریک سه درم؛ تربد و گل سرخ، هریک

درمی؛ کاسنی، چهار درم؛ تخم کشوث، افسنتین، انیسون و بادیان، هریکیک مثقال، افتیمون، دو درم؛ راوند، دو مثقال؛ حجر ارمی، یک درم، همه را نرم کوفته، دو درم با شربت بزروی یا جلاب قند اختیار نمایند و عقب وی یک پیاله ماء الجبن میل فرمایند. و برای تحلیل ورم، سرکه و سداب و پودنه به هم آمیخته با اشق در سرکه گداخته ضماد سازند. و اگر نخاله در سرکه بجوشانند و اشق در آن بگدازند و بر سپرز نهد، زود بگذرد؛ زیراکه یسبوس در گداختن و پاک کردن سپرز اسرع است و اشق در نضج و تلین و تحلیل آماس صلب انفع و سرکه، برای ایصال و انفاذ قوت دوا مخصوص است. و کذلک اگر به سپرز شهد بمالند و خردل باریک ساخته بر آن پراکنند زود تحلیل دهد.

بعد از تنقیه، اقراص پنجنگشت و اقراص کبر خوردن نفع تمام دارد. و انجیر در سرکه و کبر در سرکه سودمند است. و گفته‌اند که اگر مطحول هر صباح سه کف بول خود بنوشد، در کمتر از ده روز به گردد. و مطحول، کسی را گویند که سپرز او سخت شود خواه مع الورم باشد خواه بغیر ورم. و نیکوترین غذا، زیرباجات است که از گوشت مرغ بچه و دراج و مانند آن که سهل الانهضام بود ساخته باشند. و در همه غذا باید که سرکه کبر و کرویا و زعفران و دارچینی

اندازند که نفع تمام دارد. و بدان که ورم ریچی که در سپرز افتد، مسمی به نفخته الطحلاست و آن را به قسم علیحده بیان کنم.

قسم سوم: اندر تفتیح طحال

این، چنان باشد که آماس سپرز پخته شود و ریم گردد و منفجر شود. و بدان که آماس سپرز، نادر باشد که ریم گردد و در اکثر، یا به تحلیل می رود یا سخت می شود. و علامت وی، وجع ناخس سپرز است عند استحاله به مده و تقدم آماس و بدبویی بول و درد و اجسام غریبه در بول ظاهر شدن و باشد که ه سوی معده منفجر شود و بدان سبب درو برآز نیز اجسام درد مانند پدید آید.

علاج: بھر پاک کرن ریم سپرز، از بادیان و تخم کاسنی و تخم کشوت و تخم خیار، شیره کشند و با شیردختر یا خر آمیخته بدهند. و ماء العسل نفع تمام دارد؛ اما هرچه از این مدرات به کار برند، به حسب حرارت و بردوت مزاج یابد. و هرگاه پس از تفتیح صلابت باقی بود، جهت تدویب او نخاله در سرکه جوشانیده و اشق در آن گداخته ضماد نمایند. و دیگر اضمده که در ورم سوداوی گفته شد به کار برند. و بالجمله از آنچه قابض بود احتراز واجب دانند.

بدان که آن جا که آماس سپرز سخت باشد و به دوا زایل

نشود خواه مقیّح شده باشد خواه نه بعضی اطبا به داغ کرده-
 اند به شرط تحمل داغ.

قسم چهارم: اندر ضعف الطحال

این بر چند گونه است:

یکی آن که جاذبه ضعیف شود.

و علامت وی کدورت سپیدی چشم است و سقوط اشتها
 و رنگ بدن به سیاهی مایل شدن. و باشد که یرقان اسود
 افتد. و دیگر امراض سوداوی چون قوباء و داء الفیل و دوالی
 و مالیخولیا و جذام و بهق و برص سیاه پدید آید.

دوم، آن که ماسکه ضعیف گردد. و علامت او اسهال و قی
 سوداوی افتادن است و سفیدی چشم مکدر شدن.

سوم، آن که هاضمه ضعیف شود. و علامت او زیادتی
 شهوت است اگر سودا به معده ریزد یا اسهال سوداوی آگ
 به روده ریزد یا ورم سوداوی اگر به عضوی دیگر افتد.

چهارم، آن که دافعه سپرز ضعیف گردد و علامت او آماس
 و عظم سپرز است و آن چه در ضعف جاذبه گفته شد پیدا
 بودن.

علاج: جهت تقویت سپرز، اضمده مقویّه استعمال نمایند
 و ریاضت فرمایند و بر سپرز حجامت نهند به غیر شرط. و
 اگر محجمه ناری که در نفخته الطحال گفته آید به عمل آرند

بهتر باشد. و به خرقه درشت سپرز را بمالند. این همه که گفته شد، تدبیر قوت طحال است. و دیگر اعراض که به تبع ضعف پدید آید، به حسب آنچه لایق او باشد تدارک توان کرد.

قسم پنجم: اندر سده طحال

سبب وی، اجتماع فضلات غلیظه است در آن. و علامت او یافتن گرانی است در سپرز و آثار آماس نابودن؛ پس اگر سده در آن مجری بود که مره سودا از جگر به سپرز می‌رود حادث گردد یرقان سیاه و دیگر امراض سوداوی. و اگر سده در آن مجری باشد که سودا از سپرز به سر معده می‌رود، عارض شود بطلان شهوت و اصناف ورم صلب؛ جهت بند ماندن فضله ردی در سپرز.

علاج: آنچه در سده جگر است استعمال نمایند لیکن باید که از مفتحات هرچه مقوی‌تر بود اختیار فرمایند؛ لعبد الموضع و غلظ ماده. و در اینجا، سکنجبین بزروی و قرص کبر به غایت مفید است. و کذالک جلاب، بادیان، نانخواه عنب الثعلب، انیسون و نبات.

قسم ششم: اندر نفخته الطحال

آن، ورم ریجی سپرز است. و سبب او، برودت سپرز و بسیاری سودا در وی. و این از ضعف هاضمه و دافعه افتد. و

علامت وی، نرم ورم است و زیر پهلوی چپ که جایگاه سپرز است ممتد بودن. و عندالغمر، پست شدن و قراقرز افتادن و آروغ آمدن.

علاج: هر تدبیری و دوایی که محلل و مقنی ریاح بود استعمال نمایند؛ مثلا بر تشنگی مصابرت کنند و از آب بسیار سرد و چیزهای باداگیز پرهیزند و ماء الاصول و سکنجبین بزروی گرم با سکنجبین عنصلی با آب بادیان و مانند آن بنوشند و تخو سداب و پنجنگشت و زیره و نانوخاه تنها یا مرکب هم مفید است. و سفوف حرف و اقراص پنجنگشت نفع تمام دارد و اندک مثلث، سودمند است. و به سبوس و کاووس و نمک تکمید نمودن و محجمه ناری نهادن و بوره و پودینه و سداب به سرکه و عسل ضماد ساختن و سبوس در سرکه جوشانیده بر سپرز نهادن بعد از آنکه روغن گل مالیده باشند سپرز را، نیکوترین تدبیر است. و کذک روغن شبت یا بابونه مالیدن و نمد گرم کرده یا به طبیخ سداب و سرکه تر کرده به روز بستن و اشق به سرکه حل کرده طلا ساختن.

این سفوف، مفید است در آنجا که حرارت نبود: تخم گندنا و زیره مدبر به سرکه و تخم کتان و مصطکی و هلیله، از هریک سه درم؛ راوند، دو درم، کوفته و بیخته از دو درم تا

دو مثقال بدهند با سکنجبین.

قسم هفتم» اندر حجاره الطحال

وی آن است که ریگ اغبر و سیاه متصغر الاجزا در سپرز تولد شود. و این مرض، نادر الوقوع است. و علامت او برآمدن ریگ است در بول یا در خون بواسیر یا در خون فصد و درد و خلش اندر سپرز پیدا بودن و دیگر اعضای آلات بول چون گرده و مthane و اعضایی که در وی حصاه تولد کند چون جگر و مانند آن همه صحیح و سالم نمودن.

علاج: جهت تنقیه ریگ، از تخم‌های منقیه مدره چون تخم کاسنی و تخم کشوث و بادیان و کاکنج و کرفس و هلیون، شیره کشند و بنوشند. و انجیر در سرکه پرورده بخورند و بر سپرز ضماد سازند؛ که انجیر، محلل و مفتوح دهن رگ‌ها است و منقی و مجلی سپرز. و دیگر اشربه و اطلیه و اغذیه مناسبه استعمال نمایند که در این مرض، به مواضع متعدده ذک یافته.

باب پانزدهم: اندر امراض امعاء

تشریح امعاء: وی، جمع معاء است و معاء رود. را گویند. و روده جسمی است عصبانی مضاعف مرکب از عصب و شحم و آورده و شرائین و حس کثیر دارد. و همگی شش روده است: یکی، اثنا عشری. دویم، صایم. سوم، دقیق. و این

هر سه را «علیا» گویند؛ جهت آن که بالای دیگر روده‌ها واقع-
 اند و «دقاق» خوانند؛ بهر آن که جرم اینان باریک‌تر است.
 چهارم، اعوراست. و پنجم، ق.لون. و ششم، مستقیم. و این
 هر سه را «سفلی» گویند؛ زیرا که از زیر واقع‌اند و «علاظ» نامند
 برای آنکه جرم اینها گنده و غلیظ است.

بدان که روده اول که «اثنا عشری» است به قعر معده پیوسته
 است و طول او دوازده انگشتن مضمومه باشد به انگشتان
 صاحبش و لهذا اثنا عشری گویند. و دهن این روده که به
 معده پیوسته است، مسمی است به «بواب»؛ علی المذهب
 الاصح. و همچنان که مری از بهر جذب است، این روده برای
 دفع است و لیف‌های روده مذکوره از دیگر روده‌ها پنهان‌تر
 است؛ اما از مری تنگ‌تر است. و دهن این معاء به صنع الهی
 نمی‌گشاید تا که دافعه معده بعد از هضم طعام به حرکت
 نیاید.

بعد از او، «صایم» است. و صایم از آن گویند که در اکثر
 امر خالی می‌باشد. و کثرت خلو آن را دو سبب است: یکی،
 آن این روده به جگر نزدیک‌تر است و ماساریقا در وی بسیار
 آمده هرچه در وی می‌آید صفوت آن به زودی به سوی جگر
 منجذب می‌گردد. دوم، آن که منفذ زهره در این روده گشاده
 است و صفرا که از زهره به روده‌ها آید جهت شستن ثفل از

روده‌ها نخستین برصایم آید و از آن که هنوز تیز باشد و خالط و با رطوباتن اختلاط نیافته، آنچه در وی باشد زودتر بشوید و بدین دو سبب، روده مذکوره بیشتر خالی مانده همیشه. و این معا در حال بیماری تنگ‌تر و فراهم‌تر شود.

بعزاز او «دقیق» است. و این، از جمله روده‌ها باریک‌تر است و دراز و لفایف و پیچ و کجی‌های بسیار دارد. و منفعت درازی و اعوجاج او آن است که ثفل در ویدیر بماند زود نگذردی و بدان سبب صفوتی که در وی باشد ماساریقا بکشد بالاستقصایعنی بطور کامل. و طبع انسان، زود زود محتاج به تناول غذا نشود و جهت دیر ماندن ثفل در وی.

بعزاز او «اعور» است. و اعور از آن گویند که از یک منفذ بیش ندارد و آنچه در وی از این منفذ اندر می‌شود، باز از همین منفذ رجع القهقرا می‌نماید یعنی بازپس می‌گردد. و روده مذکور، کیسه مانند است و به جانب راست بیشتر مایل دارد و به سوی پشت کمر. و منفعت اعوریت او آن است که فزونی ثفل را خزانه باسد و بدان سبب هر ساعت آدمی را احتیاج به دفع براز نشود. و نسبت این روده با دیگر روده‌های غلاظ، همچون نسبت معده است با معاء دقاق؛ زیرا که هرچه در معده تمام نگواریده باسد در اینجا بگوارد به حرارت دیگر؛ و لهذا به جانب راست که طرف جگر است

مایل تر است تا از حرارت جگر آن چه در وی است نیکو پخته شود. و اندر علتن فتق، بیشتر همین روده فرو می آید در کیسه خایه؛ بهر آن که او به هیچ رباط مربوط نیست.

بعداز او «قولون» است و قولنج، بیشتر در همین عارض شود. و قولنج، از نام قولون این روده ماخوذ است. و روده مذکور، غلیظتر است و نخستین به راست میل کرده پس به چپ باز آمده و فرو سو مایل گشته و قریب به بیغوله ران چپ رسیده و باز به سوی راست بازگشته است و برابر مهره-ی قطن شده فرو سو فرا آمده و به مستقیم پیوسته. و آنجا که به سوی چپ میگردد، نزدیک به سپرز تنگ می شود و فراهم می آید؛ از آن است که در ورم سپرز، ثفل و باد از روده به آسانی بر نمی آید و حاجت می افتد که عند اخراج او، پهلوی چپ را به دست بمالند تا در برآمدن یاری دهد. و منفعت او همان است که در اعور گفتیم.

بعداز او «مستقیم» است. و مستقیم از آن گویند که از قولون تا دبر، راست قایم است به غیر اعوجاج. و این روده، اواخر روده هاست و بر مهره قطن اعتماد کرده و فراخی او نزدیک است به فراخی معده. و بعضی لیفهای او جاذبه دارد. اما منفعت جاذبه او آن است که از دیگر روده ها ثفل را جذب کند و همسایه خود را پاک دارد؛ خصوصاً قولون را. و

منفعت فراخی او آن است که مخزن ثفل باشد و ثفل در وی بسیار جمع تواندشد. و ظاهر است که ثفل بسیار دفع کردن آسان تر است از دفع کردن ثفل اندک؛ زیراکه چیزی بسیار بالطبع متسفل باشد به سبب کثرت حجم؛ بخلاف شیء قلیل که خود فرو نیاید تا دافع دفع ننماید؛ بلکه بسیار باشد که از دافع نیز منفعل نگردد؛ «لقل ++ه مقداره و اشتغال الطبیعته عن دفعه».

فایده: تا که ثفل در اعور و قولون نیاید، عفونت نمی گیرد و محل تولد کدو دانه یعنی کرم کدو، اعور است. امراض که به امعا تعلق دارد چند گونه است و هریک به فصل علیحده گفته آید انشاءالله تعالی.

فصل اول: اندر زلق الامعاء

این مرضی است که طعام لندر روده نماند و روده بیرون آید. و وی بر اقسام است:

یکی: آن که در سطح درونی روده بثور پدید آید از کثرت صفرا به سبب احداث لذع در امعا که باعث شود آن چه در وی درآید زود مندفع گردد غیر منهضم به هضم الامعاء یعنی هضم روده بی نشده است.

و علامت او، برآمدن طعام است غیر منهضم یا اندکی هضم یافته. و هر چون که باشد، با زرداب رقیق آید. و هنگام

گذشتن به روده وجع احداث نماید. و غلبه تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و گزیدن مقعد وقت خروج براز و احساس سوزش در امعاء تصاعد وی بر روی و سر و تسکین سوزش، ساعتی از آب سرد نوشیدن.

علاج: رگ زند و مسهل صفرا دهند و حقنه سرد کنند و مسکنات و مبردات بخوراند؛ چون آب پوست جو و روغن گل گل آمیخته یا برنج و عدس در آب بیخته و روغن گل یاریعی مخلوط کرده یا کعک کوفته و به روغن بادام ممزوج ساخته. و بهترین ادویه سفوف زلق الامعا بثوری است که در ذب مذکور شده. و مغریات چون صمغ و نشا و کتیرا و لعابیات چون لعاب بهدانه و اسبغول و مانند آن و شربت‌های سرد چون شربت خشخاش و شربت انار شیرین و شربت آس و جز آن همه مفید است. و از ترشی خالص بپرهیزند تا حرقت نیفزاید. و طلح و آرد جو و گلنار و گل سرخ و صندل و پوست انار کوفته و بیخته به آب سیب ترش و آب حبّ الاس بسرشند و بر شکم ضماد سازند. و اگر ماده بسیار بود و قی آسان بود، بفرمایند.

فایده: آب پوست جو بر طریق کشک جو بستانند؛ یعنی پوست را در آب بپزند، پس آب او بگیرند و آب مذکور از آب کشک جو بهتر است؛ جهت آن که سویق را که در آب

می‌پزند غرویت و لعابیه بیش می‌برآید.

دوم: آن که بر سطح برونی روده یعنی بر خارج او بشور پدید آید. و علامت او آن است که دغدغه و لذع در احشا پیدا بود و طعام غیر منهضم برآید و وجع مختلف باشد: گاهی فوق ناف و گاهی زیزناف و گاهی در پهلوها. و فرق در این قسم و در آن که بشور در داخل روده بود، آن است که در اینجا صدید با طعام برآید؛ جهت پاک بودن سطح داخلی روده از بشور و ایضاً اختلاف وجع، لازمه این قسم است.

علاج: رگ زنند و برای تسکین حرارت، شیره کاسنی و خرفه با آب بهی و آب لف الکر می‌عنی شاخه‌های تاک طباشیر آمیخته بنوشانند. و مزورات که به آب غوره ترش ساخته باشند بخوراند. و طلح و تراشه کدو و آب برگ بیدو برگ اسبغول و برگ لسان الحمل و حی العالم و آرد جو بر احشا ضماد نمایند و جایگاه سرد مسکن سازند.

سوم: آن که رطوبت فاسده نمسه در روده جمع شود و سطح داخلی آن را اندوده سازد؛ پس هرگاه طعم در روده آید، به واسطه ملاست سطح دیر نیاید و زود برآید. و علامت او، برآمدن رطوبات مذکوره است با طعام غیر منهضم و قلت لبث طعام در امعاء و حال معده نیک بودن اگر معده سالم بود. و اگر معده نیز به رطوبات فاسده اندوده گردد هضم

معدۀ نیز تباه باشد؛ چنان چه در امراض معدۀ ذکر یافته. و باید دانست که این اسهال از ضعف ماسکه و هاضمه بیشتر افتد.

علاج: جهت تنقیه رطوبات، قیء کنند و مسهل منشف، چون ایارج فیکرا و حبّ صبر خورند. و اگر از تنقیه مطلب تمام حاصل نشود، برای نشف باقی رطوبت، سفوف حبّ الرمان و قرص جلنار به کار برند. و آن چه در اسهال معدی رطوبی گفته شده است علاج این است. و گرسنگی و تشنگی نفع کلی دارد. و باقلی در سرکه جوشانیده اگر بنوشندف شکم ببندد. و هرچه مقطع باشد مفید است. و این طلا سود دارد: سعد، سنبل و تخم کرفس، هریک چهار درم؛ زعفران مصطکی، هریک یک درم به گلاب بسایند و طلا نمایند و نیکوترین غذا، گوشت طیور است؛ خاصه کباب که با مصالح موافق ساخته باشند اما اگر تب بود گوشت ندهند.

چهارم، آن که سوءمزاج رطب ساده به امعا افتد و بدان سبب جرم او سست گردد و تری ناک بود و بالضرور قوت ماسکه او ضعیف گردد، پس طعام لبت نکنند و زود برآید. و علامت وی همان است که در رطوبی گذشت؛ مگر آنکه در اینجا با طعام، هیچ رطوبتی فاسده بر نمی آید.

علاج: اقراص و سفوفهای قابض و منشف دهند و روغن

گل بر امعا بمالند و اسوقه و دیگر اغذیه موافقه که یابس باشد بخورانند.

پنجم: آن که خلط لذاع صفراوی بر امعا ریزد از دیگر اعضا و به سبب لذع او دفع کند روده هرچه در وی باشد، چنان چه در خلفه نیز گفته شد. و علامت او برآمدن صفرا است در براز و حدوث لذع و خلش در مقعد هنگام براز. و این صفرا، گاه زرد بود و گاه مایل به کبودی یا تیرگی.

علاج: تنقیه بدن کنند به قیء و اسهال. و بهر اسهال، چیزی که مسهل بالعصر بود به کار برند، چون هلیله زرد با شکر آمیخته و مانند آن. و باید دانست که قیء از اسهال افضل تر است در اینجا. و بعد از تنقیه، جهت تقویت اقراص طباشیر قابض و جز آن هرچه قابض و مبرد و مقوی احشا باشد استعمال نمایند شرباً و طلاءً.

فایده: هلیله زرد باوجود اسهال صفرا، تقویت میدهد امعا را از قوت قابضه که در او است و بدان سبب فضول را از ریختن بر وی باز می‌دارد. و نیکوترین غذا، پایچه گوسفند است و گوشت مرغ نیم کباب و قشق او به آب سماق که با مویز کوفته باشند بسازند. و کاووس و ارزن مقشر و برنج تف داده به چربی گرده بز فایده دارد. اما اگر تب باشد، گوشت و چربی ندهند.

ششم: آن که ضعف در امعاء افتد به واسطه‌ی وقوع جنسی از فالج در آن اعصاب که به امعاء رسیده است. و موجب وقوع فالج در این اعصاب یا امتلای نفس اعصاب مذکور و مبدا آن است از بلغم، یا سقطه و ضربه که بر مبدا این اعصاب افتد.

علامت و علاج او: همانست که در فالج مذکور شد.

هفتم: آنکه بلغم و صفرا محدث زلق امعاء شود. و علامت وی از زردی برآز است و ظهور بلغم و قراقر شکم. و گاه باشد که غثیان آید. و این قسم، به سبب کثرت تناول فواکه بیشتر افتد.

علاج: آن چه در صفراوی و رطوبی است، استعمال نمایند. و این سفوف مفید است:

صفت: هلیله زرد، دو مثقال؛ حب الرشاد، حب الاس، سماق و کرمازو، از هریک یک مثقال و نیم همه را نرم بکوبند به غیر حب الرشاد. شربت‌ی دو درم.

هشتم: گاه باشد که دواى مسهل قوی العمل چون محموده‌ی غیر مشوی و جز آن زلق الامعاء آرد. و علامت او آن است که بعد از تناول مسهلات افتد.

علاج: چهار تخم تف داده به روغن گل چرب ساخته بدهند. و سفوف گل ارمنی مفید است. و مرطوبی مزاج را

حب الرشاد به روغن گل یا روغن زیت چرب کرده سود دارد که سه درم با آب سرد بدهند. و اگر حی الرشاد در دوغ بجوشانند تا بسته شود بهتر عمل کند.

تنبيه: آن چه در این فصل از برآمدن طعام غیر منهضم گفته شده مراد ازین غیر انهضام، نه آن است که دانه ناگواریده برآید؛ زیرا که چون معده سالم باشد، هضمی که باید بالاستقصاء روی می نماید؛ اما از آن در امعاء نیز هضم می افتد تا هرچه قابل غذا باشد به سوی جگر منجذب شود ظاهر است که هرگاه هضم روده باطل یا ناقص گردد، به حسب او براز نیز کیلوس دار می آید و بعید از قوام معتدل میباشد اگر آنکه معده نیز مؤوف بود. و بعضی گویند که زلق امعاء عبارت است از بطلان یا نقصان هضم معده «و یسمی بزلق الامعاء لانه یلزمه» یعنی چون زلق الامعاء همیشه با نقصان هضم همراه است.

فصل دوم: اندر اسهال از نفس روده آید فقط

اما دیگر انواع اسهال دموی و غیردموی در امراض جگر و معده و زلق امعا به تفصیل گفته شد در ابواب آن.

اکنون، بدان که اسهال روده- خونی بود یا مدی یا خراطی- علی الاطلاق «ذوسنطاریا» خوانند. و بدان که اسهال دموی معایی بر دو قسم است: یکی، آن که روده بخراشد و این را سحج گویند. دوم، آن که رگ‌های روده از خون پر شود و دهن آن‌ها بگشاید و خون برآید به غیر از وقوع سحج در امعاء.

قسم اول: اندر اسهال دموی معوی که از گشاده شدن دهن رگهای روده افتد.

این نیز دو گونه است:

یکی، آن که رگهای امعاء غلاظ بگشایند. و علامت وی آن است که در هر قیام، نخستین غایط مختلط آید با خون و بعدهیچنی پس از آن فقط برآید و با وی هیچ علامت بواسیر نباشد، چون درد مقعد و گرانی و خارش او و برآمدن خون به زرقیعی چون دفع مدفوع در پرندگان و تقاطر بعد از غایط یا قبل او غیر مختلط با غایط.

دوم، آن که رگهای امعاء دقاق، مفتوح الافواه گردد. و

علامت او آن است که هربار اول غایط فقط برآید و بعد هیعی پس از آن مختلط با خون ادوار متباعد و بودن آثار سحج، چون وجع و مغص و خراطه و نشان قیام کبدی چون برآمدن خون غسالی یا خون محض و جز آن که از لوازم اوست و در ذوسنطاریای کبدی گفته شده، هیچ پیدا نبود. و فرق در ذوسنطاریای معوی و کبدی در اسهال کبدی گفته شد.

علاج: اگر خون بسیار باشد و قوت مساعد بود، رگ باسلیق زنند. و بعد هیعی پس از آن جهت قبض، رب ریباس و رب حب آلاس و رب به و قرص طباشیر قابض و قرص کهربا و مانند آن دهند. و اگر سبب در امعاء غلاظ یعنی سفلی باشد، حقنه کنند به ادویه حابسه. و سزاوار آن است که دوی مخدر چون افیون استعمال نمایند که خطر کلی دارد. و اگر ضرورت آید، بر سبیل شیاف به کار برند؛ به تخصیص کسی را که نبض ضعیف بود. و اگر بدین کار نگشاید و به تشرّب حاجت آید، تا که افیون را با جندبید ستر و زعفران نیامیزند ندهند. و در این مرض، گل ارمنی نیم درم با شربت حب آلاس و شربت انجبار، نفع عظیم دارد. و این حب مجرب است: پوست انار، کزومازو و گل ارمنی، ازهریک برابر شربتی دو درم. و گذاشتن محجمه بر شکم و تا چهار ساعت نهاده داشتن، در منع اسهال مخصوص است. و آن چه

از منع استعمال افیون بی امتزاج او با جندبید ستر و زعفران گفته شد، بر سبیل احتیاط است و گرنه بسیار حبوب افیونی که جند و زعفران ندارد و نفع او به تجربه پیوسته بی احداث مضرت.

قسم دوم: اندر سحج

وی آن است که سطح درونی امعاء خراشیده شود. و او به حسب اسباب بر شش گونه است:

نوع اول: آن که صفرا بر امعاء ریزد و سطح آن را از حدت خود بخرشد. و علامت او، تقدم اسهال صفراوی است و عوارضات صفرا ظاهر بودن. و وجع روده، خود لازمه جمیع اقسام سحج است. و در این اسهال، نخستین صفرا با خراط مختلط می‌برآید و بعد یعنی پس از آن با خون و خراط و لزوجات. پس اگر سحج در امعاء علیا بود، نشان او درد بالای ناف است و کرب و بی‌قراری و غلبه تشنگی و برآمدن خون و لزوجات شدید الاختلاط با براز و قلن لبث دوا در امعاء. و شدت و خفت این اعراض به حسب قرب و بعد مکان سحج است از معده. و اگر سحج در امعاء سفلی باشد، نشان او درد زیر ناف است و برآمدن خون و خراط پیش از براز. و اگر با براز مختلط آید، شدید الاختلاط نبود. و گاه باشد که نخستین براز صرف آید و بعد یعنی پس از آن خون و خراط برآید

مختلط یا نامختلط با براز. و تقدم خون و خراط و تاخر آن و اختلاط و عدم اختلاط او با براز، به حسب وقوع سحج است در مواضع علوی یا سفلی اجزای امعا کما لا یخفی. اما علامات خاصه سحج که در روده مستقیم بود، آن است که با خون و خراطه، دسمیت و شحمیت یاریعی همراه باشد.

و علامت خاصه سحج قولون و اعور، آن است که با خون و خراطه رطوبت لزج یاریعی همراه باشد به غیر دسمیت.

باید دانست که در سحج امعای علیا، درد شدید می‌باشد و خراطه و قشر که از جرم علیا باشد باریک می‌بود. و این سحج بدتر است؛ خاصه اگر در صایم بود؛ زیرا که کثیر العروق است و به جگر نزدیک‌تر و انصباب صفرا بر او بیشتر؛ به خلاف سحج امعاء سفلی که درد او به شدت نمی‌باشد و جسم غریب قشر مانند که از جرم اینان جا شود البته غلیظ می‌باشد و این سحج اسلم‌تر است.

بدان که اسهال صفراوی در مدت یک هفته منجر به سحج می‌شود و در کمتر از دو هفته متفرح می‌سازد امعا را. و گاه باشد که قرحه غایر شود و روده را سوراخ کند و ثفل از راه سوراخ برآید و در شکم جمع شود و گاه باشد که از کثرت اجتماع ثفل در شکم عظم فاحش در شکم پدید آید همچون استقسقا. «و فی الاکثر، یتقدم ذلک الموت». و هرگاه چیزی

شبيه به ارغوانی برون آید از امعا دلیل هلاک باشد.

علاج: اگر صفرا در انصباب و ریزش بود نخستین در انقطاع او کوشند که موجب سحج است. و این چنان باشد که ربّهای ترش دهند چون ربّ غوره انگور و رب انار و ریاس و سیب ترش و آبی ترش. و برای غذا، حصرمیات به- کار برند. و اگر ماده در اعضای رئیسه باشد، تنقیه آن را مقدم دارند به چیزهایی مناسب و در تقویت آن عضو بیشتر کوشند به حسب مزاج. و بعد از انقطاع سبب، به معالجه مرض که سحج است متوجه گردند. و این چنان باشد که تخم‌های سرد ذی لعاب بریان کرده و چیزهای مغرّی چون سفوف مقلیائا و مانند آن استعمال نمایند و به چیزهای سرد مغرّی حقنه فرمایند. و مغرّی چیز لزج را گویند که بر سطح امعا بچسبد و دهن رگ‌های آن را بند سازد.

تنبيه: باید دانست که اگر سحج در امعاء علیا بود، مشروبات، اکثر النفع است. و اگر در امعاء سفلی باشد. حقنه سریع الفایده است؛ به واسطه سرعت وصول اثر دوا به موضع مقصود.

فایده: آواز خوش و ملایم و حکایات عجیب دلفریب و نظر در بساتین و به جواهر و صورت‌های خوش، تاثیر عظیم دارد در این مرض. و بسیار باشد که ترک علاج به دوا

موجب شفا گردد و احتیاط به غذا و تقویت معده و رئیس الاعضا از همه تدبیر مستغنی سازد.

اگر درابتدا که اثر سحج ظاهر شود، چهار درم صمغ عربی نرم بکوبند و در آب سرد زنند تا به قوام عسل آید پس او را میل نمایند نفع کلی بخشد. و اگر درد امعا شدید گردد چهار تخم، از هریک درمی بگیرند و به آب کرم، لت کنند یعنی بسابند و یک مثقال روغن گل قسم اول در او آمیزند و بنوشند درد نیشاند. و اگر لعاب این بزور دهند الطف باشد.

باید دانست که ریوند چینی در اسهال دموی و سحج، خاصیتی عجیب دارد نیم درم بکوبند و به آب لسان الحمل یا به آب کاسنی یا به اب سیب ترش یا به «دوغ آهن داغ کرده» بدهند.

این سفوفهم مفید است: صفت: ریوند چینی، اسبغول بریان و تخم ریحان از هریک نیم درم؛ صمغ عربی و نشاسته تف داده از هریک یک درم، جمله شربت است با آب سرد یا به شیر لسان الحمل بنوشند و اگر حاجت به زیادتی قوت بود قدری افیون یا بزرالبنج اضافه نمایند. و آن جا که تشنگی غالب بود شیر خرفه نافعترین چیزها است. باید دانست که در سحج و خون شکم گوشت، به طور مطلق ضرر دارد. و آن

جا که ناچار باشد گوشت طیور سبک و پایچه بزغاله که به رب غوره و ریواج و آب لیموترش کرده باشند توان خورد.

نوع دوم: آن که بلغم، سبب سحج گردد. و این بلغم، یا مالح بورقی باشد که از بورقیت سطح روده را بخراشد؛ یا شدید اللزوجت که بر سطح امعا چسبد به شدت و چون جدا گردد، تمام لزوجات از روده برکشد و او را منجرد سازد.

و علامت او، تقدم اسهال بلغم مذکور است و کثرت ریاح و قراقر و برآمدن بلغم با خراطه و خون و بودن وجع ثقیل لازم که متسفل نشود و حدت نداشته باشد و دیگر آثار بلغم شاهد اوست. و این اسهال عقب نزله و زکام بیشتر افتد و در یک ماه احداث قرحه می نمایند در امعا.

علاج: نخستین، ازاله سبب کنند به استفراغ و منع انصباب و بعدهیعی پس از آن، جهت زوال سحج تخم‌های مغری لینه که مناسب این سحج باشد چون تخم ریحان و بارتنگ و بادروج و مانند آن دهند. و هلیله سیاه به روغن بریان کرده کوفته بیخته به قدر یک درم به هم چندان قند سفید آمیخته بخوراند نفع کلی دهد. و این حقنه استعمال نمایند: صفت حبّ الآس پوست انار و جفت بلوط در آب بجوشانند و بپالایند و شب و کاغذ سوخته و زعفران و سپیدآب ارزیبر باریک ساخته در او آمیزند و حقنه کنند. و وزن ادویه

آمیختنی نسبت به ادویه جوشیدنی، یک سوم حصه باید. و در کمی و زیادتی ادویه و وزن بطیب است که به حسب حال مریض تصرف نماید. و آنجا که درد قوی بود و سحج بسیار و مریض در اضطراب اگر مقدار نیم نخود افیون در این حقنه آمیزند می‌شاید تا فی الفور تسکین فرماید.

نوع سوم: آن که سودا بر امعا آید و سحج احداث نماید. و باید دانست که این سحج، عارض نمی‌گردد مگر از سوداوی محترق لذاع و از این سودا در چهل روز متفرح می‌شود روده بالا جماع.

و علامت او، پیچش دایمی است و کرب شدید و برآمدن سودا با خون و خراطه و براز و رنگ این براز شبیه ارغوانی مایل به سیاه باشد. و این در سحج گاه باشد که غشی افتد از شدت درد. و از نشان این سوداوی مسحجه آن است که چون بر زمین برسد، زمین بجوشد از ترشی او. و بالجمله این سحج از مهلکات است.

علاج: بعد از قطع سبب و منع انصباب سودا تقویت دهند سپرز را از آن چه که در ضعف الطحال مذکور شد. و مولدات سودا ترک نمایند. و جهت تدارک سحج سفوف الطین و تخم‌های لینه منلسبه خورانند. و نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و گل ارمنی و دم الاخوین باریک بسایند و در طبیخ

ارز آمیزند و زرده بیضه آمیخته حقه کنند و تقلیل غذا نمایند و از خوردن ترشی منع فرمایند.

نوع چهارم: آن که ثفل غلیظ خشن به امعاء گذرد و روده را بخرشد. و علامت او تقدم قبض شکم است و تناول چیزهای یابس قابض و برآمدن ثفل یابس از امعاء به ایذاء.

علاج: برای نرمی شکم مزلاقات دهند چون لعاب به دانه و اسبغول و شراب بنفشه و مانند آن چنین العبه و شرابها کثیر الفایده است؛ زیرا که با وجود تلین شکم، تسکین وجع هم می‌کند. و خیار شنبر نیز توان داد امادیکر مسهلات چون هلیله و جز آن که قابضات به کار نبرند و مضر است به غایت؛ لهذا «صاحب اسباب و علامات» گفته: «ربما كانت الطبیعته یابسته بعد و سبب السحج باق فی الانعاء و یسیل موضع السحج دم و خراطه فیعمل الطیب الجاهل فی امساکه بالقوابض فیزید احتقان البراز و جفافه و تودی الی القولنج و زیاده السحج فیهلک العلیل»؛ لیکن هرگاه روده پاک شود از اثقال یابسه و خون خراطه به ریمی آید، قابضات استعمال توان نمود که در این صورت ضرر ندارد.

نوع پنجم: آن که خوردن ادویه سمیه مثل زرنیخ و نوشادر و گچ و جز آن باعث سحج گردد. و علامت او، وقوع سحج است بعد از تناول این اشیا. و نشان خوردن این اشیا که کسی

به اخفایعنی مخفیانه داده باشد در باب شربت سموم گفته آید.

علاج: قیء فرمایند و جهت تسکین الم و تلین شکم سیر تازه دهند و حسوهایی مغری که از نشا و مانند آن سازند سود دارد.

نوع ششم: آن که خوردن ادویه نسهله محدث سحج بود. و وقوع سحج از مسهلات یا از حدت کیفیت دوا باشد یا از حدت ماده که از اعضا به امعا آید. و این سحج، اسلم تر است و در اکثر از چهار روز تجاوز نمی کند اگر تخلیط و سوءتدبیر کرده نشود.

علاج: ادویه مغریه مبرده چون سفوف الطین و سفوف مقلیئا و مانند آن دهند و دوغ ترش به آهن داغ نموده نافع ترین دواست تنها بنوشند یا با برنج خورند.

بدان که سحج که عقب امراض حاده پدید آید ردی است و قلیل الافلاحیعی خطرناک است و نجات از آن نادر میباشد.

فصل سوم: اندر برآمدن مده و ریم از نفس

امعاء

این بر دو گونه است: یکی آن که ورم روده ریم گردد و سر کند. دوم، آن که سحج روده قرحه شود. و این امعاء غلاظ اکثر افتد و اسلم تر باشد و در امعای دقاق کمتر افتد و اگر افتد مهلک باشد؛ لقریها بالمعدخه و الکبد؛ خصوصاً اگر در صایم بود؛ لانه اقرب الی الکبد و جرمة دقیق جدا. و علامت برآمدن مده از ذات روده یا تقدم ورم اوست با وجود سحج و دیگر آثار مختصه هریک ظاهر بودن.

علاج: نخستین، برای جلا و نقای امعاء حقنه به ادویه مجلیه باید کرد.

و اگر مده ردی و بدبو برآید دلیل تاکل و تعفن باشد و «صاحب موجز» گفته: «الجراده و الخراطه تدلان قطعاً علی القرح فان کانت منتتته الریح دلت علی تاکل»: پس در این صورت لازم است که ارزو عدس و شعیر بجوشانند و موازنه نیم درم یا یک درم قرص زرنیخ در این طبیخ حل نمایند و حقنه فرمایند تا اجزا متعفنه متاکله را بزداید و کمی و زیادتی قرص در استعمال کردن با این طبیخ بر رای طیب است: اگر عفونت کمتر باشد، از نیم درم هم کمتر آمیزند. و

اگر تعفن بیشتر بود از یک درم هم بیشتر کند.

بالجمله بعد از پاک شدن روده از ریم و چرک به ادویه مدمله حقنه کنند تا قرحه را نغز سازد یعنی بهبود بخشد. و این چنان باشد که صمغ و گل ارمنی و دم الاخوین و عصاره لویه التیس و کاغذ سوخته باریک بساید و در شیر لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند.

باید دانست که این ادویه یعنی حقنه مذکوره و قرص زرنیخ حکم داغ دارند و از آن که داخل روده داغ به آهن متعذر است به جای او استعمال این مقرر کرده اند؛ اما باید که در ابتدا از اینها به کار نبرند و کذالک اگر اسهال دموی و صفراوی باشد و تب بود؛ بلکه این را وقتی به کار برند که ماده غلیظ و بلغم بود و آن چه از روده برآید چرک باشد و تب نبود و باوجود آن اگر استعمال او لذع شدید پدید آید؛ به روغن گل حقنه فرمایند؛ اما اگر لذع نیارد، مکرر استعمال نمایند. و اگر مریض تحمل او نتواند کرد نخستین مخدر دهند بعده یعنی پس از آن عمل نمایند و عقب این حقنه گل ارمنی و در ته آب می نشیند و به تحریک از یکدیگر جدا می گردد و در سل به تفضیل گفته شد.

فایده: چیزهای مجلی نوشیدن چون ماء العسل و شربت نبات و ایارج فیکرا برای غسل قرحه و انبات لحم سودمند

استاگر چند نوبت دهند. و. دوغ و شیر به آهن یا سنگ داغ کرده نفع تمام دارد. اگر به زیادتی غذا حاجت آید، از آرد جو که با سبوس بود شیر کشند و با شیرپخته و نبات آمیخته دهند و پایچه گوسفند با صمغ عربی مفید است.

تنبيه: آن جا که سحج به سبب خروج مده باشد و هنوز سحج منقطع نگشته، باید که نخستین انقطاع سبب نمایند بدانچه در موضعان سبب مذکور است بعدهیعی پس از آن در نظف مده و قرحه روده توجه فرمایند.

فصل چهارم: اندر زحیر

آن را «عله الدجاجه» نیز گویند. و وی، حرکت روده مستقیم بود جهت دفع فضله بر سبیل اضطرار که در ترک او اختیار نباشد و بر نمی آید با او مگر رطوبت مخاطیه لزجه قلیل المقدار و باشد که مختلط آید با خون خالص و این بر چند قسم است:

قسم اول: آن که رطوبت شور لذاع بر معاء مستقیم آید و به سبب لذع بر دفع براز مایل سازد. و علامت او، برآمدن رطوبت مذکور است با رطوبت مخاطیه و نفخ و قراقر و قلت عطش و سوزش مقعد.

علاج: آن چه در سحج بلغمی گفته شد استعمال نمایند و این سفوف سود دارد: مغز چهار تخم مغز بریان کرده، دو مثقال؛ جوانی، یک درم؛ کندر؛ نیم درم، هرسه را نرم بکوبند و به آب نیم گرم میل نمایند و آنجا که تقاضا غالب بود و چیزی بر نیاید و الم تمام بود، گوگرد با چربی بز بکوبند و ب آتش نهند. و طغاری یعنی تشت گلینی که در زیر او سوراخ باشد آن پوشند و مقعد بر آن سوراخ گذارند تا دود او به معاء بر آید و شیاف زحیر فایده دارد.

قسم دوم: آن که ماده صفراوی نیز زحیر آرد. و علامت او

برآمدن صفرا است و سوزش مقعد با حرارت و درد و تشنگی و به آب سرد راحت یافتن.

علاج: آنچه در سحج صفراوی گفته شد استعمال نمایند و بدانند که حقنه و شیاف در زحی سریع الاثر است نسبت به مشروبات کما لا یخفی.

قسم سوم: اندر زحیر که از ورم گرم که در معای مستقیم عارض شود پدید آید. و ظاهر است که در این صورت تخیل می‌کند. مریض که در روده او ثفل پیدا است و بدان تخیل و تمدد که لازمه ورم است مضطر می‌شود بر دفع براز هر زمان و علامت او احساس ضربان و وجع و ثقل است در اسفل که جایگاه معای مستقیم است. و باد که از شدت ورم تب و عسر بول نیز پدید آید.

علاج: برای انقطاع ماده، رگ باسلیق زنند اگر مانعی نبود. و بر زیر کمر حجامت نهند. و تقلیل غذا فرمایند و اطفای خون به اشیای مناسبه نمایند. و پس از آن که ماده از ریزش بایستد. در نضج و تحلیل ماده محصوله و تسکین الم کوشند. و این چنان باشد که خطمی و تخم خبازی و تخم کتان و حلبه و برگ کرنب و بابونه و بنفشه در آب بجوشانند و تنطیل نمایند و بر مقعد و شکم. و اگر از این طبیخ آبزن سازند بهتر باشد و اگر حقنه کنند مفیدتر بود؛ خاصه آنجا که

ثرم در جزو اعلاى روده باشدذ و اگر ا این اجزاء مطبوخ شیاف سازند و بردارند صوا باشد؛ خاصه آن جا که ورم در جزئ سفلاى روده بود. و اگر آسان همى شود بفرمایند که فایده دارد.

هرگاه ماده تحلیل نگردد و جمع همى شود، حلبه و اکلیل المکلک و کرنب پخته و پیاز پخته در زیر آتش و اندک مقل جمله به هم سرشته بر مقعد گذارند تا بر نضج یاری دهد: پس اگر منفجر شد خود به خود فیها والا شیاف منفجره استعمال نمایند تا سردهد. بعد از آن که سر کند، هرچه در خروج المده من الامعا گفته آمدیم به کار برند. و بعد از تنقیه ریم به اندمال جراحی کوشند.

صفت طلاىی که درابتدا مفید است و حرارت بنشاندند: صندلین به آب کاسنى و عنب الثعلب بسایند و کافور آمیخته بر مقعد طلا نمایند. و روغن گل زرده تخم مرغ به هم سرشته و اندکی مرداسنگ آمیخته بر مقعد نهادن و شافه ساختن، در تسکین الم مجرب است. از ماده سرد، ورم کمتر افتد در روده و در قولنج ورمی، ورم روده به تفضل مذکور است.

قسم چهارم: آن که زبل خشک در امعاء دقاق بند شود و به دشواری برون آید و تزرر آرد و باد غلیظ که از وی جدا

گردد درد شدید احداث کند و به سبب تضرر برآید خراط و رطوبت از روده. و علامت او گرانی شکم است و دوام وجع و مغص و برآمدن ثقل خشک و قلیل المقدار همچون نخود و تقدم تناول اغذیه یابسه.

فایده: گاه باشد که این زحیر را جهال اطبا اسهال پندازند به واسطه خروج رطوبت و خراطه. و بدین تحلیل، حابسات استعمال نمایند. و این معنی سبب هلاکت شود؛ پس لازم آمد که فرق بیان کنم در این نوع که مسمی است که به «زحیر کاذب» و در باقی انواع که موصوفاند به «زحیر صادق» تا از خطا دور باشد. و فرق بینهما آن است که اسبغول با دیگر تخم‌ها مریض را بنوشانند: پس اگر تخم‌های مشروبه برون نیاید از امعا و اندر شکم بماند، باید دانست که زحیر کاذب است و ثقل محقق مانع بروز گشتخ. و اگر تخم‌ها با براز بیرون آیند نشان زحیر صادق باشد.

علاج: برای اخراج ثقل یابس محتبس مزلقات دهند چون شربت بنفشه و خیارشنب روغن بادام آمیخته و مانند آن و حقه لینه استعمال فرمایند و گاه باشد که آب گرم تنها نوشیدن از دیگر تدابیر مستغنی سازد به سبب ارخا و تلین.

تنبيه: قاعده کلی آن است که زحیر از هر قسم که باشد در حبس او مبادرت نکنند الا بعد از تحقیق و زوال سبب.

قسم پنجم: آن که سردی مفرط به مقعد رسد باطناً او خارجاً و بدان سبب تشنج در وی عارض شود و تمدد در روده مستقیم پس توهم کند آدمی آن تمدد را که ثفل است و مضطر گردد بر دفع براز. و علامت او، تقدم و رسیدن سدی است به مقعد و راحت یافتن از اسیتعمال آب گرم و نشستن بر موضع گرم.

علاج «تمکید به آب گرم و تدهین به روغن قسط گرم کرده و روغن گل و بابونه گرم کنند. و آبزین فرمودن از طبیخ بابونه و شبت و عنب الثعلب و اکلیل الملک و نشستن بر خشت گرم سود دارد. و اگر ده درم حب الرشاد بریان نموده ناکوفته به آب گرم بر نهار دهند نفع کلی بخشد.

قسم ششم: آن که متاذی شود مقعد و معاء مستقیم از برآمدن ثفل سخت یا به واسطه نشستن بر چیزی سخت زمان طویل؛ چنان چه در سواری اسب؛ پس جهت نکایتیعی آسیب زدن به مقعد و معاء عارض گردد زحیر. و علامت او تقدم سبب است.

علاج برای ارخا و نرمی قیروطی که از موم و روغن بابونه و مقل ساخته باشد بمالند و به روغن کنجد و زیت حقنه کنند و زردی بیضه در روغن گل حل کرده حمول سازند.

قسم هفتم: آن که در خلو معده و امعاء ترشی خورده شود

و بدان سبب زحیر افتد.

علاج: جلاب خام و زده تخم مرغ نیم برشت و صمغ عربی و گل ارمنی دهند. و در «ترویج الارواح» گفته: «وقد شاهدنا الاسهالات التي كان معها زحير شديد قد خرج شى كالمعا مقدار شبر من المقعده فبقى ثلثه ايام ثم اسود و سقط قد براء منه الشخصان و هلك منه ثلثه اشخاص او اربعته و غلبه الظن انه الطبقة الدخلة من المعاء المستقيم». و قال فى «الحاوى الكبير»: «ذكر قون ان قوما من اصحاب الزحير اصابهم وجع شديد و خرجت منهم بعقب ذلك حجارات من المقعده».

فصل پنجم: اندر مغص

یعنی درد امعاء و وی بر اقسام است:

قسم اول: آن که باد غلیظ در امعاء بند شود و به واسطه تمدد درد آرد. و علامت او نفخ و قراقر است و تمدد بی ثقل در شکم و به خروج باد انتفاع یافتن
 علاج: جهت تنقیه امعاء از خلط خام که ماده باد است، حب ایاره و حب سکینج و معجون شهریاران و مانند آن دهند. و برای تحلیل باد، تخم کرفس و انیسون و بادیان و نانخواه و جز آن هرچه بادشکن بود استعمال نمایند و اگر تولد ریاح از ضعف معده باشد، معجون کمونی و معجون حب الغار به کار برند و از آب سرد و آسیای بادانگیز پرهیز فرمایند.

قسم دوم: آن که صفرا بر امعاء آید و از کیفیت لذاعه الم احداث نماید. و علامت او درد با سوزش است و تشنگی و زردی براز و سوزش مقعد و قلت گرانی در روده.

علاج: تخم‌های سرد لعابی چون اسبغول و تخم ریحان و لسان الحمل و مانند آن به روغن گل چرب کنند و به آب سرد فرو برند. و باید که تخم‌ها را غیر بریان استعمال نمایند. پس اگر به همین تدبیر صحت شد فیها والا جهت تنقیه صفرا

خیارشنبر و شیر خشت و مانند آن در آبکاسنی یا عنب
الثعلب حل کرده‌بدهند.

قسم سوم: آن که سوءمزاج گرم ساده در امعا افتد و به
کمیفیت خویش مغص آرد. و علامت او، شدت لذع و
التهاب و تشنگی است و گرانی و زردی در براز نابودن؛
زیراکه ثقل و تلوین براز، بی ماده نمی‌شود.

علاج: برای تبدیل مزاج هرچه مبرد و مطفی باشد و در
صفراوی گفته شد استعمال نمایند. و این دوا نفع تمام دارد:
صفت: اسبغول در گلاب لت کنند یعنی بسایند و روغن گل
در وی آمیزند و به آب انار میخوش آمیخته بنوشند و اگر آب
انار میخوش نباشد، آب انارین کفایت کند.

قسم چهارم: آن که بلغم بورقی شور بر امعا آید و به
کیفیت بورقیه احداث مغص نماید. و علامت او برآمدن بلغم
است در براز و گزیدن مقعد هنگام خروج و بودن تشنگی
کمتر است نسبت به صفراوی و بودن ثقل بیشتر از آن.

علاج: برای تنقیه امعا حقنه کنند که گفته آید و روغن گل
حوالی ناف بمالند اما آنجا که استعمال حقنه میسر نباشد،
مطبوحی که برای حقنه گفته شدرا به جای حقنه کردن
بنوشانند.

قسم پنجم: آن که خلط خام غلیظ بلغمی در امعا چسبد و

به سبب غلظت و ضعف قوت، مندفع نشود و مغص آرد. و علامات او کثرت ثقل است و لزوم وجع در یک جا و برآمدن بلغم لزج در براز احیاناً و سردی ملمس موضع الم.

علاج: اگر خلط در امعای علیا بود، قی فرمایند به طبیخ شبت و عسل و جز آن که مقیء بلغم باشد. و اگر خلط در امعاء سفلی بود حقه نمایند. و تشراب ادویه مسهل بلغم در هر دو صورت سود دارد. و بعد از تنقیه جهت تحلیل مابقی و تعدیل مزاج و تقویت هضم، جوارش‌های گرم دهند چون کمونی و فلافلی و مانند آن که در ریخی گفته شده و این حب در بلغمی و ریخی سود دارد: صفته: نانخواه، یک درم؛ حب بلسان، سه درم، هر دو را ترک بکوبند و به آب گرم یا عرق بادیان گرم بخورند نیم درم صبح نیم درم شام. و نیکوترین غذا در ریخی و بلغمی شوربای مرغ پیر است. و شوربای عصفیر با فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی و گوشت خارپشت بریان کرده، مسکن وجع بلغمی است و ریخی.

قسم ششم: آن که زبل خشک در روده بند شود و به زحیر برنیاید. و علامتش وجع.

علاج او: از قولنج ثفلی ظاهر گردد.

قسم هفتم: آن که ورم در امعاء عارض شود و مغص آرد. و

این نیز از قولنج ورمی روشن شود.
قسم هشتم: آن که حیات و حب القرع باعث مغص شود.
علاج: در فصل دیدان علیحده گفته آید.
قسم نهم: اندر مغص که بعد از شرب ادویه مسهله پدید آید.

علاج: آب گرم نوشند تا دوا را مدد دهد. و اگر برنیاید به اسهال و درد شدت کند در معده و امعاقی کنند و اگر اسهال افتاده باشد اما به سبب حدت دوا وجع باقی بود، لعاب اسبغول و خطمی و مانند آن به کار برند و روغن گل بمالند و گاه باشد که دواى مسهل هیچ عمل نکند و وجع مشتد گردد و کرب شدید اردکله در این صورت از فصد چاره نبود.

فصل ششم: اندر نفخ و قراقر امعاء

این بر دو قسم است:

یکی، آن که اغذیه نفاخ چون لوبیا و مانند آن خورند یا غذای کثیرالمقدار یا ردی کیفیت چون گوشت گاومیش تناول نمایند و بدان نفخ و قراقر افتد. و علامت او تقدم سبب است.

علاج: تجوید غذا کنند و تبدیل معتاد و گلقتند و گلاب فایده دارد.

دوم، آن کهع ضعف و بردوت در امعاء پدید آید و بدان سبب هضم ناقص شود و غذا اگر چه صالح بود درکمیت و کیفیت نگوید در امعاء و قراقر آرد. و علامت او حدوث قراقر است باوجود تناول اغذیه موافقه.

علاج: تقلیل طعام کنند و جهت تقویت و تسخین امعاء فلافلی و کمونی خورند. و اگر با ضعف هضم اسهال هم باشد جوارش خوزی استعمال نمایند.

فصل هفتم: اندر قولنج

این مرضی است معوی ذی الم که با وی اجابت متعسر بود و باشد که هیچ نه براید و علت مذکور در امعای سفلی بیشتر افتد خصوصاً در قولونو از آن است که لفظ «قولنج» از نام قولون گرفته اند. اما آنچه در امعای علیا افتد، مسمی است به «ایلاوس» و در آخر این فصل گفته آید به تفصیل معنی و علاج ایلاوس و فرق در او در انقلاب معده.

اکنون، بدان که قولنج، یا ذاتی است یا عرضی و هریک در ذکر اقسام معلوم شود:

قسم اول: آن که بلغم غلیظ زجاجی مختلط شود با ثفل و در اعور و قولون بسته گردد و قولنج آرد.

علامت او، آن است که احتباس و وجع به شدت بود اطراف سرد و اسافل درد کند و قبل از حدوث قولنج سقوط اشتها و تخمه و تناول اطعمه غلیظه و برآمدن بلغم در ثفل و قلت خروج براز عارض شده باشد و باد مطلق برون نیاید و نفخ پیدا بود و چیزهای شور و ترش دل بخواهد و باشد که از شدت وجع روده جگر گرم شود و تشنگی عظیم پدید آید و قاروره سرخ برآید و جاهل پندارد که قولنج ورمی یا صفراوی است و حال آنکه بلغمی باشد؛ پس در قولنج نظر

بر تشنگی و بول نباید کرزد و عوارض دیگر باید جست تا مغالطه نیفتد.

علاج: نخستین به شیاف و حقنه و طبع را بگشایند و تا که از شیاف کار گشاید به حقنه نپردازد و بعد از آنکه گشاید چیزی دهند که سریع الاسهال باشد چون سفرجلی مسهل و شهریاران و مانند آن که به سقمونیا و شحم حنظل و غاریقون مقوی بود. و نیکوترین ادویه جهت اسهال و دفع غثیان و تقویت معده و منع قی، سفرجلی و شهریاران است.

باید دانست تا که از شیاف و حقنه طبع گشوده نشود تشریب مسهلات ممنوع است و خطر عظیم دارد؛ همچنان آبزناات و کمادات و ضنادات اما پس از انحلال طبع؛ آبزطن و غیرها جلیل الفایده است و جون منحل گردد قولنج، یک شبانه روز طعام ندهند بلکه اگر بیشتر برداشت تواند کرد مریض بهتر بود؛ زیراکه ناخوردن، قایم مقام استفراغ است و تحلیل می کند بلغم را که بعد از تنقیه باقی باشد.

غذا در اینجا، شوربای نخودآب که از گوشت خروس پیر یا گوشت کبک و عصافیر و یا گوشت گوسپند جوان که در او دارچینی و زنجبیل و زیره و بسفایج و پودینه باشد باید داد. و با طعام و بعد از آن، جرعه‌یی آبکامه مفید است. و شیره سبوس که در او نانخواه و کرویا و شونیز باشد با روغن

زردد گاو نفع دارد. و بعد طعام حرکت سواری معتدل و تقلیل غذا فایده دارد و تقلیل آب ضروری است. و اگر به جای آب به ماء العسل میل نمایند با عرق بادیان و گلاب بهتر باشد.

تنبيه: ببايد دانست كه وجع قولنج مشتبه مي شود گاهي به مغص و گاهي به وجع كليه يا وجع رحم يا وجع كبدي يا وجع معده يا وجع يا وجع طحال يا وجع دیدان؛ لهذا لازم آمد كه در قولنج و اين اوجاع فرق بيان کرده آيد تا رفع اشتباه نمايد:

اما فرق در قولنج بلغمي و در مغص آن است كه: وجع اين قولنج ثقیل میباشد و تقدم تخمه و سقوط اشتها و تناول بقول و فواكه رطبه و اغذیه غلیظه بر او گواهی دهد. و قولنج ازهرگونه كه باشد لازم است كه طبیعت متعسر الانحلال بودیعنی شكم نرم نیست؛ به خلاف مغص كه در وی اجابت عسر نبود بلکه شكم نرم شود؛ به تخصیص بعد از ساعتی از اقسام وجع؛ خاصه اگر آب گرم نوشیده شود كه ملین است؛ پس اگر سبب مغص، خلط لذاع بورقی بود یا مراری وجع اكال لذاع نیز شاهد اوست.

فرق در وجع قولنج و كليه آن است كه درد گرده در جایگاه گرده ثابت میباشد و از آنجا تجاوز نمی کند و چنان

محسوس می‌کند بیمار که در قطن او جوال دوزی مرکوز است. و ایضاً احتباس یا قلت بول و برآمدن ریگ در بول و دیگر علامات ورم کرده گجواهی می‌دهد؛ بخلاف قولنج که درد او در یک موضع ثابت نمی‌ماند؛ بلکه ممتد و منبسط می‌گردد گاهی به فوق و گاهی به جوانب و گاهی به خلف تا محاذی فقرات قطن. و قال «جالینوس»: «ان معا قولون یبلغ جهات القطن فکذلک اوجاعه یبلغ الجهات کلها». و ایضاً خاصه درد قولنج است که از اسفل یمسین خیزد زیرا که ابتدای قولون از همین جاست و به شدت میباشد به حدی که مودی می‌گردد به غشی و عرق سرد. و این درد، به اطلاق طبیعت ساکن می‌شود به خلاف درد کرده که از قیء راحت می‌گیرد.

فرق در وجع قولنج و در وجع رحم و کبد و طحال و معده و دیدان، ظاهر است از موضع و مقدار وجع و عوارض لازمه هریک؛ مثلاً وجع رحم، متسفل می‌باشد مایل به سوی عانه و گواهی می‌دهد بر آن احتباس طمث و جز آن که در باب اوست؛ بخلاف وجع قولنج که در اکثر مابین خاصره و مابین سره و عانه می‌باشد. اما وجع دیدان، به غایت خفیف میباشد و مختلف الموضع به حسب انتقال دیدان. و ایضاً افتادن کرم و جز آن که لازم اوست بر آن گواهی دهد. اما

وجع معده و جگر و سپرز، به حسب بعد این اعضا فرق ظاهر آرد و محتاج بیان نیست.

بدان که سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع ساقین، از علامات خاصه قولنج است.

فایده: بسیار باشد که قولنج منتقل شود به دیگر امراض؛ چون فالج و درد مفاصل و درد پشت و بواسیر و مالیخولیا و صرع و استسقا و بعضی برآند که قولنج از شخصی به شخصی انتقال کند مانند وبا.

قسم دوم: آن که باد غلیظ در طبقات روده‌ها بسته شود و به واسطه احداث تمدد در امعا و ضیق در مجری قولنج آرد. علامت او، وجع مسلی است و انتقال درد و نیامدن آروغ به فراغت و تقدم تناول اغذیه نفاخه و شدید البروده و فواکه رطبه چون انگور و خیار و جز آن و تقدم وجود قراقر و نفخ و ایضاً از خواص وی است که چون به چیزی گرم تمکید کنند یا دلک نمایند، درد زیاده شود و بعد از زمانی روی به سکون آرد. اما زیادتی وجع، به سبب انفصال ابخره‌ی غلیظه ریاحیه است که از رطوبات زجاجیه جدا می‌گردد به واسطه سخونت دلک و تمکید و سکون وی؛ به سبب تلطیف و تحلیلا ریاح است که علت غایی تمکید و دلک است.

اندر این مرض گاه باشد که محل احتقان باد ارتفع شود به

نهجیعی به گونه‌ای که به نظر درآید. و گاه باشد که براز نرم برآید و این براز منتفخ اسفنجی بود همچون سرگین گاو و چون بر آب اندازند بالا بایستد و فرو ننشیند.

علاج: به شافه و حقنه کاسرالنفخ طبع نرم کنند. و هرگاه شیاف و حقنه کرده باشند و باد و بلغم زجاجی که ماده بادست برآمده و باوجود آن وجع باقی باشد باید دانست که برودت در روده افتاده که در این وقت جهت تسخین مزاج امعا این حقنه کنند: بابونه، اکلیل، برنجاسف، سداب، نانخواخه و سیاه دانه، نیم کوفته، جمله را در آب بجوشانند و بپالایند و زیت و اندکی جندبیدستر آمیخته حقنه کنند. و بفرمایند مریض را که دوا را در روده زمانی طویل بدارد تا تسخین به وجه تمام حاصل گردد؛ زیرا که در این حالت؛ سخونت مطلوب ایت نه تنقیه.

نافعترین چیزها در قولنجی ریحی، کمونی و فندادیقون و سنجرنیا و تریاق کبیر خوردن است. و به کاووس و نمک تمکید کردن. و روغن سداب و شبت و یاسمین مالیدن و از نوشیدن آب سرد کثیر المقدار پرهیز و به جای آب بر ماء العسل و عرق بادیان و گلاب کفایت کردن.

قولنج ریحی سوداوی: نوعی است از قولنج ریحی که عارض می‌شود و به سبب سودا که قبر شکم ریزد و باعث

نفخ گردد؛ چنان چه در مالیخولیا مراقی بعضی را پدید آید. و علامتا او آروغ ترش است و انتفاخ شکم یکبارگی به غیر وجع شدید.

علاج: جهت تنقیه سودا، مطبوخ اف تیمون دهند. و برای تحلیل ریاح، هرچه گفته شد از حقنه و شیاف و تدهین استعمال نمایند.

فایده: ضمادات و کمادات و جز آن از معاجین و الغذیه در بلغمی گفته شد، در ریحی سود دارد. و محجمه ناری که در اینجا جلیل الفایده است. عند شدت وجع، فلونیا مناسب است که مقدار دو نخود یا زیاده بدهند.

صفت شیافی که در یک روز ماده را نضج دهد به تسکین درد و آوردن خواب مخصوص است: جندبیدستر، زعفران، مرّ، سکبینج و افیون، از هریک برابر بگیرند و شافه سازند.

قسم سوم: در قولنج ورمی

این بر چند گونه است:

یکی، آن که ورم دموی در امعا افتد و مجری تنگ سازد و منع خروج ثفل و باد نماید و قولنج پدید آید. و علامت او، تب تیز و تشنگی و برآمدن رگها است و احساس ثقل و وجع و ضربان در جایگاه ورم و حدوث قولنج به تدریج به حسب انصباب ماده و تزاید ورم و باشد که درد عظیم بود و

منفذ بولرا تنگ سازد و بول حبس نماید.

علاج: فصد باسلیق یا اکحل زنند از دست راست و خون اندک اندک به چند دفعه برآرند. و اگر بول حبس باشد فصد صافن هم نمایند. و هخر روز جهت ازلاق ثفل، ملینات دهند تا ثفل در روده جمع نماند و وجع زیاده نکند؛ لهذا «شارح اسباب و علامات» گفته: «وقد يحدث منها عند احتباسها قولنج ثفلی ایضاً». و جهت تلین، تشرّب آب آلو با مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت و شربت بنفشه به غایت مفید است. و کذلک آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاکنج و آب انار که در او مغز فلوس حل کرده باشند و روغن بادام شیرین آمیخته. و این حقنه سود دارد: حلبه، تخم کتان و بابونه در آب بجوشانند و بپالایند و مائی الشعیر و آب عنب الثعلب و لبّ خیار شنبر در وی آمیزند و نیم گرم استعمال نمایند. و اگر با وجع حرارت شدید بود و لذع و خارش باشد، این حقنه نفع بجوشانند و صوف کرده و آب خیار و کدو و خبازی و شیره جو و لعاب اسبغول هریک پانزده درم و روغن بنفشه یا بادام ده درم در او آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و بالا گفته شد که تا به حقنه طبع بگشاید تشرّب مسهلات نشاید.

در ابتدای ورم، باید که خرقه به گلاب و سرکه تر کرده

بر موضع درد نهند یا صندلین به گلاب سائیده ضماد نمایند. و بعد از آن که سوزش ساکن شود و ایم تزاید درگذرند، ادویه محله ملینه ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و موم و روغن بابونه و لعاب تخم کتانکه جملها به هم سرشته نیم گرم استعمال نمایند. و اگر به جای روغن بابونه روغن بادام یا روغن کنجد یا روغن گاو آمیزند، روا باشد. و و مالیدن روغن بنفشه و بابونه نیم گرم و تنطیل به طیبخ ادویهخ محله ملینه سودمند است.

بدان که در علاج این قسم تعجیل باید کرد تا منجر به ایلاوس نشود.

دوم، آن که ورم صفراوی در امعا افتد و قولنج آرد. و علامت او اندوه و سوزش و تشنگی و قیء مراری و تلخی دهان است و وجع لذاع.

علاج: آن چه در دموی است، تدبیر این است مگر فصد که بدان حاجت نیست. و آنجا که صفرا غالب تر و بیشتر باشد، به ادویه مشروبه مزلقه سقمونیا نیز اخل نمایند و در اینجا شربت بزروی و شربت بنفشه و شربت گل مکرر به آب تمرهندی یا قند و گلقد و گلاب و عرق بادیان سود دارد.

سوم، آن که ورم بلغمی رخو در امعا افتد و قولنج آرد. و

این قسم نادر افتد. و علامت او سستی بدن و کثرت ثفل است در رده و تب و لهب و تشنگی نابودن و تقدم بلغمیت برآز.

علاج: شبت و اذخر و اکلیل الملک و قيصوم ضماد نمایند بر شکم در جایگاه درد و حقه که منقی بلغم بود استعمال فرمایند. و معجون تربد خوردن مفید است. و از آب سرد و مغلظات خصوصاً از کدو و خیار و مانند آن احتراز واجب دانند. هرچه در قولنج بلغمی است تدبیر آن است. و آن چه برای اورام بارده اعضای باطنه مخصوص است علاج وی است.

چهارم، آن که ورم صلب سوداوی در امعاء افتد و قولنج آرد و علامت او ثقل و قلت وجع و تشنگی است و تقدم فساد سپرز.

علاج: حقه که از چربی مرغ و روغن‌ها و ادویه نفخ شکن ساخته باشند استعمال نمایند. و به طبیح حشایش محله ملینه آبزین فرمایند. و مطبوخ اف تیمون نوشند و شوربای چرب خورند. و ضمادی که در قوینج بلغمی و زقی مذکور است سود دارد. و این قسم نیز نادر افتد.

قسم چهارم: در قولنج التوایی وفتقی که قسمی است از التواء و التواء آن است که روده

از جای خود برود یا بیچد به نهجیعی به گونه‌ای که تعقد در وی افتد.

وقوع التواء، در رودهی که مسمی است به اعور بیشتر است. و التواء بر سه گونه است: یکی، آن که روده پیچ خورد و تعقد در او افتد دوم، آن که بعضی از رباطها که روده را با پشت مربوط می‌دارد گسسته شود و مستهلک گردد. سوم، آن که صفاق، منشق گردد و پاریده شود و روده جای خود را رها گذاشته و بدانیسوی گراید؛ پس اگر این فتق صفاق، قریب به اربیتین یعنی کش ران باشد، فرو می‌آید در کیس انیشین روده؛ خصوصاً اعور؛ چنان چه در تشریح او گفته‌ایم و فرود آمدن روده در کیس خصیتین مسمی است به «قرو».

علامت قولنج التوایی آن است که حرکت عنیف یا جستن یا چیزی گران برداشتن یا از جای بلند افتادن یا فتق اتفاق افتاده باشد. و بر اثر آن، قولنج پدید آید فی الفور و حال آنکه مریض مذکور را پیش از این قولنج عادت نبود. و از خاصه این قولنج است که درد در یک جا ثابت می‌باشد و متسابه الاحوال بود یعنی انتقال نکند و زیادتی بسیار نگیرد بلکه بر یک حالت باشد؛ بخلاف ریخی و ثفلی: در ریخی، درد منتقل باشد و در ثفلی، بعضی اوقات به غایت غلبه کند. اما علامات قولنج فتقی؛ یعنی انجا که موجب التواء فتق

باشد، نتو و بلندی مراق از موضعی و عظم کیس انیشین گواهی دهد به حسب وقوع فتق در وی؛ چنانچه در امراض صفاق ذکر خواهد یافت.

علاج: بیمار را بفرمایند تا بر پشت بخوابد و خود را مستوی دارد، پس شکم و خاصر وی به نرمی بمالند بر وجهی مناسب تا روده برجا آید. و اگر این تدبیر بسند نکند، بعد از مالیدن شکم ساق او به ریسمان سخت بر بندند و چارکس دست و پای او بگیرند و بردارند به نهجی یعنی به گونه‌ای که پشت او دو تو شود و شکم او در قعر افتد و هم برین شکل او را بجنباند و به هر جانب تا روده بر وضع اصلی باز آید. و اگر بدین طریق هم روده باز نیاید بر هیئت خود، باید که سیماب زنده یعنی ناکشته بگیرند و بشویند و مقدار یک اوقیه که کسری بالا ده درم است یا دو اوقیه مریض را بنوشانند و بفرمایند تا چند قدم بگردد. پس شکم را از هر دو دست خود سخت بگیرد به نوعی که میلان غمر از فوق به اسفل باشد. و در این وقت باید که مریض استاده باشد و غمر همی کند و به تریج فرود آید تا که سیماب فرود افتد و روده به جای خود میل نماید و بعد از برآمدن سیماب از شکم، شوربای اسپیدباج چرب دهند تا چند روز به همین شوربا بسند کنند و از دیگر اغذیه بپرهیزند تا که زایل شود

به تمامه عقریعی زخم شدنی که از ثقل سیماب پدید آمده باشد. و شرط است که از یک روز یا دو روز بیشتر از شرب سیماب نیز غذا همین شوربای ساده چرب سازند تا اثر تشراب او بی ضرر پدید آید.

تنبیه: و گاه باشد که سیماب مشروبه به غمر قطن برنیاید و بدان سبب درد بیفزاید و گرانی غلبه نماید و بیمار مضطر شود. و تدبیر این وقت آن است که مریض را سرنگون گردانیده به نهجیعی به گونه‌ای که پاهای او راست به سوی آسمان باشد و زمانی شایسته به همین وضع بدارند تا که سیماب به تمامه از دهن برون افتد. و زنهار، سیماب کشته که مقتول گویند به کار نبرند که مهلک است؛ انفوذ فی العروق و. ناشسته نیز استعمال ننمایند که مضر است.

فایده: قولنج التوایی که سبب وی فتق و قرو باشد، تدبیر وی بعد از به جا آمدن روده به حیلیعی تدابیر مذکوره، همان است که در فتق و قرو گفته آید. و بستن رفاید مربعیعی پارچه‌های مربع در امعا به نهجیعی به گونه‌ای که روده ر از جای رفتن ندهد ضروری است. و بر محل فتق، ادویه قابض نهادن و آن جای را بستن، نفع تمام دارد.

قسم پنجم: اندر قولنج ثفلی

ظاهر است که چون ثفل در روده بسته شود، قولنج آرد.

احتباس ثفل را نه سبب است:

یکی، آن که طعام فی حد ذاته خشک باشد چون کاووس و بلوط و ذرت.

دوم، آن که قلیل المقدار خورده شود و به سبب قلت او دافعه بردفع نپردازد.

سوم، آن که حرارت یا یبوست در امعا افتد و بدان سبب ثفل در روده متحجر شود و برنیاید. و این، چنان باشد که از جهت گرمی زهره عارض شود که روده را گرم سازد.

چهارم، آن که مائیت بسیار از بدن برآید بر سبیل ادرار بول یا اسهال و مانند آن و بدن خشک گردد، پس اعضا از غذا جذب مائیت بنمایند بالاستقصایعنی به طور کامل آب آن‌ها را بگیرد و ثفل خشک در روده بماند. و ظاهر است که ثفل را قوام مایل به رطوبت نبود، بر نمی‌آید.

پنجم، آن که تحلیل در بدن بسیار افتد جهت تحلیل بدن یا گرمی هوا یا تعب مفرط و به علتی که ذدر خروج مائیت گفته شد، احتباس ثفل آرد.

ششم، آن که حس امعا تباه شود به واسطه شرب مخدرات یا به سبب سوء مزاج بارد مفرط که ر امعا افتد و باشد که در روده ناصور پدید آید و مزیل حس او گردد.

هفتم، آن که در منفذی که مابین زهره و امعا است جهت

آمدن صفرا بر معای سده عارض شود و صفرا که منبّه دافعه امعاست و از انصباب باز ماند و بالضرور ثفل بسته شود. هشتم، آن که دیدان و کرم در امعا تولد کند و ثفل که به امعا اید رطوبت او را بخورد و ثفل خشک بسته بماند و قولنج آرد.

نهم، آن که روده قولون ضعیف شود و دفع فضله نتواند نمود.

علامات قولنج ثغلی

این انواع تسعه ثغلی هریک مشروحاً بیان کرده آید. اما علامت قولنج ثغلی کلی آن است که بادو ثفل و الم به مرتبهبی بود که گویا روده بشکافد.

پس آن چه از بیس طعام باد، نشان او تقدم تناول اغذیه یابسه است چون برنج و کاورس و جز آن.

آن چه از قلت طعام باشد تقدم تقلیل طعام بر آن گواهی دهد. آن چه از حرارت زهره باشد، خشکی دهان پیدا یود و گاه گاه تب آید و باشد که یرقان روی نماید.

آن چه از بیبوست امعا باشد، علامت او همان است که در حرارت امعا گفته شده سوای التهاب مرق و نتن و سواد برآز.

آن چه از بی حسی امعا باشد نشان او آن است که طبیعت

اعانت نکند؛ اگرچه چیزهایی تیز خورند چون سیر و خردل و کرفس و مانند آن و درک اذیت ننماید روده اگر چه چیزهای حادّ چون بوره و نمک و صابون بردارند. و هرچه تناول نمایند، نفخ شکم آرد.

آن چه از کثرت درد بول یا افراط خروج مائیت بود، نشان او حدوث قولنج است عقب ادرار بول و اندفاع مائیت که مفرط باشد.

آن چه از کثرت تحلیل بدن بود، نشان او وجود اسباب محلله است چون هوا گرم و تخلخل مسام و کثرت عرق و مزاولت صنایع ذی تحلیل حدادی و مانند آن. و آنچه از سده منفذی که در مراره و امعا است پدید آید، نشان او سپیدی برآز است نفخ شکم و ظهور یرقان؛ چنانچه در باب یرقان. آثار این سده به تفصیل ذکر یافته.

آن چه از دیدان بود،ه نشان او هیجان وجع و غثیان است در خلو معده و باقی علامات، در باب وی گفته آید.

آن چه از ضعف قولون باشد، نشان وی آن است که برآز نیاید مگر به استعمال شافه یا حقنه.

علاج بر سبیل کلی: از هر یک سبب که باشد، نخستین در گشادن طبع و اندفاع ثفل کوشند. و این چنان باشد که آبکامه و روغن بادام به هم آمیخته و گرم کرده بنوشند و شوربای

چرب لغزاننده و گرم چون شورابای مرغ و ماکیان فربه تناول کنند. و آنجا که در امعا حرارت و یبوست باشد. جلاب بنفشه و عنب الثعلب و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات سودمند است. و شربت بنفشه به آب گرم و لعاب به دانه و آب کدو و شیره تخم خرفه و ترنجبین نفع کلی دارد. و روغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا بر شکم مالیدن، مفید است. و در این جا به عوض امراق حاره، حسوهای چرب خورند. و پس از نوشیدن اشیا مزلقه و حصول تلین در ثفل باید که مریض بر یک پا بجهد آهسته آهسته تا ثفل برون آید.

اگر از این نگشاید حقنه کنند به این مطبوخ: برگ چغندر، بنفشه، سبوس جو، خطمی، ه انجیر و مغز قرطم که به پارسی خشک دانه گویند، از هر یک مقداری که خواهند بگیرند و با آب بجوشانند و بپالایند و روغن گنجد و شکر سرخ و آبکامه و لب خیارشنب در وی حل کرده نیم گرم حقنه کنند. و آن جا که حرارت با یبوست امعا سبب باشد، این حقنه سود دارد» بنفشه؛ عنب الثعلب، نیلوفر، تخم خیارین، تخم خطمی، بابونه و سبوس جو، از هر یک هفت درم؛ عناب، ده دانه؛ سپستان، بیست دانه، جمله را بجوشانند و صافی کنند و ترنجبین و لعاب اسبغول و روغن بنفشه یا بادام یا گنجد و لب خیارشنب، هر یک ده درم در آن آمیزند و حقنه کنند. و

چون طبع نرم شود اما به استفراغ حاجت باشد، چیزی سریع
 الاسهال به کار برند؛ چون بوره و سقمونیا و شحم حنظل؛
 لیکن اگر حرارت باشد این اشیا نتوان استعمال نمود.

بعد از آنکه قولنج زایل شود، به حسب سبب، بیس ثفل را
 تدارک نمایند؛ مثلاً:

اگر بیس غذا یا قلت او سبب باشد، هرچه ضد او بود در
 کم و کیف استعمال نمایند.

اگر حرارت و خشکی امعا سبب باشد، میوه‌های سرد و تر
 چون آلو و زردآلو و شاهلوج خورند و شربت بنفشه و نیلوفر
 نوشند و شیره گندم چرب تناول کنند و دیگر اشربه و اغذیه
 مرطبه ملینه که بارها ذکر یافته استعمال نمایند.

آنجا که حرارت امعا از گرمی زهره بود، فصد نفع دارد
 اگر مانعی نبود.

اگر ذهاب حس امعا سبب باشد، تریاق کبیر و
 مثرودیطوس و میسوسن خورند و روغن‌های مقوی چون
 روغن قسط و بید انجیر استعمال نمایند شرباً و حقناً و
 تدهیناً. و اطلیه مقویه بر شکم و خاصره نهند. و غذا،
 شورابای گنجشک و کبوتر سازند. و نیکوترین مسهلات در
 این قسم ایارج لوغادیا است. و میسوسن، شراب سوسن
 است.

اگر کثرت درور بول سبب باشد و این از تناول مدرات افتد خرما و مویز و حلوا که از نشاسته و مسکه ساخته باشند تناول نمایند. و هرچه مقلل بول و ملین بود چون شربت بنفشه و خیارشبر و جز آن بخورند. و انجیر سود دارد. و اسبغول و تخم ریحان مفید است و بهترین غذا مرغ فربه است.

اگر کثرت تحلیل سبب باشد، در جایگاه سرد بنشینند و قیروطی که از ادهان مکثفه چون روغن گل و آس ساخته باشند بر بدن مالند. و اغذیه چرب تناول کنند. و اگر بهی را بکویند و آب او را بگیرند و روغن گل که نیمه وزن این آب بود در آن آمیزند و بجوشانند تا روغن بماند پس موم سپید در آن گذارند و بمالند بهتر عمل کند.

اگر سده منفذ مراره که در معاست جهت انصباب صفرا بر معا سبب قولنج باشد، در تفتیح سده کوشند بدانچه در یرقان گفته شد.

اگر دیدان سبب باشد، در قتل و اخراج او توجه نمایند و آنچه در باب وی گفته آید.

اگر ضعف روده سبب بود، هرچه دراین جا بهر ذهاب حس معا گفته آمدیم به کار برند و از چیزهایی ترش و قابض و آب سرد پرهیزند. و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسبابه و

جوزبوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس با روغن بادام بنوشند و جهت اسهال ایارج فقیرا مفید است. و بهترین غذا نخوداب گوشت مرغ فربه.

قسم ششم: اندر قولنج صفراوی

که ماده صفرا در جوف معا گرد آید و قولنج آرد و وی نادر افتد؛ «لان المادة الصفراویه لا یبلغ الی ملاء المعاء» علامت و علاج: این قسم از مغص صفراوی جویند. تمام اقسام قولنج ذاتیه این بود.

قسم هفتم: آن که به مشارکت عضوی پدید آید و این را قولنج عرضی گویند. و وی انواع است: یکی، آن که به مشارکت ورم مثانه پدید آید. دوم، آن که به مشارکت ورم گرده افتد. سوم، آن که به مشارکت ورم جگر و سپرز و حجاب عارض شود. چهارم، آن که به مشارکت رحمعارض گردد.

علامت و علاج: این قسم از باب هریک ازین عضو جویند. و بالا گفته شد که گاهی مشتبه شود وجع قولنج به اوجاع این اعضا و فرق بینهم به تفصیل گفته شد. تنبیه: و نوعی است از قولنج که مسمی است به ایلاووس. و ترجمه او، «رب ارحم» است. و وی، بدترین اقسام قولنج

است و خلاصی از او کمتر باشد، خاصه آن گاه که زبل و گندگی در قیء برآید. و از بدن و آروغ، بوی بد آید. و موضع حدوث این مرض، روده دقاق است یعنی امعا علیا. و این مرض، گاه ابتدا افتد به اسبابی که در قولنج گفته شد و گاه باشد که این قولنج منتقل شود به ایلاوس.

علامت ایلاوس، آن الست که درد بالای ناف بود و از پائین چیزی البته برنیاید و حقنه، نفع ظاهر ندهد و تهوع و قیء لازم باشد. و و این مرض، از جهت قیء مشتبه می شود به انقلاب معده. و فرق بینهما آن است که در ایلاووس آن چه به قیء برآید خالی از عفونت نبود بلکه زبل محض باشد و پوست های باریک قیء برآید و از خوردن حموضات وجع شدت نکند؛ بخلاف انقلاب المعده که برعکس این است؛ چنانچه در امراض معده گفته شد. گاه باشد که این مرض از ادویه گرم و طعام سرد قابض ذی سمیت پدید آید و نشان او تقدم سبب است.

علاج: از آن که اسباب قولنج و این مرض واحد است به حسب سبب، آن چه در ویعنی قولنج گفته آمدیم استعمال نمایند. و بدانند که در ابتدای ای علت فصد نفع کلی دار؛ خاصه اگر خوف ورم باشد یا ورم موجود بود به شرطی که مانعی نبود در فصد. و درگر تدابیراز تلین و تضمید و جز

آن برحسب مشاهده طبیب حاذق است. اما آنجا که دوا یا غذای ناملازم سبب باشد باید که به زودی بنوشند آب نیم گرم که با روغن کنجد یا روغن بادام آمیخته باشند و قیء کنند تا شیء فاسد برون آید، بعد هیعی پس از آن طبع را نرم سازند.

فایده: در ذکر ادویه‌هایی که بالخاصیت خوردن آن انواع قولنج را سود دارد: شوریای هدهد و گوشت او و خراطین خشک ساخته و کژدم بریان و شاخ گوزن سوخته شدید النفع است. و شاخ گوزن سوخته، درد صعب را در یک ساعت فرو می‌نشاند. اگر خرفه الذئب که از خوردن استخوان حاصل شده باشد بگیرند و با ماء العسل آمیزند و بلیسند، نفع عجیب بخشد. اما معرفت یه سرگین گرگ که از خوردن استخوان حاصل شده، آن است که سپید محض باشد. و از این سرگین آنچه بر شوکیعی تیغ و خار مطروح بود، به غایت ستوده باشد. و گاه باشد که درین سرگین گرگ، استخوان صحیح یابند و وی به غایت عجیب الاثر است. و در خواص این استخوان آورده‌اند که تعلیق وی از خوردنش نافع‌تر است؛ در گلو آویزند یا بر کمر بندند؛ لیکن این استخوان باید که برابر امعا باشد. و اگر بر این استخوان غلافی گیرند از پوست پلنگ یا پوست گوزن یا پوست قوچ که وی را گرگ دریده

بود، بهتر عمل کند.

فصل هشتم: اندر حصر

او آن است که شکم قبض ماند زمانی طویل؛ خواه با درد بود خواه بی درد؛ پس حصر، عام است از قولنج.

علاج: به آن چه در قولنج است رفع قبض نماید به حسب رعایت مزاج. و این دوا مفید است؛ انجیر زرد، بنفشه، زیب دانه برآورده و اصل السّوس از هر یک جزوی، همه را بپزند و صاف نمایند و مغز فلوس خیارشنب و روغن بادام اضافه کرده بدهند تا دو هفته خشکی طبع زایل کند و باید که تربد و بسافیح نیز داخل سازند اگر مانعی نبود.

فصل نهم: اندر دیدان

یعنی کرم شکم. و این رطوبت بلغمی که در امعا متعفن شود متولد گردد و اقسام او چهار است:

قسم اول: آن که مسمی است به حیات و وی دراز بود تا یک و جب بلکه یک ذرع. و این نوع در امعا علیا تولد کند. و علامت او، مغص است و ضعف نبض و سردی اطراف و سرفه خشک و کاهلی و برهم سائیدن نندان در خواب و احساس دغدغه و لذع در فم معده و یافتن حرکت تصاعد آن‌ها به سوی معده در حالت گرسنگی و برآمدن آن به قیء یا در براز احياناً و قلت براز و خشکی طبع و سرعت جوع و انتفاخ بطن؛ چنانچه در استسقا می‌شود. و باشد که از حرکت موزیه و بخارات متعفن حیات، اعراض ردیه شبیه به صرع چون سقوط و تشنج و التوا پدید آید. و از خاصه جمیع انواع دیدان است که در روز لب‌ها خشک شوند و در شب تر گردند و لعاب از دهان سیلان نماید.

علاج: در قتل و اخراج کوشند بدین طریق که سه روز پیاپی شیر تازه بنوشند یک رطل با قند شیرین ساخته و رُز چهارم دوایی که قاتل و مخرج حیات بود با شیر آمیخته بخورند هنگام گرمگی و در حالت شرب دوا، بینرا بند کنند

تا بوی دوا به دماغ نرسد و کرم تنفر ننماید.

اگر خوردن دوارا به جهت بدی مزه آن مکروه دارد بیمار حقه نماید و سماق و افاقیا و گل مختوم به شراب آمیخته بر شکم ضماد نمایند. و این شیاف سود دارد: شحم حنظل، دانگی و نیم؛ قنبیل، نیم درم، همه را بکوبند و به زهره گاو شیاف سازند و یردارند. و آن جا که حقنه و شیاف به کار نتوان برد، بادام تلخ و قنبیل و کبر و ترمس و کرنب به سرکه آمیخته ب شکم گذارند. یا درمنه ترکی و صبر و قسط و سیاه دانه، از هریک دو مثقال نرم بکوبند و به آب برگ شفتالو بر ناف طلا کنند.

اگر مزاج گرم بود، ادویه گرم زنهار ندهند و به چیزهای سرد که بدین کار مخصوص است بسند کنند؛ چون آب کاسنی و خرفه و شاه توت و خرنوبیا مثلث آمیخته و گشنیز خشک هرروز یک مثقال با مثلث یا سکنجبین آمیخته خوردن سه روز سودمند است و آب برگ شفتالو و پوست درخت شاه توت نفع دارد. و اگر پوست درخت انار ترش و بیخ آن را بجوشانند و آب آن را میل نمایند، کرم معده را بکشد و برون آرد و مجرب است. و سماق را اگر در آب بمالند و آن آب بنوشند کرم را بکشد و بعد از استفراغ آبکامه نوشیدن مقدار چهار درم تا ده مثقال نفع کلی دارد در استصیال و

زدودن ماده دود.

در این مرض، اجتناب از خوردن شیرینی و چربی و چیزهای غلیظ ضروری است بعد از تنقیه تا که ماده او بتمامه پاک شود از امعا و مدد نیابد. و نیکوترین غذا، مطمئنه و قلیاست با توابل گرم. و قبل از غذا، آبکامه خوردن سود دارد و ترب و کرویا و بادام تلخ و چارمغز سودمند است و پنیر و نان فطیر ضرر دارد.

قسم دوم: آن که عریض باشند همچون دانه کدو و لهذا مسمی است به حب القرع.

قسم سوم: آن که مستدیر الهیئت باشند.

باید دانست که این هر دو قسم در قولون و اعور متولد می‌گردد و بدترین اقسام است. علامت اینان، کثرت اشتها است و برآمدن کرم با ثفل احیاناً. و صفرت رنگ و سیلان لعاب و خشکی لب در روز و تری آن در شب. و معرفت حیات این قسم، آن است که بیمار در حمام درآید و زمانی طویل بنشینند تا بدن او گرم شود و تشنگی غلبه نماید. پس پاره‌یی از یخ یا ظرفی تنگ به آب شدیدالبرد پر کرده بر شکم او نهند و بمالند و ببینند: پس اگر بالای ناف او بلندی پدید آید و اثر حرکت در آنجا محسوس شود، نشان حیات باشد. و اگر در زیر ناف او نتو و بلندی معلوم گردد، نشان حب

القرع باشد.

علاج: در قتل و اخراج کوشد بدانچه در حیات ذکر شد. و از ادویه هرچه قوی تر بود، استعمال نمایند؛ زیرا که محل اینان فروتر از محل حیات است و دوی مشروبه اگر قوی نبود، تا قبل از رسیدن به امعای اغلاظ قوت او شکسته شود و عمل نیک نکند؛ لهذا نفع حقنه در اینجا بیشتر است و بعد از آن که کرم برآید جهت انقطاع رطوبات لزجه که ماده کرم است آبکامه بر نهار بنوشند و از هریسه و پایچه و پنیر تر و شیر و مانند آن که مولد رطوبت تغلیظ لزج بود بپرهیزند. و آگ شب سرکه بنوشند خاصه اگر عنصلی بود یا با بعضی ادویه نافع ممزوج باشد، قطع ماده دیدان نماید.

صفت دواایی که به حب القرع به قسم سوم مکه نوعی است از آن سود دارد: درمنه ترکی و برنگ کابلی مقشر، از هریک مثقالی؛ نمک هندی، دانگی و نیم؛ یک دزرم؛ شحم حنظل، دانگی، نرم بکوبند و به قانونی که در حیات گفته شد بدهند با شیر آمیخته یا با چیزی دیگر.

دواایی که حب القرع و رطوبات لزجه فاسدهخ را از امعا برون آرد: برنگ مابلی مقشر، هفت درم؛ تربد، دو درم؛ مویز سیاه، پنج درم، به هم آمیزند و مقدار حاجت بخورند. قسم چهارم: آن که خرد بود شبیه کرمی که در سرکه و

پنیر می افتد و این در روده مستقیم پیدا شود و اگرچه لفظ دیدان بر همه اصناف کرم اطلاق کرده‌اند، اما در اکثر جا مراد از دیدان همین قسم می‌باشد.

و علامت او خارش و دغدغه مقعد است و ظهور وی با ثفل.

علاج: حقنه کنند به چیزی که روده پاک کند و پنبه به روغن خسته زردآلو تلخ یا در آب سدب تر کرده حمل سازند. و همین عمل دارد صبر که در آب افستین یا در آب برگ شفتالو یا در قطران حل کنند و پنبه بدان آلوده بردارند. و اگرذ مریض کودک بود: درمنه، یک مثقال؛ صبر سقوطری، نیم درمف کوفته و بیخته به آب برگ شفتالو آمیخته بر ناف طلا نمایند.

کودکان را این مرض بسیار افتد و زود گذرد اما پیران را کمتر افتد و مشکل‌تر باشد؛ خاصه اگر دیر ماند؛ لهذا تمهل به علاجرا منع کرده‌اند و نیکوترین حیل برای اخراج اینان آنست که موم و حنا به هم سرشته شافه سازند و بردارند و پس از لحظه‌یی سوراخ مقعد را به سر انگشت بخارند و هر گاه کرم ظاهر شود، بگیرند و برون آرند. و اگر حوالی مقعد طفل را برابر چراغ بدارند و آهسته آهسته کنارهای مقعدرا خورده باشد، مغز خسته شفتالو و برگ سبز او به هم کوفته

طلا نماید. و خوردن شکر و نارگیل کودکان را مفید است در این علت و چرب داشتن مقعد اینان برای منع خوردن کرم و خاریدن آن نفع کلی دارد. و زیت اتفاق، در اخراج جمیع اقسام دود سود دارد بخورند یا بر مقعد بمالند.

باب شانزدهم: اندر امراض مقعد

وی مشتمل است بر چند فصل.

فصل اول: اندر بواسیر

آن، بر دو قسم است:

قسم اول: آن که بر سر رگ‌های مقعد، فزونی‌ها پدید آید از خون غلیظ سوداوی. و این فزونی و جوششس، هفت گونه میباشد: یکی، آن که سفره متنفخ شود و چیزی را از او ترشح نکند. دوم، آن که شاخه‌ها و بیخ‌ها دارد و آن را «نخلی» گویند. سوم، آن که مدور و مستعرض بود همچون دانه انگور و آن را «عنبی» گویند. چهارم، آن که به انجیر ماند و آن را «تینی» خوانند. پنجم، آن که صغیر و صلب مشابه عدس و نخود باشد و آن را «ثولولی» گویند. ششم، آن که دراز و

صلب مشابه دانه خرما باشد و آن را «تمرّی» گویند. هفتم، آن که دراز و نرم مشابه توت باشد و آن را «توتی» گویند. سر توتی مدور و حبیبی دانه مانند بود و بیخ او باریک باشد. و هریک از این اقسام، یا عمیا بود یا دامی. و مع ذلک یا خارج شرح باشد یا داخل وی. و هرچه داخل شرح بود، اصعب العلاج است. و عمیاء ان است که سوراخ ندارد و وی هیچ نیالاید یعنی ترشح ندارد. و دامی ان که سوراخ دارد و زرداب و خون از وی ترشح نماید. و در این، درد اندک باشد؛ لاستفراغ الماده الموذیه.

بدترین جمیع اقسام بواسیر، نخلی است. و پس از آن، تینی؛ بعدهیعی پس از آن، ان چه بلند بود و سر او میل به زیر پایهیعی رو به پس داشته باشد و گاه حبس بول نماید و درد شدید آرد. و باید دانست که سوزش و درد شدید با لذع در باسور، نشان خون صفراوی است و خلیدن و کثرت ثقل و قلت لذع، علامت خون غلیظ.

علاج: اگر خون غالب باشد، رگ باسلیق زنند یا رگ صافن یا مابض به حسب حاجت. و مابین الورکین، حجامت کنند و جهت تلین شکم مطبوخ هلیله بدهند و به اصلاح جگر و سپرز کوشند. و از اغذیه هرچه مولد خون صالح باشد، چون اسپیدباجات که با گوشت ماکیان فربه ساخته

باشند خوردن فرمایند و از هرچه غلیظ یا شور بود منع نمایند؛ چون گوشت گاو و اسب و آهو و بادنجان و عدس و کرنب و شیر خر و ماهی رشور و جز آن از اغذیه و فواکه و ادویه که این علت را ضرر دارد. و جمله در آن کوشند که طبع ملایم باشد. و برای تلین، هلیله مربا و آمله مربا و اطریفل صغیر و اطریفل مقل و مانند آن به کار برند مگر آن جا که با اسهال بود که در آن وقت به استمساک حاجت باشد به قدر حاجت.

بعد از حصول تنقیه و اصلاح نظر بر احوال بواسیر کنند و به حسب او تدارک نمایند؛ مثلاً: اگر بواسیر ایذا ندهد و درد نکند، چیزی که آن را بریزد و خشک کند استعمال نماید. و اگر بواسیر ممتلی و با درد بود و سایل نباشد، چیزی استعمال فرمایند که دهن رگ‌های مقعد را بگشاید و خون از آن برآرد و تسکین رو نماید. و اگر سیلان خون از بواسیر به افراط بود و خون سرخ و صاف و رقیق آید و ضعف حادث گردد، حابسات خون به کار برند؛ اما آن جا که حرارت به شدت باشد و خوف ضعف قوی نبود و خون سیاه آید، سزاوار آن است که در حبس مبادرت نکنند؛ زیرا که در برآمدن این خون امن است از چند امراض سوداویه چون مالیخولیا و خفقان و صداع سوداوی و وجع الورك و درد

گرده و رحم و مانند آن؛ لهذا گفته‌اند که خون بواسیر به منزله خون حیض است که از چند بیماری امان می‌دهد. و اگر بی‌وقت بند کنند. به همان امراض مودی شود.

اگر تدابیر مذکور و استیصال فزونی‌ها سودی ندهد قطع نمایند به طریقی که گفته آید. و علاج تام، همین است. اکنون، ادویه هریک از آن حالات به تفصیل مذکور می‌شود بعون الله تعالی:

ادویه که جهت بیس و سقوط به‌کار آید: بگیرند آس و جوزالسر و اقماع بادنجان و پوست بیخ کبر و مر و شحم حنظل و سلخ الحیه و مقلو تبخیر کنند مفرده او مجموعه و طریق تبخیر آن است که پشک شتر بیفروزند و از این ادویه هرچه به هم رسد بر آن سوزند و طغاری که ۸ زیر او سوراخ بود بر این آتش پوشند و بیمار را بر طغار بنشانند چنان که مقعد او بر سوراخ باسد و دودی که برآید در مقعد درآید. و باید که مریض زمانی طویل بخور بگیرد تا که خشکی در فزونی‌ها پدید آید.

دوای دیگر که بواسیر را خشک سازد: پوست انار و کندر و جفت بلوط و جوزالسر و هر چهار را بکوبند و به آب انگور بجوشانند و درهاون بمالند و صبح و شام بر بواسیر طلا سازند. و مقل ارزق و کندر و راتینج و حرمل و بیخ کبر

تبخیر نمایند.

ادویه گه جهت تفتیح افواه عذوق مقعد به کار آید و خون بگشاید: آب پیاز، زهره گاو نر، عرطنیثا به هم آمیزند و صوف یا پشم یا پنبه بدان آلاینند و حمول سازند و همین عمل دارد سرگین کبوتر و قنه و بخور مریم. و باید دانست که چون مفتحات مذکوره خواهند استعمال کنند، نخستین استحمام نمایند و روغن مغز خسته شفتالو و مغز ساق گاو و پیه کوهان شتر به بواسیر مالند تا نرمی در وی پدید آید و از مفتحات زود گشاید؛ زیرا که اگر قبل از تلین فزونی‌ها مفتحات به کار برند ایلام مفرط آرد و بیمار را مضطر سازد. و بسیار باشد که به فصد صافن و مابض خون بواسیر روان گردد و بسیار باشد که به تلین بسند کنند در گشادن خون و به استعمال مفتحات حاجت نیفتد.

بالجمله، هرگاه ادویه مفتحه در عمل آرند و درد شدید آرد و از شدت وجع باسوری بترسند که عضو باسوری ورم خواهد کرد و قوت ساقط خواهد شد. ادویه مسکن الوجع ضماد نمایند صفته: بگیرند اکلیل الملک و افیون و خطمی و زعفران و تخم کتان و زرده بیضه و پیه ماکیان و مقل و پیاز و میعه سایله و مغز کوهان شتر و آنچه کوفتنی است بکوبند و آنچه گداختنی است بگذارند و به هم بسرشند تا همچون

مرهم شود و ضماد نمایند. و این، هم مسکن است و هم
 مفتح. داروی دیگر که درد را بنشانند برگ کرنب بجوشانند
 تا مهراشوده به روغن گل و سپیده تخم مرغ بسرشند و
 قدری افیون امیخته ضماد کنند. و مرهم اسفیداج برای
 تسکین وجع مخصوص است. و اگر پیاز را به روغن گاو
 پخته نیم گرم به مقعد گذارند، درد بنشانند و گندنا به روغن
 گاو یا روغن جوز پخته و در هاون نرم کوفته همین عمل
 دارد. و پیه کوهان شتر در تذویب و گداختن افزونی بواسیر
 و تسکین الم نفع تمام دارد بمانند یا حمول سازند. و زده
 بیضه با روغن گل نفع تمام دارد.

ادویه‌یی که جهت قبض خون بواسیر به کار آید: قرص
 کهربا، حب مقل ممسک و معجون خب الحديد بخورند. و
 شیاف کحلی بردارند. و طبیخ مازو و پوست انار و مورد و
 تخم گل و اقاویا و مانند آن بر سفره ریزند و آبزن سازند. و
 اگر پشم خرگوش و نسج عنکبوت به آب لسان الحمل یا به
 آب تنها تر کرده به ذرور قابضه یا به سحیق مرداسنگ و
 اسپیداج بپالایند و بر مقعد نهند و به عصابه بر بندند خون
 زرا بند کند فی الفور.

اکنون، تدبیر قطع بیان کنم. باید دانست که قطع علاج تام
 است و خوف هم دارد؛ پس مادام که ضرورت قوی نباشد به

قطع نپردازند. و قطع یا به آهن است یا به وضع ادویه اکاله چون دیگ بر دیگ و فلدفیون و زرانیخ و هرچون که باشد، صواب در آن استاکهدانه‌های بواسیر همه را ببرند بلکه یکی را بگذارند تا احیاناً اگر ماده بدان سو آید، برآمدن او را راه باشد و از آفات مذکوره خوف نباشد؛ چنانچه در وصایای «ابقرط» است: «ولا یجوز اسقاط کل البواسیر بل یجب ان یترک واحد منها». و نیز گفته‌اند صواب آن است که اگر بواسیر متعدد باشد نخستین یکی را ببرند و بعد از آنکه او نغز شود یعنی بهبود یابد دیگر ببرند. و هم چنان یک یک ببرند تا که یک عدد باقی ماند پس آن را بدانند جهت سیلان خون فاسد. و آن جا که قطع به دوا خواهند باید که ادویه قاطع بر نفس فزونی‌ها بنهند تا که سیاه گردد و بیفتد و گوشت صحیح ظاهر شود پس به مراهم مدمله تدارک کنند.

قطع به آهن بود یا به دوا، رعایت حال بیمار واجب است؛ مثلاً اگر قوی دل و متحمل الوجع بود، یکبارگی ببرند و گرنه به تدریج قطع نمایند و فیما بین به مراهم مسکنه تدارک فرمایند و هم چنان می‌کنند تا که بواسیر ساقط شود.

تنبیه: بواسیر که غایر و داخل شرح باشد و قطع او خواهند باید که محجمه بر مقعد نهند و بمکند تا که منقلب شود مقعد و فزونی‌ها به نظر درآید پس ببرند آن را به آهن یا

به دوا حاد به قانونی که ذکر یافته.

قسم دوم: آن که مسمی است به ریاح البواسیر و این بادی است غلیظ عسرا التحلیل که حادث می‌کند در وی همچون قولنج و از آن جا گاهی صاعد می‌شود به سوی پشت و شراسیف و گاهی فرو می‌آید به خصیتین و قضیب و قطن و حوالی مقعد و احداث می‌نماید در شکم قراقر. و باشد که اسهال خون آرد یا شکم قبض کند و گاهی به جانب اندام‌های دیگر چون دست و پا میل می‌نماید و به سبب او از زانو و مفاصل وقت نشستن و برخاستن آواز می‌آید و این آواز مفاصل را «فرقه» گویند. و سبب این علت، خلط سوداوی است که برگرده ریزد یا در آن متولد شود، پس به سبب حرارت گرده مستحیل شود به باد غلیظ و به سبب غلظت، تحلیل نپذیرد و در نواحی گرده بگردد و احداث نماید آنچه گفته شد. و اگرچه این مرض به مقعد نسبتی ندارد زیرا که مبداء او گرده و منصب وی روده است لیکن جهت مشارکت لفظی که به باسور دارد در این باب ضبط یافته.

علاج: تنقیه سودا کنند به مطبوخ افیتیمون و حب افیتیمون و بعد یعنی پس از آن جوارش‌ها و جز آن بادشکن بود تناول کنند. و باید که با ادویه بادشکن مدرات ترکیب نمایند تا اثر دوا زودتر به گرده رسد. و هرچه بادانگیز باشد چون

شیرها و فواکه و مانند آن ترک نمایند.

صفت حبی که باد بواسیر را فایده دهد: زرنباد، درونج
عقربی، هلیله سیاه، بلبله، شیطرنج هندی، عاقرقرا، فلفل،
دارفلفل تخم گندنا و مقل، از هریک برابر؛ نوشادر، اندکی،
همه را نرم کوفته، به آب مویز و آب گندنا حب سازند
شربتتی دو درم.

نوع دیگرکه باد بواسیر را دفع نماید: پوست بیخ کبر، یک
جزء؛ صعتر پارسی، نصف جزء، شربتتی دو درم.

فایده: گاه باشد که فصد باسلیق در باسور ریخی نفع تمام
دهد جهت استخراج ماده سودا که منشاء این علت است و
دلک و حمام و سواری اسبیه دوام سود دارد جهت تحلیل و
تذکیه حرارت.

فصل دوم: اندر ناصور مقعد

این قرحه‌یی است غایرو عسرالبر که در مقعد حادث شود به جانب روده مستقیم و از وی پیوسته زرداب برآید. و قرحه مذکور بر دو گونه است:

یکی، آن که اندر روده مستقیم گذار نکرده باشد و نافذ نشده و علامت وی ضدنافذ است.

علاج: بیفشردن قرحه را تا زرداب از آن برآید بتمامه پس بنگرد که میلدر آن می‌تواند درآمد یا نه. اگر نمی‌تواند درآمد، شیاف عرب را بسایند و دو سه قطره بچکانند صبح و شام. و هنگام تقطیر، باید که بر پشضت خسپد و زیر سرین او تکیه نهند تا افزاشته باشد و به همین هیئت بماند تا که دوا خشک شود. و اگر میل تواند درآمد، میلی بگیرند باریک‌تر از سوراخ ناصور و پنبه بر آن پیچند و به آبی که صمغ عربی در وی حل کرده باشند تر نمایند و در سحیق ادویه، شیاف بغلطانند و در قرحه نهند.

دوم، آن که داخل روده و نافذ باشد. و علامت او برآمدن باد و براز است به غیر اراده و ظهور او از این منفذ. و ایضاً چون میل در قرحه کنند و انگشت در دبر نهند هر دو را در روده ملاقات افتد. اما اگر این منفذ به غایت تنگ بود و میل

تواند درآمد از ضیق مسلکو براز نیز بئین جانب نتواند برآمد ولذا مشتبه گردد نافذ است یا نه، فرق بینهما آن است که: پنبه یا جز آن اندر مقعد بیمار نهند چنانکه برآمدن هوا را مدخل نباشد و بفرمایند تا دم حبس کرده و قوت کند به اسفلیعی زور بزند چنان چه جهت اخراج براز می‌کنند و انگشت بر قرحه باشد؛ پس اگر حرکت برآمدن ریح به انگشت محسوس شود، قرحه نافذ است والا فلا. و طریق دیگر آن است که قمع یعنی چیزی نی مانند میان کاواک بگیرند و سر او بر این قرحه بچسباند و به طرف ثانی او چیزی بسنزند به نوعی که دود در این قمع اندر شود پس اگر بیمار در باطن خود حرارت درآمدن دود بیابد، نافذ است وگرنه غیرنافذ.

علاج: سزاوار آن است که دست از علاج این قسم بدارند؛ زیراکه اذیت تداوی وی بدتر است از بودن وی؛ بهر آن که تدارک او یا به دستکاری است یا به ادویه اکاله و در این هر دو خطر است.

فصل سوم: اندر اورام مقعد

این، بر دو قسم است:

قسم اول: اندر ورم گرم. و این بیشتر افتد و از سه حال بیرون نیست: یا ابتدا پدید آید؛ یا عقب استعمال ادویه حاره حادث شود؛ یا بعد از حکه یا شقاق یا قروح یا بعد از قطع بواسیر عارض گردد. و علامت او درد و التهاب و تقطیر بول است تقدم اسباب موجب و این ورم ابتدا کمتر افتد.

علاج: در ابتدا، فصد باسلیق کنند اگر مانعی نبود. واگر نه، بر قطن حجامت نمایند. و جهت ردع، مرهم اسپیداج و جز آن از اضمده و شحوم مبرده استعمال فرمایند. و اگر سپیدی بیضه را به روغن گل آمیزند و در هاون قلعی یا اسرب صلایه کرده بر ورم نهند، نفع تمام دهد. و آن جاکه درد شدید بود، قدری افیون بیفزایند تا درد را زود بنشانند و جهت تعدیل مزاج، شربت های سرد که در او تخم ریحان و اسبغول بود و نقوع عناب و آلو با نبات بنوشند. و از اغذیه هرچه مناسب باشد خورند. و بدانند که قیء به غایت سود دارد.

هرگاه ماده به تنقیه و به روداعات دفع نشود و روی به جمع آرد، واجب است که آن را به زودی بشکافند و انتظار نضج هرگز نکشند؛ زیرا که اگر زود نشکافند، ماده غایر شود

و ناسور گردد و بعد از آن که حرارت ساکن شود اما درد باقی بود و مقعده برون می آمده باشد این ضماد سود دارد: برگ چغندر را نرم بکوبند و به روغن پخته با آرد حلبه بسرشند و به کار برند.

صفت ضمادی که ورم سخت را مفید است: اکلیل الملک، خطمی سپید، عدس مقشر، برگ عنب الثعلب و بنفشه، از هریک برابر بگیرند و به روغن گل و بنفشه و زرده تخم مرغ و آب کاسنی و آب حیّ العالم بسرشند و استعمال نمایند.

صفت طلائی که ورم نرم را سود دارد: عدس و گل سرخ برابر بگیرند، کوفته و بیخته به آب عنب الثعلب و روغن گل طلا نمایند. و اگر نان میده را به آب بجوشانند و با زرده تخم مرغ روغن گل ضماد نمایند سود دهد.

قسم دوم: در ورم سرد مقعد و این اگر بلغمی بود، سستی ورم و فقدان آثار گرمی شاهد اوست.

علاج: قیء کنند و باشد که به فصد حاجت آید و مرهم محلل استعمال نمایند و هرگاه پخته باشد بشکافند و آنجا که ورم صلب بود، جهت تلین و تحلیل او. چربی بط و مرغ زرده تخم مرغ و روغن گل و زفت طلا نمایند. و اگر ورم دیر مانده باشد یعنی کهنه باشد مقل اضافه فرمایند و در طبیخ ادویه محله نشستن و مرهم داخلین با روغن یا مرهم

باسلیقون با زرده تخم مرغ فایده دارد.

فصل چهارم: اندر شقاق مقعد

این خشکی است که در سر سفره افتد همچون شقاقی که در دست و پا عارض شود و وی انواع است:

یکی، آن که حرارت و یبوست در مقعد پدید آید و شقاق آرد و این بیشتر افتد علامت او غلبه حرارت و یبوست است. علاج: مرهم ابیض طلا کنند. و این قیروطی سود دارد: بگیرند روغن گل سرخ و اسپیداج و مرادسنگ و اقلیمیای نقره و نشاسته و غبار الرحی و کتیرا و لعاب خطمی و اسبغول و بهدانه و پیه بط و موم سپید مرهم سازند چنان که متعارف است. و شوربای چرب دهند و اگر موجب این حرارتن ماده صفرا یا خون سوخته باشد و سوزش و گرمی مقعد و دیگر آثار اینها گواهی دهد، جهت تنقیه مطبوخ هلیله و مطبوخ خیارشنبه دهند و شربت بنفشه و نیلوفر و گلاب با تخم اسبغول و قند و شیره خرفه سود دارد و استعمال مراهم مذکوره مفید است.

دوم، آن که ورم گرم مقعد سبب شقاق شود و علامت او وجود ورم است و نتو مکان با درد شدید.

علاج: تدبیر ورم المقعد مذکور شد به حسب او به کار برند و بدانند که فصد باسلیق و صافن و مابض و حجامت قطن دراینجا مفید است.

سوم، آن که ثفل خشک غلیظ هنگام برآمدن احداث شقاق نماید.

چهارم، آن که بواسیر باعث شقاق شود.

علامت هریک ظاهر است از تقدم وجود سبب.

پنجم، آن که امتلای رگهای مقعد از خون و کثرت شکم رفتنیعی اسهال شدید، باعث شقاق نماید و علامت امتلاء رگها، سیلان خون است از شقاق به افراط.

علاج: نخستین قطع سبب کنند چنانچه بارها ذکر یافته و بعدهیعی پس از آن جهت ازاله تشقق مرهم سازند از روغن گل و اسفیداج و مرداسنگ و زفت و مغز ساق گاو بمالند و آنجا که خون از شقاق جاری باشد و فصد کرده باشند و به قبض خون حاجت آید اقراص قابضه دهند و در طیبخ عفص و آس و گلنار و پوست انار و گل سرخ و جوز السر و ثمره الطرفا بنشانند و صدف سوخته و قشار کندر و غبار الرحی و سرمه باریک ساخته بر شقاق افشانند.

فایده: صاحب شقاق را احتراز از آب شدید البرد و چیزهای قوی الحموضت و القبض لازم است و کذلک قبض شکم ضرر دارد؛ لهذا گفته اند که مریض مذکور، هر صبح شربت بنفشه با لعاب بهدانه بنوشند و از اغذیه هرچه ملین بود تناول کنند.

فصل پنجم: اندر استرخای شرح

آن را استرخاء المقعد نیز گویند و شرح نام عصبی است که مابین خصیه و حلقه مقعد واقع است و علامت استرخای او برآمدن ثفل و باد است بی اراده و این مرض به حسب اسباب بر چند گونه است:

یکی، آن که عصبی که بر عضله مطیفاست یعنی بر آن پیچیده شده و ممسک مقعد فرود آمده است، منفسخ و منهتک شود به وقوع ضربه یا سقطه و بدان سبب عضله مذکور ایذا یابد و شرح مسترخی گردد.

دوم، آن که قطع بواسیر باعث ایذاء عضله و استرخای شرح شود.

علامت این هردو قسم، آن است که به یکبارگی پدید آید عقب وقوع ضربه یا سقطه بر پشت یا عقب قطع بواسیر. علاج: این هردو قسم را لاعلاج له گفته اند.

سوم، آن که سردی و تری باطنیه و خارجیه موجب این علت شود و علامت او آن است که اندک اندک حادث شود و اسباب مبرده و مرطبه از پیش اتفاق افتاده باشد چون نشستن بر سنگ یا در آب یا برجای سرد و تر یا خوردن آب سرد به افراط و مانند آن از امور ظاهریه و باطنیه و از خاص ترین علامات این قسم که رطوبی است، ظهور ترهّل است در مقعد

و این قسم بیشتر افتد نسبت به اقسام دیگر.

علاج: جهت استفراغ ماده مرخیه و تبدیل مزاج، آن چه در فالج مذکور شد استعمال نمایند و روغن قسط یا جندبیدستر و فرفیون آمیخته بر مقعد و مهره‌های زیرین صلب بمالند و به طبیح ادویه حار قابض چون سنبل الطیب و قسط تلخ و جوزالسر و مانند آن آبن سازند.

چهارم، آن که ورم مقعد، محدث این مرض شود و علامت وی درد است و ظهور آنچه از لوازم ورم است.

علاج: در علاج ورم مقعد گفته شد.

فصل ششم: اندر خروج مقعد

رین بر دو گونه است:

یکی، آن که سبب آماس عارض شود.

علامت و علاج: در ورم گفته شد به حسب او تدارک کنند. و حلیه ادخال مقعد متورمه آن است که چیزهایی مرخی ورم و مسکن وجع چون بنفشه و خطمی و بابونه و برگ کرنب و شلغم و تخم کتان بجوشانند و در طبیخ او بیمار نشیند و قیروطی که از آن روغن شبت و بابونه و موم ساخته باشند بمالند بر مقعد تا نرم شده اندر رود و پس از آن که داخل شود به طبیخ چیزهای قابضه چون شاه بلوط و برگ مورد و مازور و گلنار و تخم گل استنجا نمایند و ثفل این ادویه مطبوخهرا نرم کوفته تا همچون مرهم شود و ضماد نمایند و بر بندند تا باز خروج نکند و آن جا که مزاج سرد بود باید کع دارچینی و شاه بلوط و مرزنجوش و مازو و ریزه‌ی آهن در شراب کهنه‌تر کنند یک شب و صاف نموده بیمار را در آن بنشانند و روغن خسته زردآلو و شفتالو مالیدن فرمایند بر مقعد.

دوم، آن که عضله‌یی که ممسک مقعد است مسترخی شود از استیلاء رطوبت و حفظ او نتواند نمود و علامت او آن

است که مقعد به آسانی اندر رود به ادخال و هم چنان بر آمدن او نیز مسهل باشد؛ به خلاف ورمی که رجوع او و خروج او به عسر باشد نه به یسر.

علاج: روغن گل که خام لود بر مقعد مالند و بالای او سپیده ارزیر و گلنار و مازو و شب و سرمه و پوست انار و صدف سوخته و اقاویا و لحیته التیس که مثل غبار سائیده باشند و پاشند. و رفاده نهاده به عصابه محکم ببندند و جهت آن که باز نبرآید، به طبیخ قابضات که در ثرمی مذکور شد مریض بنشیند و روغن قسط و بابونه که در او فزفیون و جندیدستر حل کرده باشند مالیدن در مقعد و حقنه کردن نفع تمام دارد و عصب را قوت دهد و هرگاه جراحت پدید آید در مقعد مستخرجه، بگیرند تخم گل و مرداسنگ و سماق و مرّ باریک ساخته بر مقعد پاشند پس اندر برند و تدهین روغن شفتالو لازم دارند بر مقعد.

فصل هفتم: اندر قروح المقعد

علاج: آن چه قوی التجدیف باشد استعمال نمایند؛ چون سرب سوخته شسته و مرّ و اطراف درخت سماق و اطراف آس، جمله باریک ساخته بر جراحت پاشند و در این مرض، مرهم اسود سود دارد.

تنبیه: اگر وجع به شدت بود، لازم است که جهت تخدید حس، افیون مالیدن فرمایند.

فصل هشتم: اندر حکه مقعد

این، چند نوع است:

یکی آن که کرم خرد در روده مستقیم افتد و بدان سبب خارشایجاد شود و باشد که حب القرع سبب باشد.

علامت و علاج: در دیدان گفته شد.

دوم، آن که خون سوداوی حاد لذاع بر مقعد ریزد و این مقدمه بواسیر باشد و علامت او سوزش مقعد است و احساس ثفل بر سر مقعد و آثار دیدان نابودن.

علاج: فصد باسلیق یا مابین الورکین حجامت نمایند و جهت اسهال، مطبوخ اف تیمون دهند و به اصلاح غذا کوششند و به استعمال ادویه و اغذیه که بارد رطب و تفه باشد و مقل در روغن دانه زردآلو حل کرده مالیدن بر مقعد سود دارد.

سوم، آن که خلط مراریه یا بورقیه سبب خارش گردد و علامت او برآمدن اخلاط مذکوره است در براز مع التزخر.

علاج: نظر کنند که ماده در نفس مقعد است یا از عضوی می آید: اگر از عضوی می آمده باشد. به تنقیه بدن و آن عضو کوشند و اگر در نفس مقعد محتقن بود به تنقیه نفس او کوشند؛ چنان چه در زحیر بیا یافته و قی نفع تمام دارد و

شیافات سودمند است و باشد که به حجامت قطن حاجت آید.

باید دانست که در همه اقسام، بر عصص محجمه نهادن و خون کشیدن و سرکه و روغن گل بر مقعد مالیدن نفع کلی دارد و کذلک حبّ الرمان با روغن شفتالو یا صبر به شراب آمیخته به موم و روغن گل یا روغن دانه زردآلو طلا نمودن. تنبیه: امراض مقعد، عسرالبرء است جهت آن که مجری و منصب فضلات است بالطبع به واسطه سفل مکان و ایضا کثیر الاعصاب و قوی الحس و لذا به اندک ایذا متالم می-گردد و کثرت الم مخصوص به جذب مواد است. عصص استخوان نشست گاه را گویند و آن را «عظم العجب» نیز نامند.

باب هفدهم: در امراض کلیه

یعنی گرده بدان که گرده دو است: یکی، سوی راست و یکی سوی چپ و هریک به رباطی بر موضع خود که زیر پشت است استوار گشته است و ترکیب او از گوشت است و شحم و رگها و شریانها و بذاته حس ندارد اما غشایی که بر وی است کثیرالحس است و هر گروه با جگر ارتباط دارد به واسطه رگی که گروهی آن را «عنق الکلیه» گویند و نزد بعضی این دو رگ که هریک میان جگر و گرده واقع است مسمی است «طالعین». گروه اول، این رگ را از اجزای گرده می‌شمارند و می‌گویند که از گرده برآمده است و به جگر رفته و گروه ثانی می‌گویند که این هر دو رگ از آن رگ

بزرگ که از حدبه جگر رسته است ناشی شده به گرده پیوسته و به هر تقدیر، آب که با خون آمیخته از جگر بیرون آید به گرده از همین رگ آید و آلت جدا کردن آب از خون همین دو رگ است. و هم چنان که در گرنوه جاذبه است جهت جذب آب، در این رگ‌ها نیز جاذبه است که از رگ بزرگ جگر آب را جذب می‌کند و به گرده می‌فرستد و همچنین از هر دو گرده رگی رسته است و به مثانه پیوسته جهت دفع مائیت و این رگ‌ها را «برانج» گویند یعنی موریها. باید دانست که شکل هریک گرده چوهن نیم دایره است و پشت او محدب است و گوشت او سخت و آکنده تا حرارت رقیق در وی اثر نتواند کرد.

فایده: اندر امراض گرده بسیار باشد که بوی دهان ناخوش شود و باشد که مرض گرده به علت‌های دل و شش و آلت-های تنفس مؤدی گردد و کل ذلک لمشارکته عنق الکلیه. و امراض گرده بسیار است و هریک به فصل علیحده گفته آید.

فصل اول: اندر سوء مزاج کلیه

این چند قسم است:

قسم اول در سوء مزاج حار ساذج و علامت او سرعت نبض است و کثرت عطش وقوت باه و سرخی قاروره یا زردی ان مع الحرقه و التتن و در محل گرده گرمی یافتن و جهت دفع بول به سرعت برخاستن چنان که حفظ او مقدور نبود و بالای بول چربیش پدید آمدن جهت گداختن چربی گرده از گرمی و باشد که تب روی نماید و چون گرمی مفرط شود ذیابیطس حار آرد و آن را جدا بیان نمایم /

علاج: چیزهایی مبرد مرطب که ذی ادرار نباشد بنوشند؛ چون شربت انار و زرشک و خشخاش و لعاب اسبغول و بهدانه و مانند آن و آب انارین با نبات و شیره تخم خرفه با قرص طباشیر ملین و شیره تخم کاهو با شراب صندل نفع تمام دارد. و دوغ ترش، سودمنداست و باید دانست که آب سرد و کافور در تبرید کلیه نفع عظیم دارد ولیکن باید که در خوردن کافور افراط نکنند که مقطع باه است و ایضاً افاقیا و عصاره لحيه التيس و صندل و گلنار به آب عسالج الگرم یا به آب برگ آس آمیخته بر گرده ضماد نمایند و صندل با گلاب سائیده و طلا کردن سریع النفع است و نیکوترین غذا،

اش غوره و اسپاناجیعی اسفناج و عدس است. عسالج جمع و علوج شاخ‌های نورسته را گویند و کرم درخت انگور است.

قسم دوم: در سوء مزاج حار دموی و علامت او احساس ثقل و درد است در گرده و نشان غلبه خون پیدا بودن و باشد که در نواحی پشت در جایگاه گرده سرخی پدید آید.
 علاج: رگ باسلیق زنند و جهت تبدیل مزاج ان چه در ساذج گفته شد به کار برند.

قسم سوم: در سوء مزاج حار صفراوی و علامت او همان است که در ساذج بیان یافته و نشزیداتی صفرا پیدا بودن.
 علاج: جهت تنقیه صفرا جلاب و مغز فلوس خیارشنبر دهند و آب انارین با شیرخشت و شربت بنفشه و باقی تدابیر که در ساذج است برگزینند.

قسم چهارم: در سوء مزاج بارد و این از خوردن آب سرد بسیار و ادویه و اغذیه و اهوویه سرد عارض شود و علامت او، سپیدی قاروره و سپیدی رنگ روی است و سردی گرزده گاهخ و ضعف باه و عدم تشنگی و ظهور ضعف و انحناء در پشت.

علاج: گلقلند عسلی و گلاب و عرق بادیان بخورند و معجون کمونی تناول کنند و فندق و پسته و حبه الخضرا و

بادام با شکر تنقل کنند و روغن‌های گرم چون روغن قرطم و بادام تلخ و پسته و قسط و مانند آن بر گرده بمانند و هم بدین روغن‌ها حقه فرمایند و از حموضات و میوه‌های سرد اجتناب واجب شمارند و غذا، اسپیدباج، گوشت بریان و مطنجنه و گوشت کبوتر و عصافیر با توابل گرم سازند و آنجا که سو/ئمزاج بارد بلغمی باشد و ثقل موضع و آثار بلغم پیدا بود قیء و اسهال مقدم دارند بر دیگر تدابیر.

فصل دوم: اندر هزال کلیه

یعنی لاغری گرده و این را سه سبب است: یکی سوءمزاج که در گرده افتد؛ حار بود یا بارد؛ مادی بود یا ساذج؛ اما از حرارت بیشتر افتد. دوم، جماع مفرط. سوم، استفراغ کثیر؛ به ادرار بود یا با اسهال. و علامت لاغری گرده علی العموم سپیدی بول است و درد آن و نحافت بدن و قلت باه و لزوم وجع ملائم در صلب و در موخر سر. و استدلال بر نوعیت سبب، از تقدم آن سبب توان کرد.

علاج: نخستین ازاله سبب مهزله کنند و بعده یعنی پس از آن جهت خضب و فربهی گرده اغذیه مسمنه خورند و مغز بادام و پسته و بندق و نارجیل با شکر تنقل نمایند. به فوره، و پیه ماکیان و پیه بط خوردن نفع تمام دارد؛ خاصه اگر با نان گندم خورند؛ لیکن باید که این را گرم خورند؛ زیرا که اگر سرد باشد، در معده بماند و گرانی آرد و به گرده رفتن نتواند. و هریسه و پایچه و تخم مرغ نیمبرشت سود ارد. و دواء الترنجبین به غایت سودمند است. و این حقنه به غایت نافع است: بگیرند کله میش و گندم و نخود و لوبیا و باقلی بجوشانند و بیالیند و روغن و لبوب مذکوره و روغن حب القرطم و حبه الخضرا و کنجد و مغز ساق گاو و شتر در آن

طبیخ آمیزند و نیم گرم حقهکنند.

فصل سوم: اندر ضعف کلیه

اسباب او نیز سه است: یکی سوءمزاج او. دوم هزال. سوم ، آن که جرم گرده سست شود و مجاری او وسیع گردد از کثرت استعمال مدرات یا افراط جماع یا از ضربه و سقطه که برگرده رسد یا از مشی بسیار و سفر با اضطراب و جز آنو نیز سواری‌ها و رنج‌ها که ماندگی و تعجب احداث نماید در وی. علامت ضعف گرده آن است که گاه گاه درد کند؛ خصوصاً هنگام انحناء و انتصاب و هنگام از پهلو به پهلو گشتن. و قوت باه و تقاضای بول کمتر باشد و بول غسالی آید مثل آبی که گوشت تازه در او شسته باشند و اگر زمانی بدارند، رسوب کند و بر سر بول همچون کفک دریا پدید آید.

انتباه: غساله البول، آن گاه است که غذا در جگر هضم شده باشد؛ وگرنه قبل از این هضم بول مائی میباشد. کذلک «شارح الاسباب». و استدلال بر سبب موجب غسالیست از وجود ماتقدم وی توان کرد.

علاج ضعف از سوءمزاج: اگر سوءمزاج سبب باشد، در تبدیل مزاج کوشند به حسب حرارت و برودت. و در مادی، تنقیه را مقدم دارند بر وفق ماده. و نیکوترین منقیات در این

علت، فصد باسلیق است و قی؛ به خلاف اسهال و مدرات که علترا به مجاری بول می‌آرد و سبب سحج می‌گردد. اما اگر تنقیه ماده کرده باسند و قدری در نفس عضو یاقی باشد. چیزهای مدره نفع تمام می‌بخشد و کذلک مسهلرا تا ضرورت نباشد ندهند؛ زیراکه اگرچه مسهل ماده را از مجاری بول به امعا می‌آرد اما از آنکه بعضی اجزای او خالی از ادرار نیست، چیزی از ماده بدن به مجاری بول هم می‌فرستد؛ «کما لا یخفی».

ادویه که ضعف با حرارت را مفید است: دم الاخوین، گلنار، گل ارمنی، عصاره لحيه التیس، صمغ عربیهمه را باریک ساخته با شیره لسان الحمل بنوشند. و سرکه و روغن گل بر کمر و پشت بمالند. و صندل گل سرخ و اقاویا و رامک و آس و سک به آب آس آمیخته ضماد نمایند.

انجا که ضعف از بردوت باشد چیزهای گرم دهند؛ چنانچه در سوءمزاج ذکر یافته؛ اما به هیچ وجه در تسخین افراط نکنند که مزید سبب است؛ بلکه مرتبه اعتدال مرعی دارند تا نفع بی‌ضرر مترتب گردد. و ظاهر است که گرمی بسیار موسع مجاری و جاذب خون است و این هردو مزید ضعف گردد.

علاج ضعف از لاغری کرده: اگر سبب ضعف کرده لاغری

او باشد علاج او از فصل هزال جویند.

علاج ضعف از اتساع مجاری گرده: اگر سبب ضعف گرده، اتساع مجاری و تحلیل اکتناز یعنی پری گوشت او بود، علاجاو آن است که به منع اسباب کوشند. و بعدهیعی بعد از آن جهت تلزیزیعی التصاق مجاری و تقویت اغذیه مغریه قابضه تناول نمایند. و سو زعرور و بهی تفکه فرمایند. و حقنه که در هزال الکلیه ذکر یافت به عمل آرند و باید دانست که معجون لوب، نفع تمام دارد. و هیچ چیز بهتر از شیر میش و شیر شتر نیست؛ خاصه اگر گل ارمنی و مانند آن چیزی قابض با شیرهای مذکوره آمیزند. و گفته اند که فلونیای رومی با شیر شتر، جلیل النفع است. و «محمد بن زکریا» گفته که اگر اطراف درخت انگور را بزند و آبی که از او برآید بگیرند و در این آب اندکی نمک برافکنند و نه روز بخورند، همه بیماریهای گرده را ببرند و بهترین اغذیه در ضعف کلیه رمانیهی است که با دانه مویز و پیه گرده بز ساخته باشد و کله و پایچه با ترشی پخته باشند و کذلک شیر و برنج و سویق که از جو و گندم و ترتیب داده باشند.

فصل چهارم: اندر ریح الکلیه

ان بادی است غلیظ که در نواحی گرده تولید کند از ر اخلاط غلیظه و از آن باد دردی در پشت و در گرده حاصل شود مع التمدد. و علامت او وجع و تمدد حوالی کمرگاه است به غیر گرانی و بدون آثار سنگ کرده. و ایضاً خاصه این باد استن که در شکم تهی و حالت گرسنگی و آنجا که هضم نیک افتد، وجع و تمدد کمتر گردد.

علاج: آن چه مدر و مخرج و محلل ماده باد بود و مع ذلک شدید التسخین نباشد بنوشند و بدان حقه کنند و زیره و شبت و تخم سداب و بابونه بر گرده ضماد نمایند و روغن قسط و زنبق و خیری و سداب و مانند آن بمالند و به نمک و سبوس و خاکستر تمکید کنند.

دوایی کع در این جا سود دارد: تخم بادیان و سداب و گل سرخ و انیسون و پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کبر بجوشانند و به قند شیرین کرده و با ماءالعسل آمیخته بنوشند و شربت بزروی سود دارد.

فصل پنجم: اندر ورم الکلیه

این بر چند نوع است: نوع اول: آن که گرم بود. و سببش خون غلیظ یا خون صفراوی باشد. و علامت وی، تب مختلط ایست و تشنگی و صداع و بی‌خوابی و حرقت و وجع و گرانی در آن موضع و در پشت و صفرا در قی برآمدن و بول و براز به دشواری آمدن؛ پس اگر ماده خون غلیظ بود، ازدیاد ثقل و وجع و جز آن که از مخصوصات خون است پیدا بود. و اگر صفراوی باشد شدت عطش و زردی بول و جز آن که مخصوص بدوست ظاهر باشد.

باید دانست که آماس، گاه در یک گرده بود و گاه در هردو گرده و گاه در اجزای یکی یا هردو باشد. و گاه در باطن کلیه بود و گاه در خارج آن متصل به غشاء مجلل یا متصل به علایقی یعنی رباطات نگهدارنده کلیه و گاه در آن منفذ افتد که میان گرده و جگر است. و گاخ در ان مجری عارض شود که میان گرده و مثانه است و اشتداد و خفت اعراض و ظهور بعضی بدون بعض، به حسب اختلاف موضع ورم و قلت و کثرت اوست؛ مثلاً اگر ورم در گرده ایمن بود، وجع نیز به همان جانب باشد نزدیک به جگر. و اگر در گرده ایسر بود، درد نیز بدان جانب باشد مایل به

سوی مثانه و اعتلایعنی بالا بودن وجعدر گرده یمنی و تسفل یسری، جهت آن است که گرده یمنی بالتر از یسری است. اگر آماس گرده نزدیک به غشاء علایق بود نشان او آن است که درد به غایت شدید بود. و اگر در آن ناحیه بود که جانب امعاست نشان او وجع غایر است و باشد که قولنج آرد و طبع قبض نماید. و اگر ورم در مجاری بود، شدت عسر بول شاهد اوست. و گاهخ باشد که وذم گرده بزرگ شود و درد شدید گردد و اذیت او به حجاب دماغ رسد و اختلاط ذهن پدید آید.

فایده: تب مختلط، تب لازمه را گویند که به یکبار درگیرد بلانظام و آن را از عدم تعین، نام بتوان نهاد

علاج: فصد باسلیق کنند یا صافن و ماء الشعیر و شربت بنفشه و لعاب اسبغول بهدانه و تخم خطمی بنوشانند و آرد جو و صنمدل و مامیثا و آب عنب الثعلب و آب کاسنی در روغن بنفشه به هم سرشته بر گرده ضناده نمایند. و اگر طبع قبض بود، به مغز فلوس و روغن بادام یا به آب انارین و سشیر خشت یا به مطبوخ هلیله که در وی عناب و سپستان و آلو و بنفشه و کاسنی و عنب الثعلب و مانند آن باشد تلیین فرمایند.

هرگاه یک هفته بگذرد و ماده تحلیل نگرثدد و گرانی و

درد افزون شود و قاروره رقیق باشد، بدانند که ماده جمع می‌شود و پخته می‌گردد و در این حالت، باید که یاری دهند برنضج شرباً و ضماداً؛ مثلاً لعاب تخم کتان و تخم خطمی و حلبه تشریف فرمایند و اکلیل و تخم خطمی و حلبه و تخم کتان و آرد جو به آب گرم و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند. و ایضاً آب نیم گرم و طبیخ ادویه منضج بر عضو ریزند.

هرگاه وجع ساکن شود و ثقل محسوس باشد، بدانند که تمام پخته باشد؛ پس اگر بشکافد، فبها و گرنه اعانت کنند بر انفجار. و این چنان باشد که ادویه مفجره چون سرگین کبوتر و آرد گرسنه و غبار رحی به آب پیاز آمیخته یا با دیگر ادویه منفجره‌ی مذکوره سرشته ضماد سازند و پس از تضمید تحریک دهند قطن را به نوعی که پوست محیط ورم بشکافد و ریم به راه بول برون آید. و هرگاه ورم بشکافد و ریم در بول بروز نماید، باید که شیره تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کدو و تخم بادیان دهند با قند آمیخته تا که مدّه پاک شود و شربت بنفشه و شیر خر نفع تمام دارد؛ خاصه اگر با بزور مدره مذکوره دهند. و هرگاه ماده ریم تمام برون آید و این ار صفای بول و زوال ثقل کرده توان دانست باید که ادویه التحام دهند تا که مندمل شود قرحه. و تا که ادنی

گرانی محسوس شود، این ادویه ندهند؛ زیرا که گرانی، نشان وجوه مدّه است در گرده و باوجود او، شربت مد ملات ضرر دارد؛ «لأنها لا تخلو عن القبض».

فایده ورم گرده را که دیر ماند شده باشد، فصد مابض سود دارد.

صفت شربتی که در ابتدای ورم مفید آید: عناب، پنجاه عدد؛ خشخاش سپید، سی درم؛ گشنیز خشک، ده درم؛ عدس مقشر، صد درم، بجوشانند و با دو صد درم قند به قوام آرند. موازنه ده درم بنوشند با آب یا با شیر خرفه و خیارین.

صفت سفوفی که هم اندر ابتدا و هم هنگام خروج مدّه نفع دارد: مغز تخم خیار، مغز تخم خربزه، تخم خرفه، نخم کاسنی، تخم خشخاش، مساوی بگیرند و نرم بکوبند و هم چندان قند آمیزند و هر صباح دو مثقال بخورند. و عقب آن، شربت بنفشه با آب میل نمایند و نیکوترین غذا در این مرض، آش سماق و. عهدس است به شرطی که طبیعت قبض نباشد و هنوز ماده مستحیل به مدّه نگشته باشد.

نوع دوم: آن که ورم بارد بلغمی بود: و علامت او ان است که در قطن، خاصه نزدیک به خاصره گرانی و تمدد محسوس شود به غیر وجع شدید و بدون التهاب و آنچه از مخصوصات بلغم است، چون بطوء نبض و سردی منی

و سپیدی بول و براز پیدا باشد و مریض راست نتواند ایستاد. و باشد که که در وی و چشم و همه بدن خصوصاً به کمر گاخه ترهل پدید آید.

انتباه: درد گرده مشتبه می شود به قولنج چنانچه فرق بینهما در قولنج گفته شد. ی بالجمله باید دانست که خاصه ورم گرده است که چون حقنه استعمال نمایند، درد بیفزاید؛ بخلاف قولنج که حقنه در وی نفع تمام می دهد.

علاج: بابونه و نام و برگ غار و مرزنجوش به آب گرم آمیخته ضماذ کنند. و تخم کرفس و خشک و انیسون و پرسیاوشان و هلیون بجوشانند و بپالایند و گلکند عسلی کرده بنوشانند. و به طبیح بابونه و اکلیل و سیح و شبت و سداب و اطراف کرنب و تخم حله و خشک و انجیر آبزقن فرمایند و حقنه نمایند. و چون حقنه خواهد کرد، روغن کنجد و نک و بوره در این طبیح نیز آمیزند و تدهین کردن به زروغن قسط و خشک و بابونه نفع تمام دارد و قیء در این علت، به غایت مفید است و مغز فلوس خیارشنبدر در تحلیل اورام احشاء باطنی کثیر النفع است شرباً و حقناً.

فرموده اند که اگر بول غلیظ بود، چند شب در وقت خواب یک درم ایارج فقیرا خوردن و عقب آن آب گرم چهار قاشق نوشیدن، اخراج ماده می نماید و اگر کفایت نکند، این

حب سازند: جوانی یعنی زنیان و زیره از هریک نیم درم؛ مصطکی یک درم؛ صبر دو درم به آب بادرنجبویه یا گلاب حب سازند تا بدن را از رطوبت و ماده ورم پاک نماید. غذا در این مرض، نخوداب و گوشت طیور بریان کرده که در او پودینه و کرفس زیره باسد مناسب است.

نوع سوم: آن که ورم گرده، صلب سوداوی باشد. و این، بیشتر عقب ورم گرم ورم بلغمی افتد به سبب خطایی که در علاج رود. و گاه باشد که ابتداء پدید آید. و علامت آن، شدت ثقل است و کبودی بول و رقت آن و قلت وجع و ظهور خدر حقوقین و رکین و در ساقین و این مرض بسیار باشد که به استسقا انجامد و پشت مریض خم ماند و راست نتواند شد. و گاه باشد که دق آرد. قال «الطبری»: «قد يعرض منه الدق بسبب انقطاعي الغذاء عن القلب و ضغطته العرق الصاعد من الكليه اليه الذي يجرى فيه غذائه».

علاج: بابونه و اکلیل و تخم کتان و حلبه و خطمی و مقل و اشق و پیه خرس و مغز ساق گاو به هم سرشته بر قطن و کمرگاه ضماد کنند. و روغن بابونه و قرطم و غار بمالند و به روغن قسط و شبت و آب گرم تکمید نمایند و به طبیخ بابونه و خشک و تخم کتان و بنفشه و بسافیج و انجیر و حلبه نطول و آبن سازند. و هر صباح، تخم‌های ملینه چون

تخم خطمی و کتان و حلبه کوفته و بیخته همراه شیره تخم
خیارین و خربزه بنوشانند و کشک جو به شربت خشخاش و
شربت بنفشه سود دارد.

تنبیه: اگر مانعی نبود فصد کنند باسلیق کنند و مطبوخ
افتیمون و فلوس خیارشبر سود دارد و آنجا که قوت ضعیف
بود، ماءالجبن با سکنجبین افتیمونی دهند. و اطریفل بزرگ
مفید است. و بهترین غذا، شیره سبوس گندم است با روغن
بادام و نخوداب و قلیه و اسباناخ به حسب بودن و نابودن
حرارت و عند قلت حرارت، مسکه و عسل خورده به غایت
مفید است. «و لا یخفی ان علاج هذا لورم متعسر جدا».

فصل ششم: اندر قروح کلیه

سبب این قرحه همان است که در قرحه مثانه گفته شود. و قرحه تفرق الاتصال را گویند که در عضو افتد و ریم کند و این بیشتر در لحم و عضو لحمی حادث گردد و علامت وی درد پشت و گرده است و ثقل و تمدد نابودن. و ریم و خون و پوست‌ها با بول آمدن. و گاه باشد که پوست‌های سخت و آکنده شبیه به فتاتیعی ریزه‌هایگوشت برآید.

فرق در قرحه مثانه و در قرحه گرده آن است که در قرحه گرده درد از قطن تجاوز نمی‌کند و به خاصره نمی‌رسد و سلس البول و برآمدن پوستهای سرخ و بودن بول شدید الاختلاط با مده و قلت بدبویی بول و عدم عسرت او نیز از خواص این است؛ بخلاف قرحه مثانه که عسر بول و سپیدی قشور و وجع عانه و شدت بدبویی بول از لوازم اوست. و ایضاً مده با بول کمتر مختلط باشد در اینجا. و وجع، به شدت باشد. و فرق در میان آن که جراحت در گوشت گرده است یا در پرده‌ی آن، آن است که اگر در غشا بود درد قوی باشد و سوزش بسیار و اگر در گوشت گرده بود، درد کمتر و سوزش اندک. و باید دانست که اگر قرحه نزدیک به منفذ بود که مابین جگر و گرده است درد تا کفین برآید و تشنگی غالب

باشد. و اگر به سمت مجری بود که میان گرده و مئانه است باشد که درد تا زانو گراید. و فرق میان آن که چرک از گرده است یا از اعضای عالیه، ظاهر است از آفت عضو و بالجمله هرچند که ریم از عضو بعد آید کثیر الاختلاط باشد بول.

علاج: نخستین تعدیل اخلاط کنند نتا مراریت و بورقیت از خلط زایل شود و به عذوبت مایل گردد. و اشربه و اغذیه معده به حسب خلط بارها ذکر یافته و صواب آن است که اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند ازجانتل الم. و اگر الم در هردو جانب بود، از هر دو دست رگ زنند و بدانند که قیء در این علت نفع تمام دارد؛ زیراکه ماده ازطرف مخالف می- برآید؛ بخلاف اسهال که هرچند قوی بود، مضرتر باشد، لیکنم ملین خفیف، رخصت داده‌اند تا ماده را از این جانب به سوی امعا مایل سازد و باوجود آن، اخلاط را نشوراند.

پس از تنقیه بدن و تعدیل اخلاط، مدرات نوشند تا قرحه را پاک کند و استعمال مدرات برحسب مزاج است مثلاً اگر حرارت نباشد، پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و اذخر و بادیان بجوشانند و با غسل میل نمایند. و اگر حرارت بود شیره تخم خیارین و خربزه و تخم کتان و مانند آن با غسل یا قند بنوشند. و هرگاه قبل از پاک شدن، چرک بسته شود، به طبیخ خارخسک و بابونه و پرسیوشان و حبازی آبزَن

کردن و ایضا آب گرم بر کمر و گرده ریختن سود دارد و ریم بسته را می‌گذارد. و این سفوف، مفید است: تخم کرفس و بادیان و انیسون و زوفا، از هریک دو درم؛ کندر، چهار درم، شربتی دو مثقال به بیست درم ماء العسل. و اگر درد قوی بود، قدری تخم بنج و لفاح افیون افزایشند و در آبنز خشخاش اضافه فرمایند و روغن گل بر گرده بمالند.

هرگاه قرحه پاک شود، به اندمال او کوشند و این چنان باشد که ادویه مدمله چون دم الخوین و گل ارمنی و کاغذ سوخته و کندر و مانند آن و قرص کهربا و قرص خشخاش و جز آن با ادویه مغریه چون نشاسته و صمغ کتیرا و ادویه مدره، چون تخم خیارین و تخم خربزه و تخم کاسنی و بادیان مرکب ساخته میل فرمایند.

تبصره: باید که در علاج این قرحه، جدو و جهد و بلیغ را کار فرمایند؛ زیراکه اندمال او عسر است برای پنج چیز: یکی، آن که گرده از معده دورتر است و لذا اثر دوا نمی‌تواند ماند. سوم آن که ضله‌های گرم که موجب قرحه است به توسط بول همیشه بر گرده می‌ریزد چهارم، آن که جرم گرده سخت است و هرچه سخت جرم بود، جراحت او دیر به شود. پنجم، آن که گرده همیشه به کار هود است و سکون نوارد و اندمال را سکون شرط است.

و کذلک قرحه مthane نیز عسرالبرء است به اسبابی که گفته شد؛ بلکه دو سبب دیگر دارد: یکی آن که مthane همیشه از بول پر میباشد. و دوم، آن که مthane عصبانی است و قرحه عضو عصبانی نسبت به قرحه لحمانی دیر مندمل می شود؛ کما لا یخفی.

صفت قرص کاکنج که قرحه گرده را سود دارد: گل ارمنی، صمغ عربی، کندر، دم الاخوین، تخم خشخاش، مغز بادام، رب السوس، نشاسته و کتیرا از هریک دو درم؛ تخم کرفس و انیسون. از هریک یک درم؛ کاکنج هفت درم همه را بکویند و به لعاب بهدانه اقراص سازند هریک دو درم. شربت یک قرص بود با شربت بنفشه. و باید که از اطعمه حریفه و مالحه و از جماع و تعب احتراز واجب دانند.

فصل هفتم: اندر جرب الکلیه

وی آن است که بثور صغار در گرده حادث شود و به سبب مرارت و بورقیت خارش آرد. این خارش بیشتر ان گاه افتد که بثور مذکوره منفجر گردند. و سبب این علت تناول چیزها است که خون را گرم کند یا مولد صفرا و بلغم باشد. و علامت او آن است که در گرده درد و خارش ثو دغدغه و نخس محسوب شود. و اطراف سرد باشند. و پوست‌های باریک باریک اندک و خون همراه بول برون آید و این نشان انفجار بثور است. و آن جا که بثور بر ظاهر گرده بود وجع شدید دایم باشد. و اگر در باطن او بود، در مجاری بول هنگام برآمدن بول، درد و سوزش زیاده شود و بعد هیعنی پس از آن ساکن گردد.

باید دانست که قلت و کثرت درد به حسب کمی و بیشی بثور و اتساع قروح است.

علاج: جهت تنقیه، رگ باسلیق زنند یا بر موضع گرده حجامت کنند. و به طبیح شاهتره و آلو سپستان ترنجبین آمیخته بنوشند تا طبع بگشاید و قیء و حقنه نرم نفع دارد و کسی را که قیء آسان باشد باید که هر سه روز قیء کند و بدانند که شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش و بنادق بزور

خوردن خاصه بعد از تنقیه و خطمی و بقله یمانی و اسباناخ
و گشنیز میل کردن سودمند است. و روغن بادام با شیاف
ابيض آمیخته در احلیل چکانیدن و در آب چشمه شور و
گوگرد در آمدن و آب آهن داغ نوشیدن فایده دارد.

فصل هشتم: در ذیابیطس

این مرضی است که آب را چنانکه بیاشامد هم چنان به راه بول بیرون آید در اندک زمان اما به اراده و به همین فرق می‌کنند در وی و سلس البول. و این علت را چند نام دیگر است؛ چنان چه زلق الکلیه و سلس البول و دولابیه و دواریه و پراگاریه و استسقاء تمسهم نامند. و به زبان یونان، تمس نام مثانه است و اضافه استسقا بدو به و به جهت آن است که هم چنان که آب استسقا در احشا جمع می‌شود، ئر این مرض آب در مثانه جمع می‌گردد پس گویا همان ماده است که در این عضو گرد آید. و این بر دو قسم است:

اول: آن که سوء مزاج گرم مفرط در گرده افتد و بدان سبب جاذبه او آب را بیشتر کشد و ماسکه به واسطه ضعف و صغر و عاء حفظ آن نتواند نمود و دافعه به سوی مثانه دفع کند و باز گرده جذب مائیت نماید از جگر وی از ماساریقا و وی معده و بدان سبب تشنگی غلب باشد و تسلی نشود. و این کشیدن آب را که اندام‌ها از یکدیگر می‌کشند به لغت یونانی ذیابیطس گویند؛ یعنی دولاب.

و علامت او شدت تشنگی است به مجرد نوشیدن آب بول کرده به غیر تغیر و بدون حرقت و این مرض چون مزمن

شود جگر رت ضعیف کند و دق آرد.

علاج: در تطفیه حرارت گرده کوشند بدان چه در سوئمزاج او ذکر یافته و بدانند که ماء الشعیر و شربت انار ترش و شربت غوره و لیمو و حماض و قرص کافور و قرص ذیابیطس و قرص طباشیر خوردن و شیر خیارین و لعاب اسبغول و مانند آن نوشیدن و صندل گلنار و اقایا و گل ارمی و پوست جو با آب کاهو بر قطن و گرده ضماد کردن و ریاحین سرد چون نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و فقاح و سفرجل و تفاح و بید بر بستر فرش کرده و بروی مستلقیعی بر پشت خفتن و از اغذیه به حصرمیه و رمانیه و مانند آن هرچه بارد قابض بود اکتفا کردن نفع تمام دارد. و گفته‌اند که فصد باسلیق سودمند است.

قسم دوم: آن که سوءمزاج سرد بر تمام بدن یا برگرده فقط مستولی شود جهت رسیئن برد شدید یا نوشیدن آب سرد و مانند آن و ذیابیطس بارد نادر افتد.

و علامت او عدم آثار حرارت است؛ مگر تشنگی که ذیابیطس اگرچه سرد بود خالی از تشنگی نباشد و باید دانست که اگر برودت در گرده باشد فقط تشنگی بیشتر بود نسبت بدان چه در تمام بدن برودت بود و هرچون که باشد تشنگی ذیابیطس بارد به تشنگی ذیابیطس حار هرگز نرسد.

«والفرق بينهما ای سوءمزاج الحار و اليابس ظاهر
 لخصايصهما التي ذكرت كثيراً.

علاج: جهت تسخين گرده و بدن مثروديطوس و معاجين
 گرم دهند. و روغن های مقوی و گرم چون روغن قسط و
 حلب و سعد با جند بيد ستر و عاقرقرحا يار يعنى مخلوط
 کرده بر گرده و پشت مالند و درآمدن در آب چشمه گوگرد،
 نفع دارد. و آنجا که به تنقيه حاجت آيد قى فرمايند به
 تشرط طبيخ ترب و سکنجبین عسلی. و حقفنه نمايند به ادويه
 ملینه و بهترین غذا گوشت عسافير و مطنجنه و قليه خشک
 از گوشت طیور است.

صفت معجونی که دراین جا سود دارد و مسمی است به
 ماسک البول؛ کندر، شاه بلوط، سعد، خولنجان، قرفه از این
 شش دارو برابر بگیرند و به عسل آمیزند شربت دو مثقال.
 فصل نهم: اندر حصاه و رمل که در گره پدید آید

سبب مادی این علت رطوبت خام لزج است که متحجر
 شود؛ پس اگر غلظ و لزوجت او به شدت باشد سنگ احداث
 کند و اگر بدان غلیظی نباشد ریگ پیدا نماید. و گاه باشد که
 ریم و خون بر سبیل ندرت مولد ریگ و سنگ شود و سبب
 فاعلی حصات و رمل حرارت قویه متحجره است که رطوبت
 لزجه را به مرور زمان متحجر گرداند.

بدانند که علت مذکوره در اکثر موروثی باشد و آن را چن علامت است: یکی آن که نخستین بول کدر و غلیظ برآید و بعده یعنی پس از آن صافی. دوم آن که ثقل و تمدد در قطن و پشت محسوس شود گویا چیزی در آنجا آویخته است و ایمن کیفیت در آن وقت که بیمار بر رور افتد بیشتر یابد. سوم آن که هرگاه امعا از ثفل پرشود درد گرده غلبه کند چهارم آن که بول سرخ یا زرد بود و ریگ مایل به سرخی وزردی برآید. پنجم آن که گاخ باشد که الم گرده ممتد یعنی کشیده شود تا خصیه که مقابل گرده مووفه است. ششم آن که گاخ باشد که در پای همان طرف الم مع الخدر پدید آید. باید دانست که درد سنگ گرده شدید المشابهت است به درد قولنج و فرق بینهما در قولنج گفته شد.

طفالان را این علت بیشتر از فساد شیر دایه افتد.

بعضی مردم را این مرض به وایب معینه حادث شود؛ چنان چه بعد از هفته‌ها و ماه‌ها و باشد که در تمام سال یکبار عارض گردد.

فرق در سنگ و ریگ کرده از شدت و خفت اعراض و ظهور ریگ در بول توان کرد.

علاج: جهت تنقیه بدن نخستین قی فرمایند که به غایت سود دارد و بعد از آن، مسهلات و مدرات که مناسب مزاج

بوئد و بسیار گرم نباشد دهند. و اگر خون غالب بود فصد نمایند و از آن چه مولد حصات بود چون به شب طعام خوردن و اغذیه غلیظه چون شیرها و گوشت شتر و گاومیش و نان فطیر تازه و حواری و هریسه و لاکشه و حلواهای لزجه و فواکه دیرهضم چون سیب و شفتالو و زردآلو و مانند آن و از تعب و جماع مفرط و جز آن باز دارند.

بعد از حصول تنقیه بدن و قطع ماده موجب، به تنقیه نفس کوشند به استعمال ادویه منقیه که ذکر یابد. و هرگاه درد غلبه کند و خون غالب بود، رگ باسلیق زنند و اگر طبع خشک باشد به ادویه ملینه دسمه مرخیه حقه نماند و حقه را قلیل المقدار باید تا الم نیفزاید و ایضا ادویه که مجاری را نرم کند و درد بنشانند چون خسک و بابونه و خطمی. شبت و کرفس و کرنب و پر سیوشان و رطبه و قرطم نیم کوفتخ و حله و بیخ کبر و برگ اسبغول و خرفه و بنفشه و برگ کنجد بجوشانند و مریض درین طبیخ بنشینند تا کمر. و ثفل این ادویه مطبوخه برقطن و خاصر و حالبنم ضماد کردن سود دارد. و بدانند که شرب مدرات در حالی که بیمار در آبن باشد، سریع الاثر است کما لایخفی. و چون از آبن برآرند، روغن خیری و بنفشه با روغن شبت بر پشت و کمر و گرده بمالند به حسب رعایت مزاج. و مراعات حرارت و

برودت مزاج در جمیع امور واجب شمارند.
انتباه: اگر ریگ در رده بود محتاج به ادویه مقویه نیست و به تدابیری که گفته شد زایل می‌گردد. اما سنگ گرده از دو حال بیرون نباشد: یکی، آن که از ادویه مفتته یعنی ریزامند و پوسانند هر ریزه ریزه شود و برون آید. دوم، آن که هم چنان ثابت به راه بول خارج گردد خودبه خود یا به حیلها که جهت استخراج او مخصوص است؛ لهذا گفته‌اند که چون مریض از آبن برآید قطن او را به ادهان بمالند و بفرمایند تا مشی کند و سرین خود را بجنبانند و بر یک پا بجهد و از زینه‌ها به زبان اردو یعنی نردبان فرود آید.

این همه برای آن است که سنگ برون افتد؛ پس اگر برون آید فبها؛ و اگر در مجری که در میان گرده و مثانه است بند ماندف حیله کنند. و حیله ان است که فروتر از آن موضع که سنگ محتبس است محجمه نهند و بمکنند به سختی و عنف تا که ان سنگ بدین جا گراید و باز محجمه از آنمجا بردارند و فروتر گذارند و هم چنان می‌کنند و فروتر می‌آیند تا سنگ در مثانه آید. و اگر در این اثنا جهت رخاوت و نرمی مجری از تخم خطمی و تخم کتان و حلبه لعاب کشند و روغن قرطم آمیخته حقه کنند در امعا و مغز فلوس در آب با طبیخ خطمی حل کرده به روغن بادام آمیخته بنوشانند بهتر باشد.

هرگاه سنگ در مثانه آید و خودبه خود برنیاید و در مجرای قضیب بند ماند، تدبیر این وقت آن است که قضیب را در آب گرم نهند و لعاب‌های مناسبه و روغن‌های موافقه که ذکر یافته در احلیل چکانند و آهسته آهسته از کف دست آلت خود را بمالد به قدام تا که سنگ برون آید و اگر درین هنگام به سبب تعلیق حصات در مجاری درد غلبه میکند و بیمار مضطرب شود، فلونیا دهند و جز آن هرچه مخدر بود؛ چون دوا لفاحی و بر شعثا و تریاق کهنه که در او قوت افیون مانده باشد.

گاه باشد که سنگ از مجرای قضیب به هیچ حيله بر نیاید و از شدت درد و احتباس بول خوف هلاک رو نماید که در ایین حالت ازدستکاری ناگزیر است تا شکافته سنگ را برون آرند. و جایگاه شق را جراحان می‌دانند.

ذکر ادویه کهبه جهت اسهال در این مرض به‌کار آید: سپستان، انجیر، اصل السوس و خطمی بجوشانند و مغز فلوس و ترنجبین آمیخته بدهند.

ذکر ادویه که جهت ادرار به‌کار آید: آن چه گرم است تخم کرفس بادیان، انیسون، صعتر، شونیز و هلیون. و آن چه سد است تخم خیارین و خسک هندوانه و تخم کدو و کاکنج. و آن چه معتدل است پرسیاوشان و فوه و تخموخربزه و از

این‌ها هرچه مناسب حال باشد بدهند؛ لیکن مدرات گاه گاه باید نه همیشه که دوام او ضرر دارد.

بیان ادویه مفتته: خشک و پودینه و افسنتین و کرفس و بیخ هلیون و بیخ غار و بیخ کاکنج و بیخ بادیان و سداب بری و تخم خیار و حرشف و پر سیاوشان سود دارد؛ خواه از این ادویه معجون سازند، خواه اقراص. و سفوف و سکنجبین عنصلی که از اصول و بروز مفتته و مخرجه حصات سازند. نفع تمام دارد. دوائی که مسمی است به یدالله و در حصات مثانه ذکر یابد و رماد العقرب و رماد الارنب و آبگینه که هم چون غبار سائیده باشند و گوشت اطاغولیدوس که مسمی است به ابوفضیل و آن، مرغی است که دنبال دراز دارد چون بر زمین نشیند دم بر زمین می‌زند تا که نشسته و به هندی مموله گویند. هریک از این جهت تفتیت حصات مفید است هرچون که دادند بخوراند. و معجون حجر الیهود یا شیره تخم خیارین و خربزه نفع تمامد دارد و معجون عقرب به غایت مفید است.

فایده: آب سرد درمیان طعام و بر نهار خوردن گاه گاه منع تولد حصات نماید. و خفتن بر بستر کتان سود و بر بستر ابریشم ضرر دارد. و بهترین تدابیر، تجوید هضم است و تقویت معدهخ و در خلوشکم ریاضت کردن به حمام معتدل

درآمدن و اغذیه لطیفه چون گوشت تیهو و جوجه مرغ و بزغاله که بر سبیل اسپیدباج پخته باشند و نان خشکار و حمیصه و افناجیه یا کدو و خیار میل کردن و گفته‌اند که طبیح خطاطیف خلق بسیار را از حصات دشواری بول خلاصی داده و خوردن این دوا بعد از تنقیه بدن فایده کلی دارد.

باب هیجدهم: اندر امراضی که مخصوص به

مثانه است

و امراضی که هم از گرده افتد و هم از مثانه
مثانه کیسه ایست بلوطی شکل یعنیهر دو سر آن تیز و
میان آ فراخ وی دو طبقه است طبقه باطنیه عصبی است
جهت احساس تیزی بول تا دافعه به حرکت آید و طبقه
خارجیه صفاقی است جهت حفظ تا که طبقه باطنیه به سبب
امتلا و ترنجیدگی پاریده نگردهد. و مثانه راگردنی است به
سوی قبل که مجرای برآمدن بول است و این عنق مثانه در
مردان سه خم دلرد و در زنان یک خم. و از گرده به سوی

مثانه دو رگ که آن را «برانج» گویند فرود آمده است برای نازل شدن آب از گرده به مثانه و چنان نیست که این دو رگ به مجرد پیوستن به مثانه راست اندر وی گشاده باشد؛ بلکه این هر دو منفذ میان هر دو طبقه گشاده است و تا درازی مثانه ذامده است نزدیک به منفذ مثانه که مخرج آب است یکی شده اندر اندرونب گشاده است و آب از گرده در مثانه بدین طریق داخل میشود و منفعت مثانه جمع بوب و دفع او دفعته.

این باب مشتمل است بر چند فصل.

فصل اول: اندر اورام مثانه

این بر چند قسم است:

قسم اول: آن که حار بود

و این ورم یا ابتدا افتد یا از خراش سنگ ریزه خشنه یا از ضربه و سقظه حادث شود و علامت ورم گرم مثانه چهار است: یمی آن که در عانه وجع شدید و نخس و گرانی انتفاخ محسوس شود. دوم آن که تب گرم محرق و تشنگی پیدا بود و دست و پا سرد باشند و هذیان و سیاهی زبان ظاهر آید. سوم آن که بول به عسرت برآید بر سبیل تقاطر یا هرگز برنیاید و حبس مطلق شود به حسب عظم ورم. و این عسر و احتباس هنگام قیامت تخفیف می یابد بهغایت بزرگ باشد و

امعا را منضغط سازد.

باید دانست که ظهور سرخی برعانه، دلیل آن است که آماس مثانه مایل به قدام است.

علاج: رگ باسلیق زنند و به قدر قوت خون بگیرند و چون ورم از ابتدا تجاوز نماید، رگ مابض بگشایند. و بعد از فصد آب عنب الثعلب که دراو مغز فلوس حل کره باشند و حقه نرم سود دارد جلابی که از بنفشه و کاسنی و عناب و شکر و ترنجبین سازند و شربت بنفشه و کشکاب با شیر خشکاش نفع تمام دارد.

قبل از فصد و بعد از او در ابتدا زنهار مدرات قویه نهد و هیچ وقت ادویه رادعه صرف را ضمد نکنند خاصه در دموی تا ماده را متحجر نگرداند؛ زیرا که مثانه عصبی است و سرد مزاج و لذا به سرعت قبول صلابت می نماید؛ پس صواب آن است که ر ابتدا رادعی که ملین باشد استعمال نمایند؛ خاصه در دموی؛ مثلا: بنفشه و خبازی و مانند آن بجوشانند و برعانه بریزند و آبن سازند و نان سمید و کنجد مقشر نرم کوفته و به شیر و روغن بنفشه سرشته ضمد نمایند و شلغم و برگ کرنب و بابونه و خسک، ضمادی نیک است و آرد جو و بنفشه و خطمی با آب کاسنی و آب عنب الثعلب سرشته ضمد کردن نفع دارد و احتیاط باید کرد چون این

ضماد اخیر که همه اجزای او سرد است استعمال نمایند متعاقب او قیروطی یعنی موم روغن بمالند بر سبیل تضمید تا عضو را نرم کند و کثافتی که از مبردات رسیده باشد زایل نماید و اگر روغن بنفشه با اندک روغن بابونه آمیخته مدام تدهین فرمایند برعانه بهتر باشد.

هرگاه مرض به انحطاط افتد و از یک هفته درگذرد، چیزهایی که سرد است ضماذ نکنند؛ بلکه به اشیای محله ملینه که قوی الحرارة نباشد بسند کنند، چون بابونه و تخم کتان و آرد باقلی بامپیختج سرشته و مانند آن. و هر روز باید که ه حسب تلین ماده و استعداد در تحلیل بیفزایند؛ پس اگر تحلیل رور فبها و اگر نرود روی به جمع آرد، تدبیز نضحج و انفجار و تنقیه مده و اندمال چنان چه در درم الکلیه ذکر یافت به کار برنرد.

فایده: هرگاه بول حبس باشد شیره تخم خیارین و مغز تخم کدو ولعاب اسبغول دهند و تخم خطمی و خبازی هریک دو درم کوفته با شراب بنفشه بخوراند. و در این وقتضماذ که در او شیر و کنجد است و گفته شد نفع تمام دارد.

باقی تدبیر این مرض، همان است که در ورم کرده مذکور گشته، و تقطیر ادویه در احلیل نفع تمام دارد جهت قرب

مکان. و قطوری که دراین جا سود دارد، لعاب اسبغول و شیر عورت است باهم آمیخته. و آنجا که درد قوی بود جهت تخدیر کاهو را کوفته و دانگی افیون و نیم دانگ زعفران در او آمیخته با روغن بادام ضماد نمایند. و چون درد ساکن شود به زودی بردارند. و باشد که تنطیل شیر تسکین الم نماید.

فرق در آن که و ذم حار مثانه دموی است یا صفراوی، از شدا عطش و وجع و جز آن که مخصوص به صفرا است و زیادتی ثقل و انتفاخ مثانه و جز آن که مخصوص به خون است پوشیده نیست.

بدانند که در صفراوی درابتدا روادعات صرف ضناد کردن جایز داشته‌اند. «والا حوط ترکه لما ذکرت انفا».

قسم دوم: آن که از ماه بلغم رطب عارض شود و علامت او ثقل مثانه است و به دشواری برآمدن بولا و در ساقها ضعف ظاهر شدن.

علاج: قی کنند و حقنه حار به کار بند و در طبیح مرزنجوش و بابونه و نمام و برگ غار مانند ان نشینند و شربت بزرروی گرم و مدرات با ماء العسل و خیارشمبر بنوشند. و اگر بول بدشواری آید، از تخم کرفس و مغز تخم خربزه و رب السوس و قند سفوف سازند و هر روز یک مثقال بخورند. و عقب او سکنجبین با جلاب بنفشه یا آب

شیر گرم یعنی نیم گرم بنوشند. و ادویه و روغن های محله در مجرای قضیب بچکانند. و مرغ ببریان و کباب بزغاله و نخود غذا سازند.

قسم سوم: آن که صلب در مثانه ظاهر شود و این ورم در ابتدا کمتر افتد عقب ورم گرم یا عقب ضربه و سقظه پدید آید و علامت او به دشواری آمدن بول و براز است و تقدم اسباب موجبه و باشد که محسوس شود ورم عندالعظم.

علاج: از تخم خیارین و هلیون و انیسون و پر سیاوشان و فلوس خیارشبر جلاب سازند. و روغن بادام بدهند و باید که در ادرار مبالغه نکنند، زیرا که آن چه صافی است برون خواهد شد و مابقی غلیظتر خواهد گشت؛ پس صواب آن است که مع الادار رعایت نضج و تلیین لازم دانند؛ مثلاً آب کرنب و اب نخود نوشانند و به طبیخ بابونه و اکلیل و تخم کتان و حله و خطمی و مغز خشک دانه و پر سیوشان ابزن فرمایند و ایضا طبیخ مذکور تنطیل فرمایند و روغن غار و زنبق و پیه ماکیان و پیه بط برعانه بمالند و بابونه و تخم کتان و اشق و مقل با مغز ساق گاو و روغن قسط و زیت سرشته ضماد نمایند و اگر مانعی نبود تلیین ها در آماس راه یافته باشد به استعمال محله ملینه فصد صافن یا باسلیق سود

دارد.

فصل دوم: اندر قروح مٿانه

اين را سه سبب است: يکي، خلط مراري اکال که بر مٿانه ايد و از حدت و تيزي خود ان را بخراشد. دوم، سنگريزه خشن که خراش ارد. سوم، ورم مٿاه که گشاده شود.

و علامت قرحه مٿانه آن است که بول به دشواری و - رقت برآيد و بدبو بود و در وی چیزها مانند صفايح و سبوس ظاهر شود و فرق در قرحه کلیه و مٿانه در قرحه کلیه ذکر یافته. «ولا يخفى ام وجع قروح المٿانه اصعب لانها عصبی قوی الحس».

علاج: پس از تعديل و تنقيه اخلاط بدن بدانچه در قرحه مليه گفته شد براي تنقيه چرک مٿانه چون ماء العسل و مائ الشکر و جز ان از منقيات قرحه که در آنجاست بدهند. و بعد از آن که ريم پاک شود و بولصاف آيد به واسطه اندمال قرحه، اقراص طباشير و اقراص کهربا و اقراص کاکنج با شراب خشخاش بنوشند و هرگاه وجع شدت کند شياف ابيض با شير زنان در احليل چکانند و آنجا که وجع شديد نبود گل ارمني و شاخ گوزن و شادنه و کندر و اسپيداج ا شير زنان آميخته در مجرای قضيب چکانند که به جهت التحام فايده تمام دارد و آنجا که چرک بسيار باشد مائ

العسل فقط در احلیل چکانیدن جهت جلای قرحه و تنقیه
چرک به غایت مفید است.

بدانند که هرچه در قروح گرده گکفته شد در اینجا نیز
همان مرغی باید داشت و هرچه در آن جا مضر است در این
نیز ضرر دارد و هرچه در آنجا نافع است اینجا هم سود دارد.

فصل سوم: در جرب مثانه

سبب او همان است که در جرب گرده گفته شد و علامت او سوزش و بدبویی بول است و رسوب همچون سیوس و وجع شدید و خارش در مثانه بودن و لاغر شدن و گاه باشد که رطوبات مدیه یا صددیه پیسوته سیلان کند بر سیل تقاطر بول. و گاه باشد که خون در بول آید و این آنجاست که بثور قبل از پختن شکافته شوند یا بثور مع التاکل پیدا آیند.

علاج: در اصلاح و تعدیل کوشند و لعاب بهدانه و اسبغول همراه نشاسته و صمغ و کتیرا نوشیدن و ماء الشعیر و شیر و روغن بادام و امراق چرب خوردن سود دارد. و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در قضیب چکانیدن مفید است و آگ از این حقنه کنند مثانه بهتر باسشد و طریقه حقنه مثانه را عاملان این کاردانند: محقنه که با این کار مخصوص است در قضیب درآورده حقنه می‌کند. و فصد باسلق و حجامت قطن و اسهال و قی به حس حاجت توان کرد اما بدانند که فصد باسلیق و اسهال در این جا چندان سود ندهد؛ بخلف جرب کلیه در وی به غایت موثراند؛ پس صواب آن است که تا کار از اصلاح و تعدیل گشاید تنقیه نکنند و این همه برحسب حال موقوف است و بهترین غذا پایچه و

نخوداب چرب و هریسه مرغ و تخم مرغ نیمبرشت و شیربرنج با شکر و کشک گندم و روغن بادام است.

فصل چهارم: اندر جمود و بستن خون در

مثانه

این مرض عقب بول الدم یا عقب ضربه و سقطه پدید آید و علامت ا. غشی و کرب است. صغر نبض و سقوط آن و صغر نفس و سردی اطراف و عرق سرد و گاه باشد که لرزه در بدن افتد و این وقتی است که سردی بر اعضای ظاهری استیلا نماید.

علاج: سکنجبین عنصلی تنها با قدری خاکستر درخت انگور مرکب ساخته بنوشانند و اگر بر نجاسف و تخم کرفس و تخم ترب و سداب بری و مانند آن که ذی تقطیع بود در آب بجوشانند و با سکنجبین مذکور آمیخته دهند زود اثر کند. و پنیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور حل کرده خوردن و بر مثانه یختن در احلیل چکانیدن سودمند است و به طبیخ اکیلی و حاشا و اذخر و انجدان و اقحوان و بابونه و پودینه سداب آبن ساختن و به ثفل او ضماد کردن نفع تمام دارد و کذلک در حمام زمانی طویل نشستن و طبیخ مذکور بر مثانه ریختن و روغن بابونه و ترب و شبت و غیره مالیدن فایده دارد.

هرگاه بدین تدابیر تذویب ناید، هرچه قوی الادرار و الاثر

و مصتت الحصات است استعمال نمایند و بدانند که جگر خر خشک شده و زهره سنگ پشت خوردن خون بسته را می‌گشاید و طبیح نخود سیاه و سداب نوشیدن و خاکستر چوب گز و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آن آب را در احلیل‌چکانیدن بدین کار مخصوص است و هرگاه هیچ تدبیر سود ندهد و خوف هلاکت باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بر سیل حصات از مثانه بیرون آرند و غذا در این جا آب مرغ که با نخود سیاه و دارچینی پخته باشد بهتر است.

فصل پنجم: اندر وجع مثانه

این را هفت سبب است: یکی ورم. دوم قرحه . سوم جرب. و این هر سه گفته شد چهارم حصات. پنجم باد. و این هردو گفته آیدو ششم آن که سوء مزاج گرم یا سرد در مثانه افتد و درد آرد و این سوء مزاج یعنی سبب ششم بر دو نوع است: نوع اول: آن که سوء مزاج گرم باعث وجع مثانه باشد. و این کثرت تناول مدرات و چیزهای گرم پدید آید و علامت او تشنگی است در مثانه درد و حرقت یافتن و بول زرد و سوزان آمدن.

علاج: از تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدوی شیرین و تخم کاهو و تخم کاسنی شیره کشند و یا شراب بنفشه و خشخاش بدهند و بتنادق بزور بارد با این شربت‌ها و آب کدو با سکنجبین سود دارد. و باید که صندل و فوفل و ارد جو به آب عنب الثعلب و آب کاسنی ضماد نمایند و روغن بنفشه و کدو و نیلوفر بمالند و در احلیل زرق فرمایند. و به طبیح بنفشه و نیلوفر و تخم خرفه و عنب الثعلب آبن سازند و بهترین اغذیه قلیه اسباناخ و زده تخم مرغ و قلیه خیار و گوشت مرغ به آب انار است.

نوع دوم: آن که سوء مزاج سرد باشد. و سبب او خوردن

الشربه و ادویه و جز آن است و علامت وی سپید بول است و عقب تناول ادویه سرد شدید البروذت چون مافور و مانند آن یا عقب هبوب ریاح سرد عارض گشتن و قال «ارسطو»: «الریح الباردة توهن الحراره و تضعفها بالمضاده و تبرد البدن لاسیما الاعضا العصبیه».

علاج: تخم بادیان، تخم کرفس، پودینه، انیسون، تخم زردک و سداب بجوشانند و بیالایند و شراب دینار در وی آمیزند و بنوشند و چپیزهای مسخن چون سداب و بر نجاسف و شبت و پودیه با قدری جنبدیدستر و حلتیت یار یعنی مخلوط کرده ضماده نمایند و به طبیح بابونه و قیصوم و بنفشه و اکلیل و مرزنجوش آبزین رسانند و نخوداب و مطنجه و گوشت کبوتر بچه غذا نمایند و گلقدن عسلی و اطرفیل صغیر و تریاق کبیر و مویز و انجیر خوردن و روغن سوسن و نرگس و فرفیون در مثانه مالیدن و آب شیر گرم یعنی نیم گردم بر مثانه ریختن نفع دارد.

سبب هفتم از وجع المثانه آن است که طبیعت ماده را بر طریق بحران از راه مثانه براند و علامت او وقوع است روز بحران و ادرار بول ظاهر شدن.
 علاج: به ادراری یاری دهند.

فصل ششم: اندر خلع المثانه

سبب خلع یعنی بیجا شدن یعنی از جا در رفتن ضربه باشد یا سقطه که بر پشت برسد؛ پس اگر عضله ممتد شود به سبب ضربه و سقطه نشان او احتیاس بول است و اگر در عضله اتساع راه یافته باشد سلس البول پدید آید.

علاج: حنجره خروس سوخته با آب نیم گرم سودمند است و تظلیه غالیه نفع دارد و این همه ادویه بالخاصیت عمل دارند در این مرض و آن جا که تمدد عضله میباشد و مانعی نبود فصد صافن توان کرد.

انتباه: بسیار باشد که خلع مثانه با دیگر امراض او چون ورم مثانه و جز آن یار یعنی همراه باشد، دراین صورت نخستین به ازاله امراض عارضه کوشند بعده به مدافعت خلع توجه نمایند.

فصل هفتم: اندر انتفاح و ریح مثانه

این مشابه ورم است هرچند که ورم نیست و این از دو وجه افتد: یکی، آن که غذاهای بادانگیز چون لوبیا و باقلا و مانند بخورند انتفاح آرد. دوم آن که رطوبت در مثانه پیدا شود و مثانه بر نضج او قادر نباشد.

و علامت او ظهور تمدد است در مثانه. پس اگر اغذیه نافخه موجب باشد، انتقال نفخ و عدم ثقل پیدا بود و اگر رطوبت سبب باشد تمدد مع الثقل شود و نفخ منتقل نباشد.

علاج: تا سه روز زیاده به حسب حال ماءالاصول حار دهند تنها یا با اندکی روغن بید انجیر. و بعد از آن، دو مثقال روغن بیدانجیر بر سبیل دوام خوردن فرمایند و روغن بان و زنبق یا حلتیت و ثافیسا بر مثانه مالند. و ایضاً روغن-های مذکوره در احلیل زرق نمایند و بچکانند و سداب و پودینه و شبلی و حرمل و جندبید ستر و مانند آن هرچه بادشکن بود ضماد نمایند و از چیزهای بادانگیز و مضعف الاعصاب احتراز فرمایند و بدانند که روغن زعفران خوردن و مالیدن بر مثانه نفع تمام دارد. و هرگاه بول به دشواری آید پوست خربزه خشک اندکی نرم کوبند و با قند به خورد دهند و به آبن درآرند. و آنجا که رطوبت غالب بود، قی متواتر

فایده دارد و تریاق و سنجرنیا و مثرودیطوس و انجیر
سودمند است.

فصل هشتم: اندر حصاه المثانه

سبب سنگ و ریگ مثانه همان است که در کلیه گفته شد و باتید دانست که سنگ مثانه به کودکان و جوانانم و لاگران بیشتر افتد و سنگ کرده به کهول و پیران و فربهان اکثر عارض شود و وجه آن در مطولات مذکور است و زنان را سنگ مثانه به نادر حادث گردد؛ برای آن که عنق مثانه اشان فراختر است از یک خم بیش ندارد و لهذا ماده در وی کمتر می ماند؛ بخلاف مردان که عنق مثانه اینان تنگ تر است و دراز و سه خم دارد و ماده در می تمکین می گیرد و می بندد حصات.

علامت سنگ مثانه سپیدی بول و رقت بول است و غلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی و هم چنان باز سست شدن آن و بیخ قضیب خارش کردن و بعد از بول به اندک زمان باز تقاضای او قایم بودن و بدانند که ریگ مثانه خاکستری رنگ باشد در اکثر یا سپید رنگ بود به حسب کثرت و قلت حرارت. اما احتباس و عسر بول و درد مثانه، آن گاه پدید آید که سنگ در دهن افتد و هرگاه درد در گرده و بیغوله ران بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ به مثانه فرود آمده.

فرق در رسوب سنگ کرده و مthane آن است که رسوب سنگ کرده، زرد یا سرخ باشد و رسوب سنگ مthane خاکستر گون یا سپید و از خاصه سنگ مthane است که چون در وی بول به دشواری آید یا هیچ نیاید و بیمار را بر پشت بخسباند و هردو پای او را بردارند و آب گرم بر مthane ریزند و عانه را از اسفل به اعلی بمالند و بول به فراغت آید و به واسطه زایل شدن سنگ از تهن مthane.

علاج: آن چه در حصات الکلیه گفته آمدیم استعمال نمایند و از آن که مthane عضوی است بعید المکان و سرد مزاج و سنگی که در وی تولد کند بزرگ باشد سزاوار آن است که از ادویه هرچه قوی تر بود به کار برند و در بزرگی این سنگ گفته اند گاه باشد که از بیضه ماکیان کلان تر شود. و نافع ترین چیزها در این مرض آن است که روغن های مفتت الحصات چون روغن عقرب و روغن خسک و روغن بابونه و مانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و در مقعد بردارند و ادویه سنگ شکن چون تریاق و مثرودیطوس و سنجرنیا و دواپی که از غایت نفع مسمی است به یدالله و معجون الحصاتن بخورند؛ پس اگر مقصود حاصل شود بهتر و گرنه عندالضرور دستکاری فرمایند و این همه به تفصیل گفته آید:

صفت معجون مفتت الحصات حب بلسان، حب القلت، حجرالاسفنج، خاکمستر عقرب ی بیخ کاکنج جمله را که پنج دارو است کوفته و بیخته به آب خشک تر کرده بسرشند و در سایه خشک سازند و باز به آب خشک تر نمایند و خشک کنند و هم چنان هفت نوبه این کار بکنند، پس اگر بخواهند عسل معجون سازند «والمعجون اولی». و اگر ادویه مذکوره را بی تسقیه آب خشک به کار برند، روا باشد؛ «لکن مع التسقیه اقوی» و شربتی از این دوا، از یک ماشه تا سه ماشه است و به حسب حال ازدیاد و کمی توان کرد.

صفت دوا یدالله: بگیرند تیس یعنی بزکوهی و باید که چهار ساله باشد و در آن هنگام که انگور رنگ گیرد آن را ذبح کنند و خون اول و آخر را رفتن دهند و خون میانه بستانند و بدارند که منجمد شود؛ پس آن را خرد خرد قطع سازند و بر غربال نهاده و پارچه‌یی بر آن پوشیده تا غبار و گرد بدو نرسد و در آفتاب بگذارند تا خشک شود پس نگهدارند و اندکی از آن به آب ترب یا آب کرفس بخورند و بدانند که حجرالیهود اصیل در این باب مجرب است.

صفت روغن عقرب: زراوند مدحرج، جنطیانا، سعد و پوست بیخ کبر، از هریک یک وقیه بگیرند و کوفته و بیخته در شیشه نهند و یک رطل روغن بادام تلخ در آن ریزند و

اگر روغن کنجد به جای این اندازند می‌شاید؛ پس این شیشه را در آفتاب گذارند در گرما یک هفته و در سرما دو هفته بدهد بپالایند و ده عقرب کلان زنده در این روغن اندازند و سر شیشه بسته دو هفته دیگر آفتاب دهند پس صاف نموده دو سه قطره بچکانند و قدری بر عانه مالند. و اگر تقطیر این روغن در احلیل در همان وقت متصل برآمدن از آن آبرزن که ذر علاج حصات الکلیه ذکر شده است کنند بعهدتر عمل کند و زودتر اثر نماید.

طریق دستکاری: آن است که عنق مئانه را بشکافند و سنگ برون آرند و احتیاط تمام نمایند که جرم مئانه شکافته نشود؛ زیرا که جرم مئانه عصبی است و رباطی الجواهر و التحام این چنین عضو متعسر است بل متعذر بخلاف عنق او که عضو لحمی است و بدان سبب به آسانی اندمال می‌پذیرد.

انتباه: در نهایت سن صبی شق مجوز است و در ماقبل و مابعد این سن خطر دارد؛ کما قال «الشارح»: «و تتاتی هذا الفعل فی سن الصبلی حتی یبلغ السن الی تسعته سنته؛ فان المحصور فی هذا السن یحتمل الشق و یصبر علی الالم لقوه بدنه و یسرع التحام الشق فیهِ لطراوه لحمه. و اما بعد ذلک فخطد: اما فی الشبان، فلما یسرع الیهم الورم الحار المهلک. و اما فی الشیوخ فلان القروح فی ابدانهم لایندمل و اما الکھول

فانهم قد يبروون في الندره لمل لا يحدث بهم الورم المهلك
و لمل ليست اجسادهم ايضا بارده يابسه بحيث لا ياتحم. و اما
الصغار جدا فانهم يموتنوبه لضعف قواهم». «صاحب
اقسرايى» گفته: «وفى الشق خطر عظيم و فعل من لا عقل له».
بالجمله بى ضرورت قوى هرگز نکنند.

«اعلم ان الحصاه قد تتولد في الكبد و غيرها و قد يتولد
في النعا العور و فى الريه و فى المفاصل. و قال محمد ذكريا:
و قد راينا غلاما قد صارت اصابعه كلها حجاره و رايت ان
الحصات تولد فى الحنك قطعناها و اخرجناها».

فصل نهم: اندر حرقت و سوزش بول

این، بر چهار نوع است:

یکی آن به سبب جرب گرده یا مثانه یا به سبب لذع مده که از قرحه گرده یا مثانه آید پیدا شود.

علاج: در جرب و قروح گرده و مثانه مذکور شد به حسب او تدارک کنند.

نوع دوم: آن که جگر گرم شود و صفرا غالب آید و بدان سبب بول به حدت بورقیت گراید و حرقت احداث نماید. و علامت و علامت او آن است که بول رنگین برآید و ریم و قشور در وی نباشد و جمیع آثار حرارت پیدا بود و استعمال ادویه و اغذیه گرم و جز آن گواهی دهد.

علاج: لعاب اسبغول و بهدانه و شیره خرفه و کاهو و شربت خشخاش و بنفشه و بنادق بزور بارده و ماء الشعیر و شیره تخم خیارین و مانند آن بنوشند و بیضه نیمبرشت و روغن بادام و روغن کدو و جز آن هرچه در وی طعام غالب نبود تناول کنند و از شور و ترش و تیز و شدید الحرات پرهیزند و بدانند که جماع ضرر تمام دارد و در علاج این مرض اهتمام نمایند که چون دیر ماند منجر می شود به قرح مثانه و قضیب.

آن جا که ماده بسیار باشد و تعدیل کفایت نکند، به فصد و قی و تلین به حسب حاجت و آن چه در سوء مزاج جگر مذکور شود اختیار نمایند و شیاف ایض با شیر عورت حل کرده با روغن بادام یا گل آمیخته در احلیل چکانیدن نفع دارد. و عند شدت وجع اندکی از افیون و بذرالبنج با ادویه بنادق البرور و جز آن آمیخته توان دارد.

نوع سوم: آن که رطوبتی که برای تعدیل بول و تغریه مجرا در مجاری بول ملتصق است نفقود شود از شرب مدرات قویه حاره یا به مباشرت امری که محلل آن رطوبت باشد چون کثرت جماع و مانند آن. و علامت وی تقدم سبب است و جفاف بدن و آثار حرارت قروح در مزاج نابودن.

علاج: بعد از قطع سبب جهت تغریه مجرا شیاف ایض با شیر زنان در احلیل چکانند و دیگر العبه و ادویه مغریات که ذکر یافته تناول نمایند.

نوع چهارم: آن که قرحه مجرای قضیب سبب حرقت بول شود و ظاهر است که چون بول بر قرحه گذرد لذع آرد. و علامت او آن است که مده در بول برآید و در موضعی از قضیب وجع لازم باشد در جایگاه قرحه و فرق در این و در قرحه مثانه آن است که اگر قرحه در مثانه بود. بول قلیل المقدر کثیر العدد باشد و هذا لیس كذلك.

علاج قرح قزیب بالاستقلال بیان خواهد یافت.

فصل دهم: اندر احتباس البول

این بر چند قسم است و هریک گفته آید و باید دانست که احتباس اگر مفرط بود به حدی که هیچ برنیاید، آن را اسر یعنی حبس بول گویند و گرنه عسر یعنی قطره قطره آمدن خوانند.

قسم اول: آن که ورم کرده یا مثانه یا حصات اینها یا جمود خون و مده در مثانه یا ریح آن محدث احتباس شود. علاج: این همه مع علامات و علاج بیان کرده باشد.

قسم دوم: آن که گوشت زیادتی در مجاری بول روید و احتباس آرد و علامت او آن است که بعد از اندمال قروح مجاری بول عارض شود و این اکثریه است و گاه باشد که بدون تقدم قرحه گوشت زاید در مجاری روید خود به خود؛ پس اگر این گوشت زاید در آن مجرای بود که فیما بین کرده و مثانه است یا در آن منفذ باشد که میالن جگر و گرده است ثفل و گرانی کمر و خلو مثانه از بول گواهی دهد و اگر گوشت زاید در مجرای قضیب روید گرانی و سختی مثانه و گرانی عانه و وجع شدید و تمدد مفرط پیدا بود.

بالجمله اکثر آن است که این گوشت زاید بدان مرتبه نمی رسد که بول را بتمامه منع کند.

انتباه: گوشت زیادتی که خودبه خود روید به غیر آن که قرحه در مجرای افتد، معرفت او تامل طلب است لهذا عاملان این کار گفته‌اند که انبات لحم که در مجرای قضیب بود به قئاطیر توان یافت. و انبات که بالتر از مثانه بقاشد، معلوم نمی‌گردد مگر به عدم انتفاع از علاج. و بدانند که مجرای قضیب تا مثانه است و این مجرای را که مابین مثانه نو قضیب است مجرای بول گویند حقیقه و مجاری را که مافوق مثانه است تا جگر نیز مجاری بول و خوانند مجازاً تالان المائیه تالنازله من الکبد انما یسمی بالبول اذا حصلت فی المثانه.

علاج: تفحص کنند که گوشت در مجرای قضیب روئیده است یا در آن مجرزی که میان مثانه و گرده و میان گرده و جگر است: و هر چون که باشد ازاله آن گوشت زاید امکان ندارد کما لایخفی؛ لکن عند شدت احتباس تدبیر تفریغ بول توان کرد. و این چیز باشد که: اگ نبات در مجرای قضیب بود، قئاطیر استعمال نمایند. و این آلتی لاست مخصوص برای اخراج بول و صنعت آن با طریق استعمالش در آخر این فصل گفته آید. اما آنجاکه آماس صعب‌تر یار یعنی همراه بود قئاطیر را کار نفرمایند که مزید الم یعنی باعث ازدیاد در د خواهد سد و در این وقت عند احتباس تام و خوف هلاکت

که از شکافتن چاره نباشد مابین خصیتین و شرح بشکافند چنان چه برای اخراج حصات می‌کنند. و در این شکاف، انبویه گذارند تا بول از این راه برمی‌آید باشد و بیمار از هلاکت محفوظ ماند. و اگر نبات مافوق مثانه باشد هیچ حيله دیگر سود ندارد به جز درآمدن به ابزنی که از ادویه ملینه مرخیه ساخته باشد تا باشد که به سبب ارخا و تلین، مجرا وسعت پذیرد و لهذا گفته‌اند که مریض مذکور باید که زمانی طویل در آبن بنشیند و بعد از آن که از آبن برآید آرد حله و خبازی و بنفشه و بابونه و اکلیل به آب کرنب و روغن خشک سرشته از مثانه تا جگر ضماد نمایند جهت ازدیاد تلین و ادویه آبن این است: بابونه، بنفشه، خطمی، خشک، برگ کرنب، پرسیاوشان، تخم کتان و مانند آن دیگر مرخیات.

قسم سوم حادث از استرخای عضله عاصره گردن مثانه یعنی آن که عضله که محاصر است مرتمام عنق مثانه را و آلت حرکت و دفع مثانه است مسترخى و سست شود و علامت او ان است که هرگاه بر مثانه غمر کنند بول به آسانی برآید و خروج او به ادرار باشد نه به تقاطر و زرق و حرکت ارادیه که بر دفع بول محسوس می‌شود درحال صحت باطل گردد و حبس و دفع هیچ مقذور نباشد.

علاج: معجون‌های گرم چون مثرودیطوس و معجون بلادری و سنجرنیا و تریاق کبیر و معجون ماده الحیوه بخورند. و روغن ناردین یا قسط یا سداب یا بید انجیر بر مthane مالند و اگر اندکی جندبیدستر و فرفیون در این روغن‌ها آمیزند نفع تمام دهد و طبیخ دارچینی و سعد و سنبل و سلیخه و. قرنفل و بسبابه تجرع کردن و بر مthane ریختن سود دارد. قسم چهارم: آن که خلط لزج در مجاری که از مthane به قضیب می‌آید بچسبد و موجب سده گردد و علامت او آن است که بیمار در عانه ثقل یابد و از علامت حصات و ورم و انبات لحم و جمود الدم و جمود المده هیچ نباشد. و و تقدم راحت و سکون و تناول چیزهای لزج چون گوشت گاو و پنیر و کله و پایچه و مانند آن گواهی دهد و در بول بلغم خام ظاهر شود.

علاج: جهت اخراج ملتصقه مدرات قویه دهند و به طبیخ بربرگ نام و غار و مرزنجوش و بابونه و شبت و اکلیل حلبه و کرفس و حرمل آبن فرمایند. و روغن خسک و شبت و عقرب در احلیل چکانیدن و بر عانه مالیدن نفع تمام دارد و شربت مدرات در همان حال نشستن در آبن و تقطیر ادهان در احلیل در همان وقت متصل برآمدن از آذن یعنی آبن سریع الاثر است و ضمادی که در جمود الدم گذشت سود

دارد و قی و حقنه باشد که سود دهد.

ذکر ادویه قوی الادرار: انیسون، تخو کرفس، شلغم بری، دوقو کوفته و بیخته با طبیخ شبت بنوشند دیگر: سنگدان مرغ خشک کرده یک مثقال؛ نمک هندی، یم درم کوفتخ و بیخته به آب گرم یا شیر خر میل نمایند. دیگر: آب کرفس و آب ترب به روغن بادام تشراب فرمایند.

قسم پنجم: آن که خلط حاد بر مثانه ریزد و از حدت خود رطوبت مغریه مثانه و مجرای بول رات بزداید. و از آن که مرور بول باعث ازدیاد الم می گردد، طبیعت از خوف الم بر دفع نگراید و بدان سبب بول به عسر و تقاطز برآید. و این قسم، به اسر یعنی حبس کامل بول نمی انجامد. و علامت او سرخی بول است و حرقت مجرای قضیب و تقدم تدبیرهای گرم و تناول چیزهای گرم و خاصه این قسم است که اگر بیمار دل را قوی کند و بر وجع که هنگام برآمدن بول پیدا میشود صبر نماید بول به فراغت برآید؛ زیرا که در این حال مانع خروج بول بعه جز بی التفاتی دافعه هیچ نیست.

علاج: جهت تعدیل خلط لعاب اسبغول و بهدانه و تخم مرو و شربت بنفشه و خشخاش و عناب و روغن کدو و بادام شیرین و بنفشه و آش جو و مانند آن تناول کنند و از چیزهای گرم و ذی ادرار پرهیزند تا افما رطوبت نیفزاید و

برای تغریه مجاری لعاب اسبغول و صمغ عربی در احلیل چکانند و شیاف ابیض با شیر زنان حل کرده و قدریث روغن بادام یا کدو در وی ریخته چکانیدن نفع تمام دارد و اگر ماده بسیار آید از بدن تنقیه را مقدم دارند.

قسم ششم: آن که زمانی طویل بود در مثانه ماند و برنیاید به واسطه نوم یا اشتغال دیگر که ادمی را افتد و به واسطه مخ امتلا مثانه از آب و مدافعه استفراغ تشنج و تمدد در مثانه افتد و قوت دافعه او بمیرد لذه این را موت قوت نام می- گذارند و علامت او آن است که عقب امساک بول پدید آید.

علاج: تخم کتان و حله و قرطم و برگ کرنب و خطمی بجوشانند و در این طبیخ مریض را بنشانند و بعده مثانه را از دست منغمر سازند یعنی فشار دهند تا بول برون آید. «ولا یخفی ان الغمر بالید یقوم مقام عصرها علی مافیها من القوه الدافعه الطبیعه الی بها» و برای احیا دافعه روغن بلسان و قسط برعانه بمالند و اگر بدین حیل به بول نگشاید قاطیر استعمال نمایند و این چنین مرض را احتراز از مجلس اکابر و هرچه موجب منع بول باشد ضروریست.

قسم هفتم «آن که قرحه یا بثره در مجاری بول پدید آید و از آن که مرور بول بر آن محدث الم می گردد، طبیعت از دفع بول اجتناب نماید و بالضرور بول به عسرت و تقاطر برآید؛

مگر آن که بیمار ب ایدای برآمدن بول مصابرت نماید که دزین صوزرت، بول به فراغت می برآید؛ چنان چه در افنا رطبی یعنی قسم پنجم گفته آمدیم و علامت او وجود آثار قروح و بثور است و خروج بول به آسانی اگر بیمار مصابرت کند بر آن آفت. و فرق در این صورت و در آن که از افنا رطوبت مجاری افتد از وجود و فقدان اثار جرارت ظاهر است.

علاج: هرچه برای قروح مثانه گفته شد استعمال نمایند و بدانند که افیون و تخم بنج و مانند آن در احلیل چکانیدن به جهت تحذیر و زوال الم و لعاب اسبغول و صمغ عربی و نحو آن جهت تغریه و تلطیح یعنی ایجاد لایه یی لزج در مجاری بول نفع تمام دارد.

قسم هشتم: آن که ضربه بر پشت و مثانه افتد و قوت های مثانه را ضعیف سازد به سبب احداث ورم در مثانه یا به واسطه ایقاع تشنج و تهلهل در لیف های آن.

هعلامت و علاج: آن چه مودی به ورم شود علامت و علاج او از ورم المثانه جویند و در آن چه منجر به تشنج گردد یا مفضی به تهلهل شود فصدد باسلیق سود دارد و روغن گل مالیدن نافع است و ایضا اندر تهلهل الیاف، استعمال آبزناات ملینه مسکنه قابضه نفع می دهد و در جمله

حیله استفراغ بول ضروری است به قئاظیر بود یا تدبیر دیگر و بدانند که آن چه از سست شدن به آفت لیفهای مئانه باشد خبلاصی از وی کمتر است.

قسم نهم: آن که قبض و خشکی در مجرای بول افتد از رارت شدید چنان که در تبهای محرقه و بیمایهای ذوبانی پدید آید. و علامت او آن است که بول اگر اندک باشد برنیاید و اگر بسیار بود به آسانی برآید و حدت و التهاب بول و انتفاع از مرطبات گواهی دهد.

علاج: برای حصول ترطیب، لعاب اسبغول و بهدانه با شربت بنفشه و روغن گل آمیخته بنوشند و ماء الشعیر و اسفناج و کدو و مغز بادام و مانند آن تناول کنند و به طبیح ادویه مرخیه آبن سازند و تنطیل نمایند و روغنهای مرطبه چون روغن بنفشه و کدو بر مئانه بمالند.

قسم دهم: آن که در مئانه و مجاری بول تشنج افتد به واسطهخ انصباب بلغم بر اعصاب و رباطها. و علامت او آن است که آثار تشنج ظاهر شود و گاهی اگر بول اندک برآیدف بر سبیل زرق آید نه به ادرار؛ بخلاف آن که از استخای مئانه باشد.

علاج:

قسم یازدهم: به ازاله تشنج کوشند: آن که ارتفاع خصیه

باعث احتباس گردد.

علاج: در ارتفاع النخیه مذکور خواهد شد.

قسم دوازدهم: آن کهخ حس مثانه ضعیف شود و از لذع بول متنبله تا دفع نماید و موجب ضعف حس مثانه رسیدن آفت است در مثانه یا در عضله مثانه یا در مبدا اعصاب عضله مثانه یا در دماغ که مبدا همه اعصاب است؛ کما یظهر فی القرانیطس و اللیثرغس. و علامت فقدان حس آن است که آدمی لذع و حرقت بول درنیاید.

علاج: روغن یاسمین و سوسن و نرگس و زعفران و بلسان هرکدام که میسر آید با مسک و جندبیدستر آمیخته در احلیل چکانند و بر عانه بمالند و چیزهای خوشبو و مقوی چون برگ سیب و پودینه و سوسن و اکلیل و شیخ و شبت ضماد نمایند و تریاق کبیر و مثرودیطوس و سنجرنیا و معجون ماده الحیوه و ماء الاصول به روغن بیدانجیر خوردن فرمایند و اگر در بدن امتلا باشد قی فرمایند.

قسم سیزدهم: آن که خلع مثانه موجب احتباس شود.

علاج آن گفته شد.

قسم چهاردهم حادث از ورم اعضای مجاور: یعنی آن که در اعضای که مجاور مثانه اند چون روده و رحم و مقعد و ناف حالبین ورم عظیم عارض شود یا رحم منحرف گردد یا

خروج نماید و به سبب مجاورت مجرای بول منضغط گردد و احتباس افتد.

علامت و علاج این قسم: از فصل عضو مؤوف جویند. قسم پانزدهم: آن که فقراتی که محاذی مثانه است زوال پذیرد و عسرالبول آرد.

علاج: این در سلسل بول گفته آید.

فایده: در ذکر قناطر که آلتی است مخصوص برای گشادن بول. و وی آن است که از اسرب و قلعی یا نقره آلتی سازند مجوف به حسب طول ذکر علیل وسعت و ضیق احلیل و در یک سر او سوراخها کنند و نفع تعدد سوراخ آن است که اگر یکی از آن بند شود از خون ن خلط غلیظ باقی مفتوح ماند جهت خروج بول. و طریق استعمال او آن است که بگیرند صوف منظم الخیوط و در وسط او زشته ابریشم محکم قوی بر بندند پس این صوف موصوف را در جوف انبوه مذکور در آورند و به دیگر احکام صناعی مسدود گردانند به نهجی یعنی به گونه ای که هوا را داخل نماند یعنی خلا ایجاد شود و این انبوه را که مسمی است به قناطر در احلیل در آورند از آن طرف که مثقوب است و تا طول قضیب رسانند، بعد رشته ابریشم را که یک ر او به صوف بسته اند و سر دیگر بیرون باشد به قوت تمام بکشد یکبارگی تا جهت

ضرورت خلا به مجرد خروج صوف بول برون آید و باید که پیش از استعمال قئاظیر آبن فرمایند تا تلین حاصل شود و اگر به جای قئاظیر چیزی محجمه مانند بر سر وجود گذارند و بکنند باشد که آبی که پیش بسته بود بیرون آید و این عمل نسبت به اول سهل است.

فصل یازدهم: اندر تقطیر بول

این نیز بر چند قسم است:

قسم اول: آن که بول حدت پذیرد به سبب اخلاط گرم و علامت او سوزش و زردی بول است و هر لحظه برخاستن احساس دفع بول. و این قسم از کثرت جماع و تناول اغذیه و ادویه گرم و تعب و ریاضت حادث شود و بیشتر در زمان گرم و به گرم مزاج و به مرد جوان پدید آید.

علاج: شیره تخم‌های چون تخم خرفه و تخم خربزه و کدو و خشخاش و کاهو و کاسنی و کاهو و کدو و مانند آن تناول کنند و تشرب شربت بنفشه و شربت خشخاش سود دارد.

قسم دوم: آن که قوت ماسکه ضعیف شود به سبب ضعف جرم مثانه یا سردی مزاج او یا به سبب استرخای عضله‌یی که مطیف یعنی پیچیده شده بر مثانه است و علامت او سپیدی بول است و تقدم تدابیر مبرده و حرقت و عطش نابودن و گاهی بی‌اختیار بیرون آید.

علاج: معجون‌های گرم چون مثرودیطوس و اطریفیل کبیر و جوارش کندر و سنجرنیا با بعضی قوابض چون جفت و حب الآس و مانند آن خوردن نفع تمام دارد و اطریفیل صغیر،

سه درم با نیم درم سنجرنیا امیخته به غایت سودمند است. و ماسک البول حار کذلک و انجیر و مویز در تسخین مثانه و جلاء او مخصوص است و روغن بید انجیر خوردن و مالیدن و مومیایی به روغن زنبق با روغن بادام حل ساخته در احلیل چکانیدن و در دبر برداشتن کثیرالنفع است و قاقله موازنه یک مثقال هر روز خوردن نفع دارد و نخوداب که در ادویه گرم باشد مفید است.

قسم سوم: تقطیر حادث از عسرالبول: یعنی آن که ورم، حصات یا رطوبت لزجه یا جمودالدم یا قروح یا جرب که در مثانه افتد یا ذهاب مثانه و جز آن که در عسرالبول گفته شد، موجب تقطیر گردد.

علامت و علاج او: از عسرالبول جویند.

فصل دوازدهم: اندر سلس البول

وی این است که بول به غیر اراده بیرون آید و آن بر چند قسم است؛

قسم اول: آن است که مثانه یا عضله که محیط اوست مسترخی شود به واسطه فرط برودت و رطوبت. و علامت او سپیدی بول است و عدم حرقت و جمله علامات سوءمزاج بارد پیدا بود. و این قسم در اکثر در آخر بیماری‌های سرد و تر عارض شود.

علاج: ادویه گرم قابض، چون کندر و سعد خولنجان و مانند آن هرچه مسخن مثانه و مجفف رطوبات سفلی بود با چیزهای بارد قابض مجفف چون جفت بلوط و حب الاس و گلنار و مانند آن مرکب ساخته بدهند و مسک و جندبیردستر به روغن‌های گرم یار یعنی مخلوط کرده بر مثانه بمالند و بهترین چیزها، خوردن اطریفیل صغیر و کبیر است؛ خاصه اگر ادویه اطریفیل را به روغن گاو پرب سازند و بیریان نمایند و شاه بلوط و مصطکی و سعد هلیله سیاه با قند سفوف ساخته خوردن نفع دارد و گوشت روباه بریان نموده این علت را و درد پشت را به خاصیت فایده مند گفته‌اند.

قسم دوم: آن که فقرات که در برابر مثانه است زوال گیرد

به خارج یا داخل به وقوع ضربه یا سقظه و باید دانست که آن چه در وی زوال فقار به سوی خارج بود، از دو حال بیرون نباشد: یکی، آن که به انقطاع رباطهای مثانه انجامد و علامت او نتو و بلند شدن فقار است.

علاجش: ممتنع است؛ زیرا که رباط گسسته مرتبط نمی-گردد.

دوم آن که رباطها برحال باشد و گسسته نشود اما به سبب تمدد رباطها که لازمه زوال فقار است، متاذی گردد عضله‌یی که عاصر مثانه است.

علاج او: رد فقار است و گاه باشد که زوال فقار موجب عسر البول گردد و آن چه در وی زوال فقار به داخل بود علاج او جذب فقار است به مص محاجم یا به تضمید زفت. قسم سوم: آن که سوءمزاج گرم مفرط به مثانه عارض شود و علامت او حرارت مزاج است و قاروره رنگین بودن و به چیزهای گرم ضرر یافتن.

علاج: از طباشیر، گلنار و گل ارمنی و خرفه و تخم کاهو اقراص سازند و بدهند و آن چه در ذیابیطس گرم ذکر یافته و هرچه بارد قابض باشد به کار برند.

قسم چهارم: حادث از اورام اعضای مجاور: یعنی آن که در اعضاء مجاور به مثانه چون رحم و ناف ورم عظیم پدید

آید و بدان سبب مثانه منضغط گردد یا در امعا ثقل بسیار جمع شود و مثانه را تنگ کند و از همین قبیل است که زنان را هنگام حمل ثقل پدید آید.

علاج: به زوال سبب رجوع نمایند.

قسم پنجم: حادث از استعمال مدرات یعنی آن که استعمال مدرات چون شراب و خربزه و جز آن باعث سلس البول شود.

علاج: ترک سبب و بعده یعنی پس از آن اگر باقی باشد به چیزهای موافقه تعدیل نمایند.

قسم ششم: آن که خلع المثانه سبب این علت شود.

علاج آن به فصل مستقله ذکر یافته.

فصل سیزدهم: اندر بول کردن در فراش

این علت کودکان را بسیار افتد.

علاج: آن چه در سلس البول یعنی فصل قبل که سبب او سردی مثانه و استرخای عضله بود و گفته شد استعمال نمایند و بدانند که مرض مذکور بسیار باشد که دوا نپذیرد و چون کودک به بلوغ رسد خود به خود زوال گیرد. و نیکوترین حیل آن است که از خواب بیدار سازند و بول کنانند یعنی به بول وادار کنند و شبانگاه طعام و آب نهدهند و از چیزهای سرد و تر باز دارند و روغن سوسن و بان که در او مسک و قدری فرفیون آمیخته باشند بر عانه مالند. و گلکنند عسلی بخورانند و قلیه خشکه و مطنجنه غذا فرمایند و این دوا سود دارد زیره، کندر و حب الاس، از هریک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند شربتتی دو درم.

فصل چهاردهم: اندر بول الدم

این بر سه قسم است:

قسم اول: آن که رگی از گرده گشاده شود یا شکافته گردد. و علامت این قسم، آن است که خون صاف برآید به غیر درد و ریم و چرک هیچ نباشد؛ پس اگر گشاده شدن ذهن رگها سبب بود خون اندک اندک برآید و اگر رگ شکافته باشد خون کثیر المقدار به یکبار بیرون آید و رسیدن ضربه به گرده و تناول اطعمه و ادویه تیزذی سمیت بر آن گواهی دهد و باید دانست که بول الدم که به سبب انفتاح یا انشقاق رگ گرده افتد، گاه باسشد که به ادوار معین آید همچون خون بواسیر. و در هنگام احتباس جهت امتلاى عروق گرده وجع به جانب قطن محسوس شود. و بعد از آن که خون روان گردد وجع کم شود تا رگها باز ممتلی شود.

علاج: فصد باسلیق و صافن کنند و قرص کهربا و قرص نفت الدم و قرص بول الدم دهند. و شربت عناب به گشنیز خشک و شربت خشخاش و ریواج و کاکنج سود دارد و حجامت کردن بر سفره و عانه مفید است و آن جاکه حدت خون سبب باشد آب سرد بر مthane ریند و گل ارمنی و اقاکیا و صندل و گل سرخ و حی العالم ضماد نمایند و هرچه در

ذیابیطس گرم ذکر یافته استعمال فرمایند و بدانند که تناول اطعمه حریف و شیرین و ترش و استحمام و حرکات عنیفه و سواری اسب و غیره و مشی سریع در بول الدم شرر تمام دارد.

قسم دوم: آن که گرده یا جگر ضعیف گردد و بدان سبب خون از مائیت جدا نشود چنان چه باشد و همراه بول برون آید. و علامت او، ان است که بول، غسالی باشد؛ یعنی به رنگ ابی که گوشت در او شسته باشند؛ پس آن چه از ضعف گرده بود مایل به سپیدی و غلظ بود و آن چه از ضعف جگر بود مایل به سرخی و رقت.

علاج: آن چه در ضعف جگر و گرده ذکر یافته استعمال نمایند به حسب سبب.

قسم سوم: آن رگ‌های اعضا بول متاکل شوند و بدان سبب بول الدم پدید آید. و تاکل در این عروق نمی‌شود مگر بعد از جراحت این اعضا. و علامت وی، آن است که بول باریم آید و بدبو باشد و به تفاریق برون شود اندک اندک؛ خصوصاً آن جاکه تاکل در رگ‌های مثانه باشد.

علاج: آن چه برای قروح گرده و مثانه شد استعمال نمایند و گل ارمنی و قرص کاکنج فایده دارد. و کندر و گل ارمنی و قرص طباشیر ممسک سودمند است در همه اقسام.

باب نوزدهم: اندر امراض که به مردان

مخصوص است

این باب مشتمل است بر چند فصل.

فصل اول: اندر نقصان باه

باید دانست که مجامعت کار طبیعی است. و استکمال این فعل، مشروط به صحت اعضا رئیسه است. و عضو رئیس چهار است: یکی، دا. دوم، دماغ. سوم، جگر. و ای هرسه هم جهت بقا شخص آمد و هم بقای نوع. چهارم، قضیب. و اوعیه منی است. و این از جهت بقا نوع است فقط. و پوشیده نماند که نقصان باه بر دو گونه است: یکی، آن که شهوت جماع ضعیف شود. دوم، آن که آلت مسترخی گردد و هر واحد از

این به قسمی بیان کنم:

قسم اول: در نقصان باه که سبب آن ضعف شهوت باشد.

اسباب ضعف، انواع است:

نوع اول: آن که بدن لاغر و ضعیف شود از قلت غذا و بدن سبب روح و ریح و خون که ماده شهوت است کمتر گردد. و علامت او، نحافت بدن است و ضعف قوت زردی رنگ و قلت غذا.

علاج: جهت قوت بطن، غذای نیک خورند و خواب بسیار کنند و جماع ترک نمایند. و خود را به لهو و سرور و خوشبوئی‌ها مشغول دارند. و از اغذیه هرچه مناسب حال خود دانند بخورند و معجون لبوب نفع تمام دارد.

نوع دوم: آن که منی قلت پذیرد و ظاهر است که چون در اعضای جماع منی بسیار نباشد تحریک شهوت نکند.

باید دانست که منی، فضله چهارم که پس از توزیع و تقسیم غذا در اعضا متکون شود راشحاً عن العروق. او از جمله رطوبت غریبه است که قریب العهد بانعقاد است و اعضای اصلی چون عظم و غضروف و عصب و عضله و تر و رباط و شریان و رید و غشا از وی متکون می‌گردد.

طریق حصول منی، آن است که خمیر و اصل او از دماغ فرو می‌آید از آن دو رگ که پس هردو گوش است و این هر

دو رگ با نخاع واصل شده و نازل گشته‌اند و از هر عضوی رئیس شعبه و جزوی بدین رگ‌ها پیوسته است. و همه آن به رگهای انیثین رسیده و قدرت کامله صانع مطلق چنان اجرا یافته که هرگاه آن ماده مستعد به انیثین آید، به سپیدی و غلیظی گراید؛ چنان چه خون در پستان به شیر استحاله می‌نماید و جمهور اطبا اتفاق دارند که منی در زن و مرد هردو است. و نص قرآنی نیز برین دال؛ «کما قال تبارک و تعالی: فلینظر الانسان مم خلق من ماء دافق بخرج من بین الصلب و الترائب». و دلیل بر آن خمیر منی از رگهای پس گوش می‌آید آن است که به تجربه رسیده که قطع این رگها قطع تناسل می‌کند و ایضا خون این رگها مشابه به شیر میباشد. و دلیل بر آن که از هر عضوی مترشح می‌گردد منی، آن است که ضعیفی که از برآمدن اندکی از این حاصل شود از برآمدن خون که دوچند او باشد نشود. و از آن جاست که هر عضوی که از پدر ضعیف باشد از پسر نیز همان عضو ضعیف شود در اکثر امر.

علامت قلت منی عسر خروج اوست و نزارت یعنی اندک او پس اگر سبب قلت منی خشکی و لاغری آلات منی بود نشان او غلظت منی است و به استحمام مرطب و استکثار اغذیه مرطبه و از درآمدن آب نفع یافتن. و اگر سبب قلت

سردی آلات منی باشد نشان او شدت غلظت و جمود و برودت منی است و خروج او به دشواری بعد از صدمات بسیار و حرکت بی‌شمار و انتفاع یافتن از گرسنگی و حرکات معتدله و ادویه مسخنه و هوای گرم. و از این قبیل است که بعضی کسان را بعد از دخول، نعوظ استکمال می‌گیرد جهت حرارت موضع یعنی فرج و حرکات جماعیه اگر سبب قلت حرارت آلات منی بود، نشان او غلظت و زرد منی است و سهولت خروج و به ادویه تبرید انتفاع یافتن و در خصتین عظم و در رگ‌های قضیب برآمدگی پیدا بودن.

فایده: غلظت منی، بر تقدیری است که حرارت نفرط باشد؛ «لان الحراخ المفراط تشوی و تجفف». و آن جاکه به افراط نبود شرووری است، «لان الحراخ تذوب ترقق اذا لم یفرط».

اگر سبب قلت، رطوبت آلات منی بود، نشان او رقت منی است و کثرت او و سستی قضیب و به آب و مانند آن ضرریافتن و به مجففات منتفع گشتن و قاروره سپید و غلیظ بودن. و اگر سبب قلت اجتماع برودت و یبوست یا برودت و رطوبت یا حرارت و یبوست باشد نشان او از ترکیل آن چه در بسایط گفته شد ظاهر شود. و باید دانست که اجتماع حرارت و رطوبت سبب قلت نمی‌شود بلکه موجب کثرت

منی است؛ چنان چه «شارح اسباب» گفته «المزاج الحار الرطب فهو السبب الفاعل للدم النضيج الصالح المستلزم لكثيره تولد المنى و الروح الشهوانى و النفخ المنعظ و لايمكن ان يكون سببا لقله المنى».

علاج: اگر یبوست و لاغری آلات منی سبب باشد اغذیه مرطبه چون لبنیات و اسپیداجات و مانند آن تناول نماند و از اشربه هرچه مرطب بود بنوشند و بدانند که دواء الترنجبین نفع تمام دارد و کذلک استحمام و سرور و لهو و تدهین و هرچه فرحت و رطوبت افزایش دهد.

اگر برودت سبب باشد، زنجبیل مربا و معجون لبوب که منی افزایش دهد و معجون گرم که تحریک شهوات نماید بخورند و هرچه تسخین کند مفید دانند اکلا و طلا و بهترین غذا قلیه به دارچینی و کبابه و خولنجان است و نخوداب به ادویه گرم و عصفیر و کبوتریچه و مرغ و مانند آن. و تریاق کبیر و معجون حلتیت و نوشدارو سود دارد و عسل به زهرهخ گاو و عسل و بوره مالیدن بر قضیب سودمند است. و پیه شتر در تقویت ذکر حلتیت با پنچ زرده بیضه نیم پخت آمیخته خوردن به غایت مبهی و منعط است.

اگ حرارت سبب باشد هرچه مسکن حرارت آلات منی باشد استعمال نمایند؛ چون شیر و دوغ و شیر خرفه و مانند

آن نوشیدن. و از اغذیه و ادویه گرم پرهیزیدن و خصیه را به روغن بنفشه بادام چرب ساختن و به قلیه خیار و گوشت بزغاله و اسفانتاج و مانند آن اغذا فرمودن.

اگر رطوبت آلات سبب بود ادویه یابسه چون اطریرفل و مانند آن به کار برند و قلیای مبرزه یعنی با ابازیر و مشویات متوبله یعنی با عوبل بخورند. و بهترین گوشتها مرغ و عصفیر و دراج و مانند آن است و نیکوترین توابل دارچینی و زیره و صعق و سداب است و گفته‌اند هرکه مداومت نماید بر گوشت عصفیر و عوض آب شیر بنوشند منی او زیاده شود و نعوظ تمام بر دوام پدید آید. و روغن قسط که در او فرفیون و سعد حل کرده باشند بر قضیب مالیدن نفع دارد و کذرلک دیگر مسخنات و این طلا سود دارد: بوره مثقالی نرم بکوبند و در شیر آمیخته شب گذارند و در سایه خشک سازند و زهره گاو و عسل آمیخته به وقت حاجت در قضیب و حوالی او بمالند و از مرطبات پرهیزند.

اگ ترکیب اسباب موجود بود، به حسب ترکیب از آن چه در بسایط ذک یافته تدارک نمایند و بسیار باشد که دو سبب مجتمع گردد؛ اما زیاده بر دو کمتر باشد.

نوع سوم: آن که منی ساکن شود و حرکت نکند و از ذات و لذع و دغدغه یعنی گزش که میج شهوت است مفقود گردد

و بالضرور ضعف دربارہ پدید آید. و این نوع، بیشتر کسانی را عارض شد که افیون و بنگ و پوست خشخاش و مانند آن هرچه مخدر است می‌خورند و علامت او آن است که منی کثیرالمقدار برآید و باوجود آن غلیظ و افسرده باشد و نعوذ تمام نشود مگر بعد از صدمات متعبه و حرکات مکربه و انزال به دشواری شود.

علاج: هرچه مسخهن و مهیج منی و محدث و لذع بود استعمال نمایند؛ مثلاً زرعونی و معجون لبوب و معجون بزور تناول کنند و خشک و زنجبیل بجوشانند و در طبیخ او شیر تازه و روغن چهار مغز آمیزند و حقه نمایند و مغز پنبه دانه و عاقرق‌رحا قنه و پیه شیر و روغن نارجیل به هم آمیخته و لته‌یی بدان آلوده در دبر بردارند.

نوع چهارم: آن که جماع متروک شود زمانی طویل و کار بدان رسد که طبیعت از تولید منی باز ایستد؛ چنان چه از تولید شیر عندالفظامیعنی هنگام از شیرگرفتن باز می‌ماند و علامت او ترک جماع است مدتی مدید و احتلام شدن و از جماع خشنود ناگشتن.

علاج: هرچه منبه طبیعت است و باعث شهوت بود اختیار کنند؛ چنان چه استماع سرود زنان خوش آواز از طریق مشروع و تنبور و احادیث جماع و رؤیت تسافد حیوانات و صور

جمیله و قرائت کتاب‌ها که در وی بیان جماع و صفت معشوقان باشد و تناول اغذیه باهیبه چون زرده تخم مرغ و گوشت حلوان و چوزه‌ها و هریسه و کله و پایچه و مانند آن و تدهین روغن سوسن و چیزی با موم و زهره گاو یاریعی مخلوط کرده بر ذکر و اثیین و عانه و کذلک عاقرقرا با روغن پنبه دانه آمیخته.

نوع پنجم: آن در نفس تمکن یابد احتشام مفعوله یا کراحت او یا ضعف نفس و اوهام؛ یعنی پیش از آن که قربت کنند به خیلا آرد که من بر وی قادر نخواهم شد؛ پس به توهم خجالت، ساقط شود شهوت یا وهم کند که کسیاو را بسته است. و همین حکم دارد هرچند پیدا کند در نفسخود هر نوع دیگر از رای باطله و خیال فاسدهکه مانع جماع شود؛ پس در این صورت‌ها باوجود کثرت منی و صحت آلات، رغبت نمی‌کند طبیعت بر جماع. و ظاهر است که اثر امور نفسانیه در بدن از سایر موثرات بیشتر و اسرعت‌تر است.

انتباه: گاه باشد که بعضی کسان را باوجود مزاولتیعی دوام جماع به شخصی معین چون با دیگری اتفاق افتد، شهوت نشود؛ خاصه اگر آن مفعوله، جدیده باکره بود؛ زیراکه هیبت بکارت در جوانان کار ناآزموده به حدی است که از خوف ازاله آن، شهوت اصلی خود را کم می‌کنند؛ پس بدانند که اگر

به تقاضای طبیعت گاهی شهوت نشود یا در اثنای کار فرو گردد یا باکره جهت تدافع که خاصه حیاء است پایداری نماید، باید که در دل اندیشه نکنند و خجالت نکشد و خجالت مزید سبب است؛ بلکه دل را تسلی دهند که کار طبیعت همه وقت بر یک و تیره نمی‌باشد.

علاج: به حیل‌های مناسبه دفع نمایند خیالات فاسده و آرای کاسده یعنی سست کننده را که در نفس ممتکن باشد و به تقویت دل و دماغ مشغول باشند که چون دل و دواغ قوی بود، خیال فاسد و اندیشه باطل زود اثر نکند.

نوع ششم: آن که ضعف در دل پدید آید از تعب کثیر یا مرض ۱ طویل یا جوع مفرط و جز آن هرچه روح و حرارت غریزی را تحلیل کند و قوت را ضعیف سازند و ظاهر است که چون دل و دماغ ضعیف شود، روح شهوانی و ریخ ناشره متولد نگردد و بالضرور ضعف درباره پیدا شود. و علامت او نرمی و ضعف در نبض است و قضیب دیر سخت شدن و جماع کمتر خواستن و نشاط از جماع کمتر شدن و بعد از جماع حالتی نزدیک به غشی پیدا شدن. و آن جا که از حرارت بود، ظهور تشنگی و خفقان نیز لازمه این مرض است و خاصه صاحب اوست که از شرم و از ترس و اندیشه از این کار باز ماند.

علاج: در تقویت در تعدیل دل کوشند به حسب سبب ضعف به مفرحات یا قوتیه و جز آن که درباب امراض دل است و به ساز خوش آواز مشغول دارند و از فکر و از غم دور دارند و به طرق شرعیه با معشوقه جمیله هم آغوش ازند که صحبت محبوبه در تقویت اعضا و افزودن شهوت و باه بهتر از لبوب کبیر است و هیچ چیز به او نمیرسد.

نوع هفتم: آن که معده یا جگر ضعیف شود و بدان سبب خون صالح که تولید منی را شاید کمتر پیدا شود و بدان سبب ضعف در باه پدید آید و علامت او آن است که آرزوی طعام و جماع کمتر شود و هضم صعب باسد و دیگر آثار ضعف و سوءمزاج که بدان عضو مخصوص است پیدا آید.

علاج: در تقویت و اصلاح مزاج اعضا مؤوفه کوشند به حسب سبب؛ چنان چه در محل خود مضبوط است.

نوع هشتم: آن که دماغ ضعیف گردد پس ماده قوت نفسانیه حساسه منقطع شود از اعضای تناسل و بدان سبب از اعضای مذکوره از حرکت و لذع و دغدغه منی متنبه نگردند و ظاهر است که تا در اعضای تناسل اثر دغدغه منی مخصوص نگردد، بیاه و انتشار صورت نبندد. و علامت او آن است که حواس مکدر باشند و حرکات متعسر و بطی بوند و جماع کمتر آرزو شود؛ اگر دماغ را تعب رسد از دب شب

بیدارشی یا جز آن. و جماع لذت ندهد و قضیب سست باشد؛ پس اگر ضعف دماغ از برودت بود، هوای سرد و چیزهای سرد ضرر دهد و گرمی نفع بخشد. و اگر از حرارت بود، برعکس این باشد و اگر سبب ضعف از یبوست دماغ بود برعکس این باشد.

علاج: در تبدیل مزاج کوشند به آنچه ضد سبب یبود و اگر ماده غالب بود تنقیه غالب مقدم دارند به حسب او و بعده به تبدیل رجوع آرند. و در جمله، جهت تقویت دماغ، معاجین مقویه و شمو مات و اطلیه و جز ان بر وفق حرارت و برودت استعمال نمایند؛ چنان چه در امراض دماغ ذکر یافته.

نوع نهم: آن که ضعف یا آفت دیگر به گرده رسد و بدان سبب در شهوت طبیعی نقصان راه یابد و ظاهر است که شهوت طبیعی، مستکمل نمی شود مگر به قوت گرده و قال «شارح الاسباب»: «ماده منی تاتی من الکبد الی الکلیتین فی شعب من الاجوف النازل و يتصفی فیهما من المائیت ثم منهما الی المجری الذی بینهما و بین الاتنین و هو عرق کثیر المعاطف و الاستدارات لطول المسافته فیهما فینضج فیہ المنی و تبيض بعد احمراره ثم منه الی الانثیین سینان علی اتمام تکون المنی باستحاطتهما الدم النافذ فی هذه العروق و لذلك صاحب الکلیه الحاره باعتدال تکون کثیر المنی قویا

علی الجماع».

علامت و علاج: آفات گرده در جایگاه خود گفته شده
بدان رجوع نمایند.

قسم دوم: در نقصان باه که سبب او استرخا آلت بود.

این بر چهار گونه است:

نوع اول: آن که ضعف و لاغری بدن موجب استرخای و
سستی آلت شود.

علامت و علاج او همان است که در نوع اول قسم اول
این فصل گفته آمدیم.

نوع دوم آن که آدمی زمان طویل از جماع باز ایستد و
بدان سبب تقلص و هزال در قضیب افتد و هویداست که
سایر اعضا قوت میابند به عملی و ریاضتی که بدان عضو
مخصوص باشد و ضعیف می گردند از ترک آن؛ لهذا قال
الاطباء: «العمل یقوی و یغلظ و العطله یدیب و یهزل».

علاج: آب نیم گرم بر آلت ریزند جهت تخلخل و جذب
و ارخا و ترطیب بعده شیر میش بمانند زمانی طویل بر ذکر و
نواحی آن و برای جذب خون و حفظ خون منجذب زفت
رومی استعمال نمایند تا نفع پدید آید.

نوع سوم: آن که در اسفل بدن نفخ و ریخ کمتر تولد کند
به واسطه برد مفرط یا حرارت یا یبوست و بدان سبب آلت

مطاوعت نکند و مسترخی باشد. و علامت او قوت قوای بدنی است و سلامتی اعضا و نفخ نابودن و به اغذیه نافخه و عند تخمه منتفع گشتن و منی بسیار برآمدن و این ک را انتشار بالکل باطل نمیباشد بلکه اندک و ضعیف میباشد و گاه باشد که عدم تولد نفخ، از قلت حرارت و نقصان رطوبت بود و نشان او این است که پس از اکل و اشرب خاصه اگر ماکول با رطوبت و کثیر الحرارت باشد انتشار بالکل باطل نمیباشد، بلکه اندک و ضعیف میباشد و گاه باشد که عدم حرارت، مانع تولد نفخ باشد و این بسیار بود و نشان او این است که هنگام گرسنگی و خلو معده عند حرکات مسخنه و استعمال اغذیه و ادویه مسخنه انتشار قوت گیرد.

علاج: آن چه از فقدان رطوبت بوئد، جهت ترطیب استحمام و تمریخ و مانند آن به کار برند. و از اغذیه چون باقلا و حمص و شیر تازه با اندکی دارچینی تناول نمایند. و از ادویه باهیة هرچه بسیار گرم نبود اختیار فرمایند و شدید الحرارت را زنهار نخورند که حرارت مفرط خشکی می آرد و این معنی ضد تولد نفخ است و آن چه از عدم حرارت باشد، جهت تسخین معاجین گرم و ادهان و جز آن هرچه مناسب بود استعمال نمایند.

نوع چهارم: آن که عارض شود به اعصاب، ه جنسی از

فالج به واسطه انصباب فضله بلغمی در اعصاب مذکوره یا به واسطه استادن در آب سرد زمانی طویل یا نشستن بر برف و مانند آن. و ظاهر است که چ=ون به سببی از این اسباب مزاج اعصاب فاسد شود قوت محرکه و حساسه منفعل نگردد آن عضو. و علامت او، حرارت و رقت منی است و سهولت خروج او به غیر انتشار و آن که آلت ضعیف الحس و حرکت بود. و روز به روز لاغر و باریک شود و به رسیدن آب سرد مقلص و فسده نگردد یا کمتر گردد به حسب بطلان و نقصان حس.

بدانند که مرض مذکور اگر قوی تر باشد و مزمن شده و هزال و ضعف در آلت بسیار راه یافته، توقع علاج نباشد و این نوع را عنت یعنی ناتوانی جنسی گویند و صاحب او را عنی خوانند. اما اگر حدیث العهد بود و سقوی نباشد و به رسیدن آب سرد آلت منقبض و مجتمع تواند شد و به غایت باریک نباشد دوپذیر بود.

علاج: آن چه در فالج گفته شد به عمل آرند و بدانند که در این مرض حقه و حمولات و مسحات مسخنه اثر تمام دارد.

فصل دوم: در معظمت قضیب و در بیان تدبیر

و کیفیت اوقات و جماع و بیان تدارک

مضرت که از کثرت جماع حاصل شود.

این فصل را به سه قسم بیان کنم:

قسم اول: آن چه قضیب را محکم و بزرگ کند.

باید دانست که بزرگی آن در طول نمیشود الا در سن جوانی و ایام نمو و چون سن نمو درگذرد، بزرگی قضیب صورت نبندد مگر در عرض عمق و اسباب بزرگی انواع است: یکی آن که آلت را چندبار به خرقه خشن چندان بمالند که سرخ شود بعد از آن روغن های مناسبه خاصه روغن مورچه طلا نمایند تا سد مسامات کند و نگذارد که آن خون منجذب تحلیل یابد و عقب آن؛ زفت طلا نمایند تا خون در آنجا منقعد گردد و باید که این عمل مکرر کنند تا عظم تمام آرد. دیگر آن که قضیب را به آب گرم بشویند و به روغن بلسان مکرر چرب سازند. دیگر، آن که به روغن زیت علی الدوام مالش دهند بزرگی آرد. دیگر، آن که به آب کرفس مکرر بشویند. دیگر، آن که به روغن گوسفند مکرر چرب کنند و خراطین یا علق خشک در روغن سوسن بسایند و

بمانند و «شیخ الرئیس» در استعمال علق- یعنی زلو- می گویند که رلو را در نارجیل که آب وی خشک نشده باشد اندازند و تا یک هفته یا بیشتر بدارند پس برآورند و بسایند و طلا نمایند.

اطبا گفته اند هر عضوی را که بخواهند فربه کنند، نخستین آن را مالش دهند و آب گرم بر آن ریزند و به تدریج آن بزنند، پس زفت بر وی طلا سازند. و هرگاه انتفاخ روی دهد از این تدبیر باز مانند تا آن چه منجذب شده است به تحلیل برود. قال «جالینوس»: «عالج نجاشی غلاما ناقص الالبه بهذا العلاج یوما فیوما فنمت الیته فی زمان یسیر» و دیگر تراکیب در این باب بسیار است اما در این جا به همین قدر که بهتر از کل است بسند نمودیم.

قسم دوم: در تدبیر کیفیت جماع و اوقات آن

این قسم، مشتمل است بر چند فواید:

فایده اول: بهترین اوقات برای جماع آن است که طعام از معده گذشته باشد و هضم اول و ثانی تمام شده و از آن که هضم هر شخصی و هضم هر غذایی یکسان نیست برای آن وقتی معین نتواند؛ لیکن به تقریب گفته می آید که: معتدل العظم را باید که بعد از غذا تا هفت ساعت نگذرد جماع نکند، مثلاً اگر عادت طعام خوردن وقت نماز پیشین باشد

بعد از نماز عشا استعمال به اینکار او را اولی تر بود. «بوعلی» گوید که التفات نباید کرد بر قول گروهی که وقت جماع را بعد از تمامی همه هضم‌ها قرار داده‌اند؛ زیرا که این وقت جوع باشد و بعضی محققان ذی تجربه برآنند که نیکوترین وقت آن است که طعام در معده هضم شده اما بتمامه از معده گذشته نباشد؛ زیرا که جماع بر خلو معده به غایت مضر است و علیه انا یعنی همین را من قبول دارم. و سزاوار آن است که بساط مباشرت گاهی منبسط گردانند که شهوت، صادق بود و اوعیه منی ممتلی و قوت‌های تن، قوی و سالم و آلت، انتشار تمام پذیرفته بی حدوث باعثی مثل خیال و روئیت و ملاحظه و لمس و امثال این‌ها و باید که در این کار وقتی شروع کنند که هوا معتدل بود.

فایده دوم: بهترین اشکال در جماع، آن است که زن بر بستر نرم به پشت باز خفته باشد و مرد بالای او بود و سرین او برداشته چندان که تواند و سر او بر بر بلند نباشد تا هم نطفه به جایگاه خود رسد و هم لذت بیشتر بود و بدبین عمل، اگرچه قضیب کوتاه باشد به رحم می‌رسد. و طاهر است که تا سر آلت رحم را نرسد و آن را نکوبد عورت را تسکین و انزال نشود. و بدانند که دیگر اشکال همه مضر است؛ خصوصاً که مرد در زیر بود و زن بالا.

سزاوار آن است که پیش از دخول ملاعبه نمایند و پستان را پاره‌یی به دست بمالند و بن ران او را به سرانگشت بخارند و سر آلت بر دهلیز فرج بسایند تا که شهوت زن غالب شود و هیئت چشم او به سرخی کشد و باشد که نفس عظیم زند و چشم او منقلب گردد و مرد را در پای خود سخت گیرد. بالجمله، چون شهوت ز غلبه کند باید که به کار مشغول شوند و زبان زن را دردهان خود کشند و آلت را به سرعت و شدت اندرون فرستند و به تریج و ملایمت بیرون آرند. و هرگاه در منی جنبش افتد زن را درهم کشند و آب دهند و به هیچ وجه منی را باز نگیرند، خاصه که حرکت کرده باشد. و جماعی که چنین واقع شود باعث صحت یعنی قضیب و موجب التقاء نطفه و ظهور مولود باشد.

فایده سوم: عقب تخمه و ناگواریدن طعام و عقب استفراغ قوی و بی‌خوابی و پس از ریاضت و ماندگی و رنج و حالت غم و اندیشه مفرط، جماع نشاید کزرد که از کثرت تحلیل، بیم غشی و ضعف باشد. و خشک مزاجان را در گرما و سرمای قوی ضرر دارد. و همه کس را در آن حالت که تن گرم شده باشد یا سرما یافته باشد، پرهیز از این کار واجب است و اگر اتفاق افتد از پس گرم شدن سلامت‌تر از آن باشد که از پس سرما یافتن.

فایده چهارم: هیچ کس را پس از جماع آب سرد و شربت سرد نشاید خوردن؛ زیرا که استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و به استسقا کشد. و ایضا به آب سرد غسل نشاید کرد و خویشان را از سرما و هوای سرد محفوظ باید داشت زیرا که اگر سرما به مسام اندر شود، حرارت غریزی را ضعیف کند و تن را سرد سازد.

فایده پنجم: گروهی برآنند که میان هر جماع که مع الانزال باشد سه روز فاصله باید داد. و کذلک در هر استفراغی؛ لکن باید دانست که احوال همه کس در این باب یکسان نیست: بعضی چنین باشند که یک روز خود را باز نتوانند داشت و مع ذلک هیچ ضعفی پدید نیاید بلکه راحت و قوت یابند، پس اعتماد بر شهوت و امتلا منی باید کرد. و کسی که بر این کار حریص بود و باوجود ادنی ضعف از ارتکاب آن باز نماند، باید که ناظر حال خود باشد تا: هرگاه طپیدن دل و سستی اندام‌ها و قوتها تولد کند و دم زدن از حال طبیعی بگردد و امزال دیرتر از عادت شود خود را باز دارد و آسایش جوید که اگر چنین نکند و مع هذا از جماع نایستد در امراض مهلکه افتد؛ پس واجب است که هرگاه حدوث این چنین اعراض احساس کند خود را از جماع باز دارد.

فایده ششم: هر جماع که با الحاح یعنی اجبار و حرکت بسیار کرده شود، زبان دارد و در آخر ضعف در باه آرد و کذالک صحبت با زنان حیض و نابالغ و بواکر و آنانی که بعید العبد باشند از جماع، ممنوع است و ضرر دارد بالخاصیت؛ اما باکره بالغه مشتھانه یعنی با رغبت مفعوله که گاه گاه به هم رسد، حکم اکسیر دارد؛ «کما لا یخفی علی اهل التجربة».

اما جماع در دبر با وجود حرمت شریعت و کراهیت طبیعت نزدیک حکما نیز مضر است و در «موجز» گفته: هرکه با زوجه خود لواطت بیشتر کند، ایمن نباشد از آن که فرزندی او ذی ابنه یعنی مبتلا به بیماری ابنه آید.

قسم سوم: در تدارک مضرت که از جماع پدید آید و حيله آن که از جماع ضعف رو ننماید: هرگاه از کثرت جماع ضعف و ناتوانی رو نماید، از آن باز ایستد و به تسخین و ترطیب و تودیع و تفریح کوشند و به ملهی طرب افزا اشتغال ورزند. و شیر گاو و شیر میش تشرب نمایند که در انعاش و تقویت نفع تمام دارد و کذلک بیضه مرغ نیمبرشت و دیگر اغذیه و حلوی مقویه و مبهیه. و هرگاه که از کثرت جماع رعشه پدید آید، تدهین دماغ فرمایند و آن چه به رعشه مناسب است استعمال فرمایند و روغن بان و روغن

سعد و مانند آن بر بدن مالند و اگر در ماده رطوبتی به سبب استکثار جماع که موهن حرارت است کثرتی محسوس شود، استفراغ را مقدم دارند. و بدانند که مضرت جماع در مردم ضعیف الاعصاب بیشتر میشود. و هرگاه از استکثار مباشرت ضعف در بصارت پدید آید تدهین دماغ کنند و روغن بنفشه و روغن بادام و کدو در بینی چکانند و به آب شیرین استحمام نمایند و در آب شیرین چشم بکشایند و گلاب در چشم چکانند و تا ضعف بالکل دور نشود، جماع را زهر قاتل انگارند و هریسه و کله پایچه تناول فرمایند.

فایده: هرکه بعد از جماع چند لقمه چرب و شیرین خوردن معتاد سازد، از جماع مضرت نیابد کذلک هرچه برای تدارک ضعف گشته شد اگر درحالت قوت استعمال می نموده باشند ضعیف نیفتند. و بهترین چیزها در این باب شیر گاو میش است؛، خاصه اگر قطعه‌یی زنجبیل در وی بجوشانند و نیکوترین و نافعترین طریقه آن است که هم چنان که بدوشند تازه تازه بنوشند به شزط موافقت طبیعت. و از این قبیل است که روغن ٹخوشبو مدام بر بدن مالیدن خواب و ساق و کف پا وقت خواب بدست نرم مالش دادن.

باید دانست که جماع مرغوبان طناز و شاهدان پر عشوه و ناز که بع سن بلوغ رسیده باشند موجب مسرت و انتعاش

حرارتن و تقویت قوی است به واسطه کثرت لذت ئو غایت
رغبت و در این صورت هرچند منی بیشتر دفع شوذد اما
ضعف کمتر افتد جهت وفور تولید منی و روح و کثرت
شوق.

فصل سوم: اندر سرعت انزال

این چند گونه باشد:

یکی: آن که قوت ماسکه ضعیف شود به سبب برودت و رطوبت و علامت او آن است که منی بسیار سپید و رقیق برآید و آثار گرمی هیچ نباشد.

علاج: برای تنقیه ایارجات دهند و به مقیئات قی فرمایند و برعانه و عجان یعنی بین خصیه تا مقعد و خصیه روغن زعفران و آس و نرگس و قسط و مانند آن بمالند و بدانند که شراب فنجیوش و معجون خبث الحديد نفع تمام دارد و قی در این جا به غایت مفید است جهت جذب مواد مخالف و بهترین غذا قلیه خشکه و مطنجنه به دارچینی و صعتر و زیره است.

صفت دوایی که به غایت مفید است: شهدانه را بجوشانند و به عسل میل نمایند. نوع دوم: آن که کمثرت منی و غلبه خون باعث سرعت شود و علامت او اعتدال قوام و کثرت منی و قوت آلت است.

علاج: رگ زنند و تقلیل طعام نمایند و چیزهای خون افزا چون گوشت و مانند آن بگذارند. و سکنجبین و اب انارین و شربت نارنج و غوره و مانند آن بنوشند. و جماع بسیار کنند

که به غایت سود دارد؛ خاصه اگر زمانی طویل جماع اتفاق نیفتاده باشد.

نوع سوم: آن که منی حرارت و حدت پذیرد پس به حرکت جماعی یا به مجرد مباشرت فاحشه یعنی تلاقی فرجین بدون دخول یا به مجردی نعوظ به حسب قوت و ضعف سبب اشتداد کند و حدت و حرقت و بدان سبب او عیه متنی متاذی شود و منی را به سرعت دفع می نماید و علامت او آن است که وقت برآمدن لذع و حرقت روی نماید و رنگ منی زرد و قوام او تنک یعنی رقیق باشد.

علاج: هرچه در وی تبرید و ترطیب بود مع القبض استعمال نمایند؛ مثلاً شربت خشخاش با شیر نخم خرفه و تخم کاهو و تخم حماض و مانند آن بنوشند و برنج و عدس با شیرده خشخاش آمیخته غذا سازند و ادویه سرد و تر ضماد نمایند.

نوع چهارم: آن که اعضای رئیسه ضعیف شود و به تبع آن در سایر اعضا ضعف عارض گردد و بالضرور سرعت پدید آید و بدانند که در این قسم سرعت نمی افتد مگر با نقصان باه.

علامت و علاج آن: از ضعف باه جویند و به حسب او تدارک کنند.

انتباه هم چنان که در قوت و ضعف باه فروج را خاصیت است در سرعت و امساک میز مدخلی تمام است لیکن اکثر این است که هرچه امساک آرد، مضعف باه باشد؛ لهذا اهل تجربه گفته‌اند که به مرض سرعت انزال هرکه مبتلا باشد باید که به کریه منظر و عجوزه بارد الموضع یعنی فرج او سرد باشد قربت کند و تحقیق آن است که در این کار، اختلاف مزاج فرجین شرط است؛ مثلا اگر سبب سرعت حرارت بود موضع مدخوله سرد باید تا تدارک حرارت نماید و بالعکس کذلک.

فایده: ان جا که حاجت به اختلاف افتد یعنی فرج همسرش نزاجی مناسب ندارد و تدد امکنه یعنی تعدد همسر متعذر باشد میتواند که جهت مزاج ادویه مناسبه طلا کنند و بفرمایند عورت را حمول سازد به همان ادویه پس جهت تبرید صندل و کافور و مانند آن مایت کند و جهت تسخین کبابه و عاقرقرا و امثال آن بسند باشد.

فصل چهارم: در کثرت شهوت جماع

این بر چند گونه است:

یکی آن که بدن ممتلی شود . خون و منی افزون گردد و علامت وی ق.ت بدن است و سرخی رنگ و قلت ضعف باوجود کثرت خروج منی به احتلام و جماع.

فایده: کثرت شهوت که با قوت بدن و صحت مزاج بود، من غیر استعقاب ضعف و ضرر زنهار در کسر و شکستن اوونکوشند؛ زیراکه شکستن شهوت به غیر ضرورت، مضعف مزاج و موهن قوت است اما هرگاه کثرت شهوت به آفت انجلامد و از کثرت جماع ضعف احداث نماید ان زمان علاج ضروری باشد.

علاج: رگ زنند و مسهل خورند. و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه هرچجه مایل به حموضت بود بیشتر میل فرمایند و آب عناب و عدس و غوره انگور و نار ترش و سدکه نوشیدن و تخم کاهو و تخم بنج و شاهدانه و گشنیز خشک و آرد بلوط و نیلوفر و تخم خرفه و صندل و سملق و گلنار و طباشیر و عدس مقشر و گل سرخ و کافور و جز آن هر چه بارد و مقلل منی بوذد سفوف کنند. . برای تبرید پست و گرده و اوعیه منی، اقاویا و گل ارمنی و طرائث و گلنار به آب آس

آمیخته بر پشت و گرده ضماد نمایند و بستر از کتان سارند. و برگ بید و برگ نیلوفر و مانند آن بر فرش بگسترند و بیمار بر این بستر به حالت مکشوف الظهر یعنی پشت را برهنه کند و بر پشت بنخسبد و قطعه اسرب بر گرده گاه یعنی کلیه بستن به خاصیت مسکن شهوت است.

نوع دوم: آن که منی حدت پذیرد و به سبب لذع و هیجان و قصد خروج او شهوت اشتداد گیرد. و علامت او، حرقت بول است و سرعت انزال و هنگام خروج منی لذع و حرقت پدید آمدن و عقب آنم ضعف در بدن عارض گشتن.

علاج: چیزهای سرد و تر چون کدو خرفه و کاهو و شیربرنج تناول کنند و هرچه بارد و مقلل منی بود و اندکی تخدیر داشته باشد چون پوست خشخاش و برگ قنب سود دارد و نافعترین ادویه دوغ نوشیدن است و کذک در آب سرد درآمدن، و اضمده و اطلیه که بالا ذکر یافت همه دراینجا مفید است.

نوع سوم: آن رطوبت‌ها که جهت منی گشتن مستعد باشد افزون شود و با وجود ضعف بدن و قلت خون و فتور قوت، شهوت غالب باشد و علامت او حرارت و رقت و بیاض منی است و کثرت نفخ.

علاج: ادویه حار مقلل منی چوت شونیز و تخم سداب و

تخم پنجنگشت و پودینه و مرزنجوش و مانند آن به کار برند تا رطوبت را تحلیل دهد و جوارش کمون در این جا اثر تمام دارد و ازر اغذیه هرچه بادشکن بود تناول فرمایند؛ چون دراج و تیهو و کبک و مانند آن.

نوع چهارم: آن اعضای منی قوی شود و حال آن که دیگر اعصاب رئیسه ضعیف باشد و رطوبت اندک اما بدن به حال هیخود بود. و ظاهر است که چون بدن به حال خود بود و اعضای منی به قوت کثرت شهوت صورت می‌بندد و اگرچه بعضی عضو رئیس ضعیف باشد؛ لیکن از آن عضو رئیس ضعیف باشد استفراغ منی ضرر میرساند؛ مثلاً شخصی که دماغ و عصب وی ضعیف باشد و اعضای منی قوی اگر جماع ترک میکند، منی بسیار جمع شود و به سبب تبخیر که از لزوم کثرت ماده رطبه معموله الحرات است به واسطخ قبول و انفعال که از لزوم ضعف است فاسید میشود دماغ جهت قبول ابخره و اگر ملازمت می‌نماید بر جماع متضرر میشود دماغ و عصب.

و علامت این نوع، وجود ضعف است در عضوی از اعضای رئیسه و ظهور قوت در اعضای منویه؛ پس اگر ضعف در دماغ باشد، کلاس حواس و فساد فکر و جز آن پیدا بود و کذلک دیگر آثار که به ضعف هر عضوی از اعضای رئیسه

مخصوص است چون ضعف در آن عضو پدید آید آثار آن ظاهر شود.

علاج: اگر با قوت اعضای منی برودتی و نفخی نباشد نیلوفر به آب کاهو ضماد نمایند و ایضا نیلوفر تنطیل نمایند و در تخدیر اعضا منی کوشند. و باید که ادویه مجفبه بارده به ادویه باهیه مرکب کرده استعمال کنند تا اثر دوی بارده به مصاحبت دوی مبهی به عضو مقصود برسد.

نوع پنجم: آن که در او عیه منیو مجاری عارض شود بشور یا قروح یا خارش و به سبب دغدغه باعث شهوت گردد. و علامت وی آن است که از جماع شهوت زیاده شود و امزال به سرعت و لذت تمام شود و اگرچه انزال افتد اما شهوت قایم باشد و هرگاه بشور متفرح شود نشان او ظهور الم است خصوصاً عقب انزال و دیگر علامات قروح چون خروج قشور و ریم در بول و جز آن پیدا بودن.

علاج: رگ زنند اگر مانعی نباشد و برای دفع صفرا مسهل دهند و جهت تعدیل مزاج شیر خرفه و کاهو و شخاش و لعاب اسبغول با شراب بنفشه بنوشانند و قضیب را در آبی که شدید البرودت باشد نهادن فرمایند.

نوع ششم: آن نفخ در بدن بیشتر تولد کند و باعث شهوت شود؛ چنان چه در اصحاب مراق پیدا است. و

علامات این نوع شدت نعوظ است و تقدم تناول چیزهای
نفاخ و باوجود آن اگر نفخ دراصل مزاج باشد یعنی صاحب
آن به سوداوی مراقی مبتلا بود دلیل قوی باشد بر وجود این
نوع.

علاج: اگر سبب تبخیر و نفخ قوت حرارت مبردات دهند
چون شیره تخم خرفه و کاهو و کاسنی با رب به آمیخته. و
اگر موجب وی ضعف حرارت و کثرت رطوبت بود، هرچه
مجفف و محلل ریاح باشد استعمال نمایند و اگر باعث از
کثرت سودا بود، جهت استفراغ او رگ باسلیق زنند و طبیخ
افتیمون و جز آن که بارها یافته دهند.

فصل پنجم: در کثرت درو منی و مذی و ودی

بباید دانست که ممذی رطوبتی است که هنگام نعوذ بر سر ذکر و مجرایبی که بالتر از مجرای منی است می‌آید. و طریق خروج وی چنان است که هرگاه شهوت پدید آید و اجزای قضیب به حرکت آیند و نعوذ قایم شود منضغط می‌گردد غده‌ای که در گردن مثانه موضوع است و بالضرر از آن غده رطوبت سایل شود و مذی این است و هرچند ظهور او در اکثر ذکور است و مضرت نمیرساند اما گاه باشد که بسیار برآید و در نعوذ فتور افتد که در این صورت تدارک او واجب است.

اما ودی، رطوبتی است لزج و مشابه منی که همراه بول برمی‌آید و گاه باشد که بعد از بول برآید. و تولد ودی در ان غده است که نزدیک به گردن مثانه موضوع است و مجرای مذی ودی واحد است و طریق خزرروج او چنان است که چون بول حرکت کند، غده مذکور منضغط شود از آن حرکت و بالضرر از وی موقوف بر اعلال یعنی بیناری است اما سبب تولد منی را مشروحا در باب قوت باه گفته آمدیم.

اکنون بدان که سیلان منی بر چند گونه است:

نوع اول: آن که منی زیاده شود به سبب تناول مولدات

منی و ترک جماع و علامت او آن است که هنگام جماع منی بسیار آید و مستوی القوام باشد و با وجود آن ضعف حادث نشود مگر آنجا که بدن دراصل خلقت ضعیف بود و او عیه منی قوی؛ زیرا که چون اعضای منی قوی تر بود، منی را از بدن بیشتر جذب نماید و هرگاه منی بیشتر برآید ضعف بدن افزون شود.

علاج: جهت تنقیه منی از وعاء جماع کنند و اگر بدن قوی بود تقلیل غذا نیز نمایند و هرچه مقل منی بود مفید است به حسب حرارت و برودت مزاج استعمال کنند. دوم: آن که متنی حدت و حرقت پذیرد و به سبب لذع او ططبیعت به دفع او کوشد و علامت وی آن است که منی زرد باشد و هنگام برآمدن سوزش کند و دیگر اسباب سابقه گواهی دهد و باشد که حرقت بول پدید آید.

علاج: شربت های سرد و تر چون شربت نیلوفر و عناب و بنفشه و دوابی که از گلناری تخم کاهو و خرفه و اسبغول و بیخ کاسنی و گشنیز و نیلوفر سازند و تبرید و تقلیل منی نفع تمام دارد.

نوع سوم: آن که او عیه منی مسترخی شود به سبب برودت و رطوبت و بدان سبب ماسکه او ضعیف گردد و حفظ منی نتواند نمود و منی خود به خود بیرون آید و علامت او رقت

می است و به غیر انضغاط ظاهر شسدن و دیگر علامت سردی پیدا بودن.

فایده: اگر ضعف در ماسکه به افراط باشد هم چنان که منی در اوعیه آید بیرون سو گراید بدون نعئظ؛ اما اگر ضعف به افراط نبود محتاج به ادنی حرکت میباشد. یعنی حرکت کمی می باشد و . این نیز به حسب درجات ضعیف متفاوت الحال می باشد گاه باشد که به مجرد شروع نعوظ نازل شود و گاه باشد که عند انعاظ تمام و یا عند مباشرت فاحشه که عبارت است از تلاقی فرجین بدون دخول، و هر چون که باشد در این ممرض شت نعوظ صورت نمی بندد.

علاج: ادویه گرم مقلل منی که از تخم پنجنگشت و برگ پودینه و سعد و گلنار و زیره و تخم سداب و مر ابیض و شهدانه و شونیز و میعه و یابسه و مانند آن سازند و بخورند و اغذیه گرم تناول نمایند و معجون کمونی نفع تمام دارد.

نوع چهارم: آن که در عضله اوعیه منی تشنج عارض شود و به سبب عصر و افشردگی سایل شود منی و علامت او آن است که منی با نعوظ و سرعت و تواتر قضیب بیرون آید.

علاج: هرچه در تشنج گفته شد استعمال نمایند و روغن- هات برعانه و خایه مالند.

نوع پنجم: آن گکه گرده ضعیف شوند و پیه او از شدت

حرارت شهوت یا از کثرت جماع گداخته شود و سیلان نمالیدو این فی الحقیقت منی نیست بلکه شحم گرده است که به صورت منی می‌برآید و بر سبیل مجاز سیلان منی گویند و علامت وی آن است که بعد از جماع چون بول کنند چیزی غلیظ سپید بسیار برآید به غیر لذت و دفع و عند الانزال نیز منی بیشتر ظاهر شود و همه آن چه به ضعف کلیه و سوء مزاج گرم او مخصوص است پدید آید.

علاج: هرچه برای ضعف گرده و سوء مزاج گفته شد استعمال نمایند و معجون لبوب نفع تمام دارد و این قسم بدترین اقسام است و در اندک زمان ناتوان میسازد انسان را. نوع ششم: آن که استماع سخن جماع و کثرت فکرت در او باعث درو منی و مذی و ودی شود و این چنان باشد که چون آدمی اندیشه این کار بیشتر کند اعضای منی نیز در حرکت آیند؛ پس اگر حرارت ضعیف بود مذی ظاهر شود. و اگر قوی باشد منی سایل گردد؛ اما در اتمام این کار شرط است که منی بسار باشد یا ماسکه او عیه ضعیف بود یا منی ذی حدت بود؛ زیرا که بدون این چیزها حرکت اعضای منی تنها اخراج مذی نتواند نمود.

علاج: از استماع این احادیث جماع و فکر او باز دارند و اگر مجرد باشد متاهل گردانند؛ پس اگر منی بسیار بود کثرت

جماع سود دازرد و مقللات منی مفید بود و اگر ماسکه ضعیف باشد تقویت دهند آن را به مشروبات و تدهین ذکر و عانه نمایند به ادهان مقویه چون روغن فرفیون و مانند آن و اگر متی ذی حدت بود در تبرید او کوشند.

انتباه گاه باشد که سیلان منی زنان را پدید آید به همان اسباب که در مردان گفته شد. و گاه باشد که لسترخا فم رحم باعث این علت گردد.

علاج او: به حسب سبب باید کرد چنان چه در سیلان منی مردان گفته شد. اما اگر فم رحم مسترخی شود در آبنزان قایضه نشستن و مقویات نوشیدن و گاه گاه قی کردن نفع کلی دارد.

صفت دوایی که ودی را نفع دارد: تخم سداب، تخم پنجنگشت و گلنار، هریک مساوی بگیرند و کوفته بیخته دو درم با سکنجبین بدهند.

دیگر که مانع ودی . مزی بود: شهدانج بریان به عسل آمیزند و بدهند.

دیگر که قطع سیلان منی کند و سرعت انزال را نافع باشد: تخم سداب، سه درم؛ تخم پنجنگشت و بیخ سوسن، از هریک دو درم؛ گلنار و برگ گل از هریک یک درم و نیم کوفته بیخته دو درم در دوغ با آب غوره حل کرده بنوشند.

دیگر که سیلان منی و مذی و ودی و بول را سود ارد:»
تخم بیخ کسلی و سنگ ریزه از هریک دو درم؛ بلوط تخم
کاهو و سعد، از هریک سه درم؛ جنبدید ستر یک درم تخم
خرفه چهار درم پوست هلبله کابلی پوست بلبله و آمله
مقشر، از هریک هفت درم کوفته بلیخته و به همان حال
سفوف کرده مصرف کنند یا با عسلا بسرشند شربتتی پنج درم.

فصل ششم: اندر منتی الدوم

گاه باشد که به جای منی خون آید و سبب او ضعف
هاضمه خصیه بود که درحالی که هنوز خون را تمام سپید
نساخته و او عیه فرستد.

علاج: در تقویت کگرده و خصیه کوشند. و جهت کار
حصیتیین در روغن مصطکی نهادن نفه تمام دارد اگر باعث
ضعف حرارت نبود.

فصل هفتم: اندر کثرت احتلام

علامت و علاج این مرض همان است که در درور منی گذشت و قطعه اسرب بر پشت محاذی گرده نفع تمام دارد و کذلک جامه خواب از کتان یاختن و برگ بید و برگ پنجگشت و گل سرخ و امثال آن بر وی گشتردن و بر پهلوی راست خفتن و باید که ب فرش حریر بخشسد و از خوابیدن بر پشت احتراز کند؛ زیرا که استلقا موجب گرمی گرده و شذائین است و کذا فرش ابریشم.

فایده: گاه باشد که شخصی بطی الانزال و ضعیف الشهوت بود و مع ذلک محتلم بسیار شود بنابر آن که منی او جامد و بسته بود و عند النوم گرم شود و چون منیث گرم گردد، دفع وی بر طبیعت لازم آید به سبب ازدیاد حجم یا به واسطه لذع او.

علاج: ادویه و ادهان که مسخن و مبهی بود استعمال نمایند تا منی را از جمود باز دارد.

فصل هشتم: اندر فریسموس

این اندر یونانی نام لعبتی یعنی عروسکی است قایم الذکر که اهل روم در عروس به او لعبت کنند لهذا علتی که قضیب پیوسته بدو قایم بود و متواتر بدین نام مسمی شده است و علت مذکوره و گاه باشد که به آرزویی جماع باشد و گاه باشد که بدون شهوت بود و گاه باشد که روزبه روز افزون تر شود قضیب درطول و عظم. و این مرض را زود تدارک کنند تا مودی به ورم گرم نشود و به سبب شدت مشارکت به دماغ و دل موجب هلاک نگردد خاصه اگر نامی یعنی رشد آن روزافزون باشد و سبب این مرض ریح غلیظ است که در اعضای جماع بسیار شود و در مجاری قضیب درآید و از کثرت غلظ تحلیل نیابد.

علاج: اگر فریسموس باذحرارت و غلبه خون بود فصد کنند و تقلیل غذا نمایند و بر پشت و عانه، صفایح اسرب یعنی صفحات سربی بندند. و ادویه سرد مجفف منی که در ککثرت شهوت و سیلان منی گفته شد بنوشند و اگر با برودت بود و رنگ منی سپید باشد مانند آن بلر پشت و عانه مالند و همه آن چهخ برای سیلان که از رطوبت بلغمی بود و گفته سد به کار برند و از اسهال احتراز نمایند که در آن ابمنو

نتوان بود از آن که ماده به اسفل ریزد و مزید سبب گردد.
فایده: آن جا که ریح در نفس قضیب بود، نعوظ مع
الاختلاج باشد و. آن جا که در عروق و مجاری بود، با نعوظ
اختلاج نباشد.

بدان که گاه باشد که بسیاری منی در او عیه به سبب ترمک
جماع مدتی باعث انعاظ شدید گردد و تدبیر او همان است در
کثرت شهوت گفته شد و به حسب حال به کار برند.

فصل نهم: اندر این مرضی است که هرگاه جماع نمایند، وقتن انزال غایط نیز برآید به غیذ اراده و مقعد حفظ او نتواند نمود.

و این علتن بیشتر کسانی را افتد که از جماع لذت برند و منی ایشان درغایت رقت و حدت بودن و خون ایشان رقیق و عصبها سست بود و ارواح اندک و عضلات درغایت ضعف باشد و طبع آنها کثیف و لذت به محسوسات لمسی بیشتر بود و فرزند این مرض ناقص العقل آید و گاه باشد که علت مذکور عورات را حادث گردد.

باید دانست که صاحب این مرض را عذیوط گویند بر وزن قرطعب پس عذیطه مرض باشد و عذیوط صاحب نرض است و تحقیق کلام این است اما در اکثر کتب به جز عذیوط یافته نمی شود.

علاج: در تقویت دل و دماغ و اعصاب کوشند و دل بر جماع حریض نداند. و چون خواهند شروع در جماع کنند نخستین به استنجا روند تا روده پاک شود و باید که شکم خالی باشد. و غذا در این مرض، چیزهای قلابض باسید چون قلایا با زیره آمیخته و کبک و تیهو و کزماج و برنج بریان با

اندکی روغن پخته و از اقاچیا و رامک و گلنار صمغ عربی و کندر شافه سازند و پیوسته بردارند خصوصاً عند الجماع. و روغن بهی و روغن ابهل و روغن ناردین در مقعد مالیدن و مرهم قابض بر سفره نهادن سود دارد و از آن که کثرت لذت ممد این علت است و صفای حس لمس باعث ازدیا لذت است لذا جماع با نامرعوبه و بارد الموضع نفع میدهد و تحذیر مفید است.

و تدبیر وی که گفته شد به زنان نیز به کار آید.

و غدیطه نادر افتد خاصه در زنان.

فصل دهم: اندر ابنه

آن را «عله المشایخ» نیز گویند لکنه و قوعه بهم وی مرضی است که جماع کنانیدن ودر دبر ارزو شود و بدن ادخال چیزی در دبر او تسکین نیابد. و این از چند وجه افتد: یکی آن که شخصی از صغر به مصاحبت حیزان یعنی بد چشم‌ها و نامردان مبتلای این فعل ناشایسته گردد و عاداتی شود.

دوم، آن که گاه باشد که در بعضی مردم مزاج انوئی غالب آید و بدان سبب آلات تناسل میل به باطن نمایند چنان چه آلات غایر است و هرگاه منی بسیار سشود یا گرم گردد، در ناحیه معا مستقیم دغدغه پدید آید جهت نزدیکی او با آلات منی که «مایاهفی البطن» هستند و جهت احتکاک ادخال چیزی در طبع او بخواهد و از آن که معای مستقیم در مجاور آلات مایله است از احتکاک او در آلات منی نیز سکون روی نماید و آدمی از این فعل تا ابقای اثر برآساید و دلیل بر میلان آلاتن به بطون آن است که مابون مذکور یعنی بیمار مبتلا به ابنه به غایت صغیر القضیب و الخصیتین می باشد.

سوم، ان که درامای مستقیم خارش عظیم افتد به سبب حصول خلطی در او و این خلط بیشتر بلغم شور باشد.

تنبيه: گفته‌انم هر که با زن خود لواط کند ایمن نباشد از آن که فرزند او مابون شود.

علاج: ان چه بر سبیل عادت و غلبه مزاج انوثیت باشد، به ضرب و حبس و استهانت و محاکمت و مخاصمات از آن فعل باز دارند و به انواع غموم و هموم و افکار مبتلاد سازند تا باشد که از این کار باز ماند. و آن چه به سبب حصول ماده در معال و خارش او پدید آید و ایپن از بلغم شورربیشتر افتد باید که در تنقیه ماده موجه کوشند و به چیزهایی که حکه و خارش رو نشانند چون روغن بنفشه و لعاب‌های موافقه و جز آن حقنه کنند. و این قسم پیران را بیشتر افتد جهت غلبه رطوبت غریبه و زودتر علاج پذیرد؛ به خلاف قسم اول که به نادر دور شود.

فصل یازدهم: اندر اورام انثیین

این چند نوع است:

اکنون بدان که خستیین مرکب است از گوشت سپید غددی و در او منافذ بسیار است و اورده و شرائین و اعصاب بدو متصل است و غشایی برو کشیده و منی درو جمع میشود و پخته می‌گردد و به واسطه بیاض جوهر انثیین به سپیدی می‌گراید چنان که خون حیض در پستان شیر شود. و کیفیت تولد حصول و وصول منی در ابتدای باب گفته شد.

باید دانست که انثیین مردان بزرگ و ظاهر و مستدیر بود و انثیین زنان، صغیر و پهن باشد که در هر دو طرف فرج نهان بود.

فایده: منافذها که مانند موری از خایه برخواستہ، لختی فراخ‌تر شده است و باز لختی تنگ‌تر گشته و دیگر باره فراخ‌تر شده است چنان که لختی تجویف پدید آمده است و تنگ‌تر شده. و این منافذ را به تازی «اوعیه المنی» گویند. و این اوعیه از نزدیثک خایه بر آمده و به سوی گردن مثانه میل کرده و به قضیب اندر آمده است و مجرای بول در بالای این است و تشریح قضیب در قروح او گفته آید.

قسم اول: در آماس گرم؛ خواه سبب او خون بود یا صفرا

یا حبس منی در محل جماع و علامت او سرخی و وجع است و گرمی لمس؛ پس اگر دومی بود عظم حجم ورم و ثقل پیدا بود. و اگر صفرای بود، شدت التهاب گواهی دهد و باید دانست کگه این بر دو گونه است: یکی، آن که ورم در پوست خصیه بود فقط. و نشان وی قلتن اعراض است و مملس یافتن دوم آن که در نفس خصیه باشد و نشان وی شدت اعراض است و تب و تشنگی ظاهر شدن جهت اتصال او به دل.

علاج: رگ باسلیق یا صافن زنند اگر مانعی نبود والا بر ساق و پشت حجامت کنند مع الشرط و خرقه را به سرکه و گلاب و لعاب اسبغول و اب گشنیز تز یا آب عنب الثعلب یا کاسنی یا کدو تزر کرده بر خصیه نهند و اگر ضربان و وجع به شدت بود برگ کاهو و برگ خشخاش فایده دارد و این روداعات تا زمان ابتدا استعمال نمایند و بعد از آن تا زمان انتها با روداعات مذکور آرد جوئو آرد باقلا و آرد نخود و اندکی زعفران مرکب سازند تا تخلیل مع الردع پحاصل شود و پس از آن محملات صرف ضماد سازند؛ چون بابونه و اکلیل الملک و زیره ومانند آن با روغن گل و زرده بیضه سرشته و لعاب تخم کتان و برگ کرنب و حلبه به آب غسل و مثلث طلا ساختن فایده دارد و آن جا که طبع قبض باشد

به جیزهلی ملایم طبع را توان گشود و باید که چی زی از مدرانت با او یار یعنی مخلوط نباشد.

قسم دوم: در اماس سرد که از کثرت بلغم افتد و علامت او سپیدی رنگ و رخاوت لمس و قلت درد است.

علاج: قی فرمایند به چند دفعه به مقیثات بلغم و جهت نضح مطبوخ بادیان و اصل السوس با گلغند بنوشند و برای تنقیه به اسهال، حب قوقایا و مطبوخی که در او تربد و انیسون باشد خورند و از ادویه هرچه محلل بود ضماد نمایند؛ چون آرد باقلا و آرد نخود ناپخته و مانند آن با عسل آمیخته استعمال نمایند.

فایده: در تحلیل افراط نکنند تا ماده صلب نشود، پس صواب آن است که محلل ذی تلین به کار برند و ادویه با روغن کنجد یا زرده تخ مرغ سرشته تضمید نمایند و بهترین غذا نخوداب است.

قسم سوم: در آماس صلب سوداوی و علامت او صلابت و کمودت عضو است و عدم وجع.

علاج: قی کنند به مقیثات سودا و جهت نضح منضجات سودا نوشند چون جلاب و بالنگو و بادیان و اصل السوس و گلغند عسلی و حز آن و ادویه محلله ملینه چگون مقل و بابنوه و اکلیل برگ مرنب با مغز اق گاو و مغز کوهان شتر و

پیه بط و مرغ و اشق و میعه سایله و میفختج بار کرده ضماد نمایند. و از این ادویه هرچه مسیر آید کفتیت کند و پس از حصوب تلین در ورم مستفرغ سازنده ماده را به مطبوخ افتیمون حب افتیمون و مانند آن و میفختج آن است که شیرۀ انگور بجوشانند فقط.

قسم چهارم: در ورم ریچی که در کیس خصیه عارض شود. و علامت او انتفاخ عضو است بدون حمرت و ثقل و بع غیر حرارت و صلابت و از آن کهخ خفت لازم اوست از سایر اقسام ممیز باشد.

علاج: به کاوس و سبوس گندم و نمک گرم تمکید کنند و کمونی دهند و آگ به اینقدر زایل نشود قی فرمایند و بدانچه در بلغمی گفته شد توحه نمایند.

انتباه: ورم گرم که در خصیه افتد گاه باشد که بر سیبل سعال به سوی سینه انتقال کند و ماده او و گاه باشد که پوست خصیه را بخورد و آن را ساقط سازد و خصیتین را برهنه نماید و پوست دیگر سخت تر از اول پیدا بود.

فصل دوازدهم: در تعظیم الانثیین

باید دانست که گاه باشد که در خصیتین عظم پدید آید بر سیل سمن و فربهی نه به طریق ورم و این عظم به عظم ثدیین ماند.

علاج: هرچه قوت جاذبه و غاذیه را ضعیف سازد چون بنج و شوکران و لفاح و پوست خشخاش و حکاکه حجر المسن به آب گشنیز آمیخته ضماد کنند و اگر گل ارمنی سرکه در این بیفزایند بهتر باشد و حکاکه اسرب و حکاکه حجر الرحی در اینجاب طلا کردن نفع تمام دارد.

بدان که ادویه مخدره در این جا ذکر یافته اگر بر پستان نوخیز ضماد نمایند بزرگ شدن ندهد و به همان قدر بدارد اما نشاید که بر پستان شیردار استعمال نمایند.

فصل چهاردهم: اندر وجع که به انشین و قضیب افتد
 این بر چند گونه است: نوع اول که از سوء مزاج گرم افتد
 و علامت او حرارت و التهاب است.

علاج: آب گشنیز و کدو و کاسنی و عنب الثعلب طلا
 نمایند و اگر وجع شدید بود و خوف غشی و تشنج باشد
 افیون بیفزایند در این عصارات. و اگر حرقت بسیار بود
 کافور نیز داخل نمایند و از اشربه و اغذیه هرچعه سرد بود
 نفع دارد.

نوع دوم: آن که از سو مزاج سرد افتد و علامت او وجع
 خداری است.

علاج: مروخات گرم چون پیه بط و ماکیان و روغن بید
 انجیر به اندکی فرفیون آمیخته بمالند و گلکنند و زنجبیل و
 دارچینی تناول کنند و غذا نخوداب سازند.

نوع سوم آن که از باد افتد و علامت او انتقال وجع است
 از جایی جایی و تمدد به غیر ثقل.

علاج: بابونه و اکلیل و فوتنج و سداب طلا نمایند و
 روغن یاسمین و سداب با قدری جندبید ستر بمالند.

نوع چهارم آن که ضربه یا سقظه یا صدمه افتد.

علاج: قصد کنند و بنفشه و نیلوفر و کدو و برگ خطمیب

و عنب الثعلب و مانند آن هر چه بارد و رداع و ملین بود و
قبض نداشته باشد ضماد نمایند.
علاج آن به تفضیل گفته شد به مبحث ورم رجوع فرمایند.

باب بیست و یکم: اندر بیماری هایی که به

زنان مخصوص است و در رحم افتد

تشریح رحم: رحم عضوی است مولف از لیفاف عصبانی بر شکل مثانه و گوهر او سپید و نرم و بی حس است و بی-حسی وی جهت ان است که از ثقل جنین و امتداد که لازم عظم جنین است رنجیده نشود و آن دو طبقه است:

در طبقه اندرونی رگها بسیار است و مغاکها یعنی حفرهها دارد مشابه خمل معده جهت استمساک جنین. و این طبقه دو تجویف دارد گویا دو میسه اسنت اما گردن رحم واحد است و لهذا دو بچه به یک سکم صورت می-بندد در مردم یعنی انسانها اما رحم دیگر حیوانات را تجاویف رحم به عدد پستانها باشد و بشتر بچه بدان عدد آرند چون سگ

و گربه و جز آن. و این طبقه اندرونی، از لیف‌های جاذبه و ماسکه دافعه بافته است.

اما طبقه بیرونی به منزله غلاف است مرطوبه اندرنی را جهت محافظت او و این را یک جوف است و بس. موضع رحمندر زیر مثانه و بالای روده است و درازی وی از نزدیک ناف است تا متفذ فرج و درالزی این منفذ از شش انگشت کم نبود به انگشتان صاحبش و از یازده انگشت زیاده نباشد و کوئاهی و درازی آن به اندازه آلت نرینه باشد و به سبب کثرت جماع نیز دراز شود و عمیق گردد.

فایده: باید دانست که عنق رحم یعنی گردن او هم چون عضله ایست تو برهم نهاده تا دراز تواند شد و رحم بالطبعه به جذب منی شوق دارد و از آن استن که در وقت مجامعت مایل میشود به جانب فرج و رحم بتمامه بر شکل خایه و قضیب است که اندرون سو منقلب گشته و گردن او به جای قضیب است و تن او به مثال کیس خایه و خایه مادینهع همچون خایه نرینه است لکن خصیه مرد بزرگتر و گردد است و اندکی میل به رازی دارد و هر دو در یک کیسه است و از آن زن کوچک است و گزرد و به پهنایی میل دارد و به هر دو طرف فرج موضوع است خارج از رحم و بر هر خصیه غشایی جداست و از یکدیگر امتیاز و فصل دارند.

هم چنان که در مردان در میان خصیه و قضیب منفذی است بر مثل موری دراز و آن را اوعیه منی گویند زنان را نیز هم چنان است لکن از انم مردان از خصیه بالا آمده است و به گردن مثانه میل کرده و دو سه خم گرفته به مجرای قضیب فرود آمده است و اندر زنان این اوعیه از خایه به سوی تهیگاه میل کرده است تا منی از وی به رحم اندر آید. و نفع دیگر خایه زنان را آن است که وقت جماع سخت شود و گردن رحم را ثابت دارند تا نطفه مرد در او منزل شود.

فایده: رحم زنان نارسیده و دوشیزه کوچک تر باشد و تا رسیده نشود تجویف او تمام نگردد و پس از زائیدن وسیع تر شود و رحم درحالت عای منضم می باشد و در حابلت و بلادت فراخ می گردد و فضله طمشی یعنی خون درهنگام حمل غذای جنین میشود و در اوقات رضاع مستحیل به شیر گردد.

فایده: غشای تنگ که میان فرج تنیده از رگ های سخت دوشیزگیس عبارت ازوست و ازاله بکارت مراد از خرق و دریدن آن است.

فایده: عصبی از دماغ به رحم آمیخته است و بخ و ساطت آن رحم مشارکت دارد به دماغ اما مشارکت قوی نیست زیرا که عصب مذکور در وی زیاد نیست.

این باب مشتمل است بر چند فصل:

فصل اول: اندر عقر

یعنی بچه ناشدن و این بر دو قسم یکی آن که از جانب زن بود. دوم آن که از جانب مرد بود.

قسم اول: در عقر که از جانب زن بود
این انواع است:

نوع اول: آن که سو مزاج سرد در رحم افتد و منی و خون را سرد سازد و خشک. و علامت او آن است که خون حیض دیر آید و کم آید و سرخ و رقیق بود و چون آید اگرچه اندک باشد اما به زمان طویل منقطع گردد؛ زیرا که خون بلغمی زود دفع نشود و این کس را موی در عانه کم باشد و انجا که مزاج سرد در تمام عام بود سپید لون وئ سردی ملمس و جز آن که از لوازم برودت است پیدا بود.

علاج: اگر سو مزاج ساده بود تبدیل آن کنند به مسخنات و اگر ماده بلغم بود نخستین مستفرغ سازند آن را به ایارجات و حقه جات و بعد به تبدیل کوشند و آن چه بدین کار آید مثرودیطوس و سنجرنیا و دوا المسک و مانند آن خوردن است. و زعفران و سنبل و اکلیل و ساذج هندی و قردمانا و پیه بط و ماکیان و زردی بیضه و روغن ناردین جمله به هم آمیخته و صوف زا بدان آلوده فرزجه ساختن و

بعد از پاک شدن از حیض زرنیخ سرخ و مر و جوز السرو و میعه و قنه و حب الغار تبخیر کردن.

طریق تبخیر آن است که ادوبه را در ظرفی نهند و آتش در آن اندازند و به توسط قمعی یعنی قیفی که نهوک باریک آن به سمت رحم و طرف پهن آن بر روی دارو باشد دود را به رحم رسانند و باشد که طغار رتا در زیر سوراخ کنند و بر این ادویه درپوشند و زن آن محل مخصوص را مقابل سوراخ داشته بر طغار بمشینند تا دود اندر شود. قبل از به طبیخ حنظل شستن نفع تمام دارد و کذا محجمه آتش بر رحم گذاشتن و بهترین غذا، قلیه و مطنجنه گوشت طیور و جز آن که در او توابل گرم و زده بیضه نیمبرشت که بر او دارچینی یا تخم انجره باریک ساخته بپاشند.

نوع دوم: آن که سو مزاج گرم در رحم افتد و منی را بسوزد و فاسد سازد و علامت او حرارت و غلظت و سیاهی خون حیض است و موی در عانه بسیار بودن؛ پس اگر حرارت در تمام بدن بود لتاغری و زردی رنگ پیدا باشد.

علاج: جهت تبرید شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش و سیب و صندل و لیمو و فواکه بنوشند و گوشت مرغ بچه و بره و بزغاله و کدو و اسفناج غذا ستازند و زرده بیضه و پیه ماکیان وئ بط به روغن بنفشه آمیخته فرزجه کنند و آن جا

که صفرا نیز غالب دانند به تنقیه او کوشند به چیزهای مناسبه.

نوع سوم: آن که سو مزاج خشک در رحم افتد و منبی را خشک سازد و علامت او ان است که حیض نیاید مگر انثکی و نحیف بدن باشد اگر خشکی عام بود و فرج همیشه خشک ماند و باشد که از کثرت خشکی جنان نماید مملس که پوست خشک است.

علاج: جهت ترطیب اسپیداجات دسمه یعنی چرب و فلودجات خورند. و شیر تازه و شربت بنفشه و نیلوفر بنوشند. و روغن بنفشه وئ کدو و نیلوفر و پیه بط و ماکیان بر مثنه و در فرج بمالند و مغز ایل و روغن گاو و شیر زنان و لعاب بهدانه فرادی یا مجموع به لته یی آلوده و فرزجه سازند.

نوع چهارم: آن که سو مزاج تر در رحم افتد و ماسکه آن را ضعیف سازد و در او ملاستی پدید آید و بدان سبب منی در وی نایستد دراکثر. و علامات او آن است که از رحم بله طور دایم رطوبت سیلان کند و اگر حمل گیرد ساقط شود و بیشتر لز سه ماه قرار نگیرد.

علاج: جهت تنقیه رطوبت ایارجات خورند و قی در این جا نفع تمام دارد و اغذیه ناشفه چون قلیا به ابازیر گرم و خشک تناول کنند و شحم حنظل و انزروت و شبت و

سماق و مر و زعفران و عود بازیک سته به عسل امیزند و صوف در ان آلوده فرزجه سازند و به طبیح ادویه خوشبو چون گل سرخ و اظفار الطیب و صعتر و سنبل و سک و سلیخه رحم را حقه کنند. نوع پنجم: آن که خلط بلغمی یا صفراوی یا سوداوی بر رحم ریزد و منی رحم را فاسد سازد و علامت او برآمدن رطوبت سپید است در بلغمی و زرد صفراوی و سیاه در سوداوی و این نوع اگرچه د انواع سابقه مذکور شد اما به واسطه تنبیه به نوع مستقله نیز گفته می آید.

علاج: تنقیه خلط غالب کنند به مشروبات جهت تنقیه عام. و برای پاک شدن رحم، حقه کنند و بعده جهت قوت رحم تا دیگر قبول نکند ماده را از شیافات و ضمادات و حقه-جات هرچه خوشبو قابض بود استعمال نمایند.

نوع ششم: آن که زن فربه شود به افراط و در بدن و رحم پیه زیده گردد و علامت او آن است که شکم بزرگ و بلند باشد از آن چه باید و وقت حرکت نفس تنگی کند و به اندک باد و غایط که در شکم گرد آید ایذا باید و فرج تنگ باشد و اگر حل گیرد جنین چون کلان و بزرگ شود فرو افتد جهت تنگی مکان.

علاج: برای تهزیل و لاغر کردن فصد کنند و مسهل به کار دارند و غذا کمتر خورند و بر تناول اطریفل صغیر و کمونی

و هرچه مجفف بود مداومت نمایند و دوا اللک کبیر در این بابل خاصیتی عجیب دارد و خاصیت این دوا ان است کمه سختی جگر و سپ=رز معده را دور کند و استسقا و انعد را سود دهد و سده بگشاید و بول براند بدن را زود لاغر بسیار کند و سنگ کرده و مthane بریزاند.

صفت دواء اللک صغیر که منافع وی قریب به منافع کبیر است لک مغسول، قسط تلخ، فقاح اذخر، ترمس، حب الغار و فلفل از هریک ده درنم راوند چینی، پازدهم درم جمله را که هشت چیز است کوفته و بیخته به عسل آمیزند و شربتی یک درم به طبیخ افستتین یا به آب گرم.

نوع هفتم: آن که زن لاغر شود به افراط به حدی که از غذای اعضا فضله‌یی نماند تا خون طمشی تولد کند جهت تغذیه جنین.

علاج: جهت تسمین و فربهی اغذیه و ادویه مسمنه خورند و دعت و سکون ورزند و تدبیر تسمین در آخر کتاب خواهد آمد.

نوع هشتم: آن که خون حیض مه غذای جنین است به سببی از اسباب بند شود و علامت او احتباس حیض است.
 علاج: هرچه مدر طمٹ است و در احتباس او گفته آید استعمال نمایند.

نوع نهم: آن که عارض شود در رحم ورم گرم یا بواسیر یا صلابت یا قروح ردیه و بدان سبب حمل صورت نبندند و لا یخفی ان الحبل لا یكون الامع صحتہ الرحم و سلامہ افعاله.

علامت و علاج هریک ازین امراض مسببه به فصول آن جویند.

نوع دهم: آن که باد غلیظ در رحم متولد شود و مانع تمکن نطفه و استقرار جنین گردد و علامت او ان است که تنه یعنی کما بین ناف و فرج دایم منتفخ بود و چیزهای بادانگیز ایذا دهد و اگر حذب شود پیش از آن بزرگ گردد ساقط شود و هنگام مجامعت آواز باد از فرج بیرون آید چنان چه از مقعد بیرون می آید.

علاج: ماء الاصول به روغن بید انجیر بنوشند و جمیع آن چه نفخ را دفع کند مثل گلاب و عرق بادیان و گلکنند و جز آن که در تدبیر رحم بارد گفته شد از وضع محاجم ناری و اکل معجونهای گرم و استعمال حقنه‌ها و فرزجات و مروخات و اطلیه و اغذیه و ادویه منقیه ریاح به کار برند و از چیزهای بادانگیز پرهیزند.

فایده: ماء الاصول و روغن بید انجیر وقتی باید داد که حمل نبود اما پس از ظهورذ حمل احتراز از آن لازم است تا

معاون بر اسقاط نشود لانها من منقیات الرحم.

صفت جوارشی که باد را دفع نماید: زرتباد، درونج، جوزبوا، هیل، قاقله، قرنفل، جوانب، تخم کرفس و زنجبیل از هریک دو درم؛ زیره مدبر به سرکه، پنج درم؛ جندبید ستر نیم درم؛ کوفته و بیخته و دو چندان عسل بسرشند شربتی یک مثقال به آب نیم گرم.

نوع یازدهم: آن که عارض شود در فم رحم ورم صلب یا رتقه یا ثلول و جز آن هرچه مسدد فم رحم مانع نزول منی به رحم باشد. و این نوع عقمر مسمی است به انغلاق الرحم. و هریک از این موارد شناخته میشود به حس لمس.

علاج: ازه سبب کنند اگر ممکن بود والا فرو گذارند تا به آفت دیگر نانجامد؛ زیراکه استیصال این امراض نمی شود مگر به آهن یا به ادویه حاده اكله و این موجب خطر است.

نوع دوازدهم: آن که فم رحم از مقابل فرج منحرف شود و بدان سبب در وی منی درنیاید و علامت او آن است که هنگام مجامعت رحم درد کند و چون قابله به انگشت تفحص کند دریابد که به کدام جهت مایل اسیت و باسد که زحیر افتد و بول و غایط حبس گردد و دیگر آثار به حسب سبب پوشیده نیست و سبب او یا ورم صلب است یا تکائف و تقبض که در یک شق رحم افتد یا امتلایی که در گ-های

یک شق وی پدید آید یا تمدد که در رباطها و لیفهای یک شق عارض شود جهت انصباب اخلاط غلیظه به ریباطلات و الیاف آن و بار گران برداشتن و جهیدن و ترسیدن و چیزی گران کشیدن و جز آن در نتو الرحم گفته آید از محدثات این است.

علاج: اگر سبب اماله امتلا و امتداد رگها بود فصد صافن کنند از جانب محاذی شق مایله و اگ موجب ثوی تقبض و تکائف بود صرف و بغیر ماده حقنه کنند قبل را به طبیخ انجیر و بابونه و حلبه و لب حب القرطم و تخم کتان روغن کنجد امیخته و روغن بابونه و پیه بط و ملپاکیان بمالند و برگ کرنب پخته و به روغن کنجد و پیه ماکیان آمیخته و صوف را بدان آلوده حمول سازند و حمام مرطب و آبزن جهت ازاله تقبض و تکائف رحم نفع تمام دارد.

اگر موجب اماله انصباب رطوبات بود بر رحم جهت تنقیه او ایارجات به کار بند .

انتباه: هرگاه سبب زایل شود و میلان باقی باشد باید که قابله یعنی دایه راست کند آن را به انگشت تا که دهن رحم در مقابل فرج آید باید که قابله باید که به قیروطی و یا به شحوم آلوده باشد تا رحم را آسیب نرسد و به آسانی راجع شود.

وع سیزدهم: نازائی حادث از موانع خارجیه: یعنی آن که رحم از علت پاک شود و بدن سالم اما از امور خارجیه یا نفسانیه چیزی به وقوع انجامد که مانع استقرار کاهو یا کدو همی اندازند جدا جدا پس بول هرکدام که آن درخت را خشک سازد عقر از او باشد دیگر: از گندم و جو و باقلا هفت دانه بگیرند و ذرآورند سفال اندازند و بفرمایند تا بر آن بول می کرده باشند و آوند هریک از زن و مرد جدا باد پس حبها درآورند هرکدام که نروید عقر از او باشد. و این اکتحان مخصوص به این نوع عقر است که در منی خاصیت عدم تولید افتاده باشد دذراصل آفرینش نه امتحان دیگر انواع عقر.

بیان ادویه‌یی که بالخاصیت یاری می‌دهد بر قبول حمل: نشاره عاج یعنی براده دندان فیل مقدار یک مثقال خوردن نفع دارد. دیگر: بول فیل در وقت جماع یا پیش از آن نوشیدن عجیب الاثر است. دیگر: بذرالانجدان که بذر سیسالیوس گویند خوردن او مجرب است دیگر: برداشتن پنیر مایه‌ها، خصوصاً پنیر مایه خرگوش بعد از طهر نفع دارد. دیگر: فرزجه که از سگ و سنبل و خصیه الثعلب و روغن بلسان و روغن بیان و روغن سوسن ساندر این باب مفید است. دیگر: فادزهر حیوانی با دوغ خوردن معین بر حبل پسر

است.

فصل دوم: اندر علامات حبل و فرق در میان نر
و ماده و تدبیر حبالی و کثرت اسقاط و عسر
ولادت و احتباس مشیمه و جنین میت و
احتباس نفاس ی تدبیر تسکین وجع که در
رحم پدید آید بعد از ولادت و حلیه ساقط
کردن حبل و آن که مانند ندهد حبل راهریک
به قسم جدا گفته آید.

قسم اولک در علامات حبل و فرق میان نرو ماده:
 اما علامات حبل آن است که فرج تنگ و خشک شود و
 دهن حم به هم پیوندد و ما بین فرج و ناف اندکی درد پیدا
 گردد و زن از جماع اکراه کند خاصه اگر حیل پس بود و به
 مجامعت متالم شود. و دیگر آثار چون قشعیریه بعد از جماع
 و برطرف شدن حیض و سیلاهی سر و سینه و کمودت بیاض
 چشم و غثیان و میل به چیزهای بد چون انگشت چون زغال
 و گل و جز آن پدید آید.

علامت نرینه، آن است که رنگ زن خوب و صاف نماید و
 بول رنگین بود و در اکثر اوقات سینه راست کلان تر از چپ
 باشد و سر پستان یه سرخی گراید و حرکت جنین در جانب

راست محسوس شود وزن، خفیف الحركه باشد و چیزهای لطیف خوردن آرزو کند و گفته‌اند که هنگام ولادت اگر درد از کمر زن برخیزد پس در شکم آید پسر باشد و اگر درد از مابین ناف و فرج برخیزد دختر باشد.

علامت مادینه، آن است که رونق رنگ برود و حرکت بطی بود و سر سینه سیاه شود و سینه چپ کلان تر از راست باشد و قاروره سپید بود و در اکثر حال حرکت جنین بیشتر به جانب چپ بود و شکم کمتر برآید وزن چیزهای ردیه چون گل و غیره بیشتر خواهد و اشتهای کاذب عارض شود.

امتحان: بقراط حکیم گفته که اگر شک افتد در حبل عسل به آب سرد آمیزند پنج مثقال و وقت خواب بهزن دهند: اگر مغص و پیچش در ناف افتد، حامله باشد ولا فلا.

دیگر: بفرمایند که تا روزه گیرد و وقت شام پیش از افطار عود یا جز آن در ظرفی محفوظ که بوی آن ندهد بسوزند و قمع یعنی قیف را درین مجمر مرکوز کنند و دیگر سر آن در فرج آرند؛ پس اگر بوی آن در بینی خود زن دریابد حامله باشد والا فلا.

دیگر: دانه سیر حمول سازد پس اگر بوی آن از باطن خود دریابد حامله باشد ودر این جا نیز روزه شرط است.

دیگر: گفته‌اند که زراوند را بکوبند و به عسل آمیزند و به

صوف کبود فرمایند که بگیرد وقت صباح بر نهار و تا میانه روز هیچ نخورد پس اگر در دهن خود هیچ مزه نیابد حامله نباشد و اگر طعم می یابد حامله است؛ پس اگر طعم شیرین یابد پسر باشد و اگر مزه دهان او تلخ باشد دختر.

قسم دوم: در دبیر حبالی

یعنی زنان باردار هرگاه که حبل صورت گیرد واجبت که زن خود را از جستن و بار برداشتن و دویدن و صحیحه کردن و جز آن و از امتلا و غضب و خوف و غم و از خوردن اشیا که ادرار طمٹ نماید دو دارد و به فصد و مسهل نپردازد؛ خصوصاً پیش از ماه چهارم. و بعد از ماه هفتم و آن جحا به اسهال ضرورتی افتد جهت تلین به خیارشنبه بهتر باشد. و اگر فصد کنند خون به دفعات گیرند اندک اندک و حامله را باید که مشیب می کرده باشد و افتاده نماند تا فضول به تحلیل رود.

حوامل را اجماع مضر است خاصه اگر زوج قوی الجماع و طویل الذکر بود و هر زمان که جماع شود سر ذکر به رحم رسد و ایضا چیزهای بادانگیز چون لوبیا و کبر و ترمس . نخود و کنجد و کرفس ضرر دارد و باید که جهت حفظ جنین تا از سقوط محفوظ المسک و درونج و زرنبار غسل مصرف می کرده باشد به حسب حرارت و برودت مزاج و نان

پاکیزه و گشت بره یکساله و سیلو بهی و لمروود و انار و مویز نافع است.

اما انجا که رطوبت مزلقه بسیار باشد و هو الاکثر یعنی غالباً هم چنین است لازم است که از مرقه ی اسپیدباج و فواکه و استحمام پرهیزد.

بالجمله، قبض حامله خوب نیست؛ زیرا که امتلای امعا به مجاورت رحم جنین را مزاحمت می‌رساند؛ پس اگر طبع مایل به قبض بود، نرمی او عنایت مصروف دارند به چیزهای مناسبه و جهت دفع رطوبت مزلقه ادرار و تعریق و حقنه و اسهال صواب دارد و تا کار از تعریق برآید به ادرار نپردازند و تا که مطلب به حقنه نرم گشاید به مشروبات مسهله نسازند.

عوارضات که ایشان را بیشتر افتد تدبیر هریک از آن نوشته می‌آید:

تدبیر قی و غثیان و این حبالی را بیشتر افتد جهت اجتماع اخلاط در معده لهذا گفته‌اند که مفرط نباشد در مع و حبس او نکوشد خاصه اگر هنوز چهار ماه نگذشته باشد زیراکه مواد طمشی است که مندفع میشود. و اما اگر گاه خوف ضعف افتد و از کثرت تهوع بیم الم جنین باشد یا از چهار ماه در گذشته باشد تسکین او لازم است بدان چه امراض معده در

باب قی و غثیان گفته شد. و جهت دفع غثیان قی کردن به شبت و تخم ترب سود دارد آن کسی را که قی آسان آید و ریاضت معتدل مثل مشب و سواری اندک نفع دارد جهت تحلیل اخلاط.

تدبیر آرزوهای بد نیز در امراض معده به فصل مستقله گفته شد که باید آن چه مناسب حال حبالی بود از آن اخذ نمایند.

تدبیر خفقان: گاه باشد که خلطی در سر معده حامله آید و خفقان آرد که در این صورت آب گرم و گلاب گرم جرعه جرعه خوردن و ریاضت معتدله کردن صواب باشد و اگر بدین قدر دور نشود به امراض قلب رجوع نمایند.

تدبیر باد که در معده و روده بگردد و آن را دفع می‌کند: معجون کمونی و سفوف مقوی و اشباه او که اندکیب بالای طعام خوردن سود دارد و تقلیل غذا و حرکت معتدل بسیار نیک باشد.

تدبیر ورم که بر پشت پای ظاهر شود: روغن گل و سرکه به هم آمیخته طلا کنند و نمک با سرکه نیز مفید است و برگ کرنب پخته ضماد کردن و حضض به آب کرنب و صبر صندل و فوقل به آب عنب الثعلب طلا کردن نفع دارد. خارش و جوشش که اندرون فرج یا بیرون پدید آید: لعاب خطمی و

گل سرشوی طلا کردن و در دوغ و در شیر عنب الثعلب و اب هندوانه و کاسنی هرچه از اینها به هم رسد گل سرشوب در وی حل کرده و در وی نشستن و درون و بیرون فرج بدین دوا مذکور آلائیدن فایده دارد.

تدبیر آن که عضلات پشت و شکم به سبب بخار و گرانی جنین ممتلی شود و کشیده گردد و اعیا و ماندگی قوی در وی پدید آید و در این صورتن روغن گل مالیدن و از پشک بزو آرد جو نان پخته و ر پارچه یی گرفته تمکید کردن و تلطیف غذا نمودن و عضله های پشت و گردن و کتف و بازو محکم مالیدن سود دارد.

تدبیر خونی که از حبالی ظاهر شود بی محل و بی دستور: بگیرند عدس گلنار و پوست انار و انجیر خشک و هلیله در آب و سرکه بجوشانند و از آب وی ابزن سازند و ثفل آن را بازیک سئید بر عانه طلا نمایند. و اگر خون بسیار آید قرص کهربا و سایر آن چه در افراط طمٹ گفته آید انشاء الله تعالی استعمال نمایند.

فایده: هرگاه ماه نهم شروع شود، باید که حامله هر روز سه درم روغن بادام شیرین بر نهار بخورد و در غایت پاکیزگی و ایضت هرگاه ایام ولادت نزدیک رسد بفرمایند که در حمام و آبن که نر او کرنب و حبله و شبت و تخ

کتان جئشانیده باشند درآید و بر شکم و پشت او روغن شبت و بابونه و کنجد بمالند و اغذیه چرب و حلا قند به روغن بادام خوردن دهند تا به آسانی برآید و تدبیر عسر ولادت گفته خواهد شد.

قسم سوم در کثرت اسقاط

یعنی حمل افتادن و اسباب آن بسیار است:

یکی، خارجیه چون ضربه . سقطه و وثبه قویه خاصه به سوی خلف.

دویم، نفسیه چون غضب مفرط و حزن مفرط و طول مقام در حمام و فرط حرارت و برودت هوا و شم رایحه ماکولات که دل بدان مایل شود و خوردنش میسر نیاید و باشد که فرح مفرط بر سبیل ندرت به اسقاط انجامد.

سوم بدنیه چون بیماریها و فرط خلو خواه ز جوع باشد خواه استفراغ و فرط امتلا و تخمه و فط جماع.

چهارم، آن که فساد حال جنین باعث اسقاط شودغ مثلا جنین ضعیف باشد یا بمیرد پس طبیعت آن را دفع نماید. و نشان سقم و مرض جنین، کثر اسقام مادر است و کثرت استفراغات و جریان حیض و درور شیر از اول حمل و از خاص ترین علامات ضعف آن اسیت که جنین حرکت نکند یا حرکت ضعیف کند. گحکایت: در عهد این فقیر شخصی را

حمل شد و تا چهار ماه حرکت چنین چنان چهباید میافت
بعده بی عارضه ظاهر خود به خود نین از حرکت باز ماند و
شکم از بالیدگی فرو نشست بلکه از نشو نمایی که در این
چهار ماه پیدا کرده بود روی به انحطاط نهاده به همین حالت
هشت ماه تمام شد و ماه نهم بود که یکبارگی درد در شکم
وی پدید آمد به شدت تمام و جنین در غشایی پیچیده برون
آمد و چون غشار را منخرق ساختند و بچه از آن برآئزند.
تمام الخلق بود و جمیع اعضا چنان چه باید طفلی را که به
ماه نهم زاید به حد کمال رسیده مگر روی و سرکه در وی
فتور راه یافته بود و تمام سر شلیده بود گویا استخون ندارد
و در صفحه روی به جز دهن و دو سوراخ بینی خردتر
چیزی دیگر نمی نمود از چشم و اقصی انف و جز آن و هر
دو گوش در بیخ گردن رسته بودند و گردن به غایت آکنده
بود و جایگاه ثنایا سخت بود و نیش مانند سر بر کرده گویا
دندان است و چون برآمد نفس نداشت و در این مدت حمل
مادرش هیچ علتی و آزاری نداشت ان حکایت مفید نتایج
است.

سبب پنجم که اسقاط آرد: آن است که دهن رحم وسیع تر
بود یا کثیر الرطوبت باشد و بدین علت جنین استقرار نگیرد
در رحم و منزلق شود.

ششم آن که سومزاج حار محرق یا بارد مجمد یا ریاح در رحم افتد و موجب اسقاط شود .

هفتم آن که احتباس طمث که لازمه حمل است به اسقاط انجامد و این چنین باشد که خون بسیار بود و جنین کمتر کند پس آن خون ازدیاد گرفته و منزلق سازد جنین را. هشتم، آن که زن به غایت لاغر بود و اعضای او گرسنه چنان که از غذای او بقیه‌یی نماند جهت حصول طمث که غذای جنین است پس جنین ضعیف شود و طبیعت آن را مندفع سازد.

از پنجم تا هفتم اگرچه داخل امدر بدنیه اسیت اما کثرت فواید جدا گفته شد.

فایده: زنی که معتدل البدن بود در ماه دوم و سوم حمل او ساقط همی شود توان دانست که نقر رحم یعنی فقوتها عروق او که مشابه حمل است مملو است به مخاطه و بدان سبب ماسکه ضبط جنین نمیتواند کرد.

علامت و علاج کثرت اسقاط: علامت آن چه از اسباب خارجیه یا نفسیه ود ظاهر است و علاج او اجتناب از آن.

آن چه از اسباب بدنیه بود علامت او نیز باهر است و علاج او آن ات که به تعجیل دذر ازاله وی کوشند به چیزهای موافقه؛ مثلا اگر رطوبتی باشد که ارخای فم رحم

کند و این از سیلان رطوبت رحم و آماس لک و کثرت
 آبدهان توان دانست شربت بلنگو و ماء الاصول و شربت
 بزروی نوشند و قلايا متوبله و برنج مزغفر و دارچینی خورند
 و به قی عادت کنند و اگر حاجت آید به حبهای و ایاره
 تنقیه نمایند و دوا المسک و سنجرنیا سود دارد و رحم به
 غالیه و روغن خلوق و روغن زنبق حقه کردن مفید است و
 این معجون نفع دارد: زرنباد و درونج عقربی، هریک دو درم؛
 مروارید ناسفته کهربا و عود هریک سه درم؛ اشنه و سنبل،
 هریک نیم درم، کوفته و بیخته به عسل بسرشند شربتی یک
 مثقال. سفوفی که همین عمل کند: جندیدستر، نیم درم؛ تخم
 کرفس یبادیان انیسون نانخواه صعتر انجدان و خولنجان
 هریک سه رم کوفته بیخته یک درم استفاق نمایند.

اگر بادی غلیظ باش که در رحم ممتکن شود و این از
 انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و
 متاذی شن از اطعمه نفاخ توان دانست علاج او آن است که
 جلابی از بادیان و انیسون و تخم کرفس و گلنکبین بنوشند
 و ماء الاصول سود ار و غذا نخواب با شیر خسکانه و گوشت
 کبک و تیهو سازن و روغن زنبق و خیری و نارادین بر قطن
 و عانه و قبل بمالند و این معجون سود دارد: صفت آن: زرنبا،
 درونج حلتیتز، جنبدی ستر، مازو و طباشیر هریک رمی؛

زنجبیل، و درم؛ مسک، دانگی کوفته و بیخته با عسل آمیزن
 و یک مثقال میل نماین وشکر ونارجیل خورن مفید است.
 اگر هزال زن سبب اسقاط باشد و این از نحافت ولاغری
 بدن پیدااست علاج او آن است که اغذیه مسمنه چون هریسه
 وعصیده و روغن گاو وشکر بخوراند و روغن بنفشه بام بر
 بدن مالیدن وبع از غذا استحمام معتدل نمودن سود دارد.
 اگر سببی دیگر موجب به ازاله وی کوشند مع رعایت
 وقت ومزاج که بارها ذکر یافته.

تنبيه: موجبات اسقاط، در اکثر همان است که در عقر
 مذکور شد؛ اما جهت تسهیل مطلب عند الطلب به قسم
 علیحده نیز ذکر نموده بالجمله ر تحصیل باقی مقاصد که
 متعلق به اسقاط باشد به عقر رجوع نمایند.

قسم چهارم: ر عسر ولادت

این بر چند گونه است:

یکی: آن که به سبب فربهی زن وصغر رحم و ضیق مسلک
 از عدم اتساع فم رحم چنان چه بای و ضعف دافعه
 نامحسوس کرن زن در خود حرکت اخراج چنان که شای
 توان انست.

علاج: روغن بنفشه و زنبق و زیت و یه مرغ و بط ومغز
 ساق گاو بر شکم و شت بمالند و بابونه وشبت ومرزنگوش

واکلیل الملک در آب بجوشانن و آن را در این بنشانن چنان که آب تا ناف باشد و مشکطرامشیع ور سیوشان بجوشانند و نبات آمیخته بنوشانن و به شونیز و جندبیدستر و کندش تحریک عطسه کنن و چون عطسه آمدن گیرد، دهن و بینی آن را بگیرند تا قوت دفع درون سو افتد و به اخراج جنین مدد دهد. و سم اسب و استر و خر دود کردن نفع دارد و شوربای مرغ فربه نوشیدن مفی است.

دوم، آن که هوای سرد یا برودی موجب تکائف فم رحم شود. و این از وجود برد و تکائف رحم توند آن دانست. علاج: به حمام گرم برند ر آب رنیم گرم سبک نشانن و اهان مسخنه ملینه که ذکر یافت بمانند و به غسل فرزجه سازند.

سوم، آن سبطری مشیمه سبب عسر شو بای دانست که مشیمه ایست که در رحم برگرد جنین متکون می شود جهت حفظ آن هم چون کیسه کدو دانه اما صلب تر و بهتر از آن است و جنین چون حرکت برآمدن کند و قوی باشد، این رده بشکاف و جنین از وی برون آید بعده مشیمه برآید؛ س اگر این رده به غایت سطر بود و شکافته نشود به زودی تدبیر آن کنند تا جنین از تعب حرکت خروج و عدم حصول آن هلاک نشود و بسیار کس به همین سبب هلاک شدند از جهل

و عدم وقوف بر آن.

علاج: دایه را باید که مشیمه را به دست چپ بکشد و به دست راست به پاکی نیز آن را پاره کند و جهت این کار قابله باید تاحین قطع مشیمه به حامله و جنین اذیت نرساند.

فایده: طریق صواب در حق حبالی خاصه آن که متعسر الولادت باشد آن است که چون آثار وضع دید آید به حمام گرم برند و آب گرم بر سر او بسیار ریزند و در آبرزن نشانند و تدهین نمتایند و بفرمایند که گامی چند برود ژس بر قدمها نشیند و به یکبار از جای بجهد و چند نوبت چنین کند آن گگاه قابله لعاب تخم کتان یا روغن کتان یا روغن بادام یا شیره کنجاره بادام یا یه بط با یه مرغ با روغن بنفشه آمیخته در فم رحم بمالد و در وی چکاند و زن را باید که یش از غلبه درد، حود را از بول و غایط خالی کند و اگر شکم قبض بود به حقنه نرم در حمام طبع او باید گشود و از چند روز یش تر به شوربای چرب و نرم قناعت کند و تقلیل غذا نماید و از آب سرد و ترشیها و سردیها حذر نماید و در مسکن گرک سکونت ورزرد و به هیچ وجه سردیها به اسفل نرساند. و چون درد آید مصابرت نماید و آواز ندهد و دم فرو کشد و بر ای زور دهد و تا میل زورذ در باطن بیند و زنهار به تکلیف خود را بدان نگمارد و این معجون را که

اکثر اطبا مجرب گفته‌اند به کار دارد: صفت: جندبید ستر و میعه هریک مثقالی؛ دارچینی و اهل، هریک نیم مثقال کوفته و بیخته به غسل بسرشد و به قدر حاجت در آب یا ماء العسل گرم حل کرده بخورند.

چهارم، آن که حرارت و مزاج سبب عسر شود و این از وجود گرمی و فقدان دیگر اسباب معلوم شود.

علاج: روغن بنفشه و صندلین و گلاب بر شکم و پشت بمالند و آب انارین با ترنجبین بنوشانند و از مسخات احتراز فرمایند و به جای معتدل بدارند و در این صورت تدابیر مسخه مذکوره همه منع است.

فایده: در تعدا ادویه که بالخاصیت عسر را سود دارد: بدان که سنگ مغناطیس به دست

چپ گرفتن و بسد به زانوی راست بستن مفید است و اگر چهار مثقال پوست خیارشبر نرم بکوبند و بپزند و به شربت بنفشه یا نخوداب بنوشانند فی الفور اخراج جنین و مشیمه کند و مجرب است و اگر آن را کوفته و بجوشانند و آب آن را بخوراند همین عمل کند و دارچینی خوردن زادن را آسان کند و حلتیتن با جندبیدستر آمیخته عظیم الاثر است و از ادمان یعنی مدامت بر شم طیب حوامل را باز دارند؛ خصوص عند وضع حمل؛ لانه یسر الولاده.

انتباه: سلخ الحیه یعنی پوست مار در زیر فرج دود کردن در اخراج جنین مجرب است اما نشاید استعمال کرد؛ بهر آن که گاه باشد که از ردائت خود جنین را هلاک سازد.

فایده: هرگاه طلق یعنی درد زایمان تا چهار روز پیوسته بماند، توان دانست که جنین هلاک شده . به زودی تدارک آن باید کرد.

قسم پنجم: در اخراج مشیمه محتبسه و جنین مرده هرگاه جنین در شکم بمیرد یا طفل برآید اما مشیمه برنیایر و علاقه او که ریسمان مانند درمیان او و طفل است و گسسته شود، در اخراج اینها سعی کنند به تعجیل تا موجب هلاک نگردد. و علامت مردن جنین آن است که حرکت او محسوس نشود در شکم و اطراف حامله سرد شوند و نفس متواتر یعنی پی در پی زند.

علاج: مشکطرامشیع پرسیاوشان و ابهل، هریک سه درم؛ ترمس و پودینه هریک ده درم بجئوشانند و با ده مثقال نبات شیرین ساخته بنوشانند و کندش و شونیز ببویانند تا عطسه آمدن گیرد پس دهند و بین آن را بکیرند تا قوت او اندرون افتد و به اخراج ما فی لالرحم یاری دهد و کندر و زرواند و ترمی و حرف و ابهل بکوبند و به زهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل و قسط و سدا خشک هریک سه

درم؛ مر، یک درم کوفته و بیخته به زهده گاو سرشته بر ناف و عانه طلا نمایند و مر بارزد و جاوشیر و جندبیدستر و کرنب به زهره گاو خمیبر نموده، قرص‌ها بسازند و بر مجمر یعنی منقل بسوزند و به توسط طغاری مثقوب الوسط یعنی میان سوراخ دود ان به فرج رسانند. دیگر، مر، جاوشیر و سکبینج مساوی بگیرند و حب سازند و سه درم از ان بخوراند اخراج مافی الرحم نماید.

دیگر: قطران، عود سداب و شحم حنظل از هریک برابر هم نرم کوفته و فرزجه سازند که جتین ساقط کند.

دیگر: جاوشیر، جندبیدستر، قند سپید و زهره گاو مساوی بگیرند و به هم آمیزند و یک درم با آب گرم بدهند و پس از زمانی تحریک عطسه کنند به قانونی که گفته شد فی الفور اخراج جنین و مشیمه کند.

دیگر: پوست مار و سرگین کبوتر فرادی یا یکجا اگر تبخیر کنند زود برآرد.

هرگاه بدین تدابیر برنیاید، باید که دایه دست اندر کند و جنین و مشیکه را برون کشد به نهجی یعنی به گونه‌ای که عضوی دیگر را آفت نرسد.

فایده: آن جا که سود ندهد در اخراج جنین میت ذان را پاره پاره کرده برون آرند؛ چنان چه قابله‌های این کار واقف-

اند و فیه خطر عظیم پس تا آن که مطلب به دیگر تدابیر برآید بدین عمل توجه نکنند.

قسم ششم: در احتباس نفاس

باید دانست که خونی که عقب برآمدن بچه ظاهر شود آن را نفاس گویند و مدت او در ذکر و انثی مختلف بود: در ذکر پانزده روز تا سی روز بود در انثی سی و پنج روز تا چهل روز باشد و آن جچیچه بدین و تیره نیامد و حال آن که واجب الدفع باشد، همان امراض ردیه که از احتباس طمث شود احداث کند در این ص.رت لازم است که به ادرار او کوشند بدان چه در احتباس طمث مذکور است و این دوا سود دارد: تخم کرفس، بادیان، پرسیاوشان و مشکطرامشیع بجوشانند و نباتات آمیخته بنوشانند و تبخیر مقل و زوفا و حرمل و علک البطم و خردل سود دارد.

فایده: بدان که گاه که زن ضعیف و لاغر بود و خون بسیار نداشته باشد که پس از ولادت برآید و این ضرر کمتر دارد و محتاج به تدبیر نیست.

قسم هفتم: در تدبیر تسکین وجع که در رحم افتد بعد

ولادت

شربت ماء الاصول و شوربای کشک جو بنوشانند و سم استر و خر دود کنند دیگر: تخم کتان بجوشانند و بدان آب

رحم را حقنه کنند یا فرج را بشویند تا لذع رحم بنشانند.
 و دیگر: به شیره ماده خر قبل شستن و رحم را حقنه کردن
 نفع دارد. دیگر: اذخر بجوشانند و آب وی بنوشند. دیگر: آب
 صعتر بنوشند. دیگر: طبیخ سلیخه بنوشند و بدان رحم را
 حقنه کنند تا درد که بعد از ولادت و پیش از حیض پدید آید
 زایل شود. دیگر: پوست جو خوردن، درد که از گرمی بود
 زایل کند. دیگر: طبیخ خبازی نوشیدن و به رحم حقنه کردن
 مزیل درد است. دیگر: روغن نسرین مالیدن و برداشتن سود
 دارد؛ خاصه اگر سختی نیز بر فم رحم باشد. دیگر: آب
 پوست خشخاش اندکی بنوشند درد عظیم بنشانند اما تا به
 دوی دیگر کار گشاید این را ندهد؛ زیرا که اگرچه مسکن
 جمع است اکما خون را بند میکند و بدین سبب باشد که
 نخستین تسکین و جمع کند بعده جهت حبس نفاس درد قویتر
 از اول پدید آید.

دوایی که درد و سختی فم رحم را سود دارد و در اخراج
 نفاس و رطوبات یاری دهد و قرح رحم را پاک نماید: غسل
 صاف کرده، یک حصه؛ شیر خر یا آدمی، دو حصه، به هم
 آمیخته بر آتش اتخگر قلیل الحدت نهند تا به تدریج شیر
 جذب شود در غسل پس پارچه و صوف یا بنبه بدان آلوده
 فرزجه سازند.

فایده: وجعی که پیش از آمدن حیض و عند مجامعت در رحم پدید آید، تسکین او نیز به همین نهج کگنند که گفته آمد در این قسم.

قسم هشتم: در ساقط کردن و افکندن جنین باید دانست که تا که ضرورتی قوی نیفتد مرتکب این امر نباید شد، خاصه اگر جان در او افتاده باشد و برای ایمن کار، هرچه بهر اخراج جنین است و شمه‌یی گفته شد کفایت کند.

دیگر: پلیته از کاغذ تافته به فم رحم رسانند که درحال بچه بیفکند؛ خاصه اگر این پلیته کاغذ را به قطران یا به آب حنظل و طبیخ او یا به زهره گاو آلوده کرده باشند.

دیگر: تخم هزار اسپند خوردن و برداشتن و روغن بلسان برداشتن بچه بیفکند.

دیگر: انگزد و بارزد و بخور مریم مجرب است و گفته‌اند که اگر زن حامله پای بر بخور مریم بید باشد که بچه ساقط کند.

دیگر: عصاره بخور مریم اگر بر شکم طلا کنند دیا پیه بدان آلوده بردارند بیفکند.

دیگر: عصاره برگ حنظل در رحم حقه‌ن کردن و پشم پاره بدان تر کرده فرزجه ساختن مجرب است.

دیگر: عصاره عرطنیثا حقناً و حمولاً مقرر است.

دیگر: اشنان پارسی سوده، سه درم بخورد فی الفور ساقط کند. دیگر: افسنتین و شاهتوه چند روز پیوسته بخوراند بیفکند.

این دوا مناسب محروری مزاج است: صفت دوا مرکب: انگزد، تنیم درم؛ سداب خشک، سه درم؛ مر، یک درم؛ جمله را که یک شربت است و بامداد و شبانگاه با طبیخ ابهل بدهند تا بچه بیفکند.

دیگر: تریاق اربعه در این باب مجرب است. شیافی که نفع دارد و به غایت قوی است: نوشادر سوده، ده درم؛ اشق، سه درم، اشق را در آب یا چیزی دیگر که مناسب بئد حل کنند و نوشادر را در آن بسرشند و شیاف ستازند درازتر از خسته خرما و یکی از آن در دهن رحم نهند و تمام شب بدارند و او بر بالش رانها افراشته تمام شب بخسبد.

دیگر: پوست مار دود کردن چنان چه دود آن به رحم اندر شود البته فرود افکند.

دیگر: که گرم مزاج را سود دارد: خطمی سوده، یک وقیه با نیم من آب سرد آمیخته دبنوشانند که بچه را بلغزاند.

فایده: چون خواهند بچه بیفکنند، نخستین زن را به حمام برند و شکم او به روغن بید انجیر یا کنجد بمالند و شوربای

چرب دهند و از قوابضات منع فرمایند بعده مسفطات به کالر
 برند تا مطلب به اسانی و بی رنج برآید.

دیگر: سقمونیا قدری با آب سداب تر کنند و بسایند و
 شوهر بر قضیب طلا کرده قربت کند بچه بیفتد.

دیگر: کنجد کوفته به مقدار بیست درم در آب بخیسانند
 یک شب صباح آن آب را صافی نموده بنوشند بچه بلغزد.

دیگر که بچه زنده و مرده و مشیمه برون آرد:
 مشکطرامشیع، برنجاسف، اگیر ترکی، قسط تلخ، سلیخه،
 نانخوه، فوتنج، مرزنگوش، تخم هلیون، حلبه، فراسیون،
 جعد، عود بلسان و اسارون از هریک جزوی، جمله را
 بجوشانند و زن را در وی نشانند و بعد از اسقاط واجب
 است که مقل و زوفا و حرمل و صعتر و علک البطم و خردل
 هرکدام موجود شود بسوزند و بخ.ور او به رحم رسانند تا
 خون سایل شود و غلیظ نگردد.

قسم نهم: در تدبیر بازداشتن از حمل پذیرفتن
 قانون کلیه در این آن است که مرد و زن را هنگام جماع
 تنگ اندر نکشد و رانهای او بلند بر ندارد و هنگام انزال
 آلت را چندان که توان برون سو کشیده دارد و جهد کند که
 تا انزال آن با انزال زن اتفاق نیفتد و پس از انزال زود جدا
 شود و عورت را بفرماید که به سرعت برخیزد و هفت بلا یا

نه با پیش پیش جهد یعنی به جلو بپرد و عطسه آورد تا که منی از رحم فرو افتد. اگر سر قضیب به روغن کنجد چرب کنند منی رت بلغزاند و در رحم آویخته ندهد.

دیگر: گوشت زرد که میان دانه‌های انار میباشد بکوبند و شب یمانی سوده در او آمیزند و شیاف سازند و پیش از جماع ی بعد آن زن حمول سازند که از آبستن باز دارد.

دیگر: فلفل بعد از جماع در قبل نهادن و نعناع پیشپیش از مباشرت برداشتن و سرگین موش با شهد فرزجه ساختن منع کل میکند.

دیگر: اگر بول شتر با آب آهن تافته آمیخته بنوشند هرگز آبستن نشود.

دیگر: اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد زن را بخوراند، تمام عمر حمل نپذیرد و سرگین فیل برداشتن نیز منع حمل می‌نماید و گفته‌اند اگر جنطیانا با حنا آمیزند و دست زن بدان خضاب کنند، منع حمل کند و احتباس حیض ننماید.

دیگر: خون نفاس که از فرزند نخستین باشد اگر عورت در تمام بدن خود بمالد، در عمر خود بار نگیرد.

نیکوترین و بهترین و آسان‌ترین حیل آن است که عند الانزال پارچه‌ی باریک یعنی نازک بر قضیب درپیچد و

دخول نماید و بعد از فراغ آن برون کشد تا منی درمیان
پارچه برون آید.

فصل سوم: اندر رجا

وی ان ست که زن را حالتی شبیه به احوال حبالی رو نماید از احتباس طمث و تغییر رنگ و سقوط شهوت طعام و جماع و انضمام فم رحم و انتفاخ پستان و باشد که شکم بزرگ شود همچون شکم حبالی و سختی در آن محسوس شود و حرکتی از قبیل حرکت جنین پدید آید و چون به دست اعتماد یعنی فشار دهند بر وی، شکم به راستا و چپا میل کند و این مرض را احوال مختلف است: گاه باشد که به هیچ علاج زایل نشود و تا آخر عمر بماند و گاه باشد که به استسقا منجر گردد و گاه باشد که در وی مثل دردر زائیدن ظاهر شود و از او پاره‌یی گئشت با رطوبت و فضلات جدا شود و یا باد بسیار برآید یا هیچ ظاهر نگردهد.

بسیار باشد که ماده رجا به سبب حرارت غریبه متعفن شود و مزاجی که از او استعداد قبول نفس حیوانی تواند شد در وی پدید آید و قبئول نفس نماید پس آن ماده به صورت حیوانی برآید؛ چنان چه مشاهده کرده‌اند که زنی بر صورت سلحفات یعنی ذسنگ پشت جنین زائید و ان ساعتی چند حس و حرکت میکرد. زنی دیگر بر شکل مرغ فرزند آرد گه د. بازو داشت و کذلک نقل‌های بسیار مسموع گشته. بالجمله

اکثر آن است که آن مواد متعفنه اکتساب میکنند ص.ورت
 انسان ناقص الخلقه.

فرق در حبل صادق و در رجا که حبل کاذب است آن
 است که در این علت شکم با صلابت بود و دست و پاهای
 سیت و مترهل باشند و حرکت او مثل حرکت جنین نباشد،
 بلکه هرگاهخ دست بر شکم نهند، از موضعی به موضعی
 انتقال کمند؛ بخلاف آن که بچه به خود حرکت نماید و زمان
 وضع درگذرد و تا چهار سال و پنج سال بماند؛ بلکه بعضی
 را تمام عمر می ماند و دوا نمی پذیرد و این علت به سبب
 اهمال علاج و امتداد زمان به استسقا می کشد.

فرق در رجا و استسقا ظاهر است از وجود جسائت و
 صلابت که مخصوص به رجاست و عدم علامات که
 مخصوص به استسقا است.

این مرض، چند گونه است:

نوع اول: آن که در فم رحم یا جرم او ورم صلب پدید
 آید و بدان سبب طمث باز ایستد و دیگر اعراض که در خور
 اوست پدید آید .

علامت و علاج او: همان است که در اورام رحم که صلب
 باشد گفته آید .

نوع دوم: آن که اخلاط بسیار بر رحم ریزد مع حرارت

شدید پس به تحلیل رود از او آن چه لطیف است و مابقی غلیظ و کثیف شده بماند. و باشد که این ماده کثیفه به عمل حرارت اکتساب کند شکل قطعه یی لحیمه (یعنی گوشتی) ذی صورت ما (یعنی دارای صورتی اندک) و علامت او، وقوع سوء مزاج گرم است در رحم و عقب آن رجا پدید آمدن و گرمی نواحی رحم شاهد این قسم است.

علاج:

اگر حرارت و امتلای دموی بود، فصد باسلیق و صاف کنندو بعد از آن که حرارت زایل شود یا ماده یی دیگر بوده باشد، جهت نضح (در) هر روز ماء الوصول به روغن بید انجیر آمیخته بدهند و طبیخ تخم بادیان و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسیون باگلفند سود دارد. . پس از حصول نسج ، مستفرغ سازند ماده را به حب ایاره و حب منتن و حب سکبینج به چند دفعه و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس سود دارد. و پس از تنقیه، جهت قلع و استیصال مادهف دحمرثا ود واء الکرکم و تریاق اربعه دهند یا طبیخ ترمس و ابهل و مشکطرا مشیع و جز آن هرچه برون آرنده جنین میت بود. و زیره و صعتر و قردمانا و بابونه و جاوشیر به آب کرفس بر شکم ضماد نمایند. و روغن یاسمین و خیری و سداب بمانند. و خاکستر و نمک گرم کرده تکمیدئ فرمایند. و

قرص مره به آب ابهل خوردن نفع دارد. و هر چه در احتباس طمث گفته آید از مشروبات و حمولات مدره حیض سودمند است و و گفته اند که اگر دو درم ابهل یا یک قدح آب یک هفته زن را بنوشانند، جنین و رجا را اسقاط نماید.

نوع سوم: آن که باد غلیظ در طبقات رحم محتبس شود و تحلیل نیابد. و علامت او، تمدد و انتفاخ است و علامات استسقاء طبلی پیدا شدن.

علاج: شربت بزوری و ماء الاصول دهند. و کاسرات نفخ از ضماد و معجون و حقنه شافه استعمال نمایند و آن چه در استسقاء طبلی و قولنج ریخی گفته شد به کار برند. غذا، نخوداب با توابل گرم آمیخته و مطنجه از گوشت مرغ یا کبوتر سازند. و این سفوف سودند است: صفت: تخم کرفس، ده درم؛ زیره در سرکه تر کرده، نه درم؛ نانخواه، زنجبیل و انیسون، هریک چهار درم، کوفته و بیخته (با) هم چندان (آن) قند آمیزند و از دو درم تا سه درم میل نمایند.

نوع چهارم: آن که سبب رجا جماعی باشد که در وی مشتمل شود رحم بر آب زن فقط. و ظاهر است که چون رحم بر آب زن مشتمل شود و از غذا بهره رساند و حال آ که ماده از قورت ذکوریت خالی باشد. متخلق می شود در وی صورتی ناقص. و علامت وی آن است که آن چه

مخصوص به انواع ثلثه است نباشد.

علاج: هر چه برای اخراج مشیمه و جنین گفته شد استعمال نمایند. دوائی که اسقاط چنین کند و رجا و حیض براند و دشواری زائیدن آسان نماید: مر، قنه و جاوشیر، از هر یک مساوی (اخذ کنند) شربت (آن)، دو درم به آب کرفس یا آب بادیان. دیگر: تخم کرنب یا شکوفه آن (به) مقدار دو درم فرزجه سازد (که) آنچه در رحم است برون افتد. دیگر: شب یمانی بر سفال نهاده بر آتش گذارند تا به جوش آید پس زرنباد کهبه هندی نرکچور گویند باریک ساخته در شب که هنوز در تلاطم و جوش باشد بپاشند و به هم آمیزند و از آتش فروش آرند و به مقدار طول خنصر و در حجم باریک تر از آن شیاف سازند و بفرمایند تا یک از آن در حم نهند چنان که سه حصه اندر رحم بود و یک حصه آن برون باشد و تا سه روز نهاده دارد و از المی و وجعی که لاحق شود خوف نکند که روز سوم آن چه در رحم است بالکل خواهد بر آمد و مجرب است. دیگر: مرمگی، جاوشیر و خربق، از هر یک به زهزه گاو برابر و شیاف بسازند و بردارند.

فصل چهارم: اندر کثرت طمث

یعنی افراط سیلان حیض. و این بر دو وجه است: یکی آن که در ایام حیض خون بسیار آید. دوم آن که اگر چه ایام حیض درگذرد اما سیلان خون باقی باشد یا در غیر ایام حیض پدید آید و مستمر گردد و این را استحاضه گویند و این مرض بحسب اختلاف سبب بر چند نوع است:

نوع اول: آن که خون بسیار شود و طبیعت آن را دفع نماید بدین طریق. و علامت آن، امتلای روی و بدن است و سرخی هر دو و درور و پری رگ‌ها و با وجود بر آمدن خون بسیار در قوت بدن و رنگ بشره تغیر نیفتادن، بلکه گاه باشد که هر چون که خون بر آید، نضارت و قوت بیفزاید و از آن است که حبس وی منع است تا که ضعف در قوت و تغیر در رنگ پدید نیاید و این نوع، کسی را که در تنعم و فراغت بوده باشد بیشتر افتد.

علاج: جهت تقلیل و اماله خون، رگ باسلیق زنند و به حسب حاجت خون بگیرند به یک دفعه یا به دفعات و هر دو پستان را محکم بر بندند و بمالند و در زیر پستان محاجم بزرگ ناری وضع نمایند و برای قبض خون، قرص کهربان دهند و شیاف ممسک حیض برداشتن فرمایند و اگر مازو را

بکوبند و بجوشانند و پشم بدو آلاینند و سرمه بدان افزایند و
 بفرمایند تا فرزجه سازد سود دهد و آبزنان قابضه مفید است.
 انتباه: تنکار دو گونه است: معدنی و صناعی. معدنی از
 قسم نمک است و مزه شور مایل به تلخی دارد و صناعی،
 مصنوع یعنی دست ساز است. و صفت وی چنان است که:
 نمک و قلی و نظرون با شیر گاو بپزند. و این قسم مروج
 یعنی شایع است و در این شیاف هم همین قسم ماخوذ است.
 فایده: رگ های رحم و رگ های ثدیین با هم مشارکت
 دارد در مراق اندر زیر پستان و لهذا این جای را به موضع
 محاجم مخصوص کرده اند و از آن که حرکت خون طمشی به
 اسفل، بالطبع است و طبیعت نیز معاون اوست بر دفع، مانعی
 قوی باید تا آن را باز دارد از رحم، پس محجمه ناری
 فرموده اند و هم بر این معنی محجمه کلان ستوده اند تا مکان
 کثیر از آن عروق منجذب شود و جذب قوی افتد اما
 حجامت بر نفس ثدیین و مافوق او نفع ندارد، زیرا که در
 این جا مشارکت رگ ها نیست.

نوع دوم: آن که خون رقت و حدت پذیرد و جهت لطافت
 و رقت از افواه رگ های باریک رحم جریان نماید و علامت
 آن، رقت و صفرت و حرقت خون است و خروج به سرعت
 و ضعف بدن و زردی رنگ.

علاج: جهت تنقیه صفرا، مطبوخ هلیله زرد و شاهتره دهن که این ها با وجود قوت مسهله قوت قابضه هم دارند و جهت اماله، آن چه در نوع اول گفته شد به عمل آرند. و جهت قبض، به تبرید و تغلیظ خون متوجه گردند به استعمال مشروبات و اغذیه و اطلیه و آبزناات که قابض و بارد بود. از اشربه، شربت عناب و انار و انبر باریس و حماض و رب ریباس و بهی و سیب و از اغذیه، حصرومیه و زرشکیه و رمانیه با برنج و عدس سود دارد و قرص کهربا با رب ریواج و شربت زرشک و انار، حابس خون است و در طبیخ گلنار و آس و گل سرخ و مازو و پوست انار نشستن و بدان آبدست کردن و صندل و اقاکیا و گل سرخ و سماق و پوست انار و آس کوفته برعانه طلا کردن و شیاف کحل برداشتن نفع تمام دارد.

نوع سوم: آن که رطوبت مائی در بدن غالب شود و بدان سبب قوام خون رقیق گردد و افواه عروق مسترخی شود و بالضرور خون سیلان نماید و علامت وی، رقت و سپیدی خون است و آثار دیگر انواع نابودن و جمله علامات بلغم پیدا شدن.

علاج: قیء فرمایند به دفعات و ایارجات دهند و هرچه مجفف باشد از اغذیه و اشربه سود دارد و کذلک اطلیه و

آبزنات و شیافات که مناسب وی باشد.
نوع چهارم: آن که خلط صفراوی غالب شود و افتتاح
افواه عروق رحم نماید.

علامت و علاج او: همان است که در نوع دوم یعنی آنچه
از حدت و رقت خون افتد گفته شد.

نوع پنجم: آن که خلط حاد سوداوی مفتوح افواه این عروق
گردد. و علامت او سیاهی خون است و باشد که کمد یا سبز
برآید.

فایده: اگر پنبه پاک تازه را بر آتش گرم نموده و زن آن را
بردارد و تمام شب دارد و صباح آن را برآورد و در سایه
خشک کند لون آن پنبه دلیل قوی باشد بر احتقان سبب؛ مثلا
اگر سپید بود رطوبت بلغمی است و اگر سیاه یا کمد یا سبز
بود، سوداوی است. و اگر زرد بود، صفراوی است. و امر به
گرم کردن پنبه برای آن است که به رنگ خلط به شکلی نیکو
متاثر گردد و احتیاج بدین تحقیق آن گاه است که سبب
ضعیف و قلیل باشد و به دیگر اعراض امتیاز نتوان کردن و
گره آن جا که آثار هر یک، دلیل ساطع یعنی روشن است بر
وجود هر سبب، پیدا بود که حاجت بدین تدقیق نیست.

علاج: جهت تنقیه سودا، مطبوخ ایتیمون دهند و باشد که
فصد باسلیق کنند اگر مانعی نبود و دیگر اغذیه و ادویه و

شیافات که ذکر شد کفایت کند.

نوع ششم: آن که بواسیر الرحم موجب سیلان خون طمث شود.

علاج: آن به فصل علیحده گفته آید و این خون، قطره قطره افتد و صاحب او از دردسری خالی نبود جهت مشارکت رحم به دماغ.

نوع هفتم: آن که قروح رحم باعث این مرض گردد و علامت او آن است که خون یا ریم یا زردآب برآید و بدبو باشد و ذی الم و حرقت بود و این نیز به فصل جدا گفته شود.

نوع هشتم: آن که به واسطه عسر ولادت رحم ضعیف شود و رگ‌های او پاره گردد و غشاء آن منفسخ و گسسته شود و بدان سبب خون بسیار سیلان نماید.

علاج: آن چه در قروح و شقاق رحم گفته آید استعمال نمایند.

انتباه: عقب ولادت بسیار باشد که خون نفاس بسیار آید جهت کثرت او در رحم و اجزای رحم به سلامت باشد و حبس این چنین خون به غایت مضر است و به هلاکت می‌کشد؛ مگر آن گاه که خوف ضعف شود و حبس او بدان چه در نوع اول گفته شد توان کرد اما آنجا که در عروق و

اغشیه رحم خرق و فسخ راه یافته باشد و ماده واجب‌الدفع بود، ایضا به حبس او نکوشند و به تسکین وجع بسند کنند بدانچه در قروح و شقوق رحم است و اگر واجب‌الدفع نبود، حبس او توان کرد بدانچه گذشت.

نوع نهم: آن که زوال بکارت موجب سیلان خون رحم شود. بدان که گاه باشد که بکارت زایل شود و به سبب عظم آلت رحم رنجیده گردد و رگ‌های او منخرق شود و خون بسیار برآید و خوف غشی افتد.

علاج: در شراب قابض نشاند و به طبیخ مازو و شاه‌بلوط و گلنار و گل سرخ آبدست فرمایند و به روغن زیت یا روغن گل هر لحظه چرب نمایند و خاکستر درخت انگور بر خرقة نهاده و رفاده مانند بر فرج ببندند و فادزهر حیوانی با دوغ سائیده بنوشانند که بالخاصیت مفید است و شقاق را بدانچه در فصل او گفته آید تدارک کنند.

فصل پنجم: اندر قروح و جراحت که در رحم

افتد از اسباب خارجیه یا داخلیه

اما خارجیه، مثل ضربه و سقطه که به موضع رحم رسد و رگ‌های آن ر منصدع گرداند و غشای او را منفسخ سازد و داخلیه، مانند عسر ولادت و شدت طلق و جذب مشیمه و جنین میت که به خرق و فسخ عروق و اغشیه انجامد و ورم و بثور که در رحم باشد منفجر گردد و خلط حاد مراری مقطع اکاله که در رحم افتد و اجزای آن را متاکل سازد.

علامت قرحه رحم و جراحت او در جمیع احوال، وجع لازم است و خون وریم تنها یا مرکب بیرون آمدن، پس اگر خون سرخ خالص آید دلیل شکافتن رگ باشد و باید دانست که هنوز جراحت ریم نکرده و اگر خون بسیار سیاه و بدبو آید با وجع شدید، دلیل تاکل بود و اگر شبیه به آب گوشت برآید با وجع اندک، دلیل تعفن قرحه و ذوبان گوشت جرم رحم باشد و اگر آن چه از رحم آید کثیرالمقدار بود شبیه به دردی، دلیل آن باشد که ورم گرم رحم پیش از استکمال نضح منفجر گشته است. و اگر مده سپید و غلیظ و قلیل المقدار برآید مع اللذع و رایحه کریهه نداشته باشد دلیل آن بود که قرحه از چرک پاک می‌شود؛ «لان بیاض المده و ثخنها انما یکون من تصرف الحرارة الغریزه فیها و احوالها لها الی

مشابهة الاعضاء الاصلية في اللون و القوام».

علاج: آن چه از ضربه و سقطه یا عسر ولادت و شدت طلق یا جذب مشیمه و جنین میت پدید آید و خون صرف باشد در آب قمقم نشستن و بدان استنجا کردن و فرزجه حاسبه برداشتن فرمایند. و در چیزی که مانعی نبود فصد باسلیق را مقدم دارند و اگر جراحت در قعر رحم باشد گل ارمنی و اقاویا و مازو و رامک به آب قمقم آمیخته حقنه رحم نمایند تا دوا به قعر اندر رسد و اقراص کهربا به آب لسان الحمل خون را قبض نماید و بدانند که حقنه و فرزجه نسبت به مشروبات در اینجا سریع الاثر است.

صفت فرزجه حاسبه: کندر، انزورت، دم الاخوین، مر، سک، شب، پوست انار، جوزالسرو همه را کوفته و بیخته به آب عصی الراعی یا آب لسان الحمل یا آب آس بسرشند و صوف در آن آلاینند و بردارند و دراین کار صوف را از آن اختیار کرده اند که او ملایم است و لذا رحم را الم نمی رساند و ایضا در وی قوت حاسبه و ملحمه است و یاری می دهد بر تجفیف و سرعت اندمال.

فایده: این همه که گفته شد، تدبیر جراحی است که هنوز متقیح نشده باشد. و اما پس از آن که قیح گردد و قرحه شود، نخستین نظف و تنقیه قرحه باید کرد بعده یعنی پس از آن به

اندمال باید کوشید و آن چه به سبب انفجار ورم گرم یا بشور بود جهت تسکین وجع و لذع و نقای قرحه، روغن گل و بنفشه و آب نیکشر به هم آمیخته رحم را حقنه کنند و بعد از بقای قرحه جهت انبات گوشت و اندمال جراحت، حقنه رحم نمایند به مرهم باسلیقون که روغن گل با آن یار یعنی مخلوط کرده و دیگر تدابیر از قروح گرده و مthane برگیرند.

آن چه در وی مده بدبو یا چیزی شبیه به ماءالحم آید، چیزهای بارد قابض چون آرد عدس و پوست انار و گلنار و حب الاس و کزمازو و جفت بلوط بجوشانند و در طبیخ او روغن گل آمیخته و رحم را حقنه کنند تا قرحه را از عفونت و جرم رحم را از ذوبان بازدارد و بعده یعنی پس از آن به اندمال کوشند.

انتباه: گاه باشد که مده رحم به جانب مthane میل کند و همراه بول برون آید و گاه باشد که به سوی امعا گراید و با غایظ بروز نماید. پس هرگاه اماله او بر مthane احساس کنند در آن کوشند که مده در مthane نایستد و به زودی برآید با بول و مthane را متقرح نسازد و جهت این کار این دوی ذی ادرار به غایت مفید است: مغز تخم خربزه و خیارین و کدو تخم خشاش، از هر یک چهار درم، صمغ و نشاسته و کتیرا و رب السوس، از هر یک یک درم همه را کوفته و بیخته بدارند و

موازنه سه درم با شربت خشخاش و قدری قیروطی که از موم و روغن گل ساخته باشند بدهند. نفع مدرات آن است که ریم را از مthane بزدايد و سود قیروطی آن است که بر جرم Mthane ملتصق شود و از ضرر ریم او را محفوظ دارد.

هرگاه سیلان ریم به معای مستقیم ظاهر شود در ردع او متوجه گردند تا مده باز پس گردد به سوی رحم و بر روده نریزد، زیرا که جرم حرم سخت تر است و بر لذع مده نسبت به امعا صابتر؛ لان الرحم قليلة الحس جدا. از آن است که مده را از روده باز داشته به سوی رحم مایل کردن صواب دیده‌اند. حقنه‌یی که مده را به روده ریختن ندهد ارز و عدس و پوست انار بجوشانند و در طبیخ او گل ارمنی و دم‌الاکوین و صمغ عربی و زرده بیضه که در سرکه جوشانیده باشند با روغن گل آمیخته و حقنه کنند روده را و آن چه در وی تاکل افتاده باشد و مده سبز یا سیاه یا در وی ماء صدیدی باشد باید که در تنقیه او مبالغه نمایند تا که اجزای فاسده بتمامه دور شود. و برای این کار، به کشک شعیر و عسل یا به آب صابون و طبیخ اصل السوس رحم را حقنه کردن سودمند است و عسل در شیر پخته به صوف یا پنبه برداشتن نفع تمام دارد جمله قرحه ها را که خالی از حرارت باشد و پس از تنقیه قرحه، حقنه کنند به ادویه مدمله که ذکر یافته فایده

هرگاه وجع شدید در قرحه پدید آید جهت تسکین او افیون و زعفران در شیر زنان حل کرده برداشتن فرمایند و اگر قرحه غایر بود حقه نمایند همین دوا را در رحم تا به قعر رحم برسد و درد بنشانند و اگر خطمی تازه و بقله یمانیه بجوشانن و به عسل و روغن گل بالای رحم ضماد نمایند درد بنشانند. و دیگر مسکنات وجع رحم در فصل گذشته که مشتمل است بر تدبیر حبالی و جز آن به مستقله گفته شد و از آنجا برگیرند.

فصل ششم: اندر شقاق رحم

اسباب حدوث او بسیار است و از یبوست بیشتر افتد و باشد که از کثرت جماع پدید آید. و علامت وی لزوم وجع است و ازدیاد وجع هنگام جماع و به نهادن انگشت بر رحم و برآمدن ذکر به شکل خون الود خاصه اگر شقاق در عنق او باشد. و آنجا که شقاق در گردن رحم بود به لمس و نظر محسوس می شود اما اگر در جوف او باشد، حيله دیدن او چنان است که دهن رحم را بگشایند چندان که توانند و نظر کنند و اگر منظور نشود، بعد از انتفاح فم او، آئینه یی کلان به مقابله فرج آرند تا عکس رحم در آینه منعکس شود و محسوس گردد که شقاق در کدام محل است.

علاج: آن چه در شقاق مقعد است اینجا هم به کار آید و این ادویه که گفته می آید برداشتن و طلا کردن مفید است: مرهم باسلیقون با اندکی چربی بط و ماکیان و روغن بنفشه آمیخته. دیگر: مغز ساق گاو با روغن بنفشه و زفت سرشته. دیگر: روغن سوسن با زفت و علک الانباط مخلوط ساخته و بدان که علاج شقاق قبل هم چنین است.

فایده: گاه باشد که هنگام ولات یا ازاله بکارت، قبل به نهجی یعنی به گونه ای بشکافد که در بین آن و دبر حجاب نماند و علاج او آن است که از مغز ساق گاو و موم سپید و

پیه گرده بز مرهم سازند و در آن جا نهند و تا یک ماه
مداومت نمایند و از جماع و حرکت عنیف منع نمایند تا به
شود و اگر سنگ جراحی باریک ساخته در این مرهم آمیزند
بهتر باشد.

فصل هفتم: اندر حکه و خارش که عارض

رحم شود

سبب او، خلط حاد صفراوی است یا مالح بورقی یا اکال سوداوی و باشد که منی حدت پذیرد و حکه آرد و استدلال بر نوعیت سبب به رنگ طمث توان کرد به وضع پنبه در فرج چنان چه در سیلان طمث گفته شد و عدم استفراغ منی در زمانی طویل دلیل قوی است بر حدت او. و دیگر آثار که به هر واحد مخصوص است پوشیده نیست و باید دانست که خارش رحم گاه باشد که به مثابه‌یی غالب شود که قوت ساقط گردد و خاصه این علت است که از جماع سیری حاصل نشود و هرچند بیشتر کند شره یعنی حرص او زیاده گردد.

علاج فصد کنند و به حسب سبب مسهل دهند و در جمله صندل و مامیثا با عصاره لحيه التيس و گشنیز سبز و خرفه و کاهو طلا کردن و روغن گل و بنفشه مالیدن سود دارد. و این دوا در این باب مجرب است: صفت: برگ پودینه، پوست انار و عدس مقشر، کوفته و آن را به مثلث یا شراب یا سرکه آمیزند و بجوشانند و به صوف بردارند و آن را که حدت منی سبب باشد ادویه میرده مرطبه که اندکی تخدیر داشته باشد و در باب مختصه الرجال در فصل کثرت شهوت ذکر یافته سود

دارد.

علاج حکه القبل نیز همین سان کنند که گفته شد.

فصل هشتم: اندر بواسیر الرحم

باید دانست که همچنان که در مقعد فزونی‌ها ظاهر می‌شود در عنق رحم نیز پدید می‌آید از خلط سوداوی و این فزونی‌ها اگر در ظاهر او باشد آسان می‌نماید و اگر در باطن او بود غایر باشد و چون دهن رحم را بگشایند ظاهر می‌گردد خاصه اگر آئینه مقابل او دارند. پس اگر هنگام هیجان و امتلا و احتباس خون بود، فزونی‌ها ممتلی و سرخ و با الم باشند و گرنه رطوبتی شبیه به دردی که مایل باشد به سیاهی سایل شود و فزونی‌ها زرد و باریک و بی‌الم بودند.

علاج: جهت تنقیه سودا رگ زنند و مطبوخ افیمون دهند و برای اصلاح خون از اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله و مانند آن خوردن فرمایند و به واسطه تحلیل و تجفیف، روغن نرگس و سوسن بمالند و این مرهم استعمال نمایند: اقلیمیا، زردچوبه و مرداسنگ از هر یک سه درم، موم سپید پنج درم، روغن خسته زدرآلو یا شفتالو بیست درم، مرهم سازند چنان چه رسم است و دیگر تدابیر همان است که در بواسیر المقعد گفته شد.

آنجا که دوا سود ندهد قطع نمایند آن را به آهن یا ابریشم به شرطی که فزونی‌ها ظاهر بود و عریض نباشد و اگر غایر بود یا عریض باشد دست از قطع بازدارند و به جز ادویه

مجففه که آن هم ذی حرقت نباشد به کار نبندند.

فصل نهم: اندر بثور رحم

وی از خون ردی یا از صفرا که مخلوط به خون بود پدید آید و این بیشتر در فم رحم افتد و علامت او آن است که به مس انگشت محسوس شود و چون قبل را بگشایند و فم رحم را ملاحظه نمایند منظور گردد و باشد که خارش کند.

علاج: فصل باسلیق کنند و جهت تسکین صفرا، شربت نارنج و سکنجبین شیره خرفه و کشک جو دهند و غذا، آش غوره و سماق و مانند آن فرمایند. پس اگر بثور ظاهر بود مرهم اسفیداج یا مرهمی که از گل سرخ و طین قیمولیا و خبث الفضة و مرداسنگ و سپیده ارزیر و موم سپید و روغن گل ساخته باشند بر جوششها طلا نمایند تا که ماده خشک شود و لذع ساکن گردد و اگر بثور ظاهر نبود همین ادویه مذکوره را به آب لسان الحمل و روغن گل و شیر زنان حقنه کنند در رحم.

فصل دهم: اندر ثالیل رحم

شناختن او به طریقه شناختن بشور بود.

علاج: تنقیه بدن مایند به مطبوخ ایتیمون یا به حب ایاره و از اغذیه که محدث خلط غلیظ بود احتراز فرمایند و روغن سوسن و روغن دانه شفتالو دایم بمالند و به طبیخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان نشانند و باید که مریضه مذکوره به همین طبیخ آبدست یعنی استنجا می کرده باشد بعد از فراغ بول و هر وقت که خواهد.

فصل یازدهم: اندر ناصور رحم

اطلاق ناصور در وقتی کنند که بر قرحه مدتی گذشته باشد و قال مشارح الاسباب و العلامات: «الناصر لا يطلق على القرحة الا اذا بعد عهدها و مضت عليها مدة من وقت الانفجار و اقلها اربعون يوما». و علامت وی آن است که پیوسته زرداب سایل بود و درد لازم باشد.

علاج: ادویه منقیه و مجففه که در حق قروح رحم گفته شد استعمال نمایند اما آن چه قوی تر بود برگزینند و زنهار دستگاری ننمایند به آهن که در وی خوف کزاز و اختلاط عقل و غشی است و اگر بدن ممتلی بود از فضول فصد و مسهل به حسب حاجت به کار توان بست تا بر تجفیف یاری دهد.

فصل دوازدهم: اندر سیلان رحم

وی آن است که رطوبت پیوسته از رحم برآید به سبب ضعف غذایی او و این فضول که از رحم آید یا بلغمی بود یا صفراوی یا سوداوی یا دموی، یعنی دم غالب باشد زیرا که اگر خون خالص برآید آن را استحاضه گویند نه سیلان رحم و علامت غلبه خلط ظاهر است از رنگ او و جز آن و راسخ ترین استدلال آن است که زن خرقة یی را بردارد و بعد از خشک شدن خرقة به لون آن نظر کنند و صاحب سیلان رحم، مسقط الشهوة یعنی بی اشتها و متغیر اللون یعنی رنگ پریده و متهبج الوجه و العین یعنی دارای چشم و صورت پف کرده باشد.

علاج: نخست تنقیه بدن کنند به فصد یا مسهل و قیء به حسب سبب و بعده یعنی پس از آن جهت تنقیه برحم ایرسا اذخر و اصل السوس و نخود سیاه در آب و شانند و ایارج فیقرا یار یعنی مخلوط کرده و رحم را حقنه کند به شرطی که حرارت نبود و اگر با حرارت بود این دوا زنهار به کار نبرند و برای تنقیه رحم، شیره پاک شود جهت تقویت او، فرزجه قابضه و حقنه حابسه استعمال فرمایند از آنچه در افراد طمث مذکور شده.

فصل سیزدهم: اندر احتباس طمث

وی اقسام است:

قسم اول: آن که خون بدن کم بشود و علامت اونحافت بدن و ضعف او و زردی رنگ است و تقدیم جوع مفرط و تعب مفرط و تقدم امراض محلله و استفراغات خصوصا استفراغ خون است.

علاج: جهت تقویت بدن و تولید خون، غذای مقوی چون تخم مرغ نیم پخت و شوربای مرغ فربه و گوشت او و گوشت گوسفند جوان و شیر و شیرینی بیشتر خورند و خواب و راحت ورزند و استحمام مرطب فرمایند.

قسم دوم: آن که خون غلیظ شود به سبب برودت یا مخالطت اخاطه غلیظه. و علامت او سپیدی و سستی بدن است و کبودی رگها و بسیاری بول و بلغمیت براز جهت قصور هضم معده و خواب گران بودن و خون رقیق برآمدن اگر برآید.

علاج: جهت تنقیه اخلاط غلیظ ادویه ملطفه دهند مثل ایاره و جز آن و بعده یعنی پس از آن برای ترقیق خون و سهولت جریان او، تخم کرفس و انیسون و پودینه و بادیان و مشکطرامشیع و مانند آن خورند که آن را مطبوخ ساخته یا در عسل یا در قند معجون نموده باشند. و به طبیخ شبت و

مرزنگوش و پودینه و سداب و بابونه و اکلیل و صعتر آبزَن
 فرمایند و به سنبل و دارچینی و سلیخه و حب بلسان و عود
 بلسان و جوزبوا و قاقله صغار و قسط و غیر آن هر چه
 ذی عطریّت و تفتیح و تقطیع و تسخن بود تکمید نمایند و
 ایضا افاویه مذکور بر مجمر بسوزند و دود آن به رحم
 رسانند. و بعد از حصول ترقیق در خون صد صافن و مابض
 و حجامت ساقین نفع تمام دارد و دو روز پیش از نوبت
 حیض به کار برند: «لثلا یتصل النوعان من الاستفراغ فیحدث
 الضعف و فتور القوه». و این فصد و حجامت در حق کسی
 که فربه و لحمانی بود به غایت سود دارد و اگر طیب لایق
 داند قبل از ترقیق خون نیز استحمام نمایند.

قسم سوم: آن که دهن گره‌های رحم بند شود و بدان سبب
 حیض نیاید و این بر چند وجه است:
 یکی حرارت مجفف مقبض که بر رحم افتد و التهاب و
 جفاف رحم شاهد اوست.

علاج: شیرخشت و سماق و نبات و مغز تخم کدو و
 خبازی بادیان کوفته فرزجه سازند به غسل و زرده تخم مرغ و
 چند روز بردارند و شیر خرفه سود دارد و دیگر تدابیر ازاله
 حرارت رحم از عقر جویند.

دوم برد مکثف که بر رحم افتد و سیدی لون و تفاوت

نبض و سردی رگ‌ها و جز آن گواه اوست.
 فایده: سوء مزاج اگرچه در رحم افتد اما آثار آن مزاج در تمام بدن ظاهر می‌شود، بهر آن که رحم عضوی شریف است و مزاج وی به جمیع بدن سرایت می‌کند.
 علاج: جهت تسخین، ادویه گرم ملطف استعمال نمایند و در عقربه تفصیل مذکور است و قرص مر در تسخین رحم نظیر ندارد.

سوم: آن که یبوست مکثف عارض رحم شود و خشکی فرج و رحم و هزال بدن و خلاء عروق دلیل اوست.
 علاج: مرطبات استعمال نمایند چنانچه در عقر گفته شد.
 قسم چهارم: آن که ورم رحم موجب احتباس طمث شود.
 علامت و علاج آن: در فصل اورام گفته آید.
 قسم پنجم: آن که قروح رحم مندمل شود و دهان رگ‌های آن را مسدود سازد.

علاج: اگر چه ازاله این علت ممکن نیست لیکن جهت آن که از مضرت احتباس صاحب او ایمن باشد فصد همی کنند و جهت اخراج و تحلیل فضول طمئیه، مداومت و منقیات و ریاضت لازم دارند.

قسم ششم: آن که رتق مانع طمث شود یعنی بر فم رحم و فرج چیزی پیدا شود که مانع جماع شود و به سبب نابودن

منفذ در وی، طمث را نیز منع نماید و عند نوبت حیض، الم شدید و تمدد عظیم پدید آید.

علاج: آن چه در فصل رتق گفته آید به کار برند و اگر ازاله آن ممکن نبود، جهت ایمن بودن از آفات احتباس، چیزی که در اندمال قروحی گفته شد از فصد و جز آن استعمال نمایند.

قسم هفتم آن که سمن و فربهی مفرط به ضغط و مزاحمت خود انسداد مسالک رحم نماید.

علاج: فصد کنند و بالجمله در تهزیل و لاغر ساختن کوشند و چون وقت نوبت حیض قریب رسد، رگ صافن زنند و ادویه و اشربه مدره دهند و حرکت پیش از طعام و بر نهار استحمام کردن و استعمال اطرینفل صغیر کمونی و گلگند و بادیان رومی بر سییل دوام نفع تمام دارد و اگر حرارت پیدا بود مسخنات به کار نبرند.

قسم هشتم: آن که رحم منحرف شود به جانبی به نوعی که دهن رحم از مقابل فرج یک سو شود و بدان سبب خون برنیاید و این را در عقربه تفصیل گفته آمدیم.

تبصره: تعداد امراضی که از احتباس حیض حادث شود به این شرح است: اختناق رحم، اورام رحم، اورام احشا، امراض معده، چون سوء هضم و سقوط اشتها و غثیان و تشنگی و

لذع معده و امراض دماغ، مثل صرع و صداع و مالیخولیا و فالج. و امراض سینه هم چون سعال و ضیق نفس. و امراض گرده و امراض جگر و استسقا. و درد پشت و عنق و حمیات محرقة و درد چشم و گوش و بینی.

باید ادویهیی که حیض بسته را بگشاید و به حسب سبب توان داد:

سرخس، دو درم با یک مثقال سک او را طمٹ کند.
 دیگر: دواءالکرکم با شربت سکنجبین بزوری بعد از فصد صافن، ادرار حیض نماید. دیگر: جنبدیدستر نیم درم، بیخ سوسن کبود دو مثقال، آب پودینه دو قاشق، عسل هفت مثقال به دو نوبت استعمال نماید که حیض براند.

دیگر: سعد، فوه، اسارون، سلیخه، دارچینی، افسنتین، مشکطرامشیع، خواه مفرد خواه مرکب به آب فوه دو مثقال میل نماید که ادرار حیض نماید و آب نخود سیاه با زیت و طبیخ هلیله با تمر و زنجبیل مربا در این باب سودمند است.

دیگر: لوبیای سرخ، حلبه و انیسون از هر یک سه درم فوه نیم کوفته، چهار درم، همه را در یک پیاله آب بجوشانند و چون به نیمه آید صاف کنند و به ده مثقال سکنجبین آمیخته نیم گرم رغبت نمایند.

دیگر: مر و پودینه هر یک چهار درم، ابهل هشت درم،

سداب ده درم، مویز منقی بیست درم، کوفته و بیخته به زهره گاو بسرشند و فرزجه سازند در چند روز و نقل کرده‌اند که اگر هفت سال حیض بسته بود از این بگشاید. دیگر: آن چه بای اخراج جنین و مشیمه گفته شد ادرار حیض از او آسان آید.

دیگر: قرص مر، یکی را در ادرار طمٹ خاصیتی کلی است که در ماهی سه نوبت بخورند و در هر ده روز یک نوبت.

فصل چهاردهم: اندر رتق

وی آن است که چیزی زاید از قسم عضله یا غشاء صفاتی صلب بر فم فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم برون آید. آن چه بر فم فرج بود، منع می‌کند ایلاج را، یعنی در آمدن قضیت را و آن چه بین فرج بود، منع می‌نماید دخول تام را و آن چه بر فم رحم بود منع دخول نمی‌کند اما مانع حبل و خروج طمث است به شرطی که عدیم المنفذ بود آن زاید و گاه باشد که قرحه در این جایگاه افتد و چون مندمل شود گوشت فزونی برآید و مجری را مسدود سازد و گاه باشد که در اصل خلقت منفذ پیدا نماید.

علاج: دستکاری فرمایند اگر مقدور باشد پس اگر سبب او التحام بود شق در طول کنند به آلتی که از وی بواسیر را منقطع می‌سازند یا به مبضعی عریض مخفی که مثل میل نهان باشد و اگر سبب او انبات گوشت بود آن گوشت زاید را به صناره بگیرند و به مبضع ببرند. و بالجمله، پس از قطع، قالب مجوف ذوثقب یعنی شکلی تو خالی و سوراخ دار در صوف پیچیده و به مرهم مانع الالتحام آلوده در او گذارند تا که به تدریج جراحت به شود و چون بدانند که جرح نیک شد، قالب مذکور را موقوف دارند. و نفع مجوف بودن قالب آن است که جهت برآمدن فضله و ریخ مسلک باشد.

بدا که گاه باشد که بعضی زنان را فزونی که در دو طرف فرج است و آن را به تازی «بظر» گویند بزرگ شود و عظم پذیرد و سخت گردد چنانچه جماع را مانع آید و باشد و این فزونی چنان شود که آن زن بدین فزونی با زن دیگر مجامعت کند و این زن را «بظرا» گویند و علاجش نیز قطع است.

فصل پانزدهم: اندر نتو الرحم

یعنی خروج رحم. و این دو گونه باشد یکی آن که رحم به همان هیئت که هست فرو سو آید و گردن آن از فرج برون آید. دوم آن که رحم از اصل منقلب گشته و بروز نماید چنان که باطن بتمامه ظاهر شود و ثقبه عنق او منتفی و ناپیدا گردد و این قسم را «انقلاب الرحم» گویند و نتو رحم به «عقل» و «قرن» ایضا مسمی است و صاحبه آن را «عقلا» و «قرنا» نامند.

اسباب نتو رحم بسیار است: یکی آن که مشیمه با جنین میت به غیر ترتیب کشیده شود. دوم آن ک عورت از محل بلند بر عجز بیفتد یا بار گران برگیرد یا بکشد یا بجهد و بدان سبب رباطات رحم مسترخی شود یا منقطع شود یا فقره از موضع خود زوال پذیرد. و سومف فزع شدید که در اعضا ضعف و استرخا آرد. چهارم آن که رطوبت لزج بلغمی در اربطه الرحم عارض شود و آنها را مسترخی سازد پس بالضرور رحم منزلق گردد و منقلب شده برون آید و این زنان پیر و کثرالرطوبت را افتد لکثرت اجتماع الرطوبة فی ابدانهم.

علامت بروز رحم آن است که در عانه و مقعد و قطن و پشت درد عظیم پدید آید و کزاز و رعشه و خوف بلاسبب

عارض شود و میان فرج چیزی نرم فرود آمده باشد پس اگر باعث نتو، رطوبت بلغمی باشد سیلان رطوبت از رحم گواهی می دهد.

انتباه: بسیار باشد که در رحم و مشیمه فرق مشکل گردد بر جهال و اطبا و فرق آن است که: مشیمه، تنک جسم یعنی ظریف و باری باشد و رحم ضد او بود.

علاج: از هر سبب که افتد، نخستین امعا را پاک کنند از ثفل به استعمال حقنه لینه تا بار او بر رحم کمتر افتد و ایضا تنقیه مثانه نمایند به استعمال مدرات. و آنجا که رطوبت بلغمی سبب بوده باشد جهت استفراغ، ایارجات دهند که به تربد تقویت داده باشند.

و در جمله، بعد از تنقیه امعا و مثانه باید که روغن زنبق یا روغن گل بگیرند و قدری روغن خلوق در او آمیزند و قلیلی غالیه در آن گذارند و نیم گرم چند قطره در رحم بچکانند اگر ثقبه او منتفی نشده باشد یعنی رحم منقلب نگشته بود و گرنه همین ادویه را بر آن بمالند.

پس از آن، تدبیر آن کنند که رحم بر مکان خود آید و تدبیر آن است که زن بر پشت بخسپد و رانها را برداشته و گشاده باشد و دایه به وساطت فرزجه که گفته آید آن را به آهستگی رد همی کند تا که به جای خود قرار یابد و فرزجه

این است: قسط، طرائیث، مازو و خرنوب، هر چهار مساوی بگیرند و در آب و اندکی شراب بجوشانند پس بپالایند و اقاچیا و سک و رامک باریک ساخته در این طبیخ آمیزند و حاضر دارند و پاره‌یی ابریشم نرم که آن را مرغزی گویند در هم پیچیده و گروهه سازند و در این طبیخ تر کرده رحم را بدین گروهه برتر برند به تدریج، و چون به جای خود نشیند ادویه قابضه برعانه و نواحی فرج کنند و مریضه را بر پهلو غلطانیده و در کمرگاه او فرو سوی ناف محجمه نهند به غیر شرط و بمکند. و اگر زیر پستان او وضع محاجم نمایند بهتر باشد.

در این حالت چیزهای خوشبو بپویانند و از چیزهای بدبو و عطسه و حرکت مایل به اعلی شود و باید که بعد از ارجاع رحم، فرزجه مذکوره را همانجا بدارند و چند تو پارچه کتان یا پنبه در فرج گذارند رفاده مانند و بالای آن لنگولطه بندند و تا دو روز هم برین شکل مستلقی باشد و اگر از غذا باز ماند بهتر بود و الا نه یعنی اگر توان گرسنگی ندارد. چیزی اندک که قلیل المائیت و سبک بود توان داد، چون صفرت یعنی زرده بیضه نیم برشت و مانند آن.

روز سوم لنگولطه بگشایند و فرزجه برون آرند و پشم دیگر گروهه ساخته و در شرابی که در او برگ مورد و گل

سرخ و اقاقیا و پوست انار و مانند آن دیگر قوابضات جوشانیده باشند تر کرده و فرزجه سازند نیم گرم و وقت برداشتن فرزجه به همان شکل که گفته شد بنخسید و پشم دیگر در این شراب تر ساخته و بر فرج و زهار نهند و بفرمایند تا رانها را مستقیم ساخته بر پهلو آید و به کمرگاه او محجمه گذارند و زمانی شایسته بدارند پس بنشانند در شراب که در وی قوابضات جوشانیده باشند چنانچه بالا گفته شد.

و چون از آبن برآید ادویه قابضه برعانه و نواحی فرج ضامد نمایند و لنگولطه بریندند به دستوری که گفته شد. و اضمده قابضه باید که بر سبیل دوام نهاده دارند و بعد از ساعتی چند روز در طبیخ مورد و برگ گل و اذخر نشانند و از پس هر دو روز تجدید تدبیر همی کنند تا یک هفته تمام شود و در این اثنا زنهار مشی نکنند و از آنچه بالا گفته شد اجتناب لازم داند از عطسه و مزلقات و جز آن. و بیشتر مستلقی باشد و شاید یعنی شایسته است که گاه گاه تکیه زده بنشینند و لنگولطه نشگیاد مگر به حاجت ضروریه.

فایده: شمیدن چیزهای بدبو، ناموافق ترین چیزهاست در این مرض زیرا که رحم بالطبع، به روایح طیبه میل دارد و از روایح کریهه نفرت، همچنان که کبد میل به حلاوت دارد و

از تلخی نفرت.

بدان که مرغزی پشم نرم ملایم را گویند که در بن
موی‌های بز و میش می‌روید و آن را به پارسی کرکینه گویند.

فصل شانزدهم: اندر میلان الرحم

وی آن است که رحم به جانبی میل کند. علامت و اسباب و علاج او: در عقر یعنی حمل ناپذیرفتن گفته شد و باید دانست که گاه باشد که چون رحم منحرف شود زحیر افتد یا عسر بول یا هر دو و در تحقیق مرض که علت در کدام عضو است اشتباه پدید آید، پس طبیب را لازم است که در مرض و عرض و اسباب فارقه نیک تامل کند تا در خطا نیفتد و نشان انحراف رحم به مس اصبع یعنی لمس انگشت زنان می دانند و حاجت به تصریح نیست، پس زحیر که زنان را افتد بعد از وقوع اسباب که محدث انحراف اند چون بار گران کشیدن و برداشتن و جهیدن و ترسید و جز آن لازم است که نخست تفحص فرمایند تا انحراف در رحم هست یا نه پس به معالجه زحیر قیام نماید.

فصل هفدهم: اندر اورام رحم

وی سه گونه است:

نوع اول: آن که ورم گرم در رحم عارض شود. و اسباب او بسیار است: یکی ضربه و سقطه که بر رحم افتد. دوم احتباس حیض و نفاس. سوم سقوط جنین و عسر ولادت و افراط جماع و ازاله بکارت. چهارم ماده دموی با صفراوی که بدون این حادثات خود به خود بر رحم ریزش کند.

علامت ورم گرم رحم بسیار است: یکی تب تیز و سیاهی زبان. دوم درد سر خاصه در تارک. سوم درد ناف و عانه. اما درد تارک و عانه وقتی باشد که آماس در مقدم رحم بود. چهارم درد قطن و پشت اگر ورم به موخر رحم باشد. پنجم درد خاصرتین اگر ورم هر دو جانب رحم باشد و گاه باشد که وجع مابین ناف بود یا در قطن باشد و از آنجا به سوی ران و سرین و خاصرتین فرود آید و امتداد شدید آرد به مثابه‌یی که برخواستن متعسر بود و اکثر آن است که دردی که زیر ناف باشد بر ران فرود آید و دردی که در قطن بود به سربن گراید. ششم عسرالبول است اگر ورم در مقدم رحم و مایل به طرف عالی باشد. هفتم عسر البراز اگر ورم به موخر رحم مایل به اسفل بود. و ظاهر است که شدت و خفت عسر بول و غایط به حسب سبکی و گرانی ورم است. هشتم،

تواتر نبض و نفس. نهم فساد معده و دماغ.

علاج: فصد باسلیق و صافن کنند و در ابتدا، آرد جو و باقلا و نخود و بنفشه به آب گشنیز تر و کاسنی آمیخته و قدری کافور یار یعنی مخلوط کرده بر عانه و ناف ضماد نمایند. و لعابها و روغن‌ها و عصاره‌های سرد در رحم بچکانند. و شیره خرفه و شربت بنفشه و آب انار میخوش و آب جو با روغن بادام و قند و لعابین و مانند آن هرچه لایق بود بنوشانند. و تا ممکن بود از آب سرد خوردن منع نمایند. و اگر طبیعت قبض بود بنفشه و سستان و عناب و آلو بجوشاند و مغز فلوس در آن حل کند و شیرخشت و روغن بادام در او آمیزند و بدهند. و تقدیر مقدار ادویه به حسب حاجت موقوف بر رای طیب است و مغز فلوس به شربت بنفشه یا در آب کاسنی و غنّب الثعلب نوشیدن در رفع قبض و ورم احشا نفع تمام دارد.

تنبيه: اگرچه این ورم در ابتدا باشد رادعات صرف هرگز ضماد نمایند تا ماده متحجر نشود و اما هرگاه که به انتها رسد، بابونه و خطمی و جز آن هرچه ملین و محلل بود استعمال فرمایند ضمادا و نطولا بطبیخه.

باید دانست که چون به انتها رسد از دو جه بیرون نباشد: یکی به تحلیل رود. دوم روی به جمع آرد و علامت جمع و

پختن آن است که درد شدت کند و تب‌های مختلف و قشعریره پدید آید و خله یعنی حالت احساس سوزن سوزن شدن در بدن و جمیع اعراض غلبه کند و در این وقت باید که لعاب‌های گرم چون لعاب حلبه و تخم کتان و خیری نیم گرم حقنه نمایند در رحم و بابونه و حلبه و تخم کتان و خطمی و بنفشه و آرد باقلا به طبیخ انجیر سرشته بر عانه ضماد سازند و در آب نیم‌گرم نشانند و این همه بهر آن است که در پختن یاری دهد و چون پخته گردد از دو وجه خالی نیست یا سرکند و منفجر شود یا همچنان بمالند و دبيله گردد پس اگر بشکافد باید که در خروج آن مدد کنند و جهت این کار ماءالعسل در رحم حقنه کردن و مدران خفیفه چون طبیخ تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی نوشانیدن سودمند است و شیر گاو با نبات برای تنقیه ریم مقرر است. و باید که به همین تدبیر ملازم باشند تا که قرحه پاک شود و مدرات قویه زنه‌ار ندهند که به واسطه تجلب مواد زیاده می‌کند قرحه را. و چون قرحه از ریم خالی شود به اندمال او توجه کنند از آنچه در فصل قروح گفته شد و دبيله به فصل جدا گفته آید.

فایده: چون ورم رحم بگشاید گاه باشد که به امعا یا مثانه گراید و با غایط یا بول، زرداب و چرک برآید که در این

وقت می‌باشد که ماده را از این اعضا بازگردانند به سوی رحم، چنانچه در قروح رحم مذکور شد.

نوع دوم: آن که ورم سرد بلغمی در رحم پدید آید و علامت او ثقل و درد در نواحی عانه است.

علاج: نخستین قیء فرمایند و هر چه در ورم سرد مثانه مذکور است استعمال نمایند.

نوع سوم: آن که ورم صلب سوداوی در رحم عارض شود و این ورم، بیشتر در عقب ورم گرم افتد و باشد که ابتدا پدید آید از خون حیض سوخته یا به سببی دیگر بدون تقدم ورم گرم. و ورم مذکور به سرطان بازمی‌گردد و به توقف علاج به است به استسقاء مودی می‌شود.

علامت ورم سوداوی رحم، پنج است: یکی آن که در محل رحم ثقل محسوس شود و مریضه از حرکت کسل‌مند بود. دوم، آن که صلاحبت پیدا بود، پس اگر در عانه باشد، نشان تورم گردن رحم است و هو الاكثر. سوم آن که هنگام مشی در حرکت ساق پای اضطراب افتد، پس اگر آماس به یک جانب رحم باشد، اضطراب نیز در ساق همان طرف پدید آید و اگر به هر دو جانب رحم باشد، در هر دو ساق اضطراب روی نماید. چهارم آن که درد کمتر بود و این بر تقدیر است که ماده سخت غلیظ نبود و به سرطانیت میل نکرده باشد،

زیرا اگر ماده سخت غلیظ نبود وجع به شدت باشد و کذلک اگر سرطان شود چنانچه گفته آید. پنجم آن ک رحم به جانبی مایل شود و میل رحم گاه باشد که به جانب مخالف ورم شود، مثلا اگر ورم در جانب امین رحم باشد به طرف ایسر میلان کند رحم و بالعکس. و اگر در قدام باشد به خلف میلان و بالعکس و اگر در اسفل باشد، به فوق میلان کند و بالعکس. و این بر تقدیر است که ورم به غایت بزرگ باشد فان العضو لثقله یمیل الی الجهه المخالف و گاه باشد مایل شود رحم به طرف ورم و این آنگاه است که ورم صغیر الحجم باشد، فیمیل الرحم بالتمدید الی جانب الورم.

علاج: به زودی فصد باسلیق کنند و جهت اسهال سوداء، ماءالجبن و طبیخ ایتیمون و گلقد و جز آن دهند به رفق و به دفعات. و جهت تلیین ورم، مرهم داخلین و باسلیقون و مقل و پیه‌ها و مغزها و روغن نرگس و سوسن و شبت و بابونه و بید انجیر در رحم استعمال نمایند زرقا یعنی به کمک زرافه و حمولا و فرزجتا. و ایضا مقل و میعه و اشق و حلبه و بابونه و برگ کرنب با روغن و موم و لعاب اسبغول و کتان سرشته بر ورم ضماد سازند و شبانه‌روزی دو بار در طبیخ شبت و کرنب و اکلیل و خطمی و بنفشه و بابونه و مرزنجوش و جز آ هرچه ملطف بود بنشانند.

فصل هجدهم: انرد سرطان رحم

این بیشتر در عقب ورم گرم رحم عارض شود به سبب تحلیل نیافتن و سرنا کردن ماده. و علامت او، صلابت و حرارت و ضربان است و درد تا حجاب سینه برآمدن و باشد که درد چشم و درد شقیقه و ضعف و لاغری خاصه در ساقها پدید آید و در پشت پای ورم ظاهر شود و شکم، متورم و به مستسقی ماند و باشد که به استسقا انجامد و باید دانست که ورم سرطانی ظاهر می‌باشد و رگ‌ها برآمده و رنگ او به کبودی او آن است که در عانه و کش ران و زیر شکم و پشت درد شدید ظاهر باشد و بسیار است که از او رطوبت بوی ناک غیر مستوی النضج سیلان کند و رنگ این رطوبت یا مایل بیاض باشد یا به سواد یا به حمرت یا به خضرت اما مایل به سواد اکثر بود و بیاض نادر.

علاجک سرطان رحم ساده بود یا با جراحی، علاج‌پذیر نیست لیکن برای آن که ضرر او به آفت دیگر نانجامد لازم است که در اصلاح او همی کوشند مثلاً هنگام شدت حرارت و ضربان، مرهم‌های دردناشان و لعاب‌های سرد استعمال کنند و هنگام سکون حرارت و قلت وجع، چیزهای لین که تحلیل دهد، چون مرهم داخلین و مقل و روغن بابونه و پیه بط به کار برند و ایضا به طبیح حله و بابونه و تخم کتان و برگ

کرنب نطول سازند به رفق و نرمی. و گاه گاه جهت تقلیل سودا و تنقیه بدن فصد نمایند و مسهل سودا دهند و اعانت به ترطیب مزاج لازم دانند و آنجا که سرطان متقرح بود یعنی مع مریضه را بنشانند و ایضا جهت تسکین وجع، شیاف ابیض و افیون با شیر زنان حل کرده و به رحم حقنه کنند و در این شیاف قدری زعفران نیز داخل نمایند تا مضرت افیون را بازدارد و بهترین اشیا در علاج سرطان، سرب را سوده به آب گشنیز به یا آب کاسنی یا آب کاهو مالیدن و حقنه رحم نمودن است. و مرهم رسل در این مرض خاصیت عجیب دارد و خشخاش و گشنیز تر و عنب الثعلب و سفیده تخم مرغ و روغن گل و سرب صلایه کرده ضماد کردن و به آب لسان الحمل و شیر زنان و روغن گل حقنه رحم نمودن نفع تمام دارد. و آنجا که خون بسیار رود، به آب لحيه التيس و گل ارمنی و سپیده ارزیز و آب لسان الحمل حقنه رحم کنند خون بازدارد.

فصل نوزدهم: اندر دبيله رحم

باید دانست که چون ورم گرم رحم پخته شود و سر نکند، آن را دبيله خوانند و علامت آن در ورم گفته شد.

علاج: اگر دبيله رحم در فم رحم باشد، بشکافند تا ریم برون آید و اگر در قعر رحم باشد جهت انفجار او طیبخ تخم خربزه و تخم خیارین و تخم کاسنی و خارخسک بنوشانند روزی چند و حلبه و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و خطمی و آرد جو و تخم مر و آرد باقلا و بیخ خطمی به آب گرم و آب انجیر و روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و به همین تدبیر ملازم باشند تا شکافته شود و اگر دیر کشد و خوف آن بود که به تاکل انجامد انجیر و خردل بجوشانند و آب آن به رحم حقنه نمایند و ادویه مطبوخه را بر عانه گذارند آنجا که ورم باشد. و چون شکافته شود در تنقیه قرحه و اندمال او کوشند چنانچه در ورم گرم رحم مذکور شد.

فصل بیستم: اندر اختناق رحم

این علتی است شبیه به صرع و غشی، یعنی در وی هم علامات صرع پدید می‌آید چون دوار و تشنج در بعض اعضا و سقوط و هم علامات غشی ظهور می‌نماید چون سردی اطراف و زردی رنگ و صغر نبض و نفس. باید دانست که اگر چه مبدا این علت رحم است اما از آن که میان رحم و دماغ و دل مشارکت قوی است آفت رحم به دماغ می‌انجامد و ایضا به دل متادی می‌گردد و از آن است که ضیق نفس و غشی و صرع و خفقان عارض می‌شود و کف در وی در دهن نمی‌آید.

این مرض را دو سبب است: یکی آن که منی به سبب عدم استفراغ آن کثرت پذیرد و متراکم شود در او عیه و مستحیل گردد به کیفیت سمیه پس رحم هم هربا من الموذی یعنی به جهت فرار از موذی متقلص و متشنج شود به فوق و بخارات ردیه وی به سول دل و دماغ برآید و بالضرور مرض مذکور ظهور نماید. دوم آنکه خون حیض بسته شود و به سبب بسیاری او در رحم همان کیفیت که بالا ذکر یافته رو نماید.

علت مذکور به ادوار و نوبت می‌افتد همچون صرع و عند کثرت مواد هر روز پدید می‌آید و آنچه هر روز افتد و تقارب النوائب باشد قاتل و مهلک است.

علامت او آن است که چون نوبت به نزدیک رسد اختلال ذهن و فکر فاسد و درد سسر و تاریکی چشم و صفت لون و کسل اعضا و رطوبت در هر دو چشم ظاهر شود و ضعف در ساقین پدید آید و چون وقت نزدیک تر رسد باشد که دریابد بیمار که چیزی از نواحی عانه به سوی دل مرتفع می شود و در دهان و بینی او حرکات مضطرب غیرارادیه ظهور نماید پس ذهن مختلط شود و بی هوش افتد و حس او باطل و آواز او منقطع گردد کما ینقطع سایر الحركات الارادیه.

فرق دراین و در صرع مفرد آن است که در این علت، عقل بالکل مفقود نمی شود در اکثر و از آن است که چون صاحب او به هوش آید اکثر آنچه گذشته است را حکایت می کند و ایضا عدم سیلان کف از دهن و عدم وقوع اضطراب در بدن از نشان این است بخلاف صرع که ظهور کف و اضطراب و ذهول عقل لازم اوست.

علاج: در وقت نوبت دستها و پایها را محکم بندند و کف پای را محکم مالند به خردل و نمک و به آب گرم یا به طبیح بابونه پای شویه سازند و آب سرد بر روی زنند و بجنبانند و چیزهای بدبو چون جندبیدستر و کندش و جاوشیر و نفط و قطران و مانند آن ببویانند و مقل و گوگرد

یا پشم در پیش بینی او بسوزند و چیزهای خوشبو همچون روغن‌های گرم خوشبو که در وی مشک و عنبر گذاشته باشند بر رحم مالند و اندر او حقنه کنند و زیر ناف و بر زانو و ساق‌ها و باطن فخذین و بن ران حجامت نمایند به غیر شرط و بر گوش او فرایند کند به آواز بلند و نام او بگیرند یعنی به صدای بلند نام او را صدا کنند. و ایضا ادویه گرم دغدغه‌آور چون نمام و زنجبیل و فلفل با روغن زنبق آمیخته حمل سازند و بخور نمایند رحم را به عنبر و مسک و دایه را فرمایند که انگشت خود را به روغن زنبق یا بان یا روغن بادام و گل که در او عنبر و مسک حل کرده باشند چرب کنند و فم رحم را بدان بمالد و دغدغه کند. و این همه بهر آن است که منی بسته شود و رطوبت بیرون آید و افاقت روی نماید و در این وقت اگر جماع میسر آید نفع تمام دهد و آن را که احتباس طمث سبب بوده باشد فریونو فلفل حمل ساختن به غایت سود دارد.

اما تدبیر حالت افاقت آن است که به حب اصطمخیقون و ایارج لوغادیا تنقیه بدن نمایند و بعده یعنی پس از آن دحمرثا و مثرودیطوس و معجون گیاهی و مانند آن دهند در طبیخ انیسون و تنقیه به حسب حالت باید کرد و بهتر آن است که در هر تنقیه یک بار ایارجات دهند و یک روز در

میان معجون نجاح را به کار برند و استحمام سود دارد و به آب گوگرد نشستن مفید است و این دوا نفع می‌دهد: غاریقون، یک درم یا نیم درم به دواء المسک یا به عسل سرشته بخورند.

این همه که گفته شد در اینجا سزاوار است که ماده غلیظ بود و بی حرارت باشد و نشان برودت که ثقل حرکت و غلبه خواب و کاهلی و سبات و نسیان است پیدا بود اما اگر حرارت بود در اختناق رحم، سرخی رخسارها و دوار و غثیان و احساس حرارت قوی که از رحم به سر بر می‌آید و تب گاه‌گاهی نشان اوست و در این صورت، استعمال مسخحات رخصت نیست پس در این حال در وقت افاق، فصد باسلیق کنند و بر ساق حجامت نمایند با شرط یا به مطبوخ ایتیمون طبع را ملایم سازند و بر شکم سیری، طبیخ شبت داده و قیء فرمایند و چیزهای سرد که مقلل منی و کاسر شهوت بود چون شربت نیلوفر و شیره خرفه بنوشانند و در وقت نوبت، کافور و صندل و نیلوفر ببویانند و دیگر تدابیر همان است که گفته شد، مگر استعمال مسخحات، شربا و ضمادا و شما. و قال «الثابت»: «لا یفصد صاحب اختناق الرحم. ان وجب الفصد قالو فلا یفصد من الساعد فان ذلک ردی فی جمیع علل الارحام و لا ضرر فی الصافن». و قال

«ابن ماسویه»: «وضع المحجمه أسفل السرة يجذب الرحم الى أسفل و الحجامه على الصلب يستاصل هذا العله».

فایده: آن چه به سب احتباس حیض عارض شود در حالت نوبت، تدبیر او همان است که مذکور شد مع رعایت برودت و حرارت مزاج و در حالت افاقت، فصد کنند و مدرات حیض دهند چنانچه در احتباس طمث ذکر یافته اما اگر این علت زن حامله را افتد فصد و اسهال مناسب نیست پس اگر ایام وضع نزدیک باشد توقف کنند که به وضع بیچه خود به خود زایل خواهد شد و اگر ایام وضع دور باشد به تلطیف غذا و مالیدن روغن ها بسند کنند مع مراعات مزاج در حرارت و برودت. و در حالت نوبت جهت افاقت، بر بستن اطراف و شموومات و جز آن که جنین را مضر نباشد قناعت ورزند و گلغند در حالت افاقت نفع تمام دارد حامله را که هم حافظ جنین است و هم دافع علت و آن جا که ازدیاد خون به وفور باشد و نوبت مرض زود زود شود فصد توان کرد و مسهل خفیف توان داد خاصه که حمل از ماه سوم گذشته باشد و به ماه هشتم نرسیده باشد.

غذا در این مرض به حسب مزاج به کار برند مثلاً اگر حرارت غالب باشد قلیه کدو و اسفناج و ماش مقشر و برنج مناسب است و اگر برودت غالب باشد، گوشت کبک و

عصافیر و تیهو و دراج به زیره و دارچینی موافق است.

فصل بیست و یکم: اندر جمع آمدن آب در

رحم

علامت وی آن است که حیض بایستد و هنگام حرکت قراقر در شکم افتد و حالتی شبیه به استسقاء زقی پدید آید که گاهی رطوبت از رحم بپالایند.

علاج: ادویهی که به ادرار حیض مخصوص است بدهند و در تنقیه بدن و رحم کوشند و اضمده یی که در استسقاء زقی گفته شد استعمال نمایند و هرچه برای سوء القنیه و استسقای زقی و سیلان رحم سود دارد به کار برند و قیء نفع تمام دارد و جوع و ریاضت سودمند و گویند که خربق سپید برداشتن نفع دارد.

فصل بیست و دوم: در نفخه رحم

و سبب وی، ضعف قوت‌های رحم است و موجبات ضعف قوت‌های او، سوء مزاج سرد غیر مفرط است یا دشواری زائیدن یا سرمای سرد که سر رحم را سرد کند. و ظاهر است که چون قوت‌های رحم ضعیف شود هر غذا که به آن رسد به واسطه ضعف حرارت مستحیل به ریاح گردد و آن ریاح در عمق رحم یا در زوایای او یا فیما بین خلل اجزا و لیف‌های او محتبس شود و نفخ آرد.

انتباه: سوء مزاج سرد که مفرط بود کشنده حرارت است و موجب نفخ نمی‌تواند شد «لان النفخ لا یکون الا بالحرارة القاصرة».

علامت مرض مذکور آن است که در عانه و آنچه بدان نزدیک است به اسفل بطن، ورم ریاحی و نفخ پدید آید مع الوجع و باشد که تاکش ران و فم معده و حجاب متادی گردد و جمع و چون دست به ورم زنند آواز طبل دهد و لهذا بعضی در تعریف او گفته‌اند که حالتی است شبیه به استسقاء طبلی و باشد که وجع او منتقل بود و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر عمر در این علت بماند و دوا نپذیرد.

علاج: جهت تنقیه بدن، ایارجات دهند و برای تسخین رحم و تلطیف و کسر ریاح جوارش کونی و سنجرنیا و

ماءالاصول و بزور یعنی ماءالبزور بخوراند و ادویه مسخنه منقیه باد، چون بابونه و شبت و مرزنجوش و پودینه و سداب و تخم کرفس و بادیان و برنجاسف و زیره و نانخواه استعمال نمایند حقنا و فرزجا و ضمادا و تکمیدا و آبزنا. و سزاوار آن است که روغن سداب و شبت در زیر ناف و پشت و زهار بمالند و آنچه در استسقاء طبلی است در اینجا نفع دارد.

انتباه: امراض ثدی یعنی پستان، بعد از امراض قلب به باب مستقله ذکر کرده شد.

باب بیست و دوم: اندر امراض که در پشت و

اطراف پدید آید

چون هدبه و ریاح افسرسه وجع ظهر و وجع خاصره و وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع ورک و دوالی و داءالفیل و وجع عقب و هر یک به فصلی گفته آیدانشاء...
تعالی.

فصل اول: اندر حدبه

آن زوال فقار بود به پیش یا به پس یا به یکی از دو

جانب، پساگر زوال فقار به سوی قدام بود، «تقصع» گویند و «حدبه المقدم» خوانند و آنجا که تقصع با شرکت استخوان سینه باشد «قعصص» نیز نامند و اگر زوال به سوی خلف بود، «حدبه الموخر» گویند و حدبه حقیقی همین است و اگر زوال به یکی از جانبین بود «التوا» خوانند و اگر سبب زوال فقار باد غلیظ بود «ریاح افرسه» نامند.

اسباب زوال فقار پنج است و هر یک به نوع جدا گفته آید:

نوع اول: آن که ورم گرم در عضله یی که متصل فقار است عارض شود از خارج یا داخلی و علامت او تقدم اوجاع است در صلب مع حمیات حاده و عظم نبض و لزوم حرارت شدید و هر گاه ماده مده شود و ورم خراج گردد و تب سکون گیرد، محسوس می کند بیمار ثقل و وجع تمددی در پشت و افزون تر می گردد به جذب.

علاج: در ابتداء ورم، رگ باسلیق زنند و لعاب حلبه و تخم کتان و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی بر آماس ضماد کنند و روغن های گرم بالفعل بمالند و نظول سازند و فلوس خیارشمبر روغن بادام آمیخته بنوشانند و به روغن های گرم بالفعل که در وی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشد حقه نمایند.

نوع دوم: آن که بادغلیظ زیر فقار محتبس شود و از غایت تمدد حاصله فقار را از موضع او بلغزاند و این نوع حذب را «ریاح الافرسه» گویند و افرسه، جمع فرسه است «و هو ریح تاخذ من العنق فتفرسه ای تکسره». و علامت او آن است که عقب درد پشت پدید آید حذب و با او تب و ثقل نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر نقصان گیرد.

علاج: بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و انیسون و زیره و تخم سداب و نانخواه بچوشانند و بیالاینند و روغن بید انجیر اضافه کرده بنوشانند و تقدیر شربت ماءالاصول و روغن بید انجیر به حسب تقاضای حال باید کرد و بعضی گفته اند که یک مثقال روغن بید انجیر با هفت مثقال شربت ماءالاصول و البزور بسند باشند و گلقد که در او، مصطکی و انیسون بود سودمند است و بسیار باشد که به همین قدر نفع پدید آید و گرنه تنقیه بدن نمایند به حب سورنجان یا حب سکبینج یا حب منتن و مانند آن و میعه یابسه و قسط و قصب الزریره و عسل لبنی و ابهل و فرفیون و آب بادیان و سداب و روغن بابونه یا ناردین ضماد سازند و به طبیخ مرزنجوش و سداب و اذخر و قیصوم و نمام نطول فرمایند بر موضع الم و محجمه ناری وضع کنند به جایگاهی که متقصد بود به سوی داخل نه بر موضعی که متحدب بود و

برآمده باشد به خارج. و هرچه منقی باد است نفع دارد.
 نوع سوم: آن که رطوبت مائی در جرم رباطات فقار نفوذ
 کند و آن را مسترخی گرداند و بالضرور فقار از جای خود
 بلغزد و علامت او، سپیدی لون است و سردی ملمس و تقدم
 تدابیر مرطبه و آن که چون بر آنجا روغن بمالند کمتر نشیف
 شود یعنی زود بدن آن را جذب ننماید.

علاج: آنچه در ریاح افرسه گفته شد استعمال نمایند و
 ادهان مقویه گرم، چون روغن سداب و سرو و عاقرقرا
 مالیدن و ادویه قابضه چون جوز السرو و گلنار و برگ غار و
 ورد و اشنه ضماد کردن نفع دارد.

نوع چهارم: آن که رباطات فقار متشنج شود به سبب
 رطوبت غلیظ لزج که در نخاع حاصل آید یا به واسطه
 بیوستو این کمتر افتد و با خطر است و علاج دشوار پذیرد.
 علامت و علاج او: از باب تشنج جویند.

نوع پنجم: آن که سقطه یا ضربه موجب زوال فقرات شود.
 علاج: اگر زوا به سوی خارج بود یا به جانبی، فقار را به
 جای او برند به مسح ید و اگر زوال به سوی داخل بود یا به
 جهتی، بیرون کشند آن را مص محاجم یا به وضع محجمه
 ناری. و زفت و مقل با اندکی عاقرقرا سرشته طلا کردن
 جهت حدبه سود دارد و چون فقار بر موضع خود قرار گیرد

ادویه قابضه ضماد نمایند تا آن را بر آن شکل قایم دارد.

فصل دوم: اندر وجع ظهر

یعنی درد پشت و آن انواع است:

نوع اول: آن که سوء مزاج بارد ساذج در پشت افتد. و علامت او درد بی ثقل است و احساس به سردی و از چیزهای گرم و حرکت و مشی و دلک منتفع شدن و این وجع اندک پدید آید و مزمن شود.

علاج: جهت تبدیل مزاج، ماءالاصول و مانند آن و سنجرنیا و تریاق اربعه و مژرودیطوس و جز آن بخوراند و روغن قسط و سداب بابونه بمالند و مقل و اشق و حلبه و بابونه و حب الغار با لعاب تخم کتان و روغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا، نخوداب و گوشت طیور با توابل گرم میل فرمایند.

نوع دوم: آن که در عضلات و فقرات پشت، خلط بلغم خام متولد شود یا خلط بلغمی که در بدن ساکن بوده باشد به حرکت آید از غضب و تعب و حرارت و در عضلات و رباطات و اوتار پشت ریزد یا باد غلیظ که در این فضول ساکنه بوده باشد عند حرکت آن خلط، باد هم هیجان نماید و در این عضلات و رباطات و اوتار در آید و به سبب احداث تمدد در آرد.

اما علامت تولد بلغم خام، تقدم وجود تناول چیزهای

بلغم افزاست و در پشت، وجع یا ثقل آمدن و روز به روز درد و ثقل فزون تر شدن اندک اندک به حسب تولد الماده فیها. و علامت حرکت بلغم ساکنه و در آمدن او در پشت، وقوع وجع است در او بعد از تعب یا غضب یا جماع متعب؛ پس اگر آن ماده متحرکه خود آمده باشد در پشت، وجع ثقیل لازم بود و بر یک و تیره باشد و اگر باد از آن ماده جدا آمده باشد در پشت، وجع ثقیل لازم و بر یک و تیره باشد. و اگر باد از آن ماده جدا شده در پشت در آمده باشد نه آن ماده، وجع تمددی پیدا باشد و درد منتقل بود و ثقل کمتر باشد.

علاج: اگر سبب درد در او تولد بلغم خام بود، بعد از استعمال منضجات بلغم، حب سورنجان و جز آن دهند تا بلغم مستفرغ شود و قیء نفع تمام دارد و دیگر تدابیر مبدله همان است که در بارد سازج ذکر یافت. و شیاف سودمند است و کامل ترین تدابیر درینجا تقلیل غذا است و اگر سبب درد در آمدن بلغم متحرکه یا ریح منفصله او بود چنانچه گفته شد، جهت تحلیل ماده و تلین و ترطیب اعضا، استحمام فرمایند و به استراحت امر نمایند و روغن خیری و بنفشه یکجا کرده بمالند و تنطیل به طبیح حشایش مرخیه محله سود دارد و اگر بدین قدر دفع نشود، مستفرغ سازند آن را چنانچه در بلغم خام گفته شد.

نوع سوم: آن که کثرت جماع محدث درد پشت شود جهت منجذب شدن فضول در پشت و گاه باشد که کثرت فضول در وی احداث حذب نماید.

علاج: جماع ترک کنند و به تحلیل و تلین و ترطیب متوجه گردند بدان چه در ماده بلغم متحرکه گفته شد تدهین نفع تمام دارد.

فایده: بسیار باشد که تعب و جماع و در حالت پشت خم کرده نشستن، در عضلات و رباطات پشت اعیا و ماندگی و درد احداث نماید بدون آن که ماده بلغم یا ریح در آن دخل نماید و این به مالیدن پشت دفع شود و زود درگذرد. و گاه باشد که تعب مفرط حذب آرد به احداث بیس و جفاف.

نوع چهارم: آن که عارض شود در گرده ضعف یا علتی دیگر که به سبب مجاورت و مشارکت، درد به اجزاء پشت باز دهد و علامت وی، وجود آفت است در گرده و وجع قطن و ضعف باه گواه اوست.

علاج: هر چه در امراض گرده ذکر یافته به حسب سبب ضعف بود یا جز آن تدارک نمایند.

نوع پنجم: آنکه رگ بزرگ که بر طول پشت موضوع است از خون ممتلی شود و به سبب تمدد درد آرد. و علامت وی آن است که از ابتدای فقرات پشت که آخر فقرات گردن

است درد ممتد پیدا تا آخر فقرات قطن با ضربان و حرارت مکان و دیگر آثار خون گواهی دهد و هنگامی حرکت و جمع اشتداد کند.

علاج: رگ باسلیق یا مابض زنند و در ابتدا آب انار ترش و شیرین و شربت لیمو و شیره تخم خرفه و تخم خیارین با سکنجبین دهند. و جهت تبرید موضع، به آب سرد در آمدن و صندل و گلاب و روغن گل با اندکی سرکه بر پشت طلا کردن و به جایگاه سرد و تر سکونت گرفتن فرمایند و اغذیه سرد و تر چون آش جو و مانند آن بخوارند.

نوع: ششم: آن که موجب درد پشت، در آمدن باد باشد در عضلات و رباطات و اوتار پشت.

علاج: آن در نوع دوم گفته شد.

نوع هفتم: آن که به سبب مشارکت رحم درد پشت پدید آید. و این نوع بعضی زنان را نزدیک آمدن حیض عارض شود به سبب برآمدن حیض چنانچه باید.

علاج: هر چه ادرار حیض نماید استعمال کنند و روغن گل بر پشت بمالند، شربتی که ادرار حیض نماید به قوت: تخم کرفس، یک مثقال؛ حلبه، هفت مثقال، تخم خیارین نیم کوفته، چهار مثقال، بادیان نیم کوفته، انیسون، جوانی، تخم شبت و روناس، هر یک دو مثقال، جمله را بوشانند و به

شصت مثقال قند به قوام آرند و به هفت روز اختیار نماید.

فصل سوم: اندر وجع خاصره

یعنی درد تهیگاه. و اسباب وی همان است که در درد پشت ذکر یافته، لیکن وجع خاصره بیشتر از بلغم افتد یا از باد؛ «لان الخاصرة ابرد من الظهر لزیاده بعده یعنی پس از آن من القلب و الكبد و لقله الحمه فلا يحدث فيه سوء المزاج الحار الان نادرا».

علاج: لهذا گفته‌اند که علاج او همان که در سوء مزاج ساذج بارد بلغمی و ریخی در وجع ظهر ذکر یافته است. و احتمال شیافات مسخنه در اینجا نفع تمام دارد. و جهت این کار، شیافی که از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم حنظل و سورنجان و ماهی زهرج و مانند آن ساخته باشند نفع تمام دارد.

فصل چهارم: اندر و جمع المفاصل

باید دانست هر دردی که در بندگاه افتد آن را وجع المفاصل گویند. و این وجع، گاه بی‌ورم بود چنانچه در جمله دردهای ساذج است و گاه با ورم بود چنانچه در اکثر دردهای مفصلی مادی است. و اصطلاح اطبا چنان اجرا یافته که آن چه در مفصل دست و پای افتد آن را «وجع مفاصل» گویند و آنچه در مفصل ورک یعنی سرین باشد آن را «وجع الورک» خوانند و آنچه از مفصل ورک خیزد و به جانب پای نازل شود آن را «عرق النسا» نامند و آنچه در مفصل کعب یعنی شتالنگ یا در مفصل انگشتان پای خاصه نر انگشت پدید آید، آن را به «نقرس» مسمی سازند. پوشیده نماند که در بندگاه، بیشتر از ماده افتد و ماده مذکور، بیشتر در آب گوشت بود که گرداگرد مفاصل است و باشد که به جانب رباطات نیز نافذ شود اما به اعصاب و اوتار در نیاید و از آن است که این علت بی تشنج بود و خاصه ورم مذکور است که پخته نشود و ریم نگرردد مثل اورام دیگر.

سبب کلی درد بندگاه مادی، ضعف مفاصل و اجتماع یا انصباب ماده در وی و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است یا تعب کثیره یا ضربه. و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل، بسیار است: یکی آن که ریاضت

معتاده متروک شود و بدان سبب فضلات در مفصل جمع آید. دوم، آن که هضم معده ضعیف شود و بدان سبب اخلاط خام تولد کند و به مفصل ریزد. سوم، آن که بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافقه به غیر ترتیب و عقب طعام، ریاضت و مجامعت کردن و بر نهار و در حمام آب خوردن و بر شکم سیری استحمام نمودن و به آب گرم غسل کردن اتفاق افتد و بدان سبب ماده به مفصل ریزد. چهارم، آن که زکام و نزله بسیار افتد و ماده او به مفصل ریزد. پنجم آن که شخصی را استفرافات معتاد مثل قیء و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ترک شود و ماده کثرت گیرد و به مفاصل افتد. ششم، آن که قولنج را معالجه کرده شود به نهجی یعنی به گونه‌ای که روده قوی گردد و فضلات به اطراف مندفع شود و به مفاصل ریزد. و هفتم، آن که حرکات بدنیه و نفسانیه اخلاط را در جوش آرد و به مفاصل افتد.

فایده: سبب فاعلی درد بندگاه، یا سوء مزاج سازج است یا مادی و عام است که ماده ذوالقوام بود یعنی خلط باشد یا ذوالقوام نبود چون ریح و این مرض از بلغم اکثر افتد و از خون، کثیر و از ریح، اقل و از صفرا، قلیل و از سودا نادر. و هر یک از این ماده، یا تنها سبب این علت شود یا به ماده

دیگر مرکب گشته، اما ترکیب بلغم با سودا، به غایت نادرالوقوع است لکن صفرا با بلغم بیشتر مرکب شده محدث این مرض گردد.

اگرچه درد جمیع بندگاه در سبب و علامت و علاج یکسان است اما از آن که بعضی معالجات مخصوص به بعضی است هر یک از آن به قسم علیحده گفته آید:

قسم اول: اندر وجع الفاصل

مراد از او، مصطلح اطبا است، یعنی دردی و ورمی که در بندگاه دست و در بند زانوی پای افتد. و این انواع است: نوع نخستین: آن که سوء مزاج ساده گرم یا سرد یا خشک عارض شود در مفاصل یا در تمام بدن. و علامات ساده، آن است که به تدریج و اندک اندک پدید آید و ثقل و آماس هیچ نباشد و رنگ عضو هم رنگ بدن بود پس حرارت ملمس و مزاج بر حرارت و برودت او بر برودت و یبوست آن بر یبوست گواهی دهد.

علاج: اگر سوء مزاج گرم بود، جهت تبدیل، مبردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی و عناب سود دارد و می‌توانند که فصد کنند و قدری خون برآورند و ملین صفرا دهند و استفراغ اینجا که سازج است برای آن گفته‌اند که تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و بدان سبب موضع

الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند. «و لا یخفی ان الالم تجذب المواد خاصه ما کان منها مستعدا». و اگر سرد بود، به تسخین کوشند به استعمال ادویه گرم و اعمال مسخنه. و اگر لختی از بلغم مستفرغ سازند به حقنه و مطبوخ، می‌شاید؛ زیرا که چون بلغم کم شود صفرا غلبه کند و حرارت غالب آید و احوط اینجا ترک استفراغ است؛ «لان عند استفراغ البلغم یمکن ان ینخرج الصفراء ایضا و خروج الصفراء و ان کان قلیلا لکن ینبرد البدن کثیرا». و اگر سوء مزاج خشک بود و این کمتر افتد، باید که به ترطیب کوشند و در اینجا روغن بادام و کدو و گل و قیروطی که از چربی مرغ و بط و مغز ساق گاو و موم ساخته باشند مالیدن و اغذیه مرطبه چون شیر گاو و جز آن خوردن نفع دارد.

انتباه: سوء مزاج رطب، باعث وجع و الم نمی‌تواند شد چنانچه در صداع ذکر کرده شد.

نوع دوم: آن که از کثرت خون پدید آید. و علامت او سرخی موضع است و عظم انتفاج با وجع و تمدد و ضربات و حرارت ملمس؛ اما حرارت دموی سخت سوزان نمی‌باشد بخلاف صفراوی و بودن مزاج گرم و تر و بدن او لحیم و سن او میانه شباب و فصل ربیع و تناول اغذیه و اربه مولد خون بر آن گواهی دهد.

علاج: فصد کنند از دست راست اگر علت به جانب چپ بود و از چپ اگر به جانب راست بود و از هر دو دست راست اگر هر دو طرف باشد و آنجا که مرض در دست بود، رگ اکحل باید زد و آنجا که در پای بود، رگ باسلیق باید گشود و خون به حسب طاقت آدمی به یکبار یا به دفعات برون آرند آنقدر که خواهند و اگر از فصد مانعی بود جهت اخراج خون، فروتر از موضع درد حجامت نمایند تا هم استفراغ خون شود و هم اماله او به جانب مخالف. و بعد از فصد و حجامت نمایند تا هم استفراغ خون شود و هم اماله او به جانب مخالف. و بعد از فصد و حجامت چون دو روز یا سه روز بگذرد قیء فرمایند به آب برگ خیار و سکنجبین و آب گرم. و اگر سکنجبین به آب گرم آمیزند و دو درم بیخ خربزه کوفته و بیخته در او اضافه نمایند و آن را نوشایند به قیء امر فرمایند بهتر باشد و سکنجبین به آب گرم فقط نیز کافی است. وقی نفع تمام دارد، خاصه آنجا که مرض در پای بود.

اگر به مسهل حاجت آید، نخستین طبیخ بنفشه و عناب و سپستان و عنب الثعلب و برگ و گاوزبان و تخم خطمی به قند یا ترنجبین شیرین ساخته بدهند و تا سه روز و بعده یعنی پس از آن مطبوخ سورنجان و شاهتره و تمر هندی و

آلو مویز و هلیله دهند و البته فلوس خیارشنبر در او حل کرده باشند. و تقدیر اوزان بر حسب حال مریض است و باشد که شیرخشت یا ترنجبین بیفزایند و بعضی عند حاجت، سناء مکی نیز داخل نمایند. و هر چون که باشد، احتیاط باید کرد که شرب مسهل در روز بحران اتفاق نیفتد.

آنجا که حرارت و التهاب شدید بود، آب کشک جو با آب انارین و روغن بادام نفع دارد و آب تمره‌ندی و آلوی بخارا و سکنجبین ساده و بزوری سودمند است پیش از فصد و یا بعد از او. و بعد از فصد تا که مرض در ابتدا و تزیاید باشد، جهت ردع ماده سندلین و گل سرخ و فوفل و مامیثا و اقاقیا به سرکه و آب کاسنی و گشنیزتر و مانند آن طلا نمایند بر مفصل مووف و عند اشتداد وجع، افیون و یبروج و دیگر مخدرات به آب کاهو آمیخته طلا سازند تا تسکین درد کند.

فایده: آنجا که ماده کثیر المقدار و قوی الحركت باشد، به زودی در استفراغ کوشند و هیچ انظار نکنند و ایضا رادعات قویه در اینجا حال طلا نمایند و برای دو چیز: یکی آن کهم چون ماده قوی الحركت بود و رادعات استعمال کنند ماده از حرکت بازماند و به واسطه افشردن رگ‌ها و پیوند درد بیفزاید. دوم، آن که چون ماده قوی باشد و رادعات قویه استعمال نمایند شاید که ماده باز گشته و به اعضاء رئیسه

توجه نماید و از آن است که قبل از فصد، ترک اطلیه بارده لازم داند، خاصه آنجا که ماده قوی الحركت باشد و اگر احيانا این چنین خطایی روی نماید روی نماید و بدان سبب درد زیاده شود و خوف آن افتد که ماده به اعضای رئیسه میل کند و میل آن را از وقوع تغییر در اعضا رئیسه توان یافت پس در این صورت باید که آب نیم گرم با طبیح بابونه و بنفشه نیم گرم بر مفصل مووف تنطیل فرمایند تا ماده به همین طرف بازگردد و به اعضا رئیسه مایل نتواند شد و ایضا مفرحات یا قوتیه جهت تقویت اعضا بخوراند تا اعضای رئیسه از اثر وی منفعل نگردند و آن ماده را به مکان او دفع سازند.

هرگاه ماده قریب به انتها رسد اطلیه راده را کار نفرمایند و ادویه قوی التحلیل چون بنفشه و خطمی و مانند آن استعمال نمایند.

هرگاه به آنها رسد و ماده بالکل از حرکت باز ماند چیزهای قوی التحلیل چون بابونه و اکلیل و مانند آن به کار برند ضمادا و نطولا.

بهترین غذا در اینجا آش سماق است و غوره و نخوداب و ماش مقشر است خاصه اگر به آب تهرندی قشق کرده باشند. و احتراز از لحوم لازم است، خاصه از گوشت گاو و

بز و مانند آن و کذلک از حلوا و عسل و دوشاب خرما اما گوشت طیور جبلی و آهو و بره و خرگوش و مرغ بیچه توان داد خصوصا آن جا که مریض ضعیف باشد.

نوع سوم: آن که از خون صفراوی یا صفرای خالص پدید آید و وقوع وجع مفاصل و نقرس از صفراوی خالص کمتر است، کما قال «الشارح»: «الصفراء الصرفة لرقتها حدتها و لطافتها لا تحبس فی المفاصل بل يتحلل عنها بسرعة». اما از خون صفراوی بیشتر افتد.

علامت او صفرت رنگ و شدت وجع و التهاب است و سرعت نبض و ناریت بول و درد به ظاهر جلد مایل بودن و ثقل و تمدد و حمرت و انتفاخ کمتر بودن خاصه در صفراوی خالص و به چیزهای سرد انتفاع یافتن و دیگر علامات به حسب ماده پیدا شدن و تدابیر سابقه و سن و مزاج و شهر و عادت گواه بودن و این نوع بیشتر کسانی را افتد که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک بود و اکثر ثابت باشد.

اگر طبیعت نادان تقویت عضو ملاحظه ناکرده مواد را به غیر محل دفع نماید از مفاصل به استعمال رادعات موجب هلاکت شو جهت میل ماده به دل و دیگر اعضای رئیسه پیش از تنقیه درین نوع؛ چنانچه در دموی نیز مذکور شد بمعنی همراه تدارک این خطا. و پوشیده نماند که خوف رجوع

ماده به استعمال رادعات قویه به اعضای رئیسه پیش از تنقیه درین نوع بیشتر از آن است که سبب او خون صرف باشد؛ زیرا که صفرا و خون صفراوی، سریع الحركت و به طبیعت مخالف تر.

علاج: اگر خون صفراوی بود، نخست فصد کنند و بعد از ظهور نضح، جهت استفراغ صفرا، طبیخ هلیله و مانند آن دهند به حسب ضعف و قوت ماده. و مریض اگر طبع او نرم باشد بر منضجات اقتصار ورزند و ماده را تحریک دهند. و در این مرض چیزهای سرد که بی قبض بود چون اسبغول با سرکه آمیخته و پوست کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو و کافور و مانند آن استعمال نمایند ضمادا و نطولا. و هنگام غلبه درد و خوف غشی، ادویه مخدره به قدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه الاوجاع که آخر این نوع گفته آید خوردن لازم دانند و به خاطر دارند که در این نوع حاجت به اضمده محله نیست، خاصه در آنجا که صفرا صرف سبب باشد زیرا که صفرا لطیف و کثیر الحرارة و سریع التحلیل ها و کذلک خون صفراوی.

بعد از اسهال باید که چیزهای مدرکه سرد بود چون کاسنی و تخم خیارین مانند آن بدهند تنها یا با سکنجبین. و نفع ادویه مدره در این امراض خاصه بعد از تنقیه بیشتر است

زیرا که ماده این علت، فضله هضم ثانی و ثالث است و جهت تنقیه جگر که محل هضم ثانی است و برای تنقیه عروق که موضع هضم ثالث است. و ادویه ادرارآور مخصوص است و سکنجبین چه در دموی و چه در صفراوی اثر تمام دارد اما باید که بسیار ترش نباشد و مدرات گرم چون بادیان و کرفس و مانند آن زنه‌ار به کار نبرند که مدرات حاره ماده را می‌سوزاند و رطوبت از وی دور می‌سازد و بدان سبب در تحجر می‌افزاید.

فایده: هرگاه به مسهل حاجت آید و قوت مساعد باشد تن را یکبارگی از خلط فزونی پاک نمایند و به مسهلات ضعیفه نپردازند. و جهت این کار، مطبوخ سورنجان به غایت مفید است به شرطی که تب نباشد اما اگر تب بود، نافع‌ترین مسهلات اینست: صفت: مغز فلوس خیارشبر در طیبخ بنفشه خشک به آب عنب‌الثعلب و آب کاکنج و کاسنی و لبلاب. هرچه از اینها میسر شود حل کرده قدری شکر یار یعنی مخلوط کرده بدهند. و اگر آهسته و کمتر بود، بگیرند هلیله زرد، ده درم و اندر صد درم آب تر کنند یک شبانه روز، پس بمالند و بپالایند و ده درم اسبغول درو آمیزند و لعاب کشند و به نبات شیرین ساخته بنوشانند و هرچه در دموی گفته شده در اینجا به کار آید. و آنجا که ماده علت صفراء صرف

باشد، قیء نفع تمام دارد و به فصد حاجت نباشد و دیگر تدابیر همان است که ذکر یافته است.

ذکر ادویه مسکن وجع: عدس مقشر، استخوان سوخته، سورنجان، خشخاش سپید و بلوط در سرکه آغشته و تخم کاهو و گشنیز خشک، این همه درد نشاننده اند تنها یا مرکب. هر چون که باشد به حسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان، مراعات مفاصل را باید کرد به تدهین چنانچه در بلغمی گفته آید. و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و اسبغول را در آب گرم گذاشتن تا منتفخ شود پس به روغن گل آمیخته طلا ساختن، تسکین درد می نماید و دیگر مخدرات که بالا ذکر کرده شد در نوع دوم بمعنی همراه تدارک ضرر او هم مفید است.

سفوفی که وجع شدید را ساکن کند: سورنجان سپید و شکر طبرزد، مساوی بگیرند و سه درم به آب سرد بدهند. و دیگر: استخوان و سورنجان هر یک یک درم، عدس مقشر، دو درمف نرم کوفته و بیخته هر روز درمی به گلغند با شربت بزوری اختیار نماید که درد بنشانند. دیگر: گشنیز خشک سه درم با هم چند او شکر درد بنشانند و شکم قبض نماید. دیگر، تخم خشخاش سپید دو درم با هم چند شکر درد بنشانند. دوائی مخدر که عند وجع شدید توان داد: تخم کاهو،

تخم بنج سپید، هر یک نیچ درم، شیطرج و افیون هر یک یک درم، مثل چلغوزه حبوب سازند و یکی بدهند.

نوع چهارم: آن که از بلغم عارض شود و علامت او آن است که ثقل بسیار بود و حرارت و التهاب نباشد و درد متوسط لازم بود و ورم هم رنگ بدن نماید و باشد که میل رصاصیت گراید و این ورم، اندک و نرم و منبسط بود و درد او در عرض و عمقل مایل باشد و دیگر علامات بلغم پدید آید و مزاج و سن و هوا و تقدم و تدابیر بلغم افزا بر آن گواهی دهد و به چیزهای گرم نفع یابد.

علاج: نخست قیء فرمایند به طبیح شبت و اصل السوس که با عسل آمیخته باشند به شرطی که فصل گرم نبود و مانعی نباشد و بسیار باشد که چون به قیء بلغم باشد بر آید حاجت به دیگر تدبیر نیفتد والا به مسهل ردازند و چون مسهل خواهند داد اول به انضاج خلط کوشند تا چهار روز به استعمال گلقدن عسلی که با گلاب و عرق بادیان یا طبیح بادیان و گل سرخ و اصل السوس حل کرده باشند و تناول نخوداب در این باب نفع بسیار دارد و چون در چهار روز اثر نضج در بول ظاهر نشود سه روز دیگر ماءالاصول دهند با روغن بید انجیر آمیخته و روز چهارم، ماءالاصول تنها دهند بدون روغن بید انجیر. و هرگاه اثر نضج پدید آید، یک مثقال

ایارچ و یک مثقال تربد به غسل سرشته باید داد و بعد از ظهور تمام نضح، تنقیه بدن به حب سورنجان یا حب شیطرج یا حب متن باید نمود.

از آن که ماده بلغم در بدن بسیا است و تنقیه او یکبارگی پی در پی باعث ضعف قوت است، باید که مسهل به فصل یعنی با فاصله دهند و فیما بین مسهلین به استعمال منضجات قانع باشند و هم برین نهج می کرده باشند تا که ماده بتمامه مستفرغ شود. و هرگاه ماده قلیل مانده باشد در رگها، مدرات مسخنه چون بادیان و تخم خربزه و مانند آن آن به کار برند تا ماده از رگها برون کند. و ایضا جهت تحلیل ماده، ادویه یی که محلل و ملین بود چون بابونه و شبت و خطمی و میعه و مر و صبر و جندبیدستر و فرفیون و لعاب حلبه و تخم کتان و مانند آن ضماد سازند. و روغنهای گرم چون روغن بیدانجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ تدهین نمایند و محلات صرف زنهار طلا نفرمایند که در وی خوف تحجر ماده است.

باید دانست که اگر ماده بلغم با لختی صفرا مرکب باشد به مسهلاک و مدرات مسخنه که ذکر یافته نپردازد و طریقه اعتدال نگهدارند و دوا مرکب دهند به حسب ترکیب ماده تا از مضرت آن ایمن باشد.

ادویه یی که در اخراج بلغم از مفاصل نظیر ندارد این است: صفت: شحم حنظل، بوزیدان، سورنجان، تربد، ماهی زهرج، قنطوریون، حجر ارمنی، حب النیل.

باید دانست که در این مرض حاجت به فصد نیست اما روا باشد اگر طبیب دانا برای تخفیف و تقلیل ماده، تجویز نماید حال مریض و قوام ماده ملاحظه کرده.

فایده جلیله که در همه جا و جمیع اقسام وجع مفاصل مادی به کار آید: پوشیده نماند که سورنجان خوردن و طلا کردن، انواع وجع مفاصل را سود دارد؛ خاصه در بلغمی. و او مرکب است از دو جوهر مسهل و قابض که به سبب جوهر مسهله ماده موجهه را از مجرا می برآرد و مفاصل را پاک می سازد و به واسطه جوهر قابضه که بعد از عمل جوهر مسهله به حرت می آید، قبض می کند مجاری و مسالک را و سخت می سازد مفاصل را تا ماده دیگر بر وی نریزد اما با وجود این خاصیت، معده را زیانکارتر است و عضلات مفاصل را سخت می سازد، پس صواب آن است که سورنجان را با زیره و زنجبیل خورند تا معده را زیان نرسد. و ایضا با صبر و سقمونیا تقویت دهند تا اسهال او به قوت باشد و از معده زود برآید و هنگام استعمال آن باید که مفاصل را به موم روغن و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن چرب نمایند تا

عضلات مفاصل از ضرر او محفوظ ماند.

نوع پنجم: آن که ماده سودا محدث درد مفاصل شود. و علامت او آن است که درد و تمدد کمتر بود و صلابت در ورم و کمودت مایل به کبودی در رنگ او پیدا باشد و میل طعام بسیار بود و سایر علامات سودا پدید آید و علاج کمتر سود دهد و چیزهای مسخن مرطب مفید آید.

علاج: فصد کنند اگر بر آمدن سودا متوقع شود. و پس از نضح تام، مسهل سوداء دهند چون مطبوخ اف تیمون و مانند آن و جهت تنقیه باقی سوداء معجون اف تیمون و جوارش کون سودمند است و برای تلیین و تحلیل ورم، باید که بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و راتینج و انجیر که همراه پیه بز گذاخته باشد و روغن گاو آمیخته ضماد سازند و قیروطی که از روغن سوسن و قسط و بیدانجیر و قرطم و بابونه و شمع و پیه گرده بز و پیه ماکیان و پیه بط ساخته باشند همین عمل دارد و روغن های گرم و تر مالیدن و به طبیح بابونه و مرزنجوش و پودینه و حاشا و زوفا و حلبه نطول ساختن و آبز ن نمودن نفع دارد و همگی در اصلاح طحال کوشند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل، زنهار افراط نکنند و هر چه محلل و ملین باشد استعمال نمایند و استحکام معتدل و ریاضت معتدل بیش از

تناول غذا سودمند است.

انتباه: فصد درین نوع وقتی سود دارد که برآمدن سودا متوقع بود یعنی به غایت غلیظ نباشد و نشان او آن است اگر در اثر فصد خون سیاه و کدر غلیظ برآید، بر آمدن دهن که ماده سوداست و اگر خون سرخ و صاف و معتدل القوام بود باید دانست که ماده سودا به غایت غلیظ است و برنمی آید در این صورت واجب است که همان ساعت خون بربنند و برآمدن ندهند که هموجب ازدیاد تحجر خواهد شد و در جمیع امراض سوداوی، فصد وسیع باید کرد و رگ بزرگ باید گشود چون باسلیق و هفت اندام، هر کدام که مناب حال بود و بدانند که رگ تنگ گشادن، نفع ندارد خاصه در امراض سوداویه.

هرگاه در وجع المفاصل سوداوی حاجت به فصد آید و عند الفصد خون صاف آید و ماده سودا بر نیاید، باید که نخستین به نضج و تلطیف و اسهال سودا متوجه گردند و بعده یعنی پس از آن به فصد پردازند که خون به سبب نضج و تنقیه سودا لطیف خواهد شد و در فصد مستفرغ خواهد گشت بلکه احوط آن است که در جمیع امراض غیر دموی چون به فصد حاجت آید، اول باید که به نضج آن خلط کوشند بعده یعنی پس از آن فص کنند و آنچه گفته اند که در

اخراج خون انتظار نضح نبای کرد، مقصود از آن مرض دموی صرف است.

نوع ششم: آن که ماده ریخی درد مفاصل آرد و علامت او تمدد شدید است و انتقال درد از موضعی به موضعی.

علاج: گلقد و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری دهند و روغن‌های مقوی چون روغن گل و مانند آن بمالند و از تنقیه بلغم غافل نباشند و گاه باشد که ماده ریح در غایت حدت و حرارت باشد و از غایت فساد به استخوان نافذ شود و آن را فاسد گرداند و بشکند و وی مسمی است به «ریح الشوکه» و تدبیر وی اخراج خون است و استفراغ صفرا.

نوع هفتم: آن که درد مفاصل به ترکیب دو خلط یا بیشتر عارض شود و این مرض از ترکی بلغم یا صفرا اکثر افتد. و علامت وجع مفاصل مرکب آن است که اعراض هر یک به حسب قلت و کثرت او پیدا بود و حار مفرد و بارد مفرد کمتر سود دهد و باشد که دوا گاهی سود دهد و بازگاهی ضرر رساند همان دوا به واسطه اختلاف مواد.

علاج: نظر کنند که ترکیب از چند خلط است پس به حسب او دوا نیز مرکب سازند از اجزای مختلفه که برای هر خلطی مخصوص است اکلا و طلاء او دونهما یعنی غیر از اکلا و طلاء و درین ترکیب غلبه هر خلط ملحوظ دارند تا هر

کدام که غالب بود دوایی که مخصوص آن است نیز بر دیگر اجزا غالب باشد و تا نضج تام پدید نیاید، به فصد و مسهل نپردازند و این همه تصرفات در ترکیب اجزا موقوف بر رای طیب است حاجت به نوشتن ندارد.

اما از آن که بلغم با صفرا بیشتر مرکب شده و درد مفاصل آرد، نسبت به همه اجناس بسیطه و مرکبه تدبیر او علیحده بیان کرده‌اند و تدبیر وجع المفاصل که از ترکیب لغم با صفرا افتد، آن است که جهت اسهال، حب سورنجان یا مطبوخ سورنجان دهند و بعد از نضج ماده، حضض و صبر و صندل و شیاف مامیثا و زعفران هر یک دو درم و گل ارمنی یک درم و کرنب سوخته چهار درم جمله را نرم کوفته به آب عنب الثعلب و کاسنی بسرشند و ضماد نمایند و آنجا که درد به صعوبت بود زعفران و افیون به‌طور برابر با شیر بسایند و با شمع و روغن گل با روغن کنجد آمیزند و طلا فرمایند. و لوییا در آب پخته و کوفته ضماد کردن، محلل ماده و مسکن وجع است.

صفت حبی که درد مفاصل را که از بلغم و صفرا بود سود دارد: صبر یک درم، سورنجان چهار دانگ، هلیله زرد چهاردانگ، گل سرخ و مصطکی هر واحد یک دانگ، جمله یک شربت است کوفته و بیخته با آب یا گلاب حب سازند و

فرو برند و اگر به جای صبر ایارج فیکرا آمیزند بهتر بود.
 باقی علاج از نوع صفراوی و بلغمی اخذ نمایند و مرکب
 ساخته استعمال فرمایند. و مسکنات وجع بالا مکرر ضبط
 یافته به حسب حاجت به کار برند.

قسم دوم: در نقرس

او عبارت است از وجع و ورم که در مفصل کعب و
 اصابع پای پدید آید و این درد بیشتر از انگشتان پای خاصه
 از نر انگشت ابتدا کند و لهذا «ابن هبل» گفته: «و مفصل ابهام
 الرجل یمسی نوروس و من هذا اللفظ اخذ اسم النقرس
 تسميته للحال باسم المحل». و گاه باشد که از اسفل قدم پا یا
 از پهلوهای قدم برخیزد و تمام قدم را در گیرد و باشد که
 وجع از اینجا بالا برآید و بر زانو رسد و در زانو آماس پدید
 آید و باشد که درد مذکور به سوی فخذ یعنی ران صعود
 نماید و بعضی بر آنند که اگر در بند دست و انگشتان او درد
 و ورم پدید آید آن را نی نقرص گویند.

بالجمله، درد نقرس شدید و صعب می باشد، خاصه آنچه
 در ابهام یعنی نر انگشت افتد. و هوا الاکثر، زیرا که بند نر
 انگشت تنگ است و ماده که در او در آید به تحلیل نمی رود و
 تمدد شدید می آرد و به سبب کثرت اعصاب، احساس او
 قویست و به واسطه صلابت او آنچه بدو ریزد به آسانی

نگذرد پس بالضرور اگر چه سبب اندک بود اذیت او بیشتر باشد و نقرس، از جمله امراض هاست که از پدران به فرزندان تادی نماید به ارث.

بدان که اسباب و علامات و معالجات و کثرت حدوث او از ماده و قلت حدوث او از ماده دیگره عینه همان است که در وجع مفاصل ذکر یافته و لهذا «شارح اسباب» هر دو را یکی شمرده بیان او ثانیاً تحصیل حاصل بود و بناء علیه بدان نپرداخت و به فواید چند که درینجا مناسب بود بسند نمود.

فایده: بسیار باشد که نقرس را به داروهای سرد از اشربه و طلا علاج نمایند و در سردی افراط کنند و صاحب علت، صفراوی مزاج بود، پس فضله که به مفاصل می آید باز گردد و به دل و دماغ متوجه شود و هلاک کند و اگر این چنین بی تدبیری روی دهد، تدارک وی کنند به انجلاب ماده به مفاصل مووف به تنطیل طبیخ حشایش مرخیه جاذبه، چنانچه در وجع المفاصل گفته شد.

قسم سومک در وجع الورک

یعنی درد ورم که در بندگاه سرین عارض شود و این درد که تا سرین ثابت است بدین نام خوانند و هرگاه از آنجا متجاوز شود و به سوی پای فرود آید عرق النسا نامند و وجع ورک چون دیر ماند، اکثر است که به عرق النسا منتقل گردد

و اسباب و علامات این علت همان است که در وجع المفاصل ذکر یافته اما از آنجا که ماده مرض و رک در فصل است و این مفصل غایر و عمیق و در گوشت پوشیده است نشان او بر آن موضع چندان پدید نمی آید مگر آنجا که امتلاهی دشید در مفصل افتد از کثرت ماده که در این صورت رنگ موضع نیز گواهی می دهد بر نوعیت خلط حاصل. و سبب خاص درد ورک آن است که بر چیزهای صلب نشستن و ادمان یعنی مداومت بر سواری اتفاق افتد.

علاج: اگر علامت خون ظاهر باشد و مانعی نبود، نخست فصد باسلیق کنند از دست مقابل و رگ معلول. و زنهار رادعات و قابضات طلا نمایند در اینجا و در عرق النساء، زیرا که ماده در مفصل عمیق است و رادع آن را همانجا محتبس خواهد ساخت و از تحلیل باز خواهد داشت بلکه گاه باشد که مفصل را به خلع مهیا گرداند پس در این امراض سزاوار آن است که در ابتدا برای تسکین درد چیزهای مرخی که شدیدالحرارت نبود ضماد نماید چون تخم کتان و بابونه و روغن شبت و مانند آن. و اگر از روی خطا رادع استعمال نموده آید و بدان سبب خوف خلع مفصل روی نماید به زودی تدارک کنند و آن چنان باشد که به حمام نیم گرم برند و طبیح حشایش مرخیه نیم گرم ریزند و در شیر تازه نیم

گرم نشانند. و دیگر معالجه همان است که در وجع مفاصل دموی ذکر یافته.

اگر علامت بلغم پیدا بود، نخست قیء فرمایند به طبیح ترب و شبت و عسل آمیخته و برای اسهال، حب شیطرج و حب متن و مانند آن دهند و بعد از نضج ماده، حقه گرم و شافه که در وجع خاصره مذکور شد به کار برند و روغن فرفیون با جندبیدستر بمالند چیزهای محلل ضماد نمایند و به طبیح آن نطول سازند و بسیار باشد که مرض در ابتدا بود و قیء کما ینبغی استعمال نموده آید و به همین قدر ماده بتمامه منقلع شود و گاه باشد که پس از قیء و اسهال به مدرات حاجت آید و بهترین مدرات که در وجع ورک بلغمی به کار آید این است: کمداریوس و جنطیانا هر یک دو اوقیه، زراوند گرد یک وقیه، تخم سداب یک رطل بغدادی، همه را کوفته و بیخته، مقدار سه درم ازو با سه درم شکر بدهند با آب یا عرق بادیان و نیکوترین تدابیر، فاقه کشیدن است و متروک الرياضیات را به ریاضت پرداختن، اما بعد از تنقیه باشد تا حرکت ریاضت مزید سبب نگرردد.

هرگاه ازین تدابی رفع پدید نیاید، در آن کوشند که ماده از عمق مفصل به ظاهر منجذب شود و برای این کار محجمه ناری نهادن و به آب گوگرد نشستن سود دارد و اگر بیخ کبر

و عاقرقرحا و ذراریح و سرگین کبوتر و بلبوس و عسل بلاد و
ضماذ نمایند بر ورک به محل مقصود و بگذارند تا منتقط
شود و متقرح گردد پس آن را مندمل شدن ندهند تا که ماده
از این طریق به تدریج برون آید و خفت در وجع رو نماید
بهرتر باشد و «صاحب ذخیره» گفته: بسیار باشد که در این
مرض محاجم بر نهادن به کرات و خون بسیار کشیدن بدان،
ماده را از قعر بندگاه بیرون آرد و از دیگر تدابیر و تصدیعات
مستغنی سازد.

آنجا که هیچ دوا سود ندهد و تدابیر مذکوره نفع نبخشد و
مرض مزمن شود و خوف انخلاع مفصل یعنی برآمدن بندگاه
پدید آید، داغ باید داد بر ورک:

طریق داغ او آن است که از آهن آلتی سازند شبیه به قدح
و فراخی او نیم شبر باید و غلظ کناره وی همچون غلط
خسته خرما و داخل این قدح سه دایره دیگر نصب کنند
چنان که سطبری هر یک همچون سطبری خسته خرما بود و
فصل فیما بین هر چهار دایره مساوی باشد و زیر این قدح،
دنباله یی طویل را پیوست نمایند و عندالحاجت سر این قدح
را به آتش سرخ کنند و به دنباله بردارند و بر حق ورک
بگذارند تا چهار داغ مستدیر در یکبار صورت بندد و هنگام
داغ، بیمار را بر جانب صحیح تکیه زده بدارند. «و بعض

الاطبا يجعل الكى على موضع المفصل و تعمق تعميقا صاحلا
 ليجفف الرطوبة المزلقة التى هناك».

فايده: داغ و ادويه مفرحه و جاذبه وقتى به كار توان بست
 كه نخستين استفراغات کرده باشد به فصد و اسهال و حقه و
 قى. و كذلك تا ضرورتى قوى نيفتد بدان پردازند و بايد
 دانست كه وجع ورك و عرق النسا اگر به جانب چپ افتد
 بدتر است و آنچه از بلغم پديد آيد و در شهر سرد و زمان
 سرد و كسان تازه فربه را علاجش مشكل تر باشد.

قسم چهارم: در عرق النسا

آن دردى است كه از بندگاه ورك برخيزد از جانب
 وحشى و به سوي ران نازل شود و باشد كه از جانب انسى
 فرود آيد و اين نادر است. بالجمله، درد مذكور باشد كه
 چون بر ران فرود آيد، همانجا بايستد و گاه باشد كه تا زانو
 ممتد گردد و باشد كه تا شتالنگ و انگشت خرد پاى فرود
 آيد. و نشأ، نام رگى است كه در اين محل واقع است. و
 عادت اطبا بر آن رفته كه وجع النسا را به عرق النسا خوانند
 و تقدير كلام چنان است كه: «وجع العرق الذى هو النسا»،
 يعنى درد رگى كه مسمى است به نسا.

اسباب و علامات و علاج و احتراز از استعمال رادعات كه
 در وجع الورك گفته شد در اينجا نيز همان است مگر آنكه

در عرق النسا دموی پس از فصد باسلیق، عرق النسا نیز باشد گشود و «جالینوس» گفته رگ صافن زدن سودمند است از عرق النسا و مابض، نافع تر است از صافن؛ بالجمله، اگر درد از جانب انسی فرود آید فصد صافن به غایت مفید است و فصد در اینجا در حال خلو بدن صواب باشد و لهذا گفته‌اند که باید دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند و بعده یعنی پس از آن فصد صافن نمایند که انفع خواهد بود.

در علاج این مض مبادرت کنند که اگر دیر بماند قوی گردد و پای و زانو به سبب الم او لنگ شود و باشد که پای و زانو برگردد و ایضا مابین استفراغات، فصل یعنی فاصله بسیار ندهند که ماده وی به زودی عود می‌کند به خلاف سایر اوجاع بندگاه که ماده آنها دیرتر عود می‌کند و مجرب‌ترین حیل در وی آن است که در حمام به آب گرم غسل کنند و غذا مرطب خورند و روغن پیه مرغ و بط و مانند آن تا یک هفته بمانند بعد از آن رگ عرق النسا از میان حنضر و بنصر پای مقابل گشایند و بعده یعنی پس از آن فصد باسلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود روغن شبت و گل و کنجد گرم کرده بمانند تا درد بنشانند و بسیار دیده شد که بعد از تنقیه داغ دادند و صحت کلی روی داد.

طریق داغ درین آن است که سیخی آهنی گرم کنند و

بالتر از شتالنگ به هشت انگشت مضموم رگ عرق النسا را بجویند و بر آن داغ نهند و اکثر جراحان هند به سبب عدم اطلاع بر آن رگ در ساق پای داغ عریض که خط مانند راست می‌کشند نظر به آن که رگ مذکور بیرون از این نخواهد بود و این چنین داغ گاه باشد که سود دهد، لوصول الکی علی العرق و گاه باشد که نفع ندهد، لعدم حصول الغرض. و نشان این رگ آن است که ذی عقود باشد یعنی گره‌دار و وی بعد از بستن ران تا زانو بیشتر پدید آید و اگر در ساق پای رگ مذکور ظاهر نشو میان انگشت خنصر و بنصر پای خطی بکشند عریض و به سیخ آهنی گرم کرده و از آن که در اینجا گوشت کمتر است اکثر است که داغ نفع دهد؛ لو صوله بالعرق. و احوط آن است که هم در اینجا داغ دهند و هم در ساق بالاتر از کعب به هشت انگشت صاحب او.

اگر این داغ‌ها سود ندهد، میان ساق بشکافند و آن رگ را به صناره بردارند و ببرند و داغ دهند والبته ازاله مرض نماید باذن خالقه و احتراز از جماع و ترشی لازم دانند.

فصل پنجم: اندر دوالی

آن، مرضی است که رگ‌های ساق بزرگ و سطر و گره گره شود و سبز نماید و سبب او خون سوداوی است که در رگ‌های ساق ریزد و علت مذکور، بیشتر پیکان یعنی پیک‌ها و حمالات و پیاده روان و کسانی که پیش ملوک بیشتر ایستند و کسانی که پای‌های آنان همیشه در تعب باشد و ایستاده بسیار مانند واقع گردد.

فایده: گاه باشد که این مرض از خون بلغمی پدید آید و در این صورت رنگ رگ‌ها سبز نماید و گاه باشد که بعد از امراض حاده به سبب انتقال مواد عارض گردد و گاه باشد که جراحت شود از جهت حرارت مزاجی یا عارضی. بالجمله هر چون که باشد اگر دریر ماند علاج مشکل پذیرد.

علاج: رگ باسلیق زنند و مسهلات سودا یا بلغم دهند به حسب سبب و قی فرمایند. و در هر تنقیه، ایارج فیکرا با اندکی گل ارمنی سرشته بخوراند و ماءالجبن بنوشانند و بعد از تنقیه، تمام رگ‌های برآمده ساق را فصد کنند و به قدر حاجت خون بگیرند و از حرکت منع نمایند و از اغذیه غلیظه مولده سودا اجتناب فرمایند و هنگام فصد و بر آمدن خون باید ک هساق را از دست بمالند تا خون غلیظ به سبب تحریک بتمامه مستفرغ شود.

بعد از تنقیه بسته داشتن ساق به عصابه یی سود دارد و ماده را ریختن نمی دهد اما باید که معتدل بندند نه سخت و هنگام بستن ابتدا از کف پای کنند و تا زانو بر بندند . و هرگاه پیاده رفتن ضرورت شود نخستین تدبیری که در داء الفیل گفته آید به عمل آرند و بعده یعنی پس از آن مشی نمایند به تدریج و علاج این مرض و داء الفیل را واحد شمرند.

فصل ششم: اندر داءالفیل

وی آن است که ساق و قدم از غایت غلظت به پای پیل ماند و لهدا سمی به. و ماده این مرض هم در رگها است و هم مابین عضله و غشاهای ساق و کف؛ به خلاف ماده دوالی که محصور می باشد در عروق و این دو گونه است:

نوع اول: آن که خون غلیظ سوداوی محترق بر پای ریزد و علامت او، ورم صلب است و گرمی ملمس و رنگ او ابتدا سرخ باشد پس به کبودی و سبزی گراید و باشد که شقاق خفیف در آن جای پدید آید و گاه باشد که آن شقاق به قرحه میل نماید و ماده از او برآید. و از خاصه وی است که چون مستحکم شود حس پای باطل سازد جهت انسداد مجاری روح.

علاج: به زودی فصد باسلیق کنند از جانب پای مووف و جهت تنقیه سودا، طبیخ اف تیمون و ماءالجبن دهند. و از آن که ماده سودا غلیظ تر است و با وجود آن به موضع بعید منتقل افتاده، اخراج آن به یک دفعه امکان ندارد و باید که تنقیه به دفعات نمایند. و برای اسهال، چیزهای گرم قوی الاسهال زنهار استعمال نفرمایند که مزید سبب است و بعد از آن که بدن پاک شود و ماده از ریزش بازایستد، جهت تنقیه نفس عضو، رگ مابض زنند و وضع حجامت کنند و پس از آن

برای تقویت عضو، اقاکیا و رامک و عصاره لحيه التيس طلا نمایند.

واجب است صاحب این مرض و دوالی را که اغذیه مولد سودا و از پیاده رفتن و جز آن هرچه موجب انصباب ماده بود بر پای احتراز کنند و پیوسته پای را بر بالش نهاده دارد و مهما ممکن یعنی تا ممکن است حرکت ندهد و اگر برخاستن و سوار شدن و پیاده رفتن ضروری شود دارهای قابض مثل مازو و کزمازج و صمغ عربی و اقاکیا نخست بر ساق و قدم طلا نمایند و از قدم تا ساق به عصابه بر بندند به گونه بستنی معتدل پس بفرمایند که به تدریج حرکت کند و اگر ماشی بود عصا به دست گیرد و زور بر آن عصا دهد و راه رود و به همین تدبیر مشغول باشد تا که خاطر جمع شود از انصباب ماده و در عضو قوت تمام پدید آید و به صاحب دوالی نیز همین تدبیر باید کرد عند الحركت.

نوع دوم: آن که خلط غلیظ بلغمی بر پای گرد آید واحداث داء الفیل نماید. و علامت او نرمی ورم و سردی ملمس و غلظ ساق و قدم و نابودن آن چه گفته شد در ورم است.

علاج: در هر تنقیه یکبار یا دو بار قی نمایند و هر صبح دو درم اطرینفل صغیر و نیم درم کندر و نیمدرم زنجبیل با هم

سرشته بدهند و گرسنگی کشیدن در این مرض نفع تمام دارد. و پس از تنقیه تام برای تقویت عضو، صبر و مر و افاقیا و جوز السرو به شراب طلا سازند. یا آب برگ سرو و آب لیحیه التیس به سرکه کهنه آمیخته و به عصابه یی محکم بندند و از اغذیه و ادویه هر چه مخفف بود به کار برند و هر چه بلغم افزایش و پای را تحریک نماید منع نمایند و عندالحرکت تدبیری ک در قسم اول گفته شد استعمال فرمایند و این دوا بعد از قی طلا کردن تحلیل ماده می نمایند تخم کرنب و ترمس و نظرون و سرگین بز و آرد حلبه و خاکستر چوب انگرو برابر بگیرند و نرم ساخته طلا سازند و یک روز یا دو روز بگذارند.

انتباه: داء الفیل قوی را به حال او گذارند و علاج نکنند اگر اذیت نرساند و اگر جراحی گردد و بیم آکله افتد بهتر از قطع علاجی نیست در آنجا که تنقیه سود ندهد

باب بیست و دوم در نفخه رحم

و سبب وی ، ضعف قوت های رحم است . وموجبات ضعف قوت های او ، سوء مزاج سرد غیر مفرط است یا دشواری زائیدن یا سرمای سرد که سر رحم را سرد کند . و ظاهر است که چون قوت های رحم ضعیف شود ، هر غذا که به آن رسد به واسطه ضعف حرارت مستحیل به ریاح گردد و آن ریاح در عمق رحم یا در زوایای او یا فیما بین خلل اجزا و لیف های او محتبس شود و نفخ آرد.

انتباه: سوء مزاج سرد که مفرط کشنده حرارت است و موجب نفخ نمی تواند شد ؛ « لان النفخ لایکون الا بالحراره القاصره»^۱ .

۲. ترجمه : « چون در تولید نفخ ، ضعف حرارت حتما باید باشد» . م

علامت مرض مذکور آن است که در عانه و آن چه بدان نزدیک است به اسفل بطن ، ورم ریخی و نفخ پدید آید مع الوجع و باشد که تاکش ران و فم معده و حجاب مت‌ادی گردد و جمع و چون دست برورم زنندن آواز طبل دهد و لهذا بعضی در تعریف او گفته اند که حالتی است شبیه به استسقاء طبلی و باشد که وجع او منتقل بود و قراقر و ضربان کند و باشد که تا آخر عمر در این علت بماند و دوا نپذیرد.

علاج: جهت تنقیه بدن .ایارجات دهند و برای تسخین رحم و تلطیف و کسر ریاح، جوارش کمونی و سنجر نیا و ماء الصول و بروز یعنی ماء البزور بخوراند و ادویه مسخنه منقیه باد . چون بابونه و شبت و مرزنجوش و پودینه و سداب و تخم کرفس و بادیان و برنجاسف و زیره و نانخواه استعمال نمایند حقناً و فرزجاً و ضماداً و تکمیداً و آبنزاً . و سزاوار آن است که روغن سداب و شبت در زیر ناف و پشت و زهار بمالند و آن چه در استسقاء طبلی است در اینجا نفع دارد.

انتباه: امراض ثدی یعنی پستان ، بعد از امراض قلب به باب مستقله ذکر کرده شد.

باب بیست و دوم: اندر امراض که در پشت و اطراف پدید آید.

چون هدیه و ریاح افرسه و وجع ظهر و وجع خاصره و و

جع مفاصل ونقرس و عرق النسار و و جع و رک و دوالی
 ودائ الفیل و و جع عقب و هر یک به فصلی گفته اند انشاء
 الله تعالی.

فصل اول: اندر حدبه^۲

آن، زوال فقار بود به پیش یا به پس یا به یکی از دو
 جانب، پس اگر زوال فقار به سوی قدام بود « تقصع » گویند
 و « حدبه المقدم » خوانند. و ان جا که تقصع با شرکت
 استخوان سینه باشد « قعصس » نیز نامند و اگر زوال به سوی
 خلف بود، « حدبه الموخر » گویند و حدبه حقیقی همین
 است و اگر زوال به یکی از جانبین بود، « التوا » خوانند و اگر
 سبب زوال فقار باد غلیظ بود، « ریاح افرسه » نامند.

اسباب زوال فقار پنج است و هر یک به نوع جدا گفته آید

:

نوع اول: آن که ورم گرم در عضله پی که متصل فقار
 است عارض شود از خارج یا داخلی. و علامت او تقدم
 ارجاع است. در صلب مع حمیات حاده و عظم بنض و لزوم
 حرارت شدید. و هرگاه ماده مده شود و ورم خراج گردد و

۱. قاموس القانون : Kyphosis,convexity; protuberance ;

tuberosity

تب سکون گیرد، محسوس میکند بیمار ثقل و وجع تمددی در پشت و افزون تر می گردد به جذب .

علاج : در ابتدا ورم ، رگ باسلیق زنند و لعاب حلبه و تخم کتان و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و بنفشه و خطمی برآماس ضماد کنند و روغن های گرم بالفعل بمالند و نطول سازند و فلوس خیار شنبر روغن بادام آمیخته بنوشانند و به روغن های گرم بالفعل که در وی بیخ خطمی و تخم کتان جوشانیده باشد حقه نمایند.

نوع دوم : آن که باد غلیظ زیر فقار محتبس شود و از غایت تمدد حاصله ، فقار را از موضع او بلغزانند. و این نوع حده را « ریاح الافرسه » گویند و افرسه . جمع فرسه است . « و هوربح تاخذ من العنق ففرسه ای تکسره » و علامت او آن است که عقب درد پشت پدید آید حده و با او تب و ثقل نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر نقصان گیرد.

علاج : بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و انیسون و زیره و تخم سداب و نانخواه بجوشانند و بپالایند و روغن پیدا نجیر اضافه کرده بنوشانند . و تقدیر شربت ماه الاصول و روغن بید انجیر به حسب تقاضای حال باید کرد. و بعضی گفته اند که یک مثقال روغن بید انجیر با هفت مثقال شربت

ماء الاصول و البزور بسند باشند و و گلقلند که در او ، مصطکی وانیسون بود سودمند است . و بسیار باشد که به همین قدر نفع پدید آید ؛ وگرنه تنقیه بدن نمایند به حب سورنجان یا حب سکینج یا حب منتن و مانند آن و میعه یابسه و قسط و قصب الزربره و عسل لبنی و ابهل و فرقیون به آب بادیان و سداب و روغن بابونه یا ناردين ضماد سازند و به طیبخ مرزنجوش و سداب و اذخر و قيصوم و تمام نطول فرمایند بر موضع الم و محجمه نازی وضع کنند به جایگاهی که متقصد بود به سوی داخل نه بر موضعی که متحذب بود و برآمده باشد به خارج . و هر چه منقی باد است نفع دارد.

نوع سوم : آن که رطوبت دمایی در جرم رباطات فقار نفوذ کند و آن را مسترخی گرداندو با لضرور فقار از جای خود بلغزد . و علامت او ، سپیدی لون است و سردی ملمس و تقدم تدابیر مرطبه و آن که چون بر آن جا روغن بمالند کمتر نشیف شود ، یعنی زود بدن آن را جذب ننماید .

علاج : آن چه در ریاح افرسه گفته شد استعمال نمایند و ادهان مقویه گرم ، چون روغن سداب و سرو و عاقر قرحا مالیدن و ادویه قابضه چون جوز السرو و گلنار و برگ غار و ورد و اشنه ضماد کردن نفع دارد.

نوع چهارم : آن که رباطات فقار متشنج شود به سبب رطوبت غلیظ لزج که در نخاع حاصل آید یا به واسطه یبوست . و این کمتر افتد و با خطر است و علاج دشوار پذیرد.

علامت و علاج او : از باب تشنج جویند.
نوع پنجم : آن که سقطه با ضربه موجب زوال فقرات شود.

علاج : اگر زوال به سوی خارج بود یا به جانبی ، فقار را به جای او برند و به مسح ید و اگر زوال به سوی داخل بود یا به جهتی ، بیرون کشند آن را به مص محاجم یا به وضع محجمه ناری . و زفت و مقل با اندکی عاقر قرحا سرشته طلا کردن جهت حذبه سود دارد . و چون فقار بر موضع خود قرار گیرد ، ادویه قابضه ضماد نمایند تا آن را بر آن شکل قایم دارد.

فصل دوم : اندر وجع ظهر^۳

یعنی درد پشت . و آن انواع است:

نوع اول: آن که سوء مزاج بارد سازج در پشت افتد. و علامت او درد بی ثقل است و احساس به سردی و از چیزهای گرم و حرکت و مشی و دلک منتفع شدن و این وجع اندک اندک پدید آید و مزمن شود.

علاج : جهت تبدیل مزاج . ماء الاصول و مانند آن و سنجرنیا و تربیاق اربعه و مثرود یطوس و جز آن بخوراندند و روغن قسط و سداب بابونه بمالند . و مقل و اشق و حلبه و بابونه و حب الغار با لعاب تخم کتان و روغن بید انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا ، نخوداب و گوشت طیور باتوابل گرم میل فرمایند.

نوع دوم : آن که در عضلات و فقرات پشت ، خلط بلغم خام متولد شود یا خلط بلغمی که در بدن ساکن بوده باشد به حرکت آید از غضب و تعب و حرارت و در عضلات و رباطات و اوتار پشت ریزد یا باد غلیظ که در این فصول

۱. قاموس القانون : Dorsalgia; backache

سانه بوده باشد ، عند حرکت آن خلط، باد هم هیجان نماید و در این عضلات ورباطات و اوتار در آید و به سبب احداث تمدد درد آرد.

اما علامت تولد بلغم خام ، تقدم وجود تناول چیزهای بلغم افزاست و در پشت ، وجع یا ثقل پدید آمدن و روز به روز درد و ثقل فزون تر شدن اندک اندک به حسب تولد الماده قیها . و علامت حرکت بلغم سانه و در آمدن او در پشت ، وقوع وجع است در او بعد از تعب یا غضب یا جماع متعب ؛ پس اگر آن ماده متحرکه خود اماده باشد در پشت و جع ثقیل لازم بود و بر یک و تیره باشد و اگر باد از آن ماده جدا شده در پشت در آمده باشد . نه آن ماده ، وجع تمددی پیدا باشد و درد منتقل بود و ثقل کمتر باشد.

علاج : اگر سبب درد در او تولد بلغم خام بود ، بعد از استعمال منضجات بلغم ، حب سورنجان و جز آن دهند تا بلغم مستفرغ شود و قی نفع تمام دارد. و دیگر تدابیر مبدله همان است که در بارد سازج ذکر یافت . و شیاف سودمند است . و کامل ترین تدابیر درینجا تقلیل غذا است و اگر سبب درد در آمدن بلغم متحرکه یا ریخ منفصله او بود چنان چه گفته شد، جهت تحلیل ماده و تلین و ترطیب اعضا استحمام فرمایند و به استراحت امر نمایند و روغن خیری و

بنفشه یکجا کرده بمالند و تنطیل به طبیخ حشایش مرخیه محله سود دارد . و اگر بدین قدر دفع نشود ، مستفرغ سازند آن را چنان چه در بلغم خام گفته شد .

نوع سوم : آن که کثرت جماع محدث درد پشت شود جهت منجذب شدن فضول در پشت . و گاه باشد که کثرت فضول در وی احداث حدبه نماید .

علاج : جماع ترک کنند و به تحلیل و تلین و ترطیب متوجه گردند بدان چه در ماده بلغم متحرکه گفته شد . و تدهین نفع تمام دارد .

فایده : بسیار باشد که تعب و جماع و در حالت پشت خم کرده نشستن . در ع ضلالت و باطات پشت اعیا و ماندگی آرد و درد احداث نماید بدون آن که ماده بلغم یا ریخ در آن دخل نماید و این به مالیدن پشت دفع شود و زود در گذرد . و گاه باشد که تعب مفرط حدبه آرد به احداث بیس و جفاف .

نوع چهارم : آن که عارض شود درگرده ضعف یا علتی دیگر که به سبب مجاورت و مشارکت ، درد به اجزاء پشت باز دهد . و علامت وی ، وجود آفت است در گرده و وجع قطن و ضعف باه گواه اوست .

علاج : هر چه در امراض گرده ذکر یافته به حسب سبب

ضعف بود یا جز آن تدارک نمایند.

نوع پنجم : آنکه رگ بزرگ که بر طول پشت موضوع است از خون متملی شود و به سبب ت مدد درد آرد. و علامت وی آن است که از ابتدای فقرات پشت که آخر فقرات گردن است درد ممتد پیدا بود تا آخر فقرات فطن با ضربان و حرارت مکان و دیگر آثار خون گواهی دهد و هنگام حرکت وجع اشتداد کند.

علاج : رگ باسلیق یا مابض زنند و در ابتدا آب انار ترش و شیرین و شربت لیمو و شیره تخم خرفه و تخم خیارین با سکنجبین دهند. و جهت تبرید موضع ، به آب سرد در آمدن و صندل و گلاب و روغن گل با اندکی سرکه بر پشت طلا کردن و به جایگاه سرد وتر سکونت گرفتن فرمایند و اغذیه سرد و تر چون آش جو مانند آن بخوراند.

نوع : ششم : آن که موجب درد پشت ، در آمدن باد باشد در عضلات و رباطات و اوتار پشت.

علاج : آن در نوع دوم گفته شد.

نوع هفتم: آن که به سبب مشارکت رحم درد پشت پدید آید و این نوع بعضی زنان را نزدیک آمدن حیض عارض شود به سبب برآمدن حیض چنان چه باید.

علاج : هر چه ادرار حیض نماید استعمال کنند و روغن

گل بر پشت بمالند. شربتی که ادرار حیص نماید به قوت :
تخم کرفس، یک مثقال: حلبه ؛ هفت مثقال ؛ تخم خیارین نیم
کوفته . چهار مثقال ؛ بادیان نیم کوفته ؛ انیسون ، جوانی ،
تخم شبت و روناس ؛ هر یک دو مثقال . جمله را بجوشانید
و به شصت مثقال قند به قوام آرند و به هفت روز اختیار
نماید.

فصل سوم: اندروجع خاصره^۴

یعنی درد تهیگاه. و اسباب وی همان است که در درد پشت ذکر یافته، لیکن وجع خاصره بیشتر از بلغم افتد یا از باد، « لان الخاصره ابرد من الظهر از یاده بعده یعنی پس از آن من القلب و الکبد و لقله لحمه فلا یحدث فیه سوء المزاج الحار الانادرا»^۵

علاج: لهذا گفته اند که علاج او همان است که در سوء مزاج ساذج بارد بلغمی و ربحی در وجع ظهر ذکر یافته است. و احتمال شیافات مسخنه در اینجا نفع تمام دارد. و جهت این کار شیافی که از مقل و اشق و انیسون و زنجبیل و تخم کرفس و شحم و حنظل و سورنجان و ماهی زهرج و مانند آن ساخته باشند نفع تمام دارد.

۱. معاجات واعظی . Flanks pain

۲. ترجمه، چون خاصره به سبب اینکه نسبت به پشت از قلب و کبد که معدن حرارت اند دورتر است و نیز به جهت اینکه گوشت آن کمتر است. و پر گوشتی در کثرت حرارت خیلی مهم است سوء مزاج حار نمی گیرد مگر ندرتا» م

فصل چهارم : اندر وجع المفاصل^۶

باید دانست هر دردی که در بندگاه افتد آن را وجع المفاصل گویند. و این وجع ، گاه بی ورم بود چنان چه در جمله دردهای ساذج است و گاه با ورم بود چنان چه در اکثر دردهای مفصل مادی است و اصطلاح اطبا چنان اجرا یافته که آن چه در مفصل دست و پای افتد آن را « وجع مفاصل » گویند و آن چه در مفصل ورک یعنی سرین باشد آن را « وجع الورك » خوانند و آن چه از مفصل ورک خیزد و به جانب پای نازل شود آن را « عرق النسا » نامند. و آن چه در مفصل کعب یعنی شتالنگ یا در مفصل انگشتان پای خاصه نر انگشت پدید آید آن را به « نقرس » مسمی سازند. و پوشیده نماند که درد بندگاه ، بیشتر از ماده افتد و ماده مذکور ، بیشتر در ان گوشت بود که گردا گرد مفاصل است و باشد که به جانب رباطات نیز نافذ شود اما به اعصاب و اوتار در نیاید و از ان است ه این علت بی تشنج بود و خاصه وروم مذکور است که پخته نشود و ریم نگردد مثل اورام دیگر.

سبب کلی درد بندگاه مادی ، ضعف مفاصل و اجتماع یا انصباب ماده است در وی . و موجب ضعف مفاصل. یا سو

۳. قاموس القانون : **Arthralgia; arthrodynia; pain in a joint; rheumatism**

مزاج مستحکم است یا تعب کثیره یا ضربه و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل ، بسیار است : یکی آن که ریاضت معتاده متروک شود و بدان سبب فضلات در مفصل جمع آید . دوم آن که هضم معده ضعیف شود و بدان سبب اخلاط خام تولد کند و به مفصل ریزد . سوم آنکه بدی ترتیب مثل خوردن طعام بر طعام و تناول اطعمه غیر موافقه به غیر ترتیب و عقب طعام ، ریاضت و مجامعت کردن و بر نهار و درحمام آب خوردن و بر شکم سیری استحمام نمودن و به آب گرم غسل کردن اتفاق افتد و بدان سبب ماده به مفصل ریزد . چهارم ، آن که زکام و نزله بسیار افتد و ماده او به مفصل ریزد . پنجم ، آن که شخصی را استفراغات معتاد مثل قیء و اسهال و فصد و خون حیض و بواسیر ترک شود و ماده کثرت گیرد و به مفاصل افتد . ششم ، آن که قولنج را معالجه کرده شود به نهجی یعنی به گونه ای که روده قوی گردد و فضلات به اطراف مندفع شود و به مفاصل ریزد . و هفتم ، آن که حرکات بدنیه و نفسانیه اخلاط را در جوش آرد و به مفاصل افتد .

فایده : سبب فاعلی درد بندگاه یا سوء مزاج سازج است یا مادی و عام است که ماده ذوالقوام بود یعنی خلط باشد یا ذوالقوام نبود چون ریج . و این مرض از بلغم اکثر افتد و از

خون، کثیر و از ریخ، اقل و از صفرا، قلیل و از سودا، نادر. و هریک از این ماده، یا تنها سبب این علت شود یا به ماده دیگر مرکب گشته؛ اما ترکیب بلغم با سودا، به غایت نادر الوقوع است لکن صفرا یا بلغم بیشتر مرکب شده محدث این مرض گردد.

اگر چه درد جمیع بندگاه در سبب و علامت و علاج یکسان است اما از آن که بعضی معالجات مخصوص به بعضی است هر یک از آن به قسم علیحده گفته آید:

قسم اول: اندر وئجع الفاصل

مراد از او، مصطلح اطبا است؛ یعنی دردی و ورمی که در بندگاه دست و در بند زانوی ای افتدواین انواع است:

نوع نخستین: آن که سو مزاج ساده گرم یا سرد یا خشک عارض شود در مفاصل یا در تمام بدن. و علامت ساده آن است که به تدریج و اندک اندک پدید آید و ثقل و آماس هیچ نبشاد و رنگ عضو هم رنگ بدن بود چس حرارت ملمس و مزاج بر حرارت و برودت او بر برودت و یبوست آن بر یبوست گواهی دهد.

علاج: اگر سوء مزاج گرم بود، جهت تبدیل، مبردات دهند و شربت لیمو و سکنجبین رمانی و عناب سود دارد. و می توانند که فصد کنند و قدری خون برآورند و ملین صفرا

دهند و استفراغ اینجا که ساذج است برای آن گفته اند که تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و بدان سبب موضع الم که مفاصل است از ریزش ماده محفوظ ماند. « وئ لایخفی ان الالم تجذب المواد خاصه ما کان منها مستعداً »
 و اگر سرد بود به تسخین کوشند به استعمال ادویه گرم و اعمال مسخنه. و اگر لختی از بلغم مستفرغ سازند به حقنه و مطبوخ می شاید، زیرا که چون بلغم کم شود، صفرا غلبه کند و حرارت غالب آید و احوط اینجا ترک استفراغ است؛
 لان عند استفراغ البلغم یمکن ان یخرج الصفرا ایضا و خروج الصفرا وان کان قلیلاً لکن یرد البدن کثیراً^۷. و اگر سوا مزاج خشک بود و این کمتر افتد. باید که به ترطیب کوشند و در این جا روغن بادام و کدو و گل و قیر و طی که از چربی مرغ و ببط و مغز ساق گاو و موم ساخته باشند مالیدن و اغذیه مرطبه چو شیر گاو و جز آن خوردن نفع دارد.

انتباه: سوء مزاج رطب، باعث وجع و الم نمی تواند شد چنان چه در صداد ذکر کرده شد.

نوع دوم: آن که از کثرت خون پدید آید. و علامت او

۱. ترجمه: « چون هنگامی که بلغم بیرون ریزد ممکن است صفرا هم بیرون بریزد و خارج شدن صفرا از بدن گرچه به مقدار کمی باشد بدن را خیلی سرد می کند. » م

سرخی موضع است و عظم انتفاخ با وجع و تمدد و ضربان و حرارت ملمس ؛ اما حرارت دموی سخت سوزان نمی باشد. بخلاف صفراوی و بودن مزاج گرم و تر و بدن او لحیم و سن او میانه شباب و فصل ربیع و تناول اغذیه و اشربه مولد خون بر آن گواهی دهد.

علاج: فصد کنند از دست راست اگر علت بهجانب چپ بود و از چپ اگر بهجانب راست بود و از هر دو دست اگر هر دو طرف باشد . و آن جا که مرض در دست بود ، رگ اکحل باید زد و آن جا که در پای بود ، رگ با سلیق باید گشود و خون به حسب طاقت آدمی به یکبار یا به دفعات برون آرند آنقدر که خواهند. و اگر از فصد مانعی بود جهت اخراج خون ، فروتر از موضع درد حجامت نمایند تا هم استفراغ خون شود و هم اماله او به جانب مخالف. و بعد از فصد و حجامت چون دو روز یا سه روز بگذرد قی فرمایند به آب برگ خیار و سکنجبین و آب گرم . و اگر سکنجبین به آب گرم امیزند و دو درم بیخ خربزه کوفته و بیخته در او اضافه نمایند و آن را نوشاینده به قی امر فرمایند بهتر باشد و سکنجبین به آب گرم فقط نیز کافی است . و قی نفع تمام دارد ، خاصه آن جا که مرض در پای بود.

اگر به مسهل حاجت آید ، نخستین طبیخ بنفشه و عناب و

سپستان و عنب الثعلب و برگ گاوزبان و تخم خطمی به قند یا ترنجبین شیرین ساخته بدهند و تا سه روز و بعده \ یعنی پس از آن مطبوخ سورنجان و شاهتره و تمرهندی و آلو و مویز و هلیله دهند و البته فلوس خیار شنبر در او حل کرده باشند. و تقدیر اوزان برحسب حال مریض است و باشد که شیر خشت یا ترنجبین بیفزایند و بعضی عند حاجت ، سناء مکی نیز داخل نمایند. و هر چون که باشد ، احتیاط باید کرد که شرب مسهل در روز بحران اتفاق نیفتد.

آن جا که حرارت و التهاب شدید بود ، آب کشک جو با آب انارین و روغن بادام نفع دارد و آب تمرهندی و آلیوی بخارا و سنکجبین ساده و بزوری سودمند است پیش از فصد و یا بعد از او. و بعد از فصد تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد، جهت ردع ماده ، صندلین و گل سرخ و فوفل و مامیثا و اقایا به سرکه و آب کاسنی و گشنیزتر و مانند آن طلا نمایند بر مفصل مووف و عند اشتداد وجع، افیون و بیروج و دیگر مخدرات به آب کاهو آمیخته طلا سازند تا تسکین درد کند.

فایده : آن جا که ماده کثیر المقدار و قوی الحرت باشد ؛ به زودی در استفراغ کوشند و هیچ انتظار نکنند و ایضاً رادعات قویه در این حال طلا نمایند برای دو چیز : یکی ،

آن که چون ماده قوی الحركت بود و رادعات استعمال کنند. ماده از حرکت باز ماند و به واسطه افشردن رگ ها و پیوندها درد بیفزاید. دوم، آن که چون ماده قوی باشد و رادعات قویه استعمال نمایند شاید که ماده باز گشته و به اعضاء رئیسه توجه نماید و از آن است که قبل از فصد، ترک اطلیه بارده لازم دانند. و خاصه آن جا که ماده قوی الحركت باشد. و اگر احیانا این چنین خطایی روی نماید و بدان سبب درد زیاده شود و خوف آن افتد که ماده به اعضاء رئیسه میل کند و میل آن را از وقوع تغییر در اعضا رئیسه توان یافت، پس در این صورت باید که آب نیم گرم با طبیح بابونه و بنفشه نیم گرم بر مفصل مووف تنطیل فرمایند تا ماده به همین طرف باز گردد و به اعضاء رئیسه مایل نتواند شد و ایضاً مفرحات یا قوتیه جهت تقویت اعضا بخورانند تا اعضاء رئیسه از اثر وی منفعل نگردند و آن ماده را به مکان او دفع سازند.

هرگاه ماده قریب به انتها رسد، اطلیه رادعه را کار نفرمایند و ادویه قوی التحلیل چون بنفشه و خطمی و مانند آن استعمال نمایند.

هرگاه به انتها رسد و ماده بالکل از حرکت باز ماند، چیزهای قوی التحلیل چون بابونه و اکلیل و مانند آن به کار

برنند ضماداً^۸ و نطولاً.

بهترین غذا در اینجا آش سماق است و غوره و نخوداب و ماش مقشر است؛ خاصه اگر به آب تمهندی قشق کرده باشند و احتراز از لحوم لازم است، خاصه از گوشت گاو و بز و مانند آن و کذک از حلوا و عسل و دوشاب خرما، اما گوشت طیور جبلی و آهو و بره و خروش و مرغ بچه توان داد، خصوصاً آن جا که مریض ضعیف باشد.

نوع سوم: آن که از خون صفراوی یا صفرای خالص پدید آید. وقوع وجع مفاصل و نقرس از صفراوی خالص کمتر است؛ کما قال «الشارح»: «الصفراء الصفر لرققتها وحدتها و لطافتها لا تحبس فی المفاصل بل بتحلل عنها بسرعه»^۹. اما از خون صفراوی بیشتر افتد.

علامت او صفرت رنگ و شدت وجع و التهاب است و سرعت نبض و ناریت بول و درد به ظاهر جلد مایل بودن و

۱. صفت ضماد محلل که بقیه درد مفاصل حار را که تاکنون از تحلیل طبیعت از بین نرفته سود دهند: لعاب تخم کتان و حلبه و آرد هر دو با روغن بابونه و موم زرد بسر شدند و استعمال نمایند.

۱. ترجمه: «کرمانی» می گوید: صفرای خالص به سبب رقت و تیزی و لطافتی که دارد قابل حبس شدن در مفاصل نیست بلکه به سرعت از آنها تحلیل می

رود. م

ثقل و تمدد و حرمت و انتفاخ کمتر بودن خاصه در صفراوی خالص و به چیزهای سرد انتفاع یافتن و دیگر علامات به حسب ماده پیدا شدن و تدابیر سابقه و سن و مزاج و شهر و عادت گواه بودن. و این نوع، بیشتر کسانی را افتد که بدن ضعیف و مزاج گرم و خشک بود و اکثر ثابت باشد.

اگر طبیب نادان تقویت عضو ملاحظه ناکرده؛ مواد را به غیر محل دفع نماید از مفاصل به استعمال رادعات. موجب هلاکت شود جهت میل ماده به دل و دیگر اعضای رئیسه پیش از تنفیه درین نوع؛ چنان چه در دموی نیز مذکور شد بمعنی همراه تدارک این خطا و پوشیده نماند که خوف رجوع ماده به استعمال رادعات قویه به اعضای رئیسه پیش از تنفیه درین نوع بیشتر از آن است که سبب او خون صرف باشد؛ زیرا که صفرا و خون صفراوی، سریع الحركت است و به طبیعت مخالف تر.

علاج: اگر خون صفراوی بود، نخست فصد کنند و بعد از ظهور نضج، جهت استفراغ صفرا، طبیخ هلیله و مانند آن دهند به حسب ضعف و قوت ماده. و مریض اگر طبع او نرم باشد بر منضجات اقتصار و زرنند و ماده را تحریک دهند. و در این مرض چیزهای سرد که بی قبض بود چون اسبغول با سرکه آمیخته و پوست کدو و آب خیار و آب حی العالم و

آب کاهو کافور و مانند آن استعمال نمایند ضمادا ونطولا .
وهنگام غلبه درد و خوف غشی، ادویه مخدره به قدر تسکین
درد ضماد کردن و ادویه مسکنه الاوجاع که آخر این نوع
گفته آید خوردن لازم دانند. و به خاطر دارند که در این نوع
حالت به اضمده محمله نیست . خاصه در آن جا که صفرا
صرف سبب باشد . زیرا که صفرا لطیف و کثیر الحرارة و
سریع التحلیل است و کذلک خون صفراوی .

بعد از اسهال باید که چیزهای مدر که سرد بود چون
کاسنی و تخم خیارین و مانند آن بدهند تنها یا با سکنجبین
. و نفع ادویه مدره در این امراض خاصه بعد از تنقیه بیشتر
است ؛ زیرا که ماده این علت ؛ فضله هضم ثانی و ثالث است
و جهت تنقیه جگر که محل هضم ثانی است و برای تنقیه
عروق که موضع هضم ثالث است ، ادویه ادرار آور
مخصوص است و سکنجبین چه در دموی و چه در صفراوی
اثر تمام دارد ؛ اما باید که بسیار ترش نباشد ومدرات گرم
چون بادیان و کرفس و مانند آن زنهار به کار نبرند که
مدرات حاره مـــــاده را |
می سوزاند و رطوبت از وی دور می سازد و بدان سبب در
تحجر می افزاید.

فایده : هرگاه ه مهمل حاجت آید و قوت مساعد باشد ؛

تن را یکبارگی از خلط فزونی پاک نمایند و بهمسهلات ضعیفه پردازند. و جهت این کار ، مطبوخ سورنجان به غایت مفید است به شرطی که تب نباشد ؛ اما اگر تب بود ؛ نافع ترین مهلهات این است : صفت : مغز فلوس خیار سنبر در طبیح بنفشه خشک به آب عنب الثعلب و آب کاکنج و کاسنی و لبلاب . هر چه از این ها میسر شود حل کرده و قدری شکر یار یعنی مخلوط کرده بدهند . و اگر آهسته و کمتر بود بگیرند هلیله زرد ، ده درم و اندر صد درم آب تر کنند یک شبانه روز ؛ پس بمالند و بیالایند و ده درم اسبغول درو آمیزند و لعاب کشند و به نبات شیرین ساخته بنوشانند و هر چه در دموی گفته شده در این جا به کار آید. و آن جا که ماده علت صفرا صرف باشد ؛ قی نفع تمام دارد و به فصد حاجت نباشد و دیگر تدابیر همان است که ذکر یافته است.

ذکر ادویه مسکن وجع : عدس مقشر؛ استخوان سوخته ؛ سورنجان ؛ خشخاش سپید و بلوط در سرکه آغشته و تخم کاهو و گشنیز خشک ، این همه درد نشاننده اند تنها یا مرکب. هر چون که باشد ، به حسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل را باید کرد به تدهین چنان چه در بلغمی گفته آید . و ریختن آب سرد بسیار بر مفاصل و اسبغول رادر اب گرم گذاشتن تا منتفخ شود پس

به روغن گل آمیخته طلا ساختن ؛ تسکین درد می نماید. و دیگر مخدرات که بالا ذکر کرده شد در نوع دثوم بمعه یعنی همراه تدارک ضرر او هم مفید است .

سفوفی که وجع شدید را ساکن کند : سورنجان سپید و شکر طبرزد ، مساوی بگیرند و سه درم به آب سرد بدهند . و دیگر استخوان سوخت و سورنجان . هر یک یک درم ؛ عدس مقشر ؛ دوی درم ، نرم کوفته و بیخته ، هر زوز درمی به گلقد یا شربت بزوری اختیار نمایند . که درد بنشانند . دیگر : گشنیز خشک ، سهدرم با هم چند او شکر درد بنشانند و شکم قبض نماید . دیگر : تخم خشخاش سپید ، دو درم با هم چند شکر درد بنشانند . دوی مخدر که عند وجع شدید توان داد : تخم کاهو ، تخم بنج سپید ، هر یک پنج درم ؛ شیطرج و افیون ؛ هر یک یک درم ، مثل چیلغوزه حبوب سازند و یکی بدهند .

نوع چهارم : آن که از بلغم عوض شود. و علامت او ان است که ثقل بسیار بود و حرارت و التهاب نباشد و درد متوسط لازم بود و ورم هم رنگ بدن نماید و باشد که به رضاصیت گراید . و اینورم ؛ اندک و نرم و منبسط بود و درد او در عرض و عمق مایل باشد و دیگر علامات بلغم پدید آید . و مزاج و سن و هوا و تقدم و تدابیر بلغم افزا بر آن گواهی

دهد و به چیزهای گرم نفع یابد.

علاج: نخست ، قی فرمایند به طبیح شبت و اصل السوس که با عسل آمیخته باشند به شرطی که فصل گرم نبود و مانعی نباشد . و بسیار باشد که چوهن به قی بلغم بسیار بر آید . حاجت به دیگر تدبیر نیفتد و الا به مسهل پردازند. و چون مسهل خواهند داد ، اول به انضاج خلط کوشند تا چها رروز به استعمال گلقد عسلی که با گلاب و عرق بادیان یا طبیح بادیان و گل سرخ و اصل السوس حل کرده باشند و تناول نخوداب در این باب نفع بسیار دارد . و چون در چها روز اثر نضج در بول ظاهر نشود ، سه روز دیگر ماه الاصول دهند با روغن بیدانجیر آمیخته و روز چهارم ، ماء الاصول تنها دهند بدون روغن بیدانجیر . و هرگاه اثر نضج پدید آید یک مثقال ایارج و یک مثقال تربد به عسل سرشته باید داد و بعد از ظهور تمم نضج ، تنقیه بدن به حب سورنجان یا حب شیطرج یا حب متنن باید نمود.

از ان که ماده بلغم در بدن بسیار است و تنقیه او یکبارگی پی در پی باعث ضعف قوت است باید که مسهل به فصل یعنی با فاصله دهند و فیما بین مسهلین به استعمال منضجات قانع باشند و هم برین نهج می کرده باشند تا که ماده بتمامه مستفزع شود و هرگاه ماده قلیل مانده باشد در رگ ها ،

مدرات مسخنه چون بادیان و تخم خربزه و مانند آن به کار برند تا ماده از رگ ها برون کند . ایضا جهت تحلیل ماده ، ادویه یی که محلل و ملین بود چون بابونه و شبت و خطمی و میعه و مر و صبر و جند بید ستر و فرفیون و لعاب حلبه و تخم کتان و مانند آن ضماد سازند و . و روغن های گرم چون روغن بی انجیر و ناردین و قسط و بادام تلخ تدهین نمایند و محلات صرف زنهار طلا نفرمایند که در وی خوف تحجر ماده است .

باید دانست که اگر ماده بلغم با لختی صفرا مرکب باشد به مسهلات و مدرات مسخنه که ذکر یافته نپردازند و طریقه اعتدال نگهدارند و دوا مرکب دهند به حسب ترکیب ماده تا از مضرت آن ایمن باشد .

ادویه یی که در اخراج بلغم از مفاصل نظیر ندارد این است : صفته : شحم حنظل ، بوزیدان ؛ سورنجان ؛ تربد ، ماهی هزرج ، قنطوریون ، حجر ارمنی ، حب النیل .

باید دانست که در این مرض حاجت به فصد نیست اما روا باشد اگر طبیب دانا برای تخفیف و تقلیل ماده ، تجویز نماید حال مریض و قوام ماده ملاحظه کرده .

فایده جلیله که در همه جا و جمیع اقسام وجع مفاصل مادی به کار آید ^ پوشیده نماند که سورنجان خوردن و طلا

کردن ، انواع وجع مفاصل را سود دارد خاصه در بلغمی ، و او مرکب است از دو جوهر مسهل و قابض که به سبب جوهر مسهله ماده موجهه را از مجرا می بر آرد و مفاصل را پاکمی سازد و به واسطه جوهر قابضه که بعد از عمل جوهر مسهله به حرکت می آید ، قبض می کن مجاری و مسالک را و سخت می سازد مفاصل را تا ماده دیگر بر وی نریزد ، اما با وجود این خاصیت معده را زیانکارتر است و عضلات مفاصل را سخت می سازد. پس صواب آن است که سورنجان رابا زیره و زنجبیل خورند تا معده را زیان نرسد . و ایضا با صبر و سقمونیا تقویت دهند تا اسهال او به قوت باشد و از معده زود بر آید . و هنگام استعمال آن باید که مفاصل را به موم روغن و پیه بط و پیه مرغ و مانند آن چرب نمایند تا عضلات مفاصل از ضرر او محفوظ ماند.

نوع پنجم : آن که ماده سودا محدث درد مفاصل شود و علامت او آن است که درد و تمدد کمتر بود و صلابت در ورم و کمودت مایل به کبودر در رنگ او پیدا باشد و میل طعام بسیار بود و سایر علامات سودا پدید آید و علاج کمتر سود دهد و چیزهای مسخن مرطب مفید آید.

علاج : فصد کنند اگر بر آمدن سودا متوقع بود و پس از نضج تام ، مسهل سودا دهند چون مطبوخ اقیمون و مانند آن

. و جهت تنقیه باقی سوداء، معجون افتیمون و جوارش کمون سودمند است. و برای تلین و تحلیل ورم،؛ باید که بابونه و آرد حلبه و تخم کتان و مقل و جاوشیر و راتینج و انجیر که همراه پیه بز گداخته باشد و زیتو روغن گاو آمیخته ضماد سازند. و قیر و طی که از روغن سوسن و قسط و بید انجیر و قرطمو بابونه و شمع و پیه گرده بز و پیخه ماکیان و پیه بط ساخته باشند همین عمل دارد. و روغن های گرم و تر مالیدن و به طیبخ بابونه و مرزنجوش و پودینه و حاشا و زوفا و حلبه نطول ساختن و آبن نمودن نفع دارد. و همگی در اصلاح طحال کوشند و از تر طیب بدن غافل نباشند و در تحلیل، زنهار افراط نکنند. و هر چه محلل و ملین باشد استعمال نمایند و استحمام معتدل و ریاضت معتدل بیش از تناول غذا سودمند است.

انتباه: فصد در ین نوع وقتی سود دارد که برآمدن سودا متوقع بود یعنی به غایت غلیظ نباشد. و نشان او آن است که اگر در اثر فصد خون سیاه و کدر غلیظ برآید، برآمدن دهند که ماده سودا ست. و اگر خون سرخ و صاف و معتدل القوام بود، باید دانست که ماده سودا به غایت غلیظ است و بر نمی آید در این صورت واجب است که همان ساعت خون بر بندند و برآمدن ندهند که موجب ازدیاد تحجر خواهد شد

. و در جمیع امراض سوداوی فصد وسیع باید کرد و رگ بزرگ باید گشود چون با سلیق و هفت اندام^{۱۰}، هر کدام که مناسب حال بود و بدانند که رگ تنگ گشادن، نفع ندارد خاصه در امراض سوداویه .

هرگاه در وجع المفاصل سوداوی حاجت به فصد آید و عند الفصد خون صاف آید و ماده سودا بر نیاید باید که نخستین بهنضج و تلطیف و اسهال سودا متوجه گردند و بعده

۱. نام دیگر رگ اکحل است که چون به سبب فصد او خون سر و سینه و پشت و دستها و پاها خارج می شود به این نام نامیم

باب بیست و سوم : اندر حمیات^{۱۱}

حمیات ، جمع حمی است یعنی تب ها و حمی در اصطلاح اطبا عبارت است از حرارت غربیه که در دل افروزد یا در عضوی دیگر افروخته شود از آنجا به دل آیدک و هر چون که باشد . از دل به توسط روح و خون و شرائین در تمام بدن پراکنده شود به شرطی که مانعی نبود . و از خاصه

۱. قاموس القانون : Fever, febris; pyrexia

اوست که سایر یعنی همه افعال طبیعی^{۱۲} یابغض آن را متضرر سازد و به حسب ضعف و قوت سبب.

باید دانست که حرارت غضب و تعب و غم و مانند آن تب نیست اما هرگاه بدان حد رسد که به افعال طبیعی مضرت رساند و به روح یا خلط یا بدن آویزد سبب می شود هر حمی را به احداث حرارت غریبه ، و الا حرارت امور نفسانی ؛ غریزی است نه غریبی.

فایده حرارت که به حیوانات تعلق دارد همگی سه است :
 غریزی واسطقیسی و غریبی:

اما حرارت غریزی ، نزد « جالینوس » عبارت است از حرارت ناریه عنصریه که مستفاد می شود از مزاج و قوام بدن و ازاله برودت و حرارت عارضی از او حاصل آید و تا زمان حیات در بدن می ماند. و براین تقدیر تعایر میان او و حرارت غریبه به ماهیت نیست بلکه تفاوت بینهما از آن است که غریزی فایض شود بر مرکب مستعد و مصلح بدن است و غریبه ضد اوست و « ارسطو » و دیگر محققان بر آنند که حرارت غریزی فایض شود بر مرکب مسعد عند فیضان نفس برسان فیض نفس و قوی . و براین تقدیر میان او دیگر

۲. افعال طبیعی اشتهای طعام و آب است و هضم غذا و نشستن و خواستن و رفتن و خفتن و سخن گفتن و جماع کردن و مانند آن بروفق طبیعت.

حرارت ها ثابت می شود مغایرت به نوع و حقیقت.
 اما حرارت اسطقسی . جزئی است از غریزی که حکم آخر
 یعنی حکم دیگر پیدا کرده است و او تا بقاء شخص باقی
 است چه در حیات و چه بعد از او و از آن است که میت ؛
 سیاه می شود و متعفن می گردد اگر چه او را در برف ذفن
 کنند اما حرارت غریبه حرارتی ناطبعی است ه حادث شود د
 رمرکب حی یعنی موجود زنده و از شان اوست ایذای بدن

اکنون بدان که تن آدمی چیزی است مرکب و میانه ترکیب
^{۱۳} همگی سه جنس است : جنس نخستین ، اندام های اصلی
 است که بنیاد تن است و حاوی است رطوبات و ارواح را که
 در وی است چون استخوان ها و ورگها و جز آن. و جنس دوم ،
 اخلاط است و دیرگ رطوبتها که در تجاوزیف تن است . چون
 مغز استخوان و منی و مانند آن از رطوبات اصلیه که تفصیل
 وی در دق گفته اند و جنس سوم ارواح و بخارها است که
 در تن مانند هوا پراکنده است.

متقدمان ، ترکیب تن را به حمام تشبیه داده اند بدین وجه

۱. این تعبیر برای مصححین مفهوم نمی باشد گرچه در سه نسخه موجود است
 البته در ن سخه اردو، کلمه بی به جای تعبیر «میانه ترکیب» آورده که ظاهرا
 معنی « مواد ترکیب» می دهد و همین بهتر است».

که : جنس نخستین که عبارت از اعضای اصلی است به منزلهی دیوارها و خشت و سنگ حمام است . جنس دوم که محاطهی اعضای اصلی و دیگر اعضا است ، به مثابه آب حمام است و جنس سوم که روح و بخار است به جای هوای حمام است . پس هرگاه حرارت تب استقرار اندر اعضای اصلی آویزد چنان باشد که حرارت آتش اندر دیوار و سنگ و خشت حمام آویزد. و این جنس مسمی است به «حمی دقیه» و هرگاه حرارت تب نخستین اندر اخلاط و دیگر رطوبات آویزد و بعده یعنی پس از آن « به اعضا متادی شود بدان ماند که آب گرم اندر خزانه های حمام کنند وئسنگ و خشت دیوار حمام از آن گرم شود و این جنس مسمی است به « حمی خلطیه» و مراد از خلط در این جا تمام رطوبات بدن است نه اخلاط چار گانه فقط کمال قال « القریشی » : «المردا هنها بالخلط ما یعم رطوبات البدن لاما یخص باسم الخلط ؛ اذا الحمی قد یحدث عن عفونه المنی و حوه من اقسام الرطوبات الثانیه» و هرگاه حرارت نخستین به ارواح وابخره آویزد پس از آن به اعضا و اخلاط بدان ماند که در حمام آتش افروزند و هوای او گرم شود بعده یعنی پس از آن از گرمی هوا ، اب و دیوارهای آن گرم شوند واین جنس مسمی است به « حمی یومیه» .

انتباه : آن چه گفته شد از تعلق حرارت به سه گانه میانه ترکیب تن و به حس او به اسمی ما خود گشتن . مراد از ان تعلق و تشبث و تثبت حرارت است بر سبیل استقرار والا نه ، حرارت که در روح یا اخلاط آویزد به دیگری نیز متعدی می گردد اما تا آن که در متعدی الیه تشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد: مثلا حرارت که به اخلاط آویزد اعضا را نیز گرم می سازد و حال ان که حمی غفنی است فقط لیکن چون در اعضا راسخ شود دق باشد و قس علیه آخر.

چون اجناس تب به طور کلیه سه است . هر یک به فصل علیحده گفته شود انشاء الله تعالی.

فصل اول اندر حمی یوم^{۱۴}

آن را بدین نام از آن خوانند که تب مذکور در اکثر به یک شبانه روز منقضی شود به شرطی که به جنس دیگر منتقل نگردد و گاه باشد به ندرت که سه روز بماند و حمی یوم باشد؛ پس اگر ازین تعداد تجاوز کند دلیل انتقال او بود و بعضی بر آنند که تا شش روز نیز می ماند.

این تب سهگونه است: یکی آن که به احوال بدن منسوب بود. دوم آن که به احوال بیرونی تن منسوب باشد. سو آن که با روح منسوب باشد. اما آن چه به نفس یعنی به روح تعلق دارد، تب های یاست که از غم و هم و اندیشه و خشم و خوف عارض شود و «چه به دبن تعلق دارد تب هایی است که از رنج و ریاضت و استفراغات و اوجاع و اورام و تخمه و سده و عطش و جوع تولد کند. و آن چه به خارج تعلق دارد تبهای است که از آفتاب و سرما و کثافت بشره یعنی پوست و از غسل کردن به آبهای معدنهای بد چون زاج و شب و گوگرد و جز آن پدید آید.

^۱ قاموس القانون: Ephemeral fever

فایده : متعلق علیه درین جا روح است خواه سبب تب حرکت نفس روح بود چنان چه درغم و جز آن و خواه حرکت بدن و خواه اسباب خارجیه چنان چه گفته شد و از آن که این تب تعلق به روح دارد و ارواح سه است طبیعی و حیوانی و نفسانی پس او به هر کدام که تعلق شود آن را به همان نام خوانند چنان چه حمی یوم طبیعی و حمی یوم حیوانیه و حمی یوم نفسانیه به حسب تعلق حرارت بدین ارواث ثلثه و استدلال بر آن که حمی یوم به کدام روح متعلق است به امور ما تقدم توان کرد مثلا تقدم تخمه و سوء استمرار یعنی بدهضمی و تناول اغذیه و اشربه و ادویه گرم نشان تعلق اوست به روح طبیعی که در جگر است و تقدم غم و فرح و حرارت حمام ، علامت تعلق اوست به روح حیوانی که در دل است و تقدم هم و فکر و بی خوابی دلیل تعلق اوست به روح نفسانی . که در دماغ است .

اکنون بدان که این تب را به دو قسم بیان کنم : یکی آن که شامل بود علامات و معالجات جمیع انواع او را بر سبیل کل . دوم آن که مخصوص باشد به هر نوعی از ان بر سبیل جزئی .

قسم اول : در عالمات و معالجات حمی یوم بر سبیل کلی
 بایاد دانست که علامات او علی الاطلاق نه است :

یکی، آن که در او درد نافض یعنی لزه نباشد و هوا اکثر
 ی و گاه باشد که قدری فراشا پدید آید و نادر بود که لرزه
 آرد.

دوم آن که دست و پای سرد بشود :

سوم آن که در مقمه او کسل و تکسر و غنودن یعنی
 راحتی کمتر باشد و صاحب او چون به حمام رود فراشا نیابد
 و اگر یابد باید دانست که حمی غفنی است.

چهارم : آن ه نبض مایل به عظم و تواتر بود و درو صغر
 و اختلاف نباشد و اگر اختلاف بود با نظام باشد مگر آن که
 پیش از تب چیزی به وقوع آید که عدم انتظام از وی باشد
 چون تعب و سوزش احشا و بسیار باشد که از شدت سردی
 هوا یا از اسباب خشکی افزا، نبض صلب شود و ممکن است
 که حرکت انبساط نبض سریع تر بود و حرکت انقباض بطی
 تر و اگر حال نبض مشکل گردد به احوال دم زدن نگاه کنند.

پنجم : آن که حرارت او سوزان و تیز نباشد بلکه مستوی
 بود همچون حرارتی که از ریاضت معتدل تولد کند.

ششم ، آن که اثر نضج در بول اول روز پدید آید.

هفتم ، آن که رنگ روی و نبض معتدل و برقرار بود مگر
 در ان جا که سبب تب ، عشق و غم و تخمه بود .

هشتم ، آن که ابتدای او نرموآهسته باشد و روزگار تزاید

از ده ساعت زیاده نباشد و از اعراض منکره چون خشونت زبان و تدارک نفس و جز آن که لوازم حمی غفنه است هیچ پیدا نیاید و اگر صداع یا درد دیگر با او یار یعنی همراه بود به مجرد گساریدن تب یعنی رفتن تب زایل شود و خاصه حمی یوم است که به عرق پایکزه به اندازه بگسارد. پس اگر عرق مفرط بود حمی یوم نباشد.

نهم، آن که از یک شبانه روز تجاوز نکنند مگر به ندرت و باشد که به سه روز کشد. و چون ازین درگذرد، حمی یوم نباشد بل انتقال نموده باشد به عفتی یا دقی و آن که جالینوس گفته که: « گاه باشد که تا شش روز بماند و حمی یوم باشد فقط » خلایف اکثر محققان است.

علاج حمی یوم بر سبیل کلی: بدان که هیچ کس را از صاحبان این تب غذا باز نگیرند مگر آن را که سبب تب؛ تخمه باشد و غذا در این تب چیزی لطیف و سریع الهضم دهند و آن را که صفراوی مزاج بود یا در آغاز تب فراشا یافته باشد اگر هم اندر آغاز قمه یی چند از نان خوراندند در اب یا گلاب یا اب انارین تر کرده بهتر باشد. و آن جا که سبب تب ریاضت و تعب و گرسنگی باشد به اسایش و استطعام یعنی غذا خوردن توجه کنند و آن چه از سده و بستگی مسام و کثافت بشره پدید آمده باشد. ریاضت معتدل

و مالیدن به خرقه های درشت یا به دستهای مختلف فرمایند پس به حمام برند و غذا در وقت انحطاط تب دهند . و چون تشنه شود از آب سرد باز ندارند مگر آن که در احشا ضعفی بدو تب از برودت باشد که در اینصورت آب اندک سرد از نوبت آخرتر یعنی بعد از نوبت تب باید داد.

در حمی هیچ یکی از استفراغ نباید کرد مگر سه کس را :
 اول آن که تب او از سده امتلا بود .ثانی آن که تب از او کثافت بشره و بستگی مسام باشد و اندرون وی ممتلی بود
 ثالث آن که تب او از تخمه باشد.

بدانند که در اخر حمی یوم ، حمام بسیار سود دارد خاصه آن جا که بستگی مسام و کثافت بشره سبب بود اما خداوند زکام رانشاید مگر آنگاه که تب خفت گیرد ونزله نضج پذیرد وایضا صاحب تخمه را روا نباشد حمام تا که به هضم نرسد طعام و در جمله خداوندحمی یوم در هوای حمام نشاید که بایستد لیکن در آب او چندانکه تواند ماند به غیر تعب روا باشد مگر آن را که تب او از کثافت بشره باشد که او را در هوای گرمابه بسیار بیرون و عرق آوردن نفع تمام دارد .

قسم دوم : در علامات و معالجات حمی یوم بر سبیل
 تفصیل

این قسم ، مشتمل است بر چند نوع :

نوع اول : آن که از غم مفرط پدید آید^{۱۵} و باید دانست که غم مفرط متحرک می سازد روح را به داخل. پس به سبب بند ماندن در داخل گرم می شود و روح تب پدید می آید. و علامت او ، تقدم غم است و غور عیون و زردی و خشکی روی یا سپیدی آن وضعف و صغر نبض و ناریت بول وحدت او هنگام برآمدن.

علاج : بیشتر به اعانت دل کوشند زیرا که غم به روح حیوانی تعلق دارد و معدن او دل است و آن چنان باشد که به حکایت های خنده آور و بازی های عجایب و الحان طرب افزا دل بیمار خوش کنند و مفرحات سرد بخوراند و بر سینه او صندل و گلاب و لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و آب برگ بنفشه هر چه از این ها میسر آید اندکی کافور آمیخته طلا نمایند و عطرها ی سرد و تر ببویانند.

چون تب ساکن شود به حمام معتدل الهوا که آب او شیرینونیم گرم بود برند و غسل فرمایند و به آبزن نیم گرم نشانند و چون از استحمام و آبزن فارغ شود روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن مغز تخم کدوی شیرین نیم گرم اندر همه تن او بمالند به آهستگی و بستر او نرم سازند و ریاحین

۱. قاموس القانون : Grief ephemeral fever

مناسبه حاضر دارند و جماع منع نمایند. و به چیزهای لطیف زود گووار و تری افزا تغذیه فرمایند چون گوشت بزغاله و چوزه مرغ خانگی فربه و بیضه مرغ نیمبرشت و ماهی تازه خرد و قلیه که با کدو یا خیار و اسباناخ چخته باشند و ماش مقشر و آش جو ودوغ تازه و پالوده. و غذا به فاریق دهند. و از این همه هر چه مناسب حال مریض بود برگزینند. و امر به تفاریق غذا جهت آن است که معده سنگین نشود و بدین تدبیر ملازم باشند تا که به حال آید و تب از انتقال محفوظ ماند.

نوع دوم: آن که از هم قوی پدید آید^{۱۶} و باید دانست که هم قوی، متحرک می گرداند روح را به عنف مره به داخل و مره به خارج و بدین سبب روح گرم شده تب می آرد. و علامت او همان است که در غمی ذکر یافت مگر آن که نبض در این جا به غایت قوی باشد.

علاج: تدبیر در وی نیز هم چنان است که گفته شد؛ لیکن چنان چه در غمی بیشتر به اعانت دل می کوشند در این جا به اعانت دماغ کوشند. زیرا که هم و فکر به روح نفسانی تعلق دارد و معدن او دماغ است و آن چنان باشد که عطریات و روغن ها در ریاحین تازه و خوش بویانندوبه

۲. قاموس القانون Anxicty ephemeral fever

استماع افسانه ها و سمرها و کتاب ها و سرود زنان جمیله مشغول دارند و پری پیکران محبوب القلوب و ماه طلعتان مرغوب حاضر سازند و بالجمله هر چه مزیل اندیشه او بود به عمل آرند.

فایده : فرق درهم و غم اما غم حالی است که هرگاه چیزی ضروری از دست آدمی فوت شود یا بدان نتواند رسید یا کاری بیند مکروه که منع آن نتواند کردن و نه بر آن ملامت و مکافات توند نمودن پدی آید و هم حالی است نفس را که هرگاه آدمی به اتمام کاری اهتمام کند و همگی همت بدان گمارد چنان که پنداری از خواهانی و جویانی مر آن کار را پدید آید و باید دانست که مطلوب صاحب غم یا فوت شده باشد و حصول او ممکن نبود یا معجوز عنه باشد یعنی صاحب مطلب از وصول آن عاجز بود بخلاف مطلوب صاحب هم که ممکن الحصول بود اگر چه به دشواری حاصل شود.

نوع سوم : آن که از فزع قوی یعنی ترس پدید آید.^{۱۷} از جهت کثرت رجوع روح به داخل و علامت او همان است که در غمی ذکر یافته اما اختلاف نبض درین بیشتر از غمی بود.

۲. قاموس القانونون Fear ephemeral fever

علاج : قانونی که در همه گفته شد مرعی دارند و ازاله ترس او نمایند و شربت سیب و صندل و عرق بیدمشک و نفع تمام دارد.

نوع چهارم : آن که از فکر بسیار پدید آید^{۱۸} و سبب او نیز رجوع روح است به باطن و بدان سبب گرم شدن و علامت او همان است که در غمیه مذکور شد.

علاج : آن چه در همیه ذکر یافت به کار برند زیرا که فکر وهم به روحفسانی تعلق دارد پس در تبها رعایت دماغ اهم باشد.

نوع پنجم : آن که از غضب شدید یعنی خشم مفرط پدید آید ؛ جهت آن که روح در غضب میل به خارج می کند و گرم می شود و علامت او آن است که روی بیمار بلکه تمام بدن او سرخ و منتفخ و چشم های نیز سرخ و برآمده باشند و نبض عظیم و بول ، سرخ بود و بسیار باشد که دست و دیگر اندام بلرزد و نبض ؛ شاهق و متوار و ممتلی باشد و اگر خشم از کاری بود که هم و خوف با او یار یعنی همراه بود رنگ روی زرد نماید .

علاج : نخست به ورفق و مدارا و اعتذار و سخن های مطابق و موافق و ملایم .خشم او را ساکن کنند و به حکایت

۲. قاموس القانون Anxicty ephemeral fever

های خنده افزا و لعب های فرحت ارا و استماع اصوات نرم راحت نما مشغول دارند. و گلاب و کافور و صندل و بنفشه و نیلوفر ببویانند و برسینه طلا نمایند و گلاب بر سینه و سر و روی ریزند و شربت انارین و شراب غوره و ریواج و سیب و صندل هرچه به م رسد بنوشانند و از اغذیه هر چه سرد و تر بود بخوراند با حمضات قفق داده. پس از ان ه حرارت به انحطاط افتد به حمام معتدل که هوای او موافق و آب او شیرین بود برند و در آبن شنانند وینکوترین تدابیر درحق کسی که رمد جوان و محرووری مزاجوقوی السحنه بود و روزگار تابستان باشد آن است که چون از آبن حمام بر آید همان لحظه یکبارگی خود را در آب سرد اندازد و زود بر آید. و همگی در ان کوشند که خواب آور و آسایش دهنده باشد.

نوع ششم: آن ه از فرح مفرط پدید آید^{۱۹} و باید دانست که فرح شدید روح را متحرک می سازد به خارج و بدان سبب بسیار باشد که روح گرم گردد؛ زیرا که روح گرم و لطیف است و لذا به ادنی حرارت خاصه که قوی و دفعه باشد گرم می شود و با ز جهت لطافت به حالت خود باز می گردد. و از آن است که این حمی یوم زود گذرد. و علامت

۱. قاموس القانون Joy ephemeral feve

او همان است که در غضبی گفته شد مگر آن که هیات چشم در این جا بر خلاف هیات چپشم ذی غضب باشد و ایضاً تواتر نبض در این جا کمتر بود.

علاج: آن چه در غضبی ذکر یافت به عمل آرند و سرور و فرحت را حقیر وفانی و لاشی انگارند.

نوع هفتم: آن که از سهر مفرط یعنی بیداری بسیار پدید آید^{۲۰} زیرا که بی خوابی مفرط، روح را به منزله ریاضت اس تمر بدن را و علامت او غور عیون است جهت تحلیل رطوبات و تهیج پشت چشم و روی و انتفاخ بدن جهت بخارهای خام که از عدم هضم طعام حاصل شود و تیرگی بول؛ جهت بد هضمی و رنگ روی زدر نمودن و تکسر و اعیا در اندام پدید آمد و نبض صغیر بودن.

علاج: حيله ها کنند که خواب آرد و جهت خواب آمدن، روغن بنفشه و کدوی شیرین در بینی مالند. طبیخ بابونه بنفشه و نیلوفر و کشک جو نیم کوفته و پوست خشخاش بر سر ریزند نیم گرم. و ایضا طبیخ مذکور در طاسی اندازند و قدری از روغن بنفشه یا روغن مغز تخم کدوی شیرین بر آن ریزند و سر به بخار وی دارند و ردایی بر سر در پوشند چنان چه متعارف است تا بخار پراکنده نشود و به دماغ بر

۱. قاموس القانون Anxicty ephemeral fever

آید و آن چه در سهر گفته شد به عمل آرند تا به خواب رود و چون تب به انحطاط افتد به حمام رفتن و آب شیرین نیم گرم بسیار به تکرار بر سر ریختن و به آبن نشستن نفع دارد و باید که احتیاط کند تا عرق نیاید و از حمام زود بر آید و پس از استحمام غذای لطیف و سبک بخوراند چون فراریج و مانند آن و روغنهای مرطب تدهین نمایند بر بدن و تشراب جلاب که از شکر طبرزد و گلاب و عرق بید مشک ساخته باشند به غایت مفید است و جماع و جمله آن چه خشکی فزاید زیان کار است.

نوع هشتم : آن که از خواب طویل یا از ترک استحمام و ترک ریاضت معتاد پدید آید^{۲۱}. و ظاهر است که بسیار یخواب و ترک مایعتاد، بخاریهای فزونی در بدن گرد می آید و به روح می آمیزد و آن را گرم و کدر می سازد. و علامت او تقدم سبب است و امتلای نبض .

علاج : به حمام برند و عرق آورند و آب نیم گرم بر بدن ریزند و به ریاضت متعادل مشغول دارند و خفتن ندهند بسیار و به دستهای مختلف دلک فرمایند . و اگر سبوس گندم و تخم تربوز^{۲۲} و قدر نمک باریک ساخته و برتن مالند

۱. قاموس القانون Sleeping ephemeral fever

۲. در نسخه بی ، خربزه ظبط شده است . م

بہتر باشد. وغذای لطیف و سریع الهضم وقلیل المقدار دهند
 و این نوع مسمی است به «حمی یوم قشفی» .
 نوع نهم: آن کہ از تعب و رنج پدید آید^{۳۳} و لایخفی کہ
 حرکت بدن مفاصل و دیگر اعضا را گرم می کند و بدان
 سبب حرارت مشتعل می گردد و ارواح را گرم می سازد و
 علامت او تقدم تعب بدن است و خشکی بشره و نبض صغیر
 مایل بہ صلابت و مفاصل نسب بہ دیگر اعضا گرم تر نمودن
 و اعیاء و ماندگی ظاهر شدن و باشد کہ سعال خشک و صیغ
 بول پدید آید.

علاج: در اسایش وراحت و خواب کوشند چندان کہ
 توانند. و چون تب کمتر شود بہ آب شیرین نیم گرم استحمام
 فرمایند و بدن را بہ آہستگی بمالند. و چون از استحمام فارغ
 شو تن را بہ منشفہ یعنی حولہ خشک سازند و روغن بنفشہ
 یا نیلوفر ویاگل و جز آن تدهین فرمایند. و بہدستہای
 مختلف مالش دهندو بہ ملایمت. و باز بہ حمام برند و در
 آہزن نشانندوآب را خشک نمودہ و تدهین ادہان سازند پس
 غذای رطب مایل بہ برودت چون گوشت فراریج و پایچہ و
 بزغالہ وزردہ بیضہ نیمبرشت بخوراندو جلاب شکر و گلاب
 بنوشانند. و ازجماع و چیزہای خشکی افزا پرهیز نمایند و

۱. قاموس القانونون **Fatigue ephemeral fever**

پوشیدن جامه نرم و خفتن بر بستر ملایم و فواکھات رطب مایل به برودت خوردن نفع دارد و احتیاط باید کرد تا عرق نیاید چه درحمام و چه در خارج.

نوع دهم: آن که از استفراغ پدید آید.^{۲۴} و این استفراغ عام است که از خون بود یا از خلطی دیگر و بنفسه عارض شده باشد یا بخواش چنان چه پس از ادویه مسهله و مقیئه و بعد از فصد حادث گردد اما حدوث تب بعد از قی و اسهال جهت آن است که روح گرم می شود و تعب می کشد از حرکت اخلاط. اما پس از برآمدن خون جهت آن است که صرفاً غالب می آید و خون باقی گرم تر میگردد جهت زوال رطوبت مقام یعنی پا برجا و بدان سبب ابخره دخانی متولد می شود و روح را گرم ساخته و تب میآورد و علامت او آن است که بعد از استفراغ پدید آید.

علاج: اگر تب به سبب اسهال و قی بود و سبب باقی باشد به حبس او کوشند از آن چه درخور او بود و درمبحث قی و اسهال ذکر یافته و پشمی به روغن مصطک یا روغن سنبل تر کرده برفم معده نهادن گرما گرم نفع تمام دارد و کذلک اضمده دیگر زیرا که هر چه نیم گرم بود سستی آرد. آنجا که سخت گرم باشد و تشنگی پیدا بود صندل و گل

۱. قاموس القانون Eyacuative ephemeral fever

سرخ و افاقیا و سک به آب آس و گلاب بر دل و جگر ضماد سازند تا حرارت بنشانند و اسهال وقی باز دارد و غذا ارز دهند باترشی انار دانه یا رزشک یا سماق کرده و آن جا که به سبب افراط اسهال وقی ضعف تمام روی نموده باشد نافع ترین اشیا ماء اللحم است و بهترین ما اللحم در این جا آن است که « صاحب دخیره » در این مبحث ذکر کرده که در مجموعه فهرست تراکیب ادویه در آخر کتاب موجود است. اگر عقب فصد یا عبد از برآمدن خون به رعاف و جز آن پدید آمده باشد در آن کوشند که صفرا فرو نشیند و برای این کار هر چه مبرد و مرطب است سود دارد.

فایده : گاه باشد که فصد کنند و خون از مقداری که باید کمتر گیرند و بدان سبب ابخره ساکنه و اخلاط در حرکت آیند و روح را گرم ساخته حمی یوم احداث نمایند. در این وقت باید که به زودی رگ زنند و خون وافر بگیرند تا حمی یوم به حمی عفته انتقال نکند.

نوع یازدهم : اندر حمی یوم که از وجع پدید آید باید دانست ه درد قوی حرارت را می جنباند و روح را گرم می سازد و بدان سبب تب می آید و علامت او حدوث تب است بعد از ظهور درد در سر یا گوش یا چشم یا دندان یا جز آن.

علاج : به ازاله مرض عضو مووف و تسکین وجع توجه کنند زیرا که تب عرض درد است و درد سبب اوست و سبب چون زایل شود عرض نیز زایل گردد و اما اگر درد بایستد و تب باقی باشد از قبیل حمی یوم تعبیه باشد که در این صورت آن چه در تعبیه گفته شد به عمل آرند.

نوع دوازدهم : آن که از غشی پدید آید^{۲۵}. و بدان که گاه باشد که به سبب غشی روح گرم شود جهت وقوع حرکت مضطربه را و بدان سبب حمی یومیه تولد کند. و علامت او آن است که نشانه های دیگر تبها هیچ نباشد و بعده یعنی پس از آن غشی پیدا آمده باشد و سقوط قوت و ضعف نبض پیدا بود و و پوشیده نماند که احوال نبض در غشی مختلف می باشد به حسب حرارت و برودت آن گاه که سردی غالب آید نبض بطی شود و آنگاه که حرارت برافروزد ، سریع گردد و در اکثر احوال نبض او صلب و دودی بود.

علاج : هر چه در غشی گفته شده در باب امراض قلب بهجا آرند و ماء اللحم و بیضه مرغ نیمبرشت و جز آن هر چه زود گوارد بورانند. و در این وقت از حرارت اندیشه نکنند زیرا که در این حالت رعایت قوت واجب است. و پس از آن که بیمار از غشی برآید و قوت به جای آید اما تب باقی

۱. قاموس القانون Conatose ephemeral fever

باشد. به تطفیه حرارت کوشند به استعمال اشربه و اغذیه سرد و ترکه ذی عطریت بود.

نوع سیزدهم: آن که از جوع مفرط پدید آید^{۲۶} و علامت او ضعف و صغر نبض است و باشد که مایل به صلابت بود. علاج: کشک جو و کدو و اسباناخ به روغن بدم بخوراند اندک اندک و چون این حسوها هضم شود اسهید باج و دیگر اغذیه سرد و تر دهند و باید که به حمام برند و در آبن نشانند و بعده یعنی پس از ان روغن مرطب بمالند. نوع چهاردهم: آن که از عطش مفرط پدید آید^{۲۷}. و لایخی که جوع و عطش مفرط. سبب گرمی جگر و احتداد بخارات است و روح را گرم می سازد.

علاج: بفرمایند تا به آب سرد مضمضه و غرغره کنند پس اندک بنوشند و شیر خرفه و آب تمهندی و الوی بخارا و آب انارین و آب خیار ترش و امرود نفع دارد خاصه که بریخ خنک کرده باشند و اگر مانعی نبود به آب سرد غسل کردن سخت صواب باشد و باید که به خواب و آسایش باشد و غذا سرد و تر خورد.

۲. قاموس القانون Hungcr ephemeral fever

۱. قاموس القانون Inanition ephemeral fever; Thirst ephemeral fever

نوع پانزدهم : آن که رگ هایی باریک که در همه تن پراکنده است همچون لیف در او سده افتد^{۲۸} و افواه و مجاری عروق مذکور بسته شود و بدن سبب بخار جمع گردد و گرم شود روح نیز گرم شود و احداث تب نماید. سبب سده این عروق یا خلط غلیظ و لزج است که در و بندد یا امتلا که در خون افتد و گذر رگ ها را تنگ کند. بالجمله این تب مسمی است به حمی یوم سدی و شناختن او متعسر است زیرا که به حمی عفنه مشابهت تمام دارد. و باشد که مانند تب ای خلطی بگسارد و باز گیرد و مدت بقای این تب به حسب بسیاری می سده است : اگر سده بسیار بود سه روز می ماند بلکه شش روز علی ما قال «جالینوس» و اگر کمتر بود ، زودتر میگسارد به شرطی که در تدبیر خطای نرود. و هرگاه در حمی یوم فراشاو لرز آید دلیل انتقال او بود به عفنیه.

علامت حمی یوم سدی آن است که هیچ سببی از اسباب و اصله ظاهر نباشد و نوبت طویل دارد و به اخر عرق نکند و نبض صغیر بود پس اگر بدن متفخ و ممتد و اوورده بر آمده و روی سرخ باشد باید دانست که سبب سده امتلا است نه غلط اخلاط .

۲. معالجات واعظی Embolic ephemeral fever

علاج : اگر سبب سده امتلا بود نخست فصد کنند و اگر بعد از فصد درد در جانب چپ پدید آید باز فصد نمایند و اگر امتلا مفرط بود به چیزهای ملایم طبع را بگشایند بعد از فصد و پس از تلین ، جهت تفتیح سده .سکنجبین بزوری معتدل و ماء الشعیر و مانند آن دهند هر چه مجلی بود اما شدید الحرارة نباشد و پیش از تنقیهنهار به تفتیح سده نکوشند که ضرر دارد و چون تب به انحطاط افتد یا بگسارد به حمام برند و آب نیم گرم بسیار ریزند و به آبن نشانند زمانی طویل و آرد جو باقلا و سبوس گندم و تخم خربزه و مانند آن چون بیخ سوسن و اشنان اصفهانی کوفته بر بدن مالندوغسل کنند و هرگاه این تب معاودت کند و بهنوبت همی آید باید که چهار ساعت پیش از نوبت به حام برند و به آبن نشانندوبعدہ یعنی پس از ان در مسلخ یعنی جامه خانه بخسپانند چیزی پوشیده تا عرق آید که بدین تدبیر بسیار باشد که تب نیاید و در تب مبقه نیز تدبیر مذکور نفع تمام دارد و «جالینوس» گوید اگر طبیب جاهل درین تب غذا باز گیرد تب مذکوثر به حمی حاده منتقل گردد.

فایده: حمی یوم سدی که از امتلا پدیدآید علاج او بعینه علاج سونوخس است پس آنجا که سال و عمر سحنه وقوت و فصل سال و عادتمریض موافق بود چندان خون گیرند که

بیم غشی شود و بدانند که در انواع حمی یوم، خوف آن است
 ه بدق باز گردد؛ بخلاف این نوع.

اگر سبب سده غلظ اخلاط بود علاج همان است که در
 امتلایی ذکر یافت مگر فصد که در اینجا بدان حاجت نباشد
 و بالفرض اگر فصد کرده شود به حسب حاجت باید خون
 گیرند اما خون بسیار گرفتن هرگز رخصت نباشد و در این
 حالت شراب افسنتین و طبیخ تخم بادیان و پوست بیخ او و
 پوست بیخ کرفس و سکنجبین بزوری گرم و جز آن هر چه
 ملطف بود سود دارد و غذا کشک جو با اندکی تخم بادیان
 پخته سازند و سبوس آب به روغن بادام مناسب است و دلک
 بسیار در حمام نفع دارد.

نوع شانزدهم: آن که بشره درشت و کثیف شود مسام
 بسته گردد^{۲۹} و بدان سبب حرارت و ابخره اندرون باز ماند
 و رح را گرم کند و تب پدید آید و سبب درشت و کثیف شدن
 بشره و انسداد مسام، پنج است: یکی چرک که از ترک حمام
 بر بدن گرد آید. دوم آن که گرد و غبار که از سفر و جزآن بر
 بشره نشیند. سوم سرمای شدید. چهارم حرارت آفتاب که
 بشره را بسوزد. پنجم غسل به آب های قابض چون آب
 زاجیه و شبیه و آب شیرین که شدید البرودت بود و این نوع

۱. . قاموس القانون Ichthyotic ephemeral fever

را «حمی یوم استحصالیه» گویند و

علامت : این تب آن است که عقب ترک حمام و غسل یا بعد از ملاقات گرد و غبار یا عقب غسل به آب های مذکوره یا پس از ملاقات سرما پدید آید. و پوست بدن به لمس، درشت نماید و در چشم و روی اندکی انتفاخ ظاهر بود، ونبض سریع باشد و بول زرد برآید و باشد که سپید برآید و از نشان کثافت جلد ان است ه چون دست بر آن گذراند، حرارت تب چندان ظاهر نباشد و چون ساعتی نهاده دارند گرمی او زیاده تر نماید جهت تفتیح مسام که از حرارت دست حاصل آید و بدان سبب بخار دখانی لختی برون گرآید پس آن موضع نسبت به دیگر مواضع گرم تر نماید.

علاج : بهخانه گرم مریض را بنشانند وبخسپانندوبدن را به آهستگی بمالندوبه جامه های گرم و نرم در پوشند تا عرق کند . پس هرگاه تب به انحطاط رسد به حمام برند و زمانی طویل در انا بدارند و مجلیات که درسدی گفت شد از سبوس و غیره بمالند تا عرق همی آید و آب به کار برند مگر کسی را که ترک حمام سبب باشد اما آبی که درو بنفشه و بابونه وا کلیل جوشانیده باشند بر بدن ریختن صواب باشد در همه صورت . و باید که چون عرق تمم آید آن رانشف کرده روغن شبت و بابونه وقسط و سوسن هر کدام که میسر

بود تدهین نمایند وباز به جامه ها پوشیده بیرون اروده ساعتی درمسلخ بدارند واگر خواب آید خفتن دهند و بعده یعنی پس از ان غذای لطیف چون تیهو و دراج بریان کرده یا گوشت گوس پند یا نخود پخته دهند و ترنج و مرز نجوش بیویانند پس اگر هنوز اثر بستگی مسام باقی بود تعریق کفایت کند.

نوع هفدهم: آن که از تخمه و ناگواریدن طعام پدید آید^{۳۰} و بدانند که چون طعام هضم نشود و فاسد گردد تولد میکند در او ابخره ردیه دخانیه وحرارتا می انیگزد و روح را گرم می سازد خاصه صفراوی مزاج را . و این تب بیشتر آنان را افتد که بر امتلا معده و بر بدهضمی حرکت کند و ریاضت یا در افتاب بسیار نشیند یا استحمام نمایند .

علامت او فساد طعام است در معده و آروغ دودناک آمدن و اعراض تب مطبقة چون سرخی چشموروی و سرعت و عظم نبض پیدا شدن و تب سختگرم بودن و باید دانست که درین تب بول بیشتر سپید باشد و گاه بود که رنگین آید و کذلك کمتر باشد که درین تب آروغ ترش بر آید . و بالجمله هرگاه بوی آروغ بگرددو چون آروغ حالت صحت بوی دهدنشان زوال تب بود تب مذکور بسیار باشد که چهر

۱ . قاموس القانون Dyspeptic ephemeral fever

نوبت یاهفت نوبت بگسارد و باز آید وحمی یوم باشد
 و جنس دیگر نگردد.

علاج: اگر طبع نرم بود و بهجز طعام فاسد در استفراغ نیز
 آید به هیچعلاج مشغول نشوند جز آن که آب گرم جرعه
 جرعه همی دهند تامعده را و روده را از بقایای طعام فاسد
 بشوید و پس از انحطاط بهگرمابه برند و زود برآرند؛ پس
 جهت تقویتمعده گلقد با سکنجین سفرجلی بخوراند و آب
 بهی ترش قابض و آب سیب ترش قابض به روغن گل با هم
 زده و به آتش نرم بجوشانند تا اب برود و روغن بماند و
 پشم ۳اره بدین روغن تر کنند و بفشارند تا روغن از او برون
 رود پس آن پشم را گرم کرده و بر فم معده گذرانند و بندند.
 آنجا که به استفراغ خلط های دیگر نبراید یعنی فقط
 طعام فاسد براید و قوت ضعیف باشد استحمام منع نمایند و
 به باز گرفتن طبع اشتغال فرمایند و جهت این کار سفوق حب
 الرمان و شراب لیمو و غوره وانار و مانند آن بارد قابض
 خوردن و به حصرمیه ورمنیه و زرشکیه و سماقیه اغتدا
 فرمودن سود دارد.

اگر طبیعت قبض باشد کار عسرتر بود و در این وقت لازم
 است که به تنقیه معده وامعا کوشند به حسب حاجت مثلا
 اگر تهوع و غثیان باشد و طعام در معده بود فرمایند و اگر در

امعا علوی یا در قعر معده بود مطبوخات مسهله دهند وارگ در امعا سفلی بود حقنه و شاف ها به کاربردند و ترکیب حقنه بدانچه تقاضای مرض بود توان گرد مثلا ارگ در امعاء سوزش و حرارت بود از عناب و بنفشه و کشک جو نیم کوفت و روغن بنفشه و پیه بط و پیه مرغ خانگی حقنه سازند و ارگدر امعا قراقر و باد باشد اندر حقنه او تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق داخل نمایند.

پس از تنقیه استحمام و تضمید معده به اضمه مقویه سود دارد و بسیار باشد که به ضمادهای قوی تر از ضمادهای هیضه حاجت آید و هرچه بر فهم معده نهند سخت گرم باشد بالفعل ، زیرا که نیم گرم معده را ضعیف کند و ادویه مسهله نیز چنان چه مزاج علیل را باید استعمال تون کرد چه اگر مزاج گرم بود و تخمه از طعام گرم افتاده باشد به آب میوه ها و آب انارین مع شیر خشت و هلیله مربا و مانند آن طبع بگشایند. و اگر مزاج سرد بود و تخمه از طعام سرد افتاده به حب الافاویه و معجون راحت تلین نمایند.

انتباه : فصد درین تب جایز نیست خاصه که طبع دوسه بار اجابت کرده باشد زیرا که گفته اند اگر فصد اتفاق افتد در وی بعد از آن که طبیعت دو سه بار آمده باشد به اسهال دایمی انجامد و باشد که به اسهال کبدی گشد.

نوع هجدهم : آن که آماس در بعض اعضا ظاهره افتد^{۳۱}
 چون بن ران و بغل و پس گوش و بدان سبب حمی یوم پدید
 آید و باید دانست که هرگاه در بن اعضا ورم افتد و به ماده
 اوسخونت راه یابد فقط به غیر عفونت حادث می سازد
 حمی یوم اما اگر عفونت نیز اثر کند در وی واجب می کند
 حمی غفنیه و قید اعضای ظاهره از آن کردیم که از آماس
 اعضای باطنه حادث نمی شود مگر حمی عفنه.

علامت حمی یوم ورمی ان است که نخست در بن ران یا
 بغل یا پس گوش ورم پیدا شود بعده یعنی پس از آن تب آید
 وروی سرخ ومنتفخ بود ونبض سریع وعظیم مایل به صلابت
 و قاروره سپیده باشد.

علاج : رگی که فصد او موافق عضو موروف بود بگشایند
 مثلا ارگ ورم در بن ران بود با سلیق زنند و اگر در بغل
 بوت اکحل و اگر پس گوشت بود قیفال وبعده یعنی پس از
 آن طبع را نرم نمایند به ادویه مناسبه و تقلیل غذا و ترک
 اطعمه خون افزا چون گوشت و مانند آن فرمایند ودر ابتدا
 اضمده سرد ومقوی استعمال کنندو عند استعمال او باید که
 شربت انار وسبب ترش و لیمو و ترنج و آب فوا که هر کدام
 که میر آید بیمار را بنوشانندو عطریات بویانند تا دل وفم معده

۱. قاموس القانون Inflammatory fever

و دماغ را قوت دهد و بخارات که از منسبات اینها به استعمال رادعات متصاعد شود بدین ها باز نرگردد و ایضا افراط نکنند در تضمید مبردات تا ماده خام نماند. و کشکاب و اسبغول با شکر در تطفیه ابخره و تقویت قلب اثرمند است. هرگاه تب ساکن شود اما ورم باقی بود جهت تحلیل باد یا نضح او محللات و منضجات به کار برند.

نوع نوزدهم: اندر حمی یوم که از حرارت آفتاب و آتش و گرما پدید آید^{۳۲} جهت گرمی هوا که به دماغ رشد و از آنجا به دل و از آنجا به شریان ها پراکنده شود و روح را نیز گرم سازد و این تب آرد و تب مذکور از حرارت آفتاب بیشتر افتد و باید دانست ه اثر حرارت آفتاب بیشتر به روح نفسانی و در دماغ باشد خاصه اگر در تن فضله بود که از حرارت آفتاب بگدازد و بخار او به دماغ بر آید و دردسر آرد و اثر حرارت حمام و آتش اکثر اندر دل باشد.

علامت این تب، تقدم ملاقات آفتاب یا آتش است یا در گرمابه سخت گرم دیر ماندن و نبض به سرعت و صغر مایل بودن و در بعض موارد روشنایی و براقی و سرخی چشم و افزونی حرارت و التهاب در سر نسبتبه دیگر اعضا پیدا آمدن

۱. . قاموس القانون Sunstroke ephemeral fever; Solar ephemeral fever

پس اگر سبب او گرمی آفتاب باشد ظاهر تن گرم تر از باطن نماید و تشنگی بسیار نباشد و نفس بر جای بود او اگر سبب او گرمی آتش و حمام باشد تشنگی صعب و عظم در نفس ظاهر شود.

علاج : روغن گل و سرکه بر برف سرد کرده از دور بر سر ریزند و لخلحه از صندل و گلاب و آب گشنیز تر ساخته بیویانند و خرقة یی بدان تر کرده بر سینه و سر گذارند و شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریواج و بهی و ترنج هر چه به هم رسد و اب آنارین سرد کرده و قدری روغن گل برو ریخته بنوشانند تا تشنگی و درد سر بنشانند و کشکاب سرد کرده و شکر آمیخته و پوشت جو با شکر یار یعنی مخلوط کرده غذا نیک است و اگر باب گرم پاشویه کنند خاصه که درو بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاه اسفرم و شکوفه بید جوشانیده باشند بهتر باشد و صداع را فی الفور زایل میسازد و دیگر اشیاء مبرده چه در مکان و چه در فرش و چه در استعمال مرعی دارند.

چون تب به انحطاط افتد استحمام فرمایند اگر چه نزله و زکام باشد و آب شیرین نیم گرم بسیار بر سر او ریزند و در آبن نیم گرم نشانند و اگر در آبن بنفشه و نیلوفر و قدری بابونه چخته باشند صحت صواب بود و بع ده یعنی پس از

آن سر آن را به روغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب سازند به شرطی که اثر زکان نداشته باشد.

نوع بیستم : آن که از تناول اغذیه و ادویه گرم پدید آید. و باید دانست که این به روح طبیعی می آویزد؛ زیرا که هم چنان که گرمی افتاب دماغ را گرم کند و گرمی حمام و قرب آتش دلی را گرم نماید و بهحسب او رح دماغ یا دل گرم شود درین تب از گرمی غذا و دوا است که جگر گرم می شود و علامت او اکل دوا و غذا گرم است و شدت تشنگی و خشکی دهن و سرخی چشم و روی و به جانب جگر حرارت بیشتر نمودن و وی در اکثر با صداع بود.

علاج : نخستین ادرار فرمایند به تشریب شیره تخم خیارین و تخم خربزه و تخم خرفه که سکنجبین ساده در او ممزوج بود و بعده یعنی پس از آن تلبین طبع نمایند به شیرخت و تمره‌نید یا به آن انارین و شیرخشت و برای تسکینگرمی جگر ، صندل و گلاب ضماد سازند و بالجمله به اصلاح جگر کوشند بدانچه در خور او بود و بعد از تکسین تب ، آش غوره و سماق و لیمو و نارنج بخوراند.

نوع بیست و یکم : آن که از نزله و زکام پدید آید^{۳۳} و ظاهر است که هر گاه ابنخره گرم ناریه به دماغ برآید و به

۱. قاموس القانون Catirrhah ephemeral fever

واسطه انسداد مسامات سر و ضعف دماغ برون نرود و تحلیل نیابد و همانجا بماند منعکس شده و روح نفسانی را گرم می سازد و حمی یوم می آرد و علامت او ضعف دماغ و وجود نزله یا زکام است.

علاج : فصد کنند و اگر مانعی نبود بر نقره حجامت نمایند و بعده یعنی پس از آن به مطبوخ خفیف طبع را بگشایند. و اگر با سرفه بود به تسکین سعال توجه فرمایند و از گوشت باز دارند. و هرچه در نزله و زکام گفته شد به عمل آرند و پس از تکسین تب به حمام روند و در علاج اهمال نورزند تا منجر شود به برسام .

هنوع بیست و دوم: اندر حمی یوم که از زحیر شدید یا خلفه متواتر متدارک پدید آید. و سبب حدوث او از زحیر و خلفه همان است که دروجعی و استفراغی گفته شد.

علاج : به تسکین زحیر و امساک خلفه کوشند و بعد از فرود آمدن تب استحمام فرمایند.

انتباه : در دانستن آن که حمی یوم به تب دیگر منتقل شد هرگاه تب بگسارد و هیچ عرق نکند یا عرق کند اما اثر تب اندر تن و رگ ها باقی بود و مدت انحطاط تب طویل بود و به دشواری گسارنده شود و صداعی که بوده باشد زایل نگردد باید دانست که جنس دیگر شد پس اگر شریان ها گرم

بود و باقی حرارت تب اندر همه تن هموار و آهسته باشد و بعد از تناول غذا حرارت تب ظاهرتر شود و نبض مستدیر و بانظام بود اما به صغر و صلابت مایل باشد نشان انتقال او به دق باشد و اگر چشم و روی و رگ ها ممتلی و برخاسته شود و نبض عظیم و رخسارها افروخته ، نشان انتقال او به « مطبوقه دموی» باشد که آن را « سونوخس» گویند و ارگ فراشا پدید آید و نبض مختلف و صغیر شود و اندرون بسوزد و تن گران گردد و رنج ها بيفزاید نشان انتقال او به حمی عفته باشد.

بالجمله هرگاه حمی یوم بگردد اندر وقت انتهای نوبت یا در وقت انحطاط و علامتی از علامات تبهای دیگر پدید آید به حسب او تدارک کنند.

فصل دوم : اندر حمیات خلطیه^{۳۴}

وی ، اصناف است : یکی آن که از یک خلط پدید آید و آن را بسیطه گویند . دوم : آن که از دو خلط یا زیاده پدید آید و آنرا مرکبه گویند و مرکبه دو گونه است : یکی آن که نام دارد چون غب غیر خالص و شطر الغب . دوم آن که نامی ندارد پس اقسام بسیطه و مرکبه مسمی را به یک مقاله بیان

۱. . قاموس القانون Humoral fever

کنیم و مرکبه غیر مسمی را به مقاله دیگر و کذلك تبی که بر تبع آماس ها و سبب جدری و حصبه و وبا پدید آید و آن که چون درگیرد غشی آرد هر یک به مقاله یی جدا گفته شوئد انشاء الله تعالی.

مقاله اول : اندر تبهای بسیطه و مرکبه معلومه

از آن که خلط چهار است این مقاله را به چهار قسم ذکر کنم. و نخستین بر سبیل تمهید فایده ایی کلی که جامع باشد جمیع اقسام خلطی را بیان کرده می آید.

فایده جامعه : باید دانست که حدوث تب از اخلاط بر دو گونه است : یکی آن که خلط عفونت پذیرد و به سببی گنده شود و بدان سبب تب آید. دوم آنکه خلط اگر چه عفن نشود اما گرم شده وجوش زده تب آرد و این گونه دوم نمی شود و مرگ در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر به سبب برد مزاج یا قلت مقدار احداث نمی تواند کرد از حرارت غلیانیه خود تا که عفونت درو راه نیابد بخلاف خون که او گرم مزاج کثیر المقدار است و هرگاه که گرم تر شود وجوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضاء را گرم می سازد.

تعفن اخلاط از دو حال بیرون نیست یا داخل رگ ها باشد یا خارج از رگها در دماغ یا معده یا امعا یا ماساریقا یا کبد یا طحال یا سینه یا ریه و مانند ان . پس اگر خلط

اندرون رگها متعفن شود تب لازم و دایم باشد. وا گر خارج ان رگ ها گنده گردد، تب به نوبت و ادوار آید مگر خلط^{۳۵} خام مورم که او اگر چه در خارج رگ ها گنده شود اما تب لازم دارد و تعفن خون خارج عروق صورت نمی بندد مگر در اورام عظیمه خاصه که در باطن بود.

عفونت عبارت است از فسادی که در جسم رطب افتد از اثر حرارت غریبه و آن جسم از استعداد و خاصیت خود بر آید اما نوعیت او باقی باشد یعنی به اسمی که پیش از حدوث فساد مسمی بود بعد از وقوع تعفن نیز به همان اسم مسمی باشد و قبول عفونت را رطوبات بالفعل در کار است اگر چه بالقوه خشک باشد چون صفرا و سودا یا برگ مورد تر و برگ گل تر که به هم نهاده دارند اگر چه بالقوه خشک است اما گنده می گردد.

پوشیده نماند هر خلطی که بیرون رگ ها عفن شود و سببی دیگر چون آماس اعضای اندرونی که بخار عفونت از آن به دل رسد نباشد. تب او به نوبت می آید و می گسارد مگر تب بلغمی که اگر چه بگسارد اما پاره یی مخفی باشد و آن چه اندرون رگ ها عفن شود هر خلطی که بود تب او

۱. در همه نسخه ها به همین شکل ضبط شده بود اما صحیح این است که « خلط خون» باشد.

لازم می باشد و نمی گسارد لیکن گاهی آهسته تر و گاهی گرم تر می شود اما اگر عفونت نیز اندرون همه رگ ها رسیده باشد یا در آن رگ ها بود که به دل نزدیک است تب لازم بر یک وتیره باشد نه کم شود و نه زیاده ؛ مگر آن که ماده هم اندرون رگ ها غفن شود و هم بیرون رگها ؛ چه از یک جنس باشد یا مختلف الجنس بود.

فایده : ماده که بیرون رگها غفن شود اگر وجود او در تن بسیار بود - چون بلغم - تب او هر روز آید و اگر آن ماده در بدن کمتر باشد - چون سودا - تب او دو روز در میان یا زیاده بر آن آید و اگر تولد او میان این و آن باشد - چون صفرا - تب او یک روز در میان آید مگر آن که با بلغم مرکب شود یا صفرا در بدن بسیار باشد چون دو غب مرکب که همچون مواظبه هر روز گیرد.

باید دانست ماده که درخارج رگ ها باشد و غفن شود بدون آن که ورم آرد ، تب او به ادوار می آید جهت آن که ماده همه در یک موضع نیست بلکه اندک اندک بهموضعی که معظم خلط غفن در وی است گرد می آید و هر جزوی از ماده منصبه به ملاقات خلط غفن اندک اندک مستحیل می شود و به عفونت تا آن که آن قدر جمع آید که بخار او به دل بر آید و از آنجا به روح و شرائین گرایند و تب سخت

گرم شود پس حرارت غریزی نیز به سبب حرارت تب مشتعل شود و به تحلیل ماده و حرارت غریبه روی نهد تا که همه زواید را بزداید و چون بدان موضع رسد که معظم خلط درو است؛ آن را به سبب بسیاری یا به سبب غلیظی و لزجی نتواند تحلیل کردن لیکن از آن که آن چه از آن موضع بر آمده بود سپری شده تب گسسته شود تا که با ز همان قد و ماده گرد آید.

این است طریقه گرفتن و گذاشتن تب.

اما هرگاه ماده اصلی که مایه فساد است سپری شود نوبت های تب منقطع گردد. و سرعت و به طور انقطاع او به حسب قلت و کثرت ماده است یا به حسب رفت و غلظت آن و بسیار باشد که ماده رقیق بود و از سو تدبیر غلیظ شود و بالعکس. بالجمله سبب درازی نوبتهای تب یا از غلیظی و لزجی ماده است یا از بسیاری او یا از ضعف قوت حرارت غریزی یا از بستگی مسام و عدم تحلیل. و سبب کوتاهی نوبت ضد این باشد پس آن جا که اسباب کوتاهی بیشتر جمع شود به حسب او تب نیز زود در گذرد و آن جا که اسباب درازی بیشتر گرد آید برطبق او تب نیز دورتر گذرد.

قسم اول : اندر حمی دموی^{۳۶}

۱. معالجات واعظی : Sanguinous fever

آن را مطبقه گویند و وی بر دو نوع است :

نوع اول : « که خونگرم شود بی عفونت^{۳۷} و این را «سونوخس» گویند و سبب این تب مطبقه امتلا و سده است و او در اکثر کسی را افتد که معتاد به ریاضت یا استفراغ بوده باشد و ترک آن نماید و تب مذکور بیشتر منتقل می گردد به سرسام و محرقه و حصبه و جدری جهت رقت و غلیان خون.

علامت او ، سرخی چشم و روی است و انتفاخ و تمدد آورده و خاریدن بینی و ابرو و موضع فصد و عظم نبض و سرخی و غلظ بول و پیش از تب . ثقل و کسل و مدد بدن پیدا شدن و نافض و قشعیره نابودن . و این تب لازم باشد و عرق نکند و گرمی او کمتر از حرارت محرقه و غب خالصه بود . و چون دست بر اندام او نهند گرمی وی همچون گرمی اندام ذی استحمام نماید و این تپی است میان حمی یوم و حمی غفنه او نه اینست ونه آن و در وی بسیار باشد که حلق و کام و لودتین آماس گیرد و نفس تنگی کند. و لهذا بعضی اطبا. سونوخس را « الحمی اربویه» نیز گویند معنی ربو تنگی نفس است و تنگی نفس در ین تب وقتی پدید آید که خون بیشتر در جگر و دل و حوالی آن گرم شود و

^۱ معالجات واعظی : Synochus

بجوشد پس بخار از وی به سینه و شش گرد آید و در نفس احداث ضیق نماید و اکثر آن است که بحران تب مذکور روز هفتم باشد.

فایده : در معنی تکسر و قشعریه و برد و نفاض: اما تکسر آن است که در یابد آدمی در خود حالتی که گویا مفاصل و استخوان او را به چیزی گران زده اند و او مقدمه قشعریه است و قشعریه حالتی است که اندر پوست و عضله برد مختلف محسوس شود و موی بر تن برخاسته گردد و یتقدمها التکسر و «برد» سردی صرف است که آدمی در اعضای خود دریابد و نفاض حرکت غیر ارادیه است که در اعضای ظاهری و باطنی افتد بر سیل اضطرابه بر طریق اختلاج و ضبط آن ممکن نباشد و ترجمه نفاض لرزه است.

اسباب نفاض بسیار است یکی کثرت مقدار ماده و سردی او ، دوم ، حدت و لذع . سوم ، قوتحس عضو که ممر ماده است . چهارم ، قوت دافعه عضو مذکور و غلظت و لزوجت ماده و سعوبت و سهولت و سرعت و بطور نفاض بهحسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظت ماده است پس آنجا که ماده یی غلیظ بارد یا رقیق حار بود و دافعه قوی باشد نفاض به غایت قوی افتد و بالعکس . و اما اگر ماده لذاعه گرم بود چنان چه در غب خالصه نفاض درو اگر چه با قوت باشد

لیکن به سرعت زایل شود و اگر غلیظ و لزج بود چنان چه در مواظبه بطی الزوال باشد.

علاج : فی الحال فصد اکحل یا باسلیق کنند و خون وافر گیرند و اگر مانعی نبود و فصل و سال و سن مریض و عادت او موافقت نماید چندان بر ارند که به حد غشی رشد بلکه غشی افتد زیرا که غشی حرارت را به یکبارگی زایل کند و بدان سبب طبیعت فی الفور غالب اید بر ماده و از آن است که پس از غشی بسیار باشد که قی یا عرق یا اسهال پدید آید و باید که در گرفتن خون هیچ انتظار نضج نکنند زیرا که خون خود به خود پخته است اما اگر تب با تخمه بود تا زوال تخمه و بد هضمی فصد نشاید کردن و فصد در ین تب بهترین علاج است.

اگر چه پس از هفت روز یا ده روز بر سر بیمار رسند و دست از فصد باز نشاید داشت خاصه که آثار امتلا برجای بود و قوت مساعد باشد لیکن فصدی که درین روزها اتفاق افتد و روز سوم گذشته باشد و بیمار چیزی نمی خورده باشد در اخراج خون افراط نباید کرد و به دوسه دفع باید گرفت و کذلک اگر زمان ابتدا بود اما قوت ضعیف باشد و نشاید که روز بحران فصد واقع گردد. و ان جا که از فصد مانعی بود میان هر دو کتف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر مریض

طفل بود و به حجامت تاب نیارد ارسال علق فرمایند و بسیار باشد که فصد و آب سرد از دیگر علاج ها مستعنی سازد و « جالینوس » گوید که آنجا که از فصد و حجامت مانعی بود علاج به آب سرد کنم اگر در احشا افتی که به آب سرد ضرر تمام یابد نباشد.

برای اطفای خون رب ریاس و حصرم و حماض و اترج نوشیدن و عدس با سرکه پخته خوردن نفع دارد و دیگر هر چه در مطبقه عفنیه گفته آید به کار توان بست. نوع دوم : اندر مطبقه که از عفونت خون پدید آید. و این نیز بر دو وجه است:

یکی ، آن ه خون خارج عروق عفن شود. و این تپی است که از اورام دموی حادث گردد و این از جمله تپهای عرضی است که به تبع آماس پدید آید.

علاج او : علاج آماس عضو متورم است و در آخر این فصل به مقاله مستقله تپهای عرضی ذکر خواهند یافت بدان جا رجوع نمایند .

دوم آن که خون اندرون رگها عفن شود و مطبقه حقیقی همین است و این تب به حسب قلت و کثرت تعفن اجزاء خون از سه حال خالی نباشد و هر حال را نامی است : یکی ، آن که نخستین صعب تر بود و اندک اندک آهسته تر شود

و این را « متناقضه » و منحطه گویند و اعراض او در غایت شدت نبود و اسلم تر و اسهل تر است . و وی دلالت کند بر آن که اجزاء خون نسبت بدانچه به تحلیل می رود کمتر از آن غفن می گردد و دوم آن که هر ساعت قوت تب در ازدیاد و صعوبت باشد و در اکثر روز هفتم بحران کند و وی به غایت بد است و علاج او مشکل تر و این را « متزاید » و « زاید فی العفونت » خوانند و دلالت کند بر آن که اجزاء خون بیشتر از آن چه به تحلیل می رود غفن می گردد . سوم آن که از اول تا آخر بر یک حال باشد و حال او در صعوبت و سهولت میان این و آن باشد و بسیار باشد که تا هفت روز بر یک درجه و بر یک و تیره بماند و این را متسابه و واقف و متساویه نامند و دلالت کند بر آن که اجزاء خون بالتساوی غفن می گردد؛ یعنی هر قدر که به تحلیل می رود همان قدر غفن می گردد و باید دانست که تمامی خون بدن غفن نشود مگر آن که موت بر آن پیش دستی کند.

بالجمله علامت مطبقة عفنيه آن است که تب مذکور گرم تر از سونوخس بود و اعراض او قوی تر باشد و باقلق و کرب بود و نبض سخت مختلف باشد و بول، کدر و ناخوش بوی بود و باشد که جهت برآمدن ماده عفونت از رگ ها لرزه افتد و صعبی و ضعیفی اعراض او به حسب درجان ثلثه

که ذکر یافت می باشد و هر چون که باشد از سونوخس شدید تر باشد و تعفن بول در سونوخس هرگز نباشد مگر به عارضی .

علاج : فصد کنند و به قدر حاجت و قوت به طریقی که گفته آمد خون بگیرند و در حالت خون برآمدن به گوهر خون نظر فرمایند که رقیق و مایی یا صفراوی است یا غلیظ : اگر رقیق یا صفراوی بود به شراب عناب و شراب انار و طفشیل و مانند آن قوام دهند. و اگر غلیظ شود به سکنجبین ساده و طیخ بیخ کاسنی و بیخ مهک و مانند آن تلطیف فرمایند تا زود تحلیل یابد . و بعد از فصد و اصلاح قوام خون ، آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی و تمره نید و بنفشه و شربت نیلوفر و شربت آلو و عناب و سکنجبین قندی با شیره تخم خیارین و شربت غوره و ریواج و حماض اترج و مانند آن به حسب حاجت و ملاحظه قبض و لینت طبیعت باید داد هر کدام که مناسب بود و آب تربز با شیر خشت جهت تطفیه خون و تلین طبع نفع تمام دارد . و آب صادق البرد در اطفای حرارت و دفع عفونت و تغلیظ خون رقیق به غایت مفدی اندر فصل تابستان مرد محروری را هرچه از این اشربه دهند باید که بریخ و برف سرد کرده دهند مگر شربت ریواج که

آن را بی یخ دادن صواب است . زیرا که سردی او و سردی یخ و برف معده را برنجانند و در حال یعنی فوراً غشی آرد و اقراص کافور ، جهت اطفای حرارت شدید مخصوص است . غذا در مطبقه تا دو روز ماء الشعیر فقط باید داد اگر ممکن بود و گرنه مزوره ماش مقشر و ب رنج و گدو و اسباناخ و ترشی ها هر کام که لایق بود داخل سازند و اگر بیمار ضعیف بود شوربای مرغ یا حلوان که به خضریات و حموضات و تره اصلاح داده باشند توان داد . و تفشیل که عبارت است از عدس یا سرکه پخته سود دارد مگر آن را که خون او غلیظ بود که او را اجتناب از آن و از سایر مغلظات ضروری است و غذا به حسب حال ، یک نوبت یا دو نوبت به کار توان بست .

فایده : افراط تبرید در مطبقه غفنیه که بی امتزاج صفرا بود منهی است چه بسیار باشد که لیثر غس آرد اما اگر عفونت صفرا با خون مرکب بود مبالغه در تبرید خوفی ندارد . پس در این صورت هر چه به محرقه گفته آید به عم آرندو باید که در این حالت یعنی آنجا که صفرا با خون یار یعنی مخلوط بود . خون بسیار نگیرند که ضرر دارد و صفرا را چیره می سازد . و در همه جا هنگام فصد مراعات قوت بیمار واجب دانند که جزء اعظم در اخراج خون ، اعتماد بر قوت

است که بسیار کس از فصد در ناقوتی اتفاق افتاده هلاک شده اند و مراد از عدم قوت ؛ فقدان اصل وماده قوت است که به سبب تمادی مرض و خلو بدون و تحلیل اخلاط و روح واقع شده باشد نه آن که شخصی از غلبه حرارت یا وجع ناتوان افتد. و هرگاه بعد از نضج حاجت به اسهال آید مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیار شنبر دهند و آن جا که در احشا ورم بود ، مغز خیار شنبر به آب کاسنی یا به طبیخ عناب و آلو حل کرده و ترنجبین آمیخته خورانند که به غایت نیک است و طباشیر ، نیم درم همراه لعاب اسبغول حرارت و تشنگی شدید بنشانند.

انتباه : هرگاه که بعد از بحران باقی ماده تب اندر رگ ها مانده باشد باید که کاسنی سبز بکوبند و آب او بستانند موازنه بیست در م و بجوشانند و کف بردارند و با پانزده درم سکنجبین امیخته بنوشانند و همین سان سه روز یا پنج روز بدهند تا ماده باقی را بتمامه پاک کند و اب کشوث با سکنجبین همین عمل دارد و آب الو و زرد آلو جهت تلیین طبع و تنبیه عروق به رفق نفع تمام دارد.

قسم دوم : اندر حمایت صفراویه بسیطه و مرکبه معلومه

وی دو گونه است: یکی آن که ماده ادرن رگها عفن شود و آن را غب لازمه گویند؛ خواه خالص بود خواه غیر خالص. پس اگر این ماده بیش تر به نواحی دل یا جگر باشد، محرقه خوانند. درم آن که ماده بیرون رگها عفن گردد و آن را غب دایره گویند و او سه گونه است به حسب اختلاف یکی از ان غب خالصه است و وی آن است که ماده او، صفراوی صرف بود. دوم غب غیرخالص و وی آن است که ماده صفرا بود مرکب با بلغم و ترکیب او از آن گونه باشد که هر دویکی شده باشد و امتیاز بینهما نبود. سوم، شطرالغب است. و وی آن است که ماده صفرا یا بلغم اگر چه ترکیب یافته باشد امامحل تعفن هر واحد جدا بود و فعل هر یک علیحده پدید آید. و هریک از این اقسام خمسه به نوعی گفته آید:

نوع اول: اندر غب لازم داریم^{۳۹}

سبب او، تعفن صفرا در تمامی عروق بدن و علامت او همان است که در غب خالصه محرقه گفته آید لیکن اعراض درین تب نسبت به غب خالصه دایره بیشتر باشد و نسبت به

۱ معالجات واعظی: **Bilious fevers**

۱ معالجات واعظی: **Tertian remittent fever**

محرقة کمتر و نافض درو نبود مگر بر سبیل بحران و عرق
 نباشد مگر در اخر یا در بحران.

فرق میانه غب دایم و محرقة از روی اعراض بر چند وجه
 است : یکی آن که حرارت و لذع در محرقة اشد بود از آن که
 در غب دایم . دوم آن که فترات درین ظاهر بود . سوم آن ه
 کربو غثیان و اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و سیاهی
 زنان نباشد ، بخلاف محرقة .

فایده : ماده غب دایم اگر صفرا خالص بود و خطا در
 علاج نرود از یک هفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض
 او به حسب خلوص و عدم خلوط صفرا است .

علاج : هر چه در غب دایره خاصه گفته آید به کار برند و
 دراین جا نسبت به غب خالصه دایره بیشتر به نضج کوشند و
 به چیزهای سرد دادن چندان دلیرای نکنند خاصه که غیر
 خالص بود و تانشان نضج پدید نیاید استفراغ نفرمایند و د
 رابتدا به جز حقه نرم یا به آب فواکه و گلهها و شراب بنفشه
 و مانند آن طبع را نجنبانند و از حمام باز دارند و شراب لیمو
 و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب تمرهندی و آلو بخارا نفع
 تمام دارد .

نوع دوم : اند تب محرقة^۴

۱ معالجات واعظی : Burning

بالا گفته شد که هرگاه ماده حاد اندرون رگها غفن شود برو جهی که بیشتر در عروق نواحی دل و معده و جگر باشد محرقه خوانند و ماده وی یا صفر است یا بلغم شور و عام است که صفاوی صرف بود یا با بلغم مائی مرکب باشد و باید دانست که بلغم شو در حکم صفر است ، که قال «صاحب السیدی» : « البلغم المالح فی حکم الصفراعلی ما مر فی بحث الا خلط فاذا تعفن فی قرب القلب و فی الشرائین و الاورده القریبه منهاشعل اشتعالا عظیما کاشتعال الصفرا»

بالجمله ؛ تب محرقه ، تپی است شدید قوی الاعراض و اکثر به صبیان و شبان افتد و مشایخ را کمتر عارض شود و اگر شود هلاک سازد به قوت سبب ؛ زیرا که سبب قوی تر نبود محرقه پیران را نیفتد و از آن که قوای ایشان ضعیف است با سبب قوی همسری نتواند کرد.

این تب را چند علامت است:

یکی ، آن که تب لازم بود و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و بدان سبب تشنگی عظیم بود.

دوم ، آن که در ابتدا فراشا و لرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران که هم اندر آغاز فراشا کند و هم اندر آخر عرق آرد.

سوم ، سرفه قلیل و تقشعریه باشد که پیدا بود و «بقراط» گفته که اگر در محرقه سرفه پدید آید تشنگی زایل شود. چهارم : آن که حرارت او زیاده تر از غب لازمه باشد . پنجم ، آن که زبانت یا سیاه بود یا زرد یا درشت اما سیاهی بد بود و درشتی و خشونت اسلم و سهل تر بود وزردی ، متوسط و سرخی زبان نیک است. ششم ، آن که اعراض ردیه مثل سهر و اختلاط عقل و قلق و درد سر و رعاف و غور عیون و کرب و سقوط اشتها و افراط حرارت سینه پیدا شود و این اعراض آنجا پدید آید که صفراء خالص سبب باشد و غثیان بی قذف نشان بودن ماده است در حوالی معده و محرقه که با شدت اعراض بود مسمی است به حاده .

نکته : ببايد دانست که بحران محرقه یا باقی باشد یا با اسهال یا به رعاف یا به عرق و نکس در وی کمتر افتد و اگر افتد سبکتر از دیگر باشد به شرط آن که بی تدبیری کرده نشود.

انتباه : محرقه با مطبقة كثير المشابهت است و فرقه بینهما آن است که محرقه به نوبت غب قوی تر شود و رنگ روی و چشم بدان سرخی و رگ ها بدان پری نباشد و در مطبقة باشند و ایضا تمدد بدن وضیق نفس وربو و محرقه نبود و فرق

در محرقه و غب لازمه در غب لازمه گفته شد « و انما یقرق بینهما به شدت الاعراض و خفتها».

فایده : محرقه کودکان ؛ سهل تر بود زیرا که مزاج کودک ؛ میل به تری دارد و بسیار باشد که کودک را در تب محرقه سبب پدید آید یا حالی که بدان ماند و کودک شیر خواره ، اندرین تب شیر نخواهد و آن چه بمزد یعنی بمکد در معده او ترش شود.

علاج : نظر کنند که حرارت غالب تر است یا ماده اگر حرارت غالب تر بود نخستین به تسکین او کوشند و بدانند که در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب خالصه مطلوب است و افراط تبرید در این جا ضرور است تا بدق باز نگردد. و جهت تسکین حرارت شربت آلو و مرهندیو سکنجبین ساده و لعاب اسبغول و ماء الشعیر و شربت نارنج و شیر خرفه و مانند آن به حسب حاجت توان داد خاصه برای اطفال حرارت دل ، شربت صندل ترش و شربت حماض اترج خوردن و خرقة به صندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه گذاشتن چند کرات یعنی چند مرتبه نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشانند و قال «الرازی» : « الکافور فی البدان کریح الشمال فی العالم ؛ لتبریده و تجفیفه بقوه

مضادته العفونه»^۱. و از آنجا که د راحشا آفتی قوی نباشد آب سرد کرده به غایت مفید است و اگر آفتی بود جرعه جرعه دادن کم مضرت بود. و اگر ماده بر حرارت غالب تر بود به نضج او کوشند و به چیزهای مناسبه بعده یعنی پس از ان مهسل دهند و در اخر به تسکین حرارت رجوع نمایند. و در ابتدا ، مهسل قوی نباید داد و این همه تدابیر موقوف بر رای طیب دانا است.

جهت تلین ، آب آلو و تمرهندی و مانند آن به شیر خشت آمیخته نفع دارد و اگر حاجت آید مغز خیار شنبر نیز در ین آب فواکه اضافه نمایند. و آنجا که طبع نرم بود آب آنار که مع تخم کوفته باشند نفع تمام دارد.

غذا هرچه موافق بود و هرچه بالفعل سرد باشد سودمند است با رعایت قبض و انحلال طبیعت و آنجا که هم سقوط قوت بود هر چند تب به صعوبت باشد و میل نشود غذا باید داد.

فصد کردن در محرقه مجوز است به شرطی که قاروره غلیظ و سرخ بود والا نشاید ؛ زیرا که صفرا تیزتر شود و تب سوزان تر گردد.

۱. ترجمه : « کافور در بدن انسان بهجهت سردی آن و نیز خشکانیدن عفونت ها - بهسبب ضدیتش با عفونت - چون باد شمال د رجهان آفرینش است.»

هر گاه که در تب انحطاط افتد گرمابه نیم گرم و اغتسال به آب نیم گرم که مایل به سردی بود روا باشد. خاصه که سبب تب بلغم شور بود.

آنجا که ماده حوالی فم معده باشد غثیان و تاسه قوی بود پس اگر قی نیز به فراغت همی آید آمدن دهند که ماده دفع همی شود و اگر قی به فراغت نمی آمده باشد سکنجبین و آب نیم گرم خوراندند تا مدد کند در اخراج . و اگر ماده غلیظ بود یا در طبقه ای معده فرو رفته باشد باید که جهت استفراغ او ایارج فیکرا دهند که صبر ان شسته باشند یا حب صبر دهند و پس از تنقیه آب انار میخوش یا آب انارین خوراندند تا حرارت ایارج راتلافی کند و اگر با وجود تنقیه قی باقی بود و افراط او ضعف همی آرد حبس وی توان کرد و کذلک هیچ استفراغ بحرانی را نخستین حبس نباید کرد مگر وقتی که مفرط شود و خوف ضعف افتد.

بحران این تب گاه باشد که به عرق یا رعاف افتد: پس اگر عرق مفرط آید و خواهند باز دارند باید که جامه سبک تر کنند و هوای خانه خوش نمایند و عرق از وی پاکن سازند زیرا که هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر هم چنان بگذارند خشک شود و باز ایستد و دیگر تدابیر احتباس عرق بسیار است . و لعاب اسبغول و بهدانه و آب که در و صمغ عربی

حل کرده باشند طلا کردن و دست و پای در برف و یخ نهادن عرق شدید الافراط را باز دارد و اگر به بازداشتن رعاف حاجت آید یخ بر سر و پیشانی گذرانند و اطراف بر بندند و پلیته به سرگین خرتتر کرده در بینی نهند و با قطره یی از تری آن را در بینی چکانند و دیگر ادویه حابسه رعاف در مبحث او مذکور است و صاحب ذخیره گوید «شخصی را به هیچ تدبیر رعاف باز نمی ماند از همان دست فصد کردم و مقدار بیست درم خون گرفتم درحال خون باز ایستاد».

بسیار باشد که در محرقه سبات پدید آید به سبب تصاعد بخارهای تر بر دماغ و از خود غافل شود و اگر چه تشنه باشد آب نخواهد که در این وقت باید که بیما را بیدار همی کنند و با وی سخن گویند و آواز بلند دارند و پاتی ها از بن ران تا قدم بر بندند بستنی که از الم او خبر باشد و اگر مانعی نبود شیافی لطیف بردارند تا طبع بگشاید و بر مهره گردن و میان دو کتف حجامت فرمایند و اگر از طلب آب غافل بود هر ساعت جرعه یی آب در دهان بچکانند تا حلق خشک نگردد و اگر حاجت آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب خام یا به آب انار توان داد و دانه خرما ی هندی که با وی لختی گوشت او باشد در دهان نهادن . دهان را تر دارد و تشنگی بنشانند.

انتباه : بخار که در محرقه بر دماغ بر آید یا صفراوی باشد یا رطوبی و فرق بینهما آن است که با بخار صفرا خواب نبود و بینی خشک باشد و بخار تر منفذ بینی را تر دارد و سر گرانی و سبات و غفلت آرد و مقصود آن است ه اگر بخار مرتفعه تر باشد شیر بر سر دوشیدن و روغن گل و نیلوفر بر یخ سرد کرده بر سر زدن که به تطفیه عطش مخصوص است نشاید بهر آن که بیم باشد که سرسام آرد اما اگر بخار صفراوی بودی روغن ها و آب سرد و شیر همه سود دارد بر سر استعمال کردن و هرگاه بخارتر باشد و سرخی در بینی و دردی فاحش پدی آید باید که رعاف آورند یا ماده را به جانب پای فرو کشند تا دماغ را ضرر نرساند.

هر گاه در محرقه به سب تشنج خشک که در عصب ها و عضله ها افتد ضیق النفس پدید آید باید که بر سینه و گردن موم روغن که از روغن بنفشه ساخته باشند بمالند و اگر بنفشه و خطمی خشک کوفته و بیخته به موم روغن سرشته استعمال نمایند سخت صواب باشد و تراشه کدو و برگ خرفه کوفته به روغن گل آمیخته ضماد کردن بر سینه و گردن سود دارد.

گاه باشد که صاحب محرقه را شهوت کلبی عارض گردد و در این حالت حلوا که از ترنجبین و مغز تخم کدو و خیار

و روغن بادام ساخته باشند خوراندن ازاله او نماید .
هر گاه عطسه متواتر تولد کند و بدان سبب امتلا در دماغ
و ضعف در قوت روی نماید باید که چشم و بینی و پیشانی
بیمار بمالند و بفرمایند تا به تکلف آروغ آرد و گردن و
اطراف او نیک بمالند. خاصه به روغن بنفشه و اگر قطره یی
چند به روغن بنفشه نیم گرم اندر گوش چکانند صواب باشد
و خرقة های نمذ گرم کرده بر پس کردن و بر اطراف نهادن و
از گرد و دود دور داشتن سودمنداست.

بسیار باشد که در محرقه هر گاه تب گرم تر خواهد غشی
افتد به سبب انصباب صفرا بر فم معده و متاذی شدن دل
ازو و درین وقت باید که در حال یعنی فورا آب سرد بر
روی و سینه زنند و گلاب و صندل و کافور بویانند و باد
بیرن ها کشند و شکم بمالند و اطراف بر بندند تا ماده زود
فرو رود و گاه باشد که حاجت آید بدان که بینی بیمار زمانی
انک بگیرند و دست بر دهان او گذارند تا حرارت به اندرون
باز گردد و قوت برانگیزند و اگر سکنجبین و آب گرم اندر
حلق ریزند . از دو چیز یکی حاصل آید یا ماده از فم معده
زدوده شود و طبع او اجابت کند یا به قی باز گردد. و چون
به هوش آید پوست جو و انار دانه دهند. و چون عادت بیمار
چنین بوده باشد باید که چپیش از آن که وقت گرم شدن در

رسد چند لقمه نان پاکیزه در آب غ وره یا آب انار ترش
 یا آب لیمو تر کرده بخوراند تا از غشی ایمن باشد.

دیگر تدابیر اعراض حادثه در ملح خو مضبوط است به
 حسب حاجت بگیرند.

صفت حبی که تشنگی بنشانند : مغز تخم خیارین ، تخم
 کاهو ، رب السوس ، اصل السوس و ترنجبین جمله مساوی
 بگیرند و کوفت هویخته به لعاب بهدانه یا اسبغول حب
 سازند و در دهان بدارند.

صنعت دوایی که تشنگی بنشانند و خواب آورد شربت
 خشخاش اندر کشکاب آمیزند و بدهند.

بیماری که خفتن بر پشت عادت داشته باشد عادت
 گردانیدن فرمایند یعنی عادت او را عوض کنند « که استلقا
 دهان را خشک کند و بهترین تدابیر جهت ازاله خشونت زبان
 آن است که هر صباح روغن بادام در دهان گیرد و ساعتی
 بدارد پس بریزد و زبان را به چیزی درشت پاکیزه بمالند تا
 بخار درشتی ازو برخیزد و عقب آن اندکی لعاب اسبغول با
 جلاب تجرع کند تا حرارت بنشانند.

فایده : در فرونشاندن حرارت محرقه خاصه که حاده بود
 هیچ تقصیر نباید کرد و به سخن جهال که گویند مبالغه در
 آن بحران را باز پس افکند یعنی به تاخیر می افکند ملتفت

نباید شد که نزد اهل تجربه فرونشاندن حرارت بی خطر تر و سلامت تر است پس باید که سه چهار وقت مبردات مختلف دهند چنن چه « محمد ذکریا » گفته سحرگاه آب آلو دهند و با مداد کشکاب و نیمه روز ؛ آب خیار با اب خربزه هندی و وقت خواب لعاب اسبغول و علی هذا القیاس . و آنجا که گرانی در سر بود بابونهوینفشه بجوشانند و سربه بخار آن دارند و پای ها درو گذارند تا سبکی در سر پدید آید.

تدبیر مسکن و مفرش ، در دق گفته آید انشاءالله تعالی.

نوع سوم : اندر غب خالصه دایره ^{۴۲}

سبب این تب ، صفرای صرف است که در خارج عروق متعفن شود و خاصه این است که یک روز در میان آید مگر آن که دو غب مرکب شود که آن زمان هر روز می گیرد ؛ « کما قالوا: و اذا ترکبت غبان یاتیان کل یوم» یا سه غب مرکب شود که در این صورت نیز تب هر روز می آید اما یک روز کم و دیگر روز زیاده همچو شطرالغب که ماده صفرا و بلغم او از جمله دایره باشد و وجه اشتداد تب مذکور یک روز در میان بنابراین است که چون سه غب جمع می شوند یک روز نوبت یک غب می شود و روز دوم نوبت دو غب و

^۱ معالجات واعظی : Tertian intermitten fever

اجتماعی دو غب باعث ازدیاد اعراض است و فرق درین و در شطر الغب مذکور ، از اعراق لازمه توان کرد.

غب خالص را چند علامت است:

یکی آن که چون آغاز خواهد کرد سرما در پشت پدید آید پس لرزه قوی آرد و چنان محسوس شود که گویا سوزن ها میخلاندو لرزه زود ساکن شود.

دوم آن که بدن زودتر گرم شود و گرمی او سوزان تر از سایر بتها بود غیر از تب محرقه و چون دست بر بدن نهند تیزی تب دست را بسوزد و اگر زمانی هم چنان بدارند گرمی آنجا کمتر گردد.

سوم آن که بول ناری و بد بو ورقیق بود و ممکن است که اندک قوامی داشته باشد و بسایر بود که روز نخستین یا روز سوم اثر تضحج در بول پیدا گردد.

چهارم آن که در ابتدا نوبت نبض صغیر و ضعیف و متفاوت بود و در اندک زمان بگردد و عظیم و سریع و مختلف گردد.

پنجم آن که مدت اخذ وبت او تا وقت گساریدن بیشتر از دوازده ساعت و کمتر از چهار ساعت نباشد و این علامت خاص ترین علامات است و آن که نه چنان بود غب خالصه نباشد.

ششم، آن که عدد نوبت تب از هفت بیش نبود و به شرطی که خطایی نرفته باشد. و باشد که به چهار نوبت در گذرد و بسیار باشد که در یک نوبت منقضی شود به سبب ادرار عرق یا بول یا قیء یا اسهال صفاوی.

هفتم، آن که چون تب فرود آید، عرق بسیار آرد و هرگاه اندر تب آب خورده شود، تری بر پوست پدید آید گویا عرق خواهد آمد.

هشتم، آن که بی خوابی و بی قراری و تشنگی مفرط و غثیان و قیء و اسهال صفاوی و صداع و مانند آن و بغض کلام و غضب و جز آن بسیار باشد اما به تلواسه و اعراض غب لازمه نرسد.

نهم، آن که با صداع، گرانی در سر نباشد و اگر باشد، به غایت کمتر بود و ربان و دهان خشک بود و مزه آن تلخ باشد و نوبت اول و دوم و سوم، لرزه و سرما قوی تر بود و هر چند روزگار بر آید آهسته تر گردد مگر آن که به سبب تخلیط و عدم اجتماع، ماده را مدد همی رسد. و این تب را در اکثر به سن شباب و به هوای گرم و به کسانی که مزاج ایشان گرم و خشک بود و تعب شدید کشیده باشند و زمان طریل روزه بدارند و به کسانی که اطعمه و اشربه گرم و خشک بسیار خورند عارض گردد.

علاج: هر بامداد، سکنجبین دهند یا شربت غوره یا شراب آلو و اگر تشنگی غالب بود، به شیر خرفه و مانند آن هر چه مبرد و مرطب بود، تسکین نمایند. و بهترین چیزی درین تب، آب انار ترش و شیرین است که با شحم او بفشارند و اندکی شکر آمیخته بخوراند تا هم حرارت ساکن سازد و هم به قوت شحم، طبع را نرم گرداند.

اگر چه اصلاح مزاج و اطفای حرارت غریب در اینجا اهم ترین مهم است، اما مع ذالک از تدبیر تقلیل نیز غافل نباید بود و استفراغ، بعد از نضج باید فرمود و در استفراغ رعایت جانب میل ماده و طبیعت البته باید نمود. و اگر بدانند که طبیعت خود به خود دفع ماده می نماید چنان چه باید، تحریک نشاید؛ بلکه اگر هر روزه یک مجلس یا ده مجلس طبیعت به فراغت اجابت می کرده باشد، به تدبیر گشادن طبع حاجت نباشد و الا ضروریست چنان چه گفته اند اگر قوت مساعدت کند، نخست طبع را نرم نکنند کشکاب و هر چه از جنس غذا بود ندهند و آنجا که صداع و تاسه با تب یار یعنی همراه بود، تلین طبع به حقه نرم یا به شیاف ملایم اولی تر باشد.

استفراغ به حسب میل ماده، چنان است که اگر غثیان بود، قیء باید فرمود و به شرطی که مانعی نبود و قیء آسان باشد

و اگر در امعا نفخ و قراقر بود، مسهل ببايد داد و اگر تقاضای بول همی شود و ادرار تمام نکند، مدرات باید خورانیید و اگر بر پوست، بخاری تر پیدا آید و عرق تمام نکند به تعریق باید کوشید و اگر نشان میل ماده به هیچ جانب نباشد و استفراغ مطلوب بود، اسهال موافق دانند.

اصل اندرین تب آن است که روز نوبت هر چه به غذا ماند چون کشکاب و جز آن هیچ ندهند و به آب تخم خرفه و سکنجبین یا آب خرماي هندی و شکر به آب تربز و مانند آن اقتصار ورزند. و اگر حرارت به غایت قوی بود، قدری طباشیر سوده درین چیزها بیفزایند.

هرگاه که سرما و لرزه آغاز کند، سکنجبین با آب گرم آمیخته بدهند تا باشد که افتد و ماده صفرا بر آید و اگر چه قیء نیاید اما به قوت تهوع، مایه تب بگدازد و هر چون که باشد، تسکین در لرزه زود پدید آید. و هرگاه تب فرود آید، پای در آب گرم نهند و بمالند تا بقیه حرارت تب از سر فرو کشد. و سکنجبین نیز درین وقت موافق است. و سکنجبین که به روز نوبت پنجم و ششم دهند، بزوری باید و آب سرد درین تب بعد از دور شدن لرز و سرما توان داد که سود دارد؛ خاصه اگر مانعی نبود در احشاء و بعد گساریدن تب، کشکاب مناسب است و از پس روز هفتم از شروع تب،

استحمام روا باشد اگر چه نشان‌های نضح پدید نیامده باشد؛
خاصه آن را که معتاد به استحمام بود.

فایده: اندر ابتدای بیماری، افراط در تبرید نشاید مگر آن
جا که حرارت مفرط بود و ترسند که محرقه گردد. و روز
نوبت اگر ممکن بود، معده از طعام خالی دارد اما اگر وقت
نوبت پس از ظهر بود مثلاً، می‌تواند که صباح قدری کشکاب
رقیق دهند. و اگر بیمار حریص مطلق باشد یا طفل بود که از
غذا باز نتواند ماند و به کشکاب کفایت نکند، از مزوره دادن
چاره نباشد اما هر چند از وقت نوبت پیشتر افتد بهتر باشد. و
نافعترین اغذیه درین تب، کشکاب است و دیگر مزورات که
ساخته باشند از تمر هندی و زردآلو و انار و نیشوق و کدو و
کاهو و گشنیز تر و اسفناخ و بنو ماش مقشر و ارز و مانند
آن هر چه لایق بود. و قشق ترشی را در هر غذا لازم دانند اگر
مانعی از سرفه و زکام نباشد، خصوصاً مزوره کدو که بی
ترشی نشاید خورد که ایمن نتوان بود که از غایت نراکت،
مستحیل شود به صفرا که گفته‌اند اگر در معده هیچ‌گونه
صفرا بود، کدو مستحیل شود و صفرا گردد مگر آن که به
چیزی حامض - خاصه از غوره اصلاح داده باشند.

انتباه: عدد نوبت‌های این تب اگر سوء تدبیر راه نیابد، از
هفت بیش نباشد و مجموع آن از لوازم اخذ یعنی علائم

ابتدای مرض تا ترک تام، چهارده و روز می‌شود پس اگر از بیمار تخلیطی یعنی عدم انجام صحیح دستورات طبیب و از طبیب غلطی نرفته است، باید که پس از نوبت پنجم غذا کمتر و سبک‌تر دهند و پس از نوبت ششم که روز آسایش است و سیزدهم روز است، درین روز به کشکاب با آب انار قناعت فرمایند و دیگر غذا ندهند تا که نوبت هفتم بحران تمام کند و بگذرد با مرالله تعالی.

بیاد دانست که روز نوبت در هیچ تب مسهل نباید داد و در تب‌های گرم تا که کار از آب میوها گشاید، چیزی دیگر نشاید فرمود که بعضی طبیبان گفته‌اند دارویی که در وی گرمی و درشتی باشد احتراز ازو در این جا لازم است تا تب محرقه نگردد و یا به سرسام نانجامد. و مغز فلوس با تمر هندی یا به آب کاسنی حل کرده یا به آب کشک جو آمیخته مسهلی مبارک است و اگر قدری روغن بادام با روغن گل نیز اضافه نمایند بهتر بود امعا را و اولتر در تب‌های گرم آن است که ترنجبین به کار نبرند و اگر ضرورت افتد، بی‌تمر هندی و آب آلو ندهند و اگر به عوض ترنجبین شیر خشک کنند، احوط باشد؛ زیرا که ترنجبیت نیز همچون کدو در معده گرم مستحیل به صفرا می‌گردد اگر به ترشی اصلاح او ننمایند و «محمد زکریا» گوید که: «اگر قوت مساعد بود، بیست درم

هلیله زرد مقشر اندر آب جوشیده تر کرده بدارند یک شبانه روز پس بمانند و بپالایند و بیست درم ترنجبین در وی حل کرده و روز آسایش وقت سحر دهند، صواب باشد». و احوط آن است که قدری آب آلو یا تمر هندی نیز داخل سازند؛ «لما قلنا» و اگر شیر خشت به جای او کنند به غایت ستوده باشد.

فایده: هرگاه بعد از بحران چیزی از حرارت باقی بود، سکنجبین به شیره کاسنی یا تخم خیارین همی دهند و سررشته پرهیز در دست دارند تا که حرارت بتمامه زایل شود. و بعد از زوال او تا سه روز دیگر ملاحظه نمایند به همان دستور پس به تدریج به غذا توسیع فرمایند و به معتاد رجوع آرند و دیگر تدابیر ازاله خشکی دهن و عطش و جز آن در محرقه به تفصیل ذکر یافته به حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند.

نوع چهارم: اندر غب دایره غیر خالصه

این، تپی است که حادث می شود از صفرا که مختلط باشد به رطوبات به گونه اختلاطی که امتیاز بینهما نماند از استحکام اختلاط.

این را چند علامت است:

یکی، آن که مدت سرما و لرزه درازتر از مدت سرمای
 غب خالصه بود و بسیار باشد که لرز نباشد و حرارت در
 غایت حدت نبود و کمتر از حرارت خالصه باشد.

دوم، آن که وقت نوبت، بلا نظام بود و مدت نوبت او از
 دوازده ساعت افزون باشد و شاید که تا بیست و چهار
 ساعت یا سی ساعت بیمار اندر تب ماند و روزگار آسایش
 نیز دراز بود و باشد که چهل و هشت ساعت آسوده ماند و
 بدان سبب گمان افتد که تب ربع است و حال آن که غب غیر
 خالصه است.

سوم، آن که عدد نوبت‌های آن را حد معین نیست اما از
 هفت نوبت البته افزون باشد اگر چه تدبیر صواب کرده شود.
 چهارم، آن که نضج دیرتر پدید آید و عرق کمتر از
 خالصه آرد و سر گران بود و سحنه یعنی هیکل گداخته
 نگردد و کرب و کاهلی و بی خوابی غیر مفرط و ضعف معده
 و بی مزگی دهان یار یعنی همراه باشد.

پنجم، آن که بول، غلیظ و رنگین بود و گاه باشد که به
 سبب گرانی سر و بر آمدن ماده به دماغ، کم رنگ یا سپید
 باشد. و نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت بود
 و به آخر مختلف گردد و اندر عظمی و قوت چندان نباشد
 که در خالصه باشد.

باید دانست که اگر صفرا بر رطوبت غالب بود، علامات او قریب به علامات خالصه بود، از قصر نوبت و شدت نافض و کثرت عرق و صفرت بول و براز و مرارت و یبوست دهان و غلبه عطش. و هر چونکه باشد، شدت اعراض این به خالصه هرگز نرسد. اما اگر رطوبه بر صفرا غالب باشد، علامات او به علامات تب بلغمی قریب باشد. و اگر هر دو ماده برابر باشند، در قوت علامات نیز همچنان میان این و آن باشد؛ پس هر آن مقدار که از دوازده ساعت فزون بود، نوبت او از غب خالصه دورتر باشد.

علاج: نظر کنند که کدام ماده غالب است به حسب او معالجه نمایند؛ مثلاً اگر صفرا غالب بود، علاج او به غب خالصه نزدیک دانند. و اگر رطوبت غالب بود، به علاج نائبه بلغمی قریب شناسند. و بالجمله، تفاوت علاج غیر خالصه از خالصه به حسب دوری او از وی است.

فایده: بدانند که اگر قاروره غلیظ و رنگین بود، نخست، فصد اولی تر باشد و در اکثر چون فصد کرده شود حاجت به تلین نیفتد و اگر از فصد مانعی بود، از تلین طبع چاره نباشد. و تا که اثر نضج ظاهر نشود، مسهل قوی نشاید داد بلکه اگر رطوبت غالب بود، مسهل خفیف نیز مناسب نیست مادام که نضج پدید نیاید مگر آن که خلط متقل بود از

موضعی به موضعی و قلق آرد که در این حال از اسهال چاره نباشد.

بدانند که درین تب، به شربت‌ها و غذاهای سرد چندان دلیری نشاید؛ بلکه باید که در نضج و اسهال و ادرار و قیء و تفتیح مسام و تعریق و تنقیه ماده بیشتر کوشند؛ خاصه که رطوبت غالب بود یا برابر باشد با صفرا. و نیکوترین تدابیر در هر حال، آن است که از پس از دو سه روز خصوصاً وقت آغاز نوبت قیء فرمایند.

هر آن ماده که غالب بود، دفع او اهم باشد. و کذلک رعایت حرارت و اعانت نضج و تجویز مسهل به حسب حاجت توان کرد؛ مثلاً اگر تسکین مطلوب باشد، هر چه در خالصه است که مفید باشد به قدر بایست کار فرمایند و سکنجبین ساده و بزوری بارد سود دارد. و اگر حاجت به تلطیف رطوبت و نضج او باشد، در کشکاب، نخود و تخم بادیان و صعتر و زوفا و پودینه و سنبل هر چه لایق بود پخته بدهند. و اگر از جو و نخود که برابر بود کشکاب سازند، سخت نیک باشد. و سکنجبین بزوری معتدل یا حار با گل‌قند یا سکنجبین سرشته با آب بادیان که درو گل‌قند گداخته برای نضج مخصوص است. و اگر گل‌قند عسلی در طبیخ بادیان یا عرق و بماند و بپالایند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند، در

تلطیف و نضج، اسرع بود. و آن جا که رطوبت غالب بود اما اگر رطوبت برابر باشد یا کم بود، باید که گلغند قندی در آب گرم بمالند و اندکی تخم بادیان درو جوشانند و بپالایند و سرکه افکنده سکنجبین سازند.

هرگاه اثر نضج پدید آید و طبیعت قبض بود، مسهل باید داد به رفق و آهستگی و نیکوترین مسهلات آن است در این جا که گلغند با سکنجبین آمیزند و قدری خیار شنبدر درو حل کرده بدهد. و باشد که قدری تربد نیز در وی اضافه سازند و قرص بنفشه و شراب افستتین موافق است. و اگر نیم درم تربد سپید با نیم درم غاریقن و دانگی سقمونیا هر سه یکی کرده به شربت سکنجبین یا گلاب خمیر سازند. بهتر عمل کند. و اگر قوی تر خواهند، معجون خیار شنبدر دهند. و بدانند که تا روز چهاردهم نگذرد، مسهل قوی نشاید داد. و پس از استفراغ، قرص گل به غایت نیک است.

فایده: در وقت لرزه، آب گرم در زیر جامه نهند و دست و پای را در آن گذارند که نفع تمام دارد. و حمام بعد از نضج مناسب است و پیش از نضج مضر است. و آنجا که ماده مایل به محدب جگر بود و در سر استخوان پهلو راست ثقل پیدا باشد، در این صورت، استعمال مدرات صواب بود؛ اما مدری که بسیار قوی نبود و به غایت گرم نباشد باید داد و شیرۀ

تخم کاسنی و بادیان و خیارین و خربزه و سکنجبین بزوری موافق است. و تخم کرفس نیز شاید اگر غلبه صفر را نباشد. و دیگر تدابیر از امساک غذا یوم نوبت و نادان مسهل در آن روز و جذب بخار از سر و اختیار آغذیه و جز آن همان است که در خالصه ذکر رفته.

انتباه: هر چند انتها نزدیکتر رسد، غذا لطیفتر دهند و روز آسایش، زیر با و غوربا و اناربا و دراج و تیهو و چوزۀ مرغ خانگی باید داد و حرکت و ریاضت نشاید کرد. و اگر ممکن بود، روز نوبتف کشکاب و غذا هیچ ندهند و به سکنجبین قناعت فرمایند. و اگر ممکن نبند، اندر آخر تب، کشکاب با شکر یا سبوس آب با روغن بادام و شکر و با اندکی پوست گندم به آب سرد و شکر توان داد و نزد من، پارچه‌یی یعنی تکه‌یی از نان خمیری یعنی نانی که پوست و مغز گندم هر دو در آن باشد یا شربت نبات بهتر از پوست است.

پوشیده نماند که غب غیر خالصه گاهی تا شش ماه باقی می‌ماند هر چند علاج صواب همی یابد و ایضاً درو عظم طحال و تهیج و سستی ظاهر می‌شود.

نوع پنجم: اندر شطر الغب

این تپی است که از ترکیب بلغم و صفرا تولد کند اما محل تعفن هر واحد جدا باشد و امتیاز بینهما بین یعنی آشکار بود. و علامات این تب، جهت آن که تب مذکور به حسب کثرت و قلت و غلظت و رقت احدالخلطین الممتزجین و به حسب استحکام امتزاج و عدم استحکام آن حدی معین ندارد و مختلف الاعراض می باشد، از حیطة ضبط کماهی خارج است؛ زیرا که گاهی غب دایره یا بلغمی دایمه آمیزند و بعضی این را شطر الغب خالصه گویند و گاهی غب لازمه بابلغمی دایره و گاهی غب دایره با بلغمی دایره و گاهی غب لازمه با بلغمی لازمه و با وجود آن گاه باشد که صفرا غالب بود بر بلغم یا هر دو برابر باشند.

بالجمله، ظاهرترین و خاص ترین علامات او آن است که یک روز نوبت تب درازتر و آهسته تر بود و یک روز سبک تر و لیکن گرم تر و آشفته تر باشد. این، بر تقدیری است که هر دو ماده دایره باشند؛ زیرا که بلغمی دایره، خود هر روز می-آید و صفراوی دایره، یک روز در میان؛ پس آن روز که صفراوی و بغمی جمع خواهد شد، اعراض نیز مشند خواهند شد؛ پس یک روز اعراض تب بلغمی فقط ظاهر خواهند شد و روز دوم اعراض بلغمی بمعنی یعنی همراه اعراض صفراوی بروز خواهند نمود و این، تحقق نمی باید مگر در ترکیب

مبادله. و بسیار بود که در یک نوبت دو بار یا سه بار فراشا پدید آید بهر آن که هنوز نوبت یک تب نگذشته که تب دیگر شروع کند یا اندر میانه تب هر دو ماده به هم باز کوشند.

دیگر آثار به حسب تب باید جست از اعراض لازمه او که ذکر یافته؛ مثلاً اگر بلغم غالب بود، نوبت‌ها درازتر باشد و فراشا و لرز ضعیف‌تر و نبض فشارده‌تر بود و اطراف سرد شود و بدن دیر گرم گردد. و اگر صفرا غالب بود، نوبت کوتاه‌تر باشد و اطراف زودتر گرم گردد و تشنگی زیاده باشد و عرق تمام کند و سرما و لرزه قوی‌تر بود و زود در گذرد و بول رنگین باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود، اعراض نیز برابر پدید آید.

گاه باشد که اندر شطر الغب، ماده بلغمی صفرا را عسرذتر کند و بدان سبب نوبت‌های صفرا درازتر گردد و بحران دیرتر شود. و گاه باشد که ماده صفرا بلغم را لطیف‌ند و زودتر نضج دهند تا بدان سبب نوبت‌های سبکتر شود و بحران زودتر کند. به هر حال، تب‌های مرکب، عسرتر باشد و دیرتر گذرد. . گاه باشد که شطر الغب، مدت نه ماه یا بیشتر بماند و باشد که حاده گردد یا به دق منجر شود.

علاج: طریقه دوا و غذا همان است که در غیر خالصه ذکر سافته مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و واجب است

که در استفراغ ماده بیشتر اعانت کنند نسبت به تطفیه و عام است که استفراغ به اسهال بود یا به قیء یا به ادرار یا به تعریق اما استفراغ به مسهل نشاید مادام که نضج پدید پدید نیاید؛ اما اگر طبع قبض بود، ملینا توان داد هر چند که نضج ظهور نکرده باشد و جهت نرمی طبع، آب لبلاب به غایت نیک است؛ پس اگر بلغم غالب بود، همراه جلنجبین دهند و اگر صفرا غالب بود، همراه ترنجبین یا شیر خشت دهند. و اگر هر دو برابر بود، همراه مغز فلوس خیار شنیر و آب تمرهندی و مقداری تربد دهند و دیگر تدبیر تعریق و تغذیه و نضج و اسهال و ادرار همان است که در غیر خالصه گفته شد. و «جالینوس» گوید کشکاب با اندکی پلپل درین تب نفع دارد خاصه اگر بلغم غالب بود.

صفت قرص گل که درین تب سود دارد؛ خاصه اگر صفرا غالب بود؛ گل سرخ، شش درم؛ تخم حماض و صمغ عربی، هر یک چهار درم؛ نشاسته، زرشک، بهدانه یا عصاره او، طباشیر و تخم خرفه، هر یک دو درم، کتیرا و زعفران و سنبل و راوند چینی، هر یک یک درم؛ کافور، دانگی. شربتبی دو درم.

دیگر که اندرین تب که به همراه اسهال و سعال بود نفع دهد؛ سنبل و هود و زعفران، هر یک سه درم؛ عصاره

زرشک، دودرم؛ راوند چینی، گل سرخ که تمام نشکفته باشد،
 لک طباشیر و صمغ عربی بریان و کهربا، هر یک پنج درم،
 تخم خرفه بریان کرده، شش درم؛ گل ارمنی، هفت درم.
 شربت‌ی دو درم و نصف.

دیگر که در آخر تپهای کهن سود دارد: گل سرخ و اصل
 السوس، هر یک چهار درم؛ ترنگین، سه درم؛ سنبل، افسنتین
 رومی و طباشیر، هر یک دو درم، شربت‌ی دو درم.

صفت حبی مسهل که از پس نضح توان داد: ایارۀ فیقرا،
 یک درم؛ شحم حنظل، نیم درم؛ سقمونیا، دانگی و نیم؛ کتیرا،
 دو دانگ؛ مقل، دانگی حب کنند چنان که رسم است.

حبیدیگر که اندر آخر تب‌های کهن هر شب دو درم
 بدهند: مصطکی و هلیله زرد، راوند چینی، عصارۀ غافث و
 عصارۀ افسنتین و گل سرخ، از هر یک یک درم، زعفران، نیم
 درم، جمله را به آب کاسنی بسرشند و حب سازند و در
 بعضی نسخه‌ها به عوض هلیله زرد، صبر سقوطری کرده‌اند.
 و اگر عصارۀ غافث و افسنتین بدست نیابند، غافث و افسنتین
 به جای آن توان کرد.

فایده: در «خف علائی» نوشته که اگر تب یک روز آید و
 دویم روز هیچ اثر نباشد، غب خالصه بود به شرطی که
 خالصه مرکب نباشد با خالصۀ دیگر. و اگر دوم روز نیاید، اما

اثری ضعیف پیدا بود، غیر خالصه بود. و اگر یک روز تب به شدت آید و دوم روز نیز آید اما کمتر از آنف شطرالغب بود. و گاه باشد که سع غب خالص مرکب شود و مانند شطرالغب یک روز کم و یک روز زیاده همی آید، بھر آن که یک روز نوبت یک غب می شود و روز دویم، نوبت دو غب و به واسطه اجتماع غبین در آن روز تب به شدت می آید؛ چنان چه در غب گفته شد.

باید دانست که غیر خالصه و شطرالغب در جمیع امور با هم متحداند چه در علامات و چه در معالجات و از تب های مرکبه هیچ تبی را نام نیست مگر این دو تب را.

قسم سوم: اندر حمیات بلغمیہ بسطیہ

از آن که گاه بود که بلغم در رگها متعفن شود و گاه بیرون رگها، آن را به دو نوع بیان کنم:

نوع اول: آن که بلغم بیرون رگها متعفن شود

چون معده و دماغ و شش و جز آن هر عضوی که خالی بود. این را «نایبه» و «مواظبه» گویند؛ زیرا که هر روز نوبت دارد.

و تب بلغمی را چند علامت است:

یکی، آن که بول، سپید و رقیق بود همچون آب اما در انتهای مرض سرخ و تیره شود. دوم، آن که نبض، ضعیف و

صغیر و مختلف بود و در آخرمتواتر گردد و شدید الاختلاف.
 سوم، آن که تشنگی نبود مگر آن که شور باشد بلغم و
 تشنگی لازم اوست اما به درجهٔ عطش صفرا نرسد.

چهارم، آن که اندر آغاز تب بسیار باشد که غشی افد؛ زیرا
 که تب بلغمی به هیچ حال از ضعف فم معده خالی نبود و از
 آن است که در وی شهوت طعام باطل باشد. «و قال بعض
 الاطباء: ان ضعف المعده خاصه لازمه لهذه الحمی کما ان
 عله الطحال لازمه للربیع و وجع الرأس للغب».

پنجم، آن که رنگ بدن همچون ارزیر بود و تهیج در روی
 و ترهل در بدن پیدا گردد و بسیار باشد که پهلوها نفخ آرد و
 سپرز بزرگ شود.

ششم آن که دهن تر بود و تلخ نباشد و براز نرم و رقیق
 بر آید و قیء با اسهال بلغمی پدید آید.

هفتم، آن ه عرق کمتر آید و اگر آید همراز نباشد اما گاه
 گاه بخارتر بر پوست ظاهر شود گویا عرق خواهد آمد. و آن
 چه از قلت عرق گفته شد در ابتدا است اما پس از آن که
 ماده پخته شود و لطیف گردد. عرق بسیار می آید.

هشتم، آن که حرارت او به حرارت صفراوی هرز نرسد و
 مدت نوبت وی بیشتر از هژده ساعد بود و مدت آسایش،
 شش ساعت و اگر چه بگسارد اما اثر تب اندکی درین باقی

باشد تا که باز غلبه نماید. و این، تپی است مزمن که شهرها یعنی ماه‌ها می‌ماند.

نهم، آن که ابتدا به برد و نافض کند و شدت و خفت نافض و برد به حسب اصناف بلغم است؛ مثلاً اگر زجاجی بود، نافذ شدید باشد و اگر حامض بود، برد شدید باشد. و اگر مالح بود، ابتدا به قشعریره کند و نافض ضعیف باشد و برد نیز مشتد نبود. و اگر ماده تب بلغم حار بود، اگر آن است که تا چند نوبت از قشعریره و برد و نافض هیچ پدید نمی‌آید. هر چون که باشد از دیگر تب‌ها کمتر بود سرمای او؛ بهر آن که او به طبیعی نزدیک است.

فایده: باید دانست که بلغم طبیعی، رطوبتی است سپید و با قوام و بی طعم اما طعم بلغم ناطیعی، یا شیرین بود یا شور یا ترش است و اگر سخت گرم شود، از شوری به تیزی گراید و آن را بورقی گویند و حکمه حکم الصفرا و گاه باشد که قوام بلغم همچون آبگینظ گذاخته گردد و آن را زجاجی خوانند و هم آن که چون دست بر بدن گذارند، حرارت یکسان باشد و هرگاه به موضعی دسن نهاده دارند، آن موضع گرم‌تر شود گویا چیزی گرم‌تر از قعرتن به ظاهر می‌بر آید.

فایده: تب مذکور اکثر به صبیان و عورات و خصیان و مرطوبیان و مردمی را افتد که چیزهای بلغم افزا بیشتر خورند

و استفراغ کمتر کنند و در هوای سرد و تر پدید آید و زمان نوبت او بیشتر در چاشت بود و بعد از آن به میان روز رسد.

علاج: تدبیر صواب آن است که تا یک هفته سکنجبین ساده عسشلی و کشکاب که درو اندکی بادیان و نخود پخته باشند و ماء العسل که در وی زوفا پخته باشند همی دهند. و کذلک سکنجبین با گلقد یا گلقد همراه گلاب و بادیان و مانند آن هر چه خفیف التلطیف بود. و از پس یک هفته قیء فرمایند و اگر مانعی نبود، بهترین وقت قیء، هنگام آغاز نوبت است. و موافق ترین مقیئات، سکنجبین عسلی است یا قندی با آب گرم آمیخته به حسب ماده، لیکن باید که سکنجبین و آب گرم کثیرالمقدار دهند و هر چه به آسانی برآید هم بر آن اکتفا نماید و الحال در قیء نفرمایند که اگر سکنجبین بر نیاید نیز سود دارد و ماده تب را لطیف کند و به امعا فرو برد.

اگر ماده غلیظ بود، سکنجبین به آب ترب یا به طبیخ ترب آمیخته دهند جهت قیء و بیشتر به تقویت فم معده کوشند و جهت تقویت معده، گلقد با اندکی انیسون خوردن و پودینه و مصطکی خائیدن و ضماد سک بر فم معده نهادن سود دارد. و آنجا که قیء خود به خود همی آمده باشد، بی تکلف باز ندارند؛ خاصه اندر ابتدا مگر آن که از افراط خوف ضعف

بشد یا خشکی پدید آید و جهت حبس او شربت پودینه مناسب است و تلین طبع اندر ابتدا به جز گلقد و سکنجبین نشاید اما اگر قوت قوی و طبع قبض بود و یک هفته گذشته باشد، هر شب دواء التربد دادن به غایت مفید است اگر چه اثر نضج ظاهر نیامده باشد و هر شب که دواء التربد دهند، باید ه صبح آن پنج درم گلقد خوراند و بر اثر آن ده درم سکنجبین عسلی نوشانند اما اگر طبیعت هر روز دو بار به فراغت اجابت می کرده باشد، این دوا نتوان داد.

دیگر قانون هارا که در شطر الغب مذکور شد مرعی دارند و تا چهارده روز نگذرد، سکنجبین بزوری و قرص گل نباید داد.

فایده: اگر بول درین تب غلیظ و رنگین بود و مانعی نباشد، فصد شاید کرد و به حسب نوع بلغم، ادویه و اغذیه اختیار باید نمود؛ مثلاً اگر ماده تب بلغم شور بود، چیزهای گرم ندهند بلکه به ادویه با رد ممزوج سازند چنان چه غلبه برودت را باشد؛ زیرا که بلغم شور در حکم صفراست. و اگر بلغم شیرین بود، چیزهای که در گرمی و لطافت معتدل باشد بفرمایند چون گلقد با سکنجبین ساده سرشته و مانند آن. اگر بلغم ترش یا زجاجی بود، چیزهای قوی تر و گرمتر و لطیف کننده تر خوردن امر نمایند چون فلافلی و کمونی و

مانند آن و در اسهال و ادرار همین قانون به خاطر دارند. و بدانند که گرسنگی و ریاضت نفع دارد و پس از انحطاط، استحمام سودمند است.

غذا درین تب اگر ماده بلغم شور بود، هر چه به غب به کار آید باید فرمود و الا حمصیه یعنی نخوداب و زیرباج و کشکاب نخود نیم کوفته و ماش مقشر که با زیره و گندنا و شبت پخته باشد؛ خصوصاً اگر بلغم حامض لزج بود. و اگر غذا قویتر خواهند، گوشت تیهو و مرغ و کبک و دراج و مثال آن بریان کرده صواب باشد. و سزاوار آن است که در غذا چیزی که تقطیع بلغم نماید چون آبکامه و سرکه و دارچینی و پودینه و مانند آن داخل سازند. و از هر چه تری فزاید، چون تره‌ها و میوه‌های تر و شیر و ماهی تازه و جز آن باز دارند. و آب سرد کرده و برف، زیان کار است در بلغم شور و تمره‌ندی عناب و آلو و امثال آن درین تب ضرر دارد؛ خاصه آن چه در معده ضعف آرد؛ اما اگر عناب و غیر با چیزهای دیگر که مصلح او بود آمیخته دهند ضرر نکند.

بہتر آن است که اغتذا بعد از فتور نوبت اتفاق افتد و اگر پیش از نوبت ناگریز بود، باید که از وقت تب به شش ساعت فاصله بود. و کمترین، چهار ساعت.

و اگر نانخواه را کوفته و بیخته با شهد بسرشند و مقدار

سه درم بدهند، تب بلغمی کهنه که سخت بلرزاند و دیر گرم شود دفع گردد. و غاریقون، یک درم تا یک مثقال با عسل سرشته همین عمل دارد. و اگر بذر الانجره یک مثقال با عسل سرشته بخوراند، چندان نفع دهد که محل تعجب بود. و اگر فلفل گرد و دانه الاچی کلان و نبات را برابر بگیرند و کوفته و بیخته موازنه سه ماشه تا شش ماشه خوردن فرمایند، تب لرزه بلغمی دفع نماید.

فایده: آن جا که در تب بلغمی از مسهل دادن مانعی باشد، باید که در تعویق و ادرار بیشتر کوشند اما بعد از آن به استعمال منضجات و ملطفات؛ تلطیف و نضج در بلغم راه یافته باشد و الا شرر دارد؛ «لاستفراغ الرقیق و ابقاء الغلیظ».

آنجا که ماده سخت غلیظ بود و به غایت سرد باشد، پس از استفراغ قوی، تریاق فاروق یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه توان داد به شرطی که بیمار، جوان و فصل تابستان و بلغم شور نباشد و الا از اینها هیچ نشاید داد و بر سکنجبین بزوری و گلقد و قرص گل قناعت باید کرد.

نوع دوم: آن که ماده بلغم اندرون رگها عفن شود
این، دو گونه باشد:

یکی، آن که بلغم شر و کثیرالحرارت در رگهای نواحی معده و جگر و دل عفونت گیرد و این را نیز محرقه گویند؛

چنان چه در محرقه گفته شد. دوم، آن که نه چنین باشد مقصود در این جا همین است و تب لازمه بلغمی مسمی است به «لثقه» به کسر لام.

علامت او همان است که در نایبه گفته شد مگر آن که درین تی اندر ابتدا لرزه هرگز نباشد اما برد و قشعیره گاه بود که باشد و گساریدن او سخت پوشیده بود و عرق نکند مگر آن روز که تب رها کند بتمامه.

بباید دانست که این تب پاره‌یی به دق مشابعت دارد؛ زیرا که حرارت او نرم و لازم می‌باشد و چون دست بر بدن گذارند حرارت محسوس نمی‌گردد مگر آن که زمانی دست نهاده دارند و بدین سبب طبیبان جاهل آن را دق پندارند. و قال «شارح الاسباب»: و «قد رایت كثيراً من المدقوقین عالجهم الجهال لهذا الاشتباه بعلاج اللثقه و استعمال المسخنات القویه و المسهلات الحاده و غیرها فتلوهم ظلماً». پس واجب آمد که بینهما فرق بیان کنم تا طبیب غیر ماهر مغالطه نخورد و از ظلم ایمن ماند و الا فرق بینهما نزد عالمان اظهر من الشمس است. کذا قال «شارح الموجز»: «حمی اللثقه یحدث عن عفونه البلغم و فیها اهراس العفونه و الأمتلاء ظاهره و فی الدق علامات الجفافه و عدم الأمتلاء باهره فکیف یشبه تلک بذلک. اللهم ألا ان یقال أن هذا

الاشتباه انما يقع عند اوایل الدق و اوایل اللثقه؛ لان فی اوایلها لا يظهر آثارهما ظهوراً بیناً».

بالجمله، فرق آن است که لثقه پس از تناول غذا مشتتد نمی گردد و سحنه ممتلی و منتفخ می باشد و نبض، صغیر و لین می بود و ایضاً تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم استفرغ و استحمام بر آن گواهی می دهد و تب و برد در مواظبه اشتداد می کند و نیز سن و بلد و وقت شاهد اوست؛ بخلاف دق که نبض درو صلب و ممتد بوده و سحنه روز به روز بگذارد و عقب اکل غذا حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا هیچ پیدا نباشد.

علاج: آن چه در نایبه گفته شد درینجا نیز به کار برند. و اگر امتلا در خون ظاهر باشد، فصد نمایند؛ اما در استعمال منضجات و ملطفات چندان دلیری که در نایبه کنند در اینجا نشاید؛ زیرا که بیم باشد که در تزاید، ماده لطیف تر گشته بر دماغ آید و سرسام آرد؛ خاصه اگر با صداع یا ضعف دماغ بوده باشد. اما سکنجبین ساده با گلقلند و سکنجبین که در وی قدری بیخ بادیان با آب کرفس پخته باشند یا جلاب جهت تقویت معده و تلطیف خفیف سودمند است. و اگر دماغضعیف بود، سکنجبین ندهند و بر گلقلند اقتصار فرمایند؛ خواه تنها خواه به عرق بادیان آمیخته و امثال آن هر چه

مشاهده واجب کند و به مغز خیار شنبلیله را فرود آرند. و اگر دماغ قوی بود و صداع نباشد و تب نرم بود، استفراغ بلغم نمایند به حبها که در وی شحم حنظل بود. و جهت ادرار بول، ماءالاصول دهند و استفراغ و ادرار بعد از نضح شاید. و قرص غافث در اینجا یعنی جهت نضح مفید است. و بعد از استفراغ، اقراص گل سود دارد.

فایده: بسیار باشد که این تب به آخر به استسقا منجر گردد پس هرگاه علامت‌های آن پدید آید به علاج آن مشغول باید شد.

صفت قرص افسنتین: بگیرند اسارون، افسنتین، انیسون، تخم کرفس، بادام تلخ، شکاعی و باد آورد و عصاره غافث و مصطکی و سنبل، هر یک دو درم. شربت‌ی سبک مثقال با پنج درم گل‌قند یا پانزده درم سکنجبین ساده.

آنجا که در سینه خشونت بد، جلاب بنفشه و سپستان و پرسیاوشان فایده دارد. و استحمام بعد از نضح تمام، کثیر النفع است به شرطی که در دماغ ضعف نبود و صداع نباشد. نوعی است از حمی بلغمی که آن را «انقیانوس» گویند. و وی آن است که اندرون سر دارد و بیرون گرم. و سبب این تب، بلغم زجاجی است که در باطن کثیر المقدار و جمع شود و عفن گردد و ابخره گرم ازو به ظاهر تن پراکنده شود

پس به سبب برودت ماده که در باطن است، برودت در باطن محسوس گردد و به سبب ارتفاع ابخره گرم به ظاهر، در ظاهر گرمی محسوس شود.

نوعی دیگر که آن را حمی «لیقوریا» گویند. و وی آن است که اندرون گرم بود و بیرون سرد و این، بیشتر نایبه افتد. و باید دانست که لیقوریا در اکثر از ماده بلغم پدید آید و گاه باشد که از ماده غلیظ صفراوی عارض شود. اما آن چه بلغمی بود، چنان باشد که بلغم اندر قعرتن عفن شود و گرم گردد و به سبب تسدید مسام یا رجوع حرارت غریزی به باطن یا به سببی دیگر بخار او به ظاهر تن کمتر رسد پس به ظاهر سرد بود و باطن گرم. و آنچه صفراوی بود، چنان باشد که صفرا اندر باطن عروق عفن گردد و بدان سبب تحلیل دیر پذیرد و بخار تن به ظاهر کمتر رسد پس ظاهر سرد بود و باطن سوزان.

علامت لیقوریای بلغمی آن است که: بول، خام بود و نبض، بطی و متفاوت باشد و در اکثر، نایبه باشد. و علامت لیقوریای صفراوی آن است که تب لازم باشد و برد و غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود.

علاج: آن که تدابیر این هر دو نوع که «انقیانوس» و «لیقوریای» بلغمی باشد، قریب به یکدیگر است و به طور

کلیه آن است که از اول مرض تا هفت روز به طبیخ تخم ترب و بیست درم سکنجبین ساده نوشانند و آن جا که سرمای قوی باشد، گلقد و سکنجبین عسلی به کار برند و هر چون که باشد پس از یک هفته مسهل دهند و در استعمال ادویۀ مسهله و غیره و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده و قانون که در لثقه و نایبه ذکر یافت مرعی دارند. و گلقد که درو مصطکی و انیسون بود جهت تقویت معده در سایر تبهای بلغمیه نفع تمام دارد.

لیقوریا که از صفرای غلیظ حادث شود، علاج او مرکب کنند از ادویۀ بلغمیه و صفراویه؛ چنانچه در شطر الغب ذکر یافته. و سکنجبین با گلقد به غایت نیک است.

نوعی است دیگر از حمی بلغمیه که در وی حرارت و برودت معاً یعنی با هم محسوس گردد به ظاهر و باطن. و سبب او، بلغم عفن کثیر البخار است که در ظاهر و باطن گرم نماید.

علاج او همان است که در انواع سابقه گفته شد.

فایده: گاه باشد که بلغم زجاجی در قعر تن بسیار متولد شود اما عفونت نپذیرفته باشد. و علامت او آن است که در باطن سردی محسوس گردد فقط و ظاهر تن بر حالت خود باشد. و گاه باشد که بلغم زجاجی در بدن منتشر شود بی آن

که عفونت پذیرد و علامت او آن است که به ادوار لرزه در بدن افتد و تب و حرارت هیچ نباشد. و سبب لرزه، ریختن ماده است بر عضلات.

علاج: تلطیف تدبیر کنند و نفض بلغم نمایند؛ خاصه به قی. و در این جا، ادرار و تعریق به استحمام و ریاضت اولی تر از اسهال است.

نوعی است دیگر که آن را «نهاری» گویند. و وی آن است که نوبت او در روز باشد و فتور او در شب.

نوعی است دیگر که آن را «حمی لیلی» گویند و وی آن است که به شب گیرد و به روز رها کند و این هر دو بد بود؛ اما نهاری اطول و درازتر باشد جهت قوت سبب و این هر دو تب باشد به دق انجامد.

علاج: آن چه در تبهای بلغمی ذکر یافته استعمال نمایند به قانونی که مذکور شد. گاه باشد که تب نهاری و لیلی حادث شود از بلغم زجاجی که پراکنده شود در بدن و عفونت کمتر داشته باشد.

علاج: تلطیف تدبیر نمایند و هر چه بلغم افزایشد منع فرمایند و ادرار به تخم خیارین و شربت بزوری و مانند آن و تعریق به مام و کد و ریاضت سود دارد و تنقیه بلغم ضروری است.

قسم چهارم: اندر حمیات سوداویه

وی اصناف است؛ چنان چه ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر و جز آن از اقسام اوست: اما از آنجا که ربع نسبت به دیگر اصناف بیشتر افتد، به نوع علیحده گفته آید و دیگر اصناف را هر چند تدابیر آنها همچون تدبیر ربع است لیکن جهت بعضی فواید به نوع جدا ذکر کرده شود انشاءالله تعالی.

نوع اول: اندر تب ربع

این بر دو گونه است: یکی آن که ماده او خارج عروق عفن شود و این را «ربع دایره» گویند. دوم، آن که داخل عروق عفن گردد و آن را «ربع لازمه» گویند. و هر یک به صنفی گفته آید:

صنف اول: در ربع دایره

وی آن است که دو روز در میان نوبت کند و چون که یوم اخذ او چهارم یوم است از یوم ترک آن، به ربع مسمی گشته است. و این تب، بیشتر عقب دیگر حمیات عفنیه پدید آید و گاه باشد که ابتداء عارض شود.

تب ربع، در اکثر، کم خطر باشد و ممکن است که با وجود تدبیر صواب تا یک سال بماند. و مردم بدین تب از امراض سوداویه چون صرع و مالیخولیا و از تشنج رهائی یابند. و اگر علاج چنان چه باید به وقوع نیابد یا خطا روی نماید یا ماده سخت غلیظ و خام بود، مدت وی طویل شود و باشد که دوازده سال بماند. و آن چه دراز کشد، بیشتر وقت-ها به استسقا انجامد.

علامت کلی وی آن است که نوبت نخستین، لرز و سرما کمتر باشد و در هر نوبت زیاده شود تا قریب به انتها و پس از انتها همچنان به تدریج کمتر گردد. و خاصه سرمای این تب است که با درد استخوان و تکسر باشد و نیک بجنباند و بلرزاند؛ چنان چه دندانها بر هم زند و پ=س از دیر بدن گرم شود. و مدت نوبت ربع خالصه، بیست و چهار ساعت باشد و مدت آسایش او چهل و هشت ساعت پس جمله ساعتها از ابتدای یک نوبت تا ابتدای نوبت دیگر هفتاد و دو ساعت باشد.

اما علامت جزئی که به حسب اختلاف ماده ظهور می-نماید از آن که اصناف تب ربع پنج است، آن را نیز به پنج وجه بیان کنم.

پوشیده نماند که تب ربع یا از عفونت سوداء طبیعی بود

یا از عفنت سودای غیر طبیعی، و سودای غیرطبیعی، خالی نیست از آن که از احتراق خون حاصل شود یا از احتراق صفرا یا از احتراق بلغم یا از احتراق سودا؛ «کما قالو: کل خلط یحترق یصیر سوداء غیرطبیعی». و مراد از احتراق خلط، نه آن است که سوخته خاکستر شود بلکه مقصود از آن فناء رطوبت اجزاء اوست و باقی غلیظ گشته ماندن.

اما علامت آن که از عفونت از سودای طبیعی افتد آن است که نبض صغیر بود و اسباب سودانگیز چون تناول عدس و گوشت گاو و کرنب و ماهی نمک سود و مانند آن اتفاق افتاده باشد. و این، بیشتر در سن کهولت و به خداوند مزاج سرد و خشک و در خریف پدید آید.

اما علامت آن که از احتراق خون افتد، آن است که غلبه خون پیدا باشد و سرخی بول و شیرینی دهان و گرانی بدن ظاهر بود و این بیشتر به جوانان و مردمان تن آبادان کثیر الا کل و در ایام ربیع پدید آید.

اما علامت آن که از احتراق صفرا افتد، آن است که نوبت قصیر باشد و عطش بسیار بود و تلخی دهان و کثرت عرق و سرعت و تواتر نبض و التهاب و غضب و ابتدا به قشعیریه و جز آن که از لوازم غلبه صفرا است پیدا باشد. و این، بیشتر به مردم جوان که مزاج شان گرم و خشک بود و اغذیه و

ادویه گرم و خشک اکثر تناول کنند پدید آید و عقب حمیات صفاویه روی نماید.

اما علامت آن که از احتراق بلغم افتد، آن است که بول سپید و غلیظ باشد و سردی ملمس و بطؤنبض و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا بود و عقب حمیات بلغمیه پدید آید و بیشتر به مرطوبیان روی نماید.

اما علامت آن که از احتراق سودا افتد، آن است که افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و سرخی بدن مایل به سودا و کبودی و لاغری بدن و کمودت لون و کثرت شهوت پیدا آید و هر چه در عفونت سودای طبیعی گفته شد ظهور نماید. فایده: در جمیع انواع ربع، نخست، بول سپید و رقیق و خام و مایل به حضرت می باشد و بعد از انتها، سیاه و غلیظ می گردد؛ لهذا گفته اند که کمتر شدن لرز و سرما و غلظ و سیاهی بول در حمیات سوداویه، نشان نضج ماده است.

علاج: تدبیر مشترک در جمیع اصناف این تب آن است که روز نوبت از طعام و شراب باز دارند، خاصه از آب سرد، و اگر روزه گیرد بیمار در آن روز بهتر باشد. و قیء در شروع نوبت مفید است. و هر چه گرم و خشک بود یا سرد و خشک باشد یسا بادانگیز و سریع التعفن بود ضرر دارد؛ چون

میوه‌های تر و شیر و جغرات و شفتالو و انگور و امرود؛ چه این همه بادانگیز و سریع‌التعفن است. و کذلک حرکات عنیف و اندیشه و خشم و غم و جز آن مضر است خصوص روز نوبت. و در ابتدا، تلطیف تدبیر و استفراغ قوی ممنوع است اما پس از نضح، استفراغ قوی ضروری است و در ابتدا اگر مسهلی خفیف دهند تا قدری ماده کمتر شود بهتر باشد و حقنه نرم، به غایت ستوده است.

بهترین غذای روزهای آسایش، شوربای گوشت طیور است چون تیهو و چوزه مرغ خانگی و مانند آن هر چه در گرمی و نرمی معتدل بود. و آن چه سرد و تر باشد نیز کم مضرت است؛ زیرا که تریف ضد سوداست اما باید که سردی او با اندازه باشد که ماده را خام نسازد و نضح را دیر نیفکند. و در ابتدا هر چه ادرار را قوی کند نشاید داد چون خربزه شیرین و بادیان و مانند آن؛ زیرا که جهت استفراغ رقیق و ابقای غلیظ، نضح را باز پس می‌افکند.

بدانند که پیش از غذا در آب گرم نشستن و هر روز به حمام معتدل رفتن که عرق نیارد و دل گرم نکند و به زود بر آمدن، نفع تمام دارد. و فصد، در همه اصناف توان کرد مگر آن جا که خون سرخ و صاف آید که در این حالت، البته خون نباید گرفت که ضرر دارد.

اما تدبیر به حسب هر صنف چنان است که:

اگر ربع دموی بود، نخستین رگ با سلیق یا اکحل زنند از دست چپ و رگ را فراخ باید زد؛ پس به قوام و رنگ خون نظر کنند اگر سیاه و غلیظ است به قدر حاجت بگیرند و اگر سرخ و صاف است بند کنند. و بدانند که اگر ماده از شدت غلظت بر نمی آید، پس آن را به استحمام و دیگر تدابیر ملطفه به اصلاح آورند پس فصد نمایند. و جهت تنقیه سودابه به اسهال، ماءالجبن که آن را به افمیمون قوت داده باشند بنوشانند. و کذلک هر چه مخرج سودا بود و شدید الحرارة نباشد؛ چون بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و لب خیار شنبر و ترنجبین مطبوخ ساخته بدهند. و برای ادرار، سکنجبین و ماءالشعیر به ترتیبی که بالا ذکر یافته نفع تمام دارد. و آنجا که حرارت قوی نبود و ماده نضج یافته باشد، سکنجبین با آب بادیان تر، کثیرالاثراست. و اگر التهاب و حرارت بسیار بود، از سکنجبین با آب کاسنی سبز و آب هندوانه و دیگر مبردات مرطبه نفع دارد. و اگر ماده تب غلیظ بود و زمان طویل شده باشد، باید که در روزهای آسایش، پنج مثقال گلقد یا شربت سکنجبین آمیخته به آب گرم بدهند. و چون از اول بیماری بیست روز گذشته باشد، مطبوخ شاهتره و مطبوخ هلیله توان داد. و ادرار بعد از اسهال

بهتر عمل کند. و اگر از پس نوبت به حمام معتدل برند و چندانی که تری گرمابه اندر رگها و اندامهای او اثر کند بدارند و عرق هنوز نیامده باشد که برون آورند، بدین تدبیر خلط، نرم و پخته شود. و اندر اول مرض، به جگر و سپرز عنایت باید کرد تا صلابت بدین ها نیفتد. و بعد از فصد، گوشت مرغ و تیهو و گوسفند جوان که در شوربای آن ماش مقشر و نخود نیم کوفته پخته باشند سود دارد با قفق آبکامه و آب تمر هندی آب انارین.

اگر ربع صفراوی بود، نخستین، به تبرید و ترطیب مبالغه فرمایند. و جهت ایت کار، آب کشک و جو و شیره خرفه و تخم خیارین و سکنجبین و جز آن هر چه لایق باشد بدهند. و در ابتدا برای تلین طبع، طبیخ بنفشه و آلو و سپستان و مویز و بیخ مهک و تخم کاسنی و مغز فلوس آمیخته مناسب است. و کذلک شربت گل مکرر و شربت بنفشه و ماءالجبن. و بعد از گذشتن بیست روز از اول مرض، مطبوخ هلیله که در او افتیمون و سنا و تمر هندی و شاهتره و بنفشه باشد سود دارد. و درینجا حمام بعد از نضح، نفع دهد.

غذا، ماش و برنج با غوره بهتر است. و اگر قوی ضعیف بود، روز راحت را گوشت طیور نیزتوان داد. و آنجا که نوبت آخرروز باشد و بیمار ضعیف بود یا از غذا باز نتواند ماند،

اول روز چیزی سبک رخصت است که بدهند. بلکه در بعضی امکانه چنان مشهود گشته که اگر اول روز چیزی از غذای سبک دادند و نوبت در آن روز کمتر شد و اگر هیچ ندادند، افزون تر گشته و لهذا گفته اند که این تصرفات بر رأی طبیعت دانا موقوف است هر چه اصلح بود بکند.

فصد درین قسم هر چند دیرتر کنند بهتر است و باشد که نخستین اولی تر بود. و آنجا که مانعی نبود، در آغاز نوبت قیء آوردن به غایت نیک است. و اگر ربع بلغمی بود، هر بامداد ده درم گلقدن عسلی در پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس دو سه جوش داده صاف کرده بدهند و روز نوبت، خاصه وقت آغاز به طبیح شبت و تخم ترب و سکنجبین قیء فرمایند و بعده یعنی پس از آن جهت تقویت معده گلقدن خوراندند.

اندرین تب، در ابتدای علت هیچ استفراغ نشاید کرد اما اگر تلیین مطلوب باشد، پنج درم مغز تخم معصفر کوفته و ده درم شکر در نیم من آب لبلاب خورائیدن صواب باشد. و اگر لبلاب پیدا نشود، پنج درم هلیله سیاه کوفته و پنج درم تخم معصفر در مویزاب کرده بدهند. و اگر هر هفته یکبار گل انگبین مسهل خوراندند، نفع تمام دهد. و اگر بیمار محروم باشد و نحیف و فصل گرما بود، تلیین طبع به ماءالجبن و شر

یا حقنهٔ نرم نمایند. و سکنجبین بزوری جهت تلطیف و تقطیع سودمند است و ریاضت و مالیدن بدن آهسته برای تنتیج مسام و تعدیل خط نفع دارد و غذا، شوربای مرغ و کبک سازند و اگر تلین خواهند، چغندر و اسفناج بیفزایند.

هرگاه نشان نضج ظاهر آید، مسهل قوی استعمال فرمایند؛ چون مطبوخ اف تیمون و حب اف تیمون و مانند آن هر چه مخرج بلغم و سودا بود. و بعد از اسهال، قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث جهت تقویت سپرز باید داد. و آن جا که سرمای قوی بود، ابتدای نوبت، آب گرم که درو بنفشه و بابونه خیری و گل سرخ جوشانیده باشند نزد مریض گذارند و بفرمایند که ردائی بر سر گیرد تا بخار بیرون نرود و زمانی شایسته بدارد.

صفت سفونی که پس از ظهور نضج هر هفته یکبر بدهند: هلیلهٔ کابلی و هلیله سیاه، هر یک هفت درم؛ بسفایج و اف تیمون، هر یک سه درم، هلیله را کوفته و بیخته بدارند. شربت، سه درم شکر بدهند. و عقب آن آب گرم خورند.

هرگاه تب دیر ماند باشد و زمستان بوده باشد، معجون انگزد، فلافلی و دیگر معجونهای گرم نفع دارد و مثرودیطوس و تریاق بزرگ مقدار دو دانگ هر هفته کثیر الاثر است. و ادویهٔ حکمای هند درین مرض به غایت عجیب

النفع است. و فصد توان کرد اگر مشاهده واجب کند.
 اگر ربع سوداوی بود خواه سبب او عفونت طبیعی باشد
 خواه احتراق سودا، باید دانست که تدبیر او قریب تدبیر ربع
 بلغمی است و استفراغ قوی پیش از نضج نشاید کرد. و بعد
 از ظهور نضج و کم شدن لرزه، مسهل قوی و فصد و مدرات
 و دلک همه جایز است. و مسهل درین به دفعات دهند «مع
 مراعات قوت فیما بین المسهلات»؛ زیرا که ماده سودا
 عسرالانفعال است و لذا زود بر نمی آید و پس از استفراغ
 ماده را نضج باید داد تا هم قوت به حال ماند و هم ماده
 بتمامه مستوصل گردد. و تقویت جگر و سپرز در ابتدا به
 سکنجبین و در وسط علت قرص زرشک و قرص غافث لازم
 دانند.

هیچ استفراغی روز نوبت جایز نیست مگر قی. و پس از
 نضج چون رگ زنند، باسلیق باید زد خاصه از چپ. و رگ
 باید که فراخ گشاده شود. و باشد که به فصد صافن حاجت
 آید و در مسهلات این ربع، افتمون و بسفایج و غاریقون و
 حجر ارمنی و حجر لاجورد و حجر الاسود و خربق سیاه
 بیشتر باید کرد. و «جالینوس» گوید بسیاری ربع سوداوی را
 علاج کردم بدین طریق که از پس نضج مسهل دادم و از پس
 آن چند روز شربت افسنتین خورانیدم و بعده یعنی پس از آن

تریاق بزرگ فرمودم سود داد. و هر چه گرم وتر است توان داد به شرطی که سریع العفونت نباشد.

تنبيه: سر هر ماه فصد اسليم کردن و قدری خون گرفتن در جميع اقسام سود دارد. و روز نوبت سپرز را مالیدن و محاجم بلاشرط بر آن نهادن و بسیار مکیدن، مجرب این درویش است که به غایت نفع می دهد. و اگر محجمه ناری نهند بهتر باشد.

صنف دوم: اندر ربع لازمه

سبب او عفونت سودا است در داخل عروق. و علامت وی، لزوم تب است و به نوبت ربع مشتد گشتن و هر چه در دایره گفته شد پیدا بودن مگر لرزه که او در لازمه نباشد.

علاج: رگ باسلیق زنند. و جهت نضح، گلغند دهند پس برای ادرار، سکنجبین و امثال آن نوشانند هر چه در گرمی و سردی معتدل بود. و چون تلین مطلوب بود، به مطبوخ افمیمون و حب افمیمون طیب را ملایم سازند و در ابتدا به حقه نرم بسند کنند. و مسهل قوی بعد از نضح تمام باید داد و قیء در روز نوبت به سکنجبین و آب گرم فرمایند. و عقب قیء به گلغند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند. و استحمام به آب شیرین و دلک ملایک نفع دارد. و دیگر تدابیر همان است که در دایره ذکر یافته مع مراعات حرارت و برودت پس آن چه در خور حال بود از آنجا بر گیرند. و گاه باشد که به فصد صافن حاجت آید.

نوع دوم: اندر دیگر حمیات سوداویه

که اسامی هر یکی از آن به حسب مجیئه او ماخوذ است؛

مثلاً اگر سه روز در میان آید، خمس گویند؛ زیرا ه یوم اخذ مع یوم ترک، پنجم روز است. و کذلک اگر چهار روز در میان آید. سدس خوانند و هم چنان قیاس کنند سبع و تسع و عشر را و زیاده برین کمتر اتفاق افتد. و قال «القریشی»: «شاهدنا رجلاً کانت به حماه تنوب کل ثمانیه عشر یوماً نوبه واحده». و این درویش نیز عورتی را دیده که سیزده روز در میان او رزا تب می آمد. و از آن که این چنین حمیات اکثر مشهود اطبا گشته، انکار «جالینوس» ازین تبها اعتبار را نمی-شاید و حال آن که بر انکار این تبها دلیلی ندارد به جز آن که می گویند من در عمر خود ندیده ام؛ گو که ندیده باشد، نادیدن او دلیل نمی تواند شد.

بالجمله، ماده این تبها همان ماده ربع است لیکن غلیظتر و کمتر است. و تبهای مذکوره، از سودای بلغمیه بیشتر افتد. و بدترین انواع به قول «بقراط» خمس است؛ زیرا که گاه باشد که مقدمه دق و سل بود و گاه باشد که بر تبع آن پدید آید، و «بوعلی» گوید مراد «بقراط» خمس مطلق نیست؛ بلکه آن است که بعضی از تبهای خمس بدتر از تبهای دیگر است.

علاج: تدبیر این تبها همان است که در ربع گفته شد. و از آن که ماده اینها علیظه می باشد، به تلطیف بیشتر باید کوشید

اما چیزهای به غایت گرم و مسهل قوی نشاید داد؛ پس اگر محموم، تن هُبادان یعنی چاق و بسیار خوار بود، به اخراج بلغم کوشند و اگر لاغر و نحیف باشد، به اخراج سودای سوخته توجه نمایند و هیچ استفراغ پیش از نضج نکنند و اغذیه و اشربه به حسب حرارت و برودت مزاج اختیار فرمایند به نهجی یعنی به گونه‌ای که ذکر یافته و روز نوبت، قیء لازم دارند و مراعات جگر و معده و سپرز مرعی دارند بدانچه در بلغمی ذکر رفته و گلغند و سکنجبین قلیل الحموضه نفع دارد.

مقاله دوم اندر حمیات مرکبہ مختلفه که نامی

ندارد

اقسام مرمبات بسیار است و از حیطه ضبط خارج هستند؛ زیرا که اجناس تبها بسیار است و اختلاف ترکیب فیما بینهم بی شمار و گاه باشد که دو تب که از یکدیگر به جنس دورتر باشد مررب شد؛ چون دق با عفونی. و گاه باشد که دو تب از یک جنس به هم مرکب گردد چون عفونی با عفونی؛ خواه متحد النوع بود، چون ترکیب غب با غب و ربه با ربع و جز آن و خواه متغیر النوع باشد، چون ترکیب غب با ربع یا با مطبقه و جزء آن. و این ترکیب، گاه بر سیل انتظام بود، مثلاً دو غب به هم مرکب شود پس بر و تیره نوایب بلغمی هر روز همی آید و کذلک سه ربع که با هم ترکیب باید و آن نیز همچون نایبه نوبت می دارد هر روز و و همچنان بسیار مرکبات است که به اوقات محفوظه آید و اینها را آن چه مرکب است ه ر یک ظاهر توان دانست یعنی از چیزهایی که از آنها ترکیب یافته اند به خوبی معلوم می شوند. و گاه بر سیل اختلاط باشد؛ چنان چه تبی لازم بود و بگسارد و بگیرد و بلانظام و از عدم تعیین آن را نام نتوان نهاد و این چنین

تب را «مختلط» گویند.

بدان که ترکیب حمیات، یا بر طریق مداخله باشد یا بر سبیل مبادله یا بر نهج مشارکت. اما ترکیب مداخله آن است که هنوز یک تب در بدن باشد که تب دیگر داخل شود پس بالضرور أعراض مشتد گردد. و ترکیب مبادله آن است که بعد از گساریدن یکی دیگری در گیرد؛ خواه به مجرد مفارقت خواه بعد از زمانی. و تکیب مشارکت، آن است که هر دو تب معاً درگیرند خواه ترک آنها معاً باشد یا نه و مشارک را نیز مشابکه گویند جهت شدت مداخله.

بالجمله، در معرفت این تبها مهارت تمام در کار است تا مغالطه نیفتد؛ خصوصاً شناختن ترکیب عفونی با دق که سخت مشکل است و لهذا گفته‌اند که بر نوبت‌های تب اعتمادی نشاید کرد؛ زیرا که عند ترکیب درهم اختلاط می‌افتد و اعتبار نوبت ساقط می‌گردد پس درینجا باید که به دیگر عوارض که به هر واحد مختص است استدلال کنند.

باید دانست که هرگاه تب نخست بلرزاند و لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تب هر وقت سرما و لرز معاودت کند و از پس دو لرز یک بار عرق آید، حکم باید کرد که تب مرکب است. و همچنین هرگاه اندرت ب مطبقه لرز قوی باشد و مدت آن و مدت سرد ماندن دست و پای

سخت دراز گردد و تب مرکب باشد. و هرگاه نوبت تبها کوتاه بود و زود ازود و معاودت کند، دلیل قوت سبب و بسیاری و تیزی ماده باشد و سخن گروهی که گفته‌اند دو تب لازم مرکب نشود معتبر نیست.

علاج: به تأمل تمام دریابند چگونگی ترکیب را پس به حسب آن هر چه در بسایط او مذکور است ترکیب نموده به عمل آرند مع مراعات وقت و حال. و هر کدام تب که قوی-تر و خطرناک‌تر بود، ازالۀ وی نسبت به دیگر اهم دانند. و این جزئیات، موقوف بر رای طبیب حاذق است تا هر چه مناسب بود به عمل آرد.

اولی‌تر اندر تبهای مرکبه و تبهای خمس و سدس و جز آن آن است که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت اندر اعضای اصلی نیاویزد و به دق نکشد. و آن جا که تب از احتراق اخلاط بود، گاه گاه استفراغ فرمایند و بیشتر در تسکین کوشند و از اشربه و اغذیه هر چه لطیف بود بدان امر نمایند تا خلط محترق نگردد و در جمله، تقویت دیگر و سپرز لازم دانند و همهٔ قوانین که بال اذکر یافته در اینجا نیز مرعی دارند.

فایده: از جملهٔ تبهای مرکبه که به اسمی مخصوص است، «شطر الغبم است و «غب غیر خالصه» و آن در مقالهٔ نخستین

جدا جدا ذکر یافته. و اکثر فواید که در معالجه مرکبات باید،
در آنجا مذکور است و هرگاه تدبیر مرکبه مطلوب شود، آن
را نیز به نظر آرند.

مقاله سوم: اندر تبها که بر تبع آماسها پدید

آید

این دو گونه باشد؛ زیرا که آماس نیز بر دو گونه است؛ یکی، آن که بر ظاهر تن حادث شود. آن که در باطن بدن عارض گردد.

اما آن چه بر تبع آماسهای ظاهر پدید آید، نخست، از جنس حمی یوم ورمی گفته شد و اسباب این آماسها را اکثر، اسباب بادیه باشد؛ چون زخم و سقطه و ضربه. و هرگاه این تب که حمی یوم است بگردد و جنسی دیگر شود، سبب آن، صعبی آماس و بسیاری و بدی و سمیت ماده و امتلا باشد که از اسباب سابقه حاصل شده باشد.

علامت این تب آن است که نخست در اعضای ظاهره چون بن ران و بغل و پس گوش آماس ظاهر شود و بر تبع او تب پدید آید.

علاج: تدبیر این قسم در حمی یوم ورمی گفته شد به تفصیل و در اورام مغابن و طاعون نیز گفته آید.

اما آن چه بر تبع آماسهای باطن تن پدید آید، تب عفونی باشد و صعوبت و سهولت این تب به حسب دوری و

نزدیکی عضو متورم باشد از دل و نوبت‌های تب به حسب ماده‌ها بود و به حسب اندکی و بسیار و رقیق و غلیظی آن. در جمله، تبها که بر تبع آماس‌های باطنی پدیدآید بسیار نوع است. و آماس‌های باطنی، بعضی نام خاصه دارد و بعضی نه اما آن چه نام خاصه دارد، سرسام است و برسام و خناق و ذات‌الجنب و شوصه و ذات‌الریه و ذات‌الصدر و ذات‌العرض. و آن چه نام ندارد بسیار است؛ چون تب که از آماس جگر و آماس مری و آماس سپرز و آماس معده و آماس روده و آماس‌گرده و آماس‌مثانه و آماس رحم پدید آید.

علامت و علاج این تبها همان است که در باب هر یک از عضو متورمه مشروحاً ذکر یافته. و باید دانست که درین تبها، رخصت اندر آب سرد دادن و در آبن نشستن و به گرمابه رفتن هیچ نیست. و آنجا که آماس دموی با صفراوی بد، خرقة‌ها با آب خرفه و کاهو و گشنیز ترکه با اندکی آرد جو سرشته باشند آلوده و سرد کرده بر جایگاه عضو متورم بر نهادن روا باشد.

مقاله چهارم: اندر تب وبایی

معنای وبا، فساد هواست. و باید دانست همچنان که آب به سبب دیر ماندن در موضعی یا به سبب آمیزش چیزی گنده شود، هوا نیز به سبب دیر ماندن در میان درخت‌ها و مغاک‌ها یا به سبب اختلاط بخارها و دخان‌های بد متعفن گردد و هر هوایی که درو رطوبت بیشتر بود، عفونت زودتر زودتر قبول کند نسبت به هوای خشک؛ لهذا در تابستان که هوا گرم و خشک بود، و با کمتر باشد. و پوشیده نیست که اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر است؛ پس هرگاه او عفن شود، اخلاط را زود گنده سازد؛ خاصه اخلاط نواحی دل را و فساد هوا، بیشتر کسی را اثر کند که کثیر الجماع و ضعیف القوی و مفتوح المسام بود و بدن او از اخلاط ردیه ممتلی باشد. و آثار حدوث وبا، نابودن فصول سال بر طبع خود و با وجود آن، بسیاری ستارهای دنباله دار و نمناکی هوا و بسیاری حشرات در زمین و قلت باران و کدورت هوا که روزی غباردار بود و روزی بی غبار و دوام ابر با گرمی روز و خشکی شب و گریختن موش و دیگر چرنده‌های زمین. این همه نشان حدوث وباست. و اکثر آن است که وبا در آخر تابستان و خزان واقع شود تبهای مهلکه پیدا آرد.

تب و بائی را نه علامت است و این علامات گاه باشد که
 بتمامه در یک شخص پدید آید و گاه باشد که بعضی از آن
 ظاهر شود و قلت و کثرت ظهور آثار او به حسب قلت و
 کثرت ردائت ماده است.

بالجمله، نخستین علامت آن است که ظاهر تن سخت گرم
 نباشد اما در باطن، اندوه و تا سه و حرارت قوی بود.

دوم، آن که دم زدن از حالی طبیعی بگردد پس بعضی از
 نفس تنگ شود و بعضی را متواتر و بعضی را بلند و بعضی
 را بدبوی. نفس منتن، دلیل هلاک باشد.

سوم، آن که گاه باشد که عرق نیز گنده آید.

چهارم، آن که نبض صغیر و متواتر بود و بول به سیاهی
 زند و براز، نترم و کفناک و گنده و بدرنگ باشد.

پنجم، آن که سپرز بزرگ شود یا حالتی شبیه به استسقا
 پدید آید.

ششم، آن که غثیان، رنج دهد و قیء صفرای و یا
 سودای لاحق گردد و اشتها بر طعام نشود و سر معده به
 جانب دل درد کند و سرفه خشک ظهور نماید.

هفتم: آن که تشنگی شدید و خشکی زبان و دهان لازم
 باشد و بن دندانها و درون دهان بیاماسد و خواب نیاید و
 عقل مختلط شود و اندام سست باشد و قوت ساقط شود و

غشی افتد.

هشتم، آن که بترهای سرخ بر ظاهر بدن ظاهر شود و باز پنهان گردد و بسیار باشد که طاعون بر آید.

نهم، آن که اشتداد تب در شب زیاده شود.

انتباه: گاه باشد که درین تب اعراض مذکوره از ابتدای تب شروع نماید و به آخر، دست و پای سرد شود و غشی افتد و باشد که لیثر غس عارض شود و به کزاز و تشنج ادا کند. . گاه باشد که حرارت تب سخت ظاهر نباشد نه در ظاهر نه در باطن و دلیل یعنی قاروره از حال طبیعی بسی دور نبود و بیمار زود هلاک شود.

در جمله، حمی و بایی بدترین اصناف حمیت است خاصه اگر طاعون با وی یار یعنی همراه بود و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند. «اللهم عافنا عن جميع البلیات».

علاج: هرگاه تب و بایی ظاهر شود، به زودی تن را از خلط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج و خانه را به میوه‌ها و عطریات با رده چون کافور و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و سیب و لیمو شیرین و گلاب معطر سازند و هر ساعت قدری گلاب و سرکه بهم آمیخته در خانه بپاشند و محافظت کنند تا باد خارجی در نیاید. و چون به ترویج حاجت آید، هوای خانه را به مروجه بجنابند و سقف خانه باید و مسکن هر

چند که از زمین برتر بود بهتر بود خاصه آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد. و باید که هر صباح قرص کافور بهتر بود خاصه آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد. و باید که هر صباح قرص کافور به آب غوره یا رب سیب یا رب بهی یا رب ترشی ترنج و یا رب ریواج و یا رب لیمو هر کدام که میسر آید حل کرده بدهند. و اگر ازین ربوب چیزی میسر نشود، سرکه به آب سرد و گلاب آمیزند و سرد کنند بر یخ و قرص کافور آمیخته بنوشانند.

بدانند که آب شدید البرودت یکبار شکم سیر دادن بعده یعنی پس از آن جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد و مصابرت بر عطش و جوع سخت زیان کار است و لهذا گفته اند که درین تب لقمه هایی چند از اغذیه مناسبه البته باید داد؛ اگر چه آرزوی طعام نباشد. و اغذیه که سریع الهضم و مانع العفونت و مقوی القوی بود اختیار باید کرد؛ چون سماقیه و اجاصیه و حصرمیه. و آنجا که قوت ضعیف باشد، گوشت چوزه و دیگر طیور نیز توان داد اصلاح کرده. تبخیر صندل و کافور و پوست انار و برگ بید و برگ مورد و آبئوس و چوب گز و سیب لازم دارند. و صندل و کافور و سرکه و گلاب بر سینه نهادن و در شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سودمند است. اما هرگاه شکم طرنجیده شود و اطراف

سرد گردد و هنگام تنفس سینه بر آید و خواب نیاید و اختلاط عقل روی نماید، باید که اضمده سرد را از سینه دور کنند و بیمار را به جامه گرم در پوشند تا که حرارت از باطن به ظاهر میل کند.

پوشیده نماند که اهم مهم درین مرض تقویت دل و دماغ است و ازاله عفونت، و از آن که عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند، واجب است که از اغذیه رطبه و هوای رطوبت ناک حذر کنند و از اینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد؛ زیرا که بخور عطره، هم مصلح هواست و هم مجفف او و کذلک تقویت می دهد دل و دماغ را و خشک می سازد رطوبات را و زایل می کند عفونت اخلاط را اما باید که مجمره دور باشد و بخور به درجه اعتدال بود چنان چه بیمار را هیچ مضرتی از آن نرسد و نفس خفگی نکند.

فایده: در ایام وبا، اصحا را واجب است که اگر خلط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند. اما بی حاجت به تنقیه، تسکین اخلاط بهتر از تحریک است، زیرا که بسیار در طبیعت و هر چه مفتح مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن ضرر دارد ولذا باید ازو باز مانند و غذا بست به عادت کمتر خورند تا امتلا نیفتد و گوشتها را به

سماق و زرشک و ریواج و ناردان یعنی دانه انار و چوزه و سره پخته تناول نمایند و اگر گوشت نخورند بهتر باشد.

در ایام وبا، تریاق و مثرودیپوس و انگزد خوردن نفع تمام دارد. و بعضی برآند که صبر و مر و زعفران هر سه برابر کوفته و بیخته مقدار یک درم با قند یا عسل هر روز بخورند فساد هوا اثر نکند اما باید دانست که استعمال این چیزهای گرم وقتی رخصت است که هوا سرد بود و خورنده، مزاج سرد و تر داشته باشد و گرنه هرگز ازین اشیای خارچیزی نباید خرد که زیان کلی دارد و روزه و گرسنگی و تشنگی و تناول بقول و حبوب که در آن سال روئیدن باشد منع است. و از آن که به فساد هوا و ارض آب نیز فساد می-گردد، احوط آن است که آب را جوشیده خورند و از آبهای چاه و حوض احتراز فرمایند و آب انهار اختیار نمایند و آب باران نشاید خورد. و آنجا که فساد هوا عام بود، هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و لا هر جا که فساد نبود بهتر است چه صحرا و چه خانه. و روغن گاو به وفور خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد.

مقاله پنجم: اندر حمی جدری و حمی حصبه

باید دانست که جدوی و حصبه و حمیقاً اگر چه در امراض جلد به مقاله‌ی مستقله ذکر خواهد یافت اما درینجا که مبحث حمیات است بیان تبی که لازم جدری و حصبه است واجب دیده‌اند. و این هر دو از جوشیدن خون عارض شود؛ خواه غلیان او بر سیل تصرف طبیعت باشد چنان چه در سن طفلیت پدید آید به واسطه پختن خون خام؛ زیرا که خون کودک، خام و تر بود و ممکن نیست که چیزی گرم و تر پخته شود و از حالی به حالی بگردد بی آن که بجوشد و چونخون بجوشد، اکثر آن است که بر جلد بثور ظهور نمایند و کمتر باشد که چون خون بجوشد و پخته شود بر ظاهر چیزی از بثور پیدا نیاید، «کما هو یشاهد فی بعض الاطفال» و خواه غلیان بر وجه نا طبیعی باشد؛ چنان چه بروز می‌نماید در ابدان مستعدّه او از ثوران اخلاط به اسباب خارجیه یا داخلیه و این هر دو از جمله بیماری‌های وباست یعنی مثل و با واگیر است و لذا هرگاه در ولایتی ظاهر شد، در آن فصل خلقی بسیار بدان بیماری گرفتار شود.

فرق درین هر دو از جهت نوع ورم آن است که ماده

جدری که آن را آبله و نغزکان گویند، خونی باشد گرم و کثیر المقدار و به رطوبت مایل و از آن است که دانه او بزرگ حجم باشد به مثابه عدس بزرگ یا بزرگتر از آن و از بدن برداشته بود و به زودی ریم کند و در ابتدا سرخ باشد و نزدیک نضج بخ سپیدی زند. و گاه باشد که هم از ابتدا سپید یا زرد بر آید و قلیل المقدار و پراکنده بود و این اسلم است خاصه اگر بتمامه زود بر آید و زود پخته شود. و گاه باشد که چهلو دارد و در هم پیوسته و کثیرالمقدار بود و رنگ آبیسیاه و بفسجی باشد و بر سینه و شکم بسیار بر آید و بطی البروزی النضج باشد و این با خطر بود و کذلک اگر خون از جدری بر آید یا نخست آبله بر آید پس تب گیرد سخت بد باشد و هم چنان اگر بعد از برآمدن آبله تب فرو نیاید، نیک باشد. و گاه باشد که آبله مضاعف بود یعنی در جوف آبله بثره دیگر باشد.

اما ماده حصبه، خونی باشد تباهتر و صفراوی و به پیوست مایل بود لهذا بثور او کوچکتر باشد مشابه کاووس و با پوست ملتصق باشد و برداشته نبود و ریم نکند بلکه چون مغز شود یعنی بهبود یابد، خشکریشه آرد و پوست او همچون سبوس جدا گردد و در ابتدای ظهور بثور حصبه بر بدن، همچون قرص براغیث ظاهر می شود سرخ رنگ خفی

الحجم و بعده یعنی پس از آن دانه او صورت میگیرد.
حصبه مهلک است نسبت به جدری خاصه آن چه سیاه و
صلب و کبود و بنفش باشد دیر بر آید و به دشواری نضج
یابد و غشی و اندوه متواتر دارد و قاتل باشد. و کذلک آن
چه دفعه غایب شود و بعده یعنی پس از آن غشی افتد ردی
باشد. و بهترین و اسلمترین علامات در آبله و حصبه آن
است که نفس بر جای بود و شعور بر حال و میل بخ غذا و
آب برقرار.

علامت تب جدری و حصبه آن است که پشت درد کند و
بینی بخارد و سیلان اشک و سرخی چشمها و صداع و گرانی
سر و بدن و همه آن چه از لوازم حمی مطبقة دموی است
پدید آید و بیمار در نئاب ترسد و هرگاه به پشت بازگردد،
پای او بلزرد و همیشه در جلد سوزش و خلش یابد، و باشد
که بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس و گرفتگی آواز
عارض گردد.

فرق در تب جدری و حصبه آن است که تب حصبع
گرمتر و تا سه ناکتر از تب آبله باشد و درد پشت در وی
کمتر شود و قلق و غثیانت بی حد. و حصبه در اکثر، دفعه
بیرون آید و آبله بتمامه اگر زودتر بر آید در سه روز و لا در
یک هفته؛ پس هرگاه که این آثار وی نماید، خاصه در ایام

ظهور او خصوص کسانی را که بر نیامده باشد، حکم باید کرد که آبله یا حصبه پدید خواهد آمد.

علاج هرگاه این تب ظاهر شود و خون غالب بود، رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند؛ پس اگر خون غالب تر بود و مانعی نباشد، چندان خون بگیرند که غشی افتد؛ زیرا که خون کمتر بر آوردن با وجود بسیاری حاجت ضرر دارد. و اگر از فصد مانعی بود، حجامت نمایند یا ارسال علق فرمایند. و اولی تر در تب حصبه آن است که اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد، نخست لختی صفرا کمتر کنند به ملینات اگر طبع نرم نباشد و به تسکین مشغول گردند و فصد نمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید کرد و کذلک آن را که یکساله نباشد حجامت نباید فرمود.

بعد از اخراج خون بر غلیان او نظر کنند که قویست یا غیرقوی: اگر قوی الغلیان باشد، چیزی کهمغلظ و مبرد و مسکن ود بود به خوردن دهند تا لختی جوش او فرو نشیند. و اگر غثیان خون قوی نباشد، حاجت به تغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی در هیچ حال در حمی جدری و حصبه اگر چه بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده‌اند به تغلیظ تبرید خون؛ برای آن که چون خون بجوشد و طبع به دفع او کوشد،

اگر در چنین وقت به تغلیظ و تبرید توجه نمایند، طبع را از دفع فضلهو از کار خویش باز داشته باشند. و هرچون که بود، مبالغه در تبرید نشاید؛ خاصه اگر تنقیه اتفاق نیفتد.

سزاوا آن است که درین تب، تلیین طبع نفرمایند مگر در تب حصبه که صفرا غالب بود و طبع، قبض باشد یا حمی آبلکه که از قبیل بلیدیه باشد؛ یعنی بدن، ممتلی نماید اما رنگ بشره سخت سرخ نباشد و تب گران بود و سخت فروزان نباشد و نبض، موجی بود که در این حالت، از تلیین چاره نباشد؛ بلکه در حمی بلیدیه حاجت به فصد کمتر بود و به اسهال بیشتر. و آن چه گفته شد از فصد و تبرید و تغلیظ خون و تلیین طبع، تا همان تا همان وقت است که آبله و حصبه ظاهر نشده باشد؛ زیرا که چون ظاهر شود، احتراز مبردات و مغلظات و ملینات واجب است که این هم مخالف اراده طبیعت است. و فصد و حجامت نبرممنوع است مگر آنجا که خون به غایت بود و سن شباب و عادت و حال تقاضا کند که درین صورت با وجود ظهور بثور، فصد کردنو پاره‌یی خون بر آوردن روا باشد تا بیمار سبک شود و ماده لختی کمتر گردد.

باید دانست که هرگاه بثور نمودار شود، باید که تن مریض به جامه‌یی گرم و نرمپوشند و هوای خانه معتدل

سازند تا مسام بگشاید و عرق خفیف آید و بثور به سهولت برون آید و در این حالت، آب سرد جرعه دادن و صندل و کافور بویانیدن تقویت می‌دهد دل را و اعانت می‌نماید طبیعت را بر اخراج ماده به ظاهر تن. و ایضاً هنگام ظهور آثار بثور، محافظت اعضای عزیز چون چشم و بینی و حلق و گوش و شش و روده و بند گشادهای یعنی مفاصل لازم شناسند تا آبله در اینها بیرون نیاید و طریق حفظ آن به تفصیل گفته آید.

آن جا که ماده غلیظ یا مسام بسته بود و نشان عظمت آن است که بثور بر سینه و نواحی او بیشتر بر آید به دیگ مواضع کمتر و چهارم روز گذشته باشد و هنوز تمام آبله یا حصبه برود نکرده بود و نشان بستگی مسام، خشونت جلد است و عرق کمتر آمدن و بثور به تأجیل یعنی به کندی بر آمدن نه به تعجیل باید که به تلطیف ماده غلیظ و تفتیح ماده مسام بسته توجه نمایند و تدبیر وی آن است که بر حال مریض نظر فرمایند که حرارت او به کدام درجه است به حسب آن معالجه نمایند؛ مثلاً اگر نبض و نفس بر حال طبیعی بود و غشی و حرارت و اندوه در باطن بسیار نباشد و زبان سیاه نبود، باید که هوای خانه را مایل سازند به حرارت اندک و آب سرد ندهند و چیزی سرد نبویانند و عندالحاجت

آب تازه می‌داده‌ع باشند و گاه گاه آب گرم بنوشانند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر به آب عنب الثعلب و قند سود دارد. و آن چه به غایت نفع دهد، این است: لک مغسل، چهار درم؛ عدس مقشر، هفت درم و کتیرا، سه درم، جمله را به یک کاسه آب کلان بجوشانند او چون نیمه صاف نمایند و بدهند. اگر درین مطبوخ دو درم گل سرخ و هفت دانه انجیر و دو درم بادیان و ده دانه مویز با دانه بیفزایند بهتر باشد. و اگر انجیر فقط بجوشانند در آب و قدری زعفران در آن آمیخته بدهند نفع تمام بخشد. و خاصیت انجیر است که ماده را به ظاهر بر آورد.

آب گرم در زیر مریض داشتن جهت بثره و تفتیح مسام کثیرالنفع است. و طریق او آن است که بیمار را بنشانند و دو پیاله آب به غایت گرم در زیر آن گذارند و دامن از پیش و پس محکم سازند و بالای آن جامهٔ دیگر پوشانند و اِزاری سفت از شیب گردن به حوالی تن در پیچد تا تمام بدن را بخاراو در رسد و به سر و روی بر نشد. اما اگر نبض و نفس متعسر باشد و غش و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود، چیزی گرم نشاید داد و به همان تدبیر سابقه بسند باید کردغ یعنی بدن به جامه پوشیدن و هوای خانه متعدی داشتن و جرعه جرعه آب سرد دادن و عطریات با رده بویانیدن. و

ایضاً اگر به آب گرم عرق آورند به طریقی که گفته شد روا باشد؛ لیکن به نهجی یعنی به گونه‌ای باید که تلواسه خفگی بیفزاید و کذلک هرگاه بشور ظاهر شود و باز روی به اندرون نهد و اظاهر مخفی همی شود. و این بد بود و باید که طبع را یاری دهند تا ماده درون نگراید و جهت این کار هر چه برای سرعت خروج بشور گفته شد مفید است. و شیرۀ بادیان تر یا خشک و شیرۀ تخم کرفس تر یا خشک تنها یا هر دو به هم آمیخته خوراندن نفع دارد.

فایده: هرگاه در آبله یا در حصبه حرارت مفرط بود و پوشیدن جامه ضعف یا غشی آرد، هوا خنک کنند و کافور و صندل بویانند اما تن پوشیده دارند تا هر دو مطلب حاصل شود یعنی به استنشاق هوای بارد و مبردات، حرارت باطن راحت یابد و دل گرم نشود و به پوشیدن تن به جامۀ گرم مسام بسته نگردد. و اگر با وجود اصلاح هوا اشمام روایح با رده ترویج نیابد، گاه گاه جامۀ او را از جایگاه سینه و دل سبک تر کنند و احتیاط نمایند تا خنکی جز بدان موضع نرسد. و هر گاه آبله بر آمده باشد و تا سه و تب و حرارت از اندرون کمتر نشود و زبان سیاه باشد، با این همه حال‌ها، تن را گرم داشتن خطای عظیم باشد. و هرگاه غشی افتد، جز به مراعات دل و علاج غشی مشغول نباید شد. و وقتی که

آبله و حصبه بروز تمام کرده باشد، شربت‌های سرد به حسب حاجت باید داد و تا شایبه حرارت و ضعف و قوت پیدا بود، سررشته پرهیز به دست شاید داشت تا نکس نیفتد. و تدبیر طعام و شراب به فایده علیحده گفته آید.

بدانند که اسهال در آخر حصبه خطر عظیم دارد؛ پس اگر در آخر آبله و حصبه شکم نرم شد، به شربت حب الآس و صمغ عربی و گل ارمنی و قرص طباشیر قابضو رب بهی و مانند آن باز دارند. و اگر اسهال دموی بود، به شربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند؛ اما اگر خون ناب آید، امید خلاصی نباشد و اگر قابضات دهند آماس پیدا کند و زودتر هلاک سازد.

اگر در این مرض رعاف افتد تا خون صاف نیاید منع او نشاید اما چون سبب ضعف شود، فی الفور به حبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حبس رعاف در رعاف گفته شد، و فتیله در سیاهی آلوده به گرد آسیا آمیخته در بینی نهادن، حبس رعاف می‌نماید. فتیله پنبه به سرکه آغشته و سحیق مازو نیم سوخته آلوده در بینی گذاشتن و بلغار تراشیده در بینی نهادن و اطراف و خصیه بسن همین حکم دارد. و آن را که خواب نیاید، در آخر مرض شربت خشاش توان داد. و سرفه مقلق، به لعوقات مناسبه دفع توانکرد و

همچنان هر عرض را به چیزهای موافقه زوال توان نمود. فایده: در محافظت بعضی از اعضای عزیز که عند ظهور نشان آبله توان کرد: اما محافظت چشم، آن است که سماق اندر گلاب تر کنند و بیالایند و اندکی کافور درو گذاخته بچکانند. و آب گشنیز تر و آب تخم انار ترش و مازو به گلاب سائیده در چشم چکانیدن، چشم را از آبله نگاه دارد. و حضض و صبر و شیاف مامثل و افاقیا از هر یک درمی و زعفران، نیم دانگ، همه را کوفته و بیخته شیاف سازند و به آب گشنیز تر بسایند و بیرون چشم طلا سازند همین عمل دارد. و اگر آبله پدید آمده باشد، مافور اندر گلب حل کنند و به چشم چکانند. و هرگاه این تدبیرها سود ندهد و چشم سرخ باشد یا بر سیاهی چشم بثور ظهور کرده باشد، سرمه اصفهانی و کافور به آب گشنیز حل کنند و هر لحظه به چشم اندر چکانند. و سرمه با گلاب سائیده نفع تمام دارد؛ خاصه اگر استعمال او اول اتفاق افتد. و شیاف ابیض به شیر عورت در آن را که بثور در چشم بر آمده باشد سودمند است. و هرگاه بدانند که چشم بر آمده می شود از امتلائی و آن را جحوظ گویند باید که بعد از استعمال ادویه مذکوره در چشم، رفاده بر پشت گذارند و تخته سرب به اندازه چشم بالای رفاده نهند و به عصابه بر بندند تا چشم ر افرو نشانده

دارد و گاه گاه همی گشایند و باز بر بندند.

محافظت بینی آن است که سرکه گلاب یا سرکه تنها هر لحظه چند قطره بچکانند یا بیمار خود استنشاق نماید. و اگر صندل و شیاف مامثیا و آب غوره شیاف سازند و آن را با گلاب یا آب بسایند و استنشاق فرمایند یا در بینی چکانند نفع دهد. و روغن گل یا روغن مورد اقدری کافور چکاندن و اندرون بینی مالیدن سدمند است.

محافظت حلق آن است که به مجرد ظهور آبله و تحقیق تب جدری و حصبه، بفرمایند که انار با دانه بخاید و آب و فرو برد هر ساعت و به شربت خرنوب غرغره نمایند. و اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب بجوشانند و بپالایند و بدان تغرغر فرمایند، سخت صواب باشد. و تغرغر به آب سخت سرد، نفع تمام دارد خاصه اگر گلاب به او یار یعنی مخلوط کنند. و نیز رب انار و رب شاه توت سودمند است.

محافظتشش آن است که چون آبله در بدن ظاهر شود و سینه و آواز درش باشد و حرارت قوی نباشد و طبع نرم نبود، اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و که نفع تمام دارد. و اگر حرارت قوی باشد، لعاب اسبغول و لعاب بهدانه و قند و روغن بادام بدهند و بادام کوفته در دهان داشتن، سود

دارد. و این لعوق مفید استک صفت: مغز تخم کدوی شیرین، دو جزء، مغز بادام سپید کرده، یک جزو، قند، سه جزو و کتیرا یک جزو، کوفته و بیخته و به لعاب اسبغول یا به لعاب بهدانه بسرشد و بلیسانند. و اگر طبع نرم باشد، بگیرند صمغ عربی و مغز بادام بریان کرده و مغز تخم خیارین بریان کرده و نشاسته بریان کرده و به لعاب اسبغول بریان کرده بسرشد و لعوق سازند.

محافظت مفاصل آن است که صندل و شیاف مامثیا و گل ارمنی و گل سرخ خشک و اندکی کافور به گلاب بسایند و اندکی سرکه برو چکانند و بر بندگان یعنی مفصل‌ها طلاء نمایند. و اگر بر بندگاه خراجی بزرگ پدید آید، زود بشکافند تا ریم او بر آید بعده یعنی پس از آن تدابیراندمال جراحی نمایند.

محافظت امعا آن است که شراب مورد و قرص طباشیر و رب بهی می‌داده باشند هر قت؛ خاصه چون آبله اندر انحطاط افد؛ زیرا که چون آبله از ظاهر تن رو به کمی نهد، گاه باشد که بقیه ماده به امعا ریزد پس در این وقت رعایت آنها ضروری باشد.

فایده: اندر طعام و شراب خداوند آبله و حصبه: باید دانست که سبب آبله، حرارت غریبی است که اندر خون

رطوبت ناک اثر کند و آن را بوشاند؛ پس بهترین اطعمه و اشربه در ی چیزی باشد که با سردی میل به خشکی دارد چون پوسته جویا پوست عدس به آب انار ترش یا به آب غوره یا به آب ریواج آمیخته.

اگر طبع خشک بود و در سینه و حلق درشتی باشد و حرارت سخت عظیم نبود، پوست جو یسا جلاب دهند و اشربه ترش منع نمایند. اگر طبع نرم بود و حرارت عظیم و سینه و حلق درشت نباشد، پوست را دیگ باره بریان نمایند و با قرص طباشیر قابض دهند. و اگر صمغ عربی و طباشیر را با قدری نبات آمیخته بخوراند روا باشد. و آنجا که نرمی طبع مفرط بود، کشکاب از کشک بریان کرده و انار دانه و تخم خشخاش که هر سه برابر باشد مرتب سازند. و آنجا که حلق درشت بود و خواب نیاید، از کشک بریان و تخم خشخاش کشکاب پزند و انار دانه آمیزند و دیگر صنایه به حسب وقایه یعنی بر حسب هر نوع بیماری موقوف بر رای طبیب حاذق است.

از آن که ماده حصبه کمتر و تباه تر باشد و سبب او بسیار صفرای سوخته بود که خون را تباه کند، پس بهترین طعام و شراب در وی سرد و تر باشد تا با خشکی و تیزی صفرای سوخته برابری کند و خون را به صلاح آرد؛ چون کشکاب و

لعاب را به آب غوره یا آب انار ترش و مانند آن آمیخته باید داد که استعمال العبه و کشکاب و آب تربز و آب خرفه و آب کدو و امثال آن بی حموضا ضرر دارد. اما اگر در حلق درشتی بود، حموضات نباید داد و پوست جو با جلاب باید فرمود. و باقی تدابیر همان است که در آبله گفته شد.

بدانند که ترنجبین در حصبه منع کرده‌اند و گفته‌اند که مضرت او در حصبه چون مضرت عسل است محرور را و تا سه و غثیان و بی قراری میفزاید. و کذک بنفشه و آب لبلاب در حصبه ندهند که غثیان و تا سه می‌آرد.

فایده: اندر احتیاط اصحا که از ابتلای این مرض محافظ مانند و اگر بر آید کمتر باشد: هرگاه آثار ظهور آبله در فصل‌های سال در یابند، جوانان را که چهارده ساله باشند و آبله بر نیامده باشد فصد کنند و آن را که کم از دوازده ساله باشد حجامت نمایند یا ارسال زلو فرمایند و هر چه در باب احتیاط کردن از وبا گفته شد به عمل آرد. و بدانند که طعم سرد بالقوه و شربت‌های خشک چون شربت عناب و سکنجبین و جز آن و اسبغول و شکر و مانند آن و شراب کدو سفوف طباشی و قرص کافور و غیر آن خوردن نفع تمام دارد و در آب سرد نشستن و بدان غسل کردن سودمند است.

لازم است که درین ایام، کودکان و جوانان جدری و حصبه نابراًورده را از شیر و شیرینی و گوشت و بادنجان و جز آن از اطهمه گرم و فاکه هر چه گرم و خون افزا بود خاصه از خرما و خربزه و عسل و انجیر و انگور منع نمایند. کذلک از تعب و ریاضت و جماع و ملاقات حرارت آفتاب و آتش و غبار و خوردن آب‌های ایستاده احتراز فرمایند و به آب فواکه طبع را نرم کنند گاه گاه و قبض طبع روا ندارند و بقول سرد و حموضات نفع دارد و گوشت بی امتزاج ترشی و تره نباید خورد.

فایده: بسیار باشد که چون آبله برآید، خود به خود نغز شود یعنی بهبود یابد و حاجت به پزاندن آبله و خشک کردن او و تدبیر خشک‌ریشه نیفتد و گاه بود که بدین تدبیرها حاجت آید. و تدبیر پزاندن و خشک کردن و خشک‌ریشه زایل ساختن مع تدبیر زوال نشان آبله، در مقاله جدری و حصبه گفته خواهد شد در باب ضبط امراض ظاهریه انشاءالله تعالی.

مقاله ششم: اندر حمی غشی

یعنی تبی که بی هوشی و ضعف آورد. و وی دو نوع است:

نوع اول: آن که از بلغم خام افتد

این چنان باشد که بلغم خام در بدن افزون شود و عفن گردد و تب آرد و چون تب آید، ماده حرکت نماید و قدری از آن به جانب دل و حوالی او ریزد و روح را سرد کند و بالضرور، قوت شود و غشی افتد. و باشد که به سبب ضعیفی فم معده غشی رو نماید و تبهای بلغمی از ضعیفی فم معده کمتر خالی باشد. و آنجا که هم فم معده ضعیف بود و م ماده بردل ریزد، سخت قوی باشد؛ لاجتماع السببین.

علامت حمی غشیه بلغمیه آن است که ترهل در بدن و تهیج در روی پیدا بود و بر دور تب بلغمی دور گند و رنگ روی صاحب او بر یک حال نمایند و اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مایل به کبودی و سیاهی و گاهی به سبزی و چشمها تیره گردد وقت هیجان و اندر رود یعنی چشمها فرو رود و لب او لب کسی نماید که شاه توت خورده باشد در سرهای پهلو درد و نفع پدید آید و اگر قیء آید ترش آید.

انتباه: گاه بود که صفرای غلیظ مخلوط به بلغم شود و حمی غشی آرد و ادوار او نیز مثل بلغمی باشد اما سوزش احشاء و دیگر آثار ترکیب صفراویبر آن گواهی دهد.

علاج: باید دانست که تدبیر این تب شدید الصعوبت است خاصه اگر در اندامهای اندرونی ورم باشد که در این صورت فلاح مرجو نبود یعنی امید بهبودی نیست و علاج را مدخل نباشد. و وجه صعوبت علاج این تب آن است که اگر کار بر طبیعت واگذارند و از دوا و غذا باز دارند، از آن که ماده بسیار است و خام، قوت طبیعت با وجود فقدان غذا دفع آن نتوان نمود و قوت بتمامه باطل گردد. . اگر غذا داده شود، از آن که هضم درست نباشد نیک هضم نیابد و مدد ماده تب گردد. و اگر خواهند ماده را به رفق کمتر کنند، از آن که ماده خام و بسیار است از دارو ضعیف العمل مطلوب حاصل نشد و ایمن نتوان بود که ماده به حرکت آید و بر نیاید و منفذهای تنفس و روح را مسدود سازد و حبس کند. و اگر خواهند استفراغ قوی فرمایند، قوت فایت نکنند؛ زیرا که استفراغ ناکرده و خلط ناجنبنانده غشی همی افتد چه جای آن که خلط در حرکت آید و ماده نضج نیافته برآید.

پس سزاوار آن است که از شروع تب تا سه روز به جز ماءالعسل ساده چیزی دیگر ندهند و اگر قو ضعیف بود، از

کشکاب جو و نخود چاره نباشد و اگر قویتر از آن مطلوب شود، قدری نان اندر جلاب یا اندر ماءالعسل ثرید کرده و توان داد و عندالضعف به مثلث دادن، دفع غشی می نماید. و آن جا که طبع مجیب بود، باز نشاید داشت ا که خوف سقوط قوت نشود. و آنجا که طبع قبض بودف نخست روده ها به حقه نرم قلیل الحدت چون آب چغندر که در او اندکی نمک باشد پاک کنند. و قانون علاج این تب از آن که تلطیف ماده است بی آن که گرم شد، هر چه دهند از اشربه و اغذیه باید که ملطف و قلیل الحدت باشد. و تقلیل حدت ملطفات، به حسب حرارت فصل و مرض و مزاج، کمتر و بیشتر توان کرد.

بهترین تدابیر درینجا مالش بدن است به دستهای درشت و مختلف تا خلط لطیف شود بی آفت. و آن را که بی روغن مالش خوش نیاید، روغن خیری و روغن کنجد تازه و جز آن که درو قبض نبود و سرد نباشد چون روغن زیت و گل و قسط مالیدن می شاید/ و ترتیب مالش آن است که نخست ساقها از زانو تا قدم فرو مالنده بعده یعنی پس از آن رانها از بالا به زیر بعد از آن دستها از دوش تا کف پس از آن پشت و سینه از فوق به تحت و باز رجوع نمایند به مالش پایهای به طریقی که گفته شد همی کنند به مرتبه یی که

پوست سرخ شود و بیم باشد که بیمار بی هوش گردد. و چنان باید که روزگاری یک نیمه در مالش رود و یک نیمه در خواب.

مسکن او در گرمی و سردی معتدل باید و اگر هوا سرد بود مایل به گرمی شاید و خواب معتدل نفع دارد و مفرط، زیان و آب سرد، منع باید کرد. و مریض اگر بدان معتاد بود و تابستان باشد، سکنجبین به آب سرد آمیخته دهند و در زمستان، سکنجبین به آب گرم و آب گرم تنها باید داد و تا ممکن بود هیچ آب به جز سکنجبین و گرمابه معتدل مفید است. و آن را که قیء آسان بد، بفرمایند که نفع کلی دارد. و سکنجبین عسلی با یک درم تخم کرفس و آب عسل با یک درم زوفا هر صباح دادن سودمند است اگر فصل سخت گرم نباشد.

فایده فصد در این مرض به هیچ وجه روا نیست؛ زیرا که سبب بیماری، ماده خام است و از اخراج خون، تن سرد شود و خلط خام تر گردد و هضم باطل شود.

انتباه: آن جا که در باطن آماس بود، مثلث و قیء رخصت نباشد بلکه هیچ علاج روا نبند؛ زیرا که امید نجات مفقود است؛ و لیکن از آن که دست از علاج کشیدن پرده غیب دریدن است و بیمار را ناامید ساختن و مورد «لاتیأسوا من

روح الله» گشتن، تدبیر این موقوف بر رأی طبیب است که آن چه به ورم الیق و به غشی اوفق بود، توکلاً علی الله استعمال می نموده باشد و در رعایت قوت همی کوشد.

نوع دوم: اندر حمی غشیه که از صفرا افتد

این چنان باشد که صفرا رقیق تر شود و عفن گردد و میل به سمیت نماید و عند حرکت ماده از حرارت تب قدری از آن ماده سمیه به دل ریزد و غشی آرد. و علامت او آن است که در اکثر به دور غب آید و بدن به زودی به لاغری گراید و در یک نوبت یا دو نوبت فتور و سقوط قوت و نبض رو نماید و در مدت اندک، احوال مریض چنان شود که بیمار سالها است. و این تب، اکثر در ابدان گرم که در غایت حرارت و یبوست بود عارض شود. و حمی غشیه که از ماده رقیقه سمیه صفراویه حادث گردد و به دو سه روز قوت ساقط کند، ردی و مهلک باشد؛ خصوصاً اگر در معده و جگر ورم باشد.

فایده: حمی غشیه که به سبب غم و هم یا بی خوابی یا استفراغ کثیر واقع شد، اسلم بود.

علاج: هر لحظه ماءالشعیر به آب انارین بدهند و آب خرفه و تخم خیارین و شربت بهی و سیب و صندل و فواکه بخوراند؛ خاصه بر برف سرد کرده. و بر سینه، صندل و

گلاب ضماد نمایند و برگ بید بر روی گلاب پاشیده در فراش اندازند ریاحین خوشبوی و فواکه عطره بویانند و مسکن را بیاریند به روایح طیبه. و اگر طبع قبض بود، به آب شعیر و آب کدو سرد کرده حقه نمایند. و چون وقت نوبت قریب رسد، نان در آب انار میخوش یا در آب لیمو یا ریواج تر کرده چند لقمه بخوراند تا از همه جهت ترشی معده را قوت دهد و مانع کثرت انصباب صفرا گردد و باشد که منع تام نماید. و چون غشی افتد نیز نان به چیزهای مذکور تر کرده در حلق باید انداخت رقیق کرده. و اگر تب شدید الحرات بود، قرص کافور و مانند آن باید داد و از اشربه هر چه دهند بر برف و یخ سرد کرده باید داد و هر چه در محرقه مذکور است استعمال باید نمود. و آنجا که در معده و جگر ورم باشد، به حسب او تدبیر باید کرد تا باشد که به تقدیر شفا موافق آید.

فصل سوم: اندر حمی دقی

وی آن است که حرارت غریبه به اعضاء اصلی خصوصاً دل آویزد و فنای رطوبات ثلثه طبیعیه بدن نماید. و باید دانست که در تن مردم سه نوع رطوبت است که هرگاه یکی از آن خارج شود دق پدید آید. و معنی «دق» در لغت «هذو» و «هزال» است و از آن که حرارت این تب هاذی و نرم می-باشد و هزال و لاغری لازم دارد، بدین نام مسمی گشته.

فایده: در ذکر رطوبات ثلثه: نخستین، رطوبتی است که برسان شبلم اندر رگهای صغار و همه اندامهای اصلی پراکنده است و منفعت وی آن است که عند فقدان غذا، بدل مایتحلل شود. دوم، رطوبتی است که به اعضا آمیخته باشد و بدان مانند گشته لیکن هنوز انجماد تام نیافته باشد و این رطوبت عند وصول حرارت قیه و اتفاق ریاضت مفرط می-گدازد و به تحلیل می-رود. سوم، رطوبتی است که اندامهای اصلی بدان سرشته شده است و پیوسته اجزای همه تن از آن است.

هرگاه این رطوبات فانی شود، پیوستگی همه اعضا باطل گردد. و اطبا رطوبت اول را تشبیه داده‌اند به روغن که در

چراغدان است و رطوبت دوم را به روغنی که در فتیله اندر خورده باشد و رطوبت سوم را به روغن که پیوستگی اجزای پلیته از آن است. پس هرگاه رطوبت نخستین از تن کم شود خاصه از حوالی دل چنان باشد که روغن چراغدان خرج شود و مدد فروغ گسسته گردد و کار بدان حد رسد که روغنی که پلیته اندر خورده است خرج خواهد شد و این، درجهٔ نخستین دق است و وی زود علاج پذیرد لیکن دق را درین وقت مشکل توان دانست؛ زیرا که دق در این حالت مشابهت دارد به حمی لثقه و فرق بینهما در لثقه گفته شد. اما هرگاه رطوبت دوم خرج همی شود، چنان باشد که روغن پلیته صرف شود و این درجهٔ دوم دق است و درین وقت دق را ذبول گویند و ذبول، آسان توان دانست و سه مرتبه دارد: اول و میانه و آخر؛ آن چه به مرتبهٔ آخر بود، علاج نپذیرد و آن چه در ثانی و اول باشد، به دشواری به شود. ما هرگاه رطوبت سومی خرج شدن گیرد، چنان باشد که رطوبتی که اجزای پلیته بدان پیوستگی دارد نیست شود در این حالت، دق را «مفتت» و «محشف» به معنی شکننده گویند و به هیچ وجه علاج پذیر نباشد؛ الا ماشاءالله.

بدان که اعضای متشابه الاجزا دو گونه است: یکی آن که از منی متکون شود و آن را اعضای «اصلیه» و «منویه» گویند

و وی استخوان است و غضروف و رباط و عصب و وتر و غشا و شراین و آورده. دوم، آن که از خون متولد گردد و وی گوش است و شحم و سمین و آن را اعضای «دمویه» نامند.

باید دانست که تب دق یا از اسباب سابقه عارض می‌شود یا از اسباب بادیه. اسباب سابقه، چون تب محرقه است و ورم گرم سینه و شطر الغب و حمی یومیه و ورمیه و حرارت معده و جگر و شش و جز آن از حمیات عفنیه و غیر آن که حرارت به دل باز دهد و ازین جمله است که طیب از روی اضطرار عند ضعف قت و غشی بیمار ماء اللحم دهد یا دواء المسک و بدان سبب دل گرم شود و مرض به ق انجامد. اما اسباب بادیه، چون غم است و هم و غضب و تعب و بی-خوابی و جوع بسیار کشیدن در وقت شباب و کسی را که مزاج او گرم و خشک بد و جز آن از اسباب بادیه که دل را گرم کند به غایت؛ زیرا که مبداء دق، دل است. و پوشیده نماند که تب دق در اکثر انتقالی می‌باشد؛ زیرا که مستبعد یعنی دور است که حرارت غریبه نخستین به اعضا آویزد بی آن که به خلط یا روح آویخته باشد.

این تب، گاه مفرد بود و گاه با حمی عفنیه مرکب گردد و بدترین ترکیب وی با خمس یا سدس یا سبع است.

علامت تب دق مفرد یعنی غیر مرکب آن است کهنقبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بر یک حالت ثابت باشد و تب، آهسته لازم بود و بیمار از تب سخت آگاه نباشد و هرگاه دست بر بدن وی گذارند سخت گرم نبود اما چون دست زمانی نهاده دارند، گرم تر نماید و بول را اگر به تفحص نظر کنند، دهنیت و جریش یعنی پوسته پوسته در وی محسوس گردد. و درست ترین علامات تب دق آن است که هرگاه بیمار غذا خورد، ظاهرتر و نبض قوی تر گردد و اندکی میل به عظم نماید پس طعام در حق مدقوق به منزله روغن باشد که چون در چراغدام اندازند فروغچراغ را مدد دهد و بسیار باشد که طیب جاهل نظر برآن که تب از غذا ظاهر می شود، منع غذا نماید و بیمار را هلاک سازد.

انتباه: اگر چه در تب های دیگر نیز بعد از تناول غذا تغییر در احوال روی می نماید، اما در تغییر تب دق و دیگر تبها فرق بسیار است: و وی آن است که در تب های دیگر بعد از اغذا فراشا و درازی تب و تکسر و گرانی اعضا و برودت اطراف و اختلاف نبض زیادت شود و در دق، جز ظاهر شدن تب هیچ نباشد به شرطی که با تب دیگر مرکب نباشد و نشا ترکیب، دوام تب هاذیه یعنی دق است و به نوبت عفیه مشتد گشتن و از قشعیره یا نافض خالی نابودن اگر ماده

عفنیه خارج از عرووف بود. و همچنان با هر که مررب شود از اعراض خاصه وی توان دانست کو هرگاه رطوبت اولی خرج شود و حرارت به رطوبت ثانیه آویزد، دقدر این وقت به «ذبول» مسمی می گردد.

علامت ذبول، آناست که چشمها فرو اندر رود و رمص خشک پدید آید و سرهای استخوان ظاهر گردد و صدغها در ته نشیند و پوست پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی از پوست برود و بدان ماند که مغبود یعنی غبار گرفته و کران و چشمها به چشم خواب آلود وماند و س بینی و گردن باریک شد و گوشها تنگ و خرد گردد و حنجره و استخوان سینه بر آید و اندر بول، دهنیت و جریش ظاهر تر نماید و موی درازتر گردد و شپش در وی افتد و کتفها بر افزایش؛ پس تا کع ذبول به درجه اول آن است نشانههای مذکور نیز کمتر پدید می آیند و همچنان زیاده تر می گردند تا که به درجه دوم رسد و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید و به درجه سوم در آید، موی ریزیدن گیرند و ناخنها کج شوند و به جز پوست و استخوان هیچ نماند و این، نشان قرب مواصلت باشد و مادام که بقیه یی از گوشت و خون تازگی و قوت باقی بود و استخوانها به گوشت پوشیده باشد، امید صلاح و رجاء فلاح مستقیم باشد.

تنبیه: هرگاه حمی یوم از سه شبانه روز در گذرد و نشان گساریدن ظاهر نشود و حرارت زیادهنگردد اما خشک تن بیشتر از آن شود که آن تب را باید و صفت در وجه بیمار روی نماید، باید دانست که حمی یوم به دق بازگشت نموده است.

علاج: هرگاه متحقق شود که تب دق است به زودی در علاج کوشند و تمهل نفرمایند که این تب در ابتدا زود علاج پذیرد. و تدبیر وی به تبرید و ترطیب کوشیدن است از پنج وجه: یکی هوای خانه و مسکن و مفرش آراستن. دوم، گرمابه و آبن و تمریح به کار بستن. سوم، شیر نوشانیدن و بر اعضا ریختن. چهارم، شربت‌ها و داروهای مناسبه دادن. پنجم، غذای موافق خوراندن و هر یک به فایده علیحده گفته آید.

فایدهٔ اول: اندر ندبیر هوا و مسکن و مفرش: اگر فصل تابستان بود، به مسکن خنک که مهب یعنی در محل وزش شمال بود بیمار را بدارند. و اگر در بن خانه آب جاری باشد، بستر بر لب آب بگسترند یا سریر بر روی آب نهاده بیمار را آنجا بدارند و تبرید و ترطیب بیشتر کنند، به غایت نیک باشد. و بستر از جامه کتان نرم سازند و بهترین بستر، حصیر طری یعنی تازه است که محشو به کتاب بود و بعد از

هر هفته کتان تازه کنند یا همان را ندف زده و به کار برند تا نرم باشد. و اسپرغم یعنی گل‌ها و ریاحین های سرد چون بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور و برف و یخ توده توده پیش او نهاده دارند و گرداگرد او طغاره‌های کلان کلان به آب شیرین نیم گرم پر کرده بدارند و یا دبیزنهای کتان تر کرده به آهستگی بجنبانند و خرقه‌ها به صندل و کلاب و آب گشنیزتر و آب برزگ خرقه و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بیالایند و بر سینه و کتف‌ها بگذارند و چون خرقهٔ موضوعه گرم شد بردارند و دیگر، همیشه بهار گذارند و استعمال این خرقه وقتی شاید که طعام بر فم معده نباشد و در شبانه روزی از دو سه کرت یعنی دو سه مرتبه زیاده به کار نبرند، زیرا که افراط تبرید بر اعضای تنفس ضیق نفس آرد و آواز را بگرداند. و آنجا که از استعمال خرقهٔ مبرده تن نزار بیمار بلرزد، خرقه را به مبردات آلوده و نیم گرم کرده به کار برند. و تدهین پشت و ناف و کف پای و دست و بینی و گوش و مقعد به روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو شیرین نفع تمام دارد.

اگر فصل زمستان باشد، هوا خانه را معتدل باید و بستر از کرباس‌های شسته و نرم و محشو به پنبه بسیار بود شاید یعنی شایسته است.. و کسو مریض به حسب فصول اختیار

نمایند؛ مثلاً در گرما، کتان و توری و در سرما، کرباس نرم و شسته.

فایدهٔ دوم؛ اندر تدبیر استحمام و آبن و تمریح: باید که حمام و آبن، خوش و نیم گرم باشد و گرمی آب چنان بود که مرغوب بیمار باشد و گرمی حمام بدان حد نشاید که دل را گرم کند و نفس بگرداند و عرق آرد. . اگر در آب، بنفشه و نیلوفر و برگ کدو برگ کاهو پخته باشند، به غایت صاب باشد و اگر کدو و بتراشند و قدری کشک جو نیم کوفته اند آبن پزند نیز سود دع. و هرگاه عزم استحمام نمایند، نخست کشکاب خوراندند و دو ساعت صبر کرده به حمام برند و در آبن نشانند و همان قدر بدارند در حمام و آبن که پوست نرم و تری پذیرد. و بعد از استحمام، مریض را در آب سرد غوطه دهند تا گردن و هم چنان بی توقف برون آرند و سردی آب بیش از آن باید که در تابستان می باشد. و نفع در آوردن به آب سرد بعد از استحمام آن است که حرارت حمام زایل شود بدم او کسب کرده بود تحلیل نیابد و بعد از بر آوردن از آب سرد، روغن های مرطبه چون روغن بنفشه و نیلوفر و مغز کدو و مغز بادام تمریح نمایند یعنی بمالند و باید که روغن به آب در هم کرده میمالیده باشند.

انتباه: بعد از استحمام، در آب سرد غوطه دادن کسی را

آن را ضرر دارد نباشد. چهارم، آن که طبع بیمار چنان نباشد که از شرب شیر اطلاق بسیار کند. پنجم، آن که بعد از تشریب چیزی که شیر را در معده ببندند منع نمایند.

بهترین شیرها به مدقوق، شیر زنان پس شیر خر پس شیر بز است. و در شیر خر، چند شرایط است: یکی، آن که از زادن او چهار ماه گذشته باشد و تندرست و جوان و قوی الهاشمه باشد. و نشان قوت هاضمه حیوانات آن است که سرگین او سخت گنده نباشد و در خشکی و تری معتدل بود. شرط دوم در دادن شیر خر آن است که کاسه به آب گرم پر کنند و در آن کاسه پیاله چینی بگذارند پس شیر در آن بدوشند و همچنان بی تمهل بنوشانند. و اگر رعایت این دو شرط نکنند ضرر دهد.

تقدیر و ترتیب هر شیر که به مدقوق آن است که روز اول، نیم سکرجه دهند و روز دوم یک سکرجه و هر روز همچنان نیم سکرجه زیاده کنند تا هفت روز چنان که روز هفتم، سه سکرجه و نیم داده شود و تا هفت روز دیگر به همان قدر دارند نه کاهند و نه افزایند و بعده یعنی پس از آن هر روز نیم سکرجه کم کنند. و «جالینوس» گوید چون از دادن شیر یک ساعت بگذرد، نبض بیمار ببینند: اگر به نسب تآن که پیش از تشریب بود قوی تر و مایل به عظم نماید، دلیل

نیک گواریدن و تباه ناشدن شیر باشد پس روز دیگر زیاده باید داد. و اگر ضعف و مختلف یا صغیر و متواتر نماید، دلیل تباه شدن شیر باشد پس در شیر دادن توقف باید کرد. و همچنان در اثنای تشریب شیر هرگاه حرارتی و آثار تپی محسوس گردد منع از شیر واجب باید دانست و به عوض آن، آب خیار و آب تربز و آب تخم خرفه و قرص کافور باید داد.

انتباه: آن جا که از شیر دادن عفونت تولد کند، به شراب آلو و شراب بنفشه و آب میوخ طبع را نرم کردن روا باشد. احتیاط آن که شیر در معده پنیر نگردد آن است که آن قدر که خواهند داد به تفاریق دهند و قدری نمک و عسل در وی آمیزند و گفته اند که شکر بهتر از عسل است و آن جا که طبع نرم بد، نمک، نباید انداخت و شکر نیز اندک باید آمیخت و آن روز که شیر داده باشند یا خواهند داد، از ماهی باز دارند و از ترشی نیز و گروهی بر آنند که اگر یک جزو شیر باشد، دو جزو آب باران آمیزند و بجوشانند تا به نیمه باز آید پس شکر افکنند و بدهند نفع تمام دارد. و آنجا که طبع نرم باشد و ضعف آرد، شیر نباید داد و به عوض آن دوغ تازه که مسکه از وی جدا کرده باشند به آهن تاب داده و چیزی قابض چون طباشیر یا طرائث افکنده باید داد تا قبض کند. و

اگر با تب دق سرفه باشد، یک درم کتیرا با شیر و شکر بلیسانند و صمغ در دهن دارند و جز آن که مناسب حال او باشد.

طریق دادن دوغ به مدقوق آن است که دوغ گاو بستانند و بیالیند تا مسکه جدا شود و نیم روز نهند تا خوش مزه گردد و بعد از گذشتن نیم روز بحنانند آن را تا آب که بر سر آمده جمله به هم آمیزند پس نان پاکیزه بریان کرده بکوبند و نرم بسایند و مقدار ده درم در سی درم دوغ اندازند و بدارند تا که آغشته شود بدهند و روز دوم پنج درم دوغ زیادت کنند و یک درم نان کم نمایند و هم چنان هر روز پنج درم دوغ می‌افزایند و یک درم نان می‌کاهند تا که نان سپری شود و بعده یعنی پس از آن هر روز پنج درم دوغ بکاهند و یک درم نان بیفزایند تا دوغ به سی درم و نان به ده درم باز آید و آن را که این دوغ مدتی بیشتر خواهند داد، نان نیم درم افزایند و نیم درم کاهند.

انتباه: هرگاه بترسند که به سبب دوغ تبی یا عفونتی تولد کند، دوغ با قرص طباشیر باید داد.

فایده چهارم: اندر تدبیر اشربه و ادویه صاحب دق: هر صبح دم قرص کافور دهند همراه شراب خشخاش یا آب انار شیرین یا آب تربز یا آب کدو یا آب خیار یا همراه جلاب و

چون آفتاب طلوع نماید، کشکاب سرطانی یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد از دادن کشکاب چون چهار ساعت بگذرد، شربت عناب یا شربت خشخاش موازنه بیست درم به آب سرد آمیخته نوشیدن فرمایند. و هنگام خواب، لعاب اسبغول و جلاب خوراندند یا شراب عناب یا آب تخم خرفه و شکر و روغن بادام با لعاب بهدانه و جلاب.

انتباه: دادن اشربه مذکوره وقتی است که معده ضعیف نباشد و الا به جز آب انار شیرین هیچ نتوان داد.

آن جا که طبع نرم بود، قرص خشخاش باید داد. و کشکاب از پوست جو سازند و در پختن قدری حب الاس و بهی یار یعنی مخلوط کرده نیز اندازند و بعد از پختن، گل ارمنی و صمغ عربی باریک ساخته قدری در آن آمیزند و خوردن فرمایند.

صفت قرص دیگر که اسهال باز دارد: گل ارمنی، پنج درم؛ شاه بلوط بریان کرده، تخم حماض و گل سرخ، هر یک چهار درم؛ طباشیر و کهربا، هر یک سه درم؛ زرشک پاک کرده، شش درم، قرص ها سازند چنان که رسم است و یا رب بهی یا رب سیب یا شراب امرود و مورد بدهند. و شبانگاه یک مثقال اسبغول بریان کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان با رب بهی یا سیب

می‌داده باشد تا که شکم را قبض کند.

فاسده پنجم: اندر تدبیر غذا: هرگاه شربت و کشکاب و شیر و دوغ و جز آن که خورده شود به هضم رود، غذا دهند. و غذا باید که اندک اندک به تفاریق خورد تا گرانی نیارد و حرارت نه افزایش دهد. و اغذیه که درینجا سود دارد، بنوماش مقشر است که همراه او کاهو و اسفناج و کدو و مغز بادام کوفته و بیخته باشند و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسباناخ و مانند آن دادن رواست. و اگر نان پاکیزه در آب گرم نر نمایند پس آب از آن بریزند و نان متروود یعنی نرید کرده را به آب یخ آغشته بخوراند، حرارت تب را باطل نماید. و کشک جو که با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو یک جا پزند و با روغن بادام یا شیره مغز او بدهند همان عمل کند. و آنجا که صفرا غلبه کند، مصوص دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و هلام یعنی بزغاله و قرص از گوشت بزغاله و گوساله و ماهی تازه خرد مصوص کرده موافق باشد. و بیضه مرغ نیم برشت نفع تمام دارد و پنیر تر شور نا کرده باک نباشد و زیربا که سخت ترش نباشد به دراج و چوزه مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و شکر چاشنی کرده نیکو باشد. و از فواکه، انار املسی و سیب شیرین رسیده و تربز و عناب تر اندکی روا باشد. و از شیرینی، حلوی تر که از شکر و روغن بادام و تخم

خشخاش تر سازند موافق است و اگر تخم خشخاش تر نباشد، مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام کوفته بدل آن کنند. و نان فطیر نشاید داد و آب بسیار و شدید البرودت زیان کلی دارد و حرارت غریزی را بمیراند یا به دق الشیخوخه باز گرداند.

انتباه: تا ممکن باشد احتیاط باید کرد تا طبع نرم نشود و هر وقت که نرم شود، غبیرا و زعرور و شاه بلوط سود دارد و هرگاه مدقوق ضعیف و بی قوت شود چنان که غشی افتد، ماء اللحم باید داد.

تنبيه: باید دانست که اگر تب دق به مرتبه اول بود، حاجت به ترطیب و تبرید بسیار نباشد مگر آن که به ذبول انجامد و این همه مبردات و مرطبات مشروحاً ذکر یافته به حسب حاجت اخذ نمایند.

فایده ششم: اندر تدبیر دق پیرانه که مسمی است به دق الشیخوخه و دق الهرم. باید دانست که این مرض از جنس حمیات نیست اما عادت اطبا بر آن دفته که در ذیل تب دق این را نیز ضبط نمایند جهت مشابهت که میان مدقوق حقیقی و الهرم است؛ زیرا که در این مرض، آدمی به صورت مدقوق می ماند و به روزگار پیری نارسیده به احوال پیران می گراید؛ لهذا «دق الشیخوخه» خوانند. و این مرض پیران را بیشتر از

آن افتد که جوانان را و جوانانرا بیشتر از آن افتد که کودکان را.

اسباب دق الهرم، پنج است: یکی، آن که آب سرد بی وقت خورده شود چنان چه عقب ریاضت قوی و عقب جماع و استحمام که هنوز مسام گشاده بود و طبع به حال نیامده باشد و اندر تبهای عفونی که هنوز ماده خام بود؛ زیرا که خوردن آب در این چنین محل، مبطل قوت و تضعف حرارت غریزی است. دوم، آن که بخارهای بد از رطوبت‌های فاسده به دل آید و دل را سرد نماید. سوم آن که به سبب ریاضت و جز آن که مذیب رطوبات و محلل ماده حرارت غریزی باشد، سردی و خشکی غلبه کند. چهارم، آن که استفراغ‌های قویه اتفاق افتد و ماده حرارت غریزی را خرج کند. پنجم، آن که در بیماری‌های گرم، سردی مفرط استعمال نموده شود و بدان سبب مزاج بگردد و سردی غالب آید و بسیار باشد که افراط آب خاصه که سخت سرد باشد در تب‌های گرم و در تب دق، مودی به دق الهرم شود.

بالجمله، این علت چون مستحکم گردد تدارک نتوان گردد.

علامت مرض مذکور، سپیدی و رقت بول و التهاب و حرارت نابودن و آن چه در ذبول گفته شد پیدا بودن و حال

مریض مشابه به حال پیران نمودن.

علاج: به تعدیل مزاج کوشند تا نرض مستحکم نشود و اگر مستحکم شده باشد نیز از علاج باز نایستد تا بامرالله از هلاک عاجل ایمن بماند. و قانون کلی در معالجه وی آن است که مزاج را اندر گرمی و تری معتدل باز آرند و این، چنان باشد که هر صباح ترنج کربی و زنجبیل مربی و شقاقل مربی اندکی دهند با غسل و پس از یک ساعت پنج زرده تخم مرغ نیم برشت یا زیاده خورانند. و بعد از دو ساعت استحمام و آبنز فرمایند و پس از حمام چون یک ساعت بر آید، اسفناج که درو دارچینی و زنجبیل و خولنجان به گوشت کبوتر و بره و مرغ فربه پخته باشند دهند. و بعد از تناول غذا، خسپانیدن لازم دارند و از هر چه محلل بود باز دارند و غسل در اکثر اوقات اندک اندک دادن صواب گفته-اند. و حقه که از سر و پایچه بره سازند استعمال نمودن بدین طریق که سه روز پیوسته به کار برند پنج روز فرو گذارند و باز سه روز دیگر به عمل آرند و پنج روز دیگر فرو گذارند و هم چنان چند بار تکرار نمایند. و هر بار که حقه استعمال نمایند، روغن نرگس و سوسن و خیری بر اعضا بمالند که به غایت مفید است و هرگاه بهبود بوجود آید و قوت رجوع نماید، معجونهای بزرگ چون دواءالمسک و

مژود یتوس و تریاق کبیر نفع دارد و جماع به هیچ وجه روا نیست.

فایده: اندر معرفت بحران

بحران، لفظ یونانی است به معنی غلبه خصمی بر خصمی. و در اصطلاح اطبا، عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار تغییر عظیم ظاهر شدن؛ خواه به حالی بهتر یا به حالی بدتر.

باید دانست که تغییر حال بیمار به هشت گونه است:

یکی، آنکه طبیعت غالب آید و ماده مرض را یکبارگی از بدن خارج نماید. و این را «بحران جید تام» گویند.

بحران تام - جید بود یا ردی - مخصوص به امراض حاده است.

سوم، آن که اگرچه طبیعت غالب آید و بحران نیک کند اما همگی ماده به راه یکبارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک دفع سازد.

چهارم، آنکه اگرچه غلبه طبیعت نخستین بر ظاهر نباشد لیکن طبیعت ماده را اندک اندک همی پزد و به آخر، غلبه او یکبارگی ظاهر شود و مرض را بزداید.

این هر دو را «بحران جید ناقص» گویند.

پنجم، آن که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد تا که به هلاکت رساند.

ششم، آن که اگرچه مرض غالب آید اما غلبه او پرظاهر نباشد بلکه اندک اندک طبیعت را ضعیف همی سازد و آخر یکبارگی علت غلبه نماید و طبع را مقهور ساخته هلاک سازد.

این هر دو را «بحران ردی ناقص» گویند و این هر چهار قسم آخر مسمی است به «بحران مرکب» و انما یسمی المركب لتغیر حال المریض فیهم ممتزجا».

هفتم، آن که طبیعت اندک اندک قوت همی گیرد و ماده مرض را همی پزد به تدریج و به مدتی تمامی ماده را دفع سازد بی ظهور تغیر عظیم و این نوع تغیر را «تحلیل» گویند.

هشتم، آن که ماده اندک اندک مستولی شود و پخته نگردد و طبیعت روز به روز به ضعف گراید بی ظهور تغیر عظیم تا که مریض هلاک شود و این را «ذبول» و «ذوبان» گویند و تحلیل و ذبول، مختص است به امراض مزمنه.

هرگاه طبیعت عندالبحران ماده را یکبارگی دفع نتواند کرد، بسیار باشد که از اعضای رئیس دفع نماید و به دیگر اعضا افکند و آن را «بحران انتقال» گویند و او انواع است

بعضی جید بود و بعضی ردی: آن چه جید است، یرقان و خارش و قوبا و بهق است و آن چه ردی است، اورام و خراج‌ها و دیبله و طاعون و نمله و نار پاریسی و آبله واکله و خناق و برص و غدد و داء‌الفیل و لقوه و دوالی و تشنج و وجع الورك و وجع الظهر و وجع الركبه است و بحران که انتقال بدین اعلال یعنی امراض کند، از آتش ردی گویند که اصل مرض اگرچه دور می‌شود لیکن بیمار به مرض دیگر که بعضی از آن حاده است و بعضی مزمن مبتلا می‌گردد. و بحران انتقالی، نمی‌افتد مگر آنجا که ماده غلیظ بود و قوت ضعیف؛ زیرا که اگر قوت قوی و خلط معتدل القوام و قابل‌الذفع بود، «بحران تام» می‌افتد. و نشان تمامی بحران – جید بود یا ردی – شدت قلق و اضطراب است یوم‌البحران و نشان نقصان او، قلت آن.

بیان بحران هر عضوی که چگونه باشد، آخر این فایده گفته آید.

انتباه: هر مرضی را که آخر به سلامت بود، چهار مرتبه می‌باشد ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط. و بحران تام، جز به وقت انتها نباشد و آنچه در ابتدای مرض افتد، مهلک بود و آنچه در وقت تزاید افتد، اگر جید است ناقص باشد و اگر ردی است، بیمار اندر آن بحران، سخت بدحال باشد. اما

آنچه در انتها افتد، تمام باشد؛ پس اگر جید است، مریض یکبارگی از خطر بیرون آید و اگر ردی است یکبارگی هلاک شود. اما در وقت انحطاط، نه بحران باشد نه موت و وقت موت، ابتدا است و تزاید و انتها. و هر بحرانی که در روز بحران افتد، نشان سلامت باشد و آن چه پیش از آن افتد، دلالت کند بر ردائت و بسیاری ماده و اضطراب طبیعت.

بالجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا به سبب بیماری و عاجزی طبیعت باشد یا به سبب خارجی که طبع را بی‌هنگامی بجنبناند چون عوارض نفسانی و اطعمه و اشربه ناملایم و بی‌وقت و هرگاه در روزی که بحران نیک متوقع باشد و علامت پدید آید سخت بد باشد.

تنبیه: روزگار بیماری، بعضی روزهای بحران باشد و آن را «ایام الباحوریه» گویند و بعضی روزهای خبردهنده باشد که بحران کی خواهد بود و آن را «ایام الانذار» گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشد و نه از انذار اما به حسب انحراف، بحران در آن واقع می‌شود و آن را «ایام الواقع فی الوسط» گویند.

اما روزها که در آن بحران افتد و تمام و نیک باشد، یازده روز است: چهارم و هفتم و چهاردهم و بیستم و بیست و یکم و بیست چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و

چهارم و سی و هفتم و چهلم. و آن که در وی گاهی بحران باشد و گاهی نه و مسمی است به ایام الواقع فی الوسط، شش روز است: سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم. و آن چه در وی بحران ناقص باشد و با رنج و با خطر بود، هشت روز است: ششم و هشتم و دهم و دوازده و پانزده و هجدهم و نوزدهم. و آنچه در وی بحران نتباشد، سیزده روز است: بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و نهم و سی و یکم و سی و دو و سی و سه و سی و چهارم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم و سی و نهم.

از جمله روزها که در وی بحران افتد یا نه افتد، سی و هشت روز باشد علی الاصح. و بعضی روز اول و دوم را نیز از روزهای بحران شمرده‌اند؛ زیرا که حمی یوم در روز نخست یا دوم بگذرد و گذشتن، علامت تغییر حال است و هوالبحران.

این همه که گفته شد از تعدد ایام با حوریه، در امراض حاده واقع می‌شود و بحران همه بیماری‌های حاده در اکثر به روزها و نوبت‌های طاق یعنی فرد باشد؛ لهذا بحران غب، روز یازدهم بیشتر از روز چهاردهم چشم دارند. و در بیشتر امراض، دور تبها همچون در روزهای بحران باشد؛ مثلاً هفت

دور غب همچون هفت روز تب محرقه باشد و صعوبت و قوت بحران‌ها تا روز هشتم باشد و از پس آن آهسته‌تر باشد. باید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر بیست روزی. و قوت بحران چهارگانی، تا بیست روز تمام‌تر بود و قوت بحران هفت گانی، تا چهل روز باشد اما در امراض مزمنه، عدد ماه و سال همچون عدد روزهای بیماری‌های حاده باشد؛ چنان چه در ربع سوداوی و بلغمی، هفت ماه هم چون نوبت غب باشد و «بقراط». از پس چهل روز به جز روز شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم از روزهای بحران نشمرده است؛ زیرا که قوت بحران‌های بیست گانی تا صد و بیست روز باشد. بالجمله، از پس صد و بیست روز، بحران یا از پس هفت ماه باشد یا از پس هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال.

بدان که روز چهلم، آخر بحران حاده است و اول بحارین مزمنه. پس اگر ماده به غایت حاده است، بحران در روز چهارم افتد و گرنه به حسب قلت حدت آخر تر پدید می‌آید تا چهلم و مرض مزمن هر چند مزمن‌تر بود بحران او دورتر از چهلم باشد.

اما ایام انذار آن است که خبر دهد که روز بحران کدام

روز است و در روز انذار نیز تغییراما یعنی تغییر کمی واقع می‌شود و از آن است که روز انذار، نصف ایام بحران باشد به نحو مناصفه غیرحقیقی؛ چنان چه در مطولات مشروحا مذکور است که برخی درینجا نیز گفته آید:

هرگاه در امراض حاده روز اول اثر نضج پدید آید، بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری به غایت گرم و سریع الحركت بود، روز سوم بحران افتد و اگر آهسته‌تر باشد، روز چهارم بحران افتد. و اگر یوم انذار در روز چهارم بود و بیماری گرم باشد، بحران روز هفتم باشد. و اگر آهسته‌تر باشد، بحران روز نهم کند. و اگر یوم انذار در روز چهارم بود و نشان‌های بد نماید، بحران روز ششم باشد. و اگر یوم انذار روز هفتم بود، بحران در یازدهم یا چهاردهم باشد. و اگر نشان نضج در چهاردهم پدید آید، بحران در هفدهم یا هجدهم یا بیستم یا یکم باشد و در بیستم بسیار باشد. و همچنان که روز چهارم انذار به روز هفتم کند و یازدهم به پانزدهم، روز هفدهم هم انذار به بیستم یا بیست و یکم کند و هجدهم به بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم. و بسیار باشد که اثر نضج اندر هفدهم پدید آید و ضعیف باشد و بحران از بیست و یکم در گذرد و به چهلم روز رسد. و بیستم، انذار به روز چهلم کند و از «ایام

الواقعه فی الوسط» هرگاه که نشان‌های روز سوم پدید آید، بد باشد و بحران روز ششم کند و روز پنجم به روز نهم انذار کند؛ لیکن اگر نشان‌های بد باشد، بحران روز هشتم کند.

انتباه: اندر امراض حاده بسیار باشد که نشان‌های بحران سه روز پیوسته باشد یعنی بحران در سه روز تمام شود. و باید دانست که درین سه روز هر کدام که در وی نشان بحران بیشتر و قوی‌تر باشد، همان را یوم البحران باید شمرد؛ خاصه که یوم‌الانذار نیز بر آن گواهی دهد و آن روز یوم الباحوری بوده باشد و هو‌الصح.

تنبيه: حد بحران امراض مزمنه صیفیه آن است که در زمستان زایل شود و مزمن شتائیه در تابستان زوال گیرد و بحران سرسام گرم و مانند آن بیشتر اندر یازده روز بگذرد.

باید دانست که بحران تب‌های محرقه و غب، یا به عرق باشد یا به قیء یا به اسهال. و بحران محرقه خالص به رعاف بود. و بحران رسسام، بیشتر به عرق باشد و یا به رعاف. و بحران بلغمی و تب ربع، به عرق باشد یا به اسهال. و آماس جگر اگر جانب مقعر بود، بحران به عرق کند یا به قیء یا به اسهال. و اگر جانب محدب بود، به عرق کند یا به ادرار. و بحران امراض سر، به مخاط باشد یا به دمعه یا به صدید که

از گوش پالاید. و بحران اعلال اعضای تنفس، به نفث و بحران ماده رقیق به عرق باشد و بحران معتدل به رعاف بود یا به ادرار یا به اسهال یا به قی. و افتتاح خون بواسیر در اکثر امراض، بحران نیک باشد؛ خاصه آن را که معتاد بوده باشد.

بهترین و تمام‌ترین بحران‌ها رعاف است، پس اسهال، پس قی، پس ادرال بول، پس عرق.

فایده: در شناختن آن که بحران از کدام جهت خواهد بود: اما نشان میل ماده به سوی بالا، هفت است: یکی، صداع. دوم، دوار و ثقل صدغین. سوم، طنین و دوی. چهارم، گوشها به یک بار کر شدن. پنجم، پیش ازین نشان‌ها یا همراه آن گرانی در گوش و تنگی در تنفس پیدا بودن. ششم، سر پهلوه‌های شکم بالاتر کشیده شدن بی‌درد. هفتم، سرگرم بودن. پس اگر با این نشانها چشم خیره شود و لب زیرین اختلاج کند و آب از دهان آید و غثیان افتد یا فم معده درد کند و دل بطپد، باید دانست که بحران به قیء خواهد شد؛ خاصه اگر تب صفاوی باشد و در آن حال روی زرد شود. و اگر پیش چشم خط‌های سرخ نماید و روی و بینی و چشم سرخ گردد و ناگاه اشک از چشم بیرون شود و بینی بخارد و رگهای سر ضربان کند، باید دانست که بحران به رعاف خواهد شد خاصه اگر بمیاری دموی بود و بیمار جوان باشد.

ماده صفراوی نیز بسیار باشد که بحران به رعاف کند و نشان او آن است که خیال‌های زرد پیش چشم نماید و تب محرقه باشد اما سرما یافتن روز بحران و خشکی پوست هر دو از علامت رعاف است به شرط سلامتی دیگر آثار والا نشان مرکب باشد و بهترین رعاف آن است که از آن جانب که ماده بیماری در وی است.

نشان‌های میل ماده به سوی اسفل آن است که بیمار اندر اسفل تن المی و حرارتی یابد و بیغوله‌های ران و سرین‌ها ممتلی نماید و آنچه از آثار میل ماده به اعلی گفته شد هیچ نباشد. پس اگر سر قضیب بسوزد و مثانه گران باشد و بول غلیظ آید و فزون از عادت و رسوب در آن ظاهر شود و طبع خشک باشد و عرق کم آید، باید دانست که بحران به ادرار بول خواهد شد. و بحران به ادرار بول در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد. و اگر شکم قراقر کند و براز و بول به سبزی گراید و به همه تن خاصه زیر ناف پیچش و گرانی رو نماید و نبض صغیر و قوی و صلب باشد، باید دانست که بحران به اسهال خواهد شد خاصه که اندر تب صفراوی آب بسیار خورده شود و بول سپید و رقیق باشد و عادت بیمار چنان باشد که طبع او نرم بود و دیگر استفراغ‌ها کمتر افتد. اگر بیمار زن بود و در کمرگاه و رحم و جع و ثقل پدید

آید و از نشانه‌های بحران دیگر هیچ پیدا نباشد، باید دانست که بحران به حیض خواهد شد؛ خاصه اگر وقت عادت آن قریب باشد.

و اگر اندر مقعد وجع و ثقل پدید آید و پشت و کمر درد کند و نبض میل به عظم و قوت نماید و از نشانه‌های دیگر بحران هیچ ظاهر نشود، باید دانست که بحران به گشودن رگ‌های معقد خواهد شد خاصه اگر بیمار بدان معتاد بود.

نشانه‌های میل ماده به طریق عرق آن است که بول کمتر آید و طبع خشک باشد و ظاهر پوست خشک نماید و تن گرم باشد و بخار گرم و تر برخیزد و نبض نرم و موجی بود و بول هر قدر که باشد رنگین باشد و غلیظ؛ خاصه اگر روز چهارم رنگین شود و روز هفتم غلیظ نگردد. و هر کجا دست بر تن او گذارند هر چند دیرتر نهاده دارند آن موضع گرم‌تر نماید؛ پس هرگاه از آن آثار پیدا آید، حکم باید کرد که بحران به عرق خواهد شد. و دیدن بیمار در خواب، استحمام و آبن و تدبیر غسل را نیز دلیل آمدن عرق باشد.

نشان بحران انتقال، قوت تب است و استفراغی نافتادن و اثر نضج ظاهر ناشدن و اندر همه اعضا یا در یک عضو درد لازم بودن و از نشانه‌های بد و خطرناک چیزی نابودن مگر عدم نضج؛ پس هرگاه این آثار ظاهر شود و قوت قوی بود و

نبض با نظام باشد، حکم باید کرد که «بحران انتقال» خواهد شد. پس هر عضوی که ضعیف‌تر و گرم‌تر باشد و درد کند و رگ‌های آن عضو و حوالی او ممتلی بود، باید دانست که ماده بدن عضو خواهد ریخت در حالی که منتقل شده است. و بعضی از بحران انتقال، جید بود و بعضی ردی؛ چنانچه بالا تعداد آن نموده شد. و هرگاه معلوم شود که به عضوی از اعضا، ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدن عضو آفت قوی خواهد آورد، باید که آن عضو را قوت دهند و ماده به عضوی دیگر که از خسیس‌تر و ریختن ماده بروکم مضرت‌تر بود باز گردانند به طریقی که سهل‌تر باشد و طریق آن پیشتر گفته آید در همین مبحث.

بباید دانست که روز بحران مریض را به هیچ وجه حرکت نباید داد و ساکن باید داشت و کار به طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالب است اما در اتمام کار خود محتاج به اعانت است، می‌توانند که آن را یاری دهند به حسب اراده او؛ مثلا اگر طبیعت ماده را به رعاف خواهد رفع گردد و اما محتاج اعانت باشد، سر را گرم دارند و آب بسیار گرم بر سر ریزند و اگر به تعریق حاجت بود، آب گرم پیش او نهند و به ردایی در پوشند بیمار را و بمعنی همراه ظرف آب و عرق را به منشفه یعنی حوله خشک همی کند تا

بیشتر برآید. و اگر محتاج به قیء بود، قیء فرمایند و اگر حاجت به تلین داشته باشد، تلین طبع نمایند و اگر مفتقر به ادرار باشد، مدرات خوراندند چنانچه در صداع بحرانی به تفصل گفته شد و همچنان هم استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف افتد، مخالف طبیعت باید دانست و حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست.

ذکر طریق بازگردانیدن ماده از عضوی به عضوی و آن بر چند وجه است:

یکی، آنکه عضوی که برابر اوست را محکم بر بندند که متالم گردد تا به سبب الم، ماده بدان سو بازگردد. دوم، آنکه بر عضوی که برابر اوست محجمه شیشه یا شاخ و کدو گذارند یا داروهای گرم جاذب ضماد نمایند.

سوم، آن که اگر ماده در دست راست بود، به دست چپ کاری سخت تر کنند و بار گران بردارند.

چهارم، آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد، باید که ادویه ای که درد بنشانند بر آن استعمال نمایند و پای را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا به طنابها از ساق تا کف پا بر بندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنان هرگاه ماده به باطن خواهد افتاد و روی به معده و سینه آرد، بازوها و رانها را قوی بر بندند تا به اطراف برگردد و ادرار بول به

تعریق بازماند و عرق به ادرار بول و قیء به اسهال و اسهال به قیء.

بالجمله، ماده را که از عضوی بازگردانند، به جانب مخالف باید گردانید به عضوی دورتر یا نزدیکتر؛ مثلاً کسی را که از کام و دهان خون برآید و خواهند به جانب مخالف که قریب باشد بازگردانند، به جانب بینی باید گردانید و اگر خواهند به عضوی دورتر بازگردانند، از اندام‌های اسفل رگی بگشایند. همچنان زنی که بواسیر دارد و به عضو نزدیک آن را خواهند که بازگردد، به طریق حیض بازگردانند و اگر آن را به عضو دورتر بازخواهند گردانید، رگی از رگ‌های نیمه بالا بگشایند.

هرگاه خواهند ماده از عضو بازدارند، قانون کلی آن است که نخست درد را ساکن نمایند زیرا که درد ماده را به سوی خود کشد پس چون درد سکون گیرد، بازگردانیدن سهل و بی‌مذاحت باشد و به هیچ وجه به عضوی شریف و به عضوی قوی‌الحس و به عضو ضعیف ماده را نباید آورد. و تا ممکن بود، به عضوی خسیس یعنی پست که قریب‌تر به آن عضو باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد. و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود، تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان باشد جهت قلب ماده.

پوشیده نماند اگر ماده در بدن اندک و قلیل الحركت بود، بازگردانیدن او بدون استفراغ پسند باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیرالحركت باشد، اماله مع الاستفراغ باید کرد تا به آفتی دیگر نه انجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند؛ مثلا اگر ماده به جانب دست راست بود، فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس. و اگر به جانب راست مایل به فوق باشد، از همان جهت رگ باید زد از دست راست. و اگر به جانب چپ مایل به اعلی باشد، فصد از دست چپ یا از پای چپ باید کرد. و همچنان اگر ماده در پای راست بود، فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ؛ زیرا که بر «دن ماده از طرف مقابل آسان باشد. و همچنان از برای ارجاع ماده جگر، رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع ماده دل و سپرز از دست راست.

اینکه گفته شد از رعایت مخالفت در اخراج ماده احشا، به تقدیری است که هنوز ماده در انصباب و ریزش باشد و لیکن از پس از آن که ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد، فصد برای ازاله امراض از طرف مقابل عضو مؤوف باید کرد تا از نفس عضو بر آورده شود؛ چنان چه در ذات الجنب و جز آن نیز ذکر یافته. و کذلک از اعضای ظاهریه بعد از

استقرار ماده، تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام
اماله او بی فایده است بسکون حرکتها.

باب بیست و چهارم: اندر اورام و بثور که به

ظاهر بدن پدید آید و آنچه به ظاهر تن تعلق

دارد

این باب، مشتمل است بر چند فصل.

فصل اول: در اورام و بثور و آکله و جذام و

مانند آن

این فصل، متضمن است بر چند مقاله:

اما ورم، زیادتی غیرطبیعی است که در عضو حادث شود از ماده فضلیه ممدده به حیثیتی که ضرر رساند بالفعل و درد کند به مس یا به غیر مس. «و بها یفرق فی الورم و النفخه». اما بثور، عبارت است از ورم که خردتر باشد.

مقاله اول: اندر فلغمونی

«هو بالفاء المفتوحه و قال الرازی بالقاف». و آن، ورم غلیظ کثیرالانتفاخ است که ماده او خون باشد. و علامت او، کثرت انتفاخ عضو و شدت حرارت و وجع و ضربان است و تمدد و حمرت ورم و عظم نبض و سرخی بول و از شان این

ورم است که چون دست بر وی گذارند از شدت ضربان دست را دفع کند و باید دانست که عضو متورم چندان که کثیر الشرائین بود، درد و ضربان آن در اثر فشار بیشتر بود.

علاج: فصد کنند از طرف مخالف. و در ابتدا جهت تقویت عضو و ردع ماده، صندلین و فوفل و گل ارمنی و مامیثا و افاقیا و گل سرخ و کاسنی طلا نمایند. و استعمال این رودع بر نفس ورم مذکور وقتی سزاوار است که وجع به شدت نباشد تا بعد از استعمال روادع مشتد نگردد. و ایضا ماده او از دفع اعضای رئیسه نبود وگرنه ادویه مذکوره بالاتر از محل ورم استعمال نماید نه بر نفس عضو تا دیگر ماده را آمدن ندهد و آنچه آمده است او را دفع نسازد و این هم بعد از تنقیه تمام توان کرد تا بی مضرت باشد. و روز دیگر که ایام تزاید است، با ادویه رادعه، قدری ادویه مرخیه چون تا بی مضرت باشد. و روز دیگر که ایام تزاید است، با ادویه رادعه، قدری ادویه مرخیه چون آرد جو و گشنیز تر و خطمی و خبازی نیز داخل سازند. و بعضی اندکی از محله مرخیه چون بابونه و اکلیل و شبت نیز گفته اند که با رادعات ضم سازند و در تزاید. و چون به انتها رسد و از افزون بایستند، مرخیات محله چون آرد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه و مانند آن به کار برند. و بعضی گفته اند که روادعات

و مخریات محلله بالمناصفه به هم ممزوج ساخته در انتها استعمال باید کرد. و هرگاه به انحطاط افتد و روی به کمی نهد، ادویه محلله فقط استعمال نمایند بالاتفاق؛ چون بابونه و اکلیل و تخم کتان و تخم حلبه و مانند آن.

فایده: در جمیع اورام، از احوال اربعه غافل نباید بود. و در ابتدا، رادع و در تزاید، جمع میان رادع و مرخی و در انتها، مرخی و محلل و در انحطاط، محلل صرف به کار باید بست و هرگاه ماده ورم به تحلیل نرود و روی به جمع شدن نهد، چیزهای منضج و پزنده چون تخم کنوچه یعنی بذرالمر و تخم کتان و انجیر و مانند آن ضماد نمایند تا پخته گردد؛ پس اگر خود به خود نشکافد، به سرگین کبوتر و اشق، وگرنه با آهن بشکافند.

انتباه: بعد از فصد اگر به تلین طبع حاجت آید، مطبوخ فواکه و امثال آن توان داد.

فایده: اندر تدبیر ورمی که از ضربه و سقظه حادث شود: هرگاه از اسباب خارجیه آماس در بدن پدید آید، نظر کنند که بدن ممتلی است از خون یا نه و آماس کمتر است یا عظیم: پس اگر بدن از کثرت اخلاط پاک باشد، باید که ادویه مرخیه و محلله و روغن های نیم گرم استعمال نمایند و آب نیم گرم تنطیل فرمایند و اگر بدین قدر زایل نشود، شرط زنند

بر نفس ورم تا خون برآید و باشد که بعد از شرط، وضع محاجم نمایند تا خون بتمامه برآید. و آنجا که بدن ممتلی باشد، فصد بر دیگر تدابیر مقدم دارند و به نواحی آماس رادعات طلا فرمایند.

مقاله دوم: اندر سقاقلوس

آن، ورم خبث عظیم است که از خون غلیظ حادث شود و از عظمت و غلظت، منضغط سازد رگها و شریانها آن محل را پس به واسطه انسداد مداخل نسیم و منع ترویج حرارت غریزی، آن عضو فرو می‌رد و خون او عفونت پذیرد و آن عضو را باطل و سیاه سازد و فساد آن به حوالی او نیز سرات کند. و مقدمه این مرض را غانغرایا گویند؛ چنانچه در امراض دماغی نیز ذکر یافته.

علاج: اگر این مرض در ابتدا بود و بدان حد نرسیده باشد که حرارت غریزی را فرو میراند و اعضا را گنده و سیاه سازد، به زودی شرط زنند بر ورم و شرط عمیق باید زد چنانکه به جایگاه و ماده فاسد رسد؛ زیرا که مقصود، برآوردن همان خون فاسد است که مایه فساد از وی است. و قال «جالینوس»: «الشرط الخفیف ههنا سبب لفساد العضو و اهلاکه و العمیق سبب البرء و الصلاح؛ لانه یخرج ماده

الفساده» و بعد از پاکی زدن و خون بر آمدن، چیزی که منع عفونت کند و رطوبات گنده را قطع سازد طلا نمایند بر آ» عضو، چون آرد کرسنه با سکنجین سرشته یا گل ارمنی و مازو و شب یمانی باریک ساخته و با عسل آمیخته و مانند آن. و هرگاه که به مرحله تسوید عضو و اماتت یعنی میراندن حرارت او رسیده باشد، فی الفور قطع آن عضو نمایند تا فساد او به دیگر اعضا سرایت نکند؛ زیرا که در این وقت به جز قطع علاجی نیست. و اگر قطع ممکن نباشد، حوالی او را داغ کنند تا فساد از او دیگر اعضا بازماند و بعد از قطع به مدمات رجوع نمایند.

فایده: هرگاه ماده این علت بدانند که روی به جمع آورده، به زودی آن را پخته سازند و بشکافند و در نضح، محلات مرخیه به کار برند؛ زیرا که اگر این ورم صلب شود، علاج کمتر پذیرد؛ پس اگر به صلابت میل نموده باشد، گاهی ملین گذارند و گاهی محلل تا باشد که صلب تر نشود و به ابطال عضو نگراید.

انتباه: آنچه در شرائین دماغ افتد، تدابیر او در سرسام بمعنی همراه اکثر فواید گفته شد.

مقاله سوم: اندر حمره

به پارسی، آن را سرخ باد گویند. و آن، ورم صفراوی است که در پوست ظاهر شود و منتقل باشد و درد کمتر دارد.

وی دوگونه است:

یکی، آنکه ماده او صفراوی محض باشد و آن را «حمره خالص» گویند. و علامت وی آن است که آماس درخشان و سازن و شدیدالحرقت و الالتهاب و ناصع الحمرت یعنی نارنجی باشد؛ کما هو لون الصفراء، و درد کمتر دهد و چون انگشت بر ورم سخت گذارند یعنی به شدت بر آن فشار دهند، سرخی از آنجا متفرق شود و سپید نماید و چون انگشت بردارند باز سرخی گراید. و از شان اوست که ساعی باشد یعنی به اعضای مجاوره به زودی متعدی گردد.

دوم، آنکه ماده او صفرا باشد مرکب با خون رقیق و این را «حمره غیر خالص» خوانند و علامت او همان است که در خالص گفته شد؛ مگر آنکه سریع السعی نبود و حمرت او به غمر انگشت کمتر متفرق گردد و لون ورم به سرخی زند و مایل به غلظ بود و بول، سرخ و غلیظ آید و نبض سریع مایل به عظم نماید.

علاج: اگر خالص بود، جهت استفراغ صفرا، مطبوخ هلیله و تمرهندی و مغز فلوس و مانند آن دهند. و بعد از تنقیه،

تراشه کدو و آب برگ خرفه و کاهو و لسان الحمل و اسبغول و جز آن از مبرد و مرطب ها ضماد نمایند. بدانند که درین نوع به اضمده محلله حاجت نیست. للطفه مادته. و اگر غیرخالص بود، نخست رگ زنند و بعده یعنی پس از آن مسهل دهند و در ابتدا، اطلیه رادعه به کار برند و در تزاید و انتها، محلات نیز داخل سازند؛ بر وفق حاجت چنانچه در فلغمونی گفته شد و گاه باشد که حمره در دماغ عارض شود چنانچه در سرسام ذکر کرده آمدیم.

مقاله چهارم: اندر جمره

به پارسی آن را آتشک نامند آن، چنان است که ظاهر می شود بر تن و مفرطح یعنی پهن و پهناور می باشد؛ خواه متفرق باشد خواه مجتمع. و هر حبه او قطع بزرگ از بدن در می گیرد و متجاوز می باشد در عمق گوشت و سرخی بسیار دارد و درد قوی گویا اخگر بر آن محل نهاده اند «و لذا سمیت بها». و ماده او ریم نیمم گردد بلکه همچنان نغز می شود یعنی بهبود می یابد و خشکریشه کند و پوست از وی فروآید. و سبب او صفراء غلیظ شدید الحدت قوی الردائت است که مختلط باشد با خون حاد.

علاج: آن چه در نمله گفته آید به عمل آرند و گاه باشد

که به زدن شرط عمیق حاجت آید جهت آمدن خون ردی که در عمق عضو محتبس است و اطلیه نمله که درینجا استعمال نمایند، باید که در وی کافور نیز داخل فرمایند. و از بین این ادویه که در نمله هست آن چه به جمره مخصوص است آن است که دردی سرکه را بر زمین گرم اندازند تا بجوشد پس بر گیرند و کافور در آن آمیزند و طلا سازند. و اگر گل سرشوی بیفزایند بهتر باشد. دیگر، انار ترش را بشکافند و در سرکه بجوشانند تا نرم شود بسایند و بر لته نهاده و بر آن محل بگذارند و روزانه دو بار و شبانه یک بار. و این ادویه از ابتدا انتها به کار برند نه در انحطاط. و دیگر تدابیر بحسب غلبه خون یا صفرا مرعی دارند از آن چه مناسب دانند.

انتباه: بعضی بر آنند که اگر خون غالب بود و مانعی نباشد، فصد کنند و چندان خون بگیرند که به غشی نزدیک رسد.

مقاله پنجم: اندر نمله

آنگاه یک بثره باشد و گاه بثرات خرد به یکدیگر نزدیک و درهم پیوسته و سوزش و حرقت شدید و خارش لازم اوست و سوزش او مثل گزیدن مورچه. «و قال بعضهم لذا سمیت بها». و باید دانست که حوالی این بثور نیز آماسیده

می‌باشد و سعی و تجاوز از مکان خود به اطراف لازمه نمله است.

وی دو گونه است: یکی، آن که ماده او صفرای خالص بود و آن را «نمله ساذج» گویند. ساذج، ساعی نمی‌شود مگر در ظاهر جلد فقط. دوم، آنکه ماده او صفرا بود مختلط با اندکی خون حاد محترق و آن را «متاکله» خوانند.

علامت ساذج، شدت حرقت است و صفرت لون. و نشان متاکله، حمرت لون است و سرعت تفرح؛ زیرا که وی تا گوشت می‌رسد و متاکل می‌سازد پوست و گوشت را «فالساذج لایسعی الا علی ظاهر الجلد و المتاکله یسعی علی ظاهرها و باطنها» و نمله را «ساعیه» نیز خوانند.

علاج: در نمله ساذج، به تمره‌ندی و فلوس خیارشبر و مانند آن اسهال صفرا نمایند و بعد از تنقیه، مامیثا و حضض و اقایا به آب کاسنی طلا فرمایند و در نمله متاکله، به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله و تمره‌ندی طبع نرم نمایند و به حوالی آن طلاء النرد که در «وجع الذن» مذکور شد طلا سازند. و بعد از اسهال اگر حاجت باشد فصد کنند. و بدانند که در اینجا، ادویه قوی التجفیف استعمال باید کرد چون قرص اندروخون و مانند آن و تدارک جراحت به مرهم اسفیداج فرمایند.

مقاله ششم: اندر جاورسیه

آن، بشور خرد کاورس مانند است که سر او سپید باشد و بیخ او سرخ و در بدن متفرق برآید و گاه باشد که با ورم و لذع شدید یار یعنی همراه بود و زرداب از آن پالاید. و سبب او، صفراست که با قدری بلغم مائی مختلط بود و بعضی جاورسیه را از اقسام نمله می‌شمرند.

علاج: فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم، مطبوخ هلیله دهند که با تربد یار یعنی مخلوط کرده باشند و مازو و کزمازو و پوست انار و گل ارمنی و صندل به گلاب و اندکی سرکه طلا نمایند. و اگر رطوبت بلغمی افزون‌تر بود - و آن را از قلت لذع توان دانست - باید که مجففات قویه طلا فرمایند؛ چون قلقدیس و کبریت.

صفت مطبوخی که صفرا و رطوبت بلغمی را برون آرد: هلیله زرد، تمرهندی، عنب الثعلب، تخم کشوت و تخم کاسنی، به قدر حاجت از هر یک بگیرند و بجوشانند و بپالایند و به حسب بایست، ترنجبین و سقمونیا و تربد یار یعنی مخلوط کرده بدهند.

مقاله هفتم: اندر نار فارسی

آن، بشره باشد پر آب و رقیق و شدید الحرقه و کثیرالحکه و چون برآید به زودی خشکریشه گردد و خاصه ویست که چون ظاهر خواهد شد، نخستین در بدن به محل بر آمدن او خطهای سرخ طاووسی پدید آید هم چون زبانه آتش و بعهدہ یعنی پس از آن بثور ظهور نماید و این را نیز «آتشک» گویند و بعضی آن را مترادف حمرة دانند.

علامت او آن است که با حکه و لهیب مفرط بود و همچون آبله زود خشکریشه آرد.

علاج: فصد کنند و جهت تسکین و تلین، شربت عناب و آب تمهندی و آب انارین و آب کشک جو و آب کدو و لعاب اسبغول و مطبوخ هلیله دهند. و سپیده مرداسنگ و صندل سپید به گلاب سوده و اندکی کافور آمیخته طلا نمایند. و اگر حضض و کافور به لعاب اسبغول و لسان الحمل حل کنند و لته یی بدان تر کرده و و هر لحظه بر عضو نهند نفع تمام دهند. کذلک مازوی سبز به سرکه سائیده. و هرگاه بعضی از آن بثور پر آب شود، سوراخ نمایند و زرداب او برون آرند و بعهدہ یعنی پس از آن مرهم اسفیداج گذارند و حوالی وی گل ارمنی و سرکه و گلاب بمالند. و آنجا که زرداب بسیار ترشح کند، حضض و زردچوبه و کافور به آب کاسنی یا آب حی العالم طلا سازند. و گوشت مرغ و جز آن

اگر دادن حاجت آید و سرفه نبود، به آب غوره اصلاح داده باید داد و این قانون در جمله اورام بیاد دارند.

مقاله هشتم: اندر نفاطات

آن، عبارت است از بشور که مشابه بود بدانچه از سوختن آتش پدید آید. و باید دانست که در میان این ورم، اکثر آب رقیق می باشد و گاه بود که به جز ریح غلیظ هیچ نباشد و آن را نفاطات نیز گویند.

علاج: رگ زنند و جهت تغلیظ و تطفیه خون، شربت گزر عناب و انار و جز آن هر چه جامع حموضت و عفوصت و قبض بود بخوراند و عدس مقشر در سرکه پخته غذا فرمایند و اگر در وی عناب نیز پزند بهتر باشد. و نفاطات را به سوزن زر سوراخ کنند و بعهده یعنی پس از آن برای تبرید خون و تجفیف قرحه، اسپیده ارزیزه و مرداسنگ مدبر به گلاب و آب مورد طلا نمایند. و اطلیه که در نار پاریسی گفته شد نفع دارد.

مقاله نهم: اندر شری

آن، عبارت است از بشور مسطحه به سرخی مایل که بعضی وی خرد باشد و بعضی بزرگ و خارش و کرب لازم اوست.

و در اکثر، دفعه عارض شود و گاه باشد که از شری رطوبت سایل گردد و آن را به پارسی «دلم» گویند. و سبب این علت، ثوران بخارات است از خون مراری یا از بلغم بورقی دفعه به سوی ظاهر بدن. اما علامت دموی، آن است که سرخی گرمی در بشور بیشتر بود و روزانه غلب کند و بشور زودتر ظهور نماید. و علامت بلغمی آن است که لون او به سپیدی زند و در شب غلبه کند و دیر ظاهر شود. و شری بلغمی را «جالینوس» در «حیله البرء» بنات اللیل خوانده است.

علاج: در دموی، فصد کنند و به آب انار و نقوع آلو زرد آلو ترش و مثل آن طبع نرم نمایند و بعد از تنقیه. به قرص کافور و مانند آن تسکین حرارت فرمایند و برای ارخا و تلین جلد و تلحیل ابخره و تفتیح مسام، آب گرم بر بدن ریزند و سبوس و تخم خربزه کوفته بمالند. و ایضا به واسطه تبرید و تسکین حدث و ردع ماده و تلین جلد و تفتیح مسام، سرکه و گلاب و روغن گل مالش فرمایند. و غذا، عدس به سرکه پخته و قریص که نوعی غذاست و از سمک رضراضی و کاهو و اساناخ و خرفه و سرکه و آب غوره ساخته باشند سازند. و در بلغمی، جهت تنقیه، مطبوخ هلیله دهند تبرید افزوده و جهت تقطیع بلغم، سکنجبین عسلی خوراندند. و برای تلطیف و تحلیل بلغم، استحمام فرمایند و

جهت ادرار عرق و تفتیح مسام و تقطیع و تحلیل و جلاء، به آب کرفس و سرکه سویق جو بسرشند و بر بدن مالند.

مقاله دهم: اندر ماشرا

آن در لغت سریانی ورمی را گویند که از خون و صفرا پدید آید در هر موضعی که باشد. و اطبای متقدمه گاهی این لفظ را اطلاق می‌کنند بر فلغمونی که در روی و سر حادث شود و گاهی اطلا می‌کنند بر فلغمونی که در جوهر دماغ و شرائین و روی و سر عارض گردد؛ کما صریح بهما «صاحب الکامل». و «شیخ الرئیس» به ورم صفراوی جگر نیز اطلاق ماشرا کرده است لیکن به عرف خاص اطبای متاخره، عبارت است از ورم که در روی افتد و ماده او خون حاد مرکب با صفرا باشد و مقصود در این جا همین است. علامت او آن است که روی به غایت سرخ باشد و درد کند و سر و گوش و بینی و رخساره و جبهه منتفخ نماید و وجع و ضربان لازم وی است.

علاج: رگ قیفال زنند اگر مانعی نبود و گفته‌اند که چندان خون بگیرند که به غشی رسد و اگر فصد ممکن نباشد، بر ساق‌ها حجامت نمایند. و هر چون که باشد، بعد از اخراج خون، طبع را به آب فوا که بگشایند. و عند استعمال، ملینات

بر حلق و سینه صندلین و مامیثا و حضض و گل ارمنی به آب گشنیز تر یا خرفه یا کاهو و عنب الثعلب سرشته ضماد سازند تا ماده بدینجا نریزد. و اگر از یک فصد مقصود بر نیاید و امتلاء باقی باشد، روز دوم یا سوم باز فصد کنند. و بعد از تلین، گلاب و قدری کافور بر وی مالند جهت تبرید. و اشربه و اغذیه هرچه مبرد مغلظ بود موافق است چون طبیخ عدس و گشنیز خشک یا کشک جو یا عناب یا ماش مقشر. و اگر عناب سی دانه بجوشانند و آب آن را به سکنجبین بدهند نفع تمام دهد. و این مرض در امراض سر نیز ذکر یافته است.

مقاله یازدهم: اندر طاعون

آنگاه بثره صغیر الحجم باشد هم چون باقلا یا خردتر از آن و گاه ورم کبیرالمقدار بود به مثابه چارمغز یا کلان تر از آن. و هر چون که باشد، تلهب و سوزش شدید لازم دارد و چنان می نماید که آتش نهاده اند و حوالی آن سیاه باشد یا سبز یا کمد یا زرد یا سرخ به حسب کثرت و قلت سمیت ماده؛ پس سیاهی بدتر باشد و آنچه بعد از آن است، سمیت درو کمتر است نسبت به مافوق وی و لهذا زردی و سرخی را اسلم می شمروند و هر چون که سمیت درو بیشتر بود. قیء

و خفقان و غشی شدیدتر باشد.

باید دانست که طاعون اکثر در عضوی افتد که گوشت او غددی باشد خواه آن عضو ذی حس بود چون سینه و بیخ زبان و خصیه، خواه بی حس باشد چون مغابن یعنی پس گوش و کش ران و زیربغل، اما آنچه در بغل و پس گوش افتد، بدتر باشد جهت مقاربت دل و دماغ؛ خاصه آنکه در سمیت افزون تر شود و طاعون درو بیشتر عارض می شود.

علاج: در تبرید و تقویت دل مبالغه نمایند و آن، چنان باشد که شربت های خنک و خوشبوی چون شربت انار و سیب و بهی و ترشی ترنج و نارنج و لیمو بنوشانند و ره لحظه صندل و نیلوفر و کافور به گلاب ساییده بر سینه طلا نمایند. و بنفشه و نیلوفر و گلاب و صندل و کافور و سیب و بهی و ترنج و مانند آن از طیوبات دفاع السم ببویانند. و هوای خانه چنان چه در حمی وبائی گفته شد بیارایند و هرچه در سوء مزاج گرم دل و حمی وبایی مذکور است به عمل آرند و زنهار ادویه رادعه بر طاعون نهند بلکه آن محل را گذاشته و گرداگرد آن چیزهای سرد طلا نمایند تا ماده سمیه به باطن بازنگردد و بر نفس ورم شرط عمیق زنند تا ماده سمیه از آن برون آید. و بعد از شرط زدن، موضع را به آب گرم بشویند تا خون زود باز نه ایستد و زمانی طویل سایل باشد؛ زیرا که

این ماده هر چند برآید بهتر باشد.

فایده: هرگاه درین علت خفقان و غشی غلبه کند، باید که آب گرم خاصه که بابونه و شبت در آن جوشانیده باشند بر ورم ریزند تا زمانی طویل تا ماده از دل به جایگاه علت بازگردد و به تحلیل رود. و همچنان هرگاه یعنی هر وقت یک دفعه بیمار را در خانه سرد نشاند و حوالی او جهت تبرید برف حاضر دارند. و واجب است که بر ورم، پرسیاوشان و خطمی و بابونه ضماد سازند و به طیبخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا درین محل نرسد؛ زیرا که رسیدن سردی بر ورم مذکور ممنوع است؛ «لان البروده تردع الماده» و به همین سبب گفته اند که بعد از شرط زدن اگر خون به فراغت برنیاید، بفرمایند تا دهن بر آنجا نهاده خون را اندک اندک بکنند و تا که بدین صورت مقصود برآید، آب گرم نتوان ریخت؛ زیرا که آب خالص اگرچه بالفعل گرم است لیکن از بروود بالقوه خالی نباشد مگر آن که ممزوج بود به قوای ادویه حاره.

غذا، آنچه مبرد و مغلظ خون باشد توان داد؛ چون عدس و مرغ و تیهو که به آب پخته و و بعده یعنی پس از آن در سرکه گذاشته باشد. و قریص که از گوشت فراریج و طیاهیج سازند یا به قول سرد یار یعنی مخلوط کرده نیز موافق است.

تنبيه: اطبا در بر آوردن خون به فصد اندر طاعون اختلاف دارند: بعضی بر آنند که نشاید کرد چنان چه ملسوع را نشاید کرد؛ زیرا که به فصد، زهر در جمیع بدن پراکنده می شود و بعضی گفته اند که فصد باید کرد و خون بسیار باید گرفت چنانچه در لسع کژدم جراره می کنند؛ زیرا که حامی عفونت و سمیت، رطوبت است خاصه خون؛ پس هر چند که رطوبت از بدن کمتر شود، قوت سم کمتر گردد و طبیعت غالب تر شود و محافظت اعضای رئیسه خوب تر نماید.

بالجمله، اگر امتلای خونی بود و مانعی نباشد، حق آن است که فصد البته باید کرد و خون وافر باید گرفت و علیه «الشیخ» و «السید». و پوشیده نماند که فصد درینجا نه برای آن است که ماده سمیه که در نفس عضو است برون آید بلکه جهت آن است که ماده متعفن که سهل القبول است مرسمیه را مستفرغ شود و مدد موذی گسسته گردد.

انتباه: هرگاه فصد خواهند کرد، سزاوار بلکه واجب است که مراعات چند چیز اهم دانند:

یکی، آن که نخستین بر طاعون شرط زند؛ زیرا که چون ماده سمیه از نفس عضو بر آید، خوف انتشار سم در بدن عند الفصد کمتر باشد.

دوم، آنکه پیش از فصد در حوالی طاعون چیزهای با رده

قابض طلا نمایند؛ چون حضض و گل ارمنی و مامیثا و امثال آن تا ماده ذی سمیه را که درینجا جمع است به سوی باطن بازگشتن ندهد هنگام برآمدن خون به فصد.

سوم، آنکه به محافظت اعضای رئیسه خصوصا دل مبالغه نمایند تا ماده که از عضو به حرکت آید بدین اعضا نیفتد. و آن، چنان باشد که اطلیه عطریه با رده بر سینه و دل گذارند و طیویات با رده ببویانند و آب سرد که با گلاب آمیخته باشند جرعه جرعه همی دهند تا که خون برمی آید و بعد از آن نیز همین قاعده مرعی دارند تا که ماده متحرکه برآساید.

این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیر است که ماده طاعون کثیرالسمیت باشد وگرنه بدینها حاجت نباشد و بلاخوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و به احتیاط اقرب بود. و دلالت بر کثرت و قلب سمیت، از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد.

فایده: بعد از فصد و یا بدون فصد، خفقان و غشی مشتمد شدن نشان توجه ماده است به دل. و صداع و هزیان غالب گشتن، علامت بر آمدن ماده است به دماغ؛ پس هرگاه دانند که ماده به دل رفته، به زودی طبیح بابونه و شبت به آب گرم بر ورم ریزند چنانچه بالامفصل گفته شد. و هرگاه میل ماده

به جانب دماغ مفهوم گردد، پاشویه فرمایند چنانچه در صداع ذکر یافته شد و ایضا محاجم کلان بر ساقها گذارند و سخت مکیدن فرمایند و زمانی طویل محجمه را نهاده دارند و درینجا حجامت بغیر شرط باید کرد تا که بخار از دماغ به انجذاب سوی اسفل گراید.

باید دانست که حکمای هند گفته‌اند که روغن کنجد در این مرض به غایت مضر است به حدی که در چراغ هم نسوزد. و شیر برنج پخته بر طاعون بستن نفع دارد و به خوراندن شیر گاو و برنج نیز امر کرده‌اند. و شهد و شکر سپید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده می‌دانند. والله اعلم.

مقاله دوازدهم: اندر آماس‌ها که در زیربغل و پس گوش و کش ران پدید آید

این‌ها از جنس طاعون نباشد و آن را اورام المغابن گویند. و حدوث این آماس بر دو وجه است: یکی آن که اعضای رئیسه دفع کند ماده را به مغابن؛ زیرا که بغل، منصب دل است و پس گوش، منصب دماغ و بن ران، منصب و مدفع جگر. دوم، آنکه قرحه ریخی بر ساق یا قدم یا ران پدید آید و بدان سبب طبیعت بر سبیل حمایت، روی به موضع اذیت

آرد و به تبعیت آن، خون و روح نیز بدینجانب میل نماید پس قدری از ماده در بن ران بماند جهت فراخی و تخلخل موضع و آماس آرد. و ازین جمله است ورمی که از قرحه دست در بغل و از قرحه سر در پس گوش پدید آید؛ زیرا که این همه مواضع نرم و غددی و فراخ و به کنج واقع اند که ماده از این موضع می گذرد لختی از آن درینها می ماند و این اورام را به پارسی «باغره» گویند.

گاه باشد که در بحران، ماده به مغابن منافع شود بی آنکه اعضای رئیسه دفع نموده باشد و گاه باشد که به واسطه امتلاء خون و دیگر اخلاط ورم درینجا پدید آید؛ چنانچه در دیگر مواضع می بر آید.

علاج: نخستین تنقیه بدن نمایند به فصد و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف تدبیر فرمایند و هم اندر ابتدا ادویه مرخیه چون بنفشه و خطمی و تخم مرو به روغن بنفشه و موم سپید سرشته ضماد سازند. و بدانند که استعمال رادعات درین اورام ممنوع است؛ خاصه اگر ماده در بدن بسیار باشد و تنقیه نکرده باشند. و اندر تزاید نیز به مرخیات بسازند و اندر انتها محملات نیز داخل کنند پس اگر به تحلیل رود، فهو المراد و اگر روی به جمع آورد، به نضج و تفجیر کوشند.

فایده: هرگاه ورم در مغابن پدید آید به سبب قرحه که در

عضو فروتر او افتد، بسیار باشد که چون وجع از آن بایستد ورم زایل گردد بی استعمال ادویه.

آنجا که درین اورام استضمام روادعات اتفاق افتد کماذهب الیه بعض الاطباء لازم است که به تقویت دل و دماغ و فم معده همی کوشند تا ماده به اعضای رئیسه بازنگردد. بالجمله، مبالغه در استعمال رادعه بالاتفاق منهی است؛ خصوصا در آنچه در دفع اعضای رئیس بود و مرخیات نیز قبل از تنقیه مجوز نیست و احسن، توقف در ادویه موضعیه است تا که حقیقت ورم بالکنه یعنی کاملا ظاهر شود. و نطول زیت اندر ابتدا اکثر است که شفا می دهد.

مقاله سیزدهم: اندر آکله

که آن را به پارسی «خورده» گویند. و وی، عبارت است از تاکل و تعفن و فساد که در اعضا افتد. و علامت او آن است که نخستین، قرحه یا ورم یا بثره خبیثه حادث شود در بدن و به سرعت فراختر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانچه گفته اند در هر عضو که افتد، از شب تا صبح به مقدار فلوس خیارشمبر گوشت آن عضو بخورد و صعب ترین زحمت هاست و زود هلاک سازد.

علاج: گرد آن را به آهن داغ کنند تا به دیگر اعضا تعدی

نکند. و ایضا گل ارمنی با سرکه سائیده حوالی وی طلا نمایند تا مانع انصباب رطوبات فاسده گردد. و بدن را به اسهال و اخراج خون بسیار پاک نمایند و به سرکه و آب جراحت را همی شویند تا از ازاله عفونت و قطع رطوبت نماید. و ایضا کرنب پخته و کوفته به روغن گاو یار یعنی مخلوط کرده بر آکله گذارند تا که آن چه سیاه و فاسد است سست گشته ساقط گردد و گوشت صحیح برآید پس به اندمال قرحه متوجه گردند.

اگر بدین قدر آکله پاک نشود از عفونت، باید که بر آکله داغ دهند. و آن چنان باشد که زنگار و زاج و زراوند مدحرج و قلقطار به سرکه و عسل سرشته در آن محل گذارند و مرهمی که از زرنیخ زرد اعلی و آهک آب نارسیده و زنگار سازند بدین نوع که هر سه برابر کوفته و بیخته با موم و روغن گاو بیامیزند همان عمل کند. و اگر بدین دوا هم به نشود، روغن کنجد جوشان بر موضع علت ریزند به طریقی که روغن مذکور به عضوی دیگر نرسد بدین طریق که حوالی آن را به خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بیندازند.

اگر ماده شدید الفاسد بود و بدین هم نغز نگرده یعنی بهبود نیابد، به آهن تفته داغ کنند بر نفس علت و غایتالعلاج این است. و بالاتر از این، قطع عضو است اگر

ممکن القطع بود.

مقاله چهاردهم: اندر دمل

جمعه دما میل و دمامل. و آن، بثره بزرگ سرخ رنگ است که هم اندر ابتدا درد شدید آرد و شکل او بیشتر صنوبری بود و گاه مستدیر یا مفطرح باشد. و ماده وی، خون حاد است که به رطوبت غلیظ فاسد مختلط باشد.

علاج: خون از بدن کم کنند به فصد یا حجامت و مسهلات دهند. و آنجا که دمل در اطراف بود، قیء نافع تر دانند و تقلیل غذا و ترک گوشت و حلویات فرمایند و برای تسکین حدت خون و قطع رطوبت غلیظه، سکنجبین نوشانند. و از روز اول تا سه روز که زمان ابتدا است روادعات طلا نمایند؛ مثل صندوق و فوفل و برگ خرفه و اسبغول به گلاب ساییده و مانند آن. و بعد از روز سومک، اسبغول به سپیده تخم مرغ سرشته طلا نمایند تا تسکین حدت کند و ماده را جمع نماید به سرعت. و هرگاه ماده جمع گردد، منضجات گذارند بر آن تا پخته گردد. و بعد از نضح اگر خود به خود بشکافد فبها و اگر نه به ادویه مفرجه یا به آهن آن را سر دهند. و بعد از آن که ریم بر آید و قرحه پاک شود به اندمال کوشند. و اگر قرحه تر بود و چرک بسیار داشته باشد، گلنار

و مر و صبر و مازو و زردچوبه کوفته و بیخته بر آن پاشند تا زود پاک کند و رطوبت را خشک نماید پس مراهم مدمله بر آن نهند.

بدان که دمل بر دو گونه است: یکی، آن که صنوبری شکل بود و آن، سهل الانفجار است و از همان یک طرف که سر برآورده باشد سر می‌کند. دوم، آنکه مستدیر یا مفرطح بود و وی به سبب غلظت ماده، خود به خود نمی‌شکافد و محتاج به تفجیر است. و او گاه باشد که در سه موضع یا زیاده سر کند.

فایده: گفته‌اند اول روز که دمل ظاهر شود، باید که آهک را به روغن کنجد یا سپیده تخم مرغ بسرشند و طلا نمایند که هرگز زیاده نشود و هم آنجا بسوزد ماده او. و کسی را که هر سال دمل برآید، تنقیه بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و آکله و جز آن ایمن ماند.

مقاله پانزدهم: اندر دبيله

آن، عبارت است از ورمی که از دمل بزرگتر شود و درد نکند مگر به سبب عفونت یا به استعمال ادویه ذی حدت و رنگ او هم رنگ پوست بدن بود و در اکثر، مستدیرالشکل باشد و چون دست و انگشت برو گذارند و غمر کنند، منعمر

نشود جهت غلظت ماده و عام است که دبيله در ظاهر بدن افتد يا در باطن آن.

بعضی گفته‌اند که دبيله دو کیسه دارد یکی به زرداب گنده پر باشد و دیگر، به ماده غریبه چون زرنیخ و استخوان ریزه و مانند آن و دو کیسه را به عربی دویله گویند و لذا سمیت بها.

باید دانست مده که از دبيله برمی‌آید، مختلف الالوان و متنوع القوام می‌باشد همچون گل سیاه و دردی زیت و زغال و زرنیخ و گچ و ریزه ناخن و مویت و ریزه سفال و سنگ و ریگ و ریزه چوب و امثال آن به حسب استعداد ماده.

علاج بعد از تنقیه و تلطیف تدبیر، جهت نضج و تلین ماده، روغن گل و زیت و چربی ایل و چربی گاو ضماد نمایند و لعاب تخم کتان و حله اگر داخل سازند بهتر باشد و مرهم داخلین نیز فایده دارد. و بعد از حصول نضج و تلین، بشکافند آن را و به دفعات ماده آن را برون آرند زیرا که اگر یکبارگی آن چه در وی است بیرون کنند غشی آورد. و پس از برآوردن ریم و جز آن، پنبه کهنه در آن پر سازند تا چرک که در وی مانده باشد تمام بچیند و عقب آن به مراهم مندمل سازند جراحت را.

نوعی است از دبيله که آن را «دبيله منکوسه» گویند. و

وی آن است که ماده در عمق عضو جمع شود و از جلد دورتر باشد و اثر نضح ظاهر نباید و چون آن را بشکافند، غیر از خون صرف هیچ برنیاید مگر آنکه شکاف را عمق کنند چنان که به استخوان رسد آن زمان ریم برآید به الوان مختلفه چنانکه گفته شد. و این دبيله در اکثر قاتل بود.

علاج: تدبیر وی همان است که ذکر یافت لیکن باید که در تلبین و نضح بیشتر کوشند؛ زیرا که ماده شدیدالغور است و پس از حصول یقین به نضح آن را بشکافند چنانکه نشتر به استخوان در رسد و ماده که در غور است برون آید.

فایده: دبيله که در اعضای باطنه افتد، هر یک در محل خود مذکور کرده شد. و باید دانست که دبيله احضاء را تدبیر کلی، تحلیل و تلطیف است و آنچه دافع باید بود چون تریاق کبیر و تریاق افاعی و مثرودیطوس خوراندن. و هرچه سبک و محلل وجع او باشد چون تخم مرو و خبازی و کتیرا هر یک به قدر حاجت نرم کوفته به روغن بادام آمیخته صباح و شام موازنه دوم درم به آب طرخشقوق یا دو قاشق شیر خر نوشانند. و آنجا که تب نبود و خواهند که دبيله احشا زود بشکافند، باید که هر روز صبر، دو دانگ و زعفران، دانگی به گلاب بدهند. و بعد از آن که ورم بشکافند، به حسب توجه او در تنقیه کوشند به مدرات یا ملینات و پس از تنقیه به اندمال

کوشند چنانچه مشروحا در دبيله الكبد و المعده گفته آمديم.

مقاله شانزدهم: اندر خراج

آن، در اصطلاح جمهور اطبا عبارت است از هر ورمی که میل به جمع ریم نماید؛ خواه ورم گرم بود. خواه سرد. و بعضی بر آنند که ورم گرم که روی به جمع آرد، آن را بدین نام خوانند. و نزد بعضی کنایه است از ورم گرم بزرگ حجم که در داخل او موضعی باشد و ماده در وی ریزد و ریم گردد. و حدوث خراج از ماده غلیظ است که طبیعت به عضو دفع کند و ماده مذکوره به سبب غلظ در پوست نافذ نشود و در گوشت نیز درنیاید و همچنان در فضای عضو بماند مترهل شده و به گرمی که درو است متعفن سازد آنچه در نواحی ویست و چون پخته شود، بسیار باشد که پوست را متاکل ساخته منفجر گردد.

باید دانست که هرگاه وجع ورم اشتداد کند و تمدد در وی پدید آید، نشان جمع مده باشد و بعد از آن سکون وجع و نرمی ورم، دلیل پختن مده باشد.

علاج: در ابتدا رگ زنند و مسهل دهند و آنجا که در اطراف بود و از قیء مانعی نباشد، قیء بهتر از سهل است. و چون ماده جمع شدن خواهد، خطمی و تخم کتان و خمیر

مایه و انجیر و علك ضماد نمایند. و بعد از آن که پخته شود اگر خود به خود بشکافد بهتر والا باید که به سرعت بشکافند تا مده فاسد برآید و اوتار و اعصاب و عضله‌ها که در آن عضو است از فساد او محفوظ ماند.

طریق شکافتن خراج و دیگر اورام: باید دانست که آماس را تا نیک پخته نشود شکاف نباید کرد و بهترین محل شکاف آنجاست که نرم‌تر و بلندتر و پایین‌تر بود و منفعت هر واحد گفته آید. اما نفع ورم نرم‌تر آن است که شکاف این چنین موضع آسان‌تر بود و الم کمتر دهد و زودتر التحام پذیرد. و فایده بلندتر آن است که بلندی موضعی از مواضع ورم نشان آن باشد که طبیعت ماده را ازین محل دفع کردن می‌خواهد پس تکلف درینجا بر حسب اقتضاء طبیعت بود و ملاک امر در جمیع امور، مراقت طبع است. و سود وقوع شق در محل پایین‌تر آن است که مده بنفسها به غیر اماله و فشردن برون آید بتمامه و این سهل و بی‌خوف باشد.

فایده: شق باید که در طول بدن کنند تا لیف‌ها بریده نگردد به خلاف ابط یعنی بغل و اربیه یعنی بن ران که ورم این محال را شق در طول بدن نشاید کرد بلکه به تیغ استره باید کرد و در عرض بدن؛ به خلاف جبهه که اگرچه ذی اسره است اما شکاف ا» به تیغ استره نشاید کرد و به طول

بدن باید کرد؛ چنانچه «شارح» گفته: «اذا كان للمعضو انثناء مثل البط و الربيه فيذهب به عند الشق مع الاستره الا فى الجبهه فانه يجب فيا ان يخالف السره؛ لان وضع اسرتها فى العرض و هو مخالف لوضع الليف لانه فى الطول فلو تبعت السره فى البط اسقطت عضله الجبهه على الحاجب و العين كما نقل فى حكايت اندرو ما خس و ابنه الملك» و هرگاه ورم را بگشایند اگر ماده بسیار باشد به تفاریق برون آرند تا ضعف نیفتد و بعد از برآوردن ریم بتمامه به پنبه کهنه پاک نمایند تا هیچ چرک نماند پس به اندمال کوشند چنانچه گفته شد و در این معنی مرهمی که از اسفیداج و توتیا و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت سازند نفع تمام دارد و سریع الاندمال است.

انتباه: سرر و سرار، شکنج و چین را گویند که در پیشانی و دیگر اعضا افتد و اسره و اسرار جمع وی است و جمع الجمع آن اساریر است.

مقاله هفدهم: اندر ورم رخو که به اوذیما

مسمی است

آن، ورمی است نرم سپید رنگ که حرارت و درد ندارد لیکن ذی متانت و ثقل می باشد و چون انگشت بر آن گذارند

به آسانی فرو شود و به اثر وی تا دیر منغمر بماند و گاه باشد که درین ورم وجع خفیف نیز یار یعنی همراه بود. و این از دو سبب افتد: یکی، آنکه مزاج فاسد شود دوم، آنکه بلغم فزون گردد.

علاج: اگر سبب او فساد مزاج بود، نخستین اصلاح او نمایند و بعده یعنی پس از آن عضو را به روغن گل یا روغن کنجد و نمک و سرکه بمالند. و اگر سبب او بلغم بود - و آن از سپیدی و غلیظی بول و جز آنکه از لوازم غلبه بلغم است توان دانست - باید که نخستین منضجات او دهند و بعده یعنی پس از آن به حب ایاره یا حب راوند و جز آنکه منقی بلغم است مستفرغ سازند و مرطبات منع نمایند و نمک و زیت بر ورم مالیدن و نظرون به آب خاکستر درخت انگور و قدری سرکه آمیخته ضماد کردن و پارچه‌ای را به آب خاکستر درخت انگور و بلوط آغشته بر ورم گذاشتن نفع دارد. و این طلا به غایت نیک است: نمک، خاکستر، درخت انگور، سرگین گاو، شب یمانی و صبر، جمله را باریک ساخته به سرکه طلا سازند. دیگر: صبر، مر، اقاویا، سعد شیاف مامیثا، زعفران و گل ارمنی، هر یک برابر بگیرند و باریک ساخته و به سرکه و آب کرنب اقراص سازند و به وقت حاجت به گلاب یا آب کاسنی و اندک سرکه حل کرده

بمانند.

مقاله هجدهم: اندر ورم ریچی

این دو گونه است: یکی، آنکه ریخ در جوهر عضو درآید و به مشابه تیج نماید. و ورم ریچی فی الحقیقت همین است. دوم، آنکه در جواهر عضو درنیاید ریخ بلکه در جوف عضو مابین فضای عضوین یکجا گرد آید پس اگر عضو مذکور لین الجرم بود، انتفاخ در آن پدید آید و این قسم را «نفخه» گویند.

فایده: محل اجتماع ریخ در بدن، یا عضو مجوف بود چون معده و امعا و مانند آن؛ یا فضایی مابین عضوین بود چون فضایی که مابین اغشیه مجلله و عضو محاط اوست. و ریچی که در عظام یا فیما بین او و اغشیه مجلله وی جمع آید، عسر التحلیل است؛ «لبروده الموضع و ضیق المسالک و قله وصول اثر الدواء هنالک».

علامت ورمی ریچی، سبکی ورم است و گرانی نابودن و همچون مشک پر باد نمودن و خاصه اوست که چون انگشت برو گذارند، اندکی به ته رود و زود رجوع کند و اثر غمر هیچ نماند.

علاج: نخستین، از چیزهایی بادانگیز پرهیز فرمایند و

تلطیف تدبیر نمایند تا ماده که مولد ریح است مدد آن گسسته شود. پس برای تحلیل ریح مجتمعه، به آرد جو یا کاورس یا ارزن تکمید نمایند و خاکستر درخت چوب انگور به آب سرو یا طرفا یا ابهل سرشته طلا سازند و گلکند و گلاب و شربت بزوری و عرق بادیان نفع دهد.

مقاله نوزدهم: اندر سلعه

آن، ورم غلیظ است که به گوشت چسبیده نباشد و اندر زیر پوست به هر جای که بگردانند همی گردد در موضع خود و عظم او از مقدار نخود تا مقدار خربزه گفته‌اند. و خاصه سلعه است که مر او را کیسه یی باشد مشتمل بر جمیع او. و حدوث این ورم از بلغم غلیظ است و اصناف آن چهار بود: شحمیه و عسلیه و آردهالیه و شیرازیه. اما شحمیه، سخت‌ترین انواع است و لازم اوست که عندالغمر، متطامن و فرو نشود و اندک درد کند و لون و قوام او به شحم می‌ماند و لهذا شحمیه گویند. و عسلیه، عند الغمر فرو می‌شود و بعهدده یعنی پس از آن به سرعت بازمی‌گردد؛ زیرا که ماده او از ماده سایر اصناف لطیف‌تر و رقیق‌تر است لون و قوام او به عسل می‌ماند لهذا عسلیه خوانند. و آردهالیه، مایل به سیاهی باشد و قوام ماده او همچون نوعی حسو غلیظ باشد

که به آردهالیه مسمی است و لهذا این را بدین نام خوانند و آردهاله، مرکب است و از دو کلمه فارسی؛ اما آرد، مشهور است و آن را به تازی دقیق گویند و هاله، روغنی را گویند که تازه از مسکه گرفته باشند. و شیرازی، ماده او سپید و غلیظ باشد به مشابه شیراز. شیراز در فارسی، ناخورشتی را گویند که از شیر سازند همچون حسو غلیظ و این هر سه قسم اخیره حس کمتر دارند و نرم می‌باشند.

علاج: نخستین، تنقیه بلغم غلیظ نمایند تا از دیات نگیرد و پیوسته اضمده محله چون داخلین و جز آن استعمال نمایند تا باشد که اندر ابتدا ماده مجتمعه به تحلیل رود جهت قلت ماده و قلت صلابت. و هرگاه از ابتدا درگذرد و غلیظ‌تر گردد، محل سود ندهد و در این وقت از دو کار یکی باید کرد: یا ادویه معفنه گذارند مثل آنچه در دمل گذشت تا او را پوسانیده و مستعفن ساخته سر دهد. و ضماد که از اشق و خاسکتر بیخ کرنب و آهک و صابون و زرنیخ و روغن گل سازند درین کار مخصوص است. یا شق نمایند و سلعه را برون آیند. و طریق شق آن است که پوست که بالای اوست به صنایر برکشند و بشکافند چنانکه به کیس سلعه آسیب نرسد و به آهستگی تمامی پوست از بالای سلعه جدا کنند پس سلعه را بمع یعنی همراه غشا که بر گرد آن است و آن

را کیس السلعه گویند صحیح و سالم برون آرند و احتیاط کنند که چیزی ازین غشا در پوست باقی نماند؛ زیرا که اگر غشا قدری با پوست بماند، سلعه به دشواری برون آید و ایضا ورم عود نماید.

فایده: سلعه که آن را شحمیه گویند، قابل تحلیل و تعفین نیست و به جز اخراج تداوی ندارد؛ زیرا که ماده او در غایت غلظت است.

مقاله بیستم: بیستم اندر غدد و عقد

بدان که غدد بر دو گونه است: یکی طبیعی چون غدد بیخ زبان و قرب اوعیه منی و گردن و بغل و بن ران. و دوم، ناطبعی است که درین محل مقصود است و آن، جسمی است صلب که در ظاهر بدن پدید آید از ماده غلیظه سوداوی یا بلغمی و بیشتر از بلغم باشد. و فرق در غدد و سلعه آن است که غدد سخت باشد و در حجم زیاده نشود لهذا آنجا که ماده غلیظه دیگر بر آن ریزد، غدد دیگر در جنب او پدید آید. و ایضا غدد را کیسه یعنی غلاف نبوده؛ به خلاف سلعه که زیاده می شود و به هیچ حال از نرمی خالی نباشد.

علاج: داخلون ضمام کنند و قطعیهی ثقیل از اسرب بالای او محکم بندند پس اگر به تحلیل رفت، فهو المراد وگرنه نرم

و تنک گردد و اضمده محلله که در سلعه مذکور شد استعمال نمایند.

فایده: گاه باشد که بثره خرد، غددی باشد و تدبیر وی آن است که آن را بشکافند و بلغم غلیظ از آن بیفشرند و بعده یعنی پس از آن قطعه اسرب ثقیل بالای وی محکم بندند تا معاودت نکند.

بدان که عقد نیز بر دو قسم است:

یکی، آن که در عضوی که مرا از گوشت است چون پشت دست و پشت پای و پیشانی عقدی مشابه بندق و جزو و جز آن پدید آید. و خاصه وی است که عندالغمر، غایب و متفرق شود و چون دست بردارند از غمر، به هیات خود باز آید. و این نوع عقد اگر ماده او مالح یا بورقی بود، با الم و درد می باشد و اگر ماده او خام و غلیظ بود، بی و جمع می باشد.

علاج: آن را که بی درد بود، باید که بمالند و به چوب بکوبند تا که مفرطح و متفرق شود و بعهدہ یعنی پس از آن صبر و حضض و افاقیا و سرش ماهی ضماد نمایند و بالای وی قطعه ثقیل سرب نهاده سخت بر بندند. و آن را که با درد بود، نخستین قیروطی بمالند تا الم بنشیند پس از آن جهت تحلیل، ادویه محلله چون بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زوفا و اکلیل و تخم کتان و بابونه و قرطم نیم

کوفته در آب بجوشانند و طبیح او بر عقد ریزند.
دوم از آن، عقد لحمی است و آن در لمس، سخت باشد و
به غمر متفرق نگردد و آن را ثالیل مستدقه گویند جهت
محکمی و صلاحبت. و بعضی این نوع عقد را سلعه خوانند
و گویند که به غایت بزرگ می شود.

علاج: اگر در گوشت بود، باید که آن را برید و بیرون
آورد و اگر در غیر گوشت بود، به ضمادهایی نرم سازند و
قطع نکنند که در آن، خوف قطع عصب یا وتر یا ورید یا
شریان است. و گاه باشد که عصب منعقد شود به سبب
زحمت و الم که به بدو رسد و این عقد همچون سلعه باشد
در نتو و قبول اثر غمر. و فرق درین عقد و در سلعه آن است
که سلعه به هر جانب می گردد چنان چه گفته شد و عصبیه
زایل نمی گردد مگر به راستا و چپا.

علاج: برای تلین عقد، تا چند روز پیوسته بمالند روغن ها
و قیروطی ها که از مغز ساق گاو و جز آن ساخته باشند و
چون نرمی در آن ظاهر آید، به حمام برند و پس از نرمی
اعضا به استحمام امر نمایند مریض را که خمیازه آرد و خود
را ممتد سازد و به دست آن را بمالند تا عقد بگشاید.

گاه باشد که عارض شود صلاحبت و عقد در اعضا هنگام
نغز شدن یعنی بهبود یافتن شق یا هتک که به عصب رسیده

باشد و ایضا بسیار باشد که در اعضا صلابت و دشایذ پدید آید بعد از انجبار تفرق که در آن عضو افتاده باشد.

علاج: برین صلاحبت و دشایذ تدهین نمایند به روغن‌ها و پیه‌ها و مغزها تا نرمی در آن پدید آید پس اگر به تحلیل رفت فبها و الا در آن محل شکاف کنند و گوشت زاید از تحت دشید بترشاند به آلتی آهنی یا به وضع مراهم آکله و بعهدہ یعنی پس از آن مندمل سازند جراحی را به احتیاط.

مقاله بیست و یکم: اندر فوجشلا

آن، عبارت است از اورام که در اعضای غددی پدید آید و از جنس طاعون نباشد. و بعضی این اسم را مخصوص کرده‌اند به ورم غددی که در پس گوش حادث شود.

علاج: آنچه در سایر اورام غددی گفته شد، تدبیر این همان است و خاص‌ترین دوا جهت این علت آن است که خاکستر حلزون و چربی کهنه که نمک نداشته باشد به هم آمیخته ضماد نمایند و خاکستر ابن عرس که به پارسی راسو گویند به قیروطی که از روغن سوسن ساخته باشند سرشته ضماد کردن همین عمل دارد.

مقاله بیست و دوم: اندر خنازیر

آن، همچون سلعه بود در نتو و قبول غمر و فرق بینهما آن است که خنزیر به گوشت چسبیده باشد و اکثریه اوست که به جهتی زوال نگیرد مگر در ابتدا و گاه باشد که به جهات همی گردد به تحریک همچون سلعه. و ایضا خنزیر، به غایت سخت بود زیرا که ماده او غلیظ تر است و بیشتر در لحوم رخو عارض شود خاصه در گردن و بغل و در گردن کوتاه اکثر افتد و بیشتر متعدد بود و همه آنها را یک کیس باشد و گاه هر واحد را کیس جدا بود مانند سلعه. و خاصه خنزیر است که کوچک بود مگر به ندرت و گاه باشد که سخت بزرگ شود و این ورم را خنازیر از آن گویند که او خنازیر را بیشتر افتد. و ماده این علت، رطوبت غلیظ است که در بدن جمع شود از تخمه و سوء هضم و به اعضای رخو و نرم ریزد.

علاج: برای تنقیه بلغم غلیظ، مقیئات و مسهلات دهند و در تلطیف و تقلیل غذا بیشتر کوشند و ریاضت بر خلو شکم لازم دارند و از حموضات و اغذیه غلیظه و شب خواری و بسیار گفتن و آواز بلند کردن و غضب شدن اجتناب فرمایند و بالین این مریض بلند باید داشت.

پس از حصول تنقیه، ادویه محلله ضماد نماید پس اگر تحلیل رفت، فهو المراد و الا ادویه منضجه و منفجره ضماد

سازند و بعده یعنی پس از آن به اندمال جراحت کوشند.
 ذکر اضمده محلله: خردل، تخم انجره، زبد البحر، زراوند،
 مقل، اشق، زیت کهنه و موم سپید به هم بسرشند.
 دیگر: زفت، عنصل، مقل، بیخه کرنب، بیخ کبر و ترمس، کوفته
 و بیخته به سرکه و عسل و زیت ضماد نمایند. و مرهم
 داخلیون در تحلیل خنازیر و سایر اورام صلیبه نفع کلی دارد
 خاصه اگر در وی بیخ سوسن آسمانجونی کوفته و بیخته
 داخل نمایند و مرهم رسل نیز فایده دارد.

ادویه منضجه و مفرجه بارها ذکر یافته است. و آرد جو و
 آرد ترمس به زیت و بول کودک نابالغ رشته بر خنایر نهادن،
 در نضج و تفجیر سود دارد. تخم کتان و تخم مرو و بیخ
 سوسن کبود و تخم حلبه در شراب جوشانیده و سرگین
 کبوتر به مقدار حاجت آمیخته طلا کردن نفع دارد. و هرگاه
 منفجر شود باید فلدفیون و دیک بر دیک استعمال نمایند تا
 مواد فاسده تمام پاک شود و عقب استعمال این ادویه حاره،
 روغن بمالند تا چیزی را که فلدفیون قطع کرده باشد فرو
 افتد و بعد از پاک شدن قرحه، مرهم زنگار نهند تا که مندمل
 گردد.

نوعی است از خنازیر که در جلد منبسط باشد و بسیار
 بلند نبود و زود متفرح شود جهت خبثت ماده. و این،

بدترین اصناف خنازیر است و چون متقرح گردد چنان نماید که گویا انجیر خام شکافته است.

علاج: به آلت آهن قطع نمایند چنان که هیچ اثر از ماده او باقی نماند و بعده یعنی پس از آن داغ کنند تا دیگر گرد نیاید و هنگام قطع احتیاط کنند تا رگ‌ها و عصب‌ها که قریب اوست بریده نشود و در کتب آورده‌اند که شخصی خنیر را بشکافت و شاخی از عصب بریده شد فی الفور آواز صاحب مرض باطل گشت لهذا گفته‌اند صواب آن است که از آن جانب که اسلم بود و از اعصاب خالی باشد بشکافند و باقی را به داروها پاک سازند تا قطع بی مضرت حاصل آید و در این چنین حال، مرهم زنگار نفع دارد.

نوعی است از خنازیر که ماده او سرطان باشد.

تدبیرش آن است که داروهای گرم که در علاج او به کار برند با روغن گل بیامیزند و اگر در وی حرارت بود، آرد گندم و آب گشنیز ضماد نمایند و مر، یک جزو؛ حضض، دو جزو نرم کوفته و بیخته به آب گشنیز طلا سازند.

فایده: بعضی از حکما گفته‌اند که میانه شاخ بز که مشاش گویند بگیرند و بسوزند و یک هفته هر صباح دو درم بدهند جمیع انواع خنازیر را دفع کند و اطریفل غددی سودمند است و برای اخراج بلغم و سودا، حب خیزران و حب

واصلی مخصوص است.

مقاله بیست و سوم: اندر ورم صلب

که در لغت یونان آن را سقیروس گویند. و این سه گونه است: یکی، آن که ماده او مره سودا بود. علامت او آن است که صلب تر بود و کمد اللون باشد و چون دست بر آن نهند، سرد نماید و حس و درد نکند و گاه با درد و حس بود و آنچه عدیم الحس باشد نیک نشود. دوم، آنکه ماده او بلغم بود و علامت وی آن است که ورم هم رنگ بدن باشد و ملمس سرد نماید و صلابت او کمتر بود و اکثر در عقب اورام گرم که برو اطلیه قابضه به افراط گذارند عارض شود. سوم، آن که مرکب باشد از سودا و بلغم و علامت او مرکب بود.

علاج: در سوداوی تنقیه سودا کنند و از چیزهای سوداوی پرهیز فرمایند. و در بلغمی تنقیه بلغم نمایند و از اشیای بلغمی محترز باشند و آنچه مرکب بود تنقیه هر دو خلط باید کرد و بعد از تنقیه، ملینات محله چون داخلین و اشق و مقل و میعه و چربی بط و مرغ و مغز ساق گاو و امثال آن از ادهان و العبه محله و انجیر کوفته ضماد کردن نفع دارد.

فایده: آنچه عدیم الحس است علاج نپذیرد و قلیل الحس

نیز کمتر به شود اما آن را که شدید الصلابت نبود و با حس باشد و متالم گردد و مسمی است به سقیروس غیر خالص، تدارک توان کرد بدانچه گفته شد.

مقاله بیست و چهارم: اندر سرطان

آن، ورم سوداوی است که از احتراق صفرا حاصل شود یا از احتراق بلغم که اندکی از صفرا با او نیز سوخته گردد. اما سودای طبیعی، محدث این ورم نتواند شد جهت خالی بودن از حدت.

علامت این آماس است که نخستین چون ظاهر شود مانند بادام بود یا خوردتر از آن و بعد از آن زیاده شود و هر چون که زیاده گردد رگهای سرخ و سبز شبیه به پایهای خرچنگ که آن را به تازی سرطان گویند پدید آید واصل او همچون شکم سرطان اندر بدن فرو رفته و مستحکم شده باشد و به همین تشبیه این علت را بدین نام خوانند و خاصه ویست که شدید الصلابت و کمد اللون و مستدیر الشكل باشد.

بدان که آن که ماده او سوداوی و صفراوی بود، البته متقرح می گردد و آنکه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد اکثر آن است که متقرح نباشد و گاه بود که متقرح باشد. بالجمله، سرطان، متقرح، اسود القرحة و غلیظ الشفاه بود و به

خارج منقلب باشد و از وی ریم بد بو همی پالاید و حدوث او در عوارت، در سینه و رحم بود و در مردان، در پای و روده و احلیل و روی. و بعضی از آن شدید الوجع بود و بعضی بی وجع.

انتباه: هذا داء عیاء للطیب لامطعم فی برئه و انما المقصود من معالجتہ احد اعراض الثلہ: منعه من ان یزید و حفظه من ان یتقرح و مداوات المتقرح منه حتی تندمل قرحتہ.

علاج: برای تنقیه سودا، رگ اکحل یا باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند و چند نوبت تکرار مسهل نمایند تا بدن پاک شود و به تسکین حرارت جگر کوشند و از اشربه و اغذیه هرچه مولد خون رقیق بود خوردن فرمایند؛ زیرا که خون رقیق، بعید الاحتراق است. و اندر ابتدا چیزی رادع طلا نمایند چون حکاکه حجرالراحی و حکاکه اسرب و روغن گل به آب گشنیز تر و آب عنب الثعلب آمیخته تا منع ازیاد کند و ایضا اسپیداج الرصاص و گل ارمنی و زیت به آب کاهو سرشته طلا سازند تا از تفرح محفوظ ماند و چیزهایی که در وحدت بود استعمال نکنند چرا که ورم را به حرکت می آرد.

آن را که متقرح باشد، چیزی به کار برند که مدمل قرحه و مسکن لذع و الم بود و مانع ازدیاد و اتساع قرحه باشد چون

سپیداب ارزیز و توتیای مغسول و مانند آن به روغن گل آمیخته. و این مرهم سود دارد: اسپیداج رصاص، توتیا مغسول، مردار سنگ، گل ارمنی، از هر یک یک جزو؛ شادنج مغسول و آب لسان الحمل، هر یک دو جزء؛ نشاسته و صمغ عربی، هر یک سه جزء، آن چه کوفتنی است کوفته به موم و روغن گل مرهم سازند و بر ورم طلا نمایند و حوالی او گل ارمنی به آب عنب‌الثعلب یا آب گشنیزتر بمالند.

بدانند که ورم سرطانی اندر ابتدا باشد که به تدابیر صالحه به شود و سرطان که در باطن بود، احوط آن است که علاج او نکنند مگر به اصلاح غذا. بهترین اشربه برای این ورم، شربت بنفشه است و شربت نیلوفر و امثال آن. و نیکوترین اغذیه، آب کشک جو است و گوشت مرغ و بزغاله و بره و ماهی تازه که بر سنگریزه ماوی دارد یعنی ماهی رضاضی. و احوط آن است که این گوشت‌ها را با کدو و جو و بقله یمانی پزند تا بی مضرت باشد و همگی عنایت بدان مصروف دارند که متفرح نشود؛ لانه اذا تقرح لایبرء. و کذلک سرطان که میان دو شانه افتد مهلك است در اکثر و به جز قطع دوا نگیرد.

مقاله بیست و پنجم: اندر عرق مدنی

یعنی رشته. وی آن است که نخستین بثره ظاهره شود پس نضج گیرد و آبله زند و سوراخ گردد و از میان او چیزی شبیه به رگ باریک بیرون آید و رنگ او سرخ مایل به سیاهی باشد و طول این رشته چون بر آید، یک شبر یا بیشتر بود و بسیار باشد که اندر زیر پوست حرکت کند همچون حرکت کرم و این علت در شهرهای گرم و خشک چون چون حجاز و مدینه منوره اکثر افتد و از آنکه به مدینه منوره بیشتر افتد بدان منسوب ساختند.

سبب او، فضول ردی است که از خون گرم سوداوی یا بلغم سوخته حاصل شود در رگ‌ها و گوشت را به سبب حرارت مفرط بریان و خشک کرده و اندر عروق متعقد گردد و بصورت رگ باشد. و او بیشتر در پای و زیر ناف افتد و شیرینی خوردن بسیار، غذا نیک نگواریدن و کثرت تعب، خصوصا کسی را که معتاد نبود، محدث این مرض است.

علاج: در ابتدای ظهور، باید که رگ باسلیق و صافن زنند از جانب مخالف و بعد از فصد بر آن موضع زلو چسپانند و به مطبوخ ایتیمون و حب قوقایا و طبیخ هلیله و اطریفیل صغیر که درو سنا و شاهتره باشد طبع را بگشایند و در ترطیب مزاج کوشند به اغذیه مرطبه و استحمام و تدهین ادعان مرطبه و از گوشت بسیار خوردن و فواکھات و نمک

سود منع نمایند و بر بثره علت، صبر به آب گشنیز و آب برگ کاسنی طلا سازند. و اسغول با سرکه و گلاب جوشانیده ضماد کردن پس از آنکه آن موضع را به روغن گل چرب کرده باشند نفع تمام دارد. و تخم مرو با سرکه و گلاب بعد از تدهین نیز همان عمل کند. و صندلین و کافور و اسبغول و گلاب و شیر ضماد کردن، التهاب قوی که در آن موضع بود بنشانند. و نقیع صبر به آب کاسنی این مرض را از بیخ بر می‌کند روز اول نیم درم دهند و روز دوم یک درم و روز سوم یک درم و نیم.

بالجمله، اگر بثره مذکور دفع شده و ماده او منقلع گشت ازین تدبیر، فهورالمрад و اگر رشته سر بر کرد، سزاوار آن است که پاره سرب که یک درم وزن او بود بگیرند و آن رشته بر آن در پیچند تا رشته به ثقالت اسرب اندک‌اندک برهمی آید و درین هنگام باید که بر نواحی ورم روغن گل و مانند آن بمالند و آب گرم در مثانه بز یا گاو نهاده و تکمید نمایند یا به آب گرم تنطیل فرمایند و اسبغول و روغن بادام ضماد نمایند تا عضو نرم شود و رشته به آسانی برآید و احتیاط ورزند که رشته گسسته نگردد زیرا که چون او منقطع شود، اندرون سو باز رود و در گوشت، ورم عفن و قروح ردیه احداث کند.

انتباه: اگر به سوءتدبیر رشته بگسلد، باید که آن را بشکافند در طول به حسب مسلک ماده تا که ماده فاسد بتمامه برون آید هر قدری که در آن محل جمع است و پس از شق، پنبه کهنه به روغن آلوده اندر وی گذارند تا ماده باقی گنده شده بزدايد و بعد از تنقيه جراحت، به انبات لحم کوشند.

فايده: از آنچه به خاصیت مانع تولد این علت است، معجون قبل است صفت آن: هلیه کابلی و بلیله و آمله و تربد و زنجبیل و قنبیل، جمله شش چیز است هر یک برابر بگیرند کوفته و بیخته ه سه چندان فانیذ یال قند معجون سازند شربتی دو درم. و گفته اند در بیست روز ماده علت را مستاصل می سازد.

مقاله بیست و ششم: اندر جذام

آن، علتی است در غایت بدی در ذات که مزاج و هیئت اعضا را فاسد می سازد و احداث می کند در بدن تشنج و تعقد متغیرالاشکال. و در اواخر، گاه باشد که به واسطه غلبه خشکی، اعضا بشکافند و سیاه گردند و ب ریزند و زرداب بدبو از جراحت بیالاید چنانچه از بدن مرده می برآید و چون مرض مستحکم شود، تاکل و تساقط در اعضا بیشتر افتد و

خاصه این علت است که از اطراف ابتدا می‌کند و آخر به اعضای رئیسه منتهی می‌گردد.

سبب این مرض، انتشار سودای ناطبعی است در بدن. و قال «القرشی»: السودا اذا انتشرت فی البدن کله فان عفنت، اوجبت الحمی الربع و ان اندفعت الی الجذد اوجبت الیرقان الاسود و نحوها و ان تراکمت، اوجبت الجذام.

باید دانست سودا که ازو جذام پدید آید دو گونه است: نوع اول: آنکه از دردی و ثفل خون حاصل شود. و نشان وی، بطلان حس اعضا است و غلظت و کثافت اعضا و این نوع با تساقط اعضا نباشد؛ زیرا که ماده او اسلم است و وحدت ندارد لیکن عدم تساقط در ابتدا است؛ زیرا که عند الاستحکام و اطالت الایام می‌تواند که این نوع نیز به تاکل و تفرح اعضا گراید. و ایضا گرفتگی آواز و پهن شدن بینی و گرد گشتن حدقه و ریختن موی از نشان وی است و این نوع را «داء الاسد» نیز گویند به واسطه مشابه بودن روی صاحب او به روی اسد یا به واسطه کثرت وقوع این علت مرا اسد را و این قسم زود علاج پذیرد اگر در ابتدا بود.

نوع دوم: در آن که سودا که از مره صفرا حاصل شده محدث جذام گردد. و این نوع، به هیچ حال خالی از تاکل و تساقط اعضا نباشد به سبب حدث ماده و مشکل علاج پذیرد.

و بعضی گفته‌اند که این قسم زودتر علاج پذیرد نسبت به قسم اول؛ زیرا که صفرا لطیف‌تر از سود است و عجیب نیست که در ابتدا پیش از جراحی چنین باشد اما بعد جراحی لاخلف فی عسر علاج و برئه.

علامات ابتدا جذام آن است که رنگ روی و چشم به سرخی مایل به سیاهی زند و ضیف نفس و خشونت صورت و کدورت سپیدی چشم و بسیاری عطسه پدید آید و بوی بد از بینی و عرق از سینه و سر آید و آب از چشم برآید و خلق بد و عجب و حسد و خواب پریشان و بحوحه صوت و باریکی موی و پاشیدن و شق شدن ناخن‌ها و رنگ او مایل به سواد و غلظ لبها و قبح صورت و ظهور غدد و بثور صلب در اعضا همه از مقدمه جذام است.

علاج: به تنقیه بدن کوشند به فصد های متعدده و مسهلات سودا و استفراغ به دفعات کنند و فیما بین تنقیه آسایش دهند. و به ازاله خشکی متوجه باشند و آن، چنان باشد که استحمام لازم دارند و روغن‌های سرد وتر اندر بینی چکانند و بر بدن مالند. و روغن بادام و روغن مسکه گاو به شیر زنان در بینی چکانند و بر بدن مالیدن نفع دارد و تسعیط و تمریخ پس از استحمام باید کرد که کثیرالاثراست و اغذیه مریض هرچه نرم‌تر و سریع‌النفوذتر بود شاید داد چون حسو که از شکر

سپید و روغن بادام و شیر گاو سازند و جز آن از گوشت‌های طیور و زرده تخم‌مرغ نیمبرشت و ماهی رضاضی همه مناسب است. و هر چه سودا افزایش ممنوع است. چون گوشت گاو و نمک سود و عدس و کرنب و مانند آن. و بهترین اغذیه، شیر گوسپند است اگر به همان اقتصار کند و اگر با نان خود نیز می‌شاید.

بدانند که در نوع اول یعنی آنکه به سبب سودای عکری بود، بهترین ادویه، گوشت افعی است و تریاق و دیگر معاجین مشهوره که در قربادینات است. و در نوع ثانی یعنی آنکه از سودای صفراوی بود، بهبود از آن کمتر متوقع است بعد از ابتدا؛ لیکن برای آن که فساد قروح و تاکل قلت گیرد و مدت حیات اطالت پذیرد، لازم است که دست از تطفیه و ترطیب و تنقیه باز ندارند و درینجا ماءالجبن با سفوف مسهل سودا به غایت اثر دارد.

تنبیه: اندر ابتدای جذام، نخست رگ قیفال زنند از دست راست و چند روز راحت دهند بعده یعنی پس از آن رگ اکحل گشایند از دست چپ پس اگر احتیاج شود از پای‌ها و پیشانی و پس گوش‌ها بگشایند و اگر در حلق بحوحه و گرفتگی ظاهر شود، رگ وداجان که در گردن است بگشایند و آن مقدار خون بر آرند که قریب غشی رسد.

مقاله بیست و هفتم: اندر سعفه

آن، عبارت است از قروح که در سر و روی پدید آید و گاه باشد که در جمیع بدن ظهور نمایند عند مسامات شعور. و باید دانست که اندر ابتدا، نخستین بشور مستحکم خفیف متفرق پدید می آید و بعده یعنی پس از آن متقرح می شود و به قروح خشکریشه و سرخ می آید و چون متقرح می شود، به سعفه مسمی می گردد.

آن، دو گونه است:

نوع اول: آن که زرد آب از آن برآید و آن را «سعفه رطب» و «شیر پنجه» گویند و سبب او فضلات عفنه و رطوبات فاسده است و این نوع کودکان را بیشتر افتد.

علاج: فصد قیفال کنند و بعده یعنی پس از آن اگر حاجت دانند رگ جبهه زنند. و گفته اند که رگ پس گوش گشادن و خون او بر سعفه مالیدن نفع تمام دارد. و آنجا که از فصد مانعی بود، مثلا بیمار کودک بود یا ضعیف باشد، به حجامت یا ارسال علق اخراج خون نمایند و بعد از فصد و اخراج خون به طبیخ هلیله و شاهتره طبع نرم سازند و چیزهایی که مولد خون غلیظ و مفسد خون باشد منع فرمایند. و اشیاء تفه و قلیه کدو قلیه اسباناخ و زرده تخم مرغ بخوراند که مفید

است.

پس از تنقیه و اصلاح خون، اطلیه مناسبه به کار برند و آن این است: زردچوبه، بادام تلخ، گلنار، راتینج، کاغذ سوخته، مازو، برگ آس، بیخ سوسن آسمانجونی، افاقیا و قنبیل، جمله یا هر چه از اینها به هم رسد باریک ساخته به سرکه و روغن طلا نمایند. دیگر که اندر ابتدا نفع تمام دارد خاصه کودکان را: زردچوبه، پوست انار، مردار سنگ و حنا، باریک ساخته به سرکه و روغن گل طلا نمایند. و آنجا که طفل مریض بود، پشت گوش او را چاک نمایند و خون آن به سعفه مالند و مرضه را سفوف هلیله و انیسون و شکر بخوراند و اگر بدن ممتلی باشد، فصد فرمایند و حب ایاره بدهند و از جماع منع نمایند.

نوع دوم: آن که سعفه خشک بود شیبه به شوره و پوست‌های سپید از آن جدا شود. و سبب او، خلط سوداوی است که به رطوبت شور آمیخته به جلد مندفع گردد.

علاج: برای تنقیه سودا، مطبوخ افتیمون و هلیله و شاهتره دهند و در ترطیب مزاج کوشند به اغذه و استحمام متوالیه و جز آن از تدابیر مربوطه که به امراض سوداوی مختص است و آب گرم و لعاب تخم خطمی و تخم کتان بر سعفه ریختن و به موم روغن و چربی مرغ و بط و روغن کدو و بادام شیرین

و بنفشه و نیلوفر آن را چرب داشتن نفع دارد و ایضا به روغن‌های بارده تسعیط فرمودن سودمند است. اگر سعفه غلیظ و صلب بود، نخستین آن را به آهن یا چیزی دیگر بخراشند تا خون آلوده شود و بعد از آن، سرکه و نمک با آب صابون بمالند. و اگر بر سعفه زلو چسپانند، بهتر باشد. و پس از خراشیدن یا ارسال علق نمودن، این مرهم استعمال نمایند: مردا سنگ و زردچوبه، کوفته و بیخته به سرکه و زیت بسرشند. دوايي که سعفه یابس را نفع دارد: زاک و نمک، از هر یک یک جزو؛ گوگرد، سماب کشته، مازو، زردچوبه، زراوند و مرداسنگ، از هر یک دو جزو به سرکه و روغن گل طلا کنند.

نوعی است از سعفه رطب که آن را «شهدی» گویند. و علامت او آن است که در پوست سر در جایگاه علت سوراخ‌ها باریک پدید آید و اندرون سوراخ‌ها چرک ایستاده باشد و خاصه وی است که پوست را فاسد سازد.

فرق درین قسم و در نوع اول سعفه رطب آن است که شهدی، مکشوف‌الراس بود و در تقب آن، صدید واقف ظاهر نماید؛ بخلاف نوع اول که بر سر قرحه پوست تر کشیده باشد متصل چنان که گاه باشد که به مقدار چهار انگشت یک قطعه باشد و زیر آن ریم پوشیده بود.

علاج: نخستین، شهدیه را به آب صابون یا به سرکه و نمک بشویند و به پنبه کهنه ریم و زرداب از اندرون وی پاک نمایند و بعهدہ یعنی پس از آن زنگار باریک سائیده در آن پر کنند تا اجزای گنده را بخورد و رطوبات و غیره را خشک و فانی سازد.

نوعی است دیگر که آن را «رؤس الابره» گویند. و وی آن است که در بن موی‌ها یعنی در ذات مسام، سوراخ‌ها ظاهر آید باریک‌تر از سوراخ‌های شهدی و از آن، رطوبتی شبیه به آب گوشت پپالاید و لازم آن است که مسام آماس گیرند و موی‌های آن موضع استاده شود و درشت گردند گویا سوزن است.

علاج: فصد کنند و مسهل دهند چنان چه گفته شد. و پس از تنقیه، موی‌های آن محل به منقاش یعنی موچنه بکنند و محجمه بر آن نهادن و مکیدن فرمایند بغیر شرط زدن تا که از وی چیزی همچون روغن که ماده علت است برون آید و پس از آن، موضع را به سرکه بشویند چندان که موی‌ها به سپیدی زند و رطوبت شبیه ماء اللحم زوال گیرد و بعده یعنی پس از آن توتیا و مرداسنگ و اقلیمیا به روغن گل مدبر سرشته طلا سازند. و تدبیر روغن گل آن است که با سرکه بپزند تا که روغن بماند و سرکه خشک شود.

نوعی است دیگر که آن را «عجز» گویند یعنی عقد. و این نوع، مشابه به دمل بود و از ابتدا سخت باشد و قیح نکند. علاج: تا توانند گرسنه دارند و تلطیف غذا فرمایند و طبیح بابونه و اکلیل و برنجاسف نطول سازند و از تنقیه ضروری و تلین عقد غافل نباشد.

نوعی است دیگر که آن را «تینی» گویند. و وی، قروح مستدیر صلب است که بالای آن سرخ بود و در جوف آن چیزی شبیه به انجیر باشد.

نوعی است دیگر که ظاهر شود مشابه بشور خرد و سرخ بود و چنان نماید شکل او که گوئیا سر پستان است و از وی رطوبتی شبیه به مائیت خون بیالاید.

علاج: این هر دو نوع در سبب و علاج قریب است به نوع اول.

نوعی است دیگر که آن را «سعه حمراء» گویند. و وی آن است که چون سر را بتراشند، پوست سر سرخ شود و سرخی او اندکی به سیاهی زند و به مس، درد کند و «جالینوس» گوید که اگر این نوع متقرح شود دوا نپذیرد؛ لغلظ الماده و فسادها.

علاج: رگ قیفال زنند و برای اسهال، طبیح شاهتره و افتیمون دهند و بعهدده یعنی پس از آن چهار رگ قطع نمایند

و رگ پیشانی بگشایند یا بر ناصیه یعنی پیشانی شرط زنند و اگر مناسب دانند، قیروطی که از روغن بنفشه و موم سپید سازند و آن را به آب خلاف و خطمی و خبازی چند بار بشویند و بعهدہ یعنی پس از آن قدری کف دریا و صدف سوخته و سپیدی بیضه در آن داخل سازند و استعمال نمایند که نفع تمام دارد.

فایده: گاه باشد که سعه حمراء در روی پدید آید و علاجش نیز فصد قیفال و رگ پیشانی نمودن است و ایضا رگ اربیه یعنی سر بینی گشادن و بر نقره و ساقین حجامت کردن و ارسال علق نمودن و استحمام فرمودن سود دارد و انکباب کردن به آب گرم به غایت خوب است جهت تلین جلد، در سر بود یا در روی. و بعد از فصد و اسهال، ادویه قویه که در سعه ذکر یافته طلا نمایند.

مقاله بیست و هشتم: اندر جرب

یعنی گر و آن عبارت است از بشور خرد و سرخ که با خارش شدید ابتدا کند و گاه متقیح شود و گانه نه. و جرب، بیشتر در دست‌ها و فیما بین انگشتان و در ران‌ها پدید آید و گاه در تمام بدن روی نماید و او از امراضی است که به دیگر انتقال کند. و سبب حدوث وی فساد خون است به مخاطت

صفرا و سودای سوخته و بلغم شور که به خون آمیزد. و سبب فساد خون و احتراق او، کثرت تناول ادویه گرم و چیزهای شور و شیرین و جز آن که خون را فاسد سازد و در رگ‌های باریک و عروق ساقیه پس قبول کند جلد آن را جهت ضعف، به تخصیص میان انگشتان.

جرب، دو گونه است: یکی آنکه خشک بود و خشک‌ریشه گردد. دوم، آنکه تر باشد و ریم و زرداب از آن برآید. و گاه باشد که از جرب تر، خون سیاه سایل شود و گاه باشد که در آن حیوان متولد شود مشابه بیضه مورچه که آن را صیبان نامند. و بثور جرب تر به حسب کثرت و قلت و حدت ماده، مختلفه الصور و الاعراض می‌باشد؛ مثلاً آنجا که صفرا حاد غالب بود، بثور نیز سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و آنجا که سودا بیشتر بود و جمع کمتر بود و بیخ بثور، سیاه نماید. و این جرب، دیرپا و بطی البرء است. و آنجا که بلغم افزون‌تر، باشد بثور سپیدرنگ و منبسط و آب ناک باشد اما جرب خشک از ماده غلیظه و خشک خیزد.

علاج: اگر جرب خشک بود، به آب گرم استحمام فرمایند و آرد نخود به آب چغندر سرشته بر بدن مالند و به آب گرم غسل دهند و هرچه خشکی افزایش منع نمایند و بعد از حصول تلین و ترطیب در ماده، ماء‌الجبن دهند تا به اسهال

برون آرد و اگر دانند فصد کنند و تنقیه به کرات باید کرد و فیما بین مسهلات از ترطیب غافل نباید بود. و پس از تنقیه تام، ادویه طلا به کار برند و این دوا نفع دارد: تخم ریواج و مغز زردآلو تلخ، هر یک ده درم؛ سیماب کشته و نمک، هر یک یک درم، هرچه کوفتنی است بکوبند و جمله را به سرکه تر سازند و به جغرات و کنجد آس کرده یعنی آسیاب کرده بسرشند و اندر حمام بمالند سه روز متوالیه و غسل کنند.

اگر جرب تر بود، فصد کنند و بعده یعنی پس از آن به حسب غلبه هر خلط مسهل دهند؛ مثلا اگر صفرای غالب بود، مطبوخ هلیله زرد و سیاه و شاه تره و مامیران و افستین دهند و این مطبوخ، اصناف مواد جرب را برمی آرد. و سفوف هلیله و حب بنفشه و مطبوخ خیار شنبر مناسب است. و نقیع صبر، جرب کهنه را مستاصل سازد. و اگر سودا غالب بود، به مطبوخ اف تیمون و امثال آن مستفراغ سازند و اگر بلغم افزون بود، به حبی که از صبر و تربد و غاریقون و شحم حنظل ساخته باشند بدن را پاک نمایند و پس از تنقیه، مرداسنگ که برگ حنا و شحم حنظل و اقلیمای نقره و آرد عدس مقشر و سیماب کشته به سرکه و روغن گل سرشته طلا نمایند و زنهار ادویه گرم را طلا نباید کرد که مضر است.

بهترین اغذیه مجرب، چیزهای تفته است که به رطوبت و برودت مایل بود؛ خاصه در صفاوی؛ چون اسفاناخیه و قرعیه و گوشت‌های نرم و روغن‌های ملایم؛ اما بادنجان و نمک سوده گوشت صید مضر است و جماع نیز گفته‌اند که مضر است اما پس از تنقیه بدن، عجب نیست که نفع دهد آن را که کثیرالمنی بود.

مقاله بیست و نهم: اندر حکه

آن، خارش است که با او بثور نباشد و این علت از تناول نمک سود و ماهی گنده نمک زده و پنیر کهنه و جز آن هر چه ردی الکیموس باشد عارض شود و ایضا کسانی که بعد از جماع به آب گرم غسل نکنند و بدن را مالش ندهند بیشتر بدین مرض افتند. و عجب نیست که وجوب غسل بعد از جماع در شرع به همین سبب باشد؛ لهذا امام مالک - رحمه الله - دلک در غسل لازم داشته.

علاج: فصد کنند و ب رای ترطیب خلط و تعدیل قوام او، ماء الشعیر و ماء الجبن دهند و پس از حصول ترطیب و تعدیل، مسهلی که اخراج اخلاط محترقه کند نوشاند و از اغذیه هرچه مولد رطوبت شیرین باشد خوردن فرمایند و استحمام را لازم دارند و روغن گل و سرکه با قدری آب

کرفس و اندکی بوره آمیخته بر بدن مالیدن خاصه در حمام نفع دارد و جماع مضر است.

گاهی لاحق می‌گردد حکه پیران و پیرمزدجان را به واسطه ضعف جلد و ضعف حرارت غریزی و قوت طبیعی که از شأن اینها است تحلیل بخارات که زیر جلد است و هذا فیهم عسر البرء.

تدبیر وی آن است که در اصلاح غذا کوشند و استحمام و دلک روغن گل و سرکه در حمام لازم دارند و هرچه حرارت غریزی را قوت دهد و رطوبات فضلی را بزدايد نافع است.

فایده: حکه که در بینی و مقعد و رحم و دماغ و جز آن افتد، در باب امراض آن اعضا گفته شد. و آن چه در میان انگشتان روی نماید، بیشتر خواهد ذکر یافت. و برای حکه قبل و دبر این دوا نفع دارد: شب یمانی تف داده و قطران، هر یک برابر نرم کوفته و مقدار یک درم در خرقه کرده بردارند یا نیم درم به آب غسل آمیخته بردارند و بمالند. و حله و تخم کتان به غسل جوشانیده و خرقه بدان آلوده برداشتن سودمند است.

تنبیه: جرب و حکه و شری که به اطفال افتد، اگر صبی یک ساله باشد، حجامت یا ارسال علق نمایند و بعضی شش ماه را هم حجامت فرموده‌اند و بعد از اخراج خون، گل سرخ

و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر کوفته در آب جوشانیده و به طبیخ وی بدن را بشویند و روغن بدو نزدیک نرسانند ودایه را مطبوخ هلیله و شاهتره و سکنجین دهند و از جماغ و اغذیه ردیه باز دارند. و اگر دوازده ساله باشد، فصد و مطبوخ هلیله و خیار شنبر و آب بادیان و شیر خرفه فایده دارد.

مقاله سی ام: اندر حصف

آن، بشور خرد سرخ شوکی است و مشابه ذره جاورس که بر ظاهر جلد پدید آید با خارش بسیار و خلش او چنان باشد که گویا خار می خلد و لهذا شوکی گویند. و این، در شهرهای گرم و بدن ها که عرق بسیار کند و کمتر شویند بیشتر افتد، خاصه وقتی که هوای گرم یا سرد بدو رسد.

نوعی است از آن که بر پوست، خشونت خفیف با خارش و درد اندک ظاهر شود فقط بی ظهور بشور.

علاج: بعد از فصد و اسهال اخلاط حاره، به طبیخ بابونه و اکلیل و سبوس بدن را بشویند خاصه در حمام و بعده یعنی پس از آن سرکه و روغن گل مالند و ایضا نمک و حنا و سرکه مالیدن و آرد جو و روغن گل طلا ساختن نفع دارد. و غسل به آب سرد، مانع تولد حصف و اکثر امراض گرم جلد است و این دوا سودمند است: مازو و زردچوبه کوفته و

بیخته به روغن گل و گلاب و سرکه آمیزند و در حمام طلا نمایند و یک ساعت بدارند و بعده یعنی پس از آن به آب سرد و سبوس بشویند.

انتباه: حاجت به فصد و اسهال وقتی است که بدن ممتلی باشد والا تزکیه جلد کافی است.

مقاله سی و یکم: اندر قوبا

آن را کزیون گویند. و وی خشونتی است که در جلد ظاهر شود با خارش و بی درد و رنگ او یا سرخ می باشد یا سیاه و در اکثر آن، درشتی آن همچون دایره باشد و وی گاهی ساعی بود و گاهی واقف و گاهی زود گذرد و گاهی مزمن شود و گاه باشد که از مزمن، پوست ها یی» ریزد همچون فلوس ماهی و گاه باشد که از قو با زرداب ترشح کند و این همه به حسب حدت و خباثت و کثافت و لطافت ماده ظهور می یابد. بالجمله، سرخ، زود علاج پذیرد و به غایت غلیظ نباشد و سیاه، دیر به شود و سطر باشد.

باید دانست که قوبا سه مرتبه دارد و علاج هر مرتبه جدا است: اما مرتبه اول، آن است که نو پیدا شده و در گوشت سرایت نکرده باشد. و مرتبه دوم، آنکه اندک تاثیر در گوشت کرده باشد و مرتبه سوم، آنکه در غایت شدت و غلظت بود و

در گوشت اثر تمام کرده باشد.

علاج: تا که در مرتبه اول است، به اطلیه خفیفه زایل شود؛ چون روغن گندم یا چرک دندان روزه دار با آب دهان او یا آس یا مغاث و یا سرکه یا چربی مرغ و بط یا موم روغن که درو کتیرا یا صبر حل کنند یا صمغ آلو و غیره در سرکه حل کرده یا هلیله به سرکه سائیده یا حضض به سرکه گذاخته هر کدام که ازین ها به هم رسد به کار برند.

تدبیر مرتبه دوم آن است که علق یعنی زلو برو گذارند و اطلیه قوی تر از اول استعمال نمایند چنان چه اشق به سرکه حل کرده یا اشق و کندش و زردچوبه به آب آمیخته و یا قردمانا نرم کوفته و به سرکه و روغن گل سرشته یا مازوی سوخته و صمغ به سرکه مخلوط کرده طلا نمایند.

تدبیر مرتبه سوم، فصد و مسهل است. و برای اسهال، مطبوخ افیمون به ماءالجبن باید داد چند نوبت و حمام نفع کلی دارد. و بعد از تنقیه، زلو برو چسپاند یا به چیزی خشن و درشت آن را بخراشند و بالای او ادویه قویه طلا سازند؛ چون زراوند و زرنیخ و اشق و مقل و خردل و زاج به روغن گندم و سرکه آمیخته. و اگر به دوا به نشود، آن را شق نمایند و اگر ممکن بود پس دواى حاد گذارند تا گوشت زیاده را بخورد بعده یعنی پس از آن به مرهم اسپیداج و مانند آن

جراحت را نغز کنند یعنی بهبودی بخشند.

آنچه بر خصیه پدید آید، باید که سپیده، هشت درم و گوگرد، دو درم و مویزج، یک درم، همه را کوفته و بیخته بر آن پاشند. و آن چه در بدن کودکان ظاهر شود، آب دهان صائم یا صمغ آلو و سرکه و هرچه در مرتبه اول گفته شود نفع دارد. و بعد از زوال قوبا، ادویه رادعه به کار باید بست تا عود نکند.

فایده: آنجا که ماده در بدن افزون باشد، اگرچه قوبا در مرتبه اول بود، فصد و اسهال بر اطلیه مقدم دارند تا مؤدی به آفت دیگر نشود.

مقاله سی ودوم: اندر بثور صغار

که از رطوبت ردیه متولد شود و نامی ندارد و بدانند که اگر ماده او حاده بوده، بثره تیز سر باشد و اگر ماده با رد رطب بود، بثره فراخ و منبسط باشد.

علاج: اگر ماده گرم بود، به فصد یا حجامت اخراج خون نمایند و به مطبوخ یا نقوع فواکه به هلیله زرد تقویت داده باشند طبع را نرم سازند و اگر ماده رطوبت غلیظه بود، به حب ایارج و اگر رطوبت رقیق بود به مطبوخ هلیله که مقوی به تربد بود طبع بگشایند. و هرچون که باشد، بعد از

تنقیه، خرجه‌ها به آب گرم‌تر کرده تکمید کنند و دفلی و سداب و مر کوفته و بیخته به سرکه طلا سازند. و آن را که ماده او گرم بود، آب گشنیزتر و سرکه و روغن گل طلا فرمایند.

مقاله سی و سوم: اندر بشور لبنی

آن، بثره سپید است که بر بینی و پیشانی برآید و چنان می‌نماید که گویی نقطه‌ای از شیر است و چون آن را بفشرد چیزی شبیه به روغن منجمد برآید.

علاج: پس از تنقیه بدن و دماغ به حب ایاره و مانند آن، باید که بشورند روی را به مجلیات چون آرد کرسنه و پوست تخم مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا. و اگر ازین نفع نیابد، خربق سپید، دو حصه؛ ایرسا، یک حصه، به هم سرشته با سرکه ضماد سازند یا تخم کتان و گل سرخ و شونیز با سرکه. و اگر قوی‌تر خواهند، خاکستر چوب انگور با سرکه ضماد سازند.

مقاله سی و چهارم: اندر بنات اللیل

آن، بشور صغار است که در هنگام سرما و وقت شب بروز نماید با خارش و خشونت. و خاصه اوست که چون بخارند،

اگرچه خارش زمانی بایستد اما بعد از خاریدن درد پدید آید و از آن که در شب بیشتر افتد، بنات اللیل خوانند و سبب این علت، انقباض مسام است و احتباس آن چه در زیر جلد است.

علاج: پس از تنقیه بدن به فصد و اسهال، در توسیع و تنقیه مسام کوشند به استحمام و تمریح و دلک و باقی علاج، همان است که در حکه ضبط یافته. و مالیدن آب کرفس و دردی سرکه نفع دارد.

مقاله سی و پنجم: اندر ثالیل

آن، بثور صلب شدید الصلابت مستدیر الهیئت است و مفرد او ثلول است بالواو او بالهمزه بحسب اختلاف القولین. و وی چند نوع بود: یکی، آنکه منکوس باشد یعنی به گوشت در رفته بود. دوم، آنکه متشقق و بزرگ و مستدیر باشد. سوم، آنکه سر وی چون سر میخ بزرگ بود و بیخ او باریک باشد و اندرون بدن فرو رفته بود و این را مسماری گویند. چهارم، آنکه دراز و کج بود و آن را قرونا خوانند. پنجم، آن که متقیح بود و چرک و ریم او را پالاید و این را طرسیوس نامند.

سبب تولد ثلول، خلط غلیظ خشک بلغمی است که در

رگ‌های خرد تحلیل یافته و خشک گردیده باشد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت به ظاهر بشره مندفع ساخته باشد.

علاج: اگر ثلیل بسیار بود و خون غالب باشد، فصدکننده و بعده یعنی پس از آن نضج ماده نمایند به ماءالاصول و روغن بادام. و پس از آن جهت اسهال، مطبوخ اف تیمون و دیگر مخرجات بلغم و سودا دهند و همگی عنایت در ترطیب مزاج فرمایند. به اغذیه مرطبه جید الکیموس. و ادویه که ثلول را ساقط کند این است: بوره کهربا بوره خرنوب با بوره آس بمالند یا سیاه‌دانه. و نمک با سرکه. و باید که همیشه ثلیل را به روغن گل و چربی مرغ و بط و غیره چرب دارند و می‌توانند که آن را ببرند یا قطع نمایند یا ادویه حاره چون زرنیخ و آهک و زراریح و اشخار و شیره یتوعات. و یتوع، هر نباتی است که محرق و مسهل و مقطع بود.

نوعی است از ثلیل که آن را «عدسیه» و «حنطیه» گویند و وی بر پیشانی و روحدات شود اما عدسیه، زرد و پهن بود و حنطیه، بر شکل گندم باشد و دراز و مایل به سرخی.

علاج: تنقیه بدن نمایند اگر ماده بسیار بود و قیروطی و صمغ بطم و صمغ آلو و مویزج و شیطرچ طلا نمایند به هم سرشته بدین نوع که صمغ را در موم روغن بگدازند و باقی

ادویه را کوفته و بیخته و در آن بسرشند و استعمال کنند. و کندش و کبریت و بوره به سرکه سود دارد. و کزمازو نرم کوفته و بیخته به سرکه برو بندند چند نوبت تا از بیخ برکنده شود.

مقاله سی و ششم: اندر بلخیه

آن، قروح مع البثور ذی خشکریشه است که زرداب از آن برآید و در اکثر، با خفقان و غشی باشد و خاصه وی است که گرداگرد او خورده شود و به سعه ردی ماند و از آن که در بلخ بیشتر افتد، بلخیه نامند. و بسیار باشد که از گزیدن پشه خبثه و رتیلا بلخیه عارض شود.

علاج: آنچه به سعه ردیه به کار آید از تنقیه و جز آن تداوی این است و این اطلیه مخصوص است: گل ارمنی به سرکه طلا نمایند بر سبیل دوام تا آنکه قرحه خشک شود و پوستها فرود افتد و گوشت صحیح ظاهر گردد و اگر قوی تر خواهند، زراوند گرد و زنگار و اشق و خردل و نمک و مقل و زاک و روغن گندم و سرکه و قدری عسل مرهم سازند و استعمال نمایند و باشد که حک نمایند تا گوشت فاسد بزداید. بالجمله، چون گوشت صحیح پدید آید، به مرهمی که از خونیساووشان و مرداسنگ و کندر و سپیده

ساخته باشند مندمل سازند جراحی را.

مقاله سی و هفتم: اندر بطم

آن بثره سیاه است که در ساق پدید آید و متقرح شود و زرداب سیاه از آن برآید. و از آنکه این بثره به مقدار حب البطم بزرگ بود بدین نام خوانند و این مرض دیر به می شود زیرا که ماده اش سودا سوخته است که از تمام بدن به ساقین می ریزد.

علاج: فصد باسلیق کنند و بعهدده یعنی پس از آن قیء فرمایند به دفعات و پس از آن جهت تنقیه نفس عضو، ارسال علق و وضع محاجم نمایند تا خون وافر برآید پس بثره بشکافند و زرداب و خون فاسد او بیرون آرند و عقب آن بگیرند خاکستر قیصوم و خاکستر چوب گز و مامیران و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنا سوخته به سرکه و قدری روغن زیت مرهم سازند و طلا نمایند. و دیگر علاج، همان است که در قروح خبیثه ذکر یافته.

مقاله سی و هشتم: اندر توته

آن، بثره متقرحه است که در عمق خد و رخساره پدید آید در بیشتر اوقات و گاه باشد که در مقعد و فرج ظاهر شود. و

سبب او، خلط غلیظ است که با حدت بود.
 علاج: مرهم زنگار و ادویه حاده استعمال نمایند تا که تونته فانی شود و گوشت صحیح ظاهر گردد و باشد که به حک بزدايند و بعد از افنا و استیصال، به اندمال کوشند به مرهم احمر اگر آنجا حرات باشد و اگر حرات در آن نبود، مرهم اسود به کار برند.

مقاله سی و نهم: اندر داخس

آن، ورم گرم است که در بیخ ناخن حادث گردد با درد شدید و ضربان و تمدد قوی و اگر ورم عام بود بر تمام بیخ او، ناخن بیفکند. و بسیار است که به سبب شدت درد تب آرد. و سبب او، ماده غلیظ دموی است که درین محل ریزد.
 علاج: فصد کنند و مسهل دهند و جهت تعدیل مزاج، آب جو و مانند آن نوشانند و اندر ابتدا، مازوی سبز و سرکه یا چرک آهن به سرکه یا اسبغول به سرکه طلا نمایند. و باید هر یک ازین ها را بر برف سرد کرده باشند و انگشتان در برف نهادن همین عمل دارد و اگر وجع مفرط بود، بنج و افیون به سرکه طلا سازند؛ پس اگر ازین تدابیر وجع ساکن شد و صحت روی نمود، فهو المقصود و الا روغن زینت نیک گرم کنند و انگشت در آن نهند تا به تحلیل رود. و اگر بدین هم

دفع نشود، تخم کتان و تخم مرو ضماد نمایند تا ورم پخته شود پس آن را به مبضع سردهند و آن چه در وی است برون آرند و بعهدہ یعنی پس از آن به مراهم مدمله مندمل سازند.

فایده: ادویه طلا بر برف سر کردن و انگشت مؤوف در برف نهادن و در اطلیه مبرده قویه افراط نمودن، وقتی سزاوار است که ماده اندک بود و حرارت او به شدت نباشد والا لایجوز ذلک کما قال «شارح السباب» فی هذا الباب «اذا كانت المادة يسيرة شديد الحرارة، فالثلج يسوی مزاجها و یضمر حجمها و الا فانه یغلظ و منع التحلیل و یسد المنفذ فلا یتنفس الحار العزیزی فی العضو و یتعفن فیہ الدم و غیره من المواد فیسود و یموت العضو بآخره.»

مقاله چهلم: اندر ابورسما

بعضی به جای بای موحدہ نون ثابت کنند. و ترجمه او در عیبی سیلان الدم است و این را ام الدم نیز گویند. و وی آن است که شریانی بشکافد در زیر جلد به واسطه ضربه یا سقطه پس خون و ریح هوایی که در آن شریان است برون آید از میان او در فضایی که مابین جلد و شریان است جمع شود قدر ما یوسع فیہ و از آن جمله است آن که جراحت بر عضوی افتد و پوست شریان را ببرد پس اگرچه جلد ملحتحم

شود لیکن شریان پاریده بماند و چنانچه بالا گفته شد خون و ریح از آن برآید و زیر پوست جمع شود.

علامت این ورم آن است که متحرک به حرکت انبساطیه و انقباضیه گردد به تبع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان، ورم پست شود و عند انقباض او بلند گردد. و ایضا چون به دست غمر کنند، ورم به غایت کمتر شود جهت بازگشتن خون از فضا به داخل شریان و بسیار باشد که عند حرکت خون، بقبقه و آواز حرکت شنیده شود از آن محل و رنگ این ورم بادنجانی باشد و بنفسجی.

علاج: چیزهای قابض چون شاه بلوط و مازو و اقاویا و جز آن ضماد سازند تا موضع را محکم گردانند و فضا را تنگ سازد و خون کمتر ریزد و احتراز کلی فرمایند از آن چه ورم را بشکافد. و قال «شارح الاسباب»: «و یحذر ان یمسه شیء یخرقه فانه ینزف منه الدم عند انخراق الجلد کما ینزف من الشریان و یؤول الی عاقبه غیر محموده».

مقاله چهل و یکم: اندر بثور غریبه نادر

الوقوعه

آن، چندگونه است:

نوع اول: آن که خرد و سپید و سخت بیخ بود؛ مانند غدد

و مشرقه الرؤس یعنی دارای نوک‌های درخشنده قلیل الالم و عسر النضج باشد و از بثور، اندک‌اندک ریم ترشح نماید و این را «ذات‌الاصل» گویند. و گاه باشد که ذات‌الاصل بزرگ شود همچون دمل.

علاج: فصد کنند اگر مانعی نبود و به مطبوخ اف تیمون طبع را بگشایند و در ترطیب مزاج کوشند. و در ابتدا، اسبغول و بر ورم نهند تا ماده جمع شود و بعده یعنی پس از آن ادویه منضجه چون تخم مرو و اسبغول و اطراف کاسنی و چغندر به روغن بنفشه ضماد نمایند جهت اتمام نضج و باید که اطراف کاسنی و چغندر بریان کرده به کار برند. و بعد از نضج، ورم را بشکافند به آهن یا به تضمید اشق به زردی بیضه سرشته.

نوع دوم: آن که خرد و سخت سرخ و بی‌درد باشد و منتقل بود یعنی در یک موضع ظاهر شود و باز از آنجا پنهان گردد و در جای دیگر آید و زمانی طویل بایستد.

علاج: آن چه در شری دموی مذکور است به کار برند.

نوع سوم: آن که بثرهای صلب در روی در خسار پدید آید و حوالی او مقدار درمی سرخ گردد و این نوع را «شلیم» گویند و ماده او خون فاسد تیز است و لهذا اگر در علاج او دیر کنند، بثور مذکور متعمق شوند و تمام روی را مشتمل

گردد. و هی ردی.

علاج: رگ زنند و مسهل دهند و بعد از تنقیه، بشور را بشکافند تا ماده مجتمعه برون آید و گاه باشد که در میان بثره، عند الشق، خونی بسته برآید. و بعد از تنقیه آنچه در وی است باید که مرهم اسفیداج و مرهم رصاص محرق و مرهم خل استعمال نمایند.

نوع چهارم: آنکه بثرهای بزرگ شبیه به دمل خرد بر اصداغ ظاهر شود و لهذا آن را «بثور الصداغ» گویند. و خاصه وی است که پخته نگردد اما مسترخی و باریک و سرخ شود و اگر بشکافند غیر از خون غلیظ برنیاید و در اکثر امر مؤدی می شود به ناصور.

علاج: رگ قیفال زنند و تنقیه سر کنند و آرد ترمس و آرد باقلی و آرد جو و آرد کرسنه و تخم مرو به سرکه و آب بادیان سرشته ضماد نمایند تا که به تحلیل رود. و برای تسکین لذع و تلبین صلاحبت، موم روغن مالیدن نفع دارد.

نوع پنجم: آن که بثرهای شبیه به بشور اصداغ در پس سرو گردن عارض شود و آن را «بثور القفان» گویند. و فرق در بشور صداغ و قفا آن است که بشور قفا کثیرالعدد باشد و وجع شدید دارد و بخارات از آن کمتر مرتب شود و سبب او خون تیز بود که در مجاری نخاع درآمده احداث او نماید.

علاج: فصد کنند و مسهل دهند و برگ اسبغول و لسان الحمل کوفته و به لعاب اسبغول سرشته ضماد نمایند و روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند.

مقاله چهل و دوم: اندر آبله فرنگ

باید دانست که حکما سلف در کتب خود ذکر اینها نکرده‌اند و لیکن بعضی می‌گویند که مقصود از بشور غریبه همین است اما حکمای متاخرین به تفصیل بیان اینها کرده‌اند و از آنکه متضمن فواید بسیار است درین مختصر نیز بعد از ذکر بشور غریبه آن را به مقاله مستقله بیان کردیم.

این چهارگونه است:

قسم اول: آنکه از غلبه خون بود. و علامت وی گرانی سر است و امتلا و انتفاخ رگ‌ها و ضربان شرائین و شیرینی دهان و گراین خانه چشم و سرخی روی و ثقل اعضا و درد بندگاه و رنگ دانه‌ها مایل به سرخی بودن و ته او سرخ نمودن و خشونت در حلق و عظم در نبض و غلظت در قاروره پدید آمدن.

علاج: فصد کنند و در بر آوردن خون مبالغه نمایند به دفعات و بعد از فصد اکحل یا با سلیق، فصد رگ قیفال یا صافن نفع تمام دارد و آن را که جوشش در سر و روی بود،

فصد رگ پیشانی سودمند است و صبی و حامله را به جای فصد حجامت فرمایند میان دو شانه یا هر دو ساق. و بعد از فصد چند روز آسایش دهند و مداومت فرمایند بر تشراب آب انارین و آب تمره‌ندی و شربت لیمو و رب ریواج و شربت زرشک به حسب تقاضای حال. و مطبوخ سنا فایده کلی دارد و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه بر آبله نهند. و هرگاه جراحی در وجود یعنی آلت تناسلی شود و به خصیه سرایت کند، به مرهم شادانه و ذرور انزروت به سازند و معجون شاهتره موازنه سه مثقال به طبیخ عناب هر صباح خورانیدن در بیست روز ماده او را خشک می‌سازد. و اگر به مرهم و ذرور مذکور آبله خشک نگردهد، این طلا استعمال نمایند: زراوند طویل، ده درم؛ کندش. یک درم؛ مغز زرد آلو تلخ، ده درم؛ سماب کشته، دو درم، همه را بسایند و به سرکه تر نمایند و به روغن گل حل کرده در حمام بمالند.

قسم دوم: آن که از صفرا عارض شود. و علامت او زردی و لاغری روی و بدن است و تلخی دهن و تشنگی و بی‌خوابی و خشکی بینی و زبان و سرعت نبض و غضب و سرخی قاروره و خیالات زرد پیش چشم آمدن و رنگ جوشش مایل به زردی نمودن و این جوشش با سوزش باشد و زرداب ازو بسیار رود.

علاج: جهت تعدیل صفرا، شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمرهندی و سنکجبین دهند و بعده یعنی پس از آن اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این مسهل درینجا نفع دارد: صفت: پوست هلیله زرد، سناء مکی و شاهتره، هر یک پنج درم؛ تمرهندی و آلو بخارا، هر یک پانزده درم؛ تخم کاسنی نیم کوفته، تخم خطمی، عنب الثعلب، راوند نیم کوفته و گل سرخ، هر یک درمی؛ عناب و سپستان، هر یک بیست عدد؛ شیر خشت یا ترنجبین، بیست درم، جمله را مطبوخ ساخته شیر گرم یعنی نیم گرم بنوشانند. و آب تمرهندی مکرر ساخته با یک دانگ سقمونیا، صفراء سوخته برمی آرد.

و نقیع صبر به طریقی که در جرب ذکر یافته اینجا نیز جلیل الاثر است. و حب شاه تره هم مفید است. و اگر جوش در روی و سر پدید آید، گل ارمنی، دو درم؛ گل مختوم، درمی؛ کافور، نیم دانگ؛ زعفران، نیم درم؛ مرداسنگ، دو مثقال، همه را نرم کوفته به گلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحیها را زود خشک سازد و گوشت در حال رویاند، ذرور کندر، مر و انزروت و دم الاخوین است. و طریق استعمال، آن است که نخست مریض را به حمام برند و جرحها را نیک بشویند و بعد، ذرور مذکور بر آن پاشند.

قسم سوم: آن که بلغم عفن عارض شود. و علامت او، درد بندها و سردی جلد و بسیاری خواب و سپیدی بول است و رنگ جوشش به سپیدی مایل بودن و گرد جراحی، سپید و شوره ناک نمودن و رطوبت و زرداب روان شدن از جراحی و از بینی و دهان آب آمدن و سر و چشم گران بودن و به هوای سرد و چیزهای سردی متاثری گشتن.

علاج: تنقیه بلغم نمایند به حب اصطمخیقون و حب ایاره و حب قوقایا و مانند آن و هر هفته یک بار قیء فرمایند و تغرغر سکنجبین و آبکامه که درو عاقرقرا سوده آمیخته باشند نفع دارد. و باید که عدس و گل سرخ و تخم حلبه و شحم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس ممزوج ساخته در حمام بمالند. و از روغن بابونه و روغن گل و روغن ساق گاو و پیه بط و موم قیروطی سازند و عاقرقرا و قسط باریک سائیده در آن آمیزند و بر مفاصل مالند. و اگر جراحی شده باشد، کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم‌الاحوین و صبر، هر یک برابر، نرم کوفته بر آن پاشند. و از هرچه بلغم افزایشده خاصه گوشت گاو منع نمایند. و این طلا نفع دارد: کندش، دو درم؛ زراوند مدحرجف دو مثقال؛ زردچوبه، سه مثقال؛ سیماب کشته، دو درم؛ مویزج، مثقالی همه را بسابند و به سرکه و روغن کدو در حمام بمالند.

قسم چهارم: اندر آبله فرنگ که از خلط سودا پدید آید. و علامت او گرانی و خشکی روی است و بی خوابی و تیرگی رنگ روی و بدن و دقت و بطؤنبض و سپیدی بول و خشکی چشم و بینی و خیالات و افکار فاسد و رنگ جوشش مایل به سیاهی بودن و خشکی بر جراحت غالب نمودن و این مرض دیر به شود.

علاج اسهال سودا نمایند به مطبوخ ایتیمون و دیگر حبوب مسهل سودا و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله مربا و آمله مربا نفع دارد و تغرغر به سکنجبین عسلی که درو پوست بیخ کبر باشد یا ایارج فیکرا که به عسل حل کرده باشند به آب گرم سودمند است. و این طلا فایده دارد: کندش، اقلیمای فضه و مرداسنگ، هر یک دو مثال؛ سفال تنور کهنه، سه مثقال؛ گوگرد، درمی؛ زردچوبه، درمی؛ زراوند دو مثال، سماب کشته، دو درم، همه را نرم کوفته به سرکه و روغن گل در حمام بمالند. و اگر جراحت باشد، مرداسنگ و کندر و گل سرشوی و گل سرخ و انزروت نرم کوفته بر جراحت پاشند.

فایده: تا امکان بود، داروی قوی نمالند و در تنقیه بدن کوشند. و اگر صبی بود یا حامله و دارو نتواند خورد، بدین معجون مداومت فرمایند که در بیست روز ماده آن را ساکن

سازد و به تجربه پیوسته: صفت آن: پوست هلیله کابلی. هلیله، آمله، تربدف زنجبیل و شاهتره، هر یک پنج مثقال؛ قنبیل، چهار مثقال؛ افیمون، سه مثقال، همه را نرم کوفته و به صد و بیست مثقال فانید یا کشمش که دو چند ادویه بود بسرشد تا دو مثقال بخوراند.

فایده: آنجا که آبله فرنگ از اخلاط مرکب بود، به حسب او در تنقیه و اشربه و اغذیه تصرف باید کرد. و بدانند که فصد در همه انواع نفع دارد اگر مانعی نبود.

مقاله چهل وسوم: اندر حصبه و جدری و

حمیقا

باید دانست که در مبحث حمیات اگرچه این امراض ذکر یافته لیکن درینجا نیز بمع یعنی همراه فواید دیگر بیان کرده می آید به مقاله مستقله کما هو حقه.

اما حصبه، بثور سرخ متفرقه است که به مقدار کاورس بود و چون شروع خواهد کرد، نخست ورم گرد سرخ رنگ خفی الحجم در آنجا پدید آید گویا قرص براغیث است و بعده یعنی پس از آن دانه ظهور نماید. و خاصه وی است که نه پزد و نه ریم کند بلکه خشک ریشه گردد و پوست او همچون سبوس فرود آید.

جدری، به ضم جیم و فتح نیز آمده و آن را آبله و نغزکان گویند. و وی بشور بزرگ است که به قدر عدس کلان باشد و در جمیع بدن یا در اکثر آن یا در بعضی آن ظاهر شود. و خاصه ویست که در ابتدا سرخ باشد و عندالنضج به سپیدی گراید و زود ریم کند. و باشد که جدری مضاعف بود یعنی در جوف وی بثره دیگر بود. و باشد که از جدری خون ترشح نماید و این، علامت بد است.

حمیقا، بر وزن غیرا، حباب سپید بزرگ متفرقه است که از قلت، اعداد یعنی شمارش آن توان کرد و خاصه وی است که بی تب باشد و عقل بر قرار بود و نفس قوی باشد. و او اسلم ترین انواع است و آن را خارک و خشخنک و بادآبله خوانند.

علامت و علاج اینها در حمی گفته شد به تفصیل. و در اینجا، تدبیر پختن آبله و خشک کردن آن و خشکریشه دور کردن و نشان آبله زایل ساختن گفته می آید.

تدبیر پزائیدن آبله: باید دانست که هرگاه آبله برآید و تب و بی قراری و تلواسه کمتر شود و نبض و نفس به حال طبیعی آمده باشد، بدانند که آبله دیر خواهد پخت و تدبیر پزائیدن کنند. و اگر با وجود ظهور آبله، حرارت و بی قراری کمتر نشود و نبض و نفس به حال طبیعی نیامده باشد،

علامت نیک نبود به پزائیدن مشغول نباید شد.

طریق پزائیدن آن است که بابونه و اکلیل‌الملک با بنفشه و خطمی یا سبوس گندم آن چه حاضر باشد یا همه به یک جا اندر آب بجوشانند و زیر دامن و جامه بیمار اندر نهند از پیش و پس تا بدین تدبیر آبله آب شود و بپزد و بعده یعنی پس از آن تدبیر خشک کردن آبله انجام دهند.

هرگاه آبله تمام برآید و هفت روز بگذرد و تمام پخته نباشد، بنگرند: آنچه بزرگ باشد به سوزن زر یا مس بشکافند به آهستگی و آب او به خرقه نرم بر چینند و بعهدہ یعنی پس از آن گل سرخ یا برگ مورد یا برگ سوسن کوفته و بیخته یا صندل و چوب گز سوده و زیر دامن دود کند. اما در تابستان، گل مورد و صندل صواب‌تر است و در زمستان، برگ سوسن و چوب گز تبخیر کردن بهتر. و اگر موضعی ریش گردد، گل سرخ و کندر و صبر و انزروت و دم‌الاحوین بسایند و بر ریش افشانند. و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد، برگ گل سوده با آرد ارزن با آرد جو در فراش اندازند و بیمار را بر آن خوابانند. و اگر پوست خراشیده شود، برگ سوسن را از شاخ جدا کنند و بر آن برگ خوابانند و برگ گل خشک و مورد خشک بر خراش پاشند. و اگر بر ریگ نرم خوابانند، سخت نیک باشد و نفع او در یک روز پدید آید.

اگر دیر خشک شود، از نمکاب چاره نباشد. اما آنجا که پوست خراشیده باشد یا آبله شکافته بود، نمکاب نشاید رسانید تا تمام پخته نشود و نمک دور باید داشت. و صواب آن است که عدس سرخ و برگ گل سرخ و چوب گز تراشیده اندر آب بپزند پس در آن آب نمک اندر افکنند و پنبه پاکیزه نرم بدان تر کرده بر آبله نهند و آن آب بدور رسانند و اگر حرارت قوی بود، قدری کافور و صندل سوده اندرین آب حل نمایند. و برگ بید سوده و برگ زعرور و اسپیداج ارزیز و مرداسنگ سوده پراکنند. و آبله را که ریش گردد مرهم کافوری نفع دارد. و همچنان ریش اگر در بینی بود همین مرهم کافوری استعمال باید کرد. چون آبله خشک شده باشد، تدبیر ازاله خشکریشه باید کرد.

تدبیر سرخشکریشه دور کردن: بدان که خشکریشه آن پوست را گویند که بر ریش‌ها پدید آید؛ پس هرگاه آبله خشک شود و خشکریشه بماند، بنگرند: اگر خشکریشه خشک باریک باشد و زیر او هیچ تری نبود، باید که قطره‌ای روغن نیم‌گرم بر وی زنند یا چکانند تا زودتر بیفتد و بهترین روغن بهر این کار، روغن شیر پخته یعنی روغن کنجد تازه است اما اگر بر روی استعمال خواهند کرد، روغن پسته‌تر استعمال باید نمود و روغن شیر پخت دور باید داشت؛ زیرا

که از روغن کنجد نشان آبله در روی می ماند. و اگر خشک سطر بود یا اندر زیر او رطوبتی باشد که آن را به آهستگی بردارند بی استعمال روغن و رطوبت از تحت او برچینند، پس نظر کنند که عمق دارد یعنی به پوست فرو رفته است یا نه اگر عمیقی دارد، از صبر و زردچوبه و مرداسنگ و اقلیمیای سیم و سپیده و ارزیز و اسرنج ذرور سازند و بپاشند. و اگر عمق ندارد و با پوست برابر بود، شب یمانی و نمک سوده بر آن پاشند و بگذارند تا دیگر بار خشکریشه آرد و دیگر به آهستگی بردارند و بنگرند: اگر زیر وی همچنان رطوبت باشد، همان سال علاج کنند و اگر رطوبت نبود، به علاج حاجت نباشد و اگر دیگر بار خشکریشه آرد به روغن چرب کنند تا بیفتد.

تدبیر زایل ساختن نشان آبله: بیخ نی خشک، آرد باقلا، مغز تخم خربزه و برنج و نبات و مغز بادام و آرد جو، از هر یک مقداری نرم کوفته و به سپیده تخم مرغ طلا سازند. و دیگر که نشانها از روی ببرد: استخوان سوخته یا پوسیده، پشک گوسفند کهنه و سفال نو و تخم خربزه و نشاسته و برنج شسته و آرد نخود، از هر یک ده درم؛ حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل، هر یک پنج درم؛ بیخ نی خشک، بیست درمف همه را کوفته و بیخته به آب خربزه یا

به آب باقلا یا به کشکاب بسرشند و به شب طلا کنند و صباح، بنفشه خشک در آب بجوشانند و روی بدن بشویند و در باب زینت نیز هر آنچه مذکور است به کار آید.

فایده: اثر آبله که در چشم ماند یا آفتی دیگر چون حول و جز آن که به اثر آبله در چشم پدید آید، از آنچه در باب امراض چشم است تدارک توان کرد و آثار آبله که غایر باشد، در بدن سمین و فربهی زایل شود. و آنچه غایر نبود، به ادویه دفع باید کرد. و بسیار باشد که آثار آبله شبیه به دشاید باشد و آن را پیه بط و مرهم داخلین ضماد کردن نفع دهد و آنچه جهت دشید گفته شد به کار آید. و این طلا برای ازاله آثار آبله که بر روی بود یا بر بدن سود دارد: بگیرند مرداسنج و آن را سپید سازند و به روغن گل آمیزند و استعمال نمایند. و دیگر: مرداسنج مبيض، آرد نخود، بیخ نی خشک، استخوان کهنه، قسط، حبالبان، آرد برنج و تخم خربزه، کوفته و بیخته به آب خربزه یا به لعاب حلبه و تخم کتان بسرشند و طلا نمایند.

فایده: مرداسنگ را پید کرده درین ادویه باید آمیخت؛ زیرا که سپید ناکرده سیاهی می آرد و سپید، جلا می دهد. طریق سپید کردن آن است که یک رطل مرداسنگ و هم سنگ او نمک به هم آمیخته در ظرفی گذارند و بر سر او آب ریزند و

ظرف را در آفتاب نهند و چون آب گرم شود آن را برون اندازند و دیگر آب بر آن ریزند و همچنان تجدید آب می‌نماید که مرداسنگ سپید شود.

فصل دوم: اندر امراضی که به لون تعلق دارد

این فصل، مشتمل است بر چند مقاله:

مقاله اول: اندر برص ابیض

یعنی پیستی. و آن، سپیدی است غلیظ که بر ظاهر جلد شود و گاه او در بعض اعضا باشد و گاه تمام بدن را درگیرد. و آن که عمام بود بر بدن، وی را «برص منتشر» گویند. و باید دانست که این مرض، مستعسر العلاج؛ خاصه آن چه مزمن بود و در ازدیاد باشد. اما آنچه از مالیدن سرخ شود و با خشونت بود و موی که در آنجا روید شدیدالبیاض نباشد و چون سوزن در پوست آن محل خلانند خون برآید یا رطوبت مایل به حمرت و استحکام نگرفته باشد، بدانند که داپذیر است.

فرق در برص ابیض و بهق آن است که برص براق بود و هرچون که مزمن گردد، غوص در عمق پوست و گوشت کند به حدی که گفته‌اند چون مستحکم شود تا استخوان سرایت می‌کند و موی که در آنجا بروید مایل به بیاض باشد و در آخر، سپید محض برآید و پوست آن موضع، نرم‌تر و سست‌تر از سایر بدن باشد و در اواخر حال - یعنی عند

الاستحکام – چون سوزن در پوست خلانند، رطوبتی نرم سپید ظاهر شود و خون نباشد و هر چند آن جایگاه را بمانند سرخ نگرده؛ به خلاف بهق ابیض که سپیدی او رقیق و تنک باشد و غایص نبود و در اکثر مستدیر الیهئت افتد و دفعه ظاهر شود و به استعمال اطلیه جالیه به زودی زایل گردد و موی که در آنجا روید سیاه بود یا اشقر و هرگز سپید نباشد اگرچه مزمن شده باشد. و کذلک چون سوزن در پوست خلانند، خون ظاهر شود البته؛ هر چند محکم شده باشد.

انتباه: سوزن که برای امتحان خلانند، باید که در پوست خلانند نه در گوشت و آن، چنان باشد که پوست آن محل را بالا برکشد به ابهام و سبابه تا از گوشت جدا شود بعده یعنی پس از آن سوزن درین پوست برداشته بزنند تا به گوشت نخلد و حقیقت جلد معلوم گردد که خون دارد یا نه.

علاج: برای تنقیه بلغم غلیظ، قیء فرمایند به دفعات و مسهل دهند به کرات و مابین استفراغات جهت تعدیل مزاج، معاجین گرم که مخصوص بدین کار است چون کلکلانج و قرص و مرمکی و تریاق و مثرودیطوس بخوراند و از اغذیه هرچه مولد خون گرم بود چون گوشت دراج و امثال آن و گوشت حیوانات وحش خوردن فرمایند و گوشت‌های مذکوره بریان باید کرد و به توایل گرم خوشبو باید نمود تا

انفع باشد. و اجتناب از لبنیات و ماهی و بقول بارده و طعام شبینه یعنی غذای شب مانده و فوا که و جمیع آنچه مولد بلغم بود ضروری است و جماع ضرر دارد. و بهترین ادویه در این مرض که در سایر ایام نفع دارد، اطریفل است و گلقدن عسلی و هلیله مربا و بعضی ادویه هندیه درین باب عجیل الاثر است. و اهل هند، فصد کردن و خون بسیار گرفتن نیز تجویز کرده اند و عجب نیست که مفید افتد چنان که محققان اطبای یونانی در فالج جایز داشته اند فصد را.

بالجمله، بعد از تنقیه و تبدیل مزاج، ادویه که جهت طلا مخصوص است استعمال نمایند و این ادویه بر چند وجه است:

یکی، آن که شدیدالاسخان و محمر و جاذب خون باشد؛ چون زفت و نطف سپید و خردل سرخ و خربق سپید و سیاه، مویز و کندش و آهک و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شنیز و پوست بیخ کبر و مانند ان فردا او مجموع استعمال نمایند و به آب یا به سرکه بشویند در حمام یا در آفتاب یا نزدیک آتش. و خون مار سیاه طلا کردن بالخاصیت نفع دارد.

دوم: آنکه مقشر و مقرح بود چون ذرایح به سرکه آمیخته و عسل بلادر و تفسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب

و ماذریون و فرفیون و مانند آن به قرع انبیق کشیده باشند. و هرگاه ازین ادویه مقرر جراحی افتد و گوشت برص بزداید، به مراهم مدمله آن را به سازند. و این تدبیر، وقتی است که برص است اندک بود و جراحی آن محل بی خوف باشد.

سوم، آن که برص را رنگین سازند و از تنفر مردم باز دارد و جهت این کار، این طلا مخصوص است: شب یمانی، شوریج، مر، دردی خمر، فوه، گل ارمنی، شیطرج، خبث الحدید، نیل و وسمه طلا سازند به سرکه چند کرت یعنی چند مرتبه که رنگ او تا سه هفته نهایت یک ماه می ماند. و هرگاه خواهند این دوا به کار برند، باید که نخستین آن موضع را به آب مازو بشویند بعد یعنی پس از آن این دوا طلا سازند و پس از آن که دوا خشک شود، به آب زاج و شب بشویند دوا را.

فایده: هرگاه برص اندک بود و در مواضع باشد که داغ توان کرد، به آهن داغ کنند کو به تحقیق به شود. و داغ وقتی است که به ادویه مقرر انتفاع نگیرد.

فایده: گاه بود که به اثر حجامت، در محل حجامت یا در موضع داغ، قروح برص ظاهر شود بعد از مندمل شدن داغ و قروح. و علاجش آن است که فوه و شیطرج به آب قثاء بری و اب مرزنجوش و آب بقم آمیخته طلا نمایند زایل کند. و

مرداسنگ و فوه به سرکه همین عمل کند.

مقاله دوم: اندر بهق ایض

آن، سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد پدید آید و در اکثر، مدور بود و دفعه ظاهر شود و به اطلیه مجلیه زودتر زوال پذیرد. و فرق میان او و برص، در برص سپید گفته شد. علاج: آنچه برای برص گفته شد خفیف‌تر از آن اینجا بسند بود. و جهت اسهال بلغم، تربد و شحم حنظل یا تربد و زنجبیل دهند و در هر ماهی دو بار قیء فرمایند و برای تجوید هضم، اطریفل و گلکنند عسلی مداومت کردن و به حمام عرق آوردن نفع دارد. و پس از تنقیه، ترمس یا بیخ کبر به سرکه آمیخته طلا سازند و شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل کوفته و بیخته با سرکه طلا نمودن سود دارد. و چون دوا به کار برند، باید که بیمار در آفتاب باشد یا قریب آتش و هرگاه دوا خشک شود از دست بمالند. تا دوا دور گردد.

انتباه: بسیار باشد که ماده در بدن کمتر بود و به ادویه اطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب است: عاقرقرحا، اطریلال، پوست بیخ کبر، شیطرج، از هر یک دو درم، کوفته و بیخته به سرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال

بدهند و یک ساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هر جا که بهق است آبله خواهد شد و زرداب ازو بر آمده صحت روی خواهد نمود به عنایت رب المعبود.

مقاله سوم: اندر بهق اسود و برص اسود

این مقاله را به دو قسم بیان کنم:

قسم اول: اندر بهق اسود. و خاصه وی است که چون بمالند، پوست وی همچون سبوس جدا شود و بعد از مالیدن سرخ نماید و باید دانست که بهق در ایام شباب بیشتر افتد؛ خاصه بهق سیاه.

علاج: فصد کنند و جهت اسهال سودا، ماءالجبن و مطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفایج دهند و برای ترطیب بدن و مزاج، استحمام فرمایند و اغذیه که مولد خون رطب بود بخوراند و بعد از تنقیه، خربق سیاه به سرکه با زرنیخ و زواج و کبریت یا تخم ترب و قسط کندش و تخم جرجیر طلا نمایند.

قسم دوم: اندر برص اسود. و آن فی الحقیقه، بهق سیاه است که با خارش و خشونت شدید باشد و از وی پوست مدور هم چون فلوس ماهی جدا گردد و این را قوبای مقشر

نیز گویند و او مقدمه جذام است.
 علاج: آن چه جهت بهق اسود گفته شد به کار برند مع
 قوه فی الاسهال و زیاده فی ترطیب المزاج.

مقاله چهارم: اندر کلف و نمش و برش

اما کلف آن است که رنگ جلد به سیاهی گراید و آثار
 کبود یا سرخ در آن پدید آید و این اکثر در روی افتد. و فرق
 درین و در بهق اسود آن است که کلف صاف بود به خلاف
 بهق که در وی خشونت باشد. و بهما یفرق بین بهق الاسود و
 بین المنش و البرش. اما نمش، قطعه مستدیر صرف سیاه یا
 سیاه مایل به سرخی است که در جلد بدن پدید آید و بیشتر
 در روی افتد و این، گاه همچون نقطه افتد و گاه دراز باشد
 همچون کلف و باشد و که به مقدار کف دست پهن شود. اما
 برش، نقطه خرد سیاه یا سرخ یا کمد است که بیشتر در روی
 پدید آید. و جمهور اطبا بر آنند که اگر رنگ نقطه مایل به
 سرخی بود، نمش گویند و اگر به سیاهی زند، برش خوانند و
 اگر چند نقطه به هم پیوسته و یکسان شده باشد، کلف نامند.
 علاج: در جمیع انواع، فصد باید کرد و خلط سوداء و
 اخلاط سوخته را به مطبوخ افیمون و غاریقون و ماءالجبن و
 امثال آن باید برآورد و بعد از تنقیه، اطلیه به کار باید بست تا

باز عود نکند.

فایده: کلف دو گونه است یکی آن که سودا در معده جمع شود و بخارات خون سوخته از آن به روی جلد برآید و نشان او فساد معده است و لون کلف مایل به خضرت و صفرت بودن. و تدبیرش تنقیه معده و تقویت اوست. و در این صورت، فصد باسلیق و اسيلم نفع دارد. و دوم آن که میان جلد و گوشت، خون تباه شود از امتزاج سودا و بخارات او به ظاهر جلد بروز کند و این علت، اکثر کسانی را افتد که تب ربع دیر به ایاشن مانده باشد و ایضا به زنان حوامل و آنان را که حیض ایشان بسته باشد بیشتر پدید آید. و نشان او، لون کلف، سیاه یا سرخ مایل به سیاهی بودن است. و تدبیر او، تنقیه تمام بدن است چنان چه بالا گفته شد و این صفوف نفع دارد: افتمون، هفت مثقال؛ تربد، یک مثقال؛ غاریقون، یک مثقال، به دو نوبت به شربت سکنجبین اختیار فرمایند. اکثر را پنج مجلس عمل کند. و هرچه خون را صاف کند و سودا بر آرد مفید است.

بیان اطلیه که به همه آنها سود دهد: بگیرند بوره و فلفل گرد و تخم خربزه و تخم تره تیزک و ترمس و تخم ترب و کندش و دارچینی و قسط و حب محلب و مغز بادام تلخ و تراب زیبق و حب بلسان و ایرسا و خردل، جمله را باریک

ساخته به شیرج تین یا لبن تین طلا سازند. و عند استعمال این دوا، باید که نخستین به آب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا فرمایند تا زود اثر کند. و سزاوار آن است که در اوایل مرض، با این ادویه بعضی از قوابض چون آب مورد و گلاب و آرد عدس نیز مخلوط سازند جهت آن که ادویه تیز، دهن رگها را می‌گشاید و علت زیاده می‌زاید. اما اگر مرض مزمن بود، حاجت به امتزاج قابضات نباشد جهت سکون ماده منصبه.

انتباه: بعد از زوال مرض، تا چند روز ادویه قابضه طلا باید کرد تا مرض عود نکند.

طلاء دیگر: ریوند چینی به عسل آمیخته ضماد نمایند. و دیگر: تخم کرنب به آب باقلی یا به خون خرگوش بمانند. و دیگر تخم کرنب به آب باقلی یا به خون خرگوش بمانند. و دیگر زرنیخ زرد به آب گشنیز تر یا مغز تخم خربزه و تخم ترب به زرداب معصفر یا به شیر طلا سازند. دیگر: آب معصفر را بجوشانند تا غلیظ گردد و بعده یعنی پس از آن دارچینی و قسط نرم سوده بدان آمیزند و طلا کنند. جمله ادویه مذکوره، بعد از استحمام یا انکباب آب گرم یا تکمید آب گرم استعمال باید کرد.

فایده: چون اطلیه به کار برند، احتیاط ورزند که جراحت

نشود و اگر سوزش آرد، روغن گل بمالند.

مقاله پنجم: اندر خیلان

او جمع خال است. و خال، نقطه سرخ یا سیاه یا کمد است که بر جلد بدن و روی باشد ذو حجم و از سطح بدن افراشته بود و گاه مولودی باشد و گاه حوادث شود. مولودی را علاج نکنند. و هم چنان آن خال که خال باشد یا رنگ او سرخ محض باشد مشابه لون توت شامی، متعرض بدان نگردند؛ زیرا که استعمال آهن و ادویه حاده در خال سرخ رنگ که گفته شد ضرر تمام دارد؛ زیرا که دلالت می‌کند بر آن که در اطراف شراین واقع است و ظاهر است که اگر به سبب حدید یا ادویه حاده آفت به شریان رسد، نرف خون آرد. و آن چه کمتر بود، محتاج به دوا نیست. و بدانند که سبب خال نیز خلط سوداوی یا خون سوخته است که از رگ بیرون آید و در محل او محتبس شود به مثابه صمغ که از درخت برآمده به موضع او چسپد.

علاج: تدبیر او از فصد و مسهل و استعمال مجلیات همان است که در کلف گفته شد و از آن که ماده او غلیظتر و عسرت‌التحلیل، است اگر از ادویه جالیه منقلع نگردهد، باید که آن را به سوزن بکاوند یعنی زخمی کنند و خون بسته که در

وی است به آهستگی برون آرند و بعده یعنی پس از آن به سرکه بشویند تا خون بسته بتمامه دور شود و دهن رگها بسوزد تا دیگر نریزد و پس از آن، موم روغن استعمال نمایند تا به کند.

مقاله ششم: اندر خضرت

وی آن است که موضعی از جلد سبز نماید به واسطه افسردن خون زیر او. و این، چنان باشد که بر عضوی ضربه افتد یا سقطه و بدان سبب رگ لیفی که در آنجا است بشکافد زیر پوست و خون از روی برآید و بسته گردد یا از خارج جراحی افتد در پوست و رگ و به سبب ضیق جراحی خون به فراغت برنیاید و زیر پوست جمع آید چنان چه بعد از فصد تنگ مشهود می گردد.

علاج: جهت تذویب و تحلیل، برگ کرنب یا برگترب یا پودینه یا زرنیخ و اشق یا نظرون و سرکه ضماد نمایند. و اگر این دوا کفایت نکند، نظر کنند که خون به جمیع منجمد شده است هنوز یا نه اگر منجمد نگشته، به سوزن‌ها بکاونند تا خون برآید و اثناء برآمدن خون را پاک همی کنند تا بتمامه برون آید. و اگر منجمد شده باشد و تذویب را در آن مدخل نباشد، باید که از یک جانب پوست را به مبضع چاک سازند

و بردارند چنان که خون بسته دیده شود پس آن را به سر سوزن آهسته آهسته برون آرند و بعده یعنی پس از آن در آنجا نمک سائیده بمالند و نظرون و علک البطم ضماد نمایند. فایده: حضرت که بعد از ضربه پدید آید و هنوز درد ضربه و حرارت باقی باشد، هیچ یکی ازین تدابیر نشاید کرد که الم ساکن نشود.

مقاله هفتم: اندر وشم

آن، عبارت است از آن که جلد را به سوزن‌ها بکاوند پس سرمه یا نیل در آن پر نمایند یا سیاهی یا آب گندنا یا جز آن بمالند تا عضو یا کبود یا سبز نماید و این عمل در دیار عرب و هند مشهور است و بر سییل زینت می‌سازند و فی الحقیقت، مقبوح‌ترین چیزهاست.

بالجمله، اگر خواهند که آن را زایل کنند باید که نخستین به نظرون و آب گرم آن را بمالند و بعده یعنی پس از آن علک البطم به عسل نرم کرده ضماد نمایند و سه روز بدارند و پس از سوم روز، ضماد را دور کرده به نمکاب گرم بشویند و باز علک البطم به عسل نرم ساخته ضماد سازند و همچنان می‌کنند تا که بتمامه زایل شود اثر او. و اگر از این دوا دور نگردد، باید عسل بلاد بر وی گذارند و پس از آن

به سوزن‌ها بکاوید تا اثر بلادر به وجه اتم فروتر رود. و دیگر ادویه مفرحه همین عمل دارد و بعد از تفرح و زوال تاکل پیوست منبغه، به مراهم مندمل سازند تا پوست نو روید.

مقاله هشتم: اندر بادشنام

آن، سرخی مایل به کدورت است که بر روی و اطراف ظاهر شود؛ خاصه در ایام سرما و هنگام سرد و گاه باشد که مع القرح بود.

علاج: فصد کنند و بعده یعنی پس از آن جهت اسهال، مطبوخ هلیله دهند و پس از آن برای تنقیه ماده از نفس عضو، وضع محاجم و ارسال علق نمایند بر عضو مؤوف. و عقب تنقیه بدن و تنقیه نفس عضو اگر ممکن و اسهل بود، باید که آنجا را به چیزی خشن بخراشند تا خون بسیار از وی برآید که نفع تمام دارد و منع تاکل و تفرح می‌نماید و ایضا چون تنقیه عام و خاص کرده باشند، باید که نمک طلا نمایند تا خون باقی مانده را بگدازد و آنجا که خراش و قرحه باشد، مراهم احمر و خل گذارند. و نافعترین چیزها برای انجذاب خون که باقی مانده باشد در عضو، آن است که صابون طلا سازند و بگذارند تا خشک شود و خون را مذاب ساخته

برکشد پس به آب گرم بشویند و بعد از زمانی باز صابون طلا نمایند و چون خشک شود به آب گرم بشویند و همچنان بکنند تا که ماده بتمامه برون آید و جلد پاک نماید.

مقاله نهم: اندر فساد لون

یعنی رنگ بدن از آنچه بوده باشد متغیر گردد. و آن، شش گونه است:

یکی: آنکه طبیعت، خلط فاسد مفسد اللون را به ظاهر جلد دفع نماید.

علاج: ادویه جالیه چون آرد جو و جز آن و تخم ترب و ایرسا و تخم خربزه و بادام مقشر و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن نرم ساخته با شیر آمیزند و طلا نمایند تا خشک شود و بعده یعنی پس از آن به آب نیم گرم بشویند و همچنان به دفعات استعمال فرمایند تا که به رنگ اصلی آید.

دوم، آن که ماده در بدن افزون شود و با خون آمیزد پس بالضرور جلد متلون گردد به لون خلط غالب، کما یشاهد فی الیرقان.

علاج: نخستین، تنقیه بدن نمایند به فصد و مسهل به حسب حاجت و بعده یعنی پس از آن ادویه جالیه استعمال نمایند.

سوم، آنکه در جگر یا سپرز یا معده آفتی پدید آید و به سبب او تغییر در رنگ بدن رو نماید. و علامت او، وجود آفت است در عضوی ازین اعضا و ضعف در افعال ظاهر شدن.

علاج: آن چه در باب امراض اعضای مذکوره گفته شد به حسب حاجت استعمال نمایند.

چهارم، آن که عضوی در آفتاب برهنه ماند زمانی طویل و در نتیجه سیاه شود. و وجهش آن است که به سرایت حرارت آفتاب، اخلاط می گذارد و بهس وی پوست می گراید پس اگر اعضاء پوشیده بود، اخلاط مذکوره به عرق و بخار می برآید و اگر عضوی برهنه بود، اخلاط در وی می سوزد به ملاقات آفتاب و در مسام محتبس می ماند و عضو سیاه می گردد. و ازین قبیل است آن چه که از مصادفت باد گرم تغییر در لون پدید آید.

بدان که موجب تغییر رنگ در زمستان و زمان سرد آن است که حرارت غریزی از خوف سردی خارجی مایل به باطن می گردد و حرارت ناری به ظاهر استیلا می نماید و پوست را سوخته و سیاه می سازد. و می تواند که سبب آن، انجماد خون بود زیر پوست به واسطه کثافت جلد.

علاج: استحمام نمایند و به آب گرم انکباب فرمایند و بعد

از حصول تلیین در جلدف ادویه جالیه به کار برند.
 صفت غمره که نفع دارد: آرد باقلا، آرد عدس، پوست
 بیضه مرغ، سپیده ارزیز، براده دندان فیل، استخوان پوسیده،
 بادام تلخ، تخم ترب، نشاسته کوفته به شیر یا به آب قثاء بری
 یا به آب برگ ترب بسرشند و طلا نمایند. و الغمره، ادویه
 مرکبه است که بشره را صاف و سپید کند به مالیدن. و آن را
 به فارسی «روشو» گویند.

پنجم، آن که تناول چیزهای مغیر اللون اتفاق افتد؛ چنان
 چه نانخواه و زیره بسیار خوردن و اب را کد یعنی غیر جاری
 و غیر مستعمل مدتی نوشیدن و برشرب سرکه و اکل طین
 ادمان و استکثار نمودن. و باید دانست که نانخواه و زیره
 بالخاصیت لون را زرد می سازد چه از خوردن و چه از
 بویدن؛ بلکه نظر کردن هم گفته اند.

علاج: تبدیل غذا نمایند و از آن چه سبب تغییر است باز
 دارند و هرچه مصلح آن چیز بود که به کار برند و از مضرات
 احتراز فرمایند.

ششم، آن که طول امراض و فقدان غذا و هیجان غم و
 کثرت جماع و شدت اوجاع و افراط گرمی هوا سبب تغییر
 لون بدن گردد.

علاج: در مقاسات امراض، به تقویت کوشند و در فقدان

غذا در طعام بیفزایند و از اطعمه هرچه مولد خون رقیق کثیر جید بود بفرمایند چون ماء اللحم و بیضه نیم برشت و نخود و انجیر و مانند آن. و در آنچه از غم بود، ازاله غم نمایند و به تفریح دل توجه فرمایند. و در کثرت جماع، ترک جماع لازم است و آن چه در فقدان غذا گفته شد، مفید. در آن چه از وجع باشد، تسکین الم باید کرد و به گرمی هوا تبرید شاید چنان چه در حمیات گفته آمدیم.

فایده: انواع مبردات: آن چه خون را از فضول غلیظ پاک کند، اطریفل است و هلیله مربا و آن چه خون را منبسط و پراکنده سازد، فلفل است و س عد و قرنفل و زعفران و زوفاء و باید که در طعام بدهند. و آن چه خون را از باطن به ظاهر کشد به طلاء کردنف اینست: خردل و زرنیخ به شیر گاو بسرشند و بمالند. و دیگر، روناس، مصطکی، کندر، مر، کوفته و بیخته به آب پیاز عنصل سرشته به کار برند غمره و طلاء.

فصل سوم: اندر حزاز

آن را ابریه نیز گویند و او، اجسام صغار باریک شبیه به سبوس است که از جلد سر بر می آید به غیر جراحت و گاه مع الجراحت بود.

علاج: آن چه خفیف حدیث العهد بود او را به روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و به اشیاء جالیه بشویند چون آب چقندر و بوره آمیخته به آرد نخود و خطمی به سرکه مخلوط کرده یا آرد کرسنه و ترمس به لعاب اسبغول ممزوج ساخته یا آرد باقلی و سبوس و تخم خربزه یا مغز خربزه یک جا نموده. و آن چه قوی و مزمن بود، باید که نخستین تنقیه خون و بلغم و سدا نمایند به حسب غلبه خلط و بعده یعنی پس از آن سر را حلق فرمایند و چیزی که قوی الجلا بود استعمال نمایند؛ چون آرد نخود و حله و بوره و آبگینه سپید و خردل و مویزج به سرکه آمیخته و بعد از زمانی این دوا بشویند و چیزی لزج چون روغن بنفشه و تخم خطمی و کتیرا و لعابها و مانند آن طلا فرمایند و هم چنان می کنند تا که بتمامه دور شود. و تلطیف غذا لازم شناسند و شیره انگور با روغن بادام نوشیدن مولد خون عذب گفته اند.

فصل چهارم: اندر شقوق اطراف و وجه و شفه

یعنی ترقیدن دست و پای و روی و لب.

علاج: موجب شقاق اگر اسباب خارجی بود، چون گرمی مجفف و سردی مکنف و غسل به آب قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن. باید که ملینات جلد استعمال نمایند مانند موم روغن و همه روغن‌ها و پیه‌های مرطبه خاصه روغن بادام و روغن کنجد و پیه ماکیان و پیه بط. و اگر موجب وی اسباب داخلیه بود، چون سوءمزاج یا بس، باید که در تطیب کوشند به تشریب البان و ادهان مرطبه و در مادی، تنقیه خلط نمایند به مسهل مرطب. و بعد از تبدیل و تطیب، طلا نمایند چیزی که مرطب و مغری بود و رای هر عضوی طلائی مخصوص است:

اما در شقاق وجه، شمع و زوفای رطب و پیه و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نفع دارد.

در شقاق لب، روغن گل و روغن حنا و پیه بط و پیه بز ماده وعلک البطم و شاخ ایل سوخته، جمله به هم سرشته نهادن سودمند است. و بالای او باید که پوست اندرونی بیضه بچسبانند تا ادویه را خشک شدن ندهد و تا دیر بدارد. و این

پوست بیضه تنها بر لب نهادن، شقاق موذی را دفع کند. و مازو نرم کوفته به عسل یا روغن زیت و علك البطم و چربی بط همین عمل دارد.

در شقاق بدن، کنجد و بنفشه نرم کوفته و به روغن و چربی سرشته مفید است.

در شقاق قدمین، زفت رطب تنها و علك که در زیت حل کرده باشند و در وی زیت پخته یا پیاز عنصل کوفته به هم سرشته بر نهادن سریع الاثر است.

در شقاق عقب - یعنی پاشنه - مازو و کتیرا کوفته و بیخته و با چربی بز که گداخته باشند سرشته مالیدن جلیل النفع است. و روغن سندروس فقط و قنه به روغن اکارخ آمیخته و مغز ساق گاو و موم و روغن بنفشه یک جا کرده قدری مردار سنگ در آن سرشته همین عمل دارد. و اگر شقاق در گوشت اثر کرده باشد، این دوا نفع دارد: مردار سنگ نرم سوده به روغن زیت بپزند که غلیظ شود بعده یعنی پس از آن چند قطره درو چکانند. و باید که شقاق را نخست در آب گرم نهند تا نرم شود و پاک نمایند و بعده یعنی پس از آن معالجه فرمایند. و باید که پای را از غبار و خاک نگاه دارند و برای این کار، احتیاط آن است که به موزه بپوشند و آب سرد نرسانند و جمله شقاق را غبار و خاک و هوا و آب

سرد ضرر دارد.

فایده: گاه باشد که در شدقین رطوبتی شور از سر فرود آید و بدان سبب شقاق در وی پدید آید و سپید و تر نماید. علاج: فصد کنند و مسهل دهند و بعده یعنی پس از آن مازو و سرکه بجوشانند و بدان تمضمض فرمایند و به آب سماق و آب انار ترش سرمه بسایند و طلا نمایند. و اگر از روغن کدو و بادام و موم قیروطی سازند و به آب انار میخوش و آب سماق آن را قوت دهند و طلا سازند سود دهند.

فایده: گاه باشد که زیر قدم خصوص اندر عقب دردی عارض شود که صاحب او قدم بر زمین نتواند نهاد. و سبب او خلط گرم رقیق است که بر قدم ریزد از بدن و این مرض نیز مسمی است به نزول الماء.

علاج: قیء فرمایند و روغن گل بمالند. و اگر ورم کند و ریم درو گرد آید، باید که به آهن یا به ادویه اکاله آن را بگشایند و دهن جراحت را وسیع سازند تا ریم بتمامه برون آید بعده یعنی پس از آن حنا و مازو به سرکه سرشته بر آن بندند. و اگر به واسطه متانت و کثافت جلد زود پخته نشود، قطعه ای از الیه طریقه آنجا بندند تا که پخته شود و منفجر گردد. و اگر سبب تعطیل انفجار، جمود و افسردگی ماده بود،

آهن گرم کنند و داغ عمیق نهند تا زوال پذیرد. و وجع
العقب در آخر وجع المفاصل نیز گفته شد به تفصیل.

فصل پنجم: اندر قشف و تقشر جلد

قشف، خشونت و درشتی پوست است و بدان که گاه باشد که درشتی در جلد افتد و از وی پوست‌ها جدا شود همچون پوست ماهی درشت و ناهموار.

علاج: تنقیه بدن کنند به طبیخ اف تیمون و ماء الجبن. و جهت ترطیب مزاج، اغذیه رطبه دهند چون گوشت جانوران شیرخوار و کدو و امثال آن و تشرّب به شیر تازه به غایت اثر دارد و دوام استحمام و لزوم دعت و آرام و روغن های سرد وتر و قیروطی‌ها مالیدن مفید است.

فایده: گاه باشد که عارض شود تقشر در قدمین به واسطه آن که متأذی شود از جوارب و لفایف صوفیه یا از ملاقات اشیای خشنه.

علاج: حنا، بلوط، گلنار، پوست انار، جوز السرو، کوفته و بیخته به سرکه بجوشانند و نرم ساخته ضماد نمایند.

و گاه باشد که از پیشانی پوست‌های باریک خشک جدا شود و اندک خارش کند.

علاج: تنقیه دماغ کنند به ایارجات و غراغر و بعده یعنی پس از آن به آب گرم بشویند تا نرم شود و بالای آن قیروطی

بمالند. و این ضماد نفع دارد: آرد عدس، گل سرخ یا آرد
کرسنه و باقلا و جو به آب زوفا بسرشند و ضماد سازند.

فصل ششم: اندر سحوج جلد

یعنی خراشیده شدن پوست. و آن را چهار سبب است: یکی، آنکه برداشتن چیزی درشت یا ملاقات چیزی خشن. دوم، سواری اسب خاصه کم استعمالان را که البته در سرین خراش می‌آرد؛ خصوص که در میان سرین و زین چیزی نرم حایل نبود. سوم، فشارده شدن پای از موزه و کفش تنگ. چهارم، آن که از ریسمان درشت عضوی بر بندند یا به سختی بکشند و بدان سبب سطح جلد بخراشد.

علاج: اگر سحج جلد بسیار بود و خوف حدوث ورم باشد، باید که رگ زنند و خرقه سرد کرده بر سحج گذارند به شرطی که سحج در اطراف عضل نبود؛ زیرا که اطراف عضل اگر خراشیده شود و خرقه سرد کرده آنجا گذارند، در اکثر موجب تشنج گردد. و بعد از وضع خرقه مبردهف مردار سنگ در گلاب ساییده و گل ارمنی با گلاب حل کرده طلا نمایند و اگر به روغن گل آنجا را چرب کنند و بعده یعنی پس از آن گل سرخ و آس باریک آس یعنی آسیاب نموده بر آن پاشند نفع دهد. و مرهمی که از مردار سنگ و اسفیداج ارزیز و روغن گل و زردچوبه و موم سپید و سپیده بیضه

سازند جهت تبرید و تسکین درد و تعزیه اثر تمام دارد. و این دوا همین عمل دارد: چرم کهنه کفش که مماس ارض است بسوزند و بسایند و نخستین روغن گل بر سحج مالند و بالای او خاکستر مذکور افشانند و بعد از سکون وجع، خاکستر شش بز و گوسپند و مازو باریک ساخته و اقاویا نرم کرده با سرکه آمیخته طلا کردن سریع الاثر است. و کدوی سوخته بر سحج افشاندن برای تبرید وجع نظیر ندارد؛ خاصه آن را که به سبب موزه و کفش باشد. و اگر از موزه و کفش آبله افتد، حضض یا مازو یا گل ارمنی یا اقاویا به آب سوده طلا نمایند. و اگر ورم کند، شش تازه بز برو بندند. و سحج که از ریسمان بود، لعاب‌های بریخ سر کرد کرده و به روغن بادام یا بنفشه آمیخته و کافور اندکی یار یعنی مخلوط نموده بر سحج گذارند. و خراش سرین را که از رکوب لاحق شود، آسایش و ترک سواری فرمایند و برهنه ساخته به هوای سرد بدارند یا خرقة کتان یا هر خرقة که باشد به گلاب سرد ساخته بر آن نهند.

فایده: سحوج و شقاق که در عانه و حالبین یعنی کش ران پدید آید، علاج او تنقیه بدن است از ماده و بعده یعنی پس از آن موم روغن که از روغن حنا و قنبیل و خاکستر حنا سازند نهادن نفع دارد و باید که خاکستر حنا نسبت به دیگر

اجزا کمتر اندازند و همین عمل دارد قیروطی که از حکاکه
اسرب و اسفیداج و مردار سنگ و روغن حنا سازند و مر و
کندر و دم الاخوین و مردار سنگ برابر کوفته و بیخته
پراکندن مفید است. و تفریح القطاط پیشتر گفته شد در آینده
می آید.

باب بیست و پنجم: اندر امراض مو

و جز آن که به شعور یعنی به موی تعلق دارد. و درو چند فصل است.

فصل اول: اندر داء الثعلب و داء الحیه

در اثر این هر دو علت است که موی بدن بریزد و فساد در جلد پدید آید. و فرق بینهما آن است که اگر با وجود تفرح جلد و سقوط موی، پوست باریک همچون پوست مار نیز از آن محل جدا شود، آن را «داء الحیه» گویند و اگر پوست منسلخ نگردد، «داء الثعلب» خوانند. «و انما سمیت به لكثره وقوعه للثعلب» و باید دانست که این هر دو مرض بیشتر به موی سر و ریش و ابو افتد و نادر باشد که در موی دیگر بدن هم عارض شود. و حدوث این مرض از ماده ردی است که در پوست و منابت اصول شعر قرارگیرد و موی را فاسد سازد. و ماده داء الحیه نسبت به ماده داء الثعلب قوی الردائت است که از آن است که داء الثعلب اسهل العلاج است و داء الحیه مشکل به شود.

از آن که ماده این امراض یا بلغم سوخته است یا صفرای

حاد یا سودای محترقه یا خون غلظ باسد، هر یک به نوع جدا گفته شود:

نوع اول: اندر داء الحیه و داء الثعلب که از ماده بلغم حادث شود. علامت او سپیدی و نرمی آن محل است و تقدم استکثار تناول اغذیه سرد و تر و چیزهای تیز و شور و ابازیر گرم و مانند آن که مولد بلغم شور بود.

علاج: نخستین، منضجات بلغم دهند و پس از انضاج، تنقیه اونمایند به مسهلات و مقیئات که به اخراج بلغم مخصوص اند. و پس تنقیه عام، تنقیه سر کنند به غراغر منقیه و بعده یعنی پس از آن اطلیه به کار برند و چون طلا خواهند کرد، نخستین آن موضعا را به خرقه درشت یا به پیاز عنصل بمالند تا سرخ گردد پس دوا بر نهند. و اگر ماده قوی و جلد کثیف باشد و از مالیدن به خرقه و عنصل سرخ نشود، باید که به استره کلک زنند و عقب آن طلا سازند و ادویه طلا این است: تفسیا و خردل یا فرفیون و عاقرقرحا به زهره گاو طلا کنند و سیر کوفته مالیدن نفع دارد. و اگر از اطلیه حاده جراحت شود، چربی مرغ به کرات بمالند و مرهمی که از روغن گل و موم و شاه بلوط و آب برگ سوسن و زرده تخم مرغ ساخته باشند استعمال نمایند. و هرگاه تسکین یابد، باز همان ادویه اعاده کنند تا موی بر آید و به مراتب تراشند

موی را تا قوی گردد.

نوع دوم: آن که از صفرا حادث شود. و علامت او صفرت و نحافت بدن است و تقدم استعمال اشیاء صفراانگیز و خاصه وی است که پوست آن محل چنان نمایند که گویا پوست طایری است که موی او چیده باشند.

علاج: تنقیه صفرا نمایند و در تبرید و ترطیب کوشند و بعد از تنقیه به سرکه گرم تکمید کنند و پس از آن برای تدارک مضرت سرکه روغن گل بمالند و عقب آن جهت جلا و قلع مواد ردیه مستکنه یعنی عمیق و منع تساقط، بگیرند گوگرد و زیت و به هم مالند و طلا کنند. دیگر: بندق بمعنه یعنی همراه پوست او بسوزند و خاکستر مذکور به سرکه کهنه آمیخته طلا سازند. و اگر بدین قدر موی برنیاید، باید که شرط زنند و لادن به روغن کنجد حل کرده یا شیخ سوخته، کف دریا و حضض به روغن بید یا روغن آس آمیخته بمالند و به طبیخ گل خطمی و سبوس و برگ بید بشویند.

نوع سوم: آن که از سوداء محترقه عارض گردد. و علامت او کمودت و یبوست موضع است و تقدم تناول مولدات سودا و مزاج سوداوی بودن.

علاج: نخستین به تلطیف و تهیئه یعنی آماده کردن و نضج

خلط کوشند و در ترطیب مبالغه نمایند و بعده یعنی پس از آن به اخراج سودا رجوع فرمایند و بعد از تنقیه، آنجا را به سیر و پیاز عنصل بمالند و به چربی شیر و خرس و جز آن چرب دارند و این طلا نفع دارد: بگیرند گوگرد و تفسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و سم بز سوخته و خاکستر بیروج صمنی به آب ترب و زیت کهنه طلا سازند و بعد از آن که سر تراشیده باشند، تدهین روغن لادن و ناردین نفع تمام دارد.

فایده: بیروج صمنی، سراج القطرب را گویند. و آن، نباتی است بر شکل آدمی که دست و پای و سایر اعضای انسان دارد و در وسط سر او برگها روییده است و خاصیت وی آن است که هر که او را بر کندف همان ساعت بمیرد و آن را به حیلہ برمی کنند چنان که سگ یا حیوانی دیگر را همراه او می بندند بعد از خالی کردن بیخ او و آن را می خوانند به هر وجهی که باشد تا که او به حرکت آید و آن نبات برمی آید از بیخ پس آن را گرفته می آورند و آن حیوان می میرد.

نوع چهارم: آن که از خون پدید آید. و علامت او، سرخی موضع است و دیگر علامات غلبه دم ظاهر بودن.

علاج: رگ زنند و حجامت کنند یا زلو چسپانند و به اصلاح خون کوشند و بعده یعنی پس از آن آن محل را به

خرقه درشت یا به زوفای تر یا به پیاز عنصل یا به سیر و
خردل بمالند پس از آن تفسیا و فرفیون طلا سازند و هرچه
در صفراوی گفته شد نفع دارد.
فایده: تفسیا را ثافیا نیز گویند و آن، صمغ سداب است.

فصل دوم: اندر انتشار و تساقط شعر

آن عبارتست از ریختن و پاشیدن موی ریش و سر و ابرو. باید دانست که تکوین و تولید موی از بخار دخیانی است که در مسام منعقد می‌شود و مدد او بر سیل دوام پی هم می‌رسد؛ پس هرگاه در انعقاد بخار یا در دوام فیضان ماده قصوری و فتوری افتد، فساد در موی پدید آید و اسباب فساد بسیار است و هر یک به نوعی گفته آید:

نوع اول: آن که در غذا نقصان افتد و بدان سبب بخاری که از موی تولد کند متولد نگردد و به واسه فقدان مدد موی، تساقط در آن راه یابد چنان که در ناقهان که امراض حاد کشیده باشند و به صاحب دق و سل مشاهده می‌گردد. و علامت او، خشکی بدن است و تقدم امراض حاده و قلت غذا.

علاج: توسیع کنند در خوردن اغذیه جیده و خواب و آسایش و استحمام فرمایند و بنفشه و نیلوفر و ابی و مشک بیویانند و صبح و شام به آب خطمی و اسبغول و برگ بید آن جا را بشویند و به روغن بنفشه و نیلوفر تدهین نمایند.

نوع دوم: آن که جلد متخلخل شود و مسام بگشاید و بدان

سبب بخار منعقد نشود. و علامت او نرمی جلد و باریکی موی و سرعت انتشار آن است.

علاج: به روغن آمله سر و بدن را چرب دارند و هلیله کابلی و مازو و افاقیا و مانند آن هرچه قابض غیر شدید باشد به روغن مورد بمالند و اگر سه درم لادن در شراب یا در روغن مورد حل نمایند و بمالند نفع تمام دهد.

نوع سوم: آن که مسام تنگ شود از خشکی و کثافت جلد و ماده موی بدان سبب کمتر رسد. و علامت او خشکی مزاج است و جعودت و غلظت و شدت مواد موی. و لازم وی است که چون موی را بکشند به سهولت کننیده شود و زود برآید.

علاج: در ترطیب مزاج کوشند داخلاً و خارجاً و دایم به روغن بابونه چرب دارند و اگر شیخ ازمنی و بادام تلخ و قیصوم بسوزند و خاکستر آن را به روغن زیت سرشته بمالند نفع تمام دهد.

نوع چهارم: آن که مسام تنگ گردد از رطوبت غلیظ بلغمی. و علامت او باریکی موی است و آثار خشکی نابودن.

علاج: استحمام فرمایند و در حمام تا دیر بدارند و جهت تحلیل رطوبات، شیخ و قیصوم و بادام تلخ بر سر بمالند خاصه در حمام و به نظرون و زهره گاو بشویند موضع

مؤوف را و از اغذیه آن چه مقطع و مجفف رطوبات بود خوراندند و توابل گرم در غذا بیشتر کنند.

فایده: درین نوع روغن مالیدن ممنوع است؛ لانه تزید فی الترطیب و تسدید المسام باللزوجه.

نوع پنجم: آن که مواد خبثه تحت جلد جمع آید و ماده موی را فاسد سازد و تساقط در موی افتد؛ چنان چه در داء الثعلب و داء الحیه گفته شد.

علاج: به حسب ماده تنقیه نمایند و اطلیه استعمال فرمایند.

نوع ششم: آن که رطوبت بر جلد مستولی شود و آن را مترهل سازد و بالضرور موی ساقط گردد و علامت او نرمی جلد است و حال مزاج و رنگ جلد به کیفیت ماده موجب متکیف بودن.

علاج: تنقیه ماده کنند و تقویت مسام نمایند از آن چه در داء الثعلب و الحیه ذکر یافت.

نوع هفتم: آن که سعفه و قرحه باعث انتشار گردد

علاج: برای تحلیل ماده سعفه و قرحه و سهولت نفوذ موی، چیزهای ملینه محله چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیهای مناسبه استعمال نمایند. و این علاج، وقتی است که از سعفه و قرحه اصلی مقطع

نشده باشد و بعد از اندمال، بستگی در مسام راه نیافته باشد؛ زیرا که اگر مسام فاسد باشد و جلد اصلی منقطع گشته، علاج نپذیرد.

نوعی است از انتشار که آن را «علت نعامه» گویند جهت کثرت و قوعش مرنعامه را. و وی آن است که با وجود انتشار موی، پوست سر از نرمی ملمس چنان نماید که گویی پوست طایری است که موی‌های او کندیده‌اند و موی‌ها چنان ملایم گردند که گویا ابریشم است و رنگ بشره زرد نماید و این علت، عقب امراض حاده بیشتر افتد.

علاج: تراشیدن سر زود زود لازم دارند و روغن آس و آمله و لادن و حب الغار بمالند دایم. و طریق کشیدن روغن حب الغار آن است که حب مذکور در آب بجوشانند اندکی و بعده یعنی پس از آن برآورند بکوبند و آب قدری برو افشانند و بر سنگی یا جز آن بگذارند و چیزی گران بر آن نهاده بخش کنند تا روغن جدا شود. و طریق دیگر آن است که حب را کوفته در روغن کنجد بجوشانند و بیفرشند.

فصل سوم: اندر صلح

او آن است که موی اعالی سر محو شود فقط بدون موی
اصداغ که سالم بود؛ پس اگر در سن شیخوخت افتد، علاج
نپذیرد اما آن چه پیش ازین سن بودف علاج او همان است
که در انتشار گفته شد مع مراعات سبب؛ زیرا که اسباب
انتشار و صلح واحد است و گاهی عارض می‌گردد صلح از
دوام برداشتن چیزی گران بر سر و علاج او ترک وی است.
فایده: «شیخ بوعلی» در «شفا» گفته که: «و النساء لایصلعن
لکثره رطوبتهن و لا الخصیان لان مزاجهم یمیل الی مزاج
السناء و لایتحلل فیهم الرطوبة».

فصل چهارم: اندر تشقق شعر

یعنی شکافتن سر موی‌ها. و مضرات او آن است که موی از بالیدگی باز می ماند و بی رونق نماید و باشد که به انتشار انجامد. و سبب این علت، غلبه یبوست است.

علاج: اگر خشکی اندک بود و تشقق در بعضی موی‌ها باشد، کفایت کند آن را تدهین ادهان ملینه که در گرمی و سردی معتدل بود؛ چون روغن بادام و بنفشه و مانند آن و مالیدن لعابه‌های مرخیه چون لعاب خطمی و تخم کتان و امثال آن. و اگر خشکی مفرط بود و ذی ماده باشد، نخستین فصد کنند و به مطبوخ اف تیمون طبع را بگشایند و بعده یعنی پس از آن ادویه وضعیه استعمال نمایند باطنا و خارجا و در تطیب مبالغه فرمایند. و اگر خشکی ساده بود، تنقیه زنهار نکنند چون خشکی را می‌افزاید و به ترطیب کوشند و این کمتر افتد.

فصل پنجم: اندر نموسه

وی آن است که سر چرب نماید گویا تمام موی سر را به روغن زرنیخ چرب کرده‌اند و چون کلاه یا دستار بر سر نهندف تمام ملوث شود. و سبب این علت، دسومت و کثرت غذای شعر است.

علاج: برای تنقیه معده و دماغ، ایارجات و اطریفلات دهند و سر را بشویند گاهی بدانچه مجلی و منطف و مزیل اوساخ دسمه بود چون نوشادر و سبوس تخم خطمی بادام تلخ و امثال آن و گاهی بدانچه قابض مسام و مانع خروج بخار بود؛ چون طبیخ آس و بلوط و جوز السرو و مانند آن. و زینت به آب غوره در هم زده بر سر مالیدن نفع تمام دارد.

فصل ششم: اندر شیب

یعنی سپیدی موی. و این فصل مشتمل است به ادویه که موی برآرد و زود سپید شدن ندهد و آن را که بی وقت سپید شده باشد سیاه سازد. و باید دانست مادام که خون بدن چرب و غلیظ و تیز و لزج است، موی سیاه می‌باشد و هرگاه به مائیت می‌گراید، سپیدی در موی روی می‌نماید؛ پس اگر سبب مائیت خون ضعف حرارت غریزیه و ضعف طبیعت باشد چنان چه در سن مافوق شباب ظهور می‌کند از تدبیر مبراست و ازاله این چنین شیب غیرممکن. و اگر سبب مائیت خون امری حادث باشد چنان چه بعضی جوانان را پدید می‌آید ازاله او توان کرد. و آن چه موی را زود سپید شدن ندهد و اگر ناوقت سپید شده باشد زایل سازد، لزوم استفراغ خلط بلغم است خصوص به قیء و فصد و جماع کمتر کردن و از اغذیه هرچه خون را به مرار مایل سازد و غلیظ گرداند و استیصال بلغم نمایند تناول نمودن؛ چون قلیا که درو خردل و فلفل و دارچینی باشد و دیگر مشویات و کوامیخ مالحه و توابل حاره همین عمل دارد. و چرب داشتن موی به روغن که درو افاوویه حار قابض پخته باشند، چون سنبل و

فقاح اذخر و سلیخه و قرنفل و عود و قصب الزریره و امثال آن و خوردن تریاق و مثرودیطوس و معجون بلادر و مربای هلیله درین باب به غایت اثر دارد. و لبنیات و حموضات و فواکھات و استعمال گلاب و کافور و کثرت حمام و کثرت غم و هم، از مسرعات شیب است و احتراز ازینها طالب شباب را ضروری است.

صفت معجونی که موی را زود سپیدن شدن ندهد و ناوقت سپید شده را زایل سازد: هلیله سیاه، ده درم؛ بلبله، کندر ذکر و طبا شیر، از هر یک پنج درم؛ فلفل، دوم درم و نیم؛ زنجبیل، گل سرخ و وج، از هر یک درمی و نیم؛ صندل، سپید و تخم کاسنی، هر یک سه درم، همه را کوفته و بیخته، به عسل هلیله کابلی مربا بسرشند. شربتیی سه درم.

انتباه: معجون بلادر را «معجون جاودانی» نیز گویند و از آن که ظرف این معجون را شش ماده در جو دفن می‌کنندف «دواء الشعیر» نیز خوانند و در قربادنیات به «انقردیا» مشهور است؛ زیرا که نام بلادر است و چون که ترکیب انقردیا در قربادنیات به نسخه های مختلفه مذکور است درینجا ضبط ننمودیم.

فصل هفتم: در محافظت شعر تا به حال طبیعی

بماند

آن چه بدین کار آید، مالیدن روغن هاست که حرارت لطیف و قبض درو باشد؛ چون روغن لادن و روغن مورد و پرسیاوشان و شقایق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم کرفس و تخم چغندر و آمله و اقاکیا و مازو و امثال آن هر روغنی که از اینها باشد نفع دارد و روغن لادن، انفع است. و اگر پوست درخت صنوبر بسوزند و بدین روغن‌ها آمیخته استعمال نمایند به غایت سود دهد.

از غسولات که موی را بدان بشویند و محافظت نماید، آب هلیله سیاه است و آب جغندر و آب ترمس و آب آمله.

فصل هشتم: اندر تطویل شعر

و از آن که درازی موی، سربلندی زنان است، ذکر او اهم ترین بیان است. طالب این کار را آن چه در فصل محافظت گفته شد باید که بدان ملازم باشد تا از آفت انتشار مصون بود. و جهت درازی موی، آس، گل سرخ و برگ آزاد درخت و مر و آمله و پرسپاوشان هر چه برسد کوفته و بیخته و بعد از تر کردن سر به نقیع آمله در سر اندازند و برگ کنجد و برگ کدو و جمیع روغن‌ها که درو قبض و گرمی بود سودمند است که باید نخستین موی‌ها را به آب چغندر بشویند بعده یعنی پس از آن این ادویه به کار برند. و اگر در آب چغندر قدری خردل هم یار یعنی مخلوط کنند بهتر باشد.

صفت روغنی که موی را دراز کند: جو مقشر، سی درم؛ آمله، پنج درم، هر دو را در آب جوشانند تا مهرا شود پس بپالیند و نصف وزن او روغن بنفشه آمیزند و ایضا، لادن، سه درم و آب برگ خطمی و برگ سمس و برگ کدو هر یک دو درم داخل سازند و بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و سر بدین روغن چرب دارند.

فصل نهم: اندر انبات شعر

باید دانست که برای رویانیدن موی، هرچه در داء الحیه و داء الثعلب ذکر یافته نفع دارد. و زیت کهنه یا خاکستر قیصوم و زبد البحر سرشته مالیدن مفید است. و روغن بان با ذراریح آمیخته در برآوردن موی ابرو و ریش اثر تمام دارد. طریق او چنان است که ذراریح که حیوانی است سرخ و نقطه‌های سیاه دارد و از زنبور باریکتر است بگیرند کثیرا المقدار و سرها و دست‌های آنها جدا سازند و در سایه خشک نمایند و بسایند؛ پس اگر سه درم سحوق ذراریح بود، یک اوقیه روغن بان ریزند بر آن و ظرف را بالای آتش اخگر گذارند تا که روغن غلیظ گردد پس فرود آرند و به ریش و ابرو بمالند. و اگر بعد از فرود آوردن ظرف قدری مسک و عنبر اضافه کنندف بهتر باشد و از خاصیت این دواست که نخستین عضو را منتفط یعنی زخمی می‌سازد بعده یعنی پس از آن موی می‌رویاند.

سیاه دانه سوخته یا ناسوخته بکوبند و به روغن زیت بسرشند و بر ابرو بمالند تا موی را زودتر برآورد. و اگر سیاه دانه بآب سائیده طلا نمایند بعده یعنی پس از آن روغن لادن بمالند همین عمل کند.

فصل دهم: اندر حلق شعر

ادویه که موی بتراشد، آهک آب نادیده و زرنیخ، هر دو را برابر بگیرند و بمالند و اگر قدری آهک زیاده باشد زود عمل کند. و بعضی قدری سپیدی بیضه داخل می سازند جهت عدم حرقت و صدف سوخته و زبدالبحر سوخته و گچ سوخته با زرنیخ آمیخته همین عمل دارد و طریق استعمال اینها مشهور است.

فایده: مردان را سزاوار این است که موی عانه را ازین چیزها حلق ننمایند زیرا که خالی از مضرت نیست و باشد که به آفت بزرگ انجامد و شهوت کم کند و تراشیدن موی عانه به استره در سطبری قضیب و افزونی شهوت نفع تمام دارد.

فصل یازدهم: در منع انبات موی

باید دانست آن چه موی را از رویدن بازدارد، یا مخدر و مبرد بودف چون بیخ شوکران و افیون به سرکه آمیخته؛ یا مسدد مسام بود، چون سپیده ارزیز و قیمولیا و شب به آب یخ یار کرده؛ یا بالخاصیت مانع انبات بود، چون خون سنگ پشت و بیضه مورچه و جز آن.

انتباه: هرگاه ادویه مانع انبات بر عضوی بگذارند، نخستین باید که موی‌های آنجا برکنند یعنی به موچنه یا به نوره حلق نمایند و عقب او دوا بمالند. و اگر موی را به استره تراشند و دوا مالند، هیچ اثر نکند؛ لهذا گفته‌اند: «یطلی بعد التتف او الحق بالنوره دون الموسی».

فصل دوازدهم: در تجعید شعر

یعنی انبوه و درهم کردن موی. و آن چه بدین کار آیدف ادویه مقبضه است چون سدر و مازو و مردار سنگ و آرد حله و برگ سرو و کزمازو و رغوہ ملح و مانند آن. رغوہ ملح، عبارت است از کف نمک که در نواحی قریب دریا به زمین سنگین جمع شود.

فصل سیزدهم: در ترقیق شعر

یعنی باریک ساختن موی. باید که در نوره خاکستر چوب رز آمیزند و غلولة یعنی گلولة سازند و آن را بر محلی که خواهند در زمانی معتدل همی گردانند و یک جا نهاده ندارند تا پوست را نسوزد و بعده یعنی پس از آن نوره که بر عضو مانده باشد به آب بشویند و آرد جو و آرد باقلی و تخم خربزه بمالند تا به ترقیق یاری دهد و ایضا ازاله ضرر آهک نماید.

فصل چهاردهم: در تسبیط شعر

آن چه موی‌ها را راست دارد و در هم شدن ندهد، آن

است که روغن کویانی به آب درهم زنند و نیم گرم بر موی مالند دایم و هرگاه این را استعمال نمایند، بعد از زمانی به آب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد.

فصل پانزدهم: در تسوید شعر

یعنی سیاه کردن موی سپید. و ادویه مسوده اقسام است؛ چون روغن لادن و آمله و افسنتین و شقایق و جز آن که در قرابادینات است. دیگر: شکوفه درخت جوز نرم بکوبند و مردان آمیخته استعمال نمایند. دیگر، مازو یک رطل بریان کنند و کتیرا و شب یمانی و روسختج، هر یک پانزده درم؛ نمک، هفت درم همه را نرم کوفته همه را به آب گرم خمیر سازند و بر موی بندند سه ساعت. دیگر: مردار سنگ و آهک سرد کرده و گل سرشوی که به هندی «گل ملتانی» گویند هر سه را برابر باریک بسایند و به آب سرشته بر موی بربندند و برگ بید انجیر بالای او نهاده به پارچه محکم کنند و سه ساعت یعنی یک پاس بدارند بعده یعنی پس از آن به آب گرم بشویند و عقب آن روغن بمالند تا دفع مضرت دوا نمایند و اگر روغن آمله باشد بهتر است. و بعضی گل، سه حصه و آهک و مردار سنگ، هر یک یک حصه مرکب می سازند و در گل قید نمی کنند ملتانی باشد یا دیگر اما

همان عمل دارد و آهک سرد ناکرده می‌آمیزند. دیگر: جوز سرو در شراب بجوشانند و خضاب نمایند. فایده: هرگاه خضاب خواهند کرد، نخستین موی را به آب گرم بشویند تا چرک مو دور شود و خشک سازند بعده یعنی پس از آن خضاب گذارند.

فصل شانزدهم: در تشقیر و تحمیر و تبیض

شعر

آن چه موی را اشقر کند، حناست و دردی شراب و راتینج به هم سرشته و شب و زرنیخ مخلوط کرده و زعفران فقط همین عمل دارد. و شقرت، رنگی است میان سرخی و زردی. و آن چه موی را سرخ کند سعد و کندش است. و آن چه موی را سپید سازد، خرق خطاف است و پوست خشخاش و تفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد نرم کوفته به زهره گاو سرشته و نخستین موی‌ها را به گوگرد بخور دهند بعد این دوا گذارند چند کرت یعنی چند مرتبه تا که موی سپید شود و اگر بنوماش باریک بسایند و به سرکه آمیخته خضاب نمایند موی سپید کند.

باب (بیست و ششم): اندر امراض اظافیر

ظفر، ناخن را گویند و اظافیر، جمع اوست. و این باب،
مشمول بر چند فصل است:

فصل (اول): در برص الاظفار

وی، سپیدی است که به ناخن ظاهر شود همچون برص، و
سبب او، رطوبتی غلیظ فاسد بود که زیر ناخن درآید.
علاج: استفراغ بدن کنند اگر حاجت باشد و این ادویه
ضماد سازند: ز زفت، رطب، علك الانباط، خاکستر سم، بیخ
بز، دیگر: زرنیخ، تفسیا، ذراییح و دبق به سرکه به هم سرشته
بر ناخن نهند. دیگر: ترمس و جوزالسرو به سرکه سرشته یا
به دردی سرکه بمالند. دیگر: تخم حلبه و تخم کتان کوفته به

عسل طلا کنند.

فصل (دوم): در صفره الاظفار

سبب زردی ناخن، قلت خون است و غلبه صفرا.
 علاج: تخم جرجیر و سرکه طلا کنند و تقلیل صفرا
 نمایند.

فصل (سوم): اندر و جمع الاظفار

علاج: برگ مورد و برگ سرو کوفته طلا نمایند و انار
 نارسیده به شراب پخته ضماد سازند و مرهم‌ها و شحم‌ها با
 سرگین بز و سرگین گاو بگذارند.

فصل (چهارم): جذام و تعقف الاظفار

آن، عبارت است از آن که ناخن غلیظ واکنده شود و
 مجتمع گردد خاصه بیخ او و در غایت خشکی همچون
 استخوان پوسیده (که چون بخراشند ریزه ریزه از آن جدا
 شود و سبب فاعلی او، خلط سوداوی حاد است که از
 احتراق حاصل شود.
 علاج: جهت تنقیه سودا، فصد کنند و مطبوخ افیمون و

مانند آن دهند و به اغذیه لطیفه جید الکیموس اصلاح خون نمایند و روغن‌های ملینه و مغز ساق گاز و موم روغن و مرهم داخلین ضماد فرمایند. چیزهای سخت و جز آن بالضرور تعقف و غلظ در آن راه یابد و تدبیر او آن است که ناخن را نرم سازند به استعمال پیه ماکیان و پیه بط و امثال آن و گفته‌اند قفل فقاع در تلین صلایت ظفر نفع تمام دارد. بالجمله، چون ناخن نرم شود، زواید را به کارد ببرند تا بر شکل طبیعی برآید.

فصل (پنجم): در تشقق الاظفار

یعنی شکافتن ناخنان و شقاق که در طول ناخن افتد از طرف سر او و شظایا نیز درو ظاهر شود، آن را اسنان الفار گویند و سبب شقاق، غلبه یبوست است و اجتماع سودا در بدن.

علاج: در ترطیب بدن کوشند و به ماءالجین و امثال آن تنقیه سودا نمایند و چربی مرغ و بط و لعاب تخم کتان و حلبه ضماد سازند با سرکه و سریش و نمک و دردی سرکه با عنصل و روغن کنجد یا مصطکی و نمک کوفته طلا نمایند و حرف و نمک نرم کوفته به سرکه مالیدن و دایم به سرکه شوئیدن سود دارد.

فصل (ششم): در تقلع الاظفار

یعنی بر کنده شدن ناخن. و این را دو سبب است:
 یکی: استخرا که در سرهای انگشتان افتد از فرط رطوبت
 و بدان سبب ناخن از بیخ جدا گردد و علامت او نابودن درد
 است.

علاج: تنفیه بدن کنند از بلغم و هر چه مزیل استرخا بود
 به کار برند.

دوم، حدت خون این محل که فاسد سازد اصول و منابت
 اظفار را چنان چه در داخس پدید آید و علامت او الم و قلق
 است.

علاج: فصد صافن کنند و بر ساق حجامت نمایند اگر
 مرض در ناخن دست بود و رگ باسلیق زنند اگر در ناخن
 پای و در جمله به تسکین حدت خون کوشند به شربت
 عناب و امثال آن.

فصل (هفتم): در انتفاخ و خارش اظفار

علاج: به آب دریا یا به آب عدس که با کرسنه جوشانیده
 باشند بشویند و زفت و انجیر جدا جدا یا یکجا ضماد نمایند.

فصل (هشتم): در رض الاظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان.

علاج: در ابتدا برگ آس و برگ انار ضماد سازند و بعد از آن که درد ساکن شود، آرد گندم و زیت با پیه بز و اندکی کرنب ضماد نمایند.

فایده: جراحی که در میان انگشت یا عارض شود، علاج وی آن است که خرقة نیلی بر آن بندند و بفرمایند که بر آن بول کند و آن را بسته دارد و ایضا مر و کندر و انزروت باریک ساخته بر قرحه پراکندن سود دارد و قرحه که در قدمین افتد، آن را به عربی عشره گویند.

تدبیر اقلع اظفار: هر گاه ناخن فاسد شود به سبب جراحت یا جز آن و خواهند که آن را بر کنند باید که زرنیخ و جاوشیر و روغن بادام تلخ طلا نمایند یا زفت و کبیرت زرنیخ و زیت طلا سازند و اگر نخستین به ضماد داخلین ناخن نرم کنند و بعد یعنی پس از آن این ادویه مقلعه بر نهند، زود جدا کند و پس از انقلاع، محافظت نمایند تا ناخن کج نروید.

فصل (نهم): در طلقیه

وی، مرضی است که ناخن هم چون طلق یعنی ابرک که

نوعی سنگ است که وقتی بکوبند، لایه لایه جدا شود سپید و براق و سهل الانکسار گردد. و سبب او، قلت خون و تجر رطوبات است.

علاج: برای تلطیف و تقطیع رطوبات، ما الاصول و گلکند و سکنجبین دهند یا روغن بادام شیرین یا یعنی مخلوط کرده و بعد از ظهور نضح، به مطبوخ افیمون تنقیه نمایند و زوفا رطب و حب محلب و بادام شیرین و پیه تازه بر ضماد سازند و از اغذیه هر چه مرطب بود سود دارد.

فصل دهم: در موت الدم تحت الظفر

یعنی مردن خون زیر ناخن و سبب او، گشاده شدن شعبه رگی است زیر ناخن به واسطه وقوع ربه بر ناخن یا به سببی دیگر.

علاج: آرد و زفت با سرطان نهری پخته و به زرنیخ سرخ کوفته با فطراسالیون به میفختج یار یعنی مخلوط کرده ضماد کنند و به مثلث هر روز چند دفعه بشویند و گاه گاه تخم جرجیر و سرکه طلا کردن سود دارد و امتصاص و مکیدن ناخن به دهن ساعه بعد ساعه به غایت مفید است و قال «شارح الاسباب»: «و مصه فی کل یوم دفعات یزیل ذلک: لان المص یجذبہ من العمق و ما الفم ینضح و یلین و یحلل»

انتباه: داخس که نوعی است از امراض اصول ناخن در باب اورام گفته شد.

باب بیست و هفتم: در امراض متفرقه

این باب. مشتمل است بر چند فصل:

فصل اول: در قمل و صیبان

قمل، شپش را گویند و صیبان، جمع صوابه و صوابه، چیزی است سپید آویزان و منظوم یعنی چسبیده به موی که آن را بیضه شپش گویند. و بیاید دانست که ماده شپش، فضول رطب ردی است که طبیعت آن را به ظاهر جلد دفع کند و او به واسطه غلظت از مسام بر نیاید و در عمق جلد محتبس ماند و در آنجا عفن شود و به قمل مستحیل

گردد و از مسام سر برزند و این علت بیشتر کسان را افتد که غسل کمتر کنند و چرک در ابدان اینها جمع ماند و در غسل جنابت و حیض تاخیر نمایند و ایضا خوردن انجیر، ماده را به ظاهر دفع کنند.

علاج: آن جا که بسیار پدید آید، باید که بدن را به فصد و مسهل پاک کنند و بعده یعنی پس از آن جهت تنقیه جلد، به آب شور غسل فرمایند و برگ دفلی و مویزج و گاو سرشته طلائی مفید است و به طبخ چغندر و پودینه کوهی و برگ سرو و ترمس شستن بدن سود دارد و تجدید ثياب زود زود و پوشیدن حریر و کتان نافع ترین چیزها است.

نوعی است از قمل که آن را قمقام گویند و وی آن است که در مسام چسبیده و غایب بود و چنان نماید که گویا بیخ‌های موی آماسیده است. و هر گاه بدان گرمی آتش یا آفتاب رسد یا آب گرم ریزند شپش‌های مذکور سر خود بر افرازند و بجنبانند.

علاج این قسم نیز همان است که گفته شد و این دوا مخصوص به این مورد است: به مبالغه و دوایی که در کشتن صیبان خصوصیت دارد بعراضب و نوشادر در سرکه حل کنند و بمالند و قال «الاقسرائی»: «للفصد فی منع تولد القمل و اصبیان تاثیر عظیم»

فایده: طبیعت که رطوبت را باذن الله تعالی به سوی جلد دفع می نماید، اگر رطوبت رقیق بود متولد می گردد عرق و اگر غلیظ بود، متولد می شود چرک و اگر غلیظ تر بود، متولد می گردد حصف و اگر رطوبت به ظاهر بشره منافع نشود و زیر جلد بماند تولد می کند دا الثعلب و اگر مختلط گردد به رطوبات صدیدیه تولد می کند قوبا و سعفه و اگر مختلط نشود مستعد شود قبول صورت حیوانیه را و تولد می کند قمل.

فصل دوم: در کثرت عرق

او به حسب اسباب متنوع است:

نوع اول: آن که وقتی بدن ممتلی شود از مطعوم، رطوبات را طبیعت به عرق دفع کند کما قال «بقراط» فی «الفصول» فی مقاله الرابعه منه: «العرق الكثير الذی یکون بعد النوم من غیر سبب بین یدل علی آن صاحبه تحمل علی بدنه من الغذاء الكثير مما یحتمل»

نوع دوم: آن که امتلا متقادم که حاصل شده باشد از اخلاط در بدن موجب کثرت عرق شود و علامت او امتلال اخلاط است و با وجود خلو معده و عدم کثرت اکل عرق آمدن.

علاج نوع اول و دوم: آنجا که مطعوم وقتی سبب بود، تقلیل طعام فرمایند و گرسنگی و ریاضت نفع دارد و آنجا که امتلا متقادم اخلاط سبب بود، تنقیه خلط نمایند به حسب مراعات سبب و مزاج.

نوع سوم: آن که ما سکه مسترخی و ضعیف شود و مسام بگشاید و قوت از هضم جید عاجز آد و علامت او آن است که در قوت فتور افتد و ضعف در بدن روز بروز ظاهر شود، خاصه اگر ما یستفرغ بالعرق مواد صالح بود فقط.

علاج: آن چه حبس عرق کند و مسام را بند سازد، استعمال نمایند شربا و طلا و غذا
 ذکر مشروبات: بگیرند برنج و سماق و گشنیز خشک و
 عدسو عناب و در آب تر کنند.

یا بجوشانند و آب او به دفعات بنوشانند و شربت
 خشخاش نفع دارد.

ذکر طلحه حابسه: مازو با قدری اسفیداج ارزیز باریک
 ساخته به روغن گل آمیزند و بر بدن بمالند. دیگر: گل ارمنی
 و مردارسنگ به گلاب تدبیر کرده و باریک ساخته و به
 گلاب طلا نمایند و مورد و گل سرخ و گلنار و اقاویا و
 حضض و کندر، هر یک از این به روغن گل یا گلاب سائیده
 طلا کردن نفع دارد و تدهین به روغن به سودمند است و آب
 لف الکریم و آب غوره و صندل و کافور و همه لعاب‌های
 سرد چون لعاب اسبغول و بهدانه مالیدن مفید است و
 قیروطی که از روغن بنفشه و بادام و غبار آسیا و موم سپید و
 مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ سازند دفع عرق می‌نماید.
 غذایی که حبس عرق کند، هریسه است و گوشت نمک
 سود و گوشت گاو و امثال آن هر چه غلیظ بود.

فایده: لف الکریم، علوج کرم است؛ یعنی شاخ‌های نرم و
 سبز درخت انگور. بعضی گفته‌اند که لف الکریم، چیز است که

بر درخت انگور می پیچد.

نوع چهارم: آن که بسیاری حرکت و ریاضت و ملاقات حرارت هوا و جز آن باعث کثرت عرق گردد و علامت او وجود سبب است.

نوع پنجم: آن که طبیعت ماده مرض را دفع کند و علامت او وجود حمی است و کثرت عرق در ایام بحران افتادن و این چنین عراق را حبس نشاید کرد که مضر است مگر این که خوف ضعف افتد.

فایده: از جمله حیل باز داشتن عرق آن است که لباس بسیار خوش یعنی خنک بپوشند و به هوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند، زیرا که هر چند پاک کنند بیشتر آید و اگر بگذارند هم چنان و پاک نکنند باز ایستد. صفت روغنی حابس: آب برگ مورد تر و آب بهی با روغن گل بجوشانند تا آب ها بسوزد و روغن بماند پس در پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد، برگ مورد خشک و گلنار و گل سرخ و معصفر و بهی جمله در آب بپزند و آب صافی کرده بگیرند و یک چهارم حصه از روغن گل یا کنجد آمیزند و بجوشانند تا روغن بماند و اگر مازو نیم کوفته که با این ادویه بجوشانند قوی تر باشد.

ذروری که حبس عرق کند، برگ مورد، گلنار و کهر با هم

چون غبار کنند و بر بدن پاشند.

روغنی که حبس عرق کند و بدن را قوت دهد و مانع غشی گردد که در زمان گرم حادث شود، آب سیب، آب بهی، گلاب، روغن گل یا کنجد، جمله برابر به آتش نرم بجوشانند تا روغن باقی ماند.

جزویاز تدبیر حبس عرق در حمیات محرقه نیز گفته شد. فایده: بسیار باشد که در درمانها به تدابیر عرق آورنده حاجت آید لهذا درینجا ذکر کرده می شود تا عند حاجت به عمل آرند و مبتلا به کثرت عرق را ازین چیزها دور دارند. باید دانست هر چه مفتوح مسام بود عرق می آورد و از تدابیر خارجیه، استحمام است و ریاضت و انکباب به آب گرم و امثال آن و ایضا آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل به هم آمیخته بر بدن مالیدن و کذلک روغن با بونه تنها یا با بوره آمیخته و روغن غار و بلسان و روغن سوسن و آب ترب یا زراوند از جمله معرقات است و از داخلیه، تشراب سکنجبین ساده یا بزوری است به آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخود آب و قلیه زردک ازین قبیل است و آبی که در غایت سردی بود در تابستان نوشیدن او از معرقات است.

فصل سوم: در عرق الدم و عرق الدموی

عرق الدم، آن است که به جای عرق خون صرف آید و عرق دموی آن است که عرق مختلط با خون آید و سبب این مرض، حدت و رقت خون است به مخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه.

علاج: فصد کنند و مسهل دهند به حسب احتمال قوت و هر چه مسکن خون و کاسر حدت او بود بنوشاند چون نقوع زرشک و کاسنی و گشنیز و عناب و توت شامی و زرد آلیوی ترش و دانه انار و شربت آلو و عناب و سماق و امثال آن و پس از حصول تنقیه و تطفیه، چیزهای قابض چون پوست انار و آماس و برگ طرفا و جوز سرو و جفت بلوط به آب قمقم طلا نمایند تا مسام را محکم سازد و از اغذیه آن چه مغلظ و مبرد بود و بارها ذکر یافته به کار برند.

فصل چهارم: اندر هزال و سمن مفرطین

باید دانست هر گاه احوال بدن متغیر شود و از حد اعتدال به لاغری یا به فربهی مفرط گرایید، به آفت عظیم مستعد می گردد چنان چه گفته اید.

قسم اول: در تسمین

یعنی فربه ساختن.

آفتاب که در بدن مهزول کثیرالورد است، سرعت انفعال است از هر امری و حرکتی نفسانی و بدنی و خارجی چون غم و هم و حمام و سهر و جماع و حرکت و ملاقات اشیای صلب و هوای گرم و سرد و امثال آن. و ایضا مهزول مستعد می باشد مر حدود حمیات عنفه را به سبب غلبه صفرا و شدت احتباس خون در رگها، زیرا که منفعت گوشت در بدن بسیار است کما لا یخفی.

اسباب هزال، شش گونه است:

یکی، غذا کمتر خورند و بدان سبب بدل ما یتحلل نرسد و بدن بکاهد.

دوم، آن که غذا به غایت لطیف خورند و از غایت لطافت، زودتر و بیشتر تحیل باید و بدن بهره نیاید، لهذا اطبا گفته اند: «من یرید تسمین بدنه یختار من الاطعمه اغلظها».

سوم، آن که غذای فاسد و نامطبوع خورند و خون فاسد

از آن حاصل آید و جهت فساد، طبیعت آن را جزو بدن نسازد.

چهارم، آن که در اعضا سو مزاج پدید آید و بدان سبب غذا کمتر جذب کند.

پنجم، آن که در احشا آفتی باشد، چنان که در جگر و ماساریقا سده افتد و بدان سبب غذا به اعضا چنان چه باید نافذ نگردد یا عظم در طحال پدید آید و از جگر سودا جذب نماید و بدان سبب قوت جگر سست شود و مزاج او فاسد گردد و در توزیع غذا فتوری رو نماید و اعضا را بهره نرسد چنان چه باید یا در معده و روده کرم متولد شود و هر چه خورده شود به خود کشد و بدان سبب اعضا را نصیب تمام نرسد.

ششم، آن که تحلیل بیشتر افتد از غموم و هموم و کثرت ریاضت و سرعت آن و سرعت ریاضت، ریاضت بغیر سکون را گویند و علامت هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب است.

علاج: نخستین ازله سبب مهزله کنند از آن چه در محل هر یک مذکور است و بعد از زوال سبب، اشربه و اغذیه و ادویه مسمنه استعمال نمایند به حسب حاجت. و جهت جذب غذا به اطراف و ظاهر بدن، به حمام رفتن و به آب

گرم بدن شستن نفع دارد و بد از استحمام روغن‌ها مرطبه
 بمانند قلیل المقدار؛ زیرا که تکثیر او جلد را مسترخی
 می‌سازد و ذلک لیس بمطلوب و درین باب، جامه‌های نرم
 پوشیدن و به آرام و سرور و سکون کوشیدن و عطریات
 بوئیدن و به عیش و بازی مباح یعنی حلال گذرانیدن و با
 معشوقه دلربا یکجا خوابیدن به شرط قلت جماع اثر تمام
 دارد. ذکر اشیای مسمنه: با قلاهی مقشر و مغز تخم کدوی
 شیرین هر دو نرم بکوبند و به روغن بدام و آب کشک و آب
 انار شیرین بپزند و میل نمایند.

دیگر: عناب و مویز هر دو را در آب نیک بجوشانند و
 صاف نمایند و بعد از آن مغز بادام و خشخاش و مغز تخم
 کدو و صمغ عربی همه را تفت داده و نرم کوفته اضافه
 نمایند و باز اندکی بجوشانند و روغن بنفشه و روغن ماکیان
 فربه آمیزند و بجوشانند تا همچون حلوا شود و پس گلاب
 بر آن پاشند و بخیسانند تا روغن جدا شود و آب حلوا
 بخورند و آن روغن بر بدن بمالند.

نوع دیگر: نخود سپید در شیرتر کنند تا شیر را جذب کند
 پس خشک سازند و بیست درم ازو بگیرند و برنج و کشک
 جو گندم، هر یک ده درم و نان میده خشک، ده درم همه را
 کوفته و بیخته در شیر پزند حریره مانند و به قند شیرین کرده

میل نمایند روزی چند تا نفع ظاهر شود.

دیگر: مغز بادام شیرین، خشخاش بندق، حب الصنوبر، حب السممه و حبه الخضرا همه را نرم بکوبند و به روغن گاو بسرشند و به شکر گداخته مخلوط سازند و صبح و شام به قدر قوت بخورند.

دیگر که در تسمین بهتر از آن مشهود نگشته و عجیب الاثر است: تو دری سپید و سرخ و تخم خشخاش سپید هر یک پنج درم، حب المحلب زنجبیل، قرفه، دارچینی و شقاقل. هر یک سه درم: حب السممه، بوزیدان، جوزجندم و حب القلقل هر یک یک درم، زعفران ده یا دو درم، مغز بادام شیرین یک من، بندق مقشر، نیم من، جوز هندی دو استار، آرد برنج یک من، عسل کف برداشته دو من، فانیزد سپید یک من، شکر سپید یک من، کتیرا نیم من، روغن کنجد نیم من، آرد باقلا و آرد نخود هر یک ده استار و باید که فانیزد بکوبند و به عسل ریزند و بر آتش نهند تا به هم آمیزد پس فرود آیند و دیگر ادویه سوای زعفران کوفته و آن چه بیختنی است بیخته در آن آمیزند و زعفران را در گلاب حل کنند و شکر درو آمیزند و به آتش نرم گذارند و روغن کنجد اندک اندک بریزند و به کفچه بگردانند تا همچون حلوا شود، پس این را به آن ادویه معجون آمیزند و

کفچه زند تا جمله به هم آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد از آن به زمانی استحمام نمایند و در حمام درنگ نکنند.

دیگر: حلوایات و شیر برنج مفید است و اغذیه که مخصوص بدین کار است هر یسه و حلیم و کله و پایچه و گوشت طیور مسمنه چون بط و ماکیان و کبک کباب ساخته و امثال آن هر چه مرطب مغلظ و جید الکیموس باشد.

انتباه: در تناول اطعمه، رعایت هضم واجب دانند، زیرا که اکل مغلظات با قصور هضم مبطل مقصود است و مزید سبب و درینصوت گوشت بره و بزغاله بهترین اغذیه است ثقل ندارند و بدن را فربه میسازد و تکثیر غذا به غایت موثر است به شرط هضم. بالجمله، چه در دوا چه در غذا رعایت معده ضروری دانند و به حسب اجتماع او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند.

قسم دوم: در تهزیل

یعنی لاغر ساختن. ببايد دانست که در فربهی مفرط خطر بسیار است، لذا قالوا لاخیر فی المسن المفرط.

آفتاب که در سمن خوف و قوع دارد هفت است یکی ضیق نفس قاتل به واسطه امتلای رگها و تجویف، دوم غشی و سکتبه به واسطه امتلا و ریختن ماده به فضای دل یا

دماغ سوم شکافتن رگ بزرگ که رقیق الجرم بود و چون بشکافد التحام نگیرد و خون بتمام از بدن برون آید. چهارم خفقان و تب ردی و امثال آن به واسطه انضغاط رگها و عدم نفوذ هوای مروح و بدان سبب مزاج و روح فاسد شدن و عفونت حادث گشتن. پنجم، عقم: اما فی الرجل فلعله نضج المنی او کثره رطوبته و لان اللحم یا خذ اصل القضیب فیقصر و یلا یصل الی فم الرحم و اما فی المرا فلعله نضج المنی ایضا و المزاحمه اثرب بغم الرحم فلا ینزلق الیه بمنی ارجل و ان انزرق و علقته تسقط الجنین بضغط الثرب»

شم، فالج هفتم، ذرب و اسهال به سبب کثرت رطوبات، و ایضا امراض که به مردم فربه افتد زود یافته نمی شود تا که مستحکم نشود و هم چنان اثر ادویه عند الحاجت به اعضای آلیه نمی توانید رسید جهت ضیق منافذ و مجاری و از آن است که امراض فربهان به شدت باشد و علاج دشوار پذیرد و کذلک فربه در هر کار عاجز و محتاج بود و به تشنگی و گرسنگی صبر نتواند کرد.

علاج: بهر تجفیف مسهل و مدرات دهند و تقلیل غذا و کثرت تعب و استحمام یابس و تقلیل نوم فرمایند و عرق آورند و روغن های گرم و محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سیبل دوام و معجون کمونی و انقردیا

و سنجرنیا و دوا اللک و همه ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت و به آسایش نابودن مفید است و هر چه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروری است و نمک و گوشت افعی خوردن درین باب قوی تر از همه دواست و استحمام یابس آن است که در هوای حمام نشینند و آب استعمال نکنند و حمام بر گرسنگی باید نه بر سیری که حمام بر سیری از مسمنات است.

سفوفی که بدن لاغر کند: نانخواه، تخم بادیان، سداب و زیره کرمانی هر یک چهارم درم، مرزنگوش خشک و بوره ارمنی. از هر یک یک درم، چوب لک یا لک مغسول دو درم، کوفته و بیخته و هر روز یک مثقال بدهند.

دیگر: لک مغسول و سندروس، هر یک چهار دانگ: مرزنجوش نیم درم، زاج، زراوند گرد و جنطیانا، هر یک دانگی و نیم، کوفته و بیخته دو دانگ بدهند. دیگر: لک مغسول یک درم با سرکه چند روز ناشتا خوردن بدن لاغر کند و تشنگی بسیار کشیدن اثر تمام دارد.

فصل پنجم: در تشنج جلد سر

گاه باشد که از افراط یبوست تجمع و تشنج افتد در پوست سر و میان اجزا متشنجه راه‌ها همچون آنها پیدا شود. علاج: ترک استفراغات کنند و روغن بنفشه و کدو عصاره کاهو و کدو و شیر زنان و دیگر مرطبات بر سر مالند و در بینی چکانند و روزی چند بار آب گرم و شیر بر سر ریزند و سر به بخار آب گرم و شیر دارند و دستار چنان بندند که شکنج‌ها را درست کند.

فایده: بسیار باشد که سبب تشنج جلد سر، خشکی نباشد بلکه سخت بستن دستار بود از سن طفولیت و این را تدارک مشکل توان کرد.

فصل ششم: در تشنج جلد جبهه

گاه باشد که در پیشانی تشنج پدید آید یا خارش و حمرت جلد و این در سرما اکثر افتد و سبب او، امتلای مقدم دماغ است از خلط رقیق.

علاج: تنقیه دماغ کنند و زوفا و سپیده تخم مرغ و قیروطی که از موم و روغن کدو و بادام ساخته باشند ضماد نمایند.

فصل هفتم: در تعظیم الراس

بزرگ شدن سر دو نوع است: یکی آن که رطوبات و ریاح غلیظ زیر کاسه سر جمع شود و شوون یعنی دروز سرکه عبارت است از ملتقی قبائل الراس، منفسخ و گسسته گردد و بالضرور در بعضی اجزای سر بزرگی پدید آید.

علاج: آن جا که عظم درو پیدا گشته چیزی که محلل و ملطف رطوبات و ریاح بود ضماد نمایند چون حب الرشاد به آب لت کرده و زرد چوبه به روغن بدام تلخ یار یعنی مخلوط نموده و باید که صبر و کندش و زعفران و مرزنگوش در بینی بچکانند.

دوم، آن که میان پوست سر و صفاق که بالای قحف است

یا میان صفاق و قحف رطوبتی گرد آید و بدان سبب آنجا متورم نماید و ملمس نرم بود و بی درد باشد و هم رنگ بدن نماید، لان ذالک الرطوبه غیر منصبغ.

علاج: پوست انار و جوز و سرو به سرکه ضماد سازند و اگر بدین منتفع نشود، پوست را بشکافند از آن جا که مائیت را به دفعات برون آرند و بعد از استخراج مائیت بتمامه، جراحت را به مراهم مندمل نمایند.

فایده: اگر مائیت بالای صفاق بود، شکاف خفیف کنند و اگر زیر صفاق باشد، شکاف عمیق زنند تا صفاق شکافته شود و هر چون که باشد اگر مائیت اندک بود، یک شق عریض کافی است و اگر بسیار بود دو شق متقاطع و اگر بسیارتر بود سه شق متقاطع.

فصل هشتم: در انتفاخ و حکه اصابع

گاه باشد که در هنگام سرما و خریف وقت صبح و شام انگشتان بخارند و دمیده گردند از جهت احتباس فضول در آن، و این حالت صفراوی بدن را بیشتر افتد.

علاج: برای تفتیح مسام و تحلیل ماده به آب دریای شور یا به نمکاب آب به طبیح چغندر یا به طبیح شغلم یا به آبی که انجیر و کرنب یا عدس مقشر و کرسنه و ترمس جوشانیده

باشند انگشتان را بشویند و زمانی در همان بدارند و بمالند و انجیر در شراب پخته ضماد نمایند و اگر بدین قدر منقطع نگردد آب بنج بریزند؛ «فانه یبرد تلک البخره و یقطعها و یکسن لذعها و حدتها و الحکه الحادته عنها»

فصل نهم: در تفرح القطاط و حمرتها

قطاط. نشستگاه را گویند و قال «الشارح»: و «هو مقعد الرديف من الدواب و من الانسان الموضع الذي بمنزله ذلك فيه» باید دانست گاه باشد که از کثرت استلقا یا اصطکاک به فراش نشستگاه سرخ شود بعد یعنی پس از آن خراشیده گردد و بشکافد و متفرح شود به قرحه ردیه و این در بیماران ناتوان اکثر افتد.

علاج: در اول امر یعنی هنگامی که آنجا سرخ شده باشد ترک استلقا فرمایند اگر ممکن بود و حضض و اقاویا و گل ارمنی و مازو و گلنار و جز آن دیگر روادعات طلا نمایند و آنجا را تر دارند به گلاب و سرکه که بر برف سر کرده باشند و آن جا که ترک استلقا ممکن نباشد، یعنی بیمار را از غایت ناتوانی از خفتن بر پشت چاره نباشد، باید که آن را روزی چند بار بگردانند بر پهلو و نشستگاه را در هوا گشاده بدارند تا تکاثف گیرد و ایضا برگ بید و کاورس و ریگ نرم زیر او

بگسترند و او را از فراش درشت و سخت دور دارند و هر
گاه خراشیده شود و قرحه آرد، به مرهم اسفیداج و امثال آن
دیگر مجففات به سازند.

فصل دهم: در صنان

وی آن است که بوی بد از بدن آدمی آید و سبب او عفونت اخلاط است و حرکت آن به سوی جلد و از آن است که بعد از جماع و حرکات مشوشه، بوی آن زیاده می‌شود و تاخیر در غسل جنابت و تناول چیزی که بالخاصیت ماده حریفه را به ظاهر بدن حرکت دهد چون حلتیت و حلبه و سیر و بیخ انجدان و برگ او و خردل و مانند آن از موجبات این علت است. و بیشتر ظهور او در اماکن پوشیده باشد چون بغل و کش ران و زیر خصیتین و باشد که از تمام بدن بی بد آید و سبب عفونت براز و بول و عرق نیز عفونت اخلاط است.

علاج: به فصد و مسهل بدن را پاک کنند و جهت تسکین حدت اخلاط و تبدیل مزاج، اشربه مبرده و سکنجبین دهند و اغذیه مناسبه چون فراریج و طیاهیج به سرکه پخته بخورانند و از آن چه ممد اوست و بالا گفته شد بپرهیزانند.

بعد از تنقیه، به آب نیم گرم غسل فرمایند و آش که ظاهر آس صحیح است و شبت یا در نسخه‌ای شب و برگ سوسن و صندل و طباشیر طلا نمایند به آب سیب یا گلاب یا آب

صرف و این ادویه در بغل و دیگر اماکن متتنه مالیدن نفع دارد و مردار سنگ سپیده کرده و به گلاب مربا ساخته و توتیا و قدری کافور به گلاب اقراص کرده بدارند و به وقت حاجت به گلاب یا به آب بسایند و بمالند طلا و اشق، صندل، سپید، پوست ترنج، مرزنجوش، شاه سفرم، اشنه، گل سرخ، سنبل سک و شب یمانی، جمله را مساوی نرم کوفته و بیخته در بغل بمالند و هر چه قابض مسام بود و مکثف جلد و مانع عرق است مالیدن او سود دارد و مردار سنگ فقط به آب سائیده طلا کردن سریع الاثر است. فایده: گاه باشد که در مغابن و میان انگشتان یا زیر قدم و زیر پستان عفونت افتد و واسطه کثرت فربهی و عرق شور.

علاج: رگ زنند و مسهل دهند و در تهزیل کوشند و از حرکات منع نمایند خاصه در هوای گرم و بعد از تنقیه، آن جا را به آب گرم بشویند تا چرک و فضله مندفع و زایل شود. بعده یعنی پس از آن جهت تکائف جلد و انسداد مسام، آب سرد استعمال نمایند در آنجا تا مانع ترشح عرق و فضول عنفه گردد و زور عرق نفع دارد و هر گاه از تیزی عرق و ماده در این مواضع جراحت شود مرهم خل و سپیده بر نهند و اگر نخستین به سرکه بشویند تا چرک و رطوبات قرحه که مانع اندمال است بزداید بعده یعنی پس از آن مرهم عرق که

ذکر شد به کار برند بهتر باشد.

فایده: گاه باشد که در پوست سرنتن افتد به سبب خلط دسم که در آنجا گرد آید از بخارات دهنیه که از دماغ به پوست سر برآید و آن خلط عفن گردد و این مرض به مشایخ و اطفال، اکثر افتدک لکثره الرطوبه التی هی ماده العفونه فی العفونه فی ابدانهم و ضعف الحرارة الغریزیه التی یمنع العفونه فی ابدانهم.

علاج: بعد از تنقیه موافق، برگ سوسن و مردارسنگ و توتیا و پوست درخت صنوبر و جوزسرو سوخته و دقاق کندر به شراب طلا نمایند و از غذاکه درو سیر و پیاز بود اجتناب فرمایند.

ذکر ادویه که خوردن آن عرق تمام بدن خوش بو کند: ابهل، سلیخه کرفس آب زرد آلو و انوش دار، و هر واحد ازین در این باب مفید است به قدر معهود بخورد و برای عرق پای شب یمانی در آب حل کرده مالیده سود دارد و برگ سوسن یا برگ طرفا یا آبی که از آس شپلده یعنی عصاره گیرند همین عمل دارد و عرق کف دست نیز به همین روش به شود.

فصل یازدهم: در فساد الاطراف بالبرد

باید دانست گاه باشد که از رسیدن سردی مفرط، دست و

پا مترهل و متعفن و سیاه شود و همچون ابدان مرده گردد. و
 انما اختص القول بفساد الاطراف لان ضرر البرد بها اكثر من
 سایر البدن البعدها عن ینبوع الحار الغریزی و لدوام انکشافها
 و ملاقاتها للبرد.

علاج: در اول امر یعنی هنگامی که کبودی ظاهر شده
 باشد و بس اما فساد و عفونت راه نیافته و متورم نگشته،
 بشتابند و روغن زیت و زنبق و رازقی و دیگر روغنهای گرم
 نیک بمالند و اگر ورم پدید آمده باشد لیکن سبزی و سیاهی
 ظهور نکرده باید که به طبیخ اکلیل و بابونه و شبت و سبوس
 و تین الحنطه و شغلم و کرنب و شیخ و نمام و مرزنگوش
 حلبه و تخم کتان هر چه به هم رسد اطراف را در آن گذارند
 و بشویند و طبیخ گرم باید و آی گرم فقط نیز مفید است و
 بعد از بر آوردن اطراف ازین طبیخ، رونها بمالند و عدس
 نرم کوفته به شراب بجوشانند و بر آن گذارند.

اگر بعد از تورم اطراف سبزی یا سیاهی ظهور کرده باشد
 باید که در آن موضع شرط عمیق زنند و بعده یعنی پس از آن
 در آب گرم گذارند و نهاده دارند و خون بر آمدن دهند تا که
 خود بایستد پس بیرون آرند و گل ارمنی به آب و غسل و
 سرکه طلا سازند و بعد از زمانی به شراب نیم گرم یا به آب
 و سرکه روزی چند کرت یعنی چند مرتبه بشویند تا که قرحه

خشک شود و در محل شرط گوشت برآید.
 اگر بعد از تخضر و تسود عفونت در اطراف افتد، باید که برگ چغندر و کرنب بپزند و به روغن گاو و مسکه بسرشند و آنجا گذارند و همین ضماد می کنند تا که گوشت گنده و سبز و سیاه شده ساقط شود و اعضای مجاوره صحیح و سالم ماند و این عمل از استعمال آس بهتر است اما آنجا که اسقاط اجزای متعفن اطراف به غیر حدید ممکن نباشد، ناگریز است از استعمال آن تا فساد به دیگر اجزا تعدی نکند لیکن احتیاط کلی باید کرد هنگام قطع تا شطایای عصب و عروق بریده نشود و بعد از سقوط اعضای گنده به دوا بود یا به آس به علاج قرحه پردازند به استعمال مجففات و جز آن که لازمه علاج قروح است و عنقریب گفته شود.

فصل دوازدهم در سوختن از آتش و آب گرم و روغن گرم و جز آن

او مشتمل است بر چند قسم:

قسم اول: فی حرق النار.

هر گاه بدن سوخته شود به آتش و خفیف باشد و آبله نکرده باید که در تبرید موضع و دفع مضرت حرارت کوشند و این چنان باشد که خرقة به برف سرد کرده بر آن گذارند و چون گرم شود دیگر نهند. و جمله ادویه مبرده طلا کردن نفع

دارد چون گل ارمنی به آب و سرکه حل کرده و عدس پخته و سیاهی که از دوده و صمغ ساخته باشند و قال «جالینوس» فی «التاسعه»: «اذا حل المداد بالما و طلی علی حرق النار و ترک علیه نفع من ساعه» و سپیده بیضه مالیدن در تبرید و تسکین نظیر ندارد و جغرات با شیر طلا کردن مفید است دیگر: روغن گل و سپیده تخم مرغ به هم آمیخته بر روی پنبه بر نهند و بچسبانند دیگر: عدس مقشر و گل سرخ بجوشانند تا مهرا شود بعده یعنی پس از آن به آرد جو و سپیده تخم مرغ و روغن گل آمیزند و طلا نمایند همان زمان که سوخته شود دیگر: برگ خطمی و خبازی به آب جوشانند و در هاون بکوبند و با سپیده ارزیز و ب گشنیرتر مرهم سازند و به خرقة نهاده بر نهند.

آنجا که احتراق شدید بود و اعضا را منتفط یعنی تاول زده سازد، فصد کنند اگر بدن ممتلی و قوت قوی باشد و تلطیف تدبیر نمایند تا دیگر ماده آن جار نریزد و مرهم اسفیداج استعمال فرمایند و اگر بدین مرهم درد ساکن نشود مرهم نوره به عمل آرند.

انتباه: سبب وجود نفاذ که آبله گویند آن است که به سبب داخلی یا خارجی مائیت از خون جدا شود و از اطراف عروق بر آمده به زیر پوست مندفع گردد پس بالضرور

پوست جدا شده بر آید به حسب مقدار مائیت.
 مرهمی که همین عمل یعنی عمل مرهم نوره دارد:
 خاکستر پای ماکیان، خاکستر نمک اندرانی و آرد برنج و
 سپیده ارزیر، هر چهار به هم بسایند و به سپیده بیضه و
 روغن بنفشه آمیزند و به کار برند «و انما یختص برماد الرجل
 الدجاج، بخلاف الدیک لان فی اعضائها رطوبه بورقیه حاده
 الذاعه»

قسم دوم: فی حرق الدهن الحار

علاج: مراهم که ذکر یافت در سوختن آتش در سوختگی
 روغن گرم نیز کفایت می کند و این دوا مخصوص به این
 مورد است سپیده بیضه به قدری زیت و سپیده آمیزند و در
 شیشه انداخته بجنابند تا یکسان گردد و طلا نمایند.

قسم سوم: فی حرق الماء الحار

علاج: تا که آبله نکرده باشد باید که ماء الرماد یا ماء
 الزیتون مملح بر عضو ریزند و خرقه سرد کرده بر نهند و آن
 چه در حرق النار گفته شد به کار برند. و بعد از تنقیه مرهم
 نوره استعمال نمایند و خاصترین ادویه، خاکستر جو است بر
 زرده بیضه سرشته و «حارث بن کلدہ تقفی» که طیب اهل
 مکه بود در عهد «رسول الله» صلی الله علیه و آله و سلم هر که
 به آب می سوخت رماد الشعیر را به زرده بیضه میزد و بر

می نهاد.

قسم چهارم: الاحتراق من الصواعق

علاج: آن چه در حرق النار گفته شد به کار برند.
 فایده: دخان که از زمین خیزد و به ابر آمیزد و آنجا برودت کسب کرده نازل گردد و ابر را پاره کند به هبوط و مشتعل گردد به قوت تسحین که از حرکت قویه و اصطکاک حادث شود پس آواز که از او بر می آید آن را «رعد» خوانند و رشنی که از او می جهد و زود منطفی می گردد آن را «برق» گویند و او لطیف دخان مذکور باشد که به سبب ارضیت به کره خود باز پس شود و خاصه وی است که بر هر چه بگذرد آن را بسوزد و نیست کند به واسطه ناریت که در آن است؛ اما اگر دورتر افتد و چیزی از لهیب او به آدمی و دیگر حیوانات برسد و بدن بسوزد، آن چه نگاشته شد تدبیر آن است و الا بر آن چه افتد فی الفور آن را منهدم می سازد، چنان چه ظاهر است.

حکایت: در سنه یکهزار و صد در ملک «کرناتک» صاعقه افتاد متصل، فیلی تمام پوست او سوخته شد و بمرد و به جایی که افتاده بود خار عظیم افتاد و دیگر حیوانات و مردم که قریب او بودند سلامت ماندند و شخصی که به به مسافت یک تیر پرتاب از آنجا در خیمه نشسته بود، به مجرد افتادن

صاعقه از گردن تا کمر او بر سبیل حمایل به سوی سینه و پشت آبله سوزان یکبارگی پدید آمد و حال آن که از تابش او هیچ آسیبی بدین نرسیده و هر چند فصد می کرد و مسهل می خورد و ادویه مبرده به کار می برد نفع نمی یافت و به همان عارضه بعد از سه سال بکمال اصلی شتافت.

قسم پنجم: فی الاحتراق من الشمس

گاه باشد که شخص نرم پوست در آفتاب سخت گرم سیر کند و بدان سبب پوست او بسوزد.
 علاج: مرهم کافوری و مرهم سرکه استعمال نمایند.

قسم ششم: فی الاحتراق الجلد من غسل البلادر

علاج: شرط زنند و حجامت کنند تا زرداب که از خون جدا شده به سبب احتراق بیرون آید و ایضا ماده حاده که به واسطه حرقت و الم بدان جانب میل کرده مستخرج شود و بعده یعنی پس از آن مرهم خل یعنی سرکه به کار برند تا قرحه به زودی خشک گردد.

قسم هفتم: فی الاحتراق اللسان من النوره

بسیار باشد که به واسطه خوردن پان و بسیاری آهک اندر آن، زبان سوخته شود، کمال هو کثیر الوقوع فی الهندوستان.
 علاج: به لعاب اسبغول و امثال آن مضمضه کنند و روغن

بادام و روغن جوز هندی بمالند و اگر روغن آنها موجود
نبود، مغز اینان خائیدن همان عمل دارد و تا که زبان به نشود
پان نخورند و از خائیدن چیزهای درشت و سخت و خوردن
اشیای شور و تیز پرهیزند.

فصل سیزدهم فی الجراحات

این، متضمن است بر چند مقاله:

مقاله اول اندر جراحت و بیان اقسام او

و ذکر جراحات مخوفه و غیر مخوفه و اعضا که احتمال جراحت ندارد و به مجرد وصول جرح به هلاکت می انجامد.

بباید دانست که جراحت، تفرق اتصال را گویند که در گوشت افتدر و هنوز ریم نکرده باشد، زیرا که بعد از تقیح به اسم قرحه مسمی می گردد و بعضی بر تفرق اتصال غیر لحمی نیز جراحت اطلاق می کنند و الاول مشهور و اقسام جراحت این است: صغیر، کبیر، بسیط، مستوی الشفاه، غایر منفصل المضمه مرکب، نافذ به باطن، غیر نافذ، جراحت الراس، جرات البطن، جراحت العصب، جراحت العرق.

بدان که اگر دل مجروح گردد، مهلت ندهد و نشان جراحت او، اختلاط عقل است و گرده و مئانه و امعا، حکم جراحت دماغ دارد و بر آمدن بول به جراحت مئانه و بر آمدن براز به جراحت روده دلالت کند و جراحت جگر، مخوف است لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت عصب و طرف عضله، مخوف است و از تغیر رنگ و سقوط قوت و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت شکم

که به باطن نافذ بود مخوف است و تهوع یا فواق یا اسهال لازم دارد و جراحی سینه و فضای سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست از آنجا و جراحی حجاب، مخوف است و ضیق نفس خاصه اوست و جراحی معده مخوف است و برآمدن طعام لازم آن است و جراحی که جز درین اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد.

مقاله دوم: در جراحی صغیر و بسیط و آن که مستوی الشفاه بود و غایر نباشد

صغیر، خرد را گویند و بسیط. آن است که از عوارضی دیگر چون درد مفرط و انصباب مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و مستوی الشفاه آن است که چون جراحی را جمع کنند کناره‌های او نیک به هم پیوندد و فصل نماند.

علاج: جراحی که چنین باشد، تدبیر او آن است که نظر کنند: اگر طری است یعنی تازه و خون آلوده فی الفور آن را به هم چسپانند و دو رفاده مثلثه به هر دو جانب او نهاده به رباط ذی راسین بربندند چنان چه هر دو کناره به هم چسبید و در بستن احتیاط کنند که نه بسیار سست و نه بسیار سخت: زیرا که در سست بستن کناره‌های جراحی نیک نخواهند پیوست و در سخت بستن، خوف تورم است و ایضا احتراز

نمایند تا در جراحی روغن یا موی یا جز آن از اجسام غریبه نیفتد و اگر افتاده باشد نخست آن را برون آرند بعده یعنی پس از آن جراحی بر بندند، زیرا که اگر چیزی از آن اشیای مذکوره اندرون بماند، مانع اتصال و الالتحام گردد.

اگر طی نبود و دو روز یا سه روز بر آن گذاشته باشد لیکن ریم نیاورده باید که نخستین به چیزی خشن عریض باطن جراحی را بخراسند تا خون آلوده گردد پس به طریق مذکور بر بندند: «فانها تبرء الی ثلثه ایام من غیر احتیاج الی استعمال دوا»

مقاله سوم: در جراحی که کبیر و غایر بود یعنی بزرگ بود و عمق داشته باشد چنان که اگر آن را جمع کنند هر چند که کنارها به هم چسبید اما در قعر وی کاواکی ماند.

علاج تدبیر این چنین جراحی آن است که زور ملحم درو پاشند و جهت منع انصاب ماده، گرداگرد جراحی برد که دویایی است مرکب و صندلین به آب کاسنی یا گشنیز طلا نمایند و صندل خشک باریک سائیده فقط بر رفاده پاشند و رفاده چنان بر بندند که مانع بر آمدن خون جراحی نگردد. «و انما یذر الصندل الیابس علی الرفاید من سست گذارند و نفع سخت بستن از غور آن است که تا اطراف جراحی در

قعر مهما امکن یعنی تا ممکن است به هم پیوندد و دوا ملحم ثابت ماند و آن چه چرک در وی است نیک افسرده شود و به بالا گراید و سود سست بستن دهن آن، آن است که چرک به فراغت بر آید و هم بدین غرض صواب آن است که عضو مجروح را چنان دارند که دهن جراحت فروتر بود و قعر او بالاتر تا چرک بالطبع سیلان کند و قال «جالینوس»: «انی قد ابرأت جرحا کثیرا کان وره هند الرکیه و فوهته عند الفخذآ بان نصبت الفخذ نصیبه کان القعر فوق و الفوهه اسفل و کذلک قد علقت الساعد و الکف و غیره تعلیقا یکون الفوهه ابدا الی اسفل» و باید که پنبه کهنه به روغن کهنه آلوده اندر جراحت گذارند و تجدید همی کنند تا که چرک و زرداب آن را خشک سازد و اگر پنبه فقط بی امتزاج روغن به کار برند بهتر باشد و پس از آن که جراحت پاک گردد به ذرورات و مراهم که گوشت برویاند علاج کنند و ذرور مراهم ملحمه در فصل قروح به تفصیل ذکر کرده شود و معنی ملحم، رویاننده گوشت است و بعد از روئیدن گوشت ادویه مدمله به کار برند چون مرداسنج و شیخ سوخته و برگ سوسن و هلیله و مازو و گلنار و صبر و زردچوبه و جز آن که مجفف بی الذع بود مدمل، آن را گویند که سطح جراحت را خشک کند و سخت سازد تا خشکریشه بر آن افتد و تا استکمال انبأ،

مخافظت از مصادمت و دیگر آفتاب نمایند.

فاقد: جراحی کودکان و زنان را از ادویه مدمله هر چه
یسرالتهجیف بود به کار برند چن مرداسنج و شیخ سوخته و
جراحی ابدان صلبه را قوی التجهیف استعمال نمایند چون
مازو و گلنار و صبر.

مقام پنجم اندر جراحی مرکب

او آن است که به همراه جراحی مرضی یا عرضی مرکب
باشد، مثلا سوء مزاج بدن یا امتلا بدن یا ورم یا درد شدید
به او یار یعنی همراه بود یا استخوان شکسته بود یا رگی یا
عصبی بریده شده یا گوشت فاسد گشته باشد.

علاج: تدبیر این چنین جراحی آن است که نخستین به
ازاله امراض واقعه و اعراض حادثه کوشند بدانچه مناسب او
بود و بعد از آن تدارک جراحی نمایند چنان چه گفته شد.

فایده: در سوء مزاج تبدیل و در امتلا تنفیه کنند و آنجا که
استخوان شکسته باشد یا رگ و پی بریده شده یا عضو ورم
کرده بدان چه در محل هر یک مذکور است تدارک رگ و
پی بریده شده یا عضو ورم کرده بدان چه در محل هر یک
مذکور است تدارک نمایند و در شدت وجع به تسکین
کوشند و در آنجا که گوشت فساد پذیرد افنا او ضروری
دانند اما جهت تسکین درد، ادویه مخدره چون افیون و بنج و

بیخ الفاح و مانند آن ضماد کردن نفع دارد و اگر یک انار شیرین در شراب بجوشانند و ضماد نمایند، بالخاصیت درد را فرونشانند و هر گاه ازاله ورم هم مطلوب باشد انار ترش در شراب پخته به کار برند و برای فانی ساختن و جدا کردن گوشت فاسد از جراحی باید که اطراف کاسنی و عنب الثعلب و خطمی بکوبند و به روغن گاو و روغن بنفشه آمیزند و ضماد نمایند تا که فساد بایستد و سیاهی ساقط گردد و بعد از آن که مزاج جراحی تعدیل پذیرد و فساد از سرایت توقف گیرد مرهم زنگار گذارند تا گوشت فاسد را بخورد و از اجزا مسوده پاک سازد.

مقاله ششم اندر جراحی الراس

جراحی که بر سر افتد که ازو استخوان سر نیز شکسته گردد، آن را «شجه» گویند به فتح شین و شجاج جمع اوست. علاج: اگر استخوان شکسته باشد دزور ملحم که از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و افاقیا ساخته باشند پراکنند و اگر استخوان شکسته باشد واجب است که ریزه‌های استخوان شکسته برون آرند بعده یعنی پس از آن بمراهم به سازند و ذرور مذکور با وجود الحام، جبر عظام هم می‌نماید و جراحی که به دماغ رسد آن را «عامه» خوانند.

مقاله هفتم اندر جراحی البطن

آن را «جایفه» نامند اگر به جوف سر کرده باشد، پس هر گاه زخم بر شکم رسد و روده و ثرب برون آید، علاج آن است که در حال یعنی فورا روده و ثرب را به درون باز گردانند و جلد شکم را بدوزند و اگر درون باز گردانیدن میسر نیامده باشد و به واسطه ملاقات سردی هوا روده باد گیرد و اندر نشود، باید کهب ه شراب گرم آن را بشویند یا اسفنج به شراب گرم تر کرده تکمید روده نمایند تا که نفخ او زایل شود و به آب گشنیز و صندل حوالی او سرد سازند پس دست‌ها و پای‌های او را گرفته بردارند چنان چه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود به خود در نرود، اعانت کنند به دست به رفق و ملایمت و هنگام برداشتن بیمار به کیفیت مذکور باید که طرف مجروح نسبت به طرف سالم برداشته بود و این آنجاست که زخم بر پهلوئی شکم بود و اگر در میان باشد حاجت به ارتفاع جانبی و انحفاض جانب دیگر نباشد و آنجا که حمام میسر بود بهتر آن است که بعد از زوال نفخ در وقت معتدل به حمام برند و در آنجا اطراف او را گرفته و بردارند تا رجوع معا سهل شود به سبب تلیین هوای حمام و اگر بدین حیل‌ها در نیاید، لازم است که دهان جراحات اندکی گشاده کنند تا روده باز گردد پس جلد را بدوزند.

فایده: هر گاه ثرب بر آید باید که به زودی آن را ندر کنند تا تغییر در آن راه یابد و اگر زود گردانیدن میسر نیاید و زمانی طویل در هوا بماند یا سبزی یا سیاهی درو پدید آید، تدبیرش آن است که آن چه سبز و سیاه است آن را ببرند و بعضی برآند که اگر ثرب زمانی طویل در هوا بماند هر چند سبز و سیاه نگشته باشد قدری از آن قطع باید کرد. بالجمله هر گاه ثرب را خواهند برید نخستین هر رگی بزرگ از شرائین و آورده که در آن باشد آن را به رشته باریک ابریشم سخت بریندند از آنجا که متغیر نگشته بعده یعنی پس از آن اجزای متغیره را ببرند و میتوانند که اول ببرند و بعد از قطع، سر رگ‌های او به رشته باریک ابریشم بدوزند و مقصود از این آن است که اگر رگ‌ها بسته نشوند به سبب قطع، خون سیلان کند و در شکم جمع آید و احداث آ، تاب نماید و رشته که از آن پوست شکم بدوزند در سختی و نرمی معتدل باید، زیرا که اگر شدید الصلابت باشد پوست را پاره کند و شدیدالین می‌تواند که گسسته گردد.

مقاله هشتم اندر جراحه العضل و جراحه العصب
 در مقاله اول گفته شد که شدت درد و دیگر اعراض
 شدید لازمه وی است.

علاج: جراحی که برین اعضا افتد باید که آن را روزی

چند ملتحم شدن ندهند تا از حدوث ورم محفوظ ماند و همگی عنایت بر آن گمارند که ورم نکند، زیرا که در تورم عصب، خوف تشنج دماغ و هلاکت است و تدبیر آن است که احتیاط نمایند تا آب سرد عصب، خوف تشنج دماغ و هلاکت است و تدبیر آن است که احتیاط نمایند تا آب سرد و هوای سرد و آب گرم و روغن سرد و روغن که بسیار گرم بود بدان عوض نرسد و در ابتدا به جز تسکین درد مشغول نگردند و آن چنان باشد که روغن زیت یا روغن گل یا روغن کنجد نیم گرم کنند و خرقه بدان آلوده بر زخم گذارند و روغن نیم گرم باید که مایل به طرف گرمی باشد و تمام عضو را بدین روغن چرب دارند و از زیت الانفاق یا روغن آس و گل موم روغن سازند و بر زخم نهند و اگر بیمار خشک مزاج و صلب اللحم بود، قدری فرقیون نیز درین موم روغن داخل سازند و در امزجه شدید الرطوبت چون زنان و کودکان، علك البطم باریک ساخته و با اندک زیت سرشته بر زخم پاشیدن نفع دارد. انفاق غوره زیتون را گویند و روغنی که از آن بر آیند وی را زیت الانفاق نامند.

هر گاه عصب ورم کند، آرد باقلا و نخود و کرسنه و ترمس و جو به سکنجبین که بسیار ترش نباشد سرشته ضماد نمایند و اگر حرارت شدید بود این مرهم بر نهند کندر توبال

نحاس، قنه، زیت، موم، سرکه، و زاج از هر یک مقداری مناسب بگیرند و زاج به غایت کمتر باشد و همه ادویه‌ها در سرکه سحوق بلیغ نمایند پس در دیگ سنگی انداخته کی بگردانند تا همه یکسان گردد و چون این مرهم بر زخم گذارند قطعه صوف به سرکه و زیت آلوده بالای آن نهند به شرطی که حرارت شدید بود و از عفونت نگاه دارند تا عضو فاسد نشود و اگر سر جراحی تنگ بود دهان آن را بکشایند تا چرک در آن نماند و موجب عفونت نگردد و باید که جراحی عصب را در شب و روز دوبار بکشایند خاصه اگر لذعی و وجعی رنجه دهد و هر گاه تشنج در عصب افتد، سزاوار آن است که عصب کشیده شده را به زودی قطع نمایند تا دماغ از تشنج و مریض از هلاک ایمن ماند و بعد از قطع عصب، آن جا و به نواحی آن به روغن تکمید کنند خاصه روغن بنفشه و مهره‌های پشت و گردن و سر را به روغن بنفشه و پیه‌بط و پیه ماکیان چرب سازند.

مقاله نهم: اندر جراحی العرق

هر گاه بر رگ زخم افتد ورید بود یا شریان و خون از آن روان گردد باید که به حبس خون کوشند و بدانند که حبس خون شریان بزرگ و وریدن بزرگ، مشکل باشد و از آن شریان خرد چون شریان سر آسان بود و نشان خون شریانی

آن است که رقیق و ارغوانی نرگ بود و به دفع یعنی جهش برآید و کمتر بر آمدن او ضعف بیشتر آرد و طریق حبس خون آن است که خرقه در گلاب و سرکه اندر رگ مجروحه در آورند و بالاتر از زخم، ادویه قوی البرد طلا نمایند تا مانع انصاب خون گردد و دهن‌های رگ‌ها بند شود و آن چه در وی است بسته گردد و غلظت پذیرد و اگر ممکن بود بالاتر از محل مجروح به عصابه بر بندند بستنی متوسط تا مجاری به هم پیوندد بلاوجع و پوشیده نیست که سخت بستن درد آورد و ماده را از بالا جذب کند و سست بستن، حبس نتواند کرد فالاشد الوسط و آنجا که بدن ممتلی بود و مانعی نباشد بهتر آن است که خون را نخستین به جانب مخالف کشند به فصد و حجامت تا زود بایستد و صمغ بلادر ضماد کردن و خاک سوته که از اتوان سبو پزان یعنی تنور کوره پزان همان زمان بر آورده باشند باریک ساخته پاشیدن و راتینج نر کوفته پرا کردن به حبس خون مخصوص است.

دیگر: آرد گرسنه و دم الاخوین و صبر و مازو سوخته و به سرکه سرد کرده و غبار آسیا و جبسین کوفته و به حریر بیخته را به سپیده بیضه بسرشند و پشم خرگوش بدان آلوده در جرح گذارند. دیگرک نسج عنکبوت فقط در جرح نهند
دیگر: صمغ عربی صبر، دم الاخوین و انزروت و کندر به آب

صمغ طلا نمایند.

بباید دانست که اگر جراحی به شریان باشد، چون دوا بر آن گذارند و بر بندند باید که تا به هفته‌ای نگشایند بلکه تا ده روز و عضو را به آسایش دارند تا گوشت بروید. و آنجا که ازین ادویه خون بند نگردد، باید که نوره سرد ناکرده یا زاک باریک ساخته در جرح نهند و این دوا حکم داغ دارد.

اگر ازین هم مطلب بر نیاید باید که گوشت و پوست که بالای رگ مجروح است به آلت آهنی جدا کنند از رگ و بعده یعنی پس از آن رگ را به صنایر بردارند و به رشته ابرشم هر دو طرف رگ بریندند پس از آنجا که مجروح است ببرند و از هم قطع کنند و ادویه کاویه چون آهک آب نارسیده و زاک و جز آن باریک ساخته در آن پر سازند و بریندند و نگشایند تا که گوشت بروید و به هر طرف جراحی منطبق گردد.

آنجا که قطع رگ ممکن نباشد، داغ دهند به «مکوی» ذهب که به آتش سرخ کرده باشند و داغ عمیق کنند تا به عمق جراحی رسد و مطلب حاصل گردد، زیرا که اگر داغ به عمق جراحی نرسد خشکریشه ضعیف آرد و او به ادنی چیزی ساقط گردد و به آفت قوی تری از اول مبتلا سازد.

فایده: صمغ بلاط که بالا ذکر یافت، دوايي است که مرکب

که همچون بلوط باسزند و او را ضماد کردن بر جراحت منع سیلان خون می‌نماید و قوی‌الاثراست و ترکیب او دو گونه است: یکی آن که رخام یا سریش که از پوست گاو سازند بیامیزند و بلوط مانند حب بندند. دوم آنکه صبر، مر و دم‌الآخوین و علك و انزروت و صمغ عربی هر یک یک جز بسد و زاک هر یک نصف جز همه را کوفته به آب صمغ عربی بسرشند و بلایط سازند.

انتباه: سرکه، با وجود تبرید و قبض منفعتی دیگر دارد و آن آن است که غواص است و به عمق در آید و استعمال او در جراحات قایم مقام داغ است، لهذا قطع می‌کند سیلان را از هر موضع که باشد.

مقاله دهم: اندر جراحتی که شظیای استخوان در آن باشد علاج: زراوند مدحرج ضماد کنند تا ریزهای استخوان برآیده بعده یعنی پس از آن به التحام جراحت کوشند به استعمال کنند و مر به غسل یار یعنی مخلوط کرده و پوشیده نیست تا که ریزه استخوان در جراحت بود، التحام صورت نبدند. و آن جا که در جراحت استخوان پوسیده فاسد شده باشد، نشان او فاسد و ترهل و استرخای گوشت اینجاست.

علاج: گوشت گنده را به آهن یا به ادویه کاله دور کنند و تا که به دوا افنای او میسر آید، آهن را کار نفرمایند، زیرا که

آهن گاه باشد که به شظایای عصب و عروق رسد و آفت دیگر آرد. بالمله بعد از آن که گوشت فاسد دور شود به آهن یا به دواو استخوان هویدا گردد، باید که استخوان پوشیده را به «مجرد» یعنی آلت تراشیدن و چیزی ببرند یا به «مبردن» یعنی سوهان بخراشند تا که استخوان صحیح ظاهر شود و اگر تمام استخوان گنده بود، به «منشار» یعنی اره یا «مثقّب» که ابزاری برای سوراخ کردن است قطع سازند، چنان چه در قروح گفته آید و چون استخوان بریده برون آرند به جای آن قطع شاخ حیوانی به مقدار استخوان مستخرجه مرتب کرده بگذارند.

فصل چهاردهم: فی نشوب النصل و الشوک و

غیره

هر گاه پیکان و مانند آن بخلد، باید که آن را با زنبور به زبان اردو یعنی انبر سر باریک بکشند و بعده یعنی پس از آن مر و کندر باریک ساخته در جراحت پر کنند تا التحام پذیرد و اگر پیکان با استخوان درآمده باشد، او را راست سازند اگر کج شده باشد و بعده یعنی پس از آن با زنبور به وقت بکشند و اگر کشیده نشود، سنگ مغناطیس برو گذارند تا او را جذب کند و آنجا که به سبب بستگی جراحت و نابودن پیکان، با بردن زنبور پیکان را نتواند گرفت، دهان جراحت بگشایند تا که زنبور پیکان را تواند گرفت و اگر خار و استخوان و آبگینه و امثال آن بخلد، آن را با زنبور بکشند و اگر اندک بود به سوزن کاویده برون آیند و اگر بدین حیل نتوان بر آورد، باید که چیزهای مرخیه چون پیاز نرگس و اشق و بیخ نی به عسل ضماد نمایند تا جراحت گشاده شود و تا شب به آسانی برآید و اگر بعد از تلین و اتساع جراحت چیزهای جاذبه چون زفت و علك الانباط و راتینج و زراوند ضماد سازند، زود برکشد.

فصل پانزدهم فی القروح

باید دانست که قرحه، جراحت متقیح را گویند و جراحت، تفرق اتصال گوشت است، خواه سبب تفرق از واردات خارجیه بود چون زخم شمشیر و جز آن، خواه حوادث بدنیه چون انفجار خراج و تفتیح بشور، و اقسام قروح، بسیار است و هر یک به نوعی گفته آید.

نوع اول: در قرحه بسطیه

او آن است که خالی باشد از عوارضی که مانع اندمال بود و اگر رطوبت اندک بوده و قرحه خورده بود باید به شراب و سرکه و ماءالعسل آن را بشویند جهت جلا و تجفیف و بعده یعنی پس از آن پنبه کهنه در آن پر سازند و بالای آن قدری پنبه کهنه به روغن گل یا کنجد آلوده بگذارند تا به سبب دهنیت، دهان جراحت بسته نشود تا که از اندر یعنی درون فراهم نیاید یعنی بسته نشود و هر روز قدری از آن پنبه تر کرده را کمتر نمایند تا زود فراهم آید و در این چنین قرحه خفیف ادویه قوی التجفیف به کار نبرند که خوف افنای رطوبت اصلی است و ایضا منع اندمال می نماید و اگر قرحه بزرگ پر چرک بود و در ابدان نرم باشد، از مرداسنگ و زردچوبه که هر دو را به سرکه و زیت ترتیب کرده باشند

مرهم سازند و استعمال فرمایند و هیچ یکی از اینها تنها به کار نبرند که ضرر دارد.

آنجا که این قرحه به ابدان صلب بود، زیاده کنند درین دوا آن چه قوی التجفیف باشد چون مازو و گلنار و شب و القیمیا و برگ سوسن و زنگار به غایت اندک باید آمیخت، و مراد از ابدان صلبه، هر کسی است که کثیرالتعب بود چون زرگر و آهن گر و امثال آن و اگر قرحه غایر بود، در تجفیف مبالغه کنند تا رطوبتی که در غور او جمع است خشک شود و بعده یعنی پس از آن زرورات و مراهم ملحمه به کار برند و احتیاط تمام نمایند که مبادا دهن قرحه بسته شود و غور او هم چنان بماند و احتیاط آن است که پنبه به روغن چرب ساخته بر دهان جراحت نهاده دارند تا منع التحام نماید و تا قعر آن پر نشود و ب ه سطح جلد برابر نگردد، پنبه مدهنه به کار همی برند و اگر دهن قرحه تنگ بود، مراهم به فتیله اندر کنند و درین چنین قرحه به غایت اهتمام نمایند که دهان او نبندند و طریق احتیاط گفته شد.

آنجا که مجففات به سبب شدت غور و کثرت اجتماع رطوبات اثر نتوانند کرد، باید که در اسفل عضو در آنجا که نهایت غور است شق نمایند تا ماده ازین راه بتمامه برون آید و دوا نیک عمل نماید.

صفت مراهم ملحمه: مردار سنگ باریک ساخته در سه چندان زیت بپزند تا غلیظ شود بعده یعنی پس از آن فرود آرند و قدری از انزوات و دم الاخوین و قنه و کندر و زفت در آن اضافه کرده حل نمایند تا یکسان گردد و بهترین ذرور ملحمه، صبر و مر و کندر و دم الاخوین است.

نوع دوم: در قرحه مرکب

او آن است که با عوارض دیگر چون جمع و سواد لحم و سیلان فضول و سوء ترکیب و جز آن یار یعنی همراه بود و مراد از سیلان فضول، انصباب ماده است از عضوی بر قرحه.

علاج: نخستین به دفع عوارضات کوشند از آن چه مناسب او بود و قدری از آن در جراحت مرکب نیز گفته شده و بعد از زوال عارضه، به معالجه قرحه پردازند.

نوع سوم: در قرحه عسر اندمال

یعنی آن که دیر نغز شود یعنی دیر خوب شود و در غایت فساد بود و آن را سیزده سبب است و به حسب هر سبب علامتی و علاجی دارد:

یکی، آن که خون در بدن قلت پذیرد و بدان سبب عضوی که رفته و جود نگیرد، زیرا که موجب التحام و باعث تکون اعضا خون است و از آن است که در اعضای غیر لحیمه و در

ابدان مشایخ قرحه دیر مندمل گردد و علامت قلت خون، لاغری و صفت بدن است و قرحه و حوالی او خشک و بی‌ورم قلیل الحمرة بودن.

علاج: گرد اگر قرحه را آهسته آهسته به دست همی مالند و خرقة به آب گرم تر کنند و تکمید نمایند و چون از دلک و تکمید سرخی و انتفاخ در عضوی پدید آید بس کنند، زیرا که اگر با وجود ظهور انتفاخ و حمرة دیگر دلک و تکمید نمایند، مقصود باطل کند و ایضا به آب بسیار گرم نشاید که تکمید فرمایند لانه یحلل اکثر مما یجذب و از اغذیه هر چه مولد خون بود بخوراند و مرهم اسود که زفت و زیت و راتینج و شکر و مغز ساق گاو ساخته باشند استعمال نمایند فانه یجذب الدم و ینبت اللحم.

دوم، آن که خون فاسد شود و بدان سبب گوشت از آن متکون نگردد و آن چه نصیبه عضو متقرحه بود به ریم و چرک استحاله نماید و علامت او فساد لون و سحنه است پس اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود، رنگ بدن سپید ارزیزی یا زرد بود به حسب برودت و حرارت مزاج جگر، و اگر موجب فساد و تغیر مزاج سپرز بود، رنگ بدن به سیاهی مایل باشد و نمش پدید آید.

علاج: نخستین فصد کنند تا خون فاسد برآید و بعده یعنی

پس از آن به اصلاح مزاج جگر و سپرز کوشند از آن چه در باب هر یک مذکور است.

سوم، آن که سو مزاج گرم در بدن و عضو متفرح افتد و قوت او را ضعیف سازد و بدان سبب غذایی که بدان رسد قوت عوض در آن به وجه اکمل تصرف نتواند کرد و آن را مستحیل به گوشت نتواند سخت و علامت او سرخی و سوزش قرحه است و شدت وجع.

علاج: رگی که بدان عضو مناسب بود بگشایند و به حسب حاجت خون بر آیند و تدابیر مبرده و مطفیه به عمل آرند و مرهم سرد به کار برند چون مرهم اسفیداج و مرهمی که از سرکه و مردارسنگ و زردچوبه سازند و گرداگرد قرحه طلا ازو گذارند و بالای رفاده که بر قرحه نهند صندل خشک باریک سائیده بدارند.

چهارم، آن که سو مزاج سرد باعث ضعف قوت عضو مووف گردد و علامت او کمودت رنگ است و عدم آثار حرارت.

علاج: جهت تسخین مزاج، اغذیه گرم دهند چون ماءاللحم یا توابل گرم و امثال آن، و مویز و انجیر خوردن نفع دارد و عضو را به آب گرم تکمید نمایند و مرهم باسلیقون که از زفت و راتینج و قنه و شمع و زیت ساخته

باشند و مرهم اسود که از مردارسنگ و کندر و دم الاخوین و انزوروت مرتب کرده باشند استعمال نمایند و طریق ترتیب مرهم آسود آن است که مردارسنگ را باریک کرده در زیت بجوشانند تا سایه گردد بعده یعنی پس از آن دیگر ادویه مسحوقه در آن آمیزند.

پنجم، آن که سو مزاج تر مضعف قوت عضو مووف گردد و علامت او آن است که گوشت قرحه نرم بود و زرداب و رطوبت درو بسیار باشد.

علاج: به ليله و تربد و مانند آن بدن را پاک کنند و اغذیه ناشفه چون طیا هیچ مشوبه و مطنجنه و جز آن غذا فرمایند و مرهم قوی التجفیف استعمال نمایند، صفت آن: بگیرند مردار سنگ و در سرکه و زیت ترتیب کنند و گلنار و مازو و زردچوبه و نحاس سوخته و اسرنج و شب و قلیمیا همه باریک ساخته به هم آمیزند و مرهم سازند.

ششم، آن که سو مزاج خشک، موهن قوت عضو شود و متصرف شدن بر غذا ندهد و علامت او خشکی قرحه و بدن است و رطوبت و چرک کمتر بودن.

علاج: به آب نیم گرم و روغن بنفشه تکمید کنند گرداگرد قرحه و غذا چیزهای مرطب فرمایند چون حریره‌ها و شروباهای چرب و بیضه مرغ نیم برشت و مانند آن و ادویه

قلیل التجفیف چون آرد جو و آرد کرسنه به چربی مرغ و بط
و غیره بر قرحه گذارند.

هفتم، آن که بر کناره قرحه یا اندرون آن گوشت سخت
باشد و بدان سبب هر دو طرف قرحه به هم نپیوندد پس اگر
آن گوشت بر دهن قرحه یا قریب بدان باشد، به نظر می‌دراید
اما اگر در غور قرحه بود به «مجس» یعنی آلتی چون میل
توان یافت یعنی چون مجس» را در آورند، معلوم شود که بر
چیزی سخت می‌سرد.

علاج: آنجا که ممکن بود، به سر «مجس» بخراشند تا
بزداید و اگر غلیظ‌تر بود به آلت آهن قطع کنند و اگر در
غور بود و به آلت آهن نتوان برید، به ادویه کاله حاده چون
فلدفیون و دیک بر دیک فانی سازند و بعد از افنای او به
مراهم که گوشت رویاند به گردانند.

هشتم، آن که در قعر قرحه استخوان گنده و فاسد بو و
بدان سبب زرداب از آن دایم سیلان کند و منع اندمال نماید
و علامت او آن است که قرحه گاهی در ظاهر نیک شود و
بعد از چند روز معاودت کند و ریم آرد و صدید رقیق بد
بود از آن روان گردد و خاص این قرحه است که چون میل
اندر کنند، تا به استخوان رسد به واسطه ترهل و استرخای
گوشت و باشد که آواز رسیدن میل به استخوان مسموع گردد

و این بر تقدیری است که غشائی که محیط استخوان است فاسد گشته و جدا شده باشد و استخوان عریان ماند.

علاج: بشکافند آن موضع را تا استخوان و ادویه حاد بر آن گذارند تا گوشت مرده را فانی سازد و هر گاه به استعمال ادویه حاد خشکریشه را زایل سازد، بالمله، چون فاسد محو شود و استخوان پدید آید آنقدر که گنده باشد به چیزی تیز یا به سوهان خراشیده دور نمایند و اگر تمام استخوان فاسد باشد بتمامه قطع کنند و برون آرند و به جای او شاخ حیوانی به مثل او ساخته گذارند و بعده یعنی پس از آن مر و صبر کند و مازو و مانند را پراکنند جهت انبات لحم.

فایده: قطع استخوان به دو وجه بود، یکی آن که به اره باریک که همچون اره شانه گردان باشد ببرند دوم آن که گرداگرد استخوان به «برمه» که ابزار سوراخ کردن است سوراخ‌ها کنند پی در پی به طوری که بعضی آن متصل یا بعضی باشد بعده یعنی پس از آن به آهن تیز روابطها که فیما بین سوراخ‌ها است جدا نمایند و بردارند و اظهر است که ره قدر از استخوان که فاسد باشد واجب القطع است و در قطع احتیاط نمایند که سر برمه یا اره به گوشت سالم و دیگر اعضای صحیح نرسد و طریق احتیاط در کسر عظم گفته شود.

نهم، آن که قرحه، عفن و خبیث بود و بدان سبب خون که به نصیبه آن عضو رسد نیز فاسد گردد و به صدید مستحیل شود و عضو رفته تکون نیابد و علامت او سیاهی قرحه است و آن که گشاده باشد و فساد و عفونت او به اعضای مجاوره زود سرایت کند.

علاج: تنقیه بدن نمایند به حسب خلط فاسد، مثلا اگر در قرحه لذعه و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد سایل باشد، مسهل صفرا باید داد و اگر حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نباشد مسهل سودا و اگر مایل به سپیدی بود و ریم سپید سایل باشد، مسهل بلغم و اگر با درد و حمرت بود، فصد باید کرد و باید دانست که فصد در همه حال سود دارد، زیرا که خون، مرکب اخلاط است و لذا از تنقیه او تنقیه هر خلط می شود و در جمله به تعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ردی بود.

برای سقوط گوشت فاسد، اطراف کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب بکوبند و قدری سمن و رغن بنفشه در آن آمیزند و ضماد نمایند و بعد از سقوط گوشت مرترهل، مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند تا باقی اجزای فاسد گوشت بتمامه دور شود و گوشت سرخ صحیح ظاهر گردد آن زمان به مرهم منبته به گردانند.

دهم، آن که قرحه در عضوی افتد که گوشت آن جایگاه مترهل و نرم و ردی باشد همچون ابدان مستسقی پس به واسطه کثرت رطوبت و وسخ، تجفیف که موجب اندمال است به حصول نرسد.

علاج: ادویه اکاله و مسکنه بر قرحه نهند تا گوشت مترهل دور شود و صحیح متین ظاهر گردد پس به مدمات به گردانند.

یازدهم، آن که در قرحه، رگ بزرگ باشد که دایم قرحه را تر دارد و بدان سبب اندمال صورت نبندد.

علاج: فصد کنند و به مطبوخ اتمیون بکشایند و تعدیل غذا نمایند و بعد از فصد و اسهال، رگ مذکور که بر قرحه است، نیز فصد کنند و انما توخر فصد هذا العرق لما يعرض من تعرضها اولا عند امتلا البدن ماهو شرق من القرحة.

دوازدهم، آن که ادویه و مراهم که استعمال نمایند مزاج آن به مزاج قرحه موافق نیفتد، مثلا:

افراط کرده شود در گرمی و بدان سبب ماده بسیار روی به عضو آرد و قوت عضو تصرف در آن نتواند کرد و علامت افراط تسخین آن است که به استعمال ادویه حمرت و التهاب و ورم زیاده شود.

علاج: ادویه که به کار میبرند بگذارند و مراهم سرد به

کار دارند.

یا افراط شود در سردی و بدان سبب قوت عضو سست و ضعیف شود و جذب غذا ننماید و متصرف بدان نگردد. و علامت او میلان قرحه است به کبودی و سیاهی و سختی.

علاج: مرهم اسود استعمال نمایند.

یا قصوری کرده شود در جلائی که باید و علامت او آن است که قرحه پر چرک بود و گوشت ردی نرم مترهل اسود استعمال نمایند.

یا قصوری کرده شود در جلائی که باید و علامت او آن است که قرحه پرچرک بود و گوشت ردی نرم مترهل در آن آویخته باشد.

علاج: ادویخ قوی التنقیه چون مرهم اخضر که از رنگار و عسل و مانند آن ساخته باشند به کار برند. یا قصوری رود در تجفیفی که باید نشان او آن است که قرحه، رطب مترهل و کثیر الصدید بود.

علاج: مرهم مدمله قوی القبض که از گلنار و مازو ساخته باشند به کار برند.

یا به کار برده شود چیزی که به لذع و حدت، جلد گوشت را گداخته و فانی سازد و بستن ندهد و این گوشت گداخته را جهال اطبا زرداب پنداشته و لذا در قوت جلا می افزایند و

مرض زیاده تر می گردد پس لازم آمد که میان زرداب و گوشت مذاب فرق کرده آید تا از خطا باز دارد و فرق آن است که آن چه از قرحه بر می آید اگر رقیق و سرخ و با درد و لذع بود باید دانست که گوشت مذاب است و اگر زرد و حرارت بیشتر بود و قرحه هر روز وسیع تر شود.

علاج: ادویه که در استعمال است ترک نمایند و مرهم‌ها ینرم که درو هیچ حدت و لذع نبود به کار دارند.

سیزدهم: آن که بدن ممتلی باشد و بدان سبب ماده بر قرحه همی رسد و مندمل شدن ندهد و علامت او امتلای بدن است و کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او، و این نوع را قرحه و ضره گویند، لکثره و ضرها یعنی به خاطر کثرت چرکین شدن آن

علاج: نخستین تنقیه بدن کنند به مطبوخ هلیله و تلافی غذا نمایند و بعد از تنقیه تمام به معالجه قرحه قیام فرمایند به ادویه قوی التجفیف.

انتباه: خیردینه، هر قرحه عسر الندمال را گویند که قوی الفساد بود فقال «جالینوس» فی «شرح الفصول»: «هذه القرحة منسوبة الی اول من یذکر انها حدثت علی بدنه و هو خیران الطیب»

نوع چهار: در ناصور

آن، به سین مهمله نیز آمده بدان که قرحه متقادمه یعنی کهنه عسر اندمال که منفجر شود و از یوم انفجار او چهل روز بگذرد آن را ناصور خوانند. و خاصه وی است که عمیق الغور و ضیق الفم و وسیع القعر بود و از هر چه جوانب او در باطن گوشت سخت و سپید بود و دایم از آن رطوبت سیلان کند و درد کمر دهد و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بند گردد و باز سرکند و سیلان نماید و جوف ناصورگاه مستوی و راست بوی و گاه معوج و کج چنان چه مسمار داخل نشود.

فایده: گاه باشد که ناصور تا استخوان سرایت کند و نشان وی آن است که چون میل اندر کنند صلابت در یابند و رطوبت سایله، رقیق و لطیف و مایل به صفرت باشد و گاه به عصب رسد و نشان او آن است که چون میل در آرند درد شدید آرد و رطوبت سایله رقیق و لطیف به سپیدی مایل بود و گاه به رباط رسد و نشان او آن است که چون میل در آرند درد و صلابت هیچ محسوس نشود و رطوبت رقیق و سپید سایل باشد و گاه به ورید رسد و نشان او آن است که خون غلیظ کثیر المقدار ناصور سیلان کند و گاه به شریان رسد و نشان وی آن است که خون گرم رقیق اشقر سایل باشد و آن که در گوشت بود نشان او آن است که رطوبت غلیظ لزج

کدر سرخ رنگ سایل باشد و ناصور گوشه چشم که آن را غرب گویند گاه به مقله رسد و ناصور سینه گاه در غشا رسد کما حکاه «جالینوس» بالجمله این مرضی است که در هر عضوی که افتد آن را فاسد سازد.

باید دانست که گاه یک ناصور را دهن های متعدد باشد و علامت آن که یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است آن است که اگر رطوبتی که بر می آید افواه متعدد متفق اللون بود باید دانست که ناصور واحد است و اگر مختلف الالوان بود مثلا از دهنی زرد و از دیگر سپید توان دانست که هر واحد ناصور جداست و اصل هر یک علیحده است.

علاج: نخستین جهت خشک شدن زرداب و پاک گشتن از چرک، قرحه را به گلاب که خاکستر درت انگور و در آن آمیخته باشند بشویند و اگر قوی تر خواند به آب دریای شور یا به آب صابون که بدو اندک زرنیخ و نوشادر مخلوط کرده باشند بشویند و بعد از شستن، پنبه کهنه به شراب تر سازند و به ذرور اصفر که از انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند آلاینند و در قرحه گذارند و هم چنان می کنند تا به شود و اگر بدین ها نغز نگرده یعنی بهبودی نیابد. شکافند و گوشت فاسد را از

نواحی او به آهن یا به ادویه حاد بزدايند تا گوشت سرخ ظاهر شود بعده يعنى پس از آن مدمات به کار برند و بدانند که شکافتن ناصور به غایت صعب است خاصه اگر در قرب عصب یا عضوی شريف باشد.

نوع پنجم: اندر قروح ساعیه

او آن است که مجتمع نبود و خشکريشه بزرگ نیارد و رطوبت و زرداب نیز دایم متشرح باشد و ازو و این رطوبت چون بر جلد و گوشت صحیح رسد آن را نیز فاسد سازد و تب لازم این قرحه است لشدۀ عفونته و باشد که خفقان آرد و قروح بلخیه از جمله این است.

علاج: فصد کنند و مسهل صفرا دهند و جهت تعدیل، آب آنارین و آب تمر هندی خورانند و بعده يعنى پس از آن دردی خمر چند بار طلا سازند تا حدت او ساکن شود و فساد او به حوالی سرایت نکند و پس از آن توتیا و مردارسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای نقره و تراب نحاس و تراب بوته نحاس و مامیران نرح ساخته وب ه سرکه یا به شراب طلا نمایند، و غذا آش غوره و سماق و زرشک و اسباناخ به گوشت مرغ و بزغاله سازند.

فایده: تراب نحاس چیزی است که خاکستر مانند که چون مس را بگذارند بر آن پدید می آید و آن را شیشه گران به کار

می‌برند و او در تجفیف و تنقیه و اندمال قروح و منع انتشار شدیدالاثراست و تراب بوته نحاس عبارت است از بوته گلین که مس در آن می‌گذارند.

نوع ششم: در قروح متاکله

علاج: فصد کند و مسهل صفرا دهند و به شربت سکنجبین ساده یا آب انار تعدیل نمایند و زلو گردا گردا قرحه چسبانند و عضو را در آب سرد گذارند یا خرقة به آب مورد یا گلاب تر ساخته و ب ه برف سرد کرده بر آن نهند و شراب به سرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است: عدس مقشر، پوست انار ترش، تخم گل، برگ مورد، برگ حماض و گل ارمنی، کوفته و بیخته به سرکه ضماد نمایند و برگ لسان الحمل و آرد جو و برگ زیتون نرم کوفته به گلاب طلا کردن سودمند است و کذلك برگ حماض به شراب پخته و اگر بدین‌ها به نشود به حدید یا به دواى تیز قطع عضو متقرر نمایند تا اثر فساد او به عضو دیگر و به دل نرسد.

نوع هفتم: در قروح که از خون سوخته سوداوی که طبیعت به ظاهر بدن دفع کرده حادث گردد.

علاوت او آن است که نخستین بشور کبار ظاهر شود بعده یعنی پس از آن سردهد و ریم کند و خشک‌ریشه آرد سیاه و رمادی اللون همچون خشک‌ریشه داغ و خاصه اوست که درد

کمتر کند و بیشتر در روی افتد.

علاج: فصد کنند و به مطبوخ اف تیمون و غاریقون و ماء الجبن اسهال سودا نمایند و در نفص سودا این سفوف قوی الاثر است: هلیله کابلی و سیاه و اف تیمون و اسطوخودوس و بسفایج و گاوزبان و نمک هندی کوفته و بیخته سفوف سازند و بعد از فصد و اسهال، ارسال علق فرمایند تا خون سوخته از نفس عضو بکشد و پس از آن مراهم احمر که از مردارسنگ و زردچوبه و سرکه و زیت ساخته باشند استعمال نمایند.

فایده: گاه باشد که در جلد نخستین بثره سرخ ظاهر شود پس قرحه گردد و الم شدید آرد چنان چه بی قرار سازد و سبب او بخارات غلیظه دمویه محترقه است که زیر حجابی که بر قحف است متمکن گردد و از غلبه ناریت، حجاب را بسوزد و برون آید.

علاج: جهت سهولت بر آمدن ابخره غلیظه مستکنه که بعضی او ناریت کسب کرده و عزم خروج می کند، چیزهای ملینه چون اطراف کاسنی که کوفته و به روغن کنجد جوشانیده باشند ضماد نمایند تا زود بر آید بخار و درد نکند و اگر درین ضماد قدری آرد جو و خطمی اضافه فرمایند بهتر باشد. و بعده یعنی پس از آن برای تسکین درد و اندمال

قرحه مرهم کافوری گذارند و مردارسنگ و توتیا و برگ حنا
و قنبیل به روغن گاو سرشته مرهمی نیک است و استحمام
سود دارد برای تحلیل ابخره غلیظه و سهولت خروج او و
تکمید رطب ازین جمله است.

فصل شانزدهم: اندر سقطه و ضربه

او چند گونه است:

یکی، آن که با وی ورم گرم و تب و تفرق الاتصال و نزف خون هیچ نباشد.

علاج: چیزی که عضو را محکم کند چون مغاث و گل ارمنی و افاقیا و برگ سرو و صبر و ماش مقشر به آب آس ضماد نمایند و اگر آنجا فی الفور حجامت کنند مع الشرط نفع تمام دهد.

دوم، آن که ورم گرم و تب نیز یار یعنی همراه بود.

علاج: فصد کنند یا محاجم نهند و گل سرخ و عدس مقشر و گل ارمنی و مامیثا و صندل و فوفل ضماد نمایند و به حسب حرارت تب، مبردات دهند و ماش و برنج و نخود و عدس غذا فرمایند و بعد از زوال تب، جهت تقویت عضو، ریوند، یک ز و وفه و لک منقی و گل مختوم، از هر یک نیم جزو کوفته و بیخته از دو درم تا چهار درم به نقوع نخود بنوشانند و ضمادی که در اول گفته شد به عمل آرند.

فایده: مومیائی خالص خوردن و مالیدن، در کسر و وهن و خلع نفع تمام دارد و مع هذا بالخاصیت درد ضربه و سقطه را ساکن می سازد.

سوم، آن که بر سر افتد.

علاج: هر گاه سقطه و ضربه قوی بر سر افتد، به زودی فصد کنند از قیفال یا اکحل و بعده یعنی پس از آن به حقه نرم و به نقوع فوا که طبع را نرم سازند و گلاب و رغن گل و اندک سرکه در هم زده بر سر مالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در آب و قدری سرکه بجوشانند و اندک عود نرم کرده در آن آمیزند و طلا نمایند و سک و قصب الزریره با شراب همین عمل دارد. و چون سه روز از وقوع ضربه بگذرد، مغز سر مرغ خوراندند، فانها مع ما یغذی یقوی الدماغ و یقطع النزف العارض من حجه.

چهارم، آن که سقطه یا ضربه بر سینه و صدر افتد و بدان سبب رگی از اندرون بشکافد و نزف خون آرد.

علاج: کهربا، گلنار، گل ارمنی، خون سیاوشان و لک، اجزا برابر کوفته و بیخته شربتی دو درم به آب خرفه یا نقوع سماق و اگر ضرورت شود مقدار نیم نخود افیون اضافه نمایند یا تنها دهند، در حال خون را باز دارد و اگر در بدن امتلا بود فصد با سلیق بردوا مقدم دارند.

پنجم، آن که بر معده واقع شود و رگی منشق سازد.

علاج: تنقیه بدن کنند و بسد و کهربا با گلغند سرشته خوراندند و این ضماد استعمال نمایند، اقایا، گل سرخ،

مصطکی آس و سنبل، از ره یک پنج درم، زعفران صبر و جوزسرو، هر یک یک درم به آب لسان الحمل طلا سازند و سیب و به خوردن و کوفته بر معده نهادن سود دارد.

ششم، آن که سقظه و ضربه بر جگر افتد.

علاج: ریوند و فوه، هر یک پنج درم، لک مغسول و طباشیر، هر یک سه درم، همه را کوفته و بیخته و یک مثقال به گلاب با عرق کاسنی و به سکنجبین بدهند و این دوا ضماد نمایند، صندل سپید، گل سرخ و گل بنفشه، هر یک پنج درم، آرد جو، هفت درم، زعفران درمی، کافور نیم درم، به گلاب و روغن گل ضماد سازند و اگر جراحت نبود گل سرخ گل، پنج درم، سنبل مصطکی و دارچینی هر یک دو درم، آس سه درم، لادن دو درم، لادن را به روغن گل یا خیری حل سازند و جمله را به هم آمیزند و ضماد نمایند و مغاث و گل ارمنی و مورد اجزا برابر ضماد نیک است و خوردن ریوند یا جلاب نفعی عظیم دارد.

هفتم، آن که بر عضله افتد و آن را منفسخ سازد.

علاج: نخستین رادعات که ذکر یافته ضماد نمایند و بعد از آن که خون از انصباب باز ایستد، به طبیخ بابونه و اکلیل و تخم کتان و زوفای یابس و برگ خطمی و پودینه و مرزنگوش تنطیل نمایند و آرد جو و زوفای رطب و پودینه

کوهی ضماد سازند

فایده: فسخ عضله، عبارت است از تفرق اتصال که در وسط عضله افتد، خواه تفرق در طول بود خواه در عرض خواه یک جا بود خواه چند جا.

هشتم، آن که سقط و ضربه بر عصب افتد و بدان سبب بعض اجزای او از بعض دیگر متباعد گردد.

علاج: نخستین، مسکنات درد طلا نمایند و این دو نفع دارد: آرد ماش، ده درم، گل ارمنی، سه درم و نیم: صبر و زعفران و سک، هر یک درمی و نیم، به آب باران و گلاب و اندک روغن گل یا سوسن بسرشند و طلا نمایند و بعد از آن که ماده از ریختن بر عصب بایستد چیزی که درو ارخا و تحلیل بود به کار برند تا ماده که در آنجا باشد به تحلیل رود و آن چه بدین کار آید تضمید خطمی و بنفشه و اکلیل است و تدهین روغن نرگس و شبت و اقحوان.

نهم، آن که واقع شود سقطه و ضربه بر مفصل و آن را سست کند و احداث وهن و وثی در آن نماید.

علاج: روغن گل بر مفصل مالند و آس باریک سائیده بر آن گذارند و به عصابه بر بندند بستنی معتدل، و بدانند که الیه که به پارسی دنبه گویند و خرما هر دو کوفته یکجا بر نهادن و بستن در این باب نفع تمام دارد و ازله صلابت مفصل و

اعیا و ماندگی می‌نماید.

فایده: گاه باشد که از سقطه و ضربه، التوا و صلابت در
عصب پدید آید.

علاج: هر چه مزیل التوا و ملین صلابت بود ضماد نمایند
چون مرهم داخلین یا مقل به آب گداخته یا بیخ خطمی و
تخم مرو به میفخت سرشته با اشق و وقنه و فرفیون به دردی
زیت ممزوج کرده هر یک به حسب قوت و ضعف صلابت
به کار توان بست.

فصل هفدهم: اندر تدبیر کسی که او را به سیاط یعنی تازیانه یا به چوب زده باشند. و بدان سبب گوشت او زیر پوست از هم متفرق شود.

علاج: پنخش کنند به دست یا به پای تا اجزا گوشت هم به جای خود بنشینند و بعد از استواء لحم، بگیرند و خرقة کتان و سرد کنند و بر آن محل مضروب پیچند و هر چون که خرقة گرم شود، متبدل سازند و مرهم اسفیداج طلا کردن جهت تسکین درد و تبرید و توثیق و تشدید عضو نفع تمام دارد و بهترین علاج آن است که بعد از استوا گوشت، بگیرند پوست گوسفند که همان لحظه از گوشت او جدا کرده باشند و بر آن عضو مضروب پیچند و تا که خشک شدن آید بدارند، قال «جالینوس»: «ان اخذ جلد البکش من ساعه حین یسلخ فیوضع علی موضع الضرب ممن یجلد، نفعه اکثر من کل شی حتی انه یبیری اضرب فی یوم و لیله» و آنجا که به سبب ضرب خون زیر پوست بمیرد و محتبس گشته، باید که مغز نان و ترب ضماد فرمایند؛ «لان الخبر یلین و الفجل یحلل و یجلی»

فصل هجدهم: فی الکسر و الخلع و الوثی و

الوهن و الواهی

این فصل: مشتمل است بر چهار قسم:

قسم اول: درکسر

آن: شکستن استخوان است و شکستگی استخوان به نظر می در آید اگر تفرق در اجزای او بیشتر بود اما اگر تفرق کمتر بود و اجزا استخوان از یکدیگر اندک تر جدا شده باشند، نشان او آن است که چون دست بر آنجا مالند ارتقاع و انخفاض محسوس شود به لمس. علاج: در اول امر عضو را بکشند به نهجی یعنی به گونه ای ملایم تا هر دو سر استخوان برابر آید و راست کنند آن را و هر جزوی را به جایگاه ا و برند و چون عضو به هیأت اصلی آید به عصابه بر بندند بستنی که متعدل بود در نرمی و سختی «لان الربط الشدید يجعل العضو ضیق المسام و المجاری غیر قابل للغذا و کثیرا ما یودی عند ابطا الحل الی موت العضو و تعفنه و یضطر حینذ الی قطعه و الربط الرخو لا یحفظ المجبور و لا یضبطه حتی ینحبر علی شکل الطبعی» و اگر بعضی از آن به کشیدن معتدل راست نشود، هم چنان بگذارند و در کشیدن مبالغه نکنند و بیم خطر عظیم است در آن.

طریق بستن آن است که عصابه طویل به حسب عضو مکسور بگیرند و نخستین از آنجا که شکسته است در پیچند سه کرت یعنی سه مرتبه بعده یعنی پس از آن به طرف بالا هم چنان روند و عصابه دیگر بستانند و باز بر نفس کسر پیچند چهار کرت پس از آن به طرف پائینه پیچان فرود آیند و اگر کسر عظیم بود، عصابه سوم نیز بندند بدین نوع که از بالای عضو از آنجا که منتهای عصابه اولی است پیچیدن شروع کنند و تا اسفل العضو که نهایت عصابه ثانی است فرود آیند و باید دانست که عصابه بر نفس عضو محکم تر باید پیچند و بر مادونها نرم تا غذا باز ندارد و عصابه همواره باشد بعضی بلند و بعضی پست نشاید و عرض و پهنا هصابه ها به مقدار عضو مکسور باید، چنان چه عصابه سینه و پهلو به عرض یک وجب باید یا کم و بیش و عصابه ساعد و قاس، مقدار سه انگشت یا چهار انگشت و علی هذا القیاس و بعد از بستن عصابه ها، هر چا که کاواک و پست بود و رفاده ها گذارند به نوعی که تمام عضو مستوی و برابر شود و هیچ جا نشیب و فراز نماند و عصابه و رفاده نرم و پاکیزه باشد تا عضو را آسیب نرسد و بعد از وضع رفاید، به تخته بر بندند و این تخته ها را به تازی «جبایر» گویند و جبیره مفرد اوست و تخته از چوپ نرم چون چوب انار و بید و

امثال آن و همواره باید ساخت تا نیک ملزم گردد لیکن تخته را از آنجا که بر نفس کسر واقع می‌شود اگر اندکی غلیظ و پردازند بهتر است و تخته از هر چار جانب باید نهاد تا محافظت مسکور نماید.

چون از بستن جبایر فارغ شوند جهت ایمن بودن از ورم، فصد کنند اگر مانع ینبود و به مسهل خفیف طبع را نرم نمایند و تلطیف تدبیر فرمایند و بهترین غذا، مزوره چوزه‌های مرغ است و وردن یک مثقال گل ارمنی در جلاب جهت استقامت عظم مکسور نفع تمام دارد و مومیایی پارسی نیز سریع‌الاثراست.

اکنون بدان که جبایر را پیش از دو روز یا سه روز نباید گشود مگر ضرورتی افتد چنان چه درد بسیار کند و مادون الرباط سرخ شود یا خارش شدید آرد که درین صورت گشادن لازم است هر وقت که باشد عضو را بگشایند و زمانی در هوا بدارند تا که بیمار راحت یابد و اگر خارش رنج دهد آب نیم گرم که مفرط الحرارة نبود تنطیل نمایند تا رطوبت لذاعه به تحلیل رود و حدت ساکن شود و بعد از استراحت، عصابه‌ها را در گلاب و روغن گل و سرکه تر کرده باز بر بندند و نفع گلاب و غیره آن است که عضو را قوت دهد و فضلات لذاعه حکاکه را باز دارد و گاه باشد که

رنگ جلد و گوشت متغیر گردد و پوست‌ها بر خیزد و بدان سبب حاجت آید که بند بگشایند و هر گاه حال این بود، تخته نشاید بست و به ربط عصابه و رفاده کفایت کنند و آنجا که هفت روز بگذرد و درد و جز آن عارضه دیگر پدید نیاید و ایضا از عضو حرارت غریبه زایل شود، باید که در بستن عصابه‌ها سختی کنند یعنی به نسبت سابق محکم‌تر بندند: «لان الربط الشدیداً ضبط للمجبور من ان یزول و احفظ مع حصول الامن فی هذا الوقت من الحکة و الورمن اندرین صورت جبیره نباشد گشود مگر بعد از چهار روز یا پنج روز و اضماده جبر استعمال باید نمود و تغلیظ تدبیر باید فرمودک یعنی درین وقت تمام اغذیهرها گذاشته یعنی رها کرده و تنها اغذیه غلیظه لزجه باید داد جهت استواری شکسته، چون کهل و یا یچه و هریسه و بطون گاو و امثال آن، و زرده بیضه مرغ نیز مفید است.

فایده: در اواخر مرض که هنگام انقباد دشید است، عصابه سست باید بست و در هر بار که بندند سست‌تر کنند زیرا که سخت بستن دشید را منضغط می‌آزد و متکون شدن نمی‌دهد و نشان انقباد دشید آن است که بر عصابه و رفاده خون ظاهر شود، خواه این خون به نرف آید خواه به تشرح و مادام که دشید سخت نشود، هرگز عضو را حرکت قوی ندهند: «لان

الحركة تزعجه و تزیله عن موضعهن و هم چنان عضو مکسو را بر یک و تیره نهاده ندارند که اعصاب و عضلات سخت شده همان سان بماند و عضو از حرکت عصیان نماید: بلکه بعد از ظهور استحکام اندک اندک حرکت باید داد تا که صحت کلی رو نماید و کذلک در برداشتن تخته شتاب نباید کرد اگر چه گمان افتد که استخوان بسته شده، زیرا که ممکن است که دشید محکم نشده باشد و بدان سبب عضو کوز یعنی کج گردد از نایستن جبایر که او را قایم داشت.

بسیار باشد که ده روز یا بیست روز جبایر بسته دارند و هیچ مضرتی نرسد، لیکن احوط و اصواب آن است که در چند روزی می‌گشوده باشند تا اگر در لون جلد و حال لحم تغییر یابند به تدارک او پردازند و «صاحب ذخیره» گوید که تخته بیش از پنج روز نباید نهاد مگر آنجا که ترسند که عضو کوز شود یا آفتی بزرگ تولد کند و هر چه عضو شکسته بزرگتر بود، تخته دیرتر باید بیست لیکن رفاده‌ها بیشتر باید نهاد و گوش باید داشت تا عضو جنبان و آویزان نباشد و اگر در نایستن تخته خوفی افتد زودتر باید بست اگر چه روز اول باشد.

انتباه: استخوان شکسته باز نروید با هم مگر در سن طفولیت پس در غیر اطفال جز این نیست که بر حوالی آن

مکسور باذن خالقها لحمی یعنی چیزی التحام دهند از
 عضروف بروید همچون دشید و آن را شکسته را محکم دارد
 پس لازم است که صاحب او از هر چه خون را لطف کند و
 ماده و دشید را تحیل دهد پرهیزد چون حرکات قویه و
 جماع متعبه و خشم و هوای گرم و امثال آن.

بباید دانست آنجا که با کسر، ورم یار یعنی همراه بود،
 باید که نرد را در بعضی عصارهای سرد حل کرده طلا نمایند
 و هم چنان نابسته بدارند تا که آماس زایل شود و اگر آن را
 ببندند به غایت نرم باید بست و هر روز بلکه روزی دو بار
 باید گشود تا که ورم دور شود پس به عمل آرند آن چه
 تدبیر کسر است و آنجا که با کسر، گوشت هم کوفته شده
 باشد باید که بر لحم مرضوضه یعنی گوشت کوفته شده شرط
 زنند و خون برون آرند تا از فساد و تعفن و تاکل محفظ ماند
 و آنجا که کسر مع الجراحت بود باید که رفاده و تخته را از
 جایگاه جراحت دور دارند، یعنی جراحت را برهنه دارند و
 به حوالی او رفاده و تخته‌ها بر گذارند و بندند بر شکلی که
 موافق بود و قال «صاحب» الاسباب و العلامات: «لایغطی فم
 الجرح بل یشد عصابه علی فم الجرح عند شفه العلیا و یورب
 الی اسفل و اخری عند شفه السفلی و یورب الی اعلی لیصل
 الیه الدوا و یخرج عنه الصدید» و عصابه و جبیره را سخت

نباید بست تا از درد محفوظ ماند و بر دهن جراحی، پنبه کهنه می‌دارند تا زرداب بمکد و هم از ورم و اصابت هوا پناه دهد.

تخته‌ها و رفاده‌ها را باید هر روز یا یک روز در میان همی گشایند به حسب حاجت و جرح را به مرهم و ذرور که ذکر یافت تدارک فرمایند و اگر خوف حدوث ورم شود، رفاده به سرکه و گلاب تر کرده و سرد نموده حوالی جراحی نهند تا آماس باز دارد و در این حالت، مرهم از جراحی دور دارند خاصه در تابستان تا بیم عفونت نباشد و اگر جراحی بزرگ باشد یا در محلی باشد که گذاشتن تخته بالای او ضروری بود باید که هر دو طرف جرات رفاده نهند و بالای آن تخته گذارند به نوعی که به جراحی آسیب نرسد و مرهم در آن توان آورد و ریم و زرداب از آن توان برآمد، پس عصبابه بر تخته پیچند تا مگس و هوای سرد و گرم به زخم نرسد و آنجا که از عضو مکسور، مجروح خون سیلان کند باید که مر و کندر و دم الاخوین و صبر باریک ساخته بر جراحی پرا کنند و اگر بدن پر خون بود، از طرف مخالف رگ زنند و الا مایل سازند آن را به ربط جهت مخالف و امثال آن تا اثر دوا اسرع باشد.

آنجا که استخوان بکشند و شاخه‌ها از وی خیزد اما

پوست را شکافته برون نیامده باشد و در زیر پوست بود، نشان او آن است که چون دست بر آن گردانند از او آوازی آید همچون آواز خشخاش به شرطی که استخوان بسیار ریزه شده باشد و الا احساس پستی و بلندی اجزا عضو شاهد وی است و تدبیر این چنین مکسور آن است که نخستین به رفق و تدریج، شظایای مذکور را به جای خود نشانند از دست و بعده یعنی پس از آن نرم بر بندند تا درد شدید نیارد و اگر پاره‌ای از استخوان بر خیزد و درد شدید آید و به اصلاح دست به جای ننشیند باید که آن موضع را بشکافند، پس اگر این شاخها از استخوان جدا بود، آن‌ها را کشیده و برون آرند و اگر پیوسته باشد، قطع نمایند چنان چه گفته آید. و اگر استخوان ریزه ریزه باشد تمام ریزه‌ها برون آرند و بعد از اصلاح او، به علاج جرح و تدبیر کسر پردازند.

طریح قطع شظایای استخوان مکسوره آن است که نمود نرم را سوراخ کنند به اندازه شظیه و بر آنجا گذارند تا شظیه از سوراخ نمود برون آید پس پوستی هم بر آن شکل بالای نمود گذارند و شظیه را ازین نیز برون آرند و دست بر نهند و فرو نشانند به رفق چنان چه منشار به اصل شظیه برسد و او را از اصل ببرند و جهت این کار، اره باید باریک و تیز و لطیف‌تر از اره شانه‌سازان باشد.

بعضی مجبران، استخوان را به «برمهن یعنی ابزار سوراخ کردن سوراخ‌ها زده طو سپس قطع نمایند چنان چه در قروح گفته شد، و این از خطر خالی نبود، زیرا که ممکن است که سر برمه از استخوان در گذرد و به عضو سالم یا شریف که قریب او بود اذیت رساند و احتیاط درین آن است که صفحه‌ای نرم زیر استخوان دارند تا سر برمه از اندازه برون نرود و این نیز خالی از خطر نباشد، بالجمله، تا که قطع به منشار میسر آید برمه را کار نفرمایند.

فایده: انجبار هر عضو مکسور را معتادی نهاده‌اند چنان چه بینی در ده روز بسته شود و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد و آن چه بدان ماند در سی روز یا چهل روز و استخوان ران در پنجاه روز و باشد که در سه ماه یا چهار ماه بسته گردد و بدانند که چون معتاد انجبار در گذرد و عظم بسته نشود، از دو حال خالی نباشد:

یکی، آن که ماده فاسد در آنجا بود که منع انعقاد دشید نماید و تدبیر او آن است که آن موضع را به ناخن بخارند به تدریج و به کف دست بمالند تا آن محل که گرم شود و ماده بد و خون فاسد ضعیف که در آنجاست تحلیل پذیرد و خون صالح قوی بدانجا آید و انعقاد دشید نماید و دیگر ریشه‌ها عسر البر را نیز بدین طریق به سازد.

دوم، آن که عملی به وقوع آید که در انجبار نمی‌شاید و آن اقسام است، چنان چه آب بسیار بر عضو مکسور ریختن و بند را زود زود گشادن و عضو را پیش از استحکام حرکت دادن و رفاید و عصابه بیسار و ثقیل یا سخت بستن و طعام‌های لطیف که خون لطیف از وی تولد شود وق ابل تعقد دشیذ نباشد خوردن و تقلیل غذا نیز از این جمله است و پاره‌های استخوان در عضوی ماندن این همه که گفته شد از اسباب بطو و دیری انجبار است و تدبیر وی، ترک و ازاله سبب است بعده یعنی پس از آن آنجا که قلت غذا و لطافت او سبب باشد، اغذیه مغلظه دهند و جهت جذب غذا بر عضو مکسور تکمید کنند.

انتباه: استخوان مردم صفراوی و خشک مزاج، دیر می‌بندند، زیرا که خون اینان لزج نباشد و از اینجاست که طعام مکسور العظم، هریسه و پایچه و کعک و امثال آن هر چه غلظ و لزج باشد مقرر ساخته‌اند. گاه باشد که استخوان شکسته چون بسته شود، تعقد و صلابت در آنجا باقی ماند و باشد که آن تعقدا اذیا دهد و از حرکت و اکثر اعمال منع نماید، خاصه اگر قریب به مفاصل باشد و اگر ایذا ندهد، از آن که قبح هیئت لازم وی است نیز ازله او ضروری است.

علاج: اگر آن تعقد متحجر نشده باشد و قریب العهده بود

به انعقاد باید که قطعه‌ای سرب با ادویه که قابض و عاصر بود بر آن گذارند و به رباط قویه محکم بندند تا که به تحلیل رود و اگر متحجر شده باشد و بعید العهد بود از انعقاد باید که چربی‌ها و مغزها و روغن‌ها و مرهم‌ها بر صلابت نهند تا که تعقد نرم شود و تنطیل به آب گرم نفع دراد و این ضماد جهت تلیین سودمند است بگیرند لبنی و قنه و جاوشیر و اشق و مقل و مانند آن و به روغن‌های گرم و چربی بط و مرغ حل نمایند و نه نیبذ آمیزند و استعمال نمایند و اگر به جای روغن‌ها دردی آنها داخل نمایند بهتر باشد خاصه عکر الزیت.

فایده: اگر استخوان کوز یعنی کج بسته شود یا بعد از بستن کوز گردد و خواند که آن را بشکنند و راست بندند، تدبیر او آن است که نخست به ادویه ملینه که در تعقد ذکر یافت آنجا را نرم گردانند و دنبه و دردی روغن زیت مالیدن و در آبز نشتن و دنبه گداخته و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه و مغز تخم بید انجیر ضماد کردن در تلیین دشیزد و تعقد اثر تمام دارد بالجمله، هر گاه دشیزد نرم گردد، عضو را جنبش دهند و استخوان را بشکنند و راست کرده بر بندند. و اگر جراحت شود آن را نی رعایت کنند چنانچه گفته شد و بسیار باشد چون عضو را نرم کنند چنانچه باید

و بکشند خود به خود به جا می‌آید بی‌آن که بشکنند و این اسلم باشد و تا که بدین طریق استوای عظم میسر آید، زنهار در پی شکستن نشوند، لان فی التکسیر آفات. و چون شکسته بر بندند و احتیاط ورزند که باز کوزه نگردهد.

قسم دوم: در خلع

او آن است که استخوان از حفره که در آن با دیگر استخوان مرکب است به میانجی یعنی به توسط آن به هم ترکیب یافته‌اند مفصل بتامه از آن حفره برون آید و علامت وی آن است که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مگاک و گوی فاحش ظاهر شود و حرکت بندگاه باطل گردد و چون عضو مخلوعه را به عضو دیگر جانب که مشابه او باشد قیاس کنند تفاوت پیدا باشد در طول و قصر و استقامت و اعوجاج و تمکن، اما اگر خلع در مفصل بازو و ران باشد معرفت آن مشکل است جهت عدم ظهور تفاوت بین «لان راس العضد اذا انخلع یدخل فی الابط و ایظهر فیه الاعوجاج ظهورا بینا و لا التور و لا الغور و لا فقد جمیع الحركات و لا کثیر مخالفه بینه و بین الاخت و قس علیه خلع مفصل الورك»

بالجمله، خلع هر عضو را علامتی و تدبیری علیحده است چنان به نوع جدا جدا گفته آید بعد از ذکر علاج کلی که

مشمول است جميع انواع را.

علاج: هر گاه عضوی منخلع شود و مانعی نبود و ترسند که ماده به سبب الم به جانب آن عضو خواهد ریخت، نخست فصد کنند خاصه رگی که بدان عضو متصل باشد و یک مثقال گل ارمنی در جلاب قند و گلاب بخوراند و طبع را به فلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمرهندی و آب لبلاب یا به آب فوا که با شکر آمیخته بگشایند و غذا مزوره به روغن بادام فرمایند تا از تب و آماس محفوظ ماند پس نظر کنند که خلع بسیط است یا مرکب به جراحت به آماس یا به قرحه، اگر مرکب بود نخست قرحه و جراحت و آماس را علاج کنند بعده یعنی پس از آن خلع را خاصه اگر خلع در بندگاه بزرگ بود اما اگر در عضوی بود که به آسانی به جای باز شود بی درد، به جای باز برند و به جراحت و ورم ملتفت نگردند.

تدبیر به جای باز بردن آن است که آن عضو را به آهستگی اندک اندک بجنبانند راستا و چپا پس به تدریج بکشند تا به جای نشیند و بسیار باشد که چون به جای بنشیند آوازی کند که بدان معلوم کنند که به محل خود قرار یافت و بعد از آن که عضو به موضع خود رود آن را بر بندند تا باز بر نیاید، اما اگر از بستن درد شدید آرد، بند بگشایند و

عضو را هم چنان بدارند به احتیاط و نشاید که به حقه خشک بر بندند، زیرا که بیم باشد که آنجا گرم شود و آماس تولید کند پس اولیتر آن است که مغاث و گل ارمنی به آن برگ مورد بسرشند و خرقة بدان آلاینند و سرد ساخته بر بندند و آرد جو به آن مورد نیز ضمادی نیک است و عصابه را سخت نباید بست و از سه چهار کرت زیاده نییچند.

فایده: هر گاه در کسر و خلع، گوشت و پوست نیز جدا شود باید که آن گوشت و پوست بازده شده را ببرند و آن جای را به روغن زیت گرم کرده داغ دهند تا استخوان را فاسد نسازد، چنان چه آورده اند که در زمانی مردی را بر دوش او سنگی افتاده و پوست و گوشت از وی باز شد و استخوان بازو برهنه گوشت و پوست را به جای خود باز نهاد و ببست، پس آن گوشت گنده شده و بدان سبب استخوان هم تباده و سبزگشت و آفت قوی تر از خلع روی نمود.

علامت و علاج که به حسب هر عضو مخصوص است به نوعی جدا گفته می آید: نوع اول: در خلع فک که به پارسی منه گویند و علامت او آن است که دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشد.

علاج: یکی از فرمایند که سر او بگیرد و اگر چه دهان باز است بیشتر بگشایند و منه را سست دارد و طیب، منه را

گرفته به آهستگی بجنابند و به چپ و راست برد و به جای بنشانند و اگر از پس پشت بیمار نشینند طیب و منه او را به سوی خود کشد و به بالا آرد و به جای نشاند بهتر باشد و اولی آن است که نخست به حمام برند و روغن بنفشه بادام بمالند و آب گرم ریزند تا عضو نرم شود و بعده یعنی پس از آن به جای باز برند و بدین طریق آسان به جای نشینند.

نوع دوم: در خلع ترقوه: یعنی چنبر گردن، و علامت وی آن است که آنجا ماک ظاهر شود و دست به سر نرسد.

علاج: آن را به دست راست کرده به جای برند و ببندند.
 نوع سوم: در خلع مکتب، یعنی دوش و این بندگان است که بر آمدن و به جای رفتن او آسان بود و علامت او آن است که در بغل نتو و بلندی مستدیر در یابند اگر به انگشت تفحص نمایند و سرودش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موفق آن دست از پهلو دور ایستد و به هیچ حال به پهلو نرسد مگر به سختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد. دست و بازوی او بگیرد طیب و انگشت میانین از دیگر دست در بغل افکند و مهره استخوان بازو بدان بردارد به قوت تا به جای رود و اگر بیمار همان لحظه که بند جدا شود قوت کند و دست در بغل خود در آرد، مهره به جای نشیند فی الفور، اما آنجا که روزی چند

گذشته باشد و مفصل سخت گشته، باید که به حمام برند و روغن و آب گرم به آن ریزند تا نرم شود پس بفرمایند که بر پشت خسبد و گروه از پوست یا پشم یا از پنبه که صلب نبود در بغل او نهند و بعهده یعنی پس از آن طبیب پاشنه خود را بر گروه نهد و دست او را به سوی خود کشد تا به جای رود.

نوع چهارم: در خلع مرفق، و این مفصل بی آسیب قوی جای نگذارد یعنی از جا در نرود و بعد از خلع به دشواری به جای رود، و علامت او ظاهر است هم به حس بصر و هم به لمس.

علاج: بفرمایند تا کف دست را گشاده دارند و ساعد او بگیرند و نگاهدارند و بخلاف کشیدن آن می کشند تا بیمار کشیده نشود و او به جای نشیند و چون به جای رود و دست بر دوش برسد، بربنندند به اعتدال.

نوع پنجم: در خلع بندگاه ساعد و انگشتان دست. علاج: به رفق همی کشند تا شکل درست همی شود و استخوان به جای آید پس بربنندند.

نوع ششم: در خلع مهرهای پشت و گردن: و این مهلک است: زیرا که نخاع را فشرده می سازد.

علاج: او را به هر دو زانو بردارند و به رفق دست درو

مالند. و «بقراط» جهت خلع مهرهای پشت این تدبیر مقرر کرده که: بگیرند تخته‌ای به اندازه بالا و پهنای علیل یا دوکانی سازند بدان مانند یعنی شبیه آن و بالای آن تخته یا دکان یعنی چبوتره بستری نرم اندازند و علیل را به حمام برند تا اعضای او نرم شود پس برون آرند و بفرمایند مریض را که بر شکم تکیه نماید و دستاری یا فوطه محکم دوبار بر سینه او پیچند و کناره آن را از بغل برون آورند و میان کتف بند کنند و دستار دیگر بگیرند و هر دو پای مریض از بالای زانو بر بندند و آنجا که بن ران‌هاست بند نمایند و کنار دستار به چوبی که بر شکل دسته‌هاون بود هر دو کناره را بدین چوب‌ها محکم سازند و بفرمایند که تا به قوت به سوی خود کشد و هر دو کف دست بر آن مهره نهند و قوت کنند تا به جای رود و طریقه استرداد مهره گردن آن است که مریض را به قفا خوابانند و سر او بکشند و مهره بمالند تا به جای رود. و ضماد قوی از ماش و گل ارمنی و صبر و مغاث و زعفران و گلاب و زرده تخم مرغ سازند.

نوع هفتم: در خلع مفصل ورک: یعنی سرین. و علامت ب رآمدن بندگان ران آن است که اگر به سوی اندرون منخلع شود، پای مووف نسبت به پای دوم درازتر گردد و زانو و بندگان بن ران دو تو نگردد و بیغوله ران، برآمده و آماسیده

نماید؛ زیرا که سر استخوان در بیاوله ران آمده باشد. و اگر انخلاع به طرف برون رود، پای مذکور کوتاه بود نسبت به دوم و بیغوله ران در مغاک رود و هم در برابر او آماسیده نماید، زیرا که سر استخوان ران از آن جانب آمده باشد.

علاج: پای را بکشند و راستا و چپا بجنبانند تا سر استخوان به جای آید پس نگهدارند و ضماد گذارند و ببندند بگیرند و نواری نرم و یک سر نوار همچون رکیبی سازند و پاس او را در آن رکاب کنند و آن نوار بر ساق و ران او بندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و به سوی پشت و زی بغل او در آورند و بند کنند تا پای نتواند کشید و مهره رانت از جای بر نیاید.

نوع هشتم: در خلع رکه: یعنی زانو

علاج: بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاه دارد و دیگری دست در بغلهای او افکند و نگاه دارد و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد او را نگاهدارند و بر بالای می شکنند و طیب ، دست بر بندگان دارد تا چون استخوان برابر جای خویش آید و خود به خود به جای نشینند، د رحال (یعنی فوراً) ببینند و ضماد گذارد.

نوع نهم: در خلع کعب؛ یعنی شتالنگ.

علاج: بکشند تا به جای رو و اگر تما از جای برون آید و زود به جای نرود، باید که چوبی به زمین فرو برند محکم و بیمار را بیارند و به قفا بخوابانند چنان که این چوب میان هر دو ران او باشد و کرباسی بدین چوب بندند تا چون پای را بشکنند. بن ران از چوب اذیت نیابد پس قدم او بگیرند و به قوت تمام بکشند و کی مرد دیگر کشیده دارد تا که به جای آید پس ضماد گذارند و بر بندند و بند، چنان باید که به کف پای فرود آید و بر بالای شتالنگ بند کند.

فایده: بندگاه انگستان پای که از جای بیرون آید، به کشیدن به جای باز شود همچون بندهای انگستان و هر گاه بندها به جای باز شود لیکن سختی و ناهمواری آن جا بماند به داروهایی که در علاج آماس صلب ذکر یافت تدارک نمایند.

قسم سوم: در وشی

بفتح و او و سکون مثلثه و به آخر تحتانی است در لغت عام و صحیح آن است که به جای تحتانی همزه است و وشی آن است که استخوان از مفصل بر آید اما نه بتامه زیرا که اگر بتامه از جای بر آید خلع خواند و علامت او آن است که در مفصل کاواکی پدید آید به حساب کثرت و قلت خروج مفصل و از جانب دیگر نتو و بلندی محسوس گردد و بعضی

حرکات ممکن بود از آن عضو مع التعضر.

علاج: اگر استخوان از جای کمتر برآمده باشد، روغن گل بمانند و برگ مورد نرم کوفته بر آن پاشند و به اعتدال بر بندند و مغاث و خطمی به زرده بیضه طلا نمایند و اگر بیشتر برآمده باشد ادویه قوی تر ضماد سازند چون برگ اثل و برگ سرو و برگ بید و سک و گل سرخ و گل ارمنی و اقاویا و خطمی و ماش و اکلیل و صندل سرخ، و اگر با ورم بود ماش و گلنار و اقاویا و فوفیل و مغاث به سپیده بیضه طلا نمایند.

قسم چهار: در وهن و وهی

و این هر دو مترادفاند، یعنی به یک معنی آیند و آن، آن است که به استخوان و پایچه‌ایی که محیط وی است از گوشت و رباط و جلد و جز آن، درد و کوفتگی لاحق گردد بی آنکه استخوان از جای بلغزد یا بر آید و علامت او آن است که در آن عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار.

علاج: آن چه به علاج و ثی خفیف به کار آید اینجا کفایت نماید.

انتباه: هر گاه در وئی و وهن ترسند که ورم خواهد افتاد

باید که به زودی فصد کنند بعده یعنی پس از آن به علاج او پردازند.

فایده: گاه باشد که به مفصل حالتی افتد که از مقدار طبیعی درازتر گردد به سبب انصباب رطوبات زاید و استرخای اعصاب و روابط و این چنین عضو، زودتر منخلع گردد.

و علامت استرخای مفصل آن است که عضو آویزان نماید و چون آن را از دست بردارند یا بیمار خود بر چیزی آن را قایم کند به قدر طبیعی باز گردد به غیر تکلف و باز چون بگذارند به قدر عارضی رجوع نماید و ایضا خاصه وی است که در مفصل کاواکی پیدا آید و باشد که این کاواکی به مثابه بی بود که انگشت در آن توان درآمد.

علاج: عضو مسترخی را در آن سو گردانند تا به مستقر خود نشیند و به همان هیئت بدارند و چیزهای مقوی قابض مشدد چون ماز و و گلنار و افاقیا و امثال آن به ادویه مسخنه و مجففه چون قسط و اشنه و قدری جندبیدستر مرکب سازند و ضماد نمایند و عضو را به همان هیئت بدارند بسته یا نایسته آن چه مناسب داند تا که استرخا زوال پذیرد و مفصل قوت گیرد و در این مرض، جوز السرو و ابهل و همه آن چه در فتق ضماد نمایند نفع دارد.

فصل نوزدهم: در تدبیر مسموم به سیبلیه کلیه

و طریقه احتراز از آن

هر گاه بدانند که شخصی زهر خورد، فی الحال قی فرمایند پیش از آن که قوت زهر در بدن منتشر گردد و آب نیم گرم و روغن کنجد با مسکه بسیار نوشانند تا قی همی کند و اگر قی به فراغت نیاید شبت بجوشانند و قدری بوره یا نم در طبیخ آن حل کنند و روغن کثیرالمقدار آمیخته بدهند تا قی تمام تر آید و اگر جوزالقی نیز با شبت بجوشانند قویتر باشد بالجمله هر چه برای قی دهند بیشتر باید داد که قی به فراغت آرد و اگر هم نیارد قوت زهر را خود خواهد شکست و چون قی به حسب مدعا کرده شود شیر تازه خاصه از گاو باشد بخوراند هر قدر که تواند خورد زیرا که شیر در ابطال قوت زهر اثر تمام دارد و اگر خوردن شیر نیز قی آید به غایت نیک باشد و مسکه و روغن گاو گداخته حکم شیر دارد در دفع زهر بلکه گفته‌اند که از شیر اولیتر است و لعاب تخم کتان و پیه بط گداخته سودمند است و تریاق کبیر و مشرود یطوس و امثال آن سریع‌الاثراست و تریاق طین مختوم اگر فی الفور داده شود معده را از زهر پاک کند و آنجا که از معاجین گرم حرارت پدید آید یخ و روغن باید داد و قی باید فرمود و قطعاً مسموم را خفتن ندهند و به هر تدبیری که

ممکن باشد بیدار دارند و اگر طعام خواهد، غذای لایق بخوراند شکم سیر تا بسیاری طعام بر آن زهر غلبه کند و باشد که قی آسان آید جهت امتلای معده.

این همه گفته شد تدبیری است کلی شامل جمیع اجناس سموم را.

هر گاه به نوعیت یا شخصیت آن زهر اطلاع شود باید که از آن چه مضاد او بود تدارک نمایند: اما معرفت نوعیت آن است که بدانند که زهر از ملتهاب و حادات است یا از مخدرات پس اگر از ملتهبات بود به کافور و گلاب و گشنیز و مانند آن که سرد و دافع سم بود معالجه نمایند و اگر مخدرات باشد به چیزهایی گرم نافع چون سیر و جز آن تدارک فرمایند و آنجا که به شخصیت زهر علم شود مثلاً بدانند که مردار سنگ است یا افیون یا چیزی دیگر، پس آن چه مخصوص بدان باشد استعمال کنند چنان چه به تفصیل گفته شود انشاءالله تعالی.

استدلال بر آن که کدام زهره خورده از چند وچه توان کرد:

یکی، آن که دهند ببینند و اکثر آن است که هر چه خورده شود بوی او از دهن می آید.

دوم، آن که نظر برقی کنند و اغلب آن است که آن چه

خورده باشند و مدتی نگذشته بود در قی برون آید و بر آن چه از بو که در قی است نیز توان یافت.

سوم، آن که نظر بر اعراض گمارند، مثلا اگر لذع و تقطیع و مغص آورد باید دانست که زرنیخ یا سیماب مقتول یا مانند آن چیزی از اکالات است و اگر التهاب تشنگی و حمرت وجه و زردی چشم و بوی دهان و کثرت عراق احداث کرده توان دانست که چیزی گرم و خشک است مثل فرفیون و امثال آن، و اگر سیات و خدر و ثقل بدن و زبان و ثقل اطراف پیدا کرده باید دانست که چیزی سرد و خشک و مخدر است مثل افیون و بنج و مانند آن و اگر سقوط قوت و غشی مفرط و بدول و عرق سرد و سقوط و توانر نفس ظاهر نموده توان دانست که زهر قاتل است و به جوهر خود ضد مزاج انسانست.

فایده: هر گاه به سموم غشی افتد و حدقه او منتقلب گردد و سیاهی چشم او برود امید خلاصی نباشد و دوا سود ندهد و همچنین وقتی که چشم‌ها سرخ باشد و زبان برون آید و نبض سازقظ شود و عرق سرد جاری گردد نشان بدی احوال بود و تا که بدین مرتبه نرسیده، غنیمت دانسته در علاج پردازند که امید نجات بیشتر است.

بباید دانست که از هر زهری در عضوی از اعضا نکایت

مخصوص است پس واجب است که به حسب او در تقویت آن عضو بکوشند تا از اذیت او سالم ماند مثلا اگر اضطراب در اسفل بطن بود به شافه یا حقنه نرم بگشایند و اگر در معده باشد به ادویه ملایم تلیین شکم فرمایند و اگر یرقان افتد ادویه و اشربه که مخصوص است به جگر بدهند و اگر خفقان و غشی آرد بدانند که به دل ضرر کرده به تقویت دل مبالغه نمایند و اگر تشنج آرد به دماغ ضرر آرد به تقویت دماغ کوشند و اگر در موضعی از بدن لهیب و حمرت آرد طحلب و صندل سرد نموده آنجا گذارند تا خدر گردد اما به شرطی که از اعضای رئیسه دورتر بود و آنجا که این حمرت در جلد قریب به عضو رئیس یا شریف باشد، زنهار ضمادی سرد بر آن استعمال نمایند و اگر از شرب زهر سردی ظاهر شود در عضوی آن را گرم سازند.

طریقه احتراز از خوردن زهر آن است که هر جا این خوف باشد خود را از آن صحبت دور دارد و از اشربه و اغذیه که بسیار ترش و شور و شیرین و تیز بود پرهیزد زیرا که طعم زهر درین چیزها کمتر محسوس می گردد و تا ممکن باشد طعام که در آن خوف بود نخورد و اگر در این چنینین محل خوف حاضر شود و طعام آنجا خوردن ضروری بود باید که شکم سیر بود و گرسنه و تشنه نرود زیرا که در

حالت گرسنگی و تشنگی طعم داروی زیانکار و زهر نابه کار پوشیده بود و مدرک نشود و ایضا در خلو اثر زهر زود در گذرد در رگها و به دل رسد به خلاف آن که معده و رگها از طعام ممتلی بود که در این وقت زهر را نیابد و وقت آن نخست بر طعام آید و شکسته شود خاصه اگر طعام، مضاد آن زهر باشد و اندر محل خوف پیش از طعام و بعد از آن به حسب فرصت واجب است که ادویه که دفع مضرت سم نماید به کار همی برند تا اگر چه زهر خورده شود عمل او ضعیف باشد مثل مشرویطوس و تریاق طین مختوم و مانند آن و انجیر و فندق یا نمک و پودینه و آب جوز و برگ سداب سود دارد و این دوا مفید است چار مغز مقشر، یک جزو، نمک کوفته و سداب هر یک سدس جزو انجیر سفید آن مقدار که دوا در آن خمیر شود به قدر حاجت با شربت سداب بدهند.

فصل بیستم: اندر بیان ادویه سمیه و سموم

بمعنه علامات و معالجات آن

از آن که بعضی از آن معدنی و بعضی نباتی و بعضی حیوانی است، این فصل به سه قسم ذکر کرده‌اید.

قسم اول: در معدنیات

زیبق یعنی سیماب اگر زنده خورند، اکثر آن است که ضرر نکند زیرا که در حال یعنی فوراً برون آید، اما آن چه مصعد و مقتول بود خوردن او درد باطن و ورم تن و مغص شدید و گرانی زبان و تثقل و حبس بول آرد.

علاج: آب عسل و بوره نوشانیده قی فرمایند و هم بدین‌ها حقه نمایند و سه درم مر به آب عسل چند کرت یعنی چند مرتبه بدهند و بعد از آن، شیر و لعاب تخم‌ها و مر فایده دارد. و تقویت دل به ادویه و اغذیه مناسبه ضروری است و آن چه در شرب مردار سنگ گفته آید نفع دارد و اگر زیبق زنده در گوش رود، تشنج و درد شدید و اختلاط عقل و ثقل در آن جانب پدید آید و بسیار است که به سخته و صرع انجامد. و تدبیر اخرا و آن است که میل رصاص در گوش کنند تا سیماب بر آن بچسبد و برون آورند.

مردار سنگ: از خوردن مردار سنگ بدن آماس کند و غده

محکم بر آن پدید آید و قولنج و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و روده ظاهر شود و گاه اطلاق آرد به افراط که منجر به تشنج و جراحت امعا گردد.

علاج: به طبیخ انجیر و شبت و بوره قی فرمایند چند مرتبه و به جوارش مسهل و حقنه قوی طبع را بگشاند و سه درم مر و دو درم سنبل به چهار نوبت دادن به عسل مفید است و زنجبیل مرنی و تعریض به حمام یا به ادویه و ادرار بول سود دارد و غذا، نخود آب به گوشت مرغ سازند و یک درم فرقیون و نیم درم فلفل به عسل عرق آرنده است و تخم کرفس و افسنتین و مر، اجزا برابر به مقدار دو مثقال به آب کرفس ادرار بول می نماید.

براده رصاص: از خوردن وی، همان اعراض پدید آید که از مردار سنگ و علاجش چون علاج مردار سنگ است.
 اسفیداج: خوردن او سپیدی زبان و سرفه و فواق و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد معده و اختلاف عقل آرد.

علاج: به آب عسل و انجیر قی فرمایند و جهت اسهال، ربع درم سقمونیا به آب عسل دهند و حقنه حاده به عمل آیند و به شربت افسنتین ادرار بول نمایند و منع خواب و خوردن مسکه نفع دارد. که به پارسی مرگ موش گویند

خوردن او قولنج و اختناق و خشکی دهان آرد.
 علاج: آن چه در اسفنداج به کار آید به عمل آیند و
 ماءالعسل و اشیای لعابیه و آب خطمی تر و شیر سبوس
 بدهند و اگر سحج پیدا کند به علاج سحج پردازند.
 شنجرف و شک: اعراض این هر دو مثل اعراض زیبق
 مقتول بود لیکن ازینها اسهال افتد.
 علاج: به تدبیر زیبق قیام نمایند و شوربای چرب فایده
 دارد.

زنجار: یعنی زنگار، خوردن او تب و سوزش حلق و
 جراحت معده و قی حادث کند.

علاج: آن چه در شرب زرنیخ گفته آید به کار برند.
 براده آهن و خبث: خوردن نخاله آهن و چرک وی، درد
 سر و خشکی دهان و درد شکم آرد. شیر تازه وافر نوشانند تا
 اسهال کنند پس روغن گاو و مسکه دهند و پیوسته
 روغنهای مرطب چوب و روغن گل و بنفشه و بید به سرکه
 آمیخته بر سر نهند و سنگ مغناطیس باید داد تا هر چه
 پراکنده بود جمع آید. بعده یعنی پس از آن تدبیر اسهال
 نمایند و باشد که بدان حاجت آید که هر روز یک درم
 مغناطیسی باید داد و پس از آن شور بای چرب به روغن گاو
 باید خورانید تا اسهال کند و تا که آهن در معده است، قی

نفع تمام دارد.

زرنیخ و نوره: خوردن زرنیخ و آهک بسیار سحج و جراحت روده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر بول و سرفه و برد اطراف آرد و دیگر اعراض که از زیبق مقتول و آب صابون و زنگار افتدا حداث نماید و درآمدن غبار آهک در حق نیز قایم مقام خوردن نوره است.

علاج: آب گرم و جلاب به روغن بادام و مسکه و روغن گاو و چند کرب یعنی چند مرتبه دهند تا آید و بعده یعنی پس از آن کشک جو و کشک گند و برنج و قدری از تخم کتان با عسل بخوراند و آب خبازی و عسل سود دارد و بعد از آن شیر تازه و مسکه و العبه و شوربای چرب مفید است. زاج و شب یمانی: خوردن اینان، سرفه شدید که منجر به سل بود احداث کند.

علاج: شیر و مسکه با قند دهند و شربت بنفشه در آب کشک جو به روغن بدام خوراند و زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسباناخ غذا فرمایند.

آب سرد: خوردن آب سرد بر نهار و بعد از حمام و جماع، استسقا و فساد مزاج جگر آرد.

علاج: دوا الکرکم و دوا اللک و شربت دینار دهند.

قسم دوم: در نباتات

بیش: حاد و کشنده است و خوردن او، ورم لب و زبان و تواتر نفس و غشی و دوار و صرع و سقوط قوت آرد و اگر آدمی از آن خلاص یابد به دق و سل مبتلا باشد.

علاج: به تخم شلغم قی فرمایند و مثلث و روغن بسیار دهند و به کرات قی باید یا نفع حاصل آید و طبیخ شاه بلوط که درو یک درم دوا المسک یا نیم دانگ مسک فقط حل کرده باشند سودمند است و تریاق کبیر و مثرودیطوس و فاذز هر حیوانی مجرب است و از جمله تریاقات که اثر عظیم دارد پوست بیخ کبر و روغن گاو است و حیوانی که آن را «پیش موش» گویند جلیل النفع است.

قرون السنبل: خوردن او سیاهی زبان و بول الدم و اعراض سرسام آرد.

علاج قی: فرمایند به آب صعتر یا روغن گاو و بنفشه. و بعد از تنقیه کافور به گلاب و قرص کافور را با دوغ گاو و آب خیار و لعاب بهدانه و اسبغول و آب انار و شیره آد پس آب صافی نمایند و مغز نارجیل در آن آب مانند صندل بسایند و طلا نمایند، حرقت و گرمی فی الفور زایل کند و صندل سپید و سرخ طلا کردن سود دارد و سرگین گاو میش نازانیده مالیدن که همان ساعت از شکم برآید، گفته‌اند که اثر تمام دارد و چون خشک شود به دوغ غسل کنند و آنجا

که بدن ممتلی و مستعد عفونت باشد و آماس قوی بود، بدین تدبیر زوال نگیرد و باید فصد کنند و مسهل دهند تا بدن از کفیدن یعنی ترکیدگی محفوظ ماند و در جمله حال، فصد فایده دارد و زود ازاله ورم می نماید.

مویزج: اعراض او مثل اعراض ذراریح بود.

علاج: مثل علاج ذراریح باشد.

سداب: تناول او، سوزش و لذع و تب دق آرد.

علاج: بعد از قی و حقنه تریاق فایده دارد.

ثافسیا و دفلی: خوردن اینها، سوزش حلق و معده و سرخی وجه و احتباس بول و براز و ورم زبان و قراقر و نفخ شکم و تنگی نفس و غشی آرد.

علاج: بعد از قی به شیر تازه غرغره فرمایند و کشک جو به روغن گل نوشانند و چندیدستر به سرکه و عسل به خاصیت سود دارد و تخم سداب نیز به خاصیت مفید است و شیر و مسکه نافع است.

خریق ابیض: خوردن او اسهال و خناق و خفقان و مغص و حرقت بول و باد در شکم آرد.

علاج: شیر و مسکه و روغن و پنیرتر با عسل دهند و شوربای چرب مرغ فربه خورانند و به ربوب قابض دفع اسهال نمایند و به ارزن گرم تکمید شکم فرمایند.

جندبیدستر: خوردن او سرسام آرد: خاصه اگر سیاه بود.
 علاج: به طبیح شبت و سپستان قی آرند و عقب او شربت
 لیمو و دوغ ترش و شیر خر و آب سیب و به و فادزهر
 دهند و حماض و اترج و لیمو تریاق وی است.
 عنصل: خوردن او درد اندرون و درد سینه و اسهال خون
 آرد.

علاج: شیر خرفه و آب فوا که قابض و شیر به آهن تف
 داده و تخم مرغ نیم برشت بدهند و جمله آن چه مانع اسهال
 خون بود و لعاب بهدانه نفع دارد.

قشر برنج: خوردن او، ورم زبان و درد معده و روده آرد.
 علاج: آن چه در تدبیر اکل ذراریح در قسم ثالث گفته آید
 به کار برند.

راوند چینی: گاه باشد که خوردن او اسهال مفرط و
 اضطراب آرد.

علاج: قی فرمایند و شیر تازه و مسکه دهند و رب سیب
 و به و به آب سرد غسل کردن و آب سرد بر سرریختن و
 تریاق کبیر و فادهر سودمند است.

روغن ها و مغزها: خوردن روغن ها و مغزهای متغیر گاه
 باشد که غثیان و غشی و حرارت آرد.

علاج: شیر تازه دهند و قی فرمایند و شربت لیمو و شیر

خرفه نوشانند.

کندش و آب قثا الحمار و غاریقون سیاه و تربد زرد: هر گاه در استعمال این چیزها افراط نمایند، غثیان و قی شدید و خناق و غشی و عرق سرد آرد.

علاج: به حقنه حاد طبع را فرود آرند و آنچه در هیضه به کار آید استعمال نمایند و تریاق و فادز هر و آب گرم و شیر سود دارد و اگر زمان خوردن قری بیود و بهنوز در معده باشد به قی مدد نمایند.

افیون: خوردن او، سبات و گرفتگی زبان و خدر و غور چشمها و خاریدن جلد و عرق سرد و ضیق نفس و تاریکی چشم آرد و بوی او از دهن آید و قدر دو درم از وی کشنده بود.

علاج: به طبیخ شبت و ترب و عسل و نمک قی فرمایند و به حقنه حاد طبع بگشایند و تریاق و مشرود یطوس دهند و اگر نباشد حلتیت به آب عسل که درو دارچینی کوفته بود باید داد و تریاق اربعه و عاقرقرا و جند بیدستر مفید است و جندبیدستر و فلفل و حلتیت و ابهل نرم کوفته مقدار بندقی خورانیدن سود دارد و جندبید ستر بوئیدن و روغن قسط در سر بدن مالیدن نافع است.

فایده: افیون که به روغن کنجد آمیخته خورند لادواست.

جوز مائل: از خوردن او، اول دوار و سرخی چشم و سبات و تاریکی چشم پدید آید. و چون غالب شود اختلاط در عقل افتد و مثقالی از او کشنده بود.

علاج او: مثل علاج افیون است و شوربای چرب فایده کلی دارد.

یبروج: اعراض او مثل اعراض جوز مائل و سرسام بارد بود و دوار و کری و حکه و سبات شدید لازم دارد.

علاج: به قی و حقنه تنقیه فرمایند و روغن گل و گلاب به اندک سرکه بر سرگذارند و افسستین و صعتر بجوشانند و تریاق و شیر سود دارد.

بنج: خوردن او استرخای زبان و کف دهان و ضیق نفس و ذهاب عقل و هذیان و حکه آرد.

علاج: بعد از قی شیر و طبیخ انجیر و روغن بادام و مسکه و مثلث و دوغ خنک و تریاق و سنرنیا و معاجین کبار بدهند هر چه به هم رسد.

کزبره رطب: یعنی گشنیزتر، بسیار خوردن او دوار و سدر و بحه الصوت و سبات ارد و از تمام بدن بوی گشنیز آید مقدار بسیار نیم رطل است از جرم او اما آب او گویند چهل درم کشنده بود به تبرید.

علاج « به طبیخ شبت و بوره و روغن زیت یا روغن

سوسن آمیزند و بدهند تا قی آید و بعده یعنی پس از آن زرده بیضه تخم مرغ نیمبرشت به فلفل و نمک و گوشت مرغ فربه به دارچینی و فلفل خوراندند و مثلث سود دارد.

فایده: اگر گشنیز تر با بقول دیگر یار یعنی مخلوط بود مضرت نکند و اگر با زهر بود، حکم همان زهر دارد.

بزر قطونا: یعنی اسبغول. اگر آن را کوفته خورند غم و کرب و تنگی نفس و سقوط قوت و نبض و خدر و تمدد و غشی آرد و تمام بدن سرد شود.

علا «به آب گرم و عسل یا به طبیخ شبت و بره قی فرمایند و تریاق و زرده تخم مرغ و جدوار بدهند و شیره خرفه با چهار تخم سود دارد.

عنب الثعلب: باید دانست که نوعی است از عنب الثعلب که گل او سیاه و برگ او مثل برگ جرجیر بود و این نوع بد باشد و خوردن او خشکی زبان و فواق و قی خون و اسهال مخاطی که منجر به سحج شود احداث کند.

علاج: بعد از قی، خوردن شیر و عسل و انیسون و مرغ فربه و بادام تلخ فایده دارد.

فطر: یعنی کما بسیار خوردن او خنایق و قولنج آرد و وی انواع است: سپیده و سیاه و کبود و طاوسی و سرخ و همه انواع بد بود مگر سپید که پاد زهر باشد و سرخ زهر باشد و

هم چنان آن چه در نواحی سوراخ هوام یا قریب اشجار که کیفیت قویه دارد باشد بد بود. بالجمله خوردن فطر، ضیق نفس و عرق سرد و نفخ معده و شکم و مغص و فواق و غشی آرد.

علاج: به آب ترب یا به طبیخ تخم او، بوره یا نمک هندی آمیزند و بدهند تا قی آرد و نمک به سکنجین همین عمل دارد و بعد از قی، آبکامه یا خاکستر چوب انگور یا انجیر به آب گرم و نمک و اندک سرکه و تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلای و کمونی به آب سداب هر چه به هم رسد بدهند و صندل و گلاب بر معده ضماد نمایند جداور و حقه حاد نفع دارد.

قسم سوم: در حیوانات

ذرائح: گرم و تیز است. و خوردن او سوزش دهان و مثانه و مغص و درد شدید و حرقت بول و ورم قضیب و تب و اختلاط عقل و غشی آرد.

علاج: به آب گرم و روغن کنجد یا به طبیخ انجیر و شبت و بوره چند نوبت فرمایند و به جهت مثانه، فصد با سلیق نمایند و شیر تازه و لعابها نوشانند و حقه که از آب جو، لبه و برنج و چربی مرغ و بط ساخته باشند استعمال نمایند و شوربای چرب خوراند و گفته اند که روغن به خوردن و

مالدین فادزهر او است و حب صنوبر صغار و کبار با مثلث نفع دارد و انجیر و بنفشه و روغن و مسکه و غیره و زرده تخم مرغ مفید است و باید که روغن گل و سفیده تخم مرغ در احلیل چکانند و آرد جو و عسل ضماد نمایند.

وزغه و حربا: گوشت وزغه که نوعی است از سالامندرا کشنده است و اگر در شراب افتد و از هم جدا گردد خوردن او قی و درد شدید در سر معده آرد و گشوت حربا که آفتاب پرست است نیز همین عمل دارد و بیضه آن اگر خورده شود بکشد.

علاج: جهت وزغه، آن چه ذراریح به کار آید به عمل آرند و جهت حربا باید که کنجد و خرنوب و قند هر سه برابر بگیرند و به روغن گاو بدهند و شیر تازه مفیده است و روغن مالیدن و به حمام رفتن سود دارد و علاج بیضه حربا آن است که قی کنند و روغن بر بدن ماند و نمک گرم بر سر گذارند و مسکه و جنطانا خورانند.

سالامندرا: خوردن او درد شدید معده و ورم شکم مثل استسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل آرد و بعض مواضع بدن سیاه و عفن گردد.

علاج: به قی و حقه شکم را پاک کنند و تریاق افعی و مثرودیطوس و علک البطم و راتیانج یا میعه و عسل و حب

صنوبر به روغن زیت نفع دارد.

ضمادع: خوردن او ورم بدن و کمودت و زردی رنگ و غشی آرد و موی و دندان‌ها بپاشد و آرزوی طعام برود.
 علاج: به آب گرم قی فرمایند و مسهل دهند و ریاضت کردن و به حمام رفته و عرق آوردن و به آبزن درآمدن و روغن در بدن مالیدن نفع دارد و دوا المسک و دوالکرمک و سعد و بیخ نی مقدار دو مثقال به شیره مفید است.
 زهره سگ آبی: مقدار عدسی ازو بعد از یک هفته هلاک سازد.

علاج: روغن و شیر تازه جنایانا و دارچینی و پنیر مایه خرگوش خوردن و روغن بادام در بدن مالیدن و تلطیف تدبیر نمودن سود دارد.

زهره یوز: از خوردن او قی زرد و کبوود و تلخی دهان و زردی چشم پدید آید.

علاج: به روغن و آب گرم قی فرمایند و این تریاق بدهند: گل مختوم، حب الغار و تخم سداب هر یک برابر مر نصف جزو همه را نرم کوفته به عسل آمیخته یک مثقال بدهند و به علاج هیضه رجوع نمایند.

زهره افعی: خوردن او غشی متواتر آرد و خلاصی از او به دشوار میسر گردد.

علاج: روغن مسکه گرم کرده و روغن کنجد بدهند و عقب او آب گرم نوشانند و فرمایند و فادزهر و تریاق کبیر و دوا المسک و مثرودیطوس خوراند و غذا ما اللحم سازند.
 عرق دواب: خوردن او کرب شدید و زردی وجه و ورم و خناق و سیلان عرق بدبوی آرد.

علاج «قی کناند و تریاق طین مختوم دهند و زراوند و نمک اندرانی هر یک نیمدرم به آب گرم خوراندند.
 شیر: گاه باشد که در معده فاسد شود و ترش گردد و غشی و دوار و پیچش سر معده آرد و باشد که هیضه کند بکشد.

علاج: به آب عسل قی کنند و فلافلای خوردن و روغن ناردین و بادام و مصطکی بر معده مالدین و گلکند و گلاب نفع دارد.
 گاه باشد که شیر در معده بسته شود و غشی و عرق سرد و نافض آرد.

علاج: پنیر مایه نیم مثقال به سرکه کهنه یا مقدار باقلی حلتیت یا آب پودینه و سکنجبین با طبیخ تخم کرفس به آب عسل دهند تا بگذارد پس قی فرمایند به آسب عسل.
 فایده: پنیر مایه اگر بالا یا قبل شیر خورند شیر را در معده بندد و اگر شیر بسته باشد و تناول نمایند آن را بگذارد و

اولی تر آن است که چون که شیر بیاشامند نخسپند لهذا خوردن او به شب ممنوع است و هیچ غذا بر سر شیر نباید خوردن و تجبن لبن و دم در امراض معده بیشتر ذکر یافته مع فواید زواید.

خون: هر گاه خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه جامد و بسته گردد خناق و سقوط غشی و سستی اعضا و سردی اطراف و ضعف نبض آرد.

علاج: خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش با مقدار درمی پنیر مایه به شیر حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده باشد حقه نمایند و اگر در مثانه بود ادویه که به حصات المثانه مخصوص است به کار برند.

ماهی سرو که به تازی سمک اللیل گویند یعنی شب برو گذشته گاه باشد که تناول او تاسه و هیضه آرد و باشد که بکشد.

علاج: قی فرمایند و شیره با عصاره بهی دهند و گل مختوم فایده دارد.

گوشت بریان که گرم بپخته و خنک بسازند و بخار آن محتبس ماند حکم زهر دارد و خوردن آن غشی و فقدان عقل و هیضه دارد.

علاج: نخست معده را پاک کنند به قی بعده یعنی پس از آن شیربه به آب به و سیب و گل مختوم دهند و دوا المسک و آن چه در هیضه مذکور است سود دارد و از خواب و حمام منع نمایند.

ارنب بحری یعنی خرگوش دریائی: خوردن او نفث الدم و ربو و عرق بد بو و درد معده و سینه آرد.

علاج: به آب گرم قی فرمایند و بعده یعنی پس از آن طیخ خطمی و خبازی نوشانند و سکنجبین و حمام نفع تمام دارد و اگر درد سینه قدری باقی ماند فصد با سلیق نمایند و شربت خشخاش و شرب عناب خوراندند.

گاو کوهی: کسی که طرف دم او بخورد درد در روده او پدید آید.

علاج: به آب گرم و روغن قی فرمایند و پسته و فندق و انجیر بخوراندند و بعد از تنقیه معده به قی نیم دلم فیل زهرج به می پخته سود دارد و تریاق فاروق و مشرود یطوس مفید است و بهترین غذا آش و گوشت برده است به غیر ادویه حاده.

فصل بیست و یکم: در معالجه گزیدن مار و

دیگر جانواره زهردار علی سبیل الکلی

باید دانست که اقسام مار بسیار است و از حیز حساب خارج است و بعض آن را هرگز علاج نیست چون ملک مار که تاج بر سر دارد و جز آن که در مطولات مشروحا مذکور است و درین مختصر ذکر آن لایق نمود و به قاعده جامعه که در دفع سموم به کار آید اکتفا کرده باشد.

بدانند که طریقه دفع زهرها بر شش وجه است:

یکی، آن که چیزی دهند که حرارت غریزی را بر افرزود و احشا را قوت دهد و بدان سبب طبیعت قوت گیرد و زهر را دفع نماید چون تریاق کبیر و لعبت بربری و جز آن.

دوم، آن که به زودی رطوبت‌های تن بیرون آرند تا زهر مرکب نیابد که به صحبت او در بدن پراکنده شود و به اعضای رئیسه رسد و طریق تقلیل رطوبات قی است و بعده یعنی پس از آن فصد و اسهال و ادرار اما قی جامعه النفع است در جمیع اقسام سموم بخلاف فصد که همه جا به کار نتوان بست.

سوم، آن که ادزهر آزموده و تریقای که بالخاصیت بدان زهر مخصوص بود دهند چون گوشت تمساح جهت گزیدن

تمساح و گوشت افعی جهت گزیدن افعی.

چهارم، آن که دوایی خوراندند که ضد مزاج آن حیوانی بود چون انگزد که ضد مزاج گژدم است و امثال آن.

پنجم، آن که دوا و عملی کنند که اخلاط را به حرکت آرد پس طبیعت زهر را بر سبیل تموج به سوی پوست افکند و دفع نماید همچون تعریق به ادویه معرقه یا به دوین و جز آن لیکن این تدبیر خالی از خوف نیست زیرا که گاه باشد که حرکت اخلاط یاری دهد بر سرایت زهر به اعضای رئیسه.

ششم، آن که تدبیری کنند که منع انتشار زهر نماید و این چنان باشد که به مجرد لسع عضو ملسوعه را قطع نمایند و از تن جدا سازند اگر ممکن بود پس داغ دهند دیگر آن که بالاتر از موضع لسع عضو را سخت بر بندند و بر محل لسع ادویه مخدره گذارند تا زهر تجاوز نکند دیگر آن که بر آن محل حجامت کنند مع الشرط یا به غیر شرط یا شرط زنند فقط بی حجامت یا زلو چسبانند تا زهر بدین طریق برآید و به جانب تن نگراید و مکیدن عضو ملسوعه به دهان جهت جذب زهر به غایت طریقه مفید و اسان است.

انتباه: مکنده را باید که شکم سیر بود از طعام و دهان را بشوید و به شیره مضمضه کند بلکه لختی بخورد و دهن خود را به روغن گل یا بنفشه چرب سازد و بعده یعنی پس از آن

در میکدن آغاززد و هر زمان که دهن بردارد آب دهن بیندازد تا ذات او و دندان او از آفت محفوظ ماند.

فایده: در ذکر ادویه مفرده و مرکبه که گزیدن جانوران زهر دار را سود دهد: لاغیه، شیر او گزیدن افعی را سخت نافع است بزر الاترج یعنی تخم ترنج مقدار دو مثقال ضد همه زهرهای حیوانات است ثمره پنجنگشت و بیخ انجدان پادزهر همه زهرها است. حلب بلسان و بادام و انجیر و بندق و جنطیانا و جاوشیر و زراوند و شکوفه خرزهره و برگ او و دارچینی و جرجیر و راسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون همه نفع دارد و ثمره الدلب یعنی بار درخت چنار که تازه برآمده باشد عجیب الاثر است و بطون و معده ابن عرس یعنی را سو پاک کرده به گشنیز بریان ساخته و خشک نموده سود دارد و طبیح راسوی زنده و طبیح موش دشتی با شیر و طبیح سرطان نهری و خون سنگ پشت او سپرز و عجیب الاثر است و سرگین بز سوخته خوردن و ضماد کردن و کمادریوس و تخم باد آورد و حرف و زیره‌ای که شونیز ماند و سیر و پلپل و بزر حند قوقی در آب او و طبیح پودنه کوهی ضماد کردن و خوردن نفع دارد.

صفت تریاقی که گزیدن همه جانروان زهر دار و سمیت تمام ادویه زیان کار را مفید است شونیز تخم هزار اسپند و

زیره هر یک دو درم جنطیانا زراوند گرد، هر یک یک درم، پلپل سپید و مر هر یک نیم درم جمله را که هفت داروست کوفته بیخته به عسل آمیزند شربتی مقدار اقلی رومی اندر شیره دهند.

نوع دیگر: حب بلسان زوفای خشک تخم شلغم دشتی، پلپل سپید، پلپل سیاه دار پلپل وج انیسون، فطراسالیون اسارون، زیره و بزر لبنج هر یک چهار درم سنبل و فقاح اذخر، هر یک شش درم، جمله را که چهارده دارو است کوفته بیخته و به عسل آمیزند شربتی مقدار باقلی رومی.

نوع دیگر که عجیب الاثر است، افیون و مر، هر یک یک درم و نیم بیخ زراوند طویل و زراوند مد حرج هر یک سه درم، سداب دو درم هر پنج دارو به آب جرجیر که پخته و کف برداشته و صافی کرده بود تر کنند و به عسل بسرشند و یک مثقال به شیره دهند. ادویه که بر محل لسع نهند سود دهد: نطف سپید یا ازرق طلا کنند. دیگر: شیر پخته و خام به روغن گاو بر نهند و جند بیدستر با عصاره پودینه جویباری یا گوگرد یا بول سوده یا سرکه و نمک با زهره گاو فقط یا خاکستر چوپ انجیر و چوپ انگور به سرکه یا سیر به نمک کوفته همه سود دارد دیگر مرغ خانگی خاصه سپید و نرینه بود بگیرند و زنده او را سینه بشکافند و بر آنجا گذارند و

چون گرمی او کمتر شود دیگری نهند و سرگین بز همه گزیدگی‌ها را سود دارد مگر گزیدگی ماری را که به تازی صما گویند و زفت در روغن زیت جوشانیده و به نمک آمیخته طلا نمایند نافع است گزیدن افعی را و داغ کننده است.

انتباه: هر گاه محل لسع جراحت آرد به استعمال ادویه یا خود به خود، غنیمت دانند و او را اجازه ملتحم شدن ندهند تا زهر بیالاید چنان چه باید و آنجا که لسع از عضوی باشد که قطع او و بستن او ممکن نبود یا تدابیر گذشته سود ندهد لازم است که حوالی آن جایگاه را به استره برگیرند تا استخوان پاکیزه بر آید پس معالجه کنند و به اطلیه که طبع زهر بگرداند و بفسراند چون بیروج و جز آن هر چه مناسب بدان زهر باشد یا داغ نهند آنجا آهن تفته یا به زفت و روغن زیت جوشانیده.

فصل بیست و دوم: اندر معالجه گزیدن

حیوانات علی سبیل التفصیل

هر یک به نوعی گفته آید:

نوع اول: در لذع عقرب و علامت گزیدن او درد و حمرت و صلابت موضع است و احساس درد شدید در آنجا و اگر نیش بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد صریع و صداع آرد.

علاج: فی الفور بالاتر از محل لذع بر بندند و زهر را بمکند به دهن یا به محام و به آب گرم یا به طبیح بابونه و بسوس و برنجاسف و سداب عضو را بشویند و بندق هندی در دهن بخایند و درهاون صلایه کنند و بر آن محل گذارند و پودینه و آرد جو به آب سداب یا گوگرد و تخم کتان و نمک و علق البطم یا جندبیدستر یا سیر کوفته و به روغن زیت سرشته ضماد نمایند هر کدام که به هم رسد و روغن فرفیون و زببق بمالند و سیر و حلتیت و عاقرقرحا به شیره بخوراند یا مثقالی حلتیت به یک اوقیه شیره و تریاق اربعه و سنجرنیا و سیر یا مقدار آن رب جوز با اندک شراب به سود دارد و عرق آوردن و به حمام رفتن مفید است و اگر تدبیری

کنند که همان عضو ملذوعه عرق کند بهتر است و بعد حمام از مجریات است نمک طعام قدری خوردن و بعضی گفته‌اند ترب و بادروج اگر میل نمایند لذع عقرب ضرر نرساند پس آنجا که عقر بیسار بود خوردن ترب و با دروج وظیفه کنند و از آن چه مفتوح مسام و مسالک بود احتراز نمایند چون تخم کرفس و امثال آن.

نوعی است از گژدم که آن را «جراره» گویند: زیرا که او چون راه رود دم خود بر زمین کشد و زهر او گرم بود و خاصه وی است آن روز که بگزد درد کم کند و روز دوم و سوم درد غلبه کند و زبان بیاماسد و به جای بول خون آید و کرب شدید و غشی و خفقان و یرقان و حبس طبیعت آرد و باشد که هلاک سازد.

علاج: نخست به محاجم بکنند و داغ دهند عده یعنی پس از آن فصد کنند و اگر داغ میسر نیاید فریبون و جندبیدستر بر موضع لذع نهند و حوالی او به گل ارمنی و سرکه طلا نمایند و بدانند که خوردن شیر تازه و رب سیب و بهی و شیره کاهو و کاسنی و خیارین و کدو و آب جو و آب طر خشقوق و پوست سیب به آبر سرد و قرص کافور سود دارد و نیم مثقال کافور به آب سیب ترش نفع تمام دهد و اگر درد قوی بود آب فوا که سرد کرده و دوغ ترش دهند و

طرخشقوق و برگ سیب ترش و گشنیز خشک اجزا برابر نرم کوفته سه کف در دهان اندازند و آب میوه‌ها به روغن گل سرد کرده تا سر بنشانند و اگر شکم باد گیرد حقه‌ها نمایند و اگر زبان بیاماسد رگ زیر زبان بزنند و به آب کاسنی و سکنجبین غرغره نمایند.

فایده: زهر کژدم جراره چون به محاجم بمکند باید که میان محجمه پنبه ندف زده پر کنند زیرا که اگر چنین نکنند مکنده هلاک شود پس مکیدن او به دهن به هیچ وجه نشاید مگر به شرایطی که در معالجه کلی گفته شد.

نوع دوم: در لذع زنبور و مگس عسل: از زخم او آماسی سرخ و دردی صعب تولد کند و نوعی است از زنبور که سر او بزرگ و سیاه بود و در تن وی دایره‌ها باشد و چون او بگذرد الم شدید آرد و باشد که بکشد.

علاج: در حال یعنی فوراً سه کف گشنیز بخوراند که درد بنشانند و شیافی از یخ بردارند و آب خبازی و خطمی و خرفه و عنب الثعلب و کاکنج طلا نمایند و خرقه به سرکه‌تر کرده و به برف غیره سرد ساخته بر آن گذارند و طین حر به سرکه یا طحلب یا کافور به سرکه یا آرد جو به سرکه یا کنجد کوفته به سرکه یا آب گشنیزتر به سرکه و اندک کافور طلا کردن نفع دارد و رب سیب و سکنجبین و آب انار ترش

و آب خیار و آب کاسنی و کاهو و گشنیز و قند به آب سرد خوردن مفید است و اگر زنبور کلان بود یا بدن ممتلی باشد فصد باید کرد و گل خانه زنبور به سرکه آمیخته طلای نافع است.

فایده: زنبور عسل چون بگزد نیش او آنجا بماند. علاج: مثل سایر زنبور باشد و مالیدن مگس در آن محل درد بنشانند.

نوع سوم: در گزیدن نمله یعنی مورچه، و انواع او بسیار است و چنان آورده اند که اماکن بعیده و در بیابان اندلس مورها هستند به مثابه گرگ که چون آدم را بیابند هلاک سازند.

علاج: بالجمله علاج گزیدن مورها همچون علاج زنبور است.

نوع چهار: در گزیدن رتیلا و عنکبوت: انواع او بسیار است و بدترین اقسام او مصری است که به مثابه پروانه بود و از گزیدن همه آنها ورم و اندک حمرت و کمودت و خضرت ظاهر شود و هر نوع او را اعراضی خاص است چنان چه از گزیدن حمرا او درد اندک و حکه افتد و از سیاه درد شدید و سردی بدن و رعشه و از سفید اختلاف بطن و درد اندک حکه و از کوبیه که بر پشت او خطوط براق بود

خدر و سستی بدن و از زرد او که موی ناک بود درد شدید و رعشه و عرق و انتفاخ بطن عارض شود و هلاک کند.

علاج همه آن است که: اول موضع لسع را به دهان یا محجمه بمکند جهت جذب زهر و بعده یعنی پس از آن در آب گرم گذارند و نمک آب طلا نمایند و استحمام فرمایند که در تسکین درد فایده عظیم دارد و سزاوار آن است که هر لحظه در آب گرم نهند یا خاکستتر چوب انجیر و نوره و قلی نرم کوفته به آب گرم طلا نمایند و مر و نمک ضمادی نیکست.

و تریاق اربعه و سنجرنیا و سفوف از سیاه دانه و تخم کرفس یا حلتیت به آب گرم حل کرده سودمند است. نوعی است از عنکبوت که از گزیدن او سردی اطراف و قشعیره بدن و انتشار ضیب و تمدد و انتفاخ شکم پدید آید. تدبیر او آن است که سداب و سعد و شونیز به شیره بدهند و خوردن تریاق و تعریق به حمام مفید است.

نوع دیگر: از عنکبوت است که سیاه بود و پایها کوتاه دارد و از گزیدن او مطبقه و حکه افتد و آن مح سیاه گردد و سم او گرم بود به خلاف سایر عنکبوت.

تدبیر او آن است که فصد کنند به چند دفعه و به مطبوخ فوا که طبیعت بگشایند و گوشت فاسد آن را بگیرند و به

معالجه قروح ردیه عمل نمایند.

نوعی است دیگر از عنکبوت معروف به فهد و او بر مگس می جهد و او را میگردد و لهذا فهد گویند یعنی یوز، لمشابهه الصید یعنی چون یوزپلنگ در صید کردن بر روی صد می پرد و این عنکبوت را پایهای خرد و سفید نطقه وی مایل به سیاه باشد و از گزیدن وی حكاك و عرق سرد افتد.

تدبیرش آن است که حضض و روغن گل و سرکه که درو بیخ کرفس جوشانیده باشند طلا نمایند.

فایده: عنکبوت جهنده که دست و پای او دراز باشد از گزیدن او درد معده و قی و دشواری بول و براز عارض شود و این بد و کشنده بود.

علاج او: مثل علاج رتیلا است و رتیلا حیوانی است مشابه به عنکبوت.

نوع پنجم: در گزیدن کرپاسه که سام ابرص و چلپاسه گویند: از گزیدن او قلق و تب و سیلان رطوبت فاسد ظاهر شود و درمحل لذع درد دایمی باشد زیرا که دندانهای او آنجا بماند.

علاج: تدبیری کنند که دندانها برون آید و این چنان باشد که روغن و خاکستر بمانند یا ابریشم برو مالند یا حریر برو کشند و پس از آن خاکستر را به روغن خمیر کرده آنجا

گذارند و اگر درد دائمی بود و بدان تدبیر زایل نشود به دهان بمکنند میکدنی نیک و آب گرم که درو سبوس جوشانیده باشند ریزند و تریاق رتیلا سود دارد و اگر قدری حریر بر کارد بپیچند و بر محل لذع بگردانند و راستا و چپا و پیش و پس بکشند دندان زود بر آید و صوف ریزه کرده به اسبغول آمیزند و به آب یکه صمغ عربی در آن حل کرده باشند آمیخته آنجا گذارند زمانی و بعده یعنی پس از آن به رفق بردارند که دندان به زود به در آید و نشان برون آمدن دندان‌های او آن است که تب مفارقت کند و کبودی موضع برود و صدید از سیلان باز ماند.

نوع ششم: در گزیدن سالامندرا: و او جانوریست مشابه کرباسه و چهار پای دارد و دم کوتاه و سردمش سیاه و گردن او باریک باشد و آن بزرگ‌تر و پهن‌تر از سام ابرص بود و لون وی ابلق زرد و سیاه باشد و درکان نوشادر بیار بود و گویند که در آتش نسوزد و سنگ بدان کارگر نشود و از جمله سموم قناله است مانند ذراریح و مضرت زهر او آن است که درد شدید و حرارتی همچون آتش در باطن احداث کند و آماس گرم آرد و زبان بسته شود و یا سنگین گردد و بر اعضا افتد و خدر شود و باشد که جایگاه گزیدن او سیاه گردد و باشد که عفن شده بیفتد.

علاج: آن چه در معالجه ذراریخ گفته شد علاج اینست و خایه سنگ پشت صحرایی و دریائی خوردن سود دارد و طبیح ضفدع خوردن و ضماد کردن مفید است .
 نوع هفتم: در گزیدن آدمی: باید دانست که بدترین گزنده‌ها آن است که گرسنه بود و از گزیدن روزه دار حال‌های ردی پدید آید.

علاج: زیت در موم گداخته خاکستر چوب انگور و سرکه یا ایرسا و سرکه با پوست بیخ بادیان و عسل یا مرهم آسود که از قنه و زیت و موم و چربی ساخته باشند یا آرد باقلی و آب و سرکه و روغن گل یا پیاز و نمک و عسل هر کدام ازینها میسر آید ضماد نمایند و اگر ورم ظاهر گردد مردارسنگ طلا کردن فایده عظیم دارد و تخم شبت سوخته و نرم کوفته با خاکستر کربن و سرکه و اندک روغن زیت یا روغن کنجد، طلائی نافع است.

فایده: آدمی را که سگ دیوانه بگزد و او نیز دیوانه گردد از صحبت او اجتناب واجب دانند زیرا که از گزیدن اینچنین آدم همان حالت پدید آید که از گزیدن سگ دیوانه و آن را تدارک مشکل توان و تدبیر وی همان است که در گزیدن سگ دیوانه گفته آید.

نوع هشتم: در گزیدن سگ که دیوانه نباشد

علاج: هر چه از گزیدن مردم گفته شد سود دارد و پیاز و نمک و عسل و نظرون و سرکه با نمک و پیاز و سداب و باقلی و بادام تلخ و عسل ضمادی نیک است و سرکه بر آن محل ریختن یا صوف به سرکه تر کرده بر نهادن نافع است و اگر قدری روغن گل در سرکه اضافه کنند الویتر است و قدری نظرون به سرکه آمیخته آنجا گذاشتن و بستن و از پس هر سه روز تازه کردن به غایت مفید است خاصه اگر ترسند که سگ دیوان بود.

نوع نهم: در گزیدن پلنگ و شیر و یوز و جراحت چنگال اینان: باید دانست که دندان و چنگال اینان از رهنای خالی نیست پس صواب آن است که نخست به محل جراحت محجمه گذارند تا ماده زهر برون آید بعده یعنی پس از آن زراوند و ایرسا و عسل ضماد نمایند و پس از آن جراحت را به سرکه بشویند و از پوست نحاس و ایرسا و خبث فضه و موم و روغن زیت مرهم سازند و بر نهند و باقی به معالجمه قروح قیام نمایند.

فایده: اگر چای را بجوشانند و به طبیح او زخم شیر را بشویند، خاصیتش آن است که معا هم به کند و هم ازاله سم آن نماید.

نوع دهم: در گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی ای که

معروف به کوسیج است.

علاج زهر آنها بکشند پس جالیات و نمک و پیه یا نظرون به غسل بر جراحت گذارند و چربی مرغ و بط و مطلق چربی ها و مسکه و روغن گل سود دارد.

نوع یازدهم: در گزیدن ابن عرس یعنی راسو: باید دانست که درد گزیدن او زود در تن پراکنده شود.

علاج: سیر یا انجیر خام و یا آرد کرسنه ضماد نمایند و گ رگوش را سو بر آن محل گذارند ر حال یعنی فورا درد بنشانند و سود عظیم دهد.

فایده: ابن عرس، همچون سگ گاه باشد که دیوانه گردد و هر که را بگزد دیوانه شود و معالجه گزیدن ابن عرس دیوانه همان است که در علاج سگ دیوانه ذکر یابد.

نوع دوازدهم: در گزیدن هر یعنی گربه: بسیار باشد که از گزیدن او دردهای صعب پدید آید و آن محل سبز و سخت گردد.

علاج: زهر او بکشند به امتصاص دهن با محاجم و پیاز و پودینه ضماد کنند و سیاه دانه یا کنجد به آب ضماد کردن و پودینه خوردن مفید است و باقی، به همان علاج عام که ذکر شد باید کرد به حسب حاجت.

نوع سیزدهم در گزیدن گرگ و میمون

علاج: آن چه جهت عض پلنگ و غیره گفته شد در نوع نهم به کار برند و پیاز و نمک درهم کوفته بر گزیدگی میمون نهادن سود دارد.

نوع چهاردهم: در گزیدگی ورل، و آن دابه ایست همچون سوسمار که چون بگزد جرات پدید آید و علاج او همچون علاج قروح ردیه کنند.

فایده: در بحر و بر حیوانات گزینده بسیاراند که از گزیدن اینها اعراض بد ظاهر شود و علاج همه آن است که جذب زهر نمایند و تا وقت خلاص شدن جراحت را اجازه مندمل شدن ندهند و تریاق و وفادزهر و جدوار و مسکنات زهر همی دهند برسبیل دوام و در غذا و شراب مراعات بجا آرند.
 نوع پانزدهم: در گزیدن قمله النسر این جانوری بود مثل مورچه بزرگتر و از گزیدن او خون از جمیع مجاری روان شود حتی که از چشم و بیخ دندانها برآید.

علاج: فادزهر و آب کاهو و صندل سرخ و خرفه و طحلب بر محل گزیده طلا نمایند و حلتیت و شیر گاو یا شیر بز و طین مختوم و اسبغول به آب خیار و آب کدو و همه آن چه زهر را تسکین دهد از تریاقات و غیره استعمال فرمایند.

نوع شانزدهم: در زیدن ضفدع بحری: و او سرخ رنگ بود و جانوری پلید است و زهر او بد بو بود و هر جانوری که

بیند قصد او کند و از درو بدو بجهد و اگر نتواند گزید، سوی او دم زند و دمیدن او نیز زیان کار است و مضرت او آن است که آماس آرد بزرگ و زود بکشد.

علاج: تریاق بزرگ و آن چه در علاج رتیلا یاد کرده شده به کار برند.

غوک: از گزیدن غوک بری و نهری آماس نرم پدید آید.

علاج او: مثل علاج زهرهای سرد است.

نوع هفدهم: در گزیدن ذوالاربعه و الاربعین و او به گوش خزنده معروف است و چهل و چهار پاید دارد و از هر سویست و دو وهم از پیش تواند رفت و هم از پس و بیشتری درازای او به قدر از یک انگشت بود و آن چه بزرگ باشد یک وجب بود و از گزیدن او درد شدید و حالتی شبیه به وسواس و ترس و ضیق نفس پدید آید و طبیعت، چیزی شیرین خوردن خواهد.

علاج: همان جانور را بکوبند و بر آن محل گذارند و زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه اجزا برابر به ماء العسل بخوراند و تریاق اربعه و سنجرنیا و دوا المسک سود دارد و نمک و سرکه طلا کردن مفید است.

نوع هجدهم: در گزیدن موش: باید دانست که دندان بعضی موشها زهر دار بود و گزیدن آن موش آماس در

عضو آرد و جراحی کند و درد نماید و آن موضع کبود یا سیاه گردد و باشد که فاسد شود و فساد او درون سو سر کند و دیگر اعضا را فاسد سازد همچون ناسور.

علاج: زهر را بکشند به امتصاص و تدبیری که در دفع زهر اکلا و ضماد مفید بود استعمال نمایند و اگر آن جا شرط زنند و خون بیرون آرند بهتر باشد و اگر دیر کشند و به فساد سر نهد، تقلیل رطوبات فرمایند به فصد و مسهل و قی و ادرار و فادزهر می داده باشد.

نوع نوزدهم: در گزیدن سگ دیوانه: سگ را به تازی کلب گویند و آن مرضی است جذام مانند کو به سگ و گرگ و شیر و شغال و راسو و روباه و اشتر و کفتار حادث شود و آنها را دیوانه سازد پس این حیوان دیوانه هر که را بگزد او نیز بدان بلا مبتلا گردد اگر تدارک کرده نشود و از آن که این علت سگ را بیشتر افتد به کلب الکلب متعارف گشته و این نوع به سه فایده گفته آید:

فایده اول: در علامت سگ دیوانه و امتحان گزیدن او: هر گاه سگ دیوانه شود، همه احوال او بگردد و چیزی کم خورد و هر گاه آب بیند بلرزد و بترسد و آب نخورد و تشنه بماند و چشم او سرخ بود و زبان از دهن آویخته دارد و غالب کف ناک میریزد و از بینی تری آید و گوش افکنده بود و سر

در پیش نگون کرده پشت بر آورده و دم در میان پای کشیده و رفتن او مثل مستان باشد و چند قدم بر آید و به سر در آید و بر دیوار و بر درخت و جز آن حمله آرد و آواز او همچون آواز گلو گرفته بود و سگان ازو بگریزند . امتحان آن که گزیدگی سگ دیوانه است یا غیر دیوانه، بر چند وجه است: یکی مغز چار مغز بر جراحت نهند و ساعتی نهاده دارند بعده یعنی پس از آن پیش مرغان اندازند: پس اگر مرغ آن را نخورد یا خورد و بمیرد سگ دیوانه گزیده دوم آن که پارچه‌ای یعنی تکه‌ای نان به رطوبتی که از جراحت پالاید بیالایند و پیش سگان اندازند اگر سگ بخورد و بمیرد دلیل گزیدگی سگ دیوانه باشد سوم آن که آب سرد بر بدن آن کس ریزند: اگر عقب او بدن آن گرم شود سگ دیوانه گزیده باشد و قال شیخ: «هذه علامه غیر خاصه»

انتباه: از آن ه گاه باشد که به سبب تاریکی و جز آن بر صورت و حال سگ گزیده اطلاع نبود که دیوانه بود یا غیر دیوانه بنا علیه طریقه امتحان مرقوم شد پس هر گاه سگ بزد و بر ماهیت او اطلاع نشود به زودی امتحان فرمایند تا اگر دیوانه بود فی الفور تدارک آن نمایند.

فایده دوم: در بیان احوالات که از گزیدن سگ دیوانه روی نماید: هر گاه کلب الکلب یا دیگر حیوان کلب یعنی

دیوانه بگزد و چند روز بگذرد و تدارک کرده نشود، آن کس را سخت حالتی فاسد غیر طبیعی پدید می‌آید چون اندیشه‌های بد و اندوه و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی دهان و تشنگی و خواب‌های آشفته بیند و از روشنائی بگریزد و تنهایی دوست دارد و اندامها سرخ شود و خاصه روی است که ریش گردد و به آخر، گریستن آغازد و هر گاه آب بیند، خیال سگ درو توهم کند و از آن بترسد و بگریزد و فریاد کند و عرق سرد و غشی افتد و هلاک گردد و باشد که پیش از ظهور این حال‌ها هلاک شود و باشد که آواز سگ کند یا آواز او منقطع گردد و از بول او حیوانی یا سگی کوچک برون آید و بول او رقیق و گاهی سیاه بود و در بعضی محل، حبس گردد بول کردن و طبع او خشک شود و برگزیدن مردم حریض گردد و هر گاه روی خود در آئینه ببیند، نشناسد و صورت سگ در وی ملاحظه کند و بدان سبب از آئینه نیز بترسد.

انتباه: اکثر آن است که چون سگ دیوانه کسی را بگزد بعد از یک هفته تغییر در احوال پدید آید و بعضی را بعد از شش ماه پا چهل روز و قومی گفته‌اند که بعد از هفت سال نیز ظهور کند و این قول نزد بعضی اطبا درست نیست لیکن نزد اهل تجربه که مشاهده کرده‌اند ثابت است چنان چه در عده

این درویش شخصی را تغییرات مذکوره یکبارگی ظاهر شد و تمام هوش او به جا بود اما تحیر تمام داشت و آب نمی خورد اگر آب می آوردند می دید اما چون قصد خوردن می کیرد تلاطم عظیم در بدن او می افتاد و حرکات ناطبعی می کرد و نعره می زد و کوزه آب بر زمین می ریخت و از آثار او اطرافیان حمل به آسیب جن کردند گزیدن سگ از خاطر راینان رفته بود اما چون فقیر تفحص کرد به یاد آوردند و گزیدن سگ از خاطر راینان رفته بود اما چون فقیر تفحص کرد به یاد آوردن که سگ دیوانه این را گزیده بود و گفتند جگر آن سگ به او خورانیده بودیم و لذا اندیشه آواز از خاطر او رفته و اکنون بعد از چهار سال اثر او پدید آمد. و آن کس از وقت ظهور تغیر تا نیمه روز به همان حالت بوده بعده یعنی پس از آن بی هوش شده و شکم او دم کرده و یک چشم او فرو نشست و بمرد. تنبیه: هر که را آدم سگ گیزده که تغیر درو پدید آمده باشد بگزد یا کسی پس خورده این شخص بخورد او نیز بدین مرض مبتلا گردد و باید دانست هر که را سگ دیوانه بگزد و از آن محل خون بیسار برآید خون به خود اسلم بود و به علاج پذیرفتن اقرب و هم چنان اگر آن را ادویه تریاقیه دهند و چون بول کند ایمن گردد از ترسیدن آب و گفته اند چون سگ گزیده از آب ترسد قبول

علاج نکند.

فایده سیم: در علاج او: هر گاه بدانند که کسی را سگ دیوانه زگیده باید که بیمار را بدوانند پیاده پا یا سوار تا عرق کند و جراحی اجازه به شدن ندهند و اقل مدت که در آن مندمل شدن نباید داد چهل روز است و باید که محاجم بر سر جراحی نهاده چنان چه معلوم است و بکنند تا زهر برون آید و اگر جراحی را فراختر کنند اولیتر بود تا رطوبت فراغ تر پالاید و به تبع او زهر نیز برآید و آنجا که در ابتدا از روی خطا جراحی درست شده دیگر باره آن را بشکافند و ادویه مفرحه چون سیر و جاوشیر و سرکه نیز با سیر و پیاز و نمک کوفته ضماد نمایند تا ریش کند و این مرهم ریش کننده است: زفت، یک جزو نمک و نوشادر دو جزو، جاوشیر سه جزو جاوشیر را در سرکه بگذارند و جمله را به هم آمیزند و به کار برند و اگر قوی تر خواند دواى اکال گذارند چون فلدفیون و بعد از تفرح، روغن گاو استعمال می نمایند تا اجزای فاسده را دور نماید و هم ازاله سمیت کند و در اسهال مبالغه نمایند خاصه هنگام انتشار زهر و ظهور تغیر و پیوسته تریاق کبیر و تریاق اربعه و داروی سرطان که نفع عظیم دارد همی دهند و گفته اند جگر همان سگ بریان کرده خوراندن سود دارد و اگر ماهودانه و جندبیدستر شیاف کنند

و بنهند نفع دهد و گفته اند که هیچ دارو چون جنطیانا نیست. صفت معجون ذراریح که نافع در یجناست: ذراریح دست و پا بریده سر او پاک کرده یک جزو و عدس مقشر یک جزو و زعفران سنبل قرنفل فلفل و دارچینی هر یک سدس جزو و همه را نرم بکوبند و به آب قرص ها سازند هر یک دو دانگ شربتی هر بامداد یک قرص در حمام برند و در آبن بول کند و نخوداب از گوشت مرغ فربه خوراند و اگر از پس این دوا پیش در مثانه پدید آید باید که عدس در آب بجوشانند و طبیخ او بستانند و به روغن بادام یا مسکه بنوشانند و روغن گاو بخوراند.

سفوفی که مفید است: سرطان نهری و جنطیانا، هر یک پنج درم، کندر و پودینه هر یک سه درم، گل مختوم ده درم، همه را کوفته و بیخته دو درم بدهند و گفته اند که مشربه به یعنی ظرف آب آن کس از پوست کفتار سازند یا برقدحی خاصه که از چوپ بود پوست کفتار را در گیرند در درون و برون آن و آن کس به همین آب می خورده باشد و اگر مشروبه از پوست سگ دیوانه سازند و آن را به پوست کفتار بپوشند بهتر باشد. و این همه بالخاصیت مفید است و از ترسیدن به آب باز دارد.

انتباه: هر گاه آدمی مذکور از آب بترسد و نخورد، حيله

باید کرد و آب باید داد تا از تشنگی هلاک نگردد و حيله آن است که نایزه دراز بگیرند و یک سر او را در مشربه گذارند و سر دیگر در حلق او و آب بفرستند در حلق او چنان که وی آب را نبیند و لعاب‌ها و شیرهای سرد و قرص‌ها و غذاهای مایع بارد که تشنگی فرو نشانند همی دهند. بالجمله در ترطب و تبرید کوشند تا به سبب خشکی و تشنگی زود هلاک نگردد و بعضی مجربین گویند که همان وقت که سگ دیوانه بگزد خون آن سگ را قدری به آب آمیخته آن کس را بنوشانند زهر او اثر نکند بالجمله، این همه که اهل تجربه گفته‌اند توان کرد لیکن به همین بسند نموده از اصل علاج که گفته شد باز نشاید ماند و بعضی بر آنند که تا استخوان آن سگ به آبر تر نشود زهر او اثر نکند و ازین راه تاکید کرده‌اند که چون سگ دیوانه بگزد آن را بکشند و در آوند گل که محکم بود اندازند و زمین را عمیق بکاوند و آن آوند در آن نهند و بپوشند به خاک آب بدو نرسد و گفته‌اند تا شش ماه مشک باید خورانید و هر روز یک ماشه که نفع تمام دارد و تا سه ماه زخم را اجاره فراهم آمدن یعنی بهبودی نباید داد.

فصل بیست و سوم: در طرد الهوام

یعنی دور کردن حشرات.

حیه: یعنی ما از دود شاخ گوزن و سم بز و بیخ سوسن با عاقرقر حابگریزد و خردل، ما را بکشد و اگر در راه گذر او گذارند کناره گیرد و اگر آن را با نوشادر در آب حل کرد در خانه مار اندازند جای بگذارد یعنی خانه را رها می کند و آب دهان روزه دار اگر در دهان مار افتد بمیرد خاصه اگر نوشادر در دهن باشد.

عقرب: یعنی گژدم، اگر میعه و پشک گوسفند و زرنیخ و پیه بز راستا راست بگیرند و پیه را بگذارند و دیگر ادویه را بدان بسرشند و نزد سوراخ کژدم دود کنند کژدم بر نیاید و اگر پوست ترب بر کژدم نهند یا آبر گرم او بر آن اندازند بمیرد و برگ با دروج و آ او همین عمل دارد و آب دهان روزه دار خاصه اگر محروری باشند چون بر کژدم بکشد و اگر قطعه ای ترب بر سوراخ او نهند بر نیاید و اگر گژدمی را بسوزند دیگران بگریزند.

براغیث: یعنی کیک، اگر حنظل در آب تر کنند و در خانه پباشند کیک بمیرد و بگریزد و از بوی گوگرد و برگ خرزهره ماند و اگر پیه خارپشت بر چوبی طلا نمایند، تمام

کیک بر آن جمع آید و گیاه کیکواشه یعنی حشیشه البرغیث اگر در بستر پاشند، کیک خدر شده بمیرد و آسداب و خشک و خرنوب پاشیدن سود دارد.

بق، یعنی پشه: از دود سبوس و چوب صنوبر و تراشه او بگیرزد و هم چنان از دود اشق و قلقدیس و از دود برگ مورد خشک و برگ سرو و از دود مقل و گوگرد و شاخ گوزن و سرگین و اسپند بگیریزد و اگر برگ سرو و چوب سرو در فراش نهند پشه از آنجا برود و اگر بدن را به روغن بمالند الم او نرسد.

ارضیه: یعنی چوب خوره. از دود برگ چنار بگیریزد و در خانه‌ای که هدید باشد، ارضه نماند و اگر هدد سوخته در خانه ارضه اندازند همه بمیرند.

ذباب: یعنی مگس، از دود زرنیخ و کندش بمیرد و اگر زرنیخ در شیر کنند یا در آب و در ظرفی اندازند تمام مگس در وی افتد و بمیرد و طبیخ خربق سیاه همین عمل دارد.

ابن عرس: یعنی راسو. از بوی سداب بگیریزد. فار، یعنی موش. از بوی زاک بگیریزد و اگر یکی را از آنها پوست جدا کنند یا خصی یعنی اخته سازند و بگذارند همه بگیریزند و اگر مردار سنگ و خربق و سک و خبث الحدید و بذرالبنج و زعفران بگیرند و به خمیر معجون سازند و

غلوله‌ها ساخته در سوراخ‌ها و تمام کنج‌های خانه اندازند از خوردن او همه موشان بمیرند و سم الفار در خمیر همین عمل دارد به شرطی که آ خوردن آنها را میسر نیاید.

نمله: یعنی موره. اگر مغناطیس بر سوراخ او نهند یا گوگرد و قطران دود کنند یا زهره گاو یا زفت و انگزد در خانه آن پاشند، بگریزد.

زنبور، از دود گوگرد و سیر بگریزد. و اگر عصاره خطمی با آب خبازی و زیت در خود بمالند زنبور گرد نیاید.

سوس: یعنی کرمی که در جامعه و کتاب افتد، اگر افستین و شونیز و پودینه جویباری و پوست ترنج در صندوق پارچه اندازند سوس در آن نیفتد.

فایده: سزاوار آن است که در مساکن و منازل، لک‌لک و طاووس و بط و خارپشت و گوزن و راسو نگاهدارند و در حوالی خانه، شیخ و حلتیت و غار و خربق و پودینه و درمنه پاشند یا مندیلی که نوعی طناب پارچه‌ای است از خاکستر چوب صنوبر با ریسمانی به قطران و حلتیت آلوده در خانه بدارند تا خروج حشرات نماید و از دود چوب انار و بیخ سوسن و بارزد و سرو و موی و اظلاف یعنی ناخن‌های جانوران و مقل و زفت و انگزد و برگ غار، همه حشرات بگریزند، خاصه از دود افیون و سیاه دانه و قنه و شاخ بز

کوهی و گوگرد. و وقت شب شمع و روشنائی از خود دور دارند تا هوام آنجا متوجه گردند.

ذکر بعض ادویه قاتله حیوانات چهار پایه: خربق سگ و گرگ را بکشد در چیزی تعبیه کرده بدهند. خانق المنر، پلنگ را بکشد خانق الذئب گرگ و شغال را بکشد بادام تلخ، روباه را بکشد خرهزه و برگ آزاد درخت اکثر بهایم را بکشد.

فصل بیست و چهارم: در ذکر منافع کی، یعنی داغ و ذکر بیماری‌ها که علاج آن را به داغ کنند

باید دانست که منفعت داغ آن است که در رطوبت‌های فاسد که در عضوی بسیار گرد آید و مزاج و گوهر آن عضو را تباه سازد و علت‌های بد را مدد باشد و ب ه انواع استفراغ‌ها تنقیه آن حاصل نگردد به سبب داغ کردن به آتش آن رطوبت بد نیست گردد و منافذ بزرگ که مدد آن رطوبت از آنها میرسد ببندند و سخت گردد.

امراضی که در آن داغ کنند شانزده مرض است: یکی درد چشم کهنه که از نزله دماغ بود. دوم، ضیق النفس که نزله بسیار سبب او باشد سوم، جذام چهارم درد سر و شقیقه و فرو آمدن آب به چشم، پنجم، بیآمدن موی فزونی بر پلک چشم، ششم ناصور گوشه چشم، هفتم خراج که از شوصه

تولد کند. هشتم خراج که در جگر بود و ریم اندر غشای جگر افتد و ضماد و شربت سود ندهد. نهم امراض سپرز. دهم ضعف معده که سبب او کثرت نزله‌ها بود. یازدهم استسقا دوازدهم برآمدن مهره استخوان بازو از سر کتف به سبب بسیاری رطوبت یا به سبب زخمی و آسیبی سیزدهم استرخا و سستی بندگاه سرین و وجع ورک. چهاردهم عرق النسا پانزدهم قلیه الما شانزدهم فتق بن ران.

بدانند که هر داغ را طریقه ایست چنان چه گفته شود:

طریق داغ درد چشم و ضیق النفس که از نزله سر بود: از میانه سر موی را بتراشند و در آنجا داغ کنند چنان چه پوست سر جمله بسوزد و چون پوست باز افتد استخوان را نیز قدری بتراشند تا بخار ماده نزله آید و آنجا که قوی بود دو داغ یا سه داغ باید داد و جراحی را مدتی سایل باید داشت و اجازه مندمل شدن نباید داد تا رطوبت‌ها از این جانب همی پالاید. بعده یعنی پس از آن به مراهم منبته به گردانند.

طریق داغ جذام: هر گاه ترسند که جذام خواهد افتاد، بر سر وی پنج داغ نهند: یکی آنجا که حد رستن موی پیشانی است دوم آنجا که از یافوخ برتر است. سوم پس سرانجام که از نقره برتر است و نقره، مگاکی را گویند که بر پس سر

متصل به گردن است. و دو داغ دیگر، بر پس هر دو گوش بر جایگاه درز قشری.

طریقه داغ درد سر و شقیقه مفرط و آن که او را خوف نزول الماء بود: شریان صدغین را که بزرگ است داغ کنند و بعضی سل نمایند و بعضی پوست صدغ بشکافند و شریان را برهنه سازند پس داغ نهند تا بسوزد و سرها اندر کشد و بدان سبب رطوبت در وی گذر نیابد و در شقیقه و نزول الماء نیز ذکر یافته.

طریق داغ شهر زاید: نخست موی فزونی را از پلک بر کنند به موچینه و آلت باریک سوزن مانند را گرم کرده برین موی گذارند و باشد که بن هر دو موی را یک داغ کفایت می کند و این آنجاست که به هم متصل باشند و الا هر موی را داغ علیحده باید کرد و بعضی به ادویه داغ نمایند و این چنان باشد که داروی سوزاننده بر پشت چشم طلا کنند بر آن موضع که تشمیر کردن رسم است هم بر آن شکل و بدان مقدار که تشمیر کنند و دارو را باید یک روز نهاده دارند و دیگر روز بشویند و پاک نمایند تا روز سوم دارو نهند و هم چنان دیگر روز دارو بنهند و دیگر روز بشویند تا که پوست آنجا سیاه و سوخته شود پس اسفنج در آب گرم تر کرده بگذارند تا پوست سوته بیفتد و بعده یعنی پس از آن ادویه

قابضه استعمال نمایند چون اقا قیا و مازو و شب یمانی و طین قبرس و اگر پلک به هم باز نشیند و متقلص یعنی درهم گردد، مرهم داخلین و موم روغن طلا نمایند و داروی سوزاننده ایست: آهک آب نارسیده و صابون و بوره ارمنی برابر بسایند و به آب خاکستر چوب بلوط و انجیر و بول کودکان نابالغ بسرشند و بر پلک به دستور یکه گفته شد به عمل آرند.

طریق داغ غرب: یعنی ناصور گوشه چشم: باید که ناصور مذکور را به اکی بردارند تا استخوان ظاهر شود و بنگرند که استخوان درست و پاکیزه است یا قدری تباه شده: پس اگر تباه باشد لختی از آن را بتراشند و بعده یعنی پس از آن به آلتی باریک سوراخ استخوان را داغ دهند و چون داغ خواهند داد نخست اسفنج یا پنبه به آب سردتر کرده بر چشم گذارند تا گرمی داغ به چشم نرسد و داغ یکبار اگر کفایت نکند دوبار یا سه بار میل گرم همی کنند و در سوراخ گذارند تا چنان شود که منفذ به سوی بینی بگشاید و نشان گشاده شدن منفذ به داخل بینی آن است که دهان و بینی بیمار را بگیرند پس تفحص کنند که از این سوراخ نفس بر می آید یا نه: اگر می آید بدانند که منفذ بینی گشود پس پنبه به مرهم زگار آلوده درو گذارند و یک روز پنبه کهنه تنها بگذارند تا فراهم

آید.

طریق داغ خراج که از شوصه تولد کند و این خراج را طیبان ذا الجنب گویند. هر گاه خراج مذکور بزرگ شود و به نث پاک نگرده و ریم کند باید که آن را به بیخ زراوند طویل داغ کنند بدین طریق که روغن زیت بیسا رگرم کنند و زراوند درو گذارند تا گرم شود و بر آورده از آن داغ دهند. و باید دانست که این مرض را داغ به آهن نشاید داد و ایضا نباید شکافت که درین خطر بزرگ است و اگر از خطر محفوظ ماند آن موضع ناصور گردد و به نشود و این را هفت جا داغ کنند:

یکی، آنجا که سر هر دو استخوان چنبر گردن به هم پیوسته است، و چون اینجا داغ کنند نخست پوست آنجا بالاتر کشنده بعده یعنی پس از آن داغ کنند.

دوم، آن جا که قریب به اوداج و میل به سوی پیش دارد و داغ کوچک باید کرد یکی سوی راست و یکی چپ.
سوم، میان پهلو آنجا که میل به سوی پیش دارد داغ بزرگ کنند.

چهارم، میان پهلو آنجا که میل به پشت ارد و داغ دیگر نهند.

پنجم، بالای فم معده یک داغ.

ششم، میان دو شانۀ یک و دو داغ دیگر بر دو جانب پشت فروتر از محل داغ میان دو شانۀ و این داغ‌های پشت کوچک باید.

پس از داغ، به مراهم اسفیداج و مرهم آهک علاج کنند. طریق داغ جگر: هر گاه در جگر خراج افتد و علامت‌های وی که تب و گرانی و درد در جانب راست است ظاهر شود بدانند که خراج در گوشت جگر است و به علاج آن اشتال نمایند چنان که در ورم جگر ذکر یافته و هر گاه درد به شدت باشد و هیچ علاج سود ندهد بدانند که ماده زیر غشا است و در این صورت داغ باید داد بدین طریق که: آلت داغ را گرم کنند و بر آخر جگر آنجا که نزدیک بیغوله ران است اندکی برتر یک داغ بر نهند چنان که پوست جمله بسوزد و به غشا رسد و ریم برون آید و چندی اجازه فراهم آمدن یعنی بهبود شدن به زخم ندهند تا بتمامه پاک شود و شربت‌های موافق و شوینده باید داد تا پاک شود بعده یعنی پس از آن مندمل سازند.

طریق داغ سپرز: باید که پوست شکمرا که بالای اوست به صناره‌ها بردارند پس داغ دهند به آلتی آهنی و دراز که در سر او دو شاخ بود تا به یکباره دو داغ افتد و قری به یکدیگر دو داغ دیگر نهند تا در سه بار، شش داغ حاصل آید

نزدیکب ه یکیدگر و بعضی طبیبان قدیم گفته‌اند که یک آلت باید ساخت شش شاخه چنان چه در یک بار شش داغ کرده شود.

طریق داغ معده: کسانی را که از دماغ آنها نزله بسیار به معده فرود آید و معده را تباه کند و بدان سبب دوا سود ندهد، باید که بر فم معده داغ دهند سه جا بر شکل مثلث چنان چه یک داغ اندکی فروتر از غصرف جنجری بود و دیگر از دو جانب آن قدری فروتر تا بر شکل مثلث باشد و داغ‌ها چنان باید که از سطبری پوست فروتر نباشد و کم از آن نبود. و داغ‌ها را اجازه به شدن ندهند تا همه رطوبات از او بپالاید.

طریق داغ در استسقا: هر گاه علاج به دوا سود ندهد، پنج جا داغ دهند: یک بر فم معده، دوم بر جگی فسیم بر سپرز، چهارم بر قعر معده، پنجم بالای ناف.

طریق داغ سر کتف هر گاه مهره استخوان سر باز و از سر کتف بیفتد باید که اول مهره را به جای برند پس داغ کنند بدین طریق که بیمار را بر پهلوئی سالم بخسپانند و پوست آن محل که مهره لغزیده بود به صناره یا به سر انگشتان بردارند تا قوت داغ به عصب‌ها و رباط‌ها که آنجا است نرسد پس گرداگرد آنجا داغ کنند اقل آن چهار داغ است بر شکل مربع

و داغ چنان باید کرد که سطبری پوست تمام بسوزد.

طریق داغ مفصل سرین: هر گاه وجع الورک و عرق النسا کهنه شود به واسطه رطوبتی لزج که در بندگاه سرین گرد آید و عصبها و رباطهای آنجا سست شود و مهره سر استخوان ران از حقه سرین برون افتد و پایها باریک گردد، باید که گرداگرد مهره ران داغها بر نهند. و بعضی طبیبان آلتی ساخته اند بر شکل قدیم و دو دایره دیگر در آن نصب کرده، چنان که در یکباره سه داغ کرده شود و این قرح را دنبالی دراز می کنند و قطر قرح، قدر نیم بالشت یعنی نیم وجب و سبطری لب او چون سطبری دانه خرما و دوری میان دایرهها چون سبطری یک انگشت. و بعد از داغ، مدتی طویل اجازه به شدن ندهند تا رطوبات پپالاینده و بعده یعنی پس از آن به مراهم رویاننده به گردانند و صفت این آلت قرح مانند در وجع الورک نیز ذکر یافه و ذلک هر عضوی را که داغ باید کرد در محل او ذکر بدان رفته.

شرح مصطلحات طبی و مشکل

فهرست لغات و مصطلحات طبی و غیر طبی

مشکله

آبدست: شستن مقعد و فرج بعد از دفع.

آبزن: ظرفی فلزی یا چوبی به اندازه قامت انسان که دارای سرپوشی سوراخ دار است و بیمار را در آن می‌نشانند و سر او را از سوراخ بیرون می‌کنند. و آن در آبزن تر، آب گرم را با ادویه مخلوط کرده یا ادویه را در آب جوشانیده و آب آنها را به کار می‌برند و در آبزن خشک، داروها را خشک می‌ریزند یا بخور می‌کنند و بیمار را به گونه مذکور در آن می‌نشانند یا می‌خوابانند.

آهن تاب: یعنی آن را سرخ کرده و در آن چیز سرد کند که خواص آهن در آن چیز داخل شود و معمولاً در امراض معده مفید است.

إجاصیه: آش آلو است که چون «حصومه» درست می‌شود. رجوع شود به ذیل حصرمیه.

إحتراق اخلاط و احشاء: در مالیخولیا.

أحلیل: آلت تناسلی مرد.

أحمر ناصع: سرخ غلیظ. أخلاط و إستنشاق: در صداع

مادی. آرایج: در صداع شمی.

إزار: آن چه بر گمر می‌بندد، چون شال. إستفراغ: در اصطلاح طب سنتی، دفع رطوبات و اخلاط و فضولات از بدن به طرق مختلفه مثل مدفوع، ادرار، قیء، عرق، حیض و خون دماغ را گویند نه صرف قیء را که در زبان محاوره امروز رایج است.

إسفناخیه: غذایی است نافع برای تشنگی صادق و برای کبد گرم مفید است که با آب و روغن بادام شیرین تهیه می‌شود و سپس آن را با جوجه مرغ فربه و شکر و روغن بادام شیرین یا روغن گاو مصرف می‌کنند.

إسفیداج: در صرع. إسفیدباج: غذایی آبکی و آس گونه است که از گوشت بچه مرغ و بزغاله و حلان و غیر این‌ها از گوشت‌های خفیفه لطیفه و سبزیجات و حبوباتی چون اسفناج، کدو، ماش پوست کنده و جو پوست کنده و امثال اینها می‌سازند که دارای ادویه حاره مناسبه است.

این غذا را اگر با نمک تهیه کنند، خوراک سالمی است و در هر سن و به هر مزاجی در بیشتر اوقات و احوال سازش دارد مگر برای کسانی که مزاجشان ملتهب مزاج هستند. اصل ریشه: قرشی می‌گوید: لوله‌یی تو خالی مانند «نی» است.

أطراف: دست‌ها و پاها.

أفاویه: ادویۀ خوشبو و معطر؛ چون دارچین و میخک.
 أفعال دماغیه: در صدادع ضعف دماغی.

إقدام: در اختلاط عقل. أقماع: کاسبرگ گل‌ها و نیز کلاه
 بادنجان و امار را می‌گویند.

أکارع: پاچۀ حیوانات.

أکال: یعنی خورندۀ عضو. دارویی را می‌نامند. که به سبب
 افراط قوت تحلیل و جلا و نفوذی که دارد اعضای عضو را
 از هم بپاشند؛ مانند زنجار.

أکنده: درشت، ضخیم. أکهب: سفید مایل به تیرگی.

إماله: فرستادن مایعات از طریق مقعد یا فرج زنان جهت
 درکان.

أمراض آلیه: این تعبیر، در اکثر کتب طبی یافت نشد و
 تنها علی بن عباس اهوازی در کتاب «کامل الصناعه» و داود
 انطاکی در کتاب «النزهه المبهجه» این لفظ را استعمال کرده
 و به معنی امراض مرکبه گرفته‌اند. و امراض مرکبه، امراضی
 است که در ترکیب عضو ایجاد بیماری می‌کند که خود به
 چهار قسم تقسیم می‌شود: مرش شکل، مرض زیادتی مقدار و
 عدد، مرض نقصان مقدار و عدد، و مرض وضع.

أمراض ذوبانی: امراضی است که از ذوبان اعضای بدن

ایجاد می‌شود؛ چنان چه در نوعی از امراض کلیوی شحم آن گداخته می‌شود و در تفسره بیمار منجمد می‌شود. و یا مولف همین کتاب طب اکبری در بحث قرحه . جراحی رحم از ذوبان رحم سخن می‌گوید.

انار میخوش: اناری که مزه آن ترش و شیرین باشد.

انارین: انار ترش با انار شیرین که با هم مخلوط کنند.

آنوبه: نوعی انبر جراحی. اِندِفاَن: فرو کردن بدن در ریگ گرم.

اِندمال: بهبودی یافتن زخم‌ها. اِنضغاط: کوفتگی، فشردگی.

اِنکباب: در صداع بارد ساذج که نوع دوم از قسم اول از اقسام صداع ساذج است ذکر یافت. اِنکباب: در صداع ساذج.

اِنگشت: زغال، آتش انگشت: آتش زغال.

اَیاره: منظور همان اِیارج است که دارویی مرکب می‌باشد.

باریک کردن: پودر کردن و نرم کردن.

بالخاصیه: باید دانست که مراتب قوی ادویه، منحصر بر

سه مرتبه می‌باشد: مرتبه اول: همین آثار و افعال محسوسه

است چون ایجاد حرارت و سروی او خشکی و رطوبت، که

مزاج اولی هم نام دارد. مرتبه دوم، افعال محسوسه حاصله از

امزجه ثانویه در اشیاء صاحب امزجه ثانویه است. مرتبه سوم،

از لوازم مرتبه اول و ثانی است که از ظهورات «صورت نوعیه» آن دارو است و بالخاصیه، همین تأثیر دارو به کمک صورت نوعیه می‌باشد که طالب فهم این مطلب باید از «صورت نوعیه» که در دانش فلسفه از آن بحث مطلع باشد. ولی اجمالاً باید گفت که آثاری از دارو که در چارچوب قواعد تأثیر ادویه در مرتبه اول و دوم نمی‌گنجد را اثر بالخاصیه نامند؛ مثلاً دارویی که مزاج آن سرد است، کاری انجام دهد که باید توسط یک داروی گرم انجام گیرد که در این صورت می‌گویند که این دارو به خاطر صورت نوعیه‌اش و بالخاصیت است که این اثر را نهاده است. برود: در جرب الاجفان. برود: یعنی ادویه سرد. و در امراض چشم به معنی سرمه است که ادویه چشم را در چیزی آبکی می‌ریزند و به حسب پسوندی که دارد نوع سرمه‌اش هم معلوم می‌شود. فرق برود با کحل و ذرور این است که ادویه برود را با مایعات می‌سرشند ولی کحل و ذرور را به صورت پودر به کار می‌برند. و فرق کحل و ذرور آن است که کحل، عنوان پودرهای مخصوص چشم است اما ذرور در پودرهای درمان جاحات هم به کار می‌رود.

بزل کردن: بزل، به شکافتن بخشی از بدن انسان یا حیوان می‌گویند که غرض از این عمل، اخراج آبی باشد که در آن

محل جمع شده است. بطون شریفه: در سخته.

بندگاه: مفصل. پاتیل: ظرف بزرگ مسی که دهانه آن فراخ بوده و برای پختن غذاهایی با مقدار زیاد به کار می‌رود.

پاس: در زبان اردو معادل سه ساعت است.

پاکی: در زبان اردو، یعنی تیغ. پشک: پشکل.

پلیته: همان فتیله است که بین دو انگشت، یک نخ پنبه‌یی را می‌تابند و به حسب نوع استفاده، ضخیم یا نازک درست می‌کنند و در ادویه مطبوخ نهاده و در دبر یا قل بر می‌دارند.

تاسه: اضطراب. تجاویف: فضاهاى خالی. تدبیر ادویه: یعنی اصلاح مضرات ادویه که پستی یا تیزی و عدم تناسب آنها با مزاج انسانی از بین رود یا کمتر شود. این ادویه دارای نوعی ضرر، در طب سنتی شناخته شده‌اند که هر یک به طریقی خاص اصلاح می‌شوند. سقمونیا، ماذریون، تربد، تشمیزج، انزروت، دند، حب الملوک و از ادویه محتاج به اصلاح هستند که در ابتدا یا انتهای کتب «قربادین» از اصلاح هر یک بحث کرده‌اند. تدهین: در صداع ساذج. تراب بوته: در قروح.

تراب زیبق: در کلف. تراب نحاس: در قروح. تربز: در لغت نامه دهخدا، تربز را به معنی ترب و هندوانه می‌گیرد اما در «مخزن الادویه» تربز به معنی تربد و نیز معادل هندی

هندوانه می‌داند و در این کتاب که لغات هندی در آن مکرر به کار رفته و شواهد و قراین هم دلالت بر همین است، هندوانه منظور می‌باشد. تربز: هم معنی خربزه می‌دهد و هم معنی هندوانه که باید با قرینه فهمید که کدام منظور است.

ترهل: سستی بدن.

تزحر: حرکت شدید روده‌ها جهت دفع براز را گویند.
تزحر: حرکت شدید روده‌ها جهت دفع براز را گویند.

تشرب: نفوذ و سرایت کردن ماده به درون چیزی و یا از عضوی به عضو مجاورش مانند تسری آب در اسفنج.

تشمیر: در استرخاء الجفن.

تصعید: در صداع ساذج.

تفه: خام. چیزی که مزه‌بی خاص ندارد.

تقطیر: در صداع مادی.

تقلص: در تشنج.

تکائف: انقباض و بر هم آمدن.

تکسر: درحمی مطبقه.

تکلیس: عبارت از احراق اجسام صلبی که خاصیت درمانی دارند تا به آسانی قابل سائیدن شود.

تکمید: در صداع با رد ساذج که نوع دوم از قسم اول از اقسام صداع ساذج است ذکر یافت.

تلواسه: اضطراب، اندوه.
 تمام اقسام انفاس: در امراض شش ذکر یافته.
 تنحنح: صاف کردن گلو.
 تنخع: آب بینی انداختن.
 تنطیل: در قسم اول از اقسام صداع یعنی صداع سازج که
 از امراض سراسر ذکر شد.
 تنکار معدنی و صناعی: در سیلان حیض.
 توابل: هر نوع ادویه و دیگ ابزار که در اغذیه می‌ریزند
 چه در مزاج گرم باشند و چه سرد، منتهی باید خشک باشند.
 توثب: در مالیخولیا.
 توزی: قبا و جامهٔ تابستانی بسیار نازک را گویند و آن را
 از کتان می‌بافند. و توز، به پوست درخت بسیار نازکی که
 شبیه کاغذ است هم می‌گویند.
 ثرید: تریث است که ریزه کردن نان باشد در شیر و دوغ و
 غیره.
 جالی: یعنی پاک کننده. دوایی را نامند که کارش تحریک
 رطوبات لزجۀ جامده و دفع آنها از سطح عضو یا دهانه‌های
 عروق درونی است؛ مانند انزروت و ماءالعسل.
 جوانی: در زبان اردو، معادل زنیان است.
 چار مغز: منظور، هر یک از مغزهای گردو، فندق، بادام و

پسته است و گاهی به طور مرکب به کار می‌رود که منظور هر چهار تای آنها با هم می‌باشد. و گاهی هم اساساً منظور مغزهای تخم کدو، تخم خربزه، تخم هندوانه و تخم خیار است.

چوزه: جوجه.

چهار رگ: نام دو رگ در لب زیرین و دو رگ در لب زیرین است که فصد آنها در امراض دهان و لثه سود دارد.

حریف: یعنی لذاع. رجوع شود به ذیل «لذاع».

حقنه: به معنی اماله است. رجوع شود به ذیل اماله.

حلوان: گوشت بزغاله که در «مخزن الادویه» و «تخفه

حکیم مؤمن»، حلان و حلام ضبط شده است.

حمات: در صداع سازج.

حمالیق: جمع حملاق است به معنی قسمت درونی پلک‌ها

که سرکه را در آن جا می‌ریزند.

حماه: آب‌های معدنی را گویند که بوی نامطبوعی هم

دارند.

قشعیرة نافض: لرزی که بدن را سوزن سوزن کند.

حمول: ادویه‌یی را می‌گویند که در مقعد و فرج می‌نهند.

حواس باطنی و ظاهری: در نیسان.

خائیدن: گاز زدن، جویدن.

خبث نفس: غم، اندوه و دلتنگی بدون سببی آشکار.

خبز سمید: در مالیخولیا.

خراطه: پوسته‌های داخلی روده‌ها را می‌گویند.

خریطه: رجوع شود به ذیل «خراطه».

خسته: هسته میوه‌ها.

خلط حاد لذاع اکال: کیفیتی حریف یا مالح در خلط که

موجب لذاعت یعنی گزندگی و سوزندگی و اکالیت یعنی

خورندگی در آن باشد.

خلط غلیظ محترق حریف لذاع: بلغم مالحی که محترق

شده و به سودای احتراقی تبدیل شده است.

خلل: منافذ، فضاهاى خالی.

خمل: پرز.

خیاشیم: در صداع مادی.

دبر: مقعد.

دردی: رسوب، ته نشین.

دعت: سکون و استراحت.

دغدغه: خارش.

دولاب: چرخ چاه.

دهن: در صاع ساذج.

ذرور: رجوع شود به ذیل «برود».

رادع: یعنی مانع و بازگرداننده. دارویی است که به سبب سردی و قوت قض خود کثافتی در عضو ایجاد می‌کند که مسام آن را تنگ کرده و حدت حرارتی که در عضو ایجاد شده را بشکند و اخلاط رقیقه را منجمد و غلیظ گرداند.

رایب: در خفقان.

رب: در صداع شرکی.

ردی الکیموس: غذایی را گویند که وقتی در معده هضم شود و در کبد به خلط تبیل شود، خلطی غیرمعتدل القوام و الکیفیه از آن حاصل شود.

رطوبت بورقیه: رطوبتی است که حرارت در آن اثر کرده ولی به نضج نرسانیده باکه نوعی سوختن و عفونت در آن ایجاد کرده است؛ چنانچه در ابدان پیران زیاد مشاهده می‌شود که خلطی لذاع و تیز و سوزنده است.

رغوه ملح: در تجعید شعر.

رفاده: کمپرس، پاجه‌یی که برای بستن یا پانسمان زخم به کار می‌برند.

رفاید: دستمال‌هایی که بر روی عضو بیمار می‌بندد، جمع رفاده.

رکوه: پارچه کهنه.

رمص: چرکی جامد که در گوشه نزدیک به بینی در چشم-

ها جمع می شود.

زبل: سرگین مدفوع.

زراقه: آب دزدک، آلتی تزریق کننده که بسیار شیعه «سرنگ» است و مایعات را در مثانه یا رحم ریخته و خون یا چرک را هم با آن از این اعضاء بیرون می کشند. زراقه که آلتی است: در طرش گوش.

زرق: به دو مهنی در این کتاب به کار رفته است: دفع شدن مدفوع به شکل دفع از پرنده‌ها، چکانیدن دارو در قضیب با دستگاه مخصوص آن، که «زراقه» نیز نامند. زنبور: نام اردوی انبر دم باریک که «کلبتی السهام» نام دارد.

زنج: چانه.

زهومت: بوی گوشت درندگان یا ماهیان دریایی مانده، بوی چرک.

سحق: کوبیدن، پودر کردن.

سردارو: در کتب طبی، بحثی کامل و صریح از این عنوان طبی یافت نشد، اما از مباحث قوانین درمان در کتاب خلاصه الحکمه، دو معنی برای آن می توان استنباط نمود: یکی به برخی ادویه مقدمه اسهال می گویند که به صورت = ودر کرده بر مطبوخی که جهت ایجاد اسهال به کار می برند و غرضشان

اخراج اخلاط غلیظه کثیره است می‌پاشند و یا این که جداگانه آن را حب نموده و در این موارد به عنوان یک تقویت دهنده به افعال مسهلات بعد از مطبوخ و یا نقوع مسهل، می‌خورند. معنی دوم، این است که مطبوخی برای بیمار تهیه شود که اصل و عمود این مطبوخ را دارویی خاص تشکیل می‌دهد ولی چون مرض یا امراض دیگری هم با این مرض در بدن وجود دارد، برخی ادویه را که مفید برای این مرض یا امراض است هم بر آن مطبوخ می‌افزایند. لازم به ذکر است که سر دارو را «علاوه» هم می‌نامند.

سفره: مقعد.

سفوف: داروهایی که پودر می‌کنند و می‌خورند.

سکوب: در صداع ساذج.

سکوب: در صداع ساذج که اولین قسم صداع است ذکر شد سمائم: بادهایی مسموم است که در برخی سرزمین‌ها می‌وزند و از مسافران نقل شده است که این بادهای را در برخی بیابان‌ها دیده‌اند. این بادهای دارای علائمی چون تیرگی و شدت حرارت و بدبویی است که وقتی به دماغ برسد، احوال را متغیر کرده و کرب و اضطراب قلب و غشی ایجاد می‌کند.

سماقیه: به دستور حصرمیه ساخته می‌شود که گذشت اما

به جای غوره از سماق استفاده می شود.

سمک رضاضی: در نالیخولیا.

سمک رضاضی: نوعی ماهی است که در آب های پرسنگ

و ریگ می باشد.

سموم: بادهائی مسموم که در برخی سرزمین ها می وزند و از مسافران نقل شده که آنها را دیده اند. و علائمی

چون؛ تیرگی و شدت حرارت و بدبوئی دارد.

سمید: نانی که سبوس آن را کاملاً گرفته اند.

سوده: سائیده شده.

سوء ترتیب در اکل: در امراض معده در فصل ضعف

الهضم و غیره.

سوء مزاج مختلف و مستوی: در داور.

شب خواری: غذا خوردن در آخر شب و در مدت دو سه

ساعت مانده به خواب را می گویند که در نظر طب سنتی

امری مذموم است و پرهیز از آب برای سالمان و خصوصاً

مریضان و بالاخص در برخی مرض ها لازم است.

شرائین سباتیه: در دوار.

شرط: تیغ زدن در حجامت.

شظایا: جمع شظیه.

شظیه: ریزه استخوان.

شعلاء: رنگی از رنگهای چشم که به سرخی می‌زند.
 شوموم: آن که چیزی ببیند؛ خواه تر باشد یا خشک.
 شهلاء: چشم سیاه رنگی را گویند که مایل به سرخی
 باشد، میشی.

شیاف: شیاف، جمه شافه است و آن بر دو نوع کلی است،
 اگر برای امراض چشم و بینی استفاده شود، چنین است که
 ادویه لازم را پودر کرده و با عصارات و مایعات لازم سرشته
 و بهاندازه‌های متناسبه درست کرده و خشک می‌کنند و د
 وقت نیاز یا از بیرون به دور چشم مالیده و یا در بینی می-
 نه‌ند و یا در عصارات و مایعات لازم حل کرده و در چشم
 یا بینی می‌چکانند.

اما اگر برای روده‌ها یا رحم استفاده کنند، معمولاً
 ترکیباتی مثل ادویه مسهله دارد و بزرگتر می‌سازند به اندازه
 مورد نیاز تا غرض لازم را برآورده کند.

شیرج التین: در کلف.

شیر دختر: شیر زنی که دختر زائیده است.

صخر: در فصل دیوانگی‌ها.

صدغ: ما بین گوشه ابرو و گوش است و آن را شقیقه

نیز می‌نامند و تشنیه آن «صدغین» است.

صدید: زرداب.

صلایه: ساییدن، هاون کدن.

صلایه: هم به معنی سنگ پهنی که ادویه را بر آن می‌سابند می‌گویند و نیز به سائیدن ادویه هم گفته می‌شود.

سناره: میل گری که سر آن در گودی باشد که چون زیر رگ یا چیز دیگر اندازند که آن را جابه‌جا کنند، آن چیز در گودی این ابزار افتد و نلعزد. و حکیم ارزانی در نوع سوم از انواع سبل که در امراض چشم است این ابزار را تشریح کرده است.

ضاغط: درد فشارنده.

ضرورت خلاء: خلاء، در اصطلاح فلسفی عبات از مکانی است که از هر جوهری خالی باشد و منظور از ضرورت خلاء، اشاره به بحثی فلسفی است که طبق آن به اثبات می‌رسد که وجود خلأ در عالم محال است. این بحث، دستمایهٔ اطباء برای تبیین برخی عملکردهای بدن در دانش طب سنتی در مبحث نظری و نیز ارائهٔ برخی الگوهای درمانی در مبحث عملی شده است. اما آن چه در مباحث این کتاب منظور است این است که از آن جا که خلأ در همه جا و از جمله در بدن انسان محال است که وجود داشته باشد، پس اگر ماده‌یی به فصد یا اسهال یا قیء یا حجامت و یا ... از بدن خارج شود، سبب می‌شود که مواد دیگری که به سبب اتصال

رطوبات بدنی با هم به این ماده متصل هستند جای آن را بگیرند و یک جابجایی در چینش مواد و مایعات کل بدن ایجاد شود که این امر باعث درمان برخی امراض است؛ چنانچه به کمفصد عروق پاها در زنان مبتلا به حبس حیض، خون را در بدن جا به جا کرده و به سمت رحم میل می دهند.

ضماد: نهادن اشیای نیمه جامد و خمیر مانند به طور ضخیم بر عضو.

طریخ: که قسمی است از ماهی.

طغار: دیگ.

طلاء: مالیدن ادویه مرطوب بر عضو به نحو لایه بی نازک.

طلق: درد زایمان.

طمث: عادت ماهانه زنان.

طین فارسی: در قذی چشم.

ظرف سبز: ظرف سفالی لعابدار.

ظن بر اخراج خون: این تعبیر، در کلام اطباء رایج است و معنی آن این است که طبیعت، حافظ و نگهدارنده خون است چون اکثر غذای بدن از آن است و مزاجش موافق روح و مرکب روح و سبب اصلی حیات است و لذا هنگام دفع اخلاط فاسد از بدن توسط طبیعت، خون را نمی گذارد با آنها

دفع شود مگر این که طبیعت ناتوان شده باشد.

عصابه: دستمالی که به پیشانی می‌بندند.

عطوس: در صداع بلغمی ذکر شد.

عفوصت: کزه گس که نوعی مزه قابض است که دهان را قبض می‌کند.

عکر: رسوب، ته نشین.

علیحده: جداگانه.

عمور: گوشت‌های میان دندان‌ها و بن آن‌ها را گویند.

عورت: در این کتاب، کنایه از زن است و جنس مؤنث.

غذا: در صداع مادی.

غلوله: گلوله.

غمره: در فساد لون.

فتیله: نزد اطبا آن است که ادویه را کوبیده و خمیر کرده و به مقدار انگشت یا زیاد یا کمتر در باریکی و سبتری و بلندی و کوتاهی به قدر حاجی که در بینی، گوش، شکاف زخم‌ها و یا مقعد و آلت تناسلی مرد می‌نهند.

فحئه: ناگهانی.

فراریج: جوجه‌ها.

فراشا: به معنی «قشعیره» است. رجوع شود به ذیل آن.

فرج: منافذ، فضاهاى خالی.

فرزجه: یعنی تکه پارچه‌یی را تر کرده و با ادویۀ خشک پودر کرده یا به ادویۀ تر می‌آلایند و زن در فرج خود می‌نهند.

فسخ عضله: در قروح.

فکر: در نسیان.

قائاطیر: در احتباس بول.

قبل: آلت تناسلی در مرد و زن هر دو را به این نام می‌نامند.

قتق: ترش کردن.

قحل: لاغری.

قدام: قسمت جلو بدن. جلوی هر چیز.

قدح: عمل بیرون کردن آب فاسد شده از چشم به کمک ابزار خاص را گویند.

قشار کندر: در صع معدی.

قشعریه: در حمی مطبقة.

قطور: در صداع بلغمی ذکر شد.

قلایا: نوعی کباب که دیگی را بر روی آتش می‌گذارند و داغ که شد، گوشت را به آن می‌چسبانند و احیاناً به معنی سرخ کردنی هم می‌آید.

قلق: اضطراب.

قلق: در صداع ساذج.

قلیه: رجوع شود به قلايا.

قلیه پر مصالح: قلايای پر ادویه، رجوع شود به قلايا.

قمع: قیف، نی.

قمقم: غوره خشک یا غوره خرماي خشک. و آب قمقم

يعنی آب اینها.

قوت حیوانی: در باب امراض دل.

قوت طبیعی: در باب امراض جگر.

قوت نفسانی: در نسیان.

قیح: رجوع شود به ذیل «مده».

کاسر الريح: یعنی شکننده و دفع کننده بادها. دارویی را

می نامند که قوام بادهای غلیظ را که در پوست حبس شده با

قوت حرارت و تجویف خود، رقیق نموده و دفع کند یا به

تحلیل برد؛ مانند تخم سداب.

کاواک: خالی، تهی و پوچ. و میان کاواک، یعنی میان تهی.

کاوکی: تهی بودن درون.

کاوی: یعنی داغ کننده و سوزنده و مراد از آن در اصطلاح

دارویی است که پوست را با شدت سوزندگی و تجفیف خود

به هم در آورد و مجاری اخلاط آن را مسدود سازد و مسام

را بند آورد و عضو را زخم کند؛ مانند زاج و قلقطار.

کبس: فرو پوشیدن.

کتیف: متراکم.

کحال: چشم پزشک.

کحل: رجوع شود به ذیل «برود».

کردناج: گوشتیست که بر آتش توسط سیخ کباب کنند. و سدیدگی گفته که کبابی است که گوشت جوجه را ابتدا کمی با آب بپزند و نیم پخت که شد درون آن را ابازیر کرده و بر روی آتش کباب کنند.

کروهه: پارچه کهنه.

کشط: در ظرفه.

کمک: سه معنی برای این لغت گفته‌اند؛ نان سوخته، نان خشک، نان غلیظی که بر روی سنگی داغ در تنور بپزند.

کفچه زدن: با کفگیر بر هم زدن.

کلک زدن: بیشتر زدن.

کمداد: چیزی گرم را بر عضو نهند چه خشک باشد و چه تر.

کمودت: تیرگی، سفید مایل به تیره.

لبن التین: در کلف.

لخلخه: در صداع مادی.

لذاع: گزنده، دارو یا خلطی یا دردی که ایجاد حالت

گزش می کند.

لف الکرام: در کثرت عرق.

لقطه: در سبل.

لنکوته: به زبان اردو، پارچه‌یی را گویند که بر دور کمر می‌بندند.

ماق عینین: ماق، به گوشه چشم از سوی بینی می‌گویند که به بینی متصل است و مجرای اشک در چشم می‌باشد. و گاهی هم به معنی پیش چشم یا دنباله آن به کار می‌رود. مانع از فصد: هر جا اطباء فصد را تجویز می‌کنند، معمولاً قید می‌کنند که: «اگر مانعی از فصد نباشد». موانع فصد، به طور اجمال این یازدهامر می‌باشند: هنگام امتلای امعاء از فضولات برازیه، در حالت پری معده از غذا، در افراد خیلی لاغر و خیلی چاق و ابدان متخلخل و سفید پوستان و سست گوشتان و زرد پوستان بی حس، در سن پیری، در سن کمتر از چهارده سال، بعد جماع خصوصاً اگر با انزال باشد، هنگام وجود دردی شدید در بدن، در بلاد خیلی سرد، در امزجه خیلی سرد. و آخر این که در مواردی که اگر فصد کنند، باعث غلبه سرمای شدید بر بدن شود.

لازم به ذکر است که در این موارد اگر ضرورتی قوی حاصل آید، زیر نظر طبیبی حاذق که مضرات احتمالی حاصله

چون غشی و ... در فصد، را تدبیر کند اجازه فصد داده شده است.

ماءالرماد: در حرق انار.

ماءالشعر: در صداع ساذج.

مبدرق: چیزی است که از شأن آن این است که آن چه با آن مخلوط شود را خرد می کند و به درون اعضاء نفوذ می دهد؛ مثل آبی که با غذاها چنبن می کند و نیروی حیات و ادامه زندگی بافتها که در اغذیه است را به این وسیله در اختیار آنها قرار می دهد.

مبضع: بیشتر را می گویند و انواع متنوعی دارد. رجوع شود به کتابهای ابزار جراحی طب سنتی.

مبهی: داروی تحریک کننده قوه شهوت جنسی و زیاد کننده ماده آن که معنی و بادهای غلیظ نعوظ آور باشند؛ مانند بهمین و بوزیدان.

مجمحمه ناری: در نفحه طحال.

مجمر: منقل.

مجمر: منقل که در آن زغال افروزند.

محمر: یعنی سرخ کننده. دارویی که به قوت گرمی و جذب خود عضو را گرم می کند و آن چه از خون که به آن متصل است را به سوی عضو جذب کرده و بدان سبب ظاهر

عضو را سرخ می‌کند؛ مانند خردل، انجیر و فودنج.

مدمل: در جراحی.

مدمل: یعنی بهبودی دهنده زخم‌ها. دارویی که خشک می‌کند رطوبتی را که در میان اجزای جراحی وجود دارد و آن را غلیظ و لزج می‌کند تا التیام ایجاد شود؛ مانند دم الاخوین، صبر، کتیرا و صمغ عربی.

ماده: همان قیح است که به معنی رطوبت سفید و لزجی است که در جراحات وقتی به نضح برسند جمع می‌شود. و برخی گفته‌اند اگر صورت خلطیه در این رطوبت موجود باشد، «قیح» و گرنه «مده» نام دارد.

مراق: در مالیخولیا.

مرخی: یعنی سست کننده. دارویی را گویند که به قوت حرارت و رطوبت خود قوام اعضای کثیف را نرم و مسام آن را وسیع کرده که به سهولت و آسانی فضولات حبس شده در زیر آنها را دفع کند؛ مانند ضماد شبت و بزرکتان.

مروحه: باد بزن.

مزلق: یعنی لغزاننده فضول و اخلاط. دارویی را می‌نامند که به قوت نرم کنندگی و رطوبت لغزاننده‌یی که دارد سطح عضو را نرم می‌کند به گونه‌یی که آن در عضو حبس شده را بلغزاند و دفع کند؛ مانند آلو بخارا.

مستنقعات: در صداع شمی.

مسکه: همان روغن تازه نمک نزنده را گویند که از کره حیوانات گیرند.

منه: قسمت انتهایی فک پایین در نزدیکی گوش.

مسهل: دارویی است که رطوبات را از عروق و سایر اعضاء به سوی امعاء و رده‌ها تحریک می‌کند.
مشوی: کباب.

مصفاة: استخوانی نرم و متخلخل است که در آن سوراخ-های معوج و پیچ‌دار مانند سوراخ اسفنج می‌باشد و بر بالای دو عصب زاید شبیه به نوک پستان در انتهای بینی و بر سوراخ‌های آن واقع است و آلت بوئیدن است و مجای دیگر آن تا به حنک رسیده است.

مصفاة: در خشم بینی.

مطفو: بالا آمده.

مطنجنات: سرخ کردنی‌ها.

معالیق: رباط‌های آویزان کننده اعضا چون جگر را گویند.

معتاد: هر امر مورد عادت را در اصطلاح طب سنتی به این نام می‌خوانند نه معنایی که اکنون از این لفظ به ذهن‌ها متبادر بوده که عبارت از مردم عادت کرده به استعمال افیون و مواد مخدر می‌باشد.

معرق: عرق آورنده.

معطس: عطسه آورنده.

مغری: یعنی لزج کننده. داروی خشکی که در آن رطوبت لزجی باشد که به سوراخ‌ها و دهانه‌های عروق و منافذ بچسبد و دهانه آنها را بسته و سطح ن را لزج کند؛ مانند کتیرا، صمغ عربی و نشاسته.

مغسول: ادویه غسل داده شده را می‌گویند. لازم به ذکر است که غسل، روشی در بهینه‌سازی برخی ادویه طب سنتی است که داروهایی که به حالت عادی خود که در طبیعت قابل استفاده نیستند را قابل استفاده می‌کند و یا برخی خواص نامطبوع چون بدمزگی را از آنها دور می‌کند. هر یک از این داروها روشی ویژه در غسل دارد که در ابتدا یا انتهای کتب «قربادین» ذکر شده ۹ است.

مفرطح: پهن.

مقراض: قیچی، موچین.

مقروح: زخم کننده و چرک آورنده.

مقیء: قیء آورنده.

ملحم: رویاننده گوشت.

منادیل: پارچه کهنه.

منافس: سوراخ‌های تنفسی پوست.

منبت لحم: رویاننده گوشت.

متن: بدبو.

مندمل شدن: بهبودی یافتن.

منشف: جذب کننده، به خود کشنده.

منش گشتن: حالت تهوع و دل به هم خردگی.

منضح: عبارات از ادویه‌هایی که باعث اعتدال قوام مواد

قابل دفع شوند تا آن مواد به راحتی بتوانند قابل دفع شوند.

منقاش: آلتی شبیه به موچین مورد استعمال زنان که نوعی

انیر است.

موتی: مردگان.

مهمت: آلتی است که به عنوان ظرفی ظریف در چشم کرده

و چرک آن را در می‌آورند.

مهرا: پخته شدن.

میفختج: شیره انگور است که به شیره، دبس، رب عنب و

میپختج معروف است.

مؤوف: آفت زده، بیمار.

ناشب: شیئی که به گلو بچسبد و آویزان شود.

ناشف: خشک کننده رطوبات.

ناصر: در فصل قروح.

ندف: زدن پشم.

نشف: خشکانیدن رطوبات.

نضج: در صداع مادی.

نضج: نضج دکلام قرشی چنین تعریف شده است:

نضجی که توسط طبیعت صورت می‌گیرد، یا به جهت تغذیه بدن است که به پختن غذا در معده و کبد و رگ‌ها و بافت‌ها یعنی همان هضم‌های چهارگانه گفته می‌شود و یا به جهت دفع مواد و اخلاط زاید یا فاسده از بدن صورت می‌گیرد که غرض طبیعت از این نضج، آماده کردن آنها برای دفع از بدن است؛ چون ای بسا غلیظ هستند که قابل عبور از رگهای ریزت جهت دفع را ندارند و یا رقیق و یا درون اعضاء نفوذ کرده‌اند و باز هم قابل دفع نیستند و یا لزج هستند که به بافت‌ها چسبیده‌اند و دفع آنها از این جهت امکان ندارد فلذا طبیعت، غلیظ را قدری رقیق و رقیق را قدری غلیظ و لزج را تکه تکه می‌کند تا به این شکل قابل دفع شوند. اما نضجی که توسط طبیعت صورت می‌گیرد، همان نضج‌هایی است که طبیعت انجام می‌داد و طبیب آنها را به کمک ادویه و سایر تدابیر، ایجاد مصنوعی می‌کند و در طب، برای نضج بخشیدن به هر خلط، دارویی خاص در نظر گرفته؛ چنان چه برای نضج بخشیدن اخلاط برخی اعضای ویژه، دارویی مخصوص آن عضو در نظر گرفته شده است؛

مثلاً بلغم را با دارویی و صفرا را با دارویی دیگر باید نضج دادغ چنان چه نضج بلغمی که در مفاصل است، با دارویی غیر از داروی منضج بلغم موجود در مغز است و نیز مدت زمان نضج هر خلط با دیگر فرق دارد که در ابتدای کتاب شریف «میزان الطب» از این امور که توسط طبیعت صورت می‌گیرد بحث مفصل و کاملی ایراد شده است.

نطف: کندن موها.

نطول: در صداع ساذج.

نفس البكاء: یعنی نفس بریده بریده کشیدن مانند تنفس کودکان در هنگام گریه کردن که نفس مضاعف هم نام دارد.

نفس صعداء: در عشق.

نقوع: در سرسام.

نکس: برگشتن بیماری به حالت ابتدایی در دوران معالجه یا نقاهت در اثر کوتاهی بیمار یا خطای طبیب یا شدت مرض و عدم درمان کامل و ریشه کنی آن است که در دانش «کلیات» از علوم چهارگانه طب سنتی از آن بحث شده و مفصل‌تر از همه، در انتهای کتاب شریف «خلاصه الحکمه» ذکر شده است.

نهار: این لغت در این کتاب، کلمه‌یی اردو است که به معنی ناشتا می‌باشد.

وجع خدری: دردی است که گویا عضو خوابیده است.
 احساس مورد مورد شدن اندامی از اندامها در بدن.
 وجع لاذع: دردی است که صاحب آن احساس می کند که
 آن عضو گویا می سوزد.
 وجع لازم: دردی است که رها نمی کنند.
 وجع متمدد: دردی است که گویا عضو را از اطراف می-
 کشند و به درد می آورند.
 وجع مسلی: دردی ه صاحبش چنان می پندارد که کسی
 سوزنی بزرگ را در بدن یا عضو دردناک او فرو می کند.
 وجع ناخس: دردی است کهع صاحبش می پندارد که خار
 و تیر در بدن او فرو می کنند و غالباً از حدت ابخره اخلاط
 صفرا وی است.
 وداجین: در دوار.
 ورده که آلتی است: در جرب الاجفان.
 هلام: نوعی غذا که از گوشت گاو و گوساله و امثال آن
 بعد از پختن در آب نمک در جایی می گذارند تا آب آن
 چکیده شود و به حسب حاجت سبزی های گرم یا سرد را با
 سرکه پخته و گوشت مذکور را در آن انداخته و بر روی
 آتش می نهند و بعد از اندک زمانی از آتش بر می دارند.
 یار کردن: در این کتاب به معنی مخلوط کردن است.

فهرست و ترکیبات ادویه مرکبه

فهرست و ترکیبات ادویه مرکبه و اغذیه

تذکر: عنوان مطبوخ و طبیح، هر دو یک معنی می‌دهند و لذا «مطبوخ اف تیمون» را گاهی کتاب به عنوان طبیح اف تیمون و گاهی به عنوان مطبوخ اف تیمون ذکر کرده است و در این فهرست هم هر نوع طبیح یا مطبوخی، یا در ذیل عنوان طبیح است و یا در ذیل عنوان مطبوخ.

آبکامه: نان خرشی است ترش مزه که از شیر و ماست و غیه درست می‌کنند.

آمله مزبا: مثل هلیله مربا درست می‌شود با این فرق که آمله مربا را تنها از آمله تر می‌توان ساخت. رجوع شود به ذیل «هلیله مربا»

آثار ناسیا: در ورم جگر

اخلاط زعفران: در ضیق.

اصلاح محموده: در صداع شرکی.

اطریفل گشنیز: عیناً همان اطریفل صغیر است منتهی تخم گشنیز را هم به همان وزن ادویه اطریفل صغیر بر آن می‌افزایند و برخی زیادتر هم گفته‌اند؛ یعنی دو برابر یک جزء از اجزایس اطریفل صغیر.

اطریفل صغیر: در بواسیر.

اطریفل کبیر: هلیله کابلی، هلیله سیاه، پوست هلیله، آمله مقشر، فلفل و دار فلفل هر یک شش دوم؛ شقاق، زنجبیل، تودرین، لسان العصافیر، بهمنین، حب الفلفل، سمس مقشر، شکر طبرزد و خشاش سفید، هر یک دو درم، همه را بکوبند و با روغن گاو یا روغن بادام که یک چهارم ادویخ مورد نیاز بود چرب کرده و در سه برابر همه عسل کف گرفته بسرشند و بعد از سه ماه استعمال کنند. قوت این دارو تا سه سال می ماند.

اطظریفل مقل: در بواسیر.

اکسیرین: در مورد سرج.

امروسیا: دو قو، عود بلسان، سلیخه، قردمانا، اذخرو کرفس، هر یک یک درم؛ فلفل سیاه، فلفل سفید و قسط تلخ، هر یک نیم درم؛ مر صاف، سه درم؛ حب الغار، دو دانه؛ اگیر ترکی و زعفران، هر یک دو درم؛ همه را کوفته و بیخته و با سه برابر عسل کف گرفته بسرشند و بعد از دو ماه به کار برند. قدر مصرف این دارو، دو درم با آب گرم است.

انقردیا: عاقرقرحا، شونیز، قسط، فلفل، دار فلفل و وج، هر یک ده درم؛ سداب، جنطیانا، حلتیت، زراوند مدحرج، حب الغار، جند، خردل و شیرج، هر یک پنج درم، عسل بلاد، چهار درم و نیم، همه را گوفته و بیخته و به روغن گردکان

چرب بسازند و همه را در سه چندان عسل بسرشد و بعد از شش ماه بسرشد و بعد از شش ماه که در جو نهاده باشند استعمال نمایند و قدر هر شربت آن یک مثقال است.

انو شدارو: در مالیخولیا.

ایارجات: انواع مختلفی دارد و اگر نوع آن معلوم نشود، یعنی هر کدام را می توان به کار برد اما بهتر است از ضعیف-تر شروع کنند و اگر لازم به قوی تر بود از آنها بهره برند؛ یعنی ابتدا از ایارج فیکرا، سپس از ایارج جالینوس و بعد از ایارج روفس که همگی در این مجموعه مذکورند استفاده کنند.

ایارج ثیاذریتوس: صبر سقوطری، سی درم؛ غاریقون، بیست و دو درم؛ وج، زعفران، دارچینی، مصطکی، سورنجان و سلیخه، هر یک سه درم؛ کمادریطوس، فلفل ابیض، اسارون و عود بلسان، هر یک ده درم؛ فلفل سیاه و جندیبستر، هر یک چهار درم؛ ریوند چینی و سنبل، هر یک چهار درم؛ عسل یه برابر همه، کوفته بیخته با عسل معجون سازند.

ایارج جالینوس: پودینه، شحم جنطل، غاریقون مشوی، سقمونیای مشوق، خربق سیاه، فرفیون و هوفاریقون، هر یک شانزده درم؛ بسفایج، کمادریوس، افتیمون و سلیخه، هر یک

هفت درم، مر، سکبینج، زراوند طویل.

ایارج لوغازیا: شحم حنظل، پنج درم؛ پیاز عنصل مشوی، غاریقون، سقمونیا، خربق سیاه، اشق و اسقوریون هر یک چهار درم و نیم؛ افیمون، کماذریوس، مقل و صبر سقوطری، هر یک سه درم؛ حاشا، هوفاریقون، ساذج هندی، فراسیون، جعدہ سلیخه، فلفل سفید و سیاه، جاو شیر، دارفلفل، زعفران، دارچینی، بسفایج، جنبدیدستر، مر، فطر اسالیون، زرواند طویل، عصارهٔ افسنتین، فرفیون، سنبل، حماها و زنجبیل، هر یک دو درم؛ جنطیانیا و اسطوخودوس، هر یک یک و نیم درم، همه را کوفته و بیخته و با غسل بسرشند. و به میزان با آب گرم و غسل بعد از گذشت شش ماه مصرف نمایند.

باسلیقون اکبر: همان با سلیقون کبیر است که به این شرح است: کف دریا، اقلیمیای نقره، هر یک ده درم؛ نمک اندرانی، ساذج هندی، سپیدهٔ ارزیر، فلفل، دار فلفل، سنبل الطیب و سرمهٔ اصفهانی هر یک دو درم؛ نمک هندی و قرنفل دواله، هر یک یک درم؛ صبر سقوطری، عصارهٔ مامیثا و مس سوخته، هر یک پنج درم؛ مامیران، مرمکی، نوشادر و زرد چوبه، هر یک سه درم؛ هلیلهٔ زرد، چهار درم، همه را به صلایه بسیار نرم و بصورت گرد غبار کنند و مصرف کنند.

باسلیقون: در سبل.

باسلیقون ممسک: یعنی باسلیقون مشک دار. رجوع ش.د.
 به ذیل «باسلیقون».

برود بنفسجی: در جرب الاجفان.

برود حصرم: در ضعف بصر.

برود رمان: انار ترش و شیرین را بگیرند و تخم و شحم
 او را بکوبند و بفشارند و آب آن را صاف کرده و صد درم
 عسل مصفی را در یک من از این آب بریزند و در دیگ
 سنگی بر آتش نرم بپزند و کف آن را برداند تا به قوام آید و
 در ظرف نقره یا شیشه نگهداری کرده و تنها یا با گلاب
 مصرف کنند.

بلادری صغیر: ظاهراً همان جوارش بلادر است. رجوع
 شود به ذیل «جوارش بلادر».

بنادق بزور بارد: مغز تخم خیار، مغز تخم کدو، مغز تخم
 قثاء، قرفه و تخم خشخاش سفید، هر یک ده درم؛ نشاسته،
 کتیرا و رب السوس، هر یک سه درم؛ مغز تخم خربزه سی
 درم؛ بزر البنج سفید، دو درم؛ قرص‌هایی با آب به وزن یک
 درم بسازند. مقدار مصرف این دارو یک قرص است.

بنادق بزور: در جرب گرده و مثانه.

پنختن ادویة چشم: در باب امراض چشم.

پنختن ماء‌الشعیر همراه سرطانات: در سل.

تدبیر انزروت: در امراض طبقه ملتحمه در رمد بلغمی.

تدبیر خبث الحديد: در سرعت انزال.

تدبیر مازیون: در استسقا.

تراب زیبق: در کلف.

ترنج مربی: ترنج بزرگ بگیرند و زردی وی را بخراشند به نوعی که پوست وی دور نشود و ترشی وی نیز جدا کنند و گوشت آن را با آب بجوشانند تا نیم پخته شود پس بیرون آورده و بفشارند و عسل سفید بر آن افزوده و با آتش نرم بجوشانند تا به قوام آید.

تریاق اربعه: در صرع لسعی.

تریاق الاسنان: در وجع الاسنان.

تریاق بزرگ: رجوع شود به ذیل «تریاق کبیر».

تریاق طبن مختوم: در تدبیر سموم.

تریاق کبیر: حب الغار، شش جزء، شیخ جبلی، مصطکی، مقل، عود بلسان، عود هندی، افیمون و اشق، هر یک چهار جزء سورنجان و بیخ کبر، هر یک دو جزء. که تا سی سالگی باید به قدر یک بتدقه و پس از آن تا شصت سالگی به قدر یک مثقال بدهند.

جلاب: از جمله اشربه است که جهت تقویت قلب و رفع خنققان و توحش و مالیخولیا و امثال اینها ترتیب داده می-

شود و با عرق‌های مناسبه می‌آشامند. دستور ساخت آن چنین است: بگیرند یک من نبات سفید یا شر سفید و با سه من گلاب و با آتش ملایم بجوشانند و کف آن را بگیرند و صاف نمایند تا به نصف رسد، سپس یک در هم زعفران به گلاب سوده در آن بیفزایند و در ظرفی نگهدارند و هنگام نیاز با آب سرد و یا یکی از عرق‌های مناسب حل کرده و تخم بالنگو و فرنجمشک یا ریحان و امثال اینها بر آن پاشیده و بنوشند.

جانجبین شکری: قدر لازم از گل سرخ پاک کرده از کاسبرگ و تخم را در طرفی بکوبند و با قند پودر کرده پیامیزند و خوب در هم زنند و تا سه روز هر صبح و شب آن را بر هم زنند و سپس چهل روز آن را در آفتاب بگذارند. و وزن شکر، سه و نهایتاً چهار برابر گل باشد. و بعضی لازم می‌دانند هر دو سه روز آن را باید بر هم زد.

جلنجبین عسلی: مثل شکری است و تنها به جای شکر از عسل استفاده می‌کنند و البته در خواص، فرقه‌هایی با هم دارند.

جوارش بزوری: نخم کرفس و نانخواه، هر یک دو درم؛ مصطکی، خولنجان، قرفه و قرنفل، هر یک سه درم؛ حب الرشاد بریان، بیست درم؛ ابهل، پنج درم، همه را کوفته و

بیخته و با عسل مصفی بسرشند. قدر شربت از این دارو سه درم است.

جوارش بلادر: زنجبیل، ده استار دارفلفل، سه استار؛ شیطرنج هندی، دو استار؛ شقاقل، پنج استار؛ فانید، چهار صد و پنجاه مثقل؛ مغز گردوی سفید کرده و کنجد، از هر یک ده مثقال، و ده عدد بلادر را کوبیده و در سه اوقیه روغن کنجد خیسانیده و با دست مالیده و صاف کرده و ادویه را با آن چرب نموده و با یک وزن و نیم فانید به قوام آورده و بسرشند.

جوارش خبث الحديد: همان جوارش فنجیوش است. رجوع شود به ذیل «جوارش فنجیوش».

جوارش خرنوب: در ذرب.

جوارش خوزی: در ضعف معده.

جوارش زیره: همان جوارش کمونی است رجوع شود به ذیل «جوارش کمونی».

جوارش عود: عود هندی، سنبل الطیب، سنبل رومی، مصطکی، قرنفل، دانه هل و جوزبوا، هر یک سه درمغ پوست هلیله کابلی، قرفه، تخم کرفس، انیسون، پوست ترنج، زرنباد و بادرنجبویه، هر یک یک درم؛ زعفران، بسباسه و زنجبیل، هر یک نیم درم؛ مشک، نیم مثقال؛ قند سفید، یک و نیم برابر

همه، به دستور جوارشات تهیه کنند. قدر شربت این دارو، تا دو مثقال است.

جوارش فالافلی: فلفل سیاه و سفید و دار فلفل، هر یک دو اوقیه؛ عیدان بلسان، یک اوقیه؛ سنبل الطیبو حماما؛ هر یک چهار درم؛ زنجبیل، تخم کرفس، سیسالیوس رومی، اسارونو راسن، هر یک یک درم، همه ادویه را کوفته و بیخته و با سه برابر همه با عسل صاف کرده بسرشند. مقدار مصرف این دارو، یک درم با آب گرم است.

جوارش فنجیوش: هلبله، بلبله، شیر آمله، فلفل، دار فلفل، زنجبیل، سعد، شیطنج هندی و سنبل، هر یک ده درم؛ تخم شبت و تخم گندنا، هر یک چهار درم؛ خبث الحديد مدبر، صد درم، همه را کوفته و بیخته و با ع سل کف گرفته و روغن گاو که به قدر نیاز باشد بسرشند و در ظرفی بدارند و بعد از شش ماه مصرف کنند این دارو در تقویت معده و باه و دفع بواسیر و سردعت انزال و نیکو کردن رنگ چهره مفید است و به جهت ارج والایش آن را «عطیه الله» هم نامیده‌اند.

جوارش فندایقون: زنجبیل، فلفل و سنبل، هر یک شش درم؛ مصطکی و نانخواه، هر یک چهار درم؛ تخم کرفس و فودنج بری، هر یک پنج درم؛ زیره، سلینخه، حسب بلسان و عاقرقرحا، هر یک دو درم؛ ساذج هندی، یک درم همه را با

عسل بسرشند. قدر مصرف این دارو نیم مثقال است.

جوارش کمونی: زیره کرمانی مدبر، پنجاه درم؛ فلفل سفید اصل و فلفل سیاه، هر یک هفت درم؛ سداب که آن را در سایه خشک کنند و قبل از خشک شدن شدید و همین که قابل کوفتن باشد، بکوبند، پانزده درم؛ دارچین و بوره سرخ (نظرون)، هر یک پنج درم؛ زنجبیل مربا، چهل درم؛ هلیله مربای پاک کرده از هسته، شصت درم؛ گلگند، صد درم؛ که مربای هلیله و مربای زنجبیل را بکوبند تا چون معجون شود. و مقدار مصرف این دارو چهار تا شش درم است.

جوارش کندر: در ذرب.

جوارش مصطکی: سه مثقال مصطکی را کوفته و با یک من قند و سی درم گلاب به قوام آرند و برروی سنگ ریخته و بپزند.

جوارش نارمشک: نارمشک، فلفل و دارفلفل، هر یک دو درم؛ سعد و سنبل، هر یک پنج درم، همه را کوفته و بیخته و با هم چند برابر آن عسل بسرشند. و با آب سرد در قبل و بعد از غذا بخورند.

حب اصطمخیقونک صبر، پانزده مثقال؛ بسفایج و افیمون، هر یک شش مثقال؛ سقمونیای مشوی، غاریقون و شحم حنظل، هر یک سه مثقال؛ سنبل، سلیخه، زعفران، حب

بلسان، ملح هندی، وج، اسارون، عصاره افسنتین، عود، مصطکی رومی، بیخ اذخر، زراوند مدحرج و دارچینی، هر یک، یک مثقال.

حب الافاویه: مصطکی، میخک، زنجبیل، دارچین، فلفل، دارفلفل و نارمشک، هر یک یک ششم مثقال؛ سقمونیا و قند، هر یک، یک مثقال و یک ششم، که حب‌هایی به قدر یک نخود بسازند و هر حب یک مرتبه شکم را می‌گشاید. این دارو را می‌توان قبل یا بعد از غذا خور.

حب المسک: در بخر.

حب ایارج: ایارج فیکرا، یک درم؛ شحم حنظل، ربع درم؛ تربد موصوف (یعنی تربد پوست کنده و اصلاح شده)، نیم درم؛ افیمون، ثلث درم؛ سقمونیا، نیم دانگ؛ مقل، دانگی؛ همه را با آب کرفس حب کنند.

حب ایاره: رجوع شود به ذیل «حب ایارج».

حب بنفشه: بنفشه، یک مثقال؛ غاریقون، دو سوم مثقال؛ سقمونیا، یک هشتم مثقال؛ کتیرا، مصطکی و رب السوس، هر یک دانگی. این دارو یک شربت کامل برای یک وعده است.

حب تربد: تربد و ایارج فیکرا، هر یک یک درم و نیم؛ شحم حنظل و کتیرا، هر یک یک دانگ، همه را کوفته و بیخته و با آب حب سازند.

حب جاو شیر: در ربو.

حب ذهب: در نزول الماء.

حب راوند: راوند و مقل، هر یک نیم درم؛ غاریقون، یک درم؛ تربد مجوف مدبر، دو درم؛ زرواند مدحرج، دو دانگ؛ انیسون، یک دانگ همه را کوفته بیخته حب سازند. مقدار مصرف این دارو یک دانگ است.

حب سکینج: در وجع معده.

حب سکینج: هلیلجات سه گانه، هر یک درم؛ زنجبیل، دارچین، و سکینج، هر یک پنج مثقال؛ فلفل، دار فلفل و اسارون، هر یک سه مثقال؛ تخم کرفس، نانخواه، وج، سلیخه شیطنج و حب بلسان، هر یک دو مثقال؛ مصطکی، شانزده مثقال؛ غاریقون، ده مثقال؛ شکر طبرزد، سی مثقال؛ صبر سقوطری، چهارده مثقال؛ مقل را در آب گندنا حل کرده و ادویه را با آب بسرشدند و مثل فلفل حبها را درست کنند. قدر مصرف این دارو یک تا دو مثقال با آب نیم گم است کهع وقت خواب بخورند باید قبل و بعد از استعمال این دارو یک روز پرهیز نمایند.

حب سورنجان: در وجع مفاصل.

حب شاهتره: هلیله سیاه و پوست هلیله زرد، هر یک پنج درم؛ صبر سقوطری، هفت درم؛ سقمونیا؛ دو درم و نیم، همه

را کوفته و بیخته و با آب شاهتره حب کنند. و اگر تا چهار مرتبه با آب شاهتره بسرشند و در سایه خشک کنند، قوی تر می شود. قدر مصرف این دارو، دو درم است.

حب شبیار: در امراض سر و در صداع مادی.

حب شیطرنج: در فالج.

حب صبر: صبر سقوطری: شش درم؛ مصطکی، چهار درم؛ گل سرخ، سه درم و ثلث؛ تربد سفید مجوف مدبر، ده درم؛ همه را کوفته و بیخته و به قدر نخود حب سازند. قدر مصرف این دارو، از ده تا پانزده حب است.

حب غاریقون: در ربو.

حب ققایا: صبر سقوطری، عصاره افسنتین و مصطکی، هر یک یک مثقال؛ سقمونیای مشوی و جنظل، هر یک نیم درم، همه را کوفته و بیخته و با آب کرفس حب سازند. قدر شربت آن، یک مثقال است.

حب مسهل سدا: سکی در صداع و یکی در سرسام.

حب مقل ممسک: در باسیر.

حب متن صغیر: در فالج.

حب متن کبیر: در فالج.

حبی بادشکن: در قیل.

حریره: معادل فارسی حسواست که در حسو مذکور است.

حزم صغیر: در بیاض.

حزم کبیر: در بیاض.

حزم مقل: در بیاض.

حسو: غذایی رقیق و آبکی که از بلغور حبوب و روغن تهیه کرده و با شکر می‌نوشند. و برخی گفته‌اند مایعاتی است که از حبوب و غیر آن تهیه می‌کنند و مانند چایی می‌نوشند.

حصرمیه: همان آش غوره است؛ یعنی آشی که اصل آن غوره باشد تا اثر درمانی ویژه غوره در آن حاصل شود و در کنار آن برخی اشیای مقوی دیگر از اندکی حبوبات، برنج یا رشته یا گوشت برحسب عرف بلاد می‌افزایند. این غذا ایجاد قبض شکم و برودت مزاج می‌کند و برای گرم مزاجان خصوصاً افراد صفراوی و در مناطق گرمسیری مفید است ولی برای سرد مزاجان و افرادی که نفخ در شکم دارند یا مستعد ابتلاء به یبوست یا قولنج هستند ضرر دارد.

حقنه حاده حلبة بزرکتان؛ از هر یک ده درم، انجیر زرد؛ بیست درم؛ برگ خروع، سی درم؛ مغز حب القرطم، ده درم؛ سبوس گندم، بیست درم؛ مغز بادام مقشر نیم کوفته، پنج درم، سپستان، اصل السوس، ریشه خطمی، از هر یک نیم رطل، همه را در ده رطل آب بجوشانند و در هر رطلی از آن مقل ازرق، دو درم؛ سکبینج، یک مثقال، جاشیر، دو درم؛

اشق، یک مثقال، حل کنند پس باز صاف نموده، روغن ناردین، ده درم؛ عسل مصفی، یک اوقیه و نیم؛ آبکامه، دو اوقیه و نیم، اضافه نموده و بر هم زنند تا آمیخته شود پس نیم گرم به سه دفعه حقنه کنند.

حقنهٔ قلیل الحدت: رجوع شود به ذیل «حقنه معتدله».
 حقنهٔ ر.غن بادام، روغن جوز، روغن حبه الخضر و روغن زیت، هر یک یک اوقیه؛ رغن گاو، نیم اوقیه؛ کشگاب که از گندم پوست کنده ساخته باشند، شصت درم، همه را با هم آمیزند و سه روز متوالی حقنه کنند.

حقنهٔ لینه: همان «حقنهٔ معتدله» است. رجوع شود به ذیل «حقنه معتدله».

حقنهٔ معتدله: آب چغندر، یک سکرجه، بوره، یک درم؛ روغن بنفشه، یک اوقیه، همه را مخلوط کرده و حقنه کنند.
 خبیصه: حلوایی ه از روغن کنجد می سازند.

خل الجوز: در خناق.

خل خبث الحديد: در وجع گوش و معده.

خلوق: نوعی از عطریات که از زعفران و غیر آن تهیه می-شود.

خوزی: رجوع شود به ذیل نجوارش خوزی».

داخلیون: رجوع شود به ذیل «مرهم داخلیون».

دحمرثا: تخم حرمل، یک من و نیم؛ لبان ذکر، مصطکی، حب البلسان، زعفران، اکلیل الملک، سنبل و فلفل سیاه، هر یک ده درم؛ ریوند چینی، زراوند طویل و زراوند مدحرج، هر یک بیست درم؛ انیسون زنجبیل، قسط تلخ و سلیخه، هر یک سه استار؛ سعد ده استار؛ میخک، شش درم؛ خربق سفید، گل سرخ و شونیز، هر یک شش استار؛ صبر سقوطری مغسول، چهارده درم، همه را کوفته و با عسل کف گرفته که سه برابر همهٔ ادویه باشد بسرشند و به کار برند.

دواء التربد: در حمی بلغمی.

دواء الترنجبین: در هزال کلیه.

دواء الرمان: در طرش گوش.

دواء السرطان: در گزیدن سگ دیوانه.

دواء الکرکم: در ورم کبد.

دواء اللک کبیر و صغیر: در عقز زنان.

دواء المسک حار: در مالیخولیا.

دواء یدالله: در سنگ مثانه.

دیاقودا: کوکناری که تخم او بر نیاورده باشند، بیست عدد؛ تخم خطمی، کتیرا، صمغ عربی، تخم خبازی و بهدانه شیرین، هر یک پنج درم، اصل السوس؛ بیست درم، بذر قطونا، ده درم، همه را در شش رطل آب تا دو شبانه روز بخیسانند و

سپس با آتش نرم بپزند تا به نیمه آید و بعد آن را صاف منند
و یک من قند سفید در آن افزوده و به قوام آورند.
ذرور ابیض: در امراض ملتحمه و در امراض قرنیه و در
رمد بلغمی.

ذرور اصفر: در اعلال شبکیه.

ذرور اصفر صغیر: اندروت، شش درم؛ شیاف مامثیا، سه
درم؛ صبر، دو دانق؛ ذرور ابیض لین، شش درم؛ همه را
بکوبند و نرم ببینند به کار برند.

ذرور اغبر: عصاره رازیانه تازه را بگذارند تا خشک شود.
سپس با مشک و کافور صلایه کرده به کار برند.
ذرور انزروت: در قروح العین و ایضاً به نسخه دیگر در
آبله فرنگ.

ذرور مادی: در سبل.

ذرور عرق: در متفرقات، در صنان.

ذرور کمنه: در کمه.

ذرور ملکایا: در اعلال شبکیه.

ذرور ممسک: در بیاض.

ذرور نیمانیم: در اعلال شبکیه.

رامکک در بخر دهن.

رب الجوز: در خناق.

رب‌ها: رب درنزد اطباء آن است که گیاهان و میوه‌ها را بکوبند و آب آن را بگیرند بجوشانند تا غلیظ شود تا به نصف رسد. برخی میوه‌ها را که قابل غلیظ کردن نباشد به جهت کثرت هوا در آنها و لطافت ایشان قدری شکر در آن اضافه می‌کنند. رب، انواع گوناگونی چون رب به، رب گلابی، رب سیب و ... دارد.

رمانیه: به دستور زرشکیه تهیه می‌شود که ذکر آن خواهد آمد اما به جای زرشک از آب انار ترش و یا آب انار شیرین به همراه آب به شیرین استفاده می‌کنند و در وقت پختن از مصالحي چون نعناع تازه و هل و دارچین در آن بیفزایند.

روشنائی کبیر: رجوع شود به ذیل «باسلیقون اکبر».

روشنایی: رجوع شود به ذیل «کحل روشنایی».

روشنایی کبیر: کف دریا و اقلیمیای نقره، هر یک ده درم؛ نمک اندرانی، سازج هندی سپیده‌ ارزیه، فلفل، دار فلفل، سنبل الطیب و سرمه اصفهانی، هر یک دو درم؛ نمک هندی میخک و دواله، هر یک یک درم؛ صبر سقو طری، عصاره مامثیا، مس سوخته هر یک پنج درم، مامیران، مرمکی، نوشادر و زردچوبه، هر یک سه درم، هلیله زرد، چهار درم، همه را پودر کرده و به کار برند.

روغن بید: در سعال.

روغن ثافسیا:

روغن حب النار: در انتشار موی.

روغن عقرب: در سنگ مثانه.

روغن گل و جز آن: در صداع ساذج.

روغن گندم: در قوباء.

روغن لادن: در حفظ موی.

روغن مامیثا:

روغن مورچه: در معظمت قضیب.

روغن‌ها: رجوع شود به ذیل «روغن گل» و نیز «روغن لادن» که طریق اخذ تمام روغن‌ها در آن جا گفته شده است. زرشکیه: نوعی غذا است که جهت تهیه آن برنج را باید در آب بپزند و وقتی نیم پخت شد آب زرشک تازه یا آب زرشک خیسانیده و قدری نبات که آن را لذیذ گرداند با شیرۀ بادام شیرین یا روغن آن داخل کرده و بپزند و مصرف کنند. زرعونی: در فصل قوت باه.

زنجبیل مربا: چوب بی ریشه زنجبیل آزاد را زیر ریگ کنند و هر روز آب بر آن بریزند تا بیست روز ط و سپس آن را در آورده و با آب و عسل بجوشانند تا به قوام آید.

زیر باج: غذایی است که روش تهیه آن براساس مخزن الادیوه که به طریق شفاء الأسقام نقل نموده به این شکل

است که گوشت را به قدر یک رطل ریزه ریزه نند و اگر مرغ است از بند بند جدا کرده و با دارچینی و نخود پوست کنده و روغن کنجد تازه و آب بجوشانند تا پخته گردد و نیم رطل سرکه و ربع رطل جلاب و یا شکر سفید و یک اوقیه مغز بادام که آن را کوبیده و شیرۀ آن را در گلاب گرفته و یک درم گشنیز خشک و به وزن آن عود هندی و سداب و اندکی زعفران در آن داخل کرده و مرتب می نمایند.

سنجریه: جنیدستر، افیون و دارچینی، از هر یک یک مثقال؛ مر، فلفل، دار فلفل، قند و قسط شیرین، از هر یک شش مثقال؛ زعفران، یک مثقال که در بعضی نسخه ها تا شش قیراط است؛ مو، ف، دوقو و اسارون، از هر یک یک مثقال، همه را کوبیده و بیخته و با عسل کف گرفته بسرشند و بعد از شش ماه به قدر یک دانگ تا دو مثقال برحسب حاجت مصرف کنند.

سفرجلی مسهل: سقمونیا، دو درم نیم، تربد سفید، ده درم؛ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو، هر یک پنج درم؛ گل سرخ و طباشیر، هر یک دو درم؛ ترنجبین و عصارۀ به، هر یک پنجاه درم، ترنجبین را در آب بجوشانند چندان که ترنجبین بگدازد و سپس آن را صاف کرده و به قوام آورند و سپس آن را ده قسمت کرده و هر دفعه یک قسمت را

بخورند.

سفرجلی ممسک: به اصفهانی پاک کرده از پوست و دانه، یک رطل در سرکه بجوشانند تا بپزد و بعد آن را بکوبند و یک رطل عسل بر آن اضافه کرده و بجوشانند تا به قوام آید و بعد آن را برداشته و این ادویه را بکوبند و با آن مخلوط کنند: زنجبیل، فلفل و دار فلفل، هر یک چهار درم؛ خم کرفس، نانخواه و زعفران، هر یک دو درم، میزان مصرف این دارو، چهار مثقال است.

سفوف الطین: جهت ریه: پنج ریه از هر یک از گل ارمنی و صمغ عربی که در روغن گل بریان کرده باشند و نیز پنج درم نشاسته بریان را با هفت درم از هر یک از تخم‌های چهارگانه اسبغول، تخم ریحان، تخم خرفه و حرف که بریان کرده باشند و نیز هفت درم تخم حماض بری و سه درم در الاخوین همه را سفوف کنند. قدر مصرف این دارو، سه درم با رب آس یا رب یا آب است که صبح و شام استعمال نمایند.

سفوف حب الرمان: در ذرب و خلفه.

سفوف زلق المعاء در ذرب.

سفوف سرطان: در سل.

سفوف مسهل سودا و سفوف حرف: در ورم الطحال و

نفحه الطحال.

سفوف مقلیانا: در سحج.

سفوف هلیله: پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه، هر یک
 چهل درم؛ تخم کرفس، انیسون و رازیانه، هر یک پنج درم،
 همه را کوفته و بیخته و به صورت پودر مصرف کنند. قدر
 مصرف این دار، سه درم است با شیر شتر.

سفوف هلیله زرد: رجوع شود به ذیل «سفوف هلیله» و در
 آن ترکیب به جای هلیله سیاه از هلیله زرد استفاده کنند زیرا
 چنین ترکیبی در قرابادین یافت نشد.

سکنجبین افیمونی: افیمون، ده درم؛ بسفایج فستقی و
 تربد سفید مجوف مدبر، هر یک شش درم؛ گاوزبان،
 پرسیاوشان، ایرسا، تخم کاسنی، تخم کشوث و پوست بیخ
 کاسنی، هر یک پنج درم؛ حاشا، برگ گل سرخ و کمافیطوس،
 هر یک چهار درم؛ بادروج، فرنجمشک، بادرنجبویه، درونج
 عقربی، زرنباد، بهمن سرخ و سفید، سازج هندی، قاقله و
 سنبل، هر یک سه درم؛ گلقدن آفتابی، به وزن ادویه، همه را
 در سرکه و آب یک شبانه روز خیسانیده و جوشانیده و با
 یک من قند به قوام آرند.

سکنجبین بزوری: اصطلاح اطباء این است که هرگاه
 سکنجبین بزوری مطلق بگویند، «بزوری حارم منظور است.

رجوع شود به ذیل «سکنجبین بزوری حار».

سکنجبین بزوری بارد: پوست بیخ کاسنی، هفت درم؛ از هر یک از تخم خیارین پنج درم؛ و تخم خربزه پنج درم، همه را نیم کوب کرده و در آب و سرکه یک شبانه روز خیسانیده و بپالایند و یک من قند سفید با آن آمیخته و به قوام آرند. و معمولاً این قند را یک چهارم آب و سرکه اختیار می کنند.

سکنجبین بزوری حار: سرکه کهنه خمری، ده رطل؛ آب صاف شیرین، بیست رطل یا کم و زیاد بر حسب میزان ترشی سرکه به قدری که تیزی آن را بشکند؛ پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کرفس، هر یک سه اوقیه؛ رازیانه، انیسون و تخم کرفس، هر یک یک اوقیه؛ همه را نیم کوب کرده و یک شبانه روز در آب و سرکه مزبور بخیسانند و بعد آب آن را جوشانیده تا یک ششم آن برود و سپس آن را سرد کرده و نیم گرم که شد صاف کنند و به ازای ه جزء از این آب، نیم جزء قند یا به ازای هر دو و نیم جزء آب یک جزء عسل آمیخته و می توانند دو درم زعفران هم در پارچه یی بسته و در آن انداخته و با آتش نرم بجوشانند تا به قوام آید.

سکنجبین بزوری معتدل: تخم کاسنی، رازیانه و تخم کرفس، هر یک سه درم؛ تخم خیارین و تخم خربزه، هر یک پنج درم، پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه، هر یک

هفت درم، همه را نیم کوب کرده و در سه رطل آب و بیست درم سرکه یک شبانه روز خیسانیده و سپس همه را جوشانیده و بپالایند و با یک من قند سفید به قوام آورند.

سکنجبین ساده: دو نوع است: عسلی و شکری. جهت تهیه کردن سکنجبین عسلی، قدری که نیاز است عسل خوب را بر آتش نرم گذاشته و کف آن را برداشته و به قدر حاجت سرکه بر آن ریخته و آتش به همان نرمی باشد تا هر دو با هم مختلط شوند و سرکه خام نماند پس فرود آرند و هنگام نیاز با آب آمیخته و بنوشند. اما اگر بخواهند سکنجبین شکری درست کنند، باید شکر به قدر حاکت در دیگ ریخته و قدری سرکه تند خصوصاً خمیری بر آن ریخته به نحوی که آن را در بر گیرد ولی نپوشاند پس بپز آتش بسیار نرم نهاده تا شکر بگدازد بدون جوشش و کف آن را گرفته و بعد آب بر آن ریخته تا دو انگشت بالا آید و ملایم بجوشانند تا به قوام آید وقتی نزدیک قوام شد اگر کمی گلاب هم بیامیزند بهتر است.

سکنجبین سفرجلی: یک من از هر یک از آب به خصوصاً اگر ترش باشد با قند سفید با ربع من سرکه بجوشانند تا به قوام آید. و اگر به جای سرکه آب لیمون کنند بهتر است و اگر مزاج معده خیلی گرم نباشد، به ازای هر یک من

سکنجبین یک اوقیه زنجبیل در آن بریزند.

سکنجبین عنصلی: پیاز عنصل، یک رطل و نیم با کارد چوبی ریز کرده و با پانزده رطب سرکه بجوشانند تا بپزد و سپس آن را صاف کرده و در مقابل هر رطل از آن یک و نیم رطل قند افزوده و به قوام آورند.

سوختن عقرب: در سنگ گرده.

سورنجان: در آکله دهن.

شراب آلو: آلو بخارا را در آب خیسانیده و بجوشانند تا بپزد پس آن را صاف کرده و با قدری شکر که آن را خوش طعم کند به قوام آرند اگر بخواهند قوی الاسهال باشد، قدرزی سقمونیا که تشویه کرده باشد آن را بیفزایند.

شراب اسطوخودوس: اسطوخودوس، پرسیاوشان و عود صلیب، هر یک پنج درم؛ گاو زبان، اصل السوس، رازیانه، پوست بیخ کرفس، تخم خطمی، بنفشه و گل سرخ، هر یک سه درم؛ مویز منقی و سپستان، هر یک پنجاه عدد، همه را در آب خیسانده و بجوشانند و با یک من قند به قوام آرند.

شراب افستین: در تب غب غیر خالصه.

شراب انار: آب انار شیرین را گرفته و در مقابل هر چهار اوقیه آب انار، یک رطل قند سفید افزوده و به قوام آرند.

شراب انار نعنای: رجوع شود به ذیل «شربت انار منعنع».

شراب انجبار: انجبار، هفت مثقال؛ صندل سرخ و صندل سفید سائیده، هر یک پنج مثقال؛ افاقیا، دو مثقال؛ قند سفید، یک رطل؛ شربت سازند چنان چه رسم است.

شراب بادرنجبویه: تخم بادرنجبویه، کاسنی و تخم فرنجمشک، هر یک بیست درم؛ گاوزبان، سی درم؛ برگ بادرنجبویه، پانزده درم؛ اصل السوس، ده درم؛ تخم بادیان و بسفایج، هر یک هفت درم؛ گلاب، شش برابر همه؛ آب شیرین، دو برابر همه ادویه، که ادویه را در گلاب و آب سیب تر کنند و بعد آن را جوشانیده تا یک سوم بماند و سپس آن را صاف کرده و با قدر نیاز از قند سفید به قوام آرند.

شراب بنفشه: نیم رطل بنفشه تازه را از اقماع آن پاک کنند و آن را در گلاب تر کنند یا نصف یا ربع وزن آن گل سرخ در هنگام جوشیدن با آن مخلوط کنند تا به معده ضرر نزند و با دو رطل آب بجوشانند تا به ثلث رسد پس آن را صاف کرده و یک رطل و نزد بعضی نیم رطل قند در آن آمیخته و به قوام آرند.

شراب ترشی ترنج: مانند شراب لیمو درست می شود. رجوع شود به ذیل «شراب لیمو».

شراب تمر هندی: به دستور شراب آلو تهیه می شود.

رجوع شود به ذیل «شراب آلو».

شراب زوفا: نیم رطل زوفای خشک پاک کرده از چوب را یک شبانه روز در آب بسیار گرم‌تر کرده و پخته و صاف کرده و چهار رطل قند سفید یا شکر سفید و یک رطل عسل با آن مخلوط کرده و به قوام آرند.

شراب صندل: صندل سفید خوش بو، بیست مثقال که کاملاً پود شده باشد را در یک رطل گلاب دو شبانه روز بگذارند و بعد گلاب را صاف کرده و صندل مذکور را در آب خالص شیرین بجوشانند تا قوت صندل به طور کامل برآید و این آب و آن گلاب را با هم آمیخته و با دو رطل قند سفید یا کمتر به حسب ذائقه به قوام آید.

شراب عناب: عناب ولایتی، یک رطل بجوشانند و با دو یا سه رطل قند به قوام آرند.

شراب عود: عود هندی، سک اصلی؛ از هر یک دو درم، سنبل الطیب، قرنفل، جوزبوا، مصطکی، از هر یک یک درم، اجزا را نیم کوفته در خرقه کتانی بسته در یک رطل گلاب بجوشانند تا ثلث آن برود و کیسه را نیکو بمالند و شیرۀ آن را کشیده بفشارند و دور کنند با یک رطل قند سفید بقوام آورند و به یک قیراط مشک تبتی خوشبو سازند و در ظرف چینی نگاه دارند.

شراب فنجنوش: در سرعت انزال.

شراب گاو زبان: گاو زبان، بیست مثقال؛ گل گاوزبان، ده مثقال؛ بادرنجبویه، پنج مثقال؛ گل سرخ، تراشه صندل، سنبل الطیب، اشنه، هر یک سه مثقال، همه را در دو رطل آب و گلاب خیسانیده و جوشانیده و صاف کرده و با یک رطل قند به قوام آورند و کف برداشته و در نهایت، یک درم زعفران و نیم درم مشک و دو دانگ کافور اضافه کنند. مقدار مصرف این دارو، پنج درم است با گلاب و عرق بید مشک.

شراب لیمو: دو رطل آب لیمو را بجوشانند تا به نصف رسد پس سه رطل قند در آن ریخته و به قوام آرند.
 شراب مشک: عسل، قند سفید و آب شیرین، هر یک، یک من بپزند تا به قوام آید و سپس یک مثقال مشک و یک درم زعفران را پودر کرده و با هم آمیزند. قدر شربت این دارو، سه درم تا پنج درم است.

شراب مورد: در قرابادین قادری یافت نشد اما اهوازی در کتاب کامل الصناعه، آن را همان شراب حب الآس می‌داند. رجوع شود به ذیل «شربت حب الآس».

شراب نیلوفر: مانند شراب بنفشه دذرست می‌شود.

شربت آس: همان «شراب مورد» است رجوع شود به ذیل «شراب مورد».

شربت انار شیرین: آب انار شیرین که پوست آن را با کار
 چوبی بگیرند به قدر حاجت تهیه کرده و مقابل هر چهار
 اوقیه آب انار، یک رطل قند سفید افزوده و به قوام آرند و
 اگر بخواهند قوت آن زیادتر شود، آب انار را زیادتر کنند.
 شربت انار مننع: به قدر نیاز آب انار میخوش را بگیرند
 و بپزند تا بیه نصف برسد و نصف این آب پخته شده را از
 هر یک از قند و آب نعنای اضافه کرده و به قوام می آورند.
 شربت بزور: تخم کاسنی، رازیانه، تخم خربزه، تخم کدو
 و حب القرطم، هر یک پنج مثقال؛ پوست بیخ کاسنی، گل
 غاغت، تخم خطمی، اصل السوس، سنبل الطیب، بنفشه و گل
 گاوزبان، هر یک سه مثقال، آنچه کوفتنی است را نیم کوب
 کرده و همه را یک شبانه روز در پنج رطل آب تر کرده و
 سپس بیست درم مویز منقی با آن آمیخته و بجوشانند تا دو
 رطل آب بماند و سپس آن را صاف کرده و قند سفید یک من
 افزوده و به قوام آرند. قدر مصرف این دارو، یک اوقیه است.
 شربت حب الآس: حب الآس را بکوبند و بجوشانند تا
 پخته شود و بعد بپالایند و بر هر دو جزء از آن ده جزء قند
 سفید افزوده و به قوام آورند. و اگر قدری طباشیر سفید را
 پودر کرده و بیفزایند بهتر باشد.
 شربت خشخاش: در زکام.

شربت دینار: تخم کاسنی، ده مثقال؛ زرشک بی دانه، هفت مثقال؛ صندل سفید، گل سرخ و اصل السوس، هر یک چهار مثقال؛ لک مغسولب، دو مثقال؛ تخم کشوث، سه مثقال، آن چه کوفتنی است را کوفته و در عرق کاسنی یا آب آن بخیسانند و سپس آن را جوشانیده و صاف کرده و با نود مثقال قند سفید به قوام آرند. و اگر ریوند اضافه کنند قویتر می شود.

شربت سیب: ده من آب سیب شیرین اصفهانی را بجوشانند تا دو من شود و سپس یک من قند با آن مخلوط کرده و به قوام آرند و اگر در وقت قوام قدری گلاب بر آن آمیزند بهتر است.

شربت صندل ترش: صندل سفید خوشبو، بیست مثقال که آن را نیم کوب کرده و در یک رطل گلاب، دو شبانه، روز بخیسانند و سپس آن را صاف کرده و صندل را در آب خالص شیرین بجوشانند تا قوت آن کاملاً برآید و سپس اب را جدا کرد و گلاب مذکور و این آب را جدا کرد و گلاب مذکور و این آب را با آمیخته و دو رطل قند سفید یا کمتر به حسب ذائقه بر آن افزوده و به قوام آرند.

شربت لیمن: دو رطل آب لیمو را بجوشانند تا به نصف برسد پس با سه رطل قند آن را به قوام آورند و باید در

فشردن لیمو زیاده روی نکنند به خاطر اینکه آب پوست لیمو تلخ است. و نیز تمام شربت‌های ترش را باید در ظروف سنگی یا سفالی و یا مس تازه قلعی شده بپزند تا فاسد نشود.

شستن ادویۀ حجریه: در سرسام.

شستن حلبه: در أعلال ملتحمه در رم د بلغمی.

شستن سیماب: در قولنج.

شستن صبر: در مالیخولیا.

شقاقل مربی: شقاقل تازه را یک شبانه روز در آب خیسانیده و آبها را ریخته و تا سه مرتبه چنین کنند و بعد آن را پوست کنده و بجوشانند تا نیم پخت شود و بعد غسل صاف بر آن ریخته و به آتش نرم بجوشانند تا به قوام آید و در ظرفی کرده و بعد از چهل روز به کار برند.

شهریاری: قرفه، قرنفل، دارچین، زنجبیل، سلیخه، سنبل، جوزبوا، هل، مصطکی، قافله، حب بلسان و زعفران، هر یک چهار درم و نیم؛ سقمونیا، سه درم؛ تربد مجوف مدبر و حب النیل، هر یک هشت درم، قند سفید، به وزن همهٔ ادویه، همه را کوفته و بیخته و با غسل بسرشند. قدر مصرف از این دارو، چهار تا هفت مثقال است با آب گرم.

شیاف آبار: اقلیمیای طلاء، سفید آب، ارزیر، مس سوخته، سرمهٔ اصفهانی، صمغ عربی، کتیرا و سرب سوخته، هر یک

هشت درم؛ افیون، یک درم، با آب باران شیاف کنند.

شیاف ایض افیونی: در امراض طبقه طلیه.

شیاف احمر حاد: در انتقاخ ملتحمه.

شیاف احمر لین: در ودقه.

شیاف اخضر: در ضعف بصر.

شیاف اسود: در سبل.

شیاف اصطهطیقان: در قروح الجفن.

شیاف اصفر: در ضعف بصر.

شیاف خلوقی: مس سوخته، مس درم؛ اقاکیا، دو درم؛ کتیرا، صمغ عربی، سنبل و زعفران، هر یک یک درم به آب باران شیاف سازند.

شیاف دینارجون: در ظفره. و نسخه دیگر در سبات.

شیاف زحیر: در زحیر.

شیاف زعفران: در دمعه. و نسخه دیگر در ضیق.

شیاف زنگار: در انتشار الاهداب.

شیاف سماق: در سبل

شیاف طرحماطیقان: شادنج مغسول، دوازده درم؛ صمغ عربی، ده درم؛ زنگار و قلقطار سوخته، هر یک پنج درم؛ مس سوخته، چهار درم؛ افیون و زعفران هر یک یک درم، با آب رازیانه شیاف سازند.

شیاف غرب: در ناصور مقعد.

شیاف کحلی: در بواسیر.

شیاف کندر: در ودقه.

شیاف مامیثا: سرمه، توتیای کرمانی، نحاس محرق و سفیداب قلعی، هر یک یک جزء، اقاویا، نصف جزء، کتیرا، نشاسته و افین، هر یک ربع جزء داخل نموده و استعمال کنند.

شیاف مرارات: در اتساع.

شیاف ممسک حیض: در سبلان حیض.

شیاف ویزج: در ظفره.

صمغ سک: در حمی بلغمی

ضماد شوصه: در شوصه.

طبیخ افسنتین: افسنتین پندج درم؛ گل سرخ، شش درم؛
تمر هندی، بیست درم؛ ترنجبین، سی درم، همه را پخته و
ترنجبین در آن حل کرده و صاف نموده و بنوشند.

طبیخ حلبه: در ربو.

طبیخ خطاطیف: در امراض کلیه و مثانه.

طبیخ خیار شنبر: پوست هلیله زرد و تمر هندی، هر یک
پانزده درم؛ مویز بی دانه، بیست درم؛ عناب و آلو، هر یک
بیست عدد؛ گل سرخ، پنج درم؛ بنفشه، سه درم- در ضعف

معدۀ، بنفشه ندهند و به جای آن چند شاخ نعناع بیفزایند همه را در یک من و نیم آب بپزند تا نیم من بماند بعد آن را صاف کرده و بیست درم فلوس خیار شنبر در صد درم از این مطبوخ گذارند و به قدری که نیاز دارند بدهند.

طبیخ شاهتره: هلیله سیاه، پوست هلیله زرد، پوست هلیله کابلی، پوست بلبله و آمله پاک کرده، هر یک پنج درم؛ شاهتره و بنفشه، هر یک هفت درم؛ سنامکی، چهار درم؛ نیلوفر و مامیران چینی، هر یک یک درم؛ گاو زبان، ایتیمون و گل سرخ، هر یک سه درم؛ بادیان، تخم کاسنی، تخم کرفس، اسطوخودوس و نعناع، هر یک دو درم؛ عناب و آلو، هر یک بیست عدد؛ کاسنی سبز، یک دست، همه را بپزند چنان که رسم است و سپس آن را صاف کرده و سی درم ترنجبین پاک کرده و پانزده درم از هر یک از فلوس خیار شنبر و تمر هندی در آن حل کرده و مکرر صاف کرده و بنوشند. تمام این دارو، یک وعده مصرف است برای یک مرد قوی النیه..

طبیخ عناب: عناب و سپستان؛ از هر یک پانزده دانه، تاخم خطمی، خبازی؛ از هر یک یک و نیم درم تا ده درم، گل بنفشه؛ سه درم، اصل السوس محکوک مرضوض؛ یک مثقال، گل نیلوفر؛ از سه عدد تا پنج عدد، پرسیاوشان؛ دو درم، تخم رازیانه نیم کوفته؛ یک درم، به دانه؛ نیم درم تا یک درم،

ادویه را شب در آب بخیشانند و صبح جوش کمی داده صاف نموده نیم گرم بنوشند به همان گرمی طبخ از غیر آنکه بگذارند تا سرد شود و ثانیاً گرم کنند و بنوشند. و اگر در این فعلی قدری شکر اضافه نمایند بد نیست.

طبیخ هلیله: در تعلیقه وجه سوم از صنف اول از نوع دوم از دوار که جزء امراض سراسر ذکر شده است و لذا آن چه در امراض سر به کار می‌آید، باید از آن جا جستجو کرد. و نسخه‌ی دیگر هم در مالینولیا ذکر شده است.

طفشیل: عدس که با سرکه پخته باشند.

عصیده: نوعی حلوا، که از آرد و روغن می‌سازند و به تدریج، بابونه بیخ طمی، بیخ سوس، بنفشه و خبازی بستانی در آن افزوده و می‌پزند.

فالوده: معرب پالوده است که در اصطلاح اطبای قدیم، عبارت از حلواي نشاسته است که در جام‌ها و نعلبکی‌ها و پیاله‌هایی کرده و روغن پسته یا بادام بر آن ریخته می‌خورند.

فرزجه ممسک حیض: در قرحه رحم.

فلافل: رجوع شود به ذیل «جوارش فلافلی».

فلدفیون: در آکله الفم.

فلونیا فارسی: فلفل سفید و بذر البنج، هر یک بیست درم؛

افیون و گل مختوم، هر یک ده درم؛ زعفران، پنج درم؛

فرفیون، سنبل الطیب و عاقرقرحا، هر یک دو درم؛
 چندبیدستر، یک درم؛ زرنباد، درونج، مروارید ناسفته و
 مشک، هر یک نیم درم؛ کافور، یک دانگ و نیم؛ همه را
 کوفته و بیخته و با عسل بسرشد و بعد از شش ماه به کار
 برند. قدر شربت آن یک درم است.

فلونیای رومی: فلفل سفید، دارفلفل و برزالبنج، هر یک
 بیست مثقال؛ افیون مصری، ده مثقال؛ زعفران، پنج مثقال؛
 تخم کرفس کوهی و سنبل الطیب، هر یک چهار مثقال؛ تخم
 کرفس نبطی، سه مثقال؛ ساذج هندی، سلیخه، حب بلسان،
 عاقرقرحا و فرفیون، هر یک یک مثقال؛ همه را کوفته و
 بیخته و با عسل مصفی سرشته و بعد از شش ماه استعمال
 نمایند. قدر شربت آن از یک دانگ تا نیم مثقال است که
 جهت قولنج در طبیخ جعده و جهت درد معده در طبیخ
 انیسون و جهت سپرز با سکنجبین و جهت درد گرده و ورم
 مثانه در طبیخ رازیانه و جهت باز داشتن خون فقاسد در
 طبیخ سماق مصرف کنند.

فنجیوش: رجوع شود به ذیل «جواش فنجیوش».

فندادیقون: همان «جوارش فندادیقون» باشد.

فوتنجی: پونۀ نهری، پونۀ کوهی، فطراسالیون و
 سیسالیوس، هر یک دوازده درم؛ تخم کرفس، بابونه و حاشا،

هر یک چهار درم؛ کاشم، پانده درم؛ فلفل سیاه، بیست چهار درم، همه را کوفته و بیخته و با عسل بسرشند.
 قرص افسنتین: به نسخه دیگر در تب بلغمی.
 قرص انبرباریس: همان «قرص زرشک» است. رجوع شود به ذیل «قرص زرشک».

قرص اندروخون: در نمله، در باب اورام و بثور.
 قرص ایلاوس: دو نوع است: نوعی که برای قیء مفراط مفید است: تخم کرفس و انیسون، هر یک پانزده درم؛ افسنتین رومی، ده درم؛ سلیخه بیست درم؛ مر، فلفل، جندیدستر و افیون، هر یک دو درم و نیم، همه را کوفته و بیخته و سی قرص بسازند که وزن هر قرص دو درم باشد. قدر مصرف این دارو، یک سوم هر قرص است. و نوعی دیگر که برای بیماری ایلاوس مفید است: تخم کرفس، انیسون، غاریقون و دارچین هر یک ششم درم؛ افسنتین و مصطکی، هر یک چهار درم؛ فلفل، افیون و جندیدستر، هر یک دو درم که با آب خالص قرص سازند. قدر مصرف این دارو یک مثقال است.

قرص بنفشه: در غب غیرخالص.

قرص بول الدم: در بول الدم.

قرص پنجگشت: در نفخه طحال.

قرص جلنار: که برای اسهال دموی و صفراوی مفید بوده و هر دو را باز می‌دارد: گلنار، خرنوب نبطی، کزمازو، کندر و مازو، هر یک یک جزء؛ افیون و صمغ، هر یک نیم جزء تا دو درم، قرص سازند.

قرص خشخاش: در تب دق.

قرص ذیابیطس: در ذیابیطس.

قرص راسن: در هیضه.

قرص زرشک: عصاره زرشک، مغز تخم خیارین و مغز تخم خربزه، هر یک سه درم؛ گل سرخ و ترنجبین، هر یک شش درم؛ طباشیر، تخم کشوث، رب السوس، تخم کاسنی، مصطکی، سنبل الطیب، عصاره غافث، فوه، لک مغسول و ریوند چینی، هر یک دو درم؛ زعفران، نیم درم، همه را کوفته و بیخته و با آب ترنجبین قرص کنند.

قرص زرشک کبیر: هر دو درم ورم جگر.

قرص زرنیخ: در برآمدن مده در نفس امعا.

قرص سنبل: در ورم المعده.

قرص طباشیر: در ذوب و ایضاً در دق و در ذیابیطس بنسخه مختلفه.

قرص طباشیر قابض: طباشیر سفید و گل سرخ، هر یک ده درم؛ تخم حماض و تخم خرفه، هر یک پنج درم؛ گلنار، دو

درم؛ صمغ عربی، یک و نیم درم، همه را کوفته و بیخته و قرص‌ها درست کنند.

قدر مصرف این دارو، دو درم به همراه یک اوقیه رب به ساده یا آب سویق جو است.

قرص طباشیر کهربائی: ایضاً در دق.

قرص عود: در هیضه.

قرص غافت: به نسخه دیگر در بلغمی.

قرص فوه: فوه، دوازده درم؛ ایرسا، پوست بیخ کبر و زرواند طویل، هر یک دو درم، همه را کوفته و بیخته و با سکنجبین سرشته و قرص کرده و با طبیح انیسون به کار برند.

قرص کافر به نسخه آخر: در ذیابیطس.

قرص کافور: در خفقان و نسخه دیگر در دق.

قرص کاکنج: در قروح گرده و مثانه به دو نسخه.

قرص کبر: پوست بیخ کبر و حب الفقد، هر یک ده درم؛ اسقولوقندریون، هفت درم؛ زراوند طویل، سداب، حرف، وج، شونیز، اشق، هر یک سه درم؛ اشق را در سرکه حل کرده و ادویه را با آن سرشته و قرص‌هایی به وزن دو درم بسازند قدر مصرف این دارو قرص در هر مرتبه با سکنجبین عسلی یا ماء الاصول است.

قرص کحل: در قیء الدم.

قرص کوکب الارض: در وجع المعده.

قرص کهربا: در سیلان حیض.

قرص گل: به نسخه دیگر در بلغمی.

قرص گل: در غب غیر خالص.

قرص مازیون: در استسقا.

قرص مر: در احتباس حیض.

قرص مقل: هر دو در ورم جگر.

قرص نفت الدم: در نفت الدم.

قیروطی: همان موم و روغن است که گاهی تنها همین دو جزء را دارد یعنی موم و روغن گداخته را در هاون یا به دست خوب مخلوط کنند که این را قیروطی و موم سازج نامند. و گاهی با ادویه دیگر به حسب نیاز ترکیب کنند که قیروطی و موم روغن مرکبی نامند.

قیروطی اخضر: در سعال.

کحل روشنائی: در انتشار الاهداب.

کحل عزیزی: در حکه الاماق.

کشکاب سرطانی: در دق.

کشکاب: کشک را بریان کرده و بعد در آب می‌پزند و به مقتضای عادت و رسم هر شهر و یا نوع مرض، چیزهایی

چون نخود، دانه انار و برخی سبزیجات در آن اضافه می-کنند؛ چنانچه حکیم ارزانی نسخه‌یی از کشکاب را در آخر بحث «تب جدری و حصبه» وقتی اغذیه این بیماران را در ضمن فایده‌یی بیان می‌کند، اشاره می‌کند که گونه‌های مختلف ساخت کشکاب به نظر طبیب است که خواص میوه-ها و اغذیه را بداند و براساس آنها نوعی ویژه از کشکاب را ترتیب دهد. و . یا اشاره می‌کند در برخی جاها به «کشکاب جو»، که منظور وارد کردن جو در کشکاب است.

کشک جو: شیرۀ جو و نیز مطبوخ مالیده صاف کرده جو را می‌نامند.

کشک گندم: شیرۀ گندم که در کتب ادویه یافت نشد و ظاهراً به دستور «کشک جو» ساخته می‌شود. رجوع شود به ذیسل کشک جو.

کلکلانج حار و بارد: در استسقا.

کمون: رجوع شود به ذیل «جوارش کمونی».

گل شکر: همان گل‌قند است.

گلنگبین: همان جلنجبین است. رجوع شود به ذیل جلنجبین.

لازق افیونی: در شقیقه سر.

لعوق زنجبیل: در فساد الصوت.

لعوق کرب: در فساد الصوت.

لوزینه: حلوائی که از آرد بادام و شکر درست می‌کنند.

لیمونیه: آش لیمو. رجوع شد به ذیل حصرمیه.

ماده الحیوه: که معجون فلاسفه هم نام دارد: زنجبیل، فلفل، دار فلفل، دارچین، آمله، پوست بلیله، شیطرنج هندی، زراوند مدحرج، خصیه الثعلب، مغز چلغوزه، بیخ بابونه و نارگیل تازه، هر یک ده درم؛ تخم بابونه، پنج درم؛ مویز پاک کرده، سی درم؛ عسل مصفی، دو یا سه برابر همه؛ به طریق قانون معاجین، معجون سازند و بعد از چهل و یک روز به کار برند. مقدار مصرف این دارو از دو تا چهار مثقال است.

ماسک البول: در تقطیر البول.

ماءالاصول: در مالیحولیا و دیگر امکنه نیز ذکر یافته به طریق مختلف. جهت امراض بلغمیس گرم: عناب و سپستان، هر یک سی عدد؛ پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ رازیانه، هر یک ده درم؛ تخم کاسنی و رازیانه، هر یک پنج درم؛ سورنجان، سه درم؛ همه را در سه رطل آب جوشانیده تا نصف شوند و صاف کرده و هر روز سی درم با ده درم گلغند بنوشند. جهت امراض بلغمی سرد: پوست بیخ رازیانه، پوست بیخ کرفس، اصل السوس و خطمی، هر یک ده درم؛ تخم کاسنی، رازیانه، تخم کرفس، سورنجان، نانخواه و زیره

کرمانی، هر یک پنج درم؛ انجیر زرد، مویز منقی، بیست درم، همه را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف شود و صاف کرده و هر روز سی درم با ده درم گلغند بنوشند. جهت گشودن سده جگر و سپرز و استسقاء بلغمی و برودت معده: پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه، هر یک هفت درم، بیخ اذخر و فقاح اذخر، هر یک پنج درم؛ سنبل و مصطکی، هر یک یک و نیم درم؛ فوه لک منقی و عود بلسان، هر یک یک درم، غافث، افسنتین، گل سرخ، شکاعی، بادآور و پوست بیخ کبر، هر یک سه درم؛ انجیر، ده عدد؛ مویز منقی بیست درم، همه را در سه رطل آب بجوشانند تا نصف شود و آن را صاف کرده و هر روز چهل درم با یک درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادام شیرین بنوشند. جهت لقوه، صرع و تمام امراض بلغمی و سوداوی و ریختن سنگ کلیه و مثانه و گشودن سده جگر و استسقاء و دردهای مفصلی: پوست بیخ کبر و پوست بیخ رازیانه، هر یک ده درم؛ پوست بیخ کبر، پنج درم؛ تخم کرفس، انیسون، رازیانه، و بیخ اذخر، هر یک چهار درم؛ اسارون و حب بلسان، هر یک دو درم؛ جنطیانا و سلیخه، هر یک دو و نیم درم؛ عود بلسان، مویز منقی، بیست درم، همه را در دو من آب بپزند تا به یک من آید و صاف کنند. و یک مثقال از آن را با ده مثقال روغن بید انجیر و

=نج درم روغن بادام تلخ.

ناطف: براساس توضیح بحر الجواهر، حلوایی چون سوهان، است.

نافض: لرز بدن.

نخس: رجوع شود به وجع ناخس.

مرق: شوربا. رجوع شود به ذیل «شوربا».

مرقه گندم: آش گندم.

مزوره: برخی اوقات هست که بیمار نباید غذایی سنگین و یا محتاج به اشتغال طبیعت به هضم بخورد، و از طرفی چون رنج گرسنگی او را اذیت می کند و معده هم نباید خالی بماند، لذا غذایی که بدون گوشت و خیلی آبکی و ساده چون آش رشته به بیمار می دهند. این غذا را مزوره می نامند چون مریض را فریب می دهند و خیال می کند غذایی خورده ولی صرفاً یک چیز شکم پرکن تناول نموده است.

مصوص: گوشت بریان یا طعامی که آن را در سرکه اندازند که گاهی همراه آن ادویه حاره را نیز داخل می کنند.

نخودآب: نخود پخته که گاهی گوشت هم در آن می کنند.

هریسه: غذایی است که از حبوبات و گوشت می سازند. و

بهترین آن، آن است که از گندم بلغور کرده با گوشت مرغ درست کنند به گونه ای که به قوام عسل و مانند آن در آید و

گندم و گوشت آن از یکدیگر تمیز داده نشود.

ماءالجبن: در دوار و مالیخولیا نیز.

ماءالعسل: عسل خب، یک جزء؛ آب صاف، دو جزء؛ با هم بجوشانند با آتش نرم و کف آن را بردارند و چون یک سوم آن بخار شد آن را برداشته و فرود آرند. و اگر بخواهند پرقوت باشد، افایه مناسبه چون دارچین، زنجبیل، خولنجان، مصطکی، زعفران، هل، جوزبوا و بسبابه را به قدر حاجت کوفته و بیخته و بر آن اضافه می کنند.

ماءالفواکه: رجوع شود به ذیل «مطبوخ فواکه».

ماءاللحم: بگیرند گوشت تازه گوسفندی که تازه کشته اند و کباب کرده و پی ها را از آن دور کنند و آن را در پاتیل سنگی کرده و پنج درم گلاب و پنج درم آب سیب ترش یا آب به ترش بر آن ریخته و چیزی سنگین برروی گوشت نهاده و آن قدر بگذارند تا آب گوشت جدا شود و آن آب را بردارند و دوباره گلاب و آب میوه بر آن ریخته و ادامه دهند تا قوت گوشت در آید و سفید شود و بعد همه آنها را در پاتیل کرده و اندکی آب کوک و آب گشنیز تر با آب کدوی تر و کمی نمک در آن ریخته و جوشی دهند تا پخته تر شود و کمی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر پدر کرده در آن ریزند.

ماء اللحم: در دق.

مثلث: در سعال.

مرهم ابیض: هر سه در وجع الاذن.

مرهم اخضر: مقدار یک اوقیه زنگار خالص را سائیده و با یک اوقیه عسل بیامیزند که جهت رفع و دفع گوشت فاسد به کار می‌رود.

مرهم اسفیداج: در بواسیر.

مرهم با سلیقون به نسخه دیگر: در قرحه رحم.

مرهم با سلیقون کبیر: هر سه در وجع الاذن.

مرهم شادنه: در آبله فرنگ.

مرهم مصری: هر سه در وجع الاذن.

مرهم نوره: در حرق النار.

مری: همان آبکامه است. رجوع شود به ذیل «آبکامه».

مطبوخه اصول: پوست بیخ رازیانه، پوست بین کرفس، پوست بیخ کاسنی، بیخ اذخر، انیسون، تخم کرفس، سنبل الطیب و تخم کشوث، هر یک سه درم؛ مصطکی و فوه، هر یک یک مثقال؛ مویز منقی، پانزده درم؛ همه را نیو کوب کرده و در چهارصد درم آب شیرین با آتش نرم بپزند تا به ربع برسد و سپس آن را صاف کنند و مصرف نمایند. و اگر جهت تنقیه سنگ ریزه کلیه و ... باشد، نیم درم حجارالیهود هم

بیفزایند. مقدار مصرف این دارو پنجاه درم با ده درم شکر سفید و دو درم روغن بادام است.

مطبوخ ایتیمون: این نسخه، اصناف مختلفی دارد که این نوع آن، در تمام امراض سوداوی و صفراوی سوخته و بلغم سود دارد: سناء مکی؛ هفت درم؛ گل سرخ، چهار درم؛ ایتیمون که در لته کتانی بسته باشند و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه، هر یک پنج درم؛ بسفایح فستقی، اصل السوس و رازیانه، هر یک دو درم؛ اسطوخودوس، پرسیاوشان، شاهتره، گاو زبان، بادرنجبویه، بنفشه و نیلوفر، هر یک سه درم؛ مویز منقی و سپستان، هر یک سی دانه، همه را در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید و صاف کرده و گلکند آفتابی، ده درم؛ مغز خیار شنبه به روغن بادام چرب کرده و ترنجبین، هر یک پانزده درم در آن حل کرده و بنوشد. این یک شربت است در مردی قوی مزاج و در اواسط، دو شربت. لازم به ذکر است که نسخه‌ی ساده‌تر در بیماری مالیخولیا ذکر شده است.

مطبوخ ایتیمون: نیز در مالیخولیا.

مطبوخ سنا: در آبله فرنگ.

مطبوخ سورنجان: در وجع المفاصل.

مطبوخ قنطوریون: در نزول الماء.

مطبوخ هلیلهک در دوار و به نسخه دیگر در مالیخولیا.

معجون بزور: رجوع شود به ذیل «جوارش بزوری».

معجون بلاد: سنبل، میعه، زعفران، سلیخه، ساذج،
 افتیمون، اذخر، حب البلسان، زرواند، قرنفل، حب البان،
 زنجبیل، صبر، مقل، مر و دهن بلسان، هریک، یک اوقیه؛
 مصطکی، عسل بلاد و غاریقون، هر یک یک هشت گرمیات؛
 بیخ سوسن آسمانجون، دو اقیه؛ پوست بیخ رازیانه، سه رطل؛
 سرکه، سه قسط، باید که پوست بیخ رازیانه را سه روز در
 سرکه تر کنند و در دیگ انداخته و جوش خفیف داده و
 صاف کرده و بیخ را افشرده و یک و نیم رطل عسل بر آن
 افزوده و به آتش نرم بپزند تا اندکی غلیظ شود و سپس ادویه
 را کوفته و بیخته و با آن پیامیزند. مقدار مصرف این دارو یک
 درم با اشربه موافقه می‌باشد.

معجون تربد: چند نوع است: نوعی که قولنج را بگشاید و
 بلغم را دفع کند و درد پشت را زایل کند: تربد مجوف مدبر
 و شر سرخ، هر یک صد مثقال؛ سقمونیا، ده درم؛ قاقله صغار
 و کبار، زنجبیل، دارچین، قرفه، نارمشک، قرنفل، م صطکی و
 فلفل، هر یک پنج درم با عسل صاف به قدر حاجت مخلوط
 کنند. مقدار مصرف این دارو، دو درم است. نوعی دیگر که
 اسهال بلغم و صفرا کند: تربد، بیست درم؛ سقمونیا، پنج درم؛

لباب قرطم و شکر سلیمانی، هر یک ده درم، کنجد مقشر و مغز بادام، هر یک سه درم؛ زعفران، دو دانگ با عسل به قدر حاجت مخلوط نند. قدر مصرف این دارو، از پنج تا شش درم ناشتا با آب نیم گرم است.

معجون حب الغار: سداب خشک، پنج درم؛ نانخواه، زیره کرمانی، کاشم، شونیز، صعتر، کرویا، فطراسالیون، مغز بیادام تلخ، فلفل، دار فلفل، پونه، حب الغار و جندبیدستر، هر یک دو درم؛ جاوشیر، سه درم؛ سکینج، چهار درم؛ صمغ‌ها را در سکنجبین یا شیر حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته و داخل آن کنند و همه را با عسل بسرشند. قدر مصرف این دارو، دو مثقال است.

معجون خبث الحديد: در سرعت انزال.

معجون خوزی: رجوع شود به ذیل «جواش خودی».

معجون خیار شنبر: در غب غیر خالصه.

معجون خیار شنبر: صد مثقال فلوس خیار شنبر را با صد مثقال عسل به قوام آرند و بیست مثقال از هر یک از بنفشه و تربد و پانزده مثقال سقمونیا و دوازده مثقال رب السوس و دوازده مثقال ملح هندی و هفت مثقال و نیم انیسون و پنج مثقال از هر یک از مصطکی و رازیانه را جمع کرده و همگی را با سی مثقال روغن بادام چرب کنند و چون جوشید،

فلوس باعث غلظت و ضعف عمل او می شود و باید پس از قوام آنها را با عسل بسرشند.

معجون ذرا ریخ: در گزیدن سگ دیوانه.

معجون راحت: فلفل، دارفلفل، زنجبیل، زیره کرمانی، سداب، خولنجان و قرفه، هر یک ده درم؛ سقمونیا، هفتاد درم؛ عسل، یک صد و چهل درم.

معجون زاید فی الجماع: در قوت باه.

معجون سیسالیوس: در صرع.

معجون شهریاران: رجوع شود به ذیل «شهریاری».

معجون شهریاران: همان جوارش شهریاران است رجوع شد به ذیل «شهریاری».

معجون عقرب: در سنگ گرده.

معجون گیاهی: زعفران، عاقر قرحا، برز البنج، فرفیون، خولنجان، قاقله کبار، دار فلفل و جند را بالسویه با عسل بسرشند.

معجون قفی: در سعال.

معجون کندر: کندر، سی درم؛ انیسون، شونیز، فلفل، نانخواه، فودنه، کاشم و سنبل، هر یک پنج درم؛ گلنار، ده درم؛ همه را پودر کرده و با عسل بسرشند. قدر مصرف این دارو، سه درم است.

معجون لبوب: در قوت باه.

معجون لک صغیر: رجوع شود به ذیل «دواء اللک صغیر».

معجون لک کبیر: رجوع شود بیه ذیل «دواء اللک کبیر».

معجون ماده الحیوه: رجوع شود به ذیل «ماده الحیوه».

معجون مفتت الحصاه: در سنگ مثانه.

معجون نجاح: پوست هلیله کابلی، پوست بلیله، آملئه

مقشر و هلیله سیاه، هر یک ده درم؛ تربد مجوف مدبر،

بسفایج افیمون و اسطوخودوس، هر یک پنج درم، همه را

کوفته و بیخته و با دو برابر همه با غسل صاف کرده بسرشد.

مفرح: در مالیخولیا.

مقیئات و مقویات معده: به حسب هر خلط در صرع.

میفختج: در زکام.

نرد: در وجع الاذن.

نقوع فواکه: آلوی سیاه، آلبوخارا، عناب و پستان، از هر

یک سی عدد؛ تمر هندی، ده درم؛ زرد آلوی خشک، ده عدد؛

قند سفید، ده درم؛ ترنجبین، بیست درم، همه را شب در آب

بخیسانند و صبح صاف کرده بنوشند.

ورد مربا: همان جلنجبین است. رجوع شود به ذیل

جلنجبین.

هلیله مربا: صد عدد هلیله بزرگ بگیرند تر بود یا خشک

اگر چه تر آن قویتر است و در ظرف سبز نهند و آب در آن ریزند به قدری که آن را بپوشاند و پنجاه درم خاکستر پاک بر آن پاشند و ده روز بگذارند و هر سه روز، آب و خاکستر را تغییر داده و تازه کنند پس هلیله را بیرون آورند و به نرمی بشویند به گونه‌یی پوست آن به حال خود بماند و جدا نشود و سپس آن را در دیگ نهاده و همان قدر آب که آن را بپوشاند بر آن ریخته سپس یک کف جو پوست کنده نیم کوب هم به آن افزوده و بپزند تا که جو پخته شود سپس هلیله‌ها را در آورده و بار دیگر بشویند و با پارچه‌یی آن را خشک کنند و به گونه‌یی که پوست‌ها جدا نشود پس از آن هلیله‌ها را از نقاط مختلفه سوراخ کنند و آنها را در ظرفی سبز نهاده و قدری عسل که آنها را بپوشاند بر آنها ریخته و بیست روز بگذارند و هر هفته عسل را عوض کنند و هر دفعه که تغییر دهند باید چند جوش به آن بدهند تا هیچ آبی در هلیله‌ها نماند و سپس هلیله‌ها را خشک کرده و عسل خوب صاف به قدری که آنها را بپوشاند بر روی آنها ریخته و در ظرف سبز کرده و بعد از چهل روز به کار برند. اگر به جای عسل از شربت قند استفاده کنند، حرارت آن کمتر می‌شود. می‌توانند دارچین، زنجبیل، میخک، هل، جوزبوا، عود، مصطکی و مشک را کوفته و بیخته و بر آن بیفزایند.



در کانال تلگرام کارنیل هر روز انگیزه خود را شارژ کنید 😊

<https://telegram.me/karnil>

